

شمع المحسن
في المواعظ والمحسن
از تاليفات
خادم الشريعة
ميرزا عبد الله علماء

کتابفروشی دارالنشر قم تقدیم میدارد



محرمات و کيفر آن تالیف آقای مصطفی نورانی

۲ جلد ۳۰۰ ریال

قواعد النحو « « « ۱۰۰ ریال

زکوة در اسلام محمد و اصف ۶۰ ریال

راهنمای میراث « « « ۷۵ ریال

«صالح کل» امام العصر « « « عباس راسخی

۱۲۰ ریال

جلد اول - دوم - سوم گلچین - اسی ۱۵۰ ریال

دیوان ترکی (محزون) ۸۰ ریال

حق طبع محفوظ

شمع انجم

قیمت ۳۰۰

۱	۰۱۰
۹	۱۰۸

شمع افجمن

فی المواعظ والمحن

از

تألیفات خادم الشریعة الغراء

معروف بہ علماء

تم - چاپخانه اسلام

حق چاپ محفوظ

بسم الله الرحمن الرحيم

در الصلاة الصلوات ومسحها
بحالين مكتبة بالمشهد جند حنفه از كتاب مستطاب
مع انجمن الملاحظة فقه والحق جامع ان رحمت بيار الشهد
فرايد متحل شده در جميع مقالات تلفيق وقد صيف محوياً
الكتاب ان طاركت معتبره ونذر محذرة شيعه وعلما اماميه
وان الله تم عليهم از ساحت قدس الى دوام توفقات مؤلف
الفاضل نبيل السيد الفقيه النقي الزاهد حجة الاسلام
خارج افاضات علمه وقي دامت بركاته را منلت فقهه وافر
في امثال معظمه را كما انما اخرجوه مقدمه ثم ما شند
علمهم واسمهم سر لعلك دني ومومنين از سعادته اين
مستفيد وخطوط بونه باشند والسلام الامن مع
بحرم الحيد خاد علم البيت عليهم السلام ابو الحسن
شهاب الدين الحسيني النقي
بلغة قم الشهد حرم الامنة و
الخدمه



دستخط شريف حضرت مستطاب فخر الشيعه وامام الشريعه مرجع تقليده ومنت آيت الله العظمى
عليه صاحب الدين العوضي النجفي دامت بركاته



كلیشه مؤلف

* «فهرست کتاب» *

صفحه	عنوان
۳	مجلس اول ذکری از علم آل محمد و هدیه جبرئیل صفحه ۳
۷	» دوم در تفسیر آیه خلق الموت والحیات »
۱۳	» سوم در تفسیر آیه ا فمن شرح الله صدره »
۱۸	» چهارم شمه از تفسیر آیه من کفر یا لله من بعد ایمانہ »
۲۳	» پنجم در تفسیر آیه ان عدة الشهور »
۲۷	» ششم پییرامون ص الح نبی ص »
۳۳	» هفتم (در تفسیر آیه المودة فی القری) »
۳۷	» هشتم در توضیح معنای حسنه »
۴۱	» نهم آیه قل ما اسئلكم اجر الخ »
۴۸	» دهم آیه قل ما اسئلكم علیه من اجر »
۵۱	» یازدهم در معنای فواحش و اثم »
۵۹	» دوازدهم آیه واستغفر لذنبك »
۶۴	» سیزدهم در بیان نعم ظاهر و باطنه »
۷۰	» چهاردهم عقل ظاهر و باطن »
۷۸	» پانزدهم ادب جناب حر »
۸۱	» شانزدهم سوزاندن خیام اهل بیت »
۸۴	» هفدهم آیه (افی الله شك؟) »
۸۹	» هیجدهم اقسام توحید »
۹۳	» نوزدهم در توحید و عبودیت تکوینی »
۹۵	» بیستم آیه (ولقد کررنا بنی آدم) »
۹۹	» بیست و یکم مراتب توحید »
۱۰۵	» بیست و دوم توحید کشفی و شهودی »

»	بیست و سوم	توحید عقل محمدی	»	۱۱۰
»	بیست و چهارم	سر حلقه سربازان راه خدا	»	۱۱۶
»	بیست و پنجم	حدیث (بنی الاسلام علی خمس)	»	۱۲۰
»	بیست و ششم	اعجاز قرآن	»	۱۲۳
»	۲۷ و ۲۸	در امامت خاصه	»	۱۲۷
»	بیست و نهم	در معاد است	»	۱۴۰
»	سی ام	مختصری از وصف بهشت است	»	۱۴۵
»	سی و یکم	در سؤال اسقف و جواب امام (ع)	»	۱۴۸
»	سی و دوم الی مجلس سی و ششم در وصف بهشت	»	»	۱۵۲-۱۶۶
»	سی و هفتم	در وصف بهشت نعیم	»	۱۶۸
»	سی و هشتم	» » بهشت خلد	»	۱۷۲
»	سی و نهم	» » جنة المأوی	»	۱۷۵
»	چهارم	» » دارالسلام	»	۱۸۱
»	چهل و یک	» » بهشت علین	»	۱۸۳
»	چهل و دوم	» » دارالقرار	»	۱۸۵
»	چهل و سوم	راجع به جهنم است	»	۱۸۸
»	چهل و چهارم	راجع به آتش لظى است	»	۱۹۳
»	چهل و پنجم	راجع به سقر است	»	۱۹۹
»	چهل و شش	راجع به نار حطمه است	»	۲۰۵
»	چهل و هفت	راجع به نارهاویه است	»	۲۰۹
»	چهل و هشت	راجع به نار سعیر است	»	۲۱۴
»	چهل و نه	راجع به نار جهنم است	»	۲۲۰
»	پنجاه	در معانی مرگ است	»	۲۲۵
»	پنجاه و یک	در احوالات موت	»	۲۳۱

»	پنجاه و دو	در بعضی حالات مرگ	« ۲۳۶
»	پنجاه و سه و پنجاه و چهار در وفات مؤمن		« ۲۴۳-۲۴۸
»	پنجاه و پنج	در سكرات مرگ است	« ۲۵۲
»	پنجاه و شش	در مفارقت روح از بدن	« ۲۵۷
»	پنجاه و هفت	در معنای اسماء الله	« ۲۶۲
»	پنجاه و هشت	در عالم مثال است	« ۲۶۶
»	پنجاه و نه	در بیان اسرار خواب است	« ۲۷۰
»	شصت و یک	در صورتی که با انسان داخل قبر میشوند	۲۷۷
»	شصت و یک	در ملك نقاله	« ۲۸۱
»	شصت و دو	در دعای ابو حمزه	« ۲۸۷
»	شصت و سه	در بعضی صفات شیعه	« ۲۹۲
»	شصت و چهار	در منزل اول از منازل آخرت	« ۲۹۷
»	شصت و پنج	در احوالات قبر	« ۳۰۴
»	شصت و شش	در فشار قبر است	« ۳۱۱
»	شصت و هفت	در رجعت است	« ۳۱۷
»	شصت و هشت	الی هفتاد در عالم کبیر و صغیر	« ۳۲۴-۳۳۴
»	هفتاد و یک	اسماء الله تعالی	« ۳۳۹
»	هفتاد و دو	عرض امانت بر آسمان و غیره	« ۳۴۵
»	هفتاد و سه	اقسام معجزات و کرامات	« ۳۵۳
»	۷۴-۷۵	(اول خانه ای که بنامها ده شد)	« ۳۵۹
»	هفتاد و شش	بنای کعبه و غیره	« ۳۶۹
»	هفتاد و هفت	در صلوات بر نبی	« ۳۷۳
»	هفتاد و هشت	در سنجش اعمال است	« ۳۷۷
»	هفتاد و نه	در حسن خلق	« ۳۸۱

۳۸۹	«	هشتاد	در خلق نبی اگر م
۳۹۱	«	هشتاد و یک	در خلق حضرت کاظم (ع)
۳۹۵	«	هشتاد و دو	در شفاعت است
۴۰۱	«	هشتاد و سه	در شفاعت محمد و آل محمد
۴۰۶	«	هشتاد و چهار	در اعراف است
۴۰۹	«	هشتاد و پنج	در اصل خلقت بهشت و جهنم
۴۱۵	«	هشتاد و شش	در توکل است
۴۲۲	«	هشتاد و هفت	در حال اجداد نبی
۴۳۱	«	هشتاد و هشت	» » »
۴۳۴	«	هشتاد نه	در تعریف عمار
۴۳۸	«	نود	در حال کنانه و غیره
۴۴۱	«	نود و یک	نور نبوت در اصلاب
۴۴۶	«	نود و دو	نور نبوت از مره بکلاب
۴۵۷	«	نود و سه	عبد مناف و اولاد او
۴۶۵	«	نود و چهار	هاشم بن عبد مناف
۴۷۱	«	نود و پنج	عبد المطلب
۴۷۷	«	نود و شش	پسران عبد المطلب
۴۸۶	«	نود و هفت	ابولهب
۴۹۱	«	نود و هشت	عباس بن عبد المطلب
۴۹۷	«	نود و نه	حمزه بن عبد المطلب
۵۰۴	«	صد	عبد الله بن عبد المطلب
۵۰۸	«	صد و یک	در معنای (انابن الذبیحین)
۵۱۳	«	صد و دو	دختران عبد المطلب
۵۱۷	«	صد و سه	۵ قانون عبد المطلب

۵۲۰	»	صد و چهار	اسم و لقب حضرت خاتم الانبیاء
۵۲۴	»	صد و پنج	در ساعت و روز ولادت آنحضرت
۵۳۰	»	صد و شش	در ساعت و روز و ماه رحلت پیامبر (ص)
۵۳۶	»	صد و هفت	در اولاد امجاد آنحضرت
۵۴۵	»	صد و هشت	فاطمه (ع) و اسماء آنحضرت
۵۵۱	»	صد و نه	در تعیین روز و ساعت ولادت بی بی عالم
۵۵۶	»	صد و ده	اختلاف در وفات بی بی عالم
۵۶۱	»	صد و یازده	علت وفات خاتون محشر
۵۶۷	»	صد و دوازده	چگونه از علی ع بیعت گرفتند
۵۷۳	»	صد و سیزده	خطاب فاطمه (ع) بامیر المومنین
۵۷۷	»	صد و چهارده	در فضائل علی (ع)
۵۸۱	»	صد و پانزده	در شناسائی خاتون محشر
۵۸۶	»	صد و شانزده	در وفات حضرت خدیجه
۵۹۳	»	صد و هفده	ترویج حضرت فاطمه (ع)
۶۰۰	»	صد و هیجده	)))
۶۰۴	»	صد و نوزده	نور حضرت زهرا (ع)
۶۱۰	»	صد و بیست	تفسیر آیه (فجعلہ نسباً و صہراً)
۶۱۷	»	صد و بیست و یک	عدد اولاد حضرت فاطمه (ع)
۹۲۲	»	صد و بیست و دو	در احوال فرزندان حضرت فاطمه ع

مجلس فوق مشتمل است بر مجالس متعدده که از صفحه ۶۲۲ شروع و به صفحه ۶۶۳ ختم میشود

۶۶۴	»	صد و پنجاه و یک	در حالات زوجات نبی اکرم (ص)
۶۷۰	»	صد و پنجاه و دو	راجع بمعراج رسول اکرم (ص) است
۶۸۱	»	صد و پنجاه و سه	راجع بمعراج رسول اکرم (ص) است

کتاب

شمع الانجمن

فی المواعظ والمحن



تألیف

دانشمند محترم

حضرت حجة الاسلام والمسلمین
جناب آقای حاج آقارضاى علماء قمی
مدظله العالی



== قم - چاپخانه اسلام ==

۱۳۵۱ شمسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجلس اول

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين

درسوره دهر است که سورة ۷۶ باشد در آیه سوم (اناهدیناه السبیل اما شاکراً واما کفوراً) یعنی ما هماناراه هدایت را بانسان نمودیم ازبعت رسل و انزال کتب حال خواهد هدایت پذیرد و شکر این نعمت گوید خواه ناسپاسی و کفران کند که نتیجه شکرو سپاسگذاری جنت است و نتیجه ناسپاسی جهنم و ناراست .

بشر بی بال و پیر نبود بود همت پرو بالش
بکف آرد زبال همت خود جمله آمالش
برای مقصدش باکی نه از مال و نه از جانش
مصمم چونکه شد حاجت رود هر سو بدنبالش

پس از تشخیص راه هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت باید
بکوشد تا از سر چشمه حیوان بنوشد زیرا مدعیان زیاداند بحکم
حدیث که فرمود امت حضرت موسی (ع) بعد از آن حضرت به هفتاد

ويك فرقه شدند و قوم حضرت عیسی (ع) هفتاد و دو فرقه و امت من هفتاد و سه فرقه شوند يك فرقه از آنها ناجی اند و مابقی در ناراند چنانکه حافظ بدین اشاره فرموده که :

جنگ هفتاد و ملت همه را عذربنه * چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
پس بحکم و دستور اناهدیناه السبیل باید بتوسط (مؤید من عند الله)
این راه را پیمود تا شاهد مقصود را در کنار گرفت و آن کسی است
که بانگ الی الله زند نه بانگ الی آیه اندیده در قران که حضرت
موسی (ع) ده سال خدمت شعیب (ع) نمود .

.. شبان وادی ایمن رسد گهی بمراد

که چند سال بجان خدمت شعیب ع کند

پس از آن براه نمائی جناب خضر بمجمع البحرين حقایق رسید
آنهم بکنارش چون بکنه آن رسیدن نصیب محمد و آل بود چنانکه
خضر (ع) برای موسی (ع) از برداشتن آن مرغ کوچک قطره از آب
و چکیدنش در آن دو دریا بیان نمود که ای موسی (ع) :

(پس از آنکه حکمت آنرا پرسید) که همه مردم عجب انداز علم
بنی اسرائیل و آنها بر علم تو و تو بر علم من و علم همه مردم و بنی اسرائیل
و تو و من بمنزله این قطره است و عالم محمد و آل بمنزله این دو دریاست
یعنی مرغ این را نمایش داد .

در (کتاب انوار المواهب) نمائندی مرحوم است که صدوق
در معانی الاخبار بسند خود از حضرت صادق (ع) و آن بزگوار از
آباء (ع) گرامش از جدش که روزی پیغمبر (ص) نشسته و جناب
امیر (ع) و فاطمه (ع) و حسنین (ع) در خدمتش بودند پس آن بزگوار

(۴)

فرمود که قسم بانخدائی که مرا بحق و راستی مبعوث فرموده که نیست در روی زمین خلقی که محبوب تر باشد بسوی خداوند عزوجل از ما همانا خدای تعالی مشتق نمود از برای من اسمی از اسماء خودش پس اوست محمود تم ومنم محمد (ص) و از برای تو یا علی اسمی از اسماء خودش و اوست علی اعلی و توئی علی و مشتق نمود یا حسن برایت اسمی از اسماء خودش پس اوست محسن و توئی حسن و جدا نمود از برای تو یا حسین اسمی از اسماء خودش پس اوست ذوالاحسان و توئی حسین و جدا نمود از برای تو ای فاطمه اسمی از اسماء خودش پس اوست فاطرو توئی فاطمه

نقل است که دحیه کلبی مردی خوش صورت و طینت بود و بسیار محبت داشت نسبت بر رسول خدا هر وقت از سفر تجارتش میآمد بمقتضای وقت از میوه و غیره هدیه برای حضرت میاورد و روزی جناب جبرئیل بصورت دحیه شرفیاب حضور حضرت (ص) رسالت گردید که ناگاه حضرت حسنین (ع) داخل شدند چون جبرئیل را گمان دحیه میکردند بنزدیک او آمدند هدیه طلب کردند پس جبرئیل دست بسوی آسمان بلند نمود و سیبی و بهی و اناری برای ایشان فرود آورد و بایشان داد چون آن میوه ها را دیدند شاد شدند و نزدیک رسول خدا (ص) بردند حضرت از ایشان گرفت و بوئید و فرمود به برید نزد مادر تان و اگر اول نزد پدر خود برید بهتر است آنچه فرموده بود عمل نمودند و نزد ایشان ماندند تا حضرت رسالت (ص) پناه نزد ایشان آمد و همه از آن میوه ها تناول فرمودند و هر چه میل مینمودند بجای خود بر میگشت و چیزی از آن میوه ها کم نمیشد بر آن حال بود تا رسول خدا (ص) و

فاطمه (ع) وزهرا (ع) و علی مرتضی (ع) از دنیا رخت بر بستند انار
و به بر طرف شدند و سب مانند و خدمت امام حسن (ع) بود بعد در
خدمت امام حسین (ع) بود حضرت سجاد فرموده وقتیکه پدر بزرگوارم
در صحرای کربلا بود و تشنگی برایشان غالب میشد آنرا میوئیدند و
تشنگی تخفیف مییافت و نیز فرموده شیعیان در وقت سحر در حرم بابم
استشمام آنرا خواهند نمود .

ز تربت شهدا بوی سب میآید

ز طوس بوی رضای غریب میآید
در بعضی از مقاتل است که حسین در آخر کار دندان مبارک بر آن
فرو برد بسوی بالا پرتاب نمود بعضی گفته اند که بر دامن فاطمه در
بهشت افتاد صدای ناله اش بلند شد پس بکر بلا آمد در وقتیکه حسین
در قتلگاه افتاده بود قضیه هلال در اینجا مناسب است .

حقیر سروده :

از قتلگه آمد برون شمر ستمگر

دستی بدامن داشتی دستی به خنجر

جسم خبیثش بود همچون بید لرزان

چشم پلیدش بر عذارش اشگریزان

گفتا هلالش این سخن کردش چه دیدار

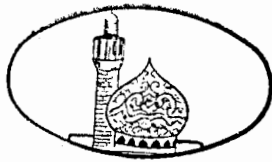
باشد تورا در قتلگه با که سرو کار؟

گفتا حسین ع از تشنگی چون بود بی تاب

خواهم که هر یزم بر گلویش جرعه آب

(۶)

گفتا کہ سیراب از دم تیغ و سنین است
باور نداری این سر پاک حسین ع است
گفتم چرا اشکت روان گردیده چون جو
گفتا نگر بر بر خواهر و بر دختر او
گفتم تنّت لرزان برای چیست آخر
گفتا شنیدم ناله زهرای اطهر



مجلس دوم بسمه تعالی

تبارك الذى بيده الملك وهو على كل شئ قدير الذى خلق الموت والحياة ليبلوكم ايكم احسن عملا وهو العزيز الغفور

یعنی بزرگوار خدائیکه سلطنت ملک هستی بدست قدرت اوست ودر همه عالم بر هر چیز تواناست خدائیکه مرگ و زندگانی را آفرید که شمارا بپایز ماید تا کدام نیکو کار ترید و او مقتدر و آمرزنده گناه بنده گان است این ترجمه بود لکن مراد از خلق جعل است یعنی قرار داد.

و موت بعضی فرموده اند یعنی دنیا و حیات یعنی آخرت و حدیث (خلقتم للبقاء لا للفناء) بر این ناظر است بعضی فرموده اند که معنا چنین است که قرار داد مرگ را در دنیا و زنده گانی را در آخرت مقصود است و لیبلوکم یعنی تا اینکه معامله کند با شما نوع معامله آزمایش کننده گان زیرا خداوند عالم السر و الخفیات است .

پس هر کس که کار کند از برای عالم بقا البته از بوته امتحان بیرون در آمده بنحو خوبی هر که بیشتر بهتر بخلاف آنکه کار کند برای عالم فنا و او غالب است در انتقام کشیدن از بعضی و عفو کننده است از بعضی .

از آن روزیکه ما را آفریدی بغیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا بحق هشت و چهارت زما بگذر شتر دیدی ندیدی
اسکندر یعنی پادشاه بزرگ و این لقب چند نفر است .
در جواهر المواهب از مرحوم حاجی ملا شریف شیروانی در

جلداول کتاب خلاف که خلاصه و مختصر آن حکایت این است که چون اسکندر تمام بلاد را مسخر نمود و بجانب هند بملک سلطان عادلی از هندیان رسید که دارای حکمت و دیانت بود و عمر طولانی داشت و متخلق باخلاق کریمه بود.

پس اسکندر بدو نامه نوشت و او را به پیشگاه خواند در جواب نوشت ای ملک الملوك که بوصف عدالت موصوفی من از اشیاء نفیسه دارم که نزد دیگران یافت نشود ۱ - کنیز است که آفتاب بر مثل آن از زیبایی صورت و رعنائی قامت نتافته است.

۲ - قدحی است که هرگاه آنرا بر آب نموده و تمام لشکریان آن از آن بیاشامند قطره کم نگردد.

۳ - دانشمند و فیلسوفی در نزد من است که از مرادات انسان بدون پرسش خبر میدهد.

۴ - طبیبی است که غیر از مرگ هر رقم درد را علاج مینماید من قبلا اینها را میفرستم و خود از دنبال خدمت میرسم حاصل اینکه پس برگشت نامه اسکندر را فرستاد و آن اشیارا بحضور آوردند همه را بصحت مقرون دید یعنی کنیز و قدح و طبیب پس از ملاحظه همه را درست دید و خواست که حکیم و فیلسوف را آزمایش نماید ظرفی را پر از روغن نمود که از پری ممکن نبود چیزی زیاد کنند نزد آن حکیم در آنخانه که برایش تعیین نموده بود فرستاد چون فیلسوف آنرا دید سوز - نهائی بر آن نشانید که مثل خار پشت گردید چون اسکندر چشمش بآن افتاد سرش را حرکت داد امر کرد که آن سوزنها را بشکل کره در آورند و نزد فیلسوف فرستاد فیلسوف آنرا صیقلی نموده پیش اسکندر روانه نمود اسکندر فرستاد در حالتی که آنرا در میان طشتی نهاده بود اسکندر

امر کرد که آن طشت را پراز آب کرده نزد فیلسوف فرستاد فیلسوف آنگو برا مقرر نمود بروی آب طشت افکند برگردانید اسکندر چون آنرا دید بیرون آورد آنکره را و سوراخش کرد و پراز خاکش نمود و بدو فرستاد فیلسوف چون آنرا دید رنگش دیگرگون شده اشکش جاری گردید امر کرد که آنرا بهمان حال نزد اسکندر برگردانیدند روز دیگر در مجلس خاصی او را طلب کرد چون او را دیدید جوانیست خوش رو از صباحت او در عجب شد و فیلسوف چون اسکندر را دید سر انگشت بر دماغ گذارد و ایستاد اسکندر امر کرد که کرسی نهاده و او را امر بجلوس نمود پس سر انگشت بر دماغ گذارد نرا پرسید جواب داد که چون شما مرا دیدی در دل خیال کردی که دانش این مثل صورتش زیبا هست پس من انگشت بر دماغ گذاردم و سرش این که در هند دانائی چون من نیست اسکندر تصدیقش کرد که من چنین خیالی کردم پس اسکندر گفت خبریده مرا از آنچه بین من و تو از عجائب گذشت فیلسوف عرض کرد ای پادشاه ظرف پراز روغن که فرستادی خواستی خبر دهمی که من پراز علم حکمت هستم که ممکن نیست بر حکمت من افزوده شود سوزنها که روی آن نصب کردم خواستم برسانم که چیز هائی است که بر حکمت تو نافذ و گذراست مثل نفوذ این سوزنها بر این روغن .

و چون شما آن سوزنها را کره ساختی و نزد من فرستادی خواستی برسانی که من بر همه همگنان برتری دارم از هر جهت مثل این کره پس من آنرا صیقلی کرده اشاره باینکه نزد من است از حيله و ملاحظت که تو را مثل این کره صیقلی مینمایم .

و سر اینکه شما آنکره را در طشت پراز آب برگردانیدی اشاره
 باینکه شب و روز قاصرند از اینکه تو آن حیل را بمن بتوانی اعمال کنی
 پس من اینکه آنکره را مقعر کرده بروی آب طشت انداختم اشاره
 باین که چنانکه حیل من آهن را روی آب نگاه داشت شمارا بحکمت
 و علوم کثیره میرسانم و اینکه آنرا سوراخ کردید و پراز خاک نمودید
 و نزد من فرستادید خواستید بفهمانی مرا که عاقبت قبر است و موت
 است و از برگردانیدن من بسوی شما خواستم بفهمانم که از آن چاره
 نیست اسکنند از هوش و حذاقت او تعجب نمود و امر کرد که مال
 فراوانی با خلعت های شایان باو بدهند فیلسوف قبول نکرد از جهت
 آن پرسید گفت من مایلیم به چیزیکه موجب ازدیاد عقلم کرد و نه باعث
 نقصان آن

آری عاقل دل بقنا بندد بلکه دل ببقا بندد چون باقی است و کار
 از برای فنا نکند چون فان نیست بلکه برای بقا کند چون باقی است
 لذاست که فرمود خلق الموت و الحیات لیلو کم ایکم احسن عملا
 سعدی گفته :

یار ناپایدار دوست مدار * دوستی را شاید آنغدار
 یعنی سزاوار دوستی و دل باختگی را ندارد ای بیدار دل (حاجی علما)
 بد آنکه موت منقطع شدن تصرف جان است از بدن و بیرون
 رفتن بدن از اینکه آلت نفس باشد پس روح بعد از گرفتن اعضا و جوارح
 از او باقی است ، لکن یا متعین است و یا معذب .

شخصی از امیر مؤمنان (ع) پرسید که مرگ را برای من وصف
 فرما فرمود مرگ یا مژده است بنعیم ابدی یا عذاب ابدی مطیع ماباول

مبشر است و مخالف مابدوم .

نقل است از مدینه المعاجز سید هاشم بحرانی از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی (ع) بن الحسین (ع) که در شب عاشورا حضرت سید الشهدا اقارب و اصحابش را جمع آوری کرد فرمود ای قوم من فردا کشته میشوم و هر کس با من باشد کشته میشود و احدی از شما باقی نخواهد ماند اصحاب عرض کردند :

الحمد لله الذی اکرمننا بنصرک و شرفنا بالقتل معک اولاترضی ان نکون معک فی درجتک یا بن رسول الله (ص) حضرت فرمود جزا کم الله خیراً جناب قاسم عرض کرد منهم کشته میشوم حضرت فرمود مرگت نزد تو چگونه است عرض کرد عمو مرگ در کام من از غسل شیرین تر است حضرت فرمود آری عمویت بقریانت تو هم کشته میشوی بعد از آنکه به بلای بزرگی مبتلا و گرفتار گردی و پسر عبد الله رضیع هم کشته میشود .

از اینکه عرض کرد یاعم الموت غندی احلی من العسل کاشف از کمال معرفت و قوت ایمان آن آقا زاده است و اینکه حضرت فرمود بلی والله بعد ان تبلو ببلاء عظیم آیا این بلاء عظیم چه بوده ظاهراً این بوده که در حیات بدن نازنین آقا زاده پایمال سم ستوران گردید چون از منتخب طریحی نقل است که شبیه بن سعد شامی نیزه به پشت نازنین حضرت قاسم زد که سر نیزه از سینه اش بیرون آمد پس از روی اسب بروی زمین افتاد و میان خونس دست و پا میزد در آن حال فریاد زد یاعم اه ادرکنی و از ارشاد نقل است که حضرت سید الشهداء آمد پیا لاین جناب قاسم دید عمر بن سعید از دی می خواهد سر نازنین

حضرت قاسم را از بدن جدا نماید حضرت شمشیری حواله آنملعون کرد دستش را سپر نمود دست چپش از مرفق جدا شد صیحه زد لشکر ابن سعد حمله نمودند که آنملعون را از حضرت نجات دهند پس آنملعون پایمال ستوران گردید تا بجهنم واصل شد بعد که غبار بر طرف شد حضرت بیالین قاسم ایستاد و قاسم بجا ندادن مشغول بود پاها را بر زمین میسائید .

پرواضح است که چون بدن جناب قاسم هم روی زمین بوده پس آنمظلوم هم در حال حیات پایمال ستوران شده است .

فقال الحسين يعز واللہ علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک بعداً لقوم قتلوک حضرت فرمود سوگند با خدا ی بر عمومیت بسی دشوار است که او را بیاری بخوانی اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت نماید سودی نرساند دوری باد بر گروهی که کشتند تو را از رحمت خدا .

در تاریخ طبری است و قد وضع الحسين صدره علی صدره قال الراوی فقلت فی نفسی ما یصنع به فجاء به حتی القاه مع ابنه علی بن الحسين یعنی آقا سینه را بر سینه قاسم نهاد پس گفت راوی با این بدن چه میکند پس برد او را پهلوی بدن جوانش خوابانید .

حقیر گوید شاید گذاردن سینه بر سینه علاوه بر کثرت محبت برای تشفی تنگنای سینه مبارکش بوده از زیادتى حزن .

سینه اش بنهاد روی سینه اش تادهد تسکین غم دیرینه اش
شد غم افزون بردل غم پرورش چون نهادش نزد نعش اکبرش

حقیر سروده (حاجی علماء قمی)

مجلس سوم

در سوره ۳۹ که سوره زمر است در آیه ۲۳ است که «افمن شرح

الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه»

یعنی آیا پس کسی که خداوند گشادگی داد سینه اش را برای اسلام پس آوست بر نور و روشنی از پروردگارش با مردم بی نور تاریک دل یکسان است؟ هرگز چنین نیست و آن دل حریم حضرت حق تعالی است و هرگز شیطان را در آن راه نیست چنانکه در سوره ۱۵ که حجر است در آیه ۱۷ فرمود (حفظناها من کل شیطان رجیم) یعنی نگاه داشتیم ما او را از هر متمر درانده شده پس آسمان چنین دل مرکز ملائکه است نه نزول شیاطین و اصل این است که دل مرکز حب خداست آنجا را شیطان راهی ندارد و مرکز وسوسه او صدر است که بمنزله پوستی است مردل را پس از آنکه سینه گشاده شد و روشن گردید بنور الهی پس مرکز ملائکه رحمت میشود نه جای وسوسه شیطان.

نقل است از عبدالله بن مسعود که روزی رسول این آیه افمن شرح را قرائت فرمود ما عرض کردیم یا رسول الله (ص) انشراح صدر بچه معناست فرمود که نور معرفت الهی در دل بنده مؤمن بروجهی است که دل او را فراخ گرداند و روشن کند عرض کردیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بکلیه از سرای غرور بگذرد و توجه تام بتمیّه اسباب خلود داشته باشد پیش از رسیدن مرگ.

صدوق در امالی بسندش از وهب نقل نموده که در بعضی از کتا بها یافتیم که چون ذوالقرنین از عمل سد فارغ شد روان گردید براه خود در این حال که با لشکر خود سیر مینمود دید شیخی نماز میخواند پس ایست نمود با لشکرش تا آنکه آن شیخ از نماز فارغ گردید پس ذوالقرنین او را فرمود که نترسانید تورا این لشکر من گفت من راز میگردم با کسیکه بیشتر بود از تو سپاهش و برتر بود از تو پادشاهش و قوی تر برد از تو توانیش اگر از او بتو متوجه میشدم از حاجتم باز میماندم پس ذوالقرنین بدو اظهار کرد آیا همراه من میشوی که فداکاری کنم با تو بجانم و کمک جویم بتو در بعضی از امور گفت آری اگر ضامن شوی بر ایمن چهار چیز را ۱ نعمتیکه زوال دنبالش نباشد ۲ تن درستی را که مرض دنبالش نباشد ۳ زندگی را که دنبالش مرگ نباشد ۴ جوانی را که دنبالش پیری نباشد پس ذوالقرنین جواب داد که کیست که توانا بر اینها باشد پس شیخ اظهار داشت که من با کسی سروکار دارم که توانا بر اینهاست و مالک اینها و توانست .

پس گذشت بر مرد عالمی پس پرسید از ذوالقرنین که خبر ده مرا از دو چیزی که خداوند ایجاد کرده آندورا که برپا میباشند و از دو چیزی که جاریند و از دو چیزی که مختلفند و از دو چیزی که باهم بغض و عداوت دارند جواب فرموده اند و قائمین آسمان و زمین است و آن دو جارین شمس و قمر اند و مختلف روز و شب اند و آن دو که باهم دشمنند موت و حیات اند پس آن مرد دعالم بذوالقرنین اظهار داشت روان شو پس همانا تو دانائی .

پس روان گردید تا رسید بشیخی که جمجمه‌ها و سرهای
 مرده‌گان را نقل و انتقال میداد پس بالشکرش نزاد او ایست نمود و از
 سررفتارش پرسش کرد جو ابداد که بیست سال است که کار من اینست تا
 بشناسم بلندمرتبه را از پست مرتبه بی نیاز را از نیازمند پس هنوز نشناختم
 پس از آنهم گذشت و اظهار داشت که قصدش من است نه غیر من
 آری این حال بیدار دلان است اما کسانی که دل مرده اند نه چنین اند
 بلکه دلشان از سنگ خارا سخت است از جمله یزید پلید است در
 مهج الا حزان است که روایت است که چون اسیران اهل بیت رادر
 برابر آن لعین حاضر ساختند بسوی ایشان نظر کرد و نام يك را
 پرسش نمود یکی میگفت: هذه ام كلثوم الكبرى زينب وهذه ام كلثوم
 الصغرى رقيه وهذه صفيه وهذه ام هانى بنات على وهذه سكينه وهذه
 فاطمه بنتا الحسين این ام كلثوم است این زينب است این ام كلثوم
 صغرى است این صفيه است این رقيه صغرى است دختران امیر-
 مؤمنان (ع) اند این سكينه و فاطمه دختران حسين (ع) اند در آن حال
 جناب سكينه روی خود را میپوشانید با آستین خود پرسید کیست این
 دختر فقالوا هذه سكينه بنت الحسين پس گفت این سكينه نازدانه
 حسين است چون شنیده بود فصاحت و شیرین زبانی او را و جلالت او
 را پس از روی تعجب گفت (انت سكينه) آنمخدره از شنیدن این کلام
 بگریه درآمد چنان گریه راه گلویش را گرفت که نزدیک بود که روح
 از بدنش پرواز کند یزید گفت (ما بيكيك) آنمظلومه فرمود چگونه
 گریه نکند کسی که ساتری ندارد که روی خود از توو اهل مجلس
 شوم تو بپوشاند آنملاعون بگریه درآمد و گفت خدا لعنت کند پسر زیاد

را که چقدر سخت دل و بی رحم است .

حقیر سروده :

ز هجر بابم در اضطرابم	ز آنده و غم در انقلابم
که برده دشمن زرخ نقابم	چسان نگریم چسان ننالم
که من یتیمم پدر ندارم	تن شریفش بریده دیدم
بخاک و خونش طپیده دیدم	سرش ز خنجر بریده دیدم
چسان ننالم چسان نگریم	که من غریبم پدر ندارم
ویل لمن کفره نمرود بنگر که این زیاد چقدر قسی و سخت دل	
بوده که یزید سخت دل اورا سخت دل خوانده است .	



« مجلس چهارم »

سوره نحل که سوره ۱۶ است در آیه ۱۰۸ فرموده (من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قابه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم) بقول ابو الفتوح من استفهامیه است پس معنا چنین میشود که کیست که کافر شود از ایمانش مگر آنکس که وادار کرده شود و حال آنکه دلش آرمیده بود بایمان یعنی هیچ عاقل اختیار ندارد و اظهار کلمه کفر از پس ایمان نکند مگر بر سبیل اکراه و لکن کسیکه از روی میل و هوای نفس سینه شان گشوده و آگنده بظلمت کفر و ارتداد گردید پس بر ایشان است خشم خدا و مرایشانراست عذاب سخت دوزخ .

بدانکه مرتد یعنی کسیکه خارج میشود از اسلام و اختیار میکند کفر را بعد از آنکه مسلمان بوده بر دو قسم است (فطری) و (ملی) . اما فطری کسی است که یکی از پدر و مادرش مسلمان است در حال منعقد شدن نطفه ها پس بعد از بلوغ اظهار اسلام میکند پس از اسلام خارج میشود پس دستور او این است اگر مرد باشد جدا میگردد

از ازنش و بهم میخورد عقدش بدون طلاق و زنش عده وفات که چهار ماه و ده روز است میگیرد و اگر خواست شوی مینماید و اموالش تقسیم میشود میان ورثه او بعد از ادای دین او مثل میت و انتظار نمیکشند که بمیرد پس تقسیم کنند اموال او را البته آن اموالیکه در حال ارتدادش بوده نه اموالیکه بعد از ارتدادش بدستش آمده و فایده بخش نیست اگر توبه کرد و رجوع باسلام نمود در برگشت کردن زنش و مالش آری اگر توبه کرد توبه او بنا بقول قوی هم باطناً هم ظاهراً قبول است و فایده بخش است نسبت به پاره ای از احکام مثلاً پالکمی شود بدنش صحیح است عباراتش و مالک می شود اموال تازه ای که باسباب اختیاریه مثل تجارت و حیازه یا قهریه مثل ارث بدستش می رسد و جایز است برش گرفتن زن مسلمة بلکه زن سابقش را بعقد جدید بگیرد اما اگر زن باشد اموالش بملکش باقی و بورثه اش منتقل نمی گردد مگر بعد از مردنش لکن از زوج مسلمان خودش بدون اینکه عده نگم دارد اگر غیر مدخوله باشد جدا می شود بدون طلاق و اگر مدخوله باشد نیز بدون طلاق جدا میشود لکن عده طلاق باید نگم دارد و اگر توبه کرد و حال اینکه در عده است زوجیت او بر می گردد و اگر توبه نکرد مگر بعد از تمام شدن عده جدا میشود از زوجش .

امام مرتد ملی اعم از آنکه مرد باشد یا زن اموال آنها بغیر منتقل نمیشود مگر بعد از مردنشان لکن عقد بهم می خورد بین مرتد و زنش که مسلمان است و بین مرتد و مردش که مسلمان است بمعجزه ارتداد بدون عده در صورت عدم دخول و باعده طلاق با دخول پس اگر توبه کرد مرد یا زن اگر پیش از گذشتن عده باشد زوجیه بر می گردد و گرنه بر نمیگردد پس باید بعقد جدید زوجیه حاصل شود این حکم ارتداد از

اسلام بود اما ارتداد از مذهب مثلاً اتداد از ولایت .

چنانکه بعد از حضرت رسول (ص) شد که از خلافت علی بر گشتند مگر چهار نفر سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار پس کسانی که توبه کردند پذیرفته است و کسانی که نکردند جایشان جهنم است حکم دیگری ندارند .

و اما ارتداد از روی اجبار چنانکه در آیه است هیچ حکمی ندارد .

در ابوالفتح و بنقل ابن عباس شأن نزول آیه را جمع بجناب عمار بن یاسر است مرحوم ثقة الاسلام قمی در منتهی الامال ذکر فرموده که عمار بن یاسر یکی از بزرگان اصحاب رسول خدا (ص) است و از اصفیاء اصحاب امیر المؤمنین (ع) و از معذبین فی الله و از مهاجرین بحبشه و از نماز گزاران بدو قبله و حاضر شدگان در بدر و مشاهد دیگر است و آنجناب پدرش یاسر و مادرش سمیه و برادرش عبدالله در مبداء اسلام اسلام آوردند و مشرکین قریش ایشانرا عذابهای سخت نمودند حضرت رسول (ص) هرگاه برایشان می گذشت دلداریشان می داد و امر بشکیبایی مینمود و می فرمود (صبراً یا آل یاسر فان موعدکم الجنة) و می گفت خدایا پیامرز آل یاسر را و آمرزیده ای (درمنهج است که هرچه آنها را اکراه کردند در رجوع و ناسزا بر رسول یاسر و سمیه امتناع نمودند آخر الامر ابو جهمل سمیه مادر عمار را که از زنان خیرات و فاضلات بود و صدمات بسیار در اسلام کشیده بود و حربه بر او زد و او را شقه نمود یعنی يك پای او را بر شتری و پای دیگر بر شتری بست باین واسطه او را شته نمود و اول زنیکه در اسلام شهید شد او بود و نیز اول

مردی که در راه اسلام شهید شد جناب یاسر بود. عمار چون چنان دید بخواسته‌های آنها بر حسب ظاهر عملی نمود خبر بحضرت رسول دادند که عمار کیش کفار را اختیار نموده حضرت فرمود نه چنین است از سرتا قدم عمار پراز ایمان است و ایمان با گوشت و پوست او آمیخته شده است. عمار گریه کنان خدمت پیغمبر آمد عرض کرد شرمسارم از این کلمه که بر زبان با اکراه جاری کردم حضرت با دست خود اشک او پاک نمود و فرمود هیچ بر تو باکی نیست اگر تورا باز اکراه کردند باز تو بآن کلمه باز گرد.

نقل است که مشرکین عمار را در آتش افکندند رسول ص فرمود (یانار کونی سلاماً علی عمار کما کنت برداً او سلاماً علی ابراهیم) آتش او را آسیب نکرد در خبر است زمانیکه بنای مسجد مدینه مینمودند عمار دو چندان دیگر حمل احجار مینمود حضرت باو فرمود که چرا خود را رنجور مینمائی عرض کرد یا رسول الله (واحدة منك و واحدة منی) یکی برای شما و یکی برای خودم رسول خدا فرمود جزاك الله خيراً و فرمود ستقتلك الفئة الباغية جناب عمار در نهم صفر سنه ۳۸۰ از هجرت در صفین درس نود و يك سالگی به درجه شهادت نائل گردید.

در ابوالفتوح است که چون منادی از قبل امیر مؤمنان ندا داد (یاخیل الله ارکبی) یا لشکر خدا سوار شوید جناب عمار ختمی بر سر بسته بود که سر را بشوید متحمل سرشستن نگردید هـمان قسم سلاح جنگ پوشیده و برزم درآمد و این رجز قرائت نمود.

نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله

یعنی باشما جنگ نمودیم بر قاعده تنزیل قرآن اکنون رزم

می دهیم بر حسب تأویل قرآن تا آخر رجزش پس خود را در میان لشکر معاویه در افکند و از چپ و راست مرد می افکند تا جراحات زیاد یافت مراجعت نمود و آب خواست برایش شیر آوردند یعنی غلامش که نام او رشد بود قدحی از شیر پیش او آورد و چون نظرش بشیر افتاد فرمود صدق رسول الله (ص) از این سخن پرسیدند فرمود که رسول خدا ص مرا فرمود که (ستقتلك الفئة الباغية و آخر زادك صياح من لبن) زود است که می کشند تورا گروه ستمکاران و آخر توشه تو کمی است از شیر پس بیاشامید و جان شیرین نثار جانان نمود پس امیر مؤمنان بر بالین عمار آمد و سر او را بزانو گرفت و فرمود

الا انه الموت الذي هو قاصدي ارحني افنيت كل خلیلی
 اراك بصيراً بالذي احببتهم كانك تنحو نحو هم بدلیل
 ای مرگی که قاصد منی راحت نما مرا که دوستان مرا نیست
 کردی می بینم تورا بینا نسبت بکسانی که دوست دارم آنها را گویا
 راه پیدا کرده ای بجانب آنها براهنمایی پس حضرت بر عمار نماز خواند و بدست مبارك او را بخاك سپرد طوبی له و حسن مآب .

خوش دمی کز بهر یار مهر بان میرد کسی

چون بیاید مرد یاری این چنین میرد کسی

چون شهید عشق را در کوی خود جامیدهند

جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی

« مجلس پنجم »

در سوره توبه آیه (۳۶) است که : «ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم»
یعنی : همانا شماره ماه‌ها نزد خداوند ، دوازده است خدا روزیکه آفرید آسمان وزمین را از آنها چهار حرام است ... ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم . اینست دین درست پس ستم نکنید در آنها بر خودتان و در سوره بقره آیه (۲۱۴) است : که يستلونك عن الشهر الحرام قتال فيه قل قتال فيه كبير وصد عن سبيل الله وكفر به یعنی : پرسش مینمایند ترا از ماه حرام کارزار کردن در آن بگو : کارزار کردن در آن بزرگ است و باز داشتن از راه خدا و کفر به خداست . والمسجد الحرام واخراج اهله منه اكبر عند الله والفتنة اكبر من القتل وپایمال کردن حرمت حرم خدا و بیرون کردن اهل حرم بزرگتر است نزد خدا و فتنه و فساد انگیزتر است از قتل پس ازین دو آیه مستفاد شد که این چهار ماه که ذی‌قعدة و ذی‌حجة و محرم و رجب باشد نزد شرع احترامش امضاء شده است چنانکه در زمان جاهلیت محترم بوده و قتال در آن متروک بوده و این دوازده ماه را ابی نصر فراهی چنین بنظم آورده :

(۲۳)

ز محرم چو گذشتی بود او ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجبست از پی شعبان، رمضان و شوال
پس بذی قعدة و ذیحجه نما نیک نظر

و این عدد دوازده از بس بابرکت است ، بسیاری از چیزها
دوازده قرار داده شده ، عدد ماهها دوازده و عدد برجها هم دوازده
قرار داده شده است :

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید
سپس خرداد و تیر ، آنگه که مردادت همی آید
پس از شهریور و مهر و آبان ، آذرودی دان
که بر بهمن جز اسفندار مزماهی نیفزاید

اسباط بنی اسرائیل دوازده بودند . نقبای بنی اسرائیل دوازده
بودند . چشمه هائیکه از سنگ موسی (ع) جاری شد میان بنی اسرائیل
دوازده بود چنانکه حضرت حق فرمود : (فانفجرت منه اثنتی عشرة
عیناً) عدد ائمه هدی دوازده است . حروف لا اله الا الله دوازده است .
محمد رسول الله و علی ولی الله و امیر المؤمنین و القائم المهدی هم
دوازده حرف است .

بدانکه در بعضی روایات ازین دوازده ماه تاویل شده بدوازده
امام و ازین چهار ماه حرام بچهار علی امام اول و امام چهارم و امام
نشم و امام دهم سلام الله علیهم اجمعین . پس این چهار وجود بمنزله
چهار ارکانند چون کسیکه امیر المؤمنین (ع) را وصی بلا فصل بداند

از فرق عامه بودن مبراست و چون حضرت زین العابدین را امام دانست از فرق کیسانیه که محمد حنفیه را امام میدانستند مبراست و چون حضرت ثامن را امام دانست از فرق اسماعیلیه و واقفیه مبراست و چون حضرت هادیرا امام دانست از فرق متصوفه مبراست چون آنها گویند: که حضرت جواد چون بالغ نبود پس حضرت علم شریعت را تفویض کرد و علم طریقت را بمعروف کرخی داد. پس جائیکه حضرت جواد نه ساله را در وقت شهادت امام هشتم لایق بعلم معنی ندانند حضرت هادی هفت ساله را در حین شهادت امام نهم بطریق اولی سزاوار نمیدانند و نیز کسیکه امام دهم را بامامت شناخت پس باید تصدیق کرد بنص ایشان امامت یازدهم که حضرت عسگریست و امام دوازدهم که حضرت بقیه الله است. پس مبری است از فرقه شیخیه و وبایه و بهائیه.

در کتاب ثمرة الحیات است از کتاب دمعۃ الشاکبة که چون کاربر حسین (ع) تنگ گردید و تنها ماند نظری بجانب خیمه ها کرد از برادران و فرزندان و پسر برادران و خویشان و اصحاب خالی دید مکرر فرمود لا حول ولا قوة الا بالله پس بسوی خیمه تشریف آورد پس آمد بجانب خیمه حضرت زین العابدین دید آنجناب روی پوستی افتاده و جناب زینب پرستار است او را چون حضرت زین العابدین متوجه گردید بجهت احترام پدر بزرگوار خواست برخیزد از شدت تب نتوانست.

فقال لعمة سندینی الی صدرک فهذا ابن رسول الله قد اقبل پس حضرت زینب آنجناب را به سینه خود تکیه داد حضرت حسین وارد شد احوال پرسید زین العابدین سپاسگزاری کرد خداوند را عرض کرد یا ابه ما صنعت الیوم مع هؤلاء المنافقین امروز با این دورو ها چه کردی؟

حضرت فرمود شیطان بر شان مسلط شد خدا را فراموش کردند و جنگ شد اکنون خون ما و آنها روی زمین جاریست .

فقال یا ابنا و این عمی العباس عرض کرد عمویم عباس کجاست در این حال گریه گلوی جناب زینب را گرفت نگاهی بصورت برادر کرد که چگونه جواب میدهد چون از شهادت آن حضرت آنحضرت را خبر نداده بودند برای اینکه مرض آنحضرت مباداشدید شود .

پس حضرت فرمود یا بنی ان عمك قد قتل قطعوا یدیه ای فرزند عزیزم عمویت کشته شد و دستهایش کنار فرات از بدن جدا کردند پس بیمار کر بلا از کثرت گریه بیهوش شد همین که بهوش آمد از يك يك خویشان و اصحاب پرسش نمود حضرت فرمود ای فرزند آنقدر بدان که جز من و تو مردی زنده نمانده و کسانی که نامردی همه کشته شدند و روی خاک افتادند پس بیمار گریه شدیدی کرد بعمه شان فرمود شمشیر و عصا برایم بیاور حضرت زینب فرمود شمشیر و عصا برای چه می خواهی عرض کرد بعضا تکیه کنم و باشمشیر پیش فرزند پیغمبر ص جنگ نمایم فانه لاخیر فی الحیوة بعده برای اینکه خیری در زندگانی دنیا بعد از پدرم نیست خلاصه حضرت آنجناب را به سینه چسباند و فرمود که غیر از تو کسی برای آنها نمانده که با و انس گیرند .

پس اهل بیت را اواز داد که این فرزند من خلیفه من است بر شما و امام واجب الطاعه است پس فرمود یا ولدی بلغ شیعتی عنی السلام فقل ان ابی مات غریبا فاندوه و مضمی شهید آفا بکوه .



«مجلس ششم»

در سوره هود است در آیه ۶۷ و ۶۸ (و یا قوم هذه ناقة الله لكم آية فذروها اكل في ارض الله ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب قريب فعقروها فقال تمتعوا في داركم ثلاثة ايام ذالك وعد غير مكذوب) فرمود حضرت صالح ای قوم این ناقة خداست مر شمارا آیتی است پس بگذاریدش بچرد در زمین خدا و مس نکنیدش بیدی پس فرو گیرد شمارا عذابی نزدیک پس پی کردند او را پس فرمود زیستن کنید در خانها تا نسه روز آن وعده ایست بدون دروغ .

در هبوط سپهر است که ولادت جناب صالح ۲۹۷۳ سال بعد از هبوط جناب آدم بود حضرت صالح پسر جابر است و برادری داشت که نامش ارم بود و این دو پسران ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح ع اند از ارم عابر بوجود آمد که سلطان قوم ثمود شد و از جابر صالح بعرصه شهود خرامید و این قبیله که از اولاد ثمود بودند بنام ثمود نامیده شدند و قبیله ثمود در ولایت حجر که نام ولایتی است که در میان حجاز و شام است مقام داشتند .

و نیز فرموده که ناقة سی سال در میان قوم ثمود زیست داشت و هلاک قوم ثمود ۳۲۲۱ بعد از هبوط بوده و وفات حضرت صالح ۳۲۵۳

سال بعد از هبوط بوده و مدت ۲۸۰ سال عمر فرموده و مدفنش در بیت الله الحرام بین رکن و مقام است .

در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم قمی است که حضرت الله تبارک و تعالی فرستاد جناب صالح را بسوی ثمود و حال آنکه شانزده ساله بود اجابت نکردند او را تا مدتی و بود از برای ثمود هفتاد بیت که میپرستیدند آنها را بدون خداوند پس چون دید آنرا از ایشان فرمودشان ای گروه فرستاده شدم بسوی شما و حال اینکه من شانزده ساله بودم و اکنون صد و بیست ساله ام و من بشما پیش نهاد میکنم دو کار را اگر خواهید به پرسید از من حتی درخواست کنم از خدای خود پس اجابت کند شما را و اگر خواستید به پرسید خدایان خود را پس اگر جواب دادند مرا از میان شما خارج می شوم پس گفتند با نصاب سخن گفتی پس ما را مهلت بده پس روی به بتهای خود آوردند و سه روز آنها پرستش نمودند و دست بر آنها کشیدند و قربانی بر آنها نمودند و بیرونشان آوردند و بر کوهشان گذاردند و زاری کردند در نزد آنها پس چون روز سوم شد جناب صالح فرمود شما مهلت را طولانی کردید پس عرض کردند به پرس هر کدام را که خواهی پس حضرت بطرف بت بزرگشان آمد و فرمود چیست اسمت پس جواب نداد او را پس بآنها فرمود چرا جواب نمیدهد مرا عرض کردند دور شو از او پس حضرت دور شد و آنها پیش آن بت آمدند و بر سر خودشان خاک نهادند و ناله کردند و گفتند که ما را رسوا کردی و سر بریز نمودی جناب صالح فرمودشان روز بپایان رسید پس گفتند به پرس از او پس حضرت نزدیکش آمد و فرمود چیست اسمت جواب نداد پس گریستند و زاری نمودند تا اینکه

این کار را سه مرتبه تکرار کردند هیچ جوابشان نداد پس گفتند بحضرت که همانا این بت که جواب تو را نداد لکن ما پرشش بنمائیم از خدای تو پس حضرت فرمود به پرسید هر چه می‌خواهید گفتند به پرس او را که بیرون آورد از این کوه شتر ماده که سرخ مو و پر مو و حامله باشد که بگذارد دوشانه خود را بدو جانب کوه و بیفکند بچه خود را در همان حال و بیرون دهد شیر خود را حضرت فرمود که این پرشش شما نزد من بزرگ است و نزد خدا آسان و ناچیز است پس حضرت دور کعت نماز گذارد پس سجده و تضرع نمود بسوی خدا هنوز سراز سجده بر نداشته بود که کوه شکاف خورد صدائی شدید شنیدند که نزدیک بود بمیرند از آن صدا پس سر ناقه ظاهر شد و حال آنکه متحیر بود پس چون خارج شد افکند بچه خود را و بیرون داد شیر خود را پس نمود سرگردان شدند و گفتند بحقیقت دانا شدیم ای صالح اینکه پروردگار تو غالب و توانا تر است از خدا یان ما که آنها را پرستش مینمائیم و بود از برای قریه آنها نهر آبی و آن قریه قریه آنچنانیست که ذکر فرده آنرا خداوند در سوره (۱۵) حجر در آیه ۸۰ و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین بحقیقت تکذیب کردند اصحاب حجر رسولانرا پس فرمود مرایشانرا حضرت صالح مر این ناقه را شر بی است آشامبان است یعنی میاشامد آب شمارا روزی و بیرون میدهد بر شما شیرش را .

چنانکه در سوره شعراء در آیه ۱۵۵ فرموده قال هذه ناقه الله لها شرب و لكم شرب یوم ما معلوم یعنی جناب صالح فرمود این ناقه معجزه من است آب نهر را روزی ناقه بنوشد و روزی شما بنوشید و روزیکه نوبت ناقه شما نیست بهره مند شوید .

پس بود ناقه که مینوشانید ایشان را روزی و در روز دیگر میاستاد
 میان قریه حجر و باقی نمیماند هیچ کس مگر اینکه از شیرش کامیاب
 میگردید و بود در میان آن قوم نه نفر از بزرگان آنها همچنانکه در سوره
 نحل در آیه ۴۹ مذکور است کان فی المدینه تسعة رهط یفسدون فی الارض
 ولایصلحون یعنی در شهرستان قوم صالح نه نفر از رؤسای قبیله بودند
 که همیشه در زمین فساد مینمودند و هرگز قدمی برای اصلاح برنمیداشتند و
 قوم صالح را بر مخالفت و قتل جناب صالح و ادار میگرداند پس در کمین
 ناقه نشستند و ناقه را با بچه او کشتند قالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت
 من المرسلین .

این جمله در سوره اعراف که سوره هفتم است در آیه ۷۵ است
 که فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ
 كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ یعنی پس بی کردند آن ناقه را و سر باز زدند از فرمان
 پروردگارشان و گفتند ای صالح بیاور بما آنچه وعده میدهی ما را
 اگر از فرستادگانی .

جناب صالح فرمود تمتعوا فی دارکم ثلاثة ایام ذالک وعد غیر
 مکذوب پس فرمود که نشانه ان این است که فردا رویتان سفید روز
 دگر سرخ روز سوم سیاه میشود پس چنین گردیدند پس بصیحه همه شان
 هلاک شدند غیر از جناب صالح و جمعی از گروندگان

نقل است از ثعلبی با سندش از حضرت رسول که فرمود
 بامیر مؤمنان که یا عالی هیچ میدانی که بدبخت ترین از پیشینیان چه کس
 است عرض کرد خدا تعالی و رسولش (ص) داناترند فرمود آنکس
 که ناقه صالح را پی کرد پس فرمود که یا عالی بدبخت ترین پسینیان کیست

عرض کرد الله اعلم ورسوله آنحضرت فرمودند که یا علی آنکه
کشنده توست

و نیز روایت است که امیر مومنان را هر وقت ملال گرفتی محاسن
مبارکش را بدست گرفتی و فرمودی چه باز می دارد آنشقی ترین امت
را از آن که این محاسن سفید را به خون سرم خضاب کند .

عجب حالتی است که قدار بن سالف که نایب جناب صالح را
پی نمود باغواهی زن ملعونه بود که قطام نام داشت ابن ملجم نیز باغواهی
زن ملعونه که قطام نام داشت حضرت علی ع را شهید نمود .
از سید بن طاووس و دیگران نقل است که چون متوکل جعفر بن معتصم
عباسی خواست که وزیر خود فتح بن خاقان را اعزاز کند و در حقیقت
غرض او استخفاف امام علی النقی ع بود پس در روز بسیار گرمی
فتح سوار شد و امر کرد که تمام امرا و علما و سادات و اشراف در
رکاب ایشان پیاده بروند از جمله آقا امام علی النقی ع بود زرافه
حاجب متوکل گفت که من در آنروز این جناب را مشاهده کردم که
پیاده می رفت و تعب بسیار می کشید و عرق از بدنش جاری بود من پیش
رفتم عرض کردم یا بن رسول الله ص چرا شما خود را رنج می فرمائید
حضرت فرمود که غرض اینها استخفاف من است لکن ریزه ناخن
من نزد خداوند تعالی گرامی تر است از نایب صالح و فرزندش زرافه
گفت چون به خانه رفتم این قصه را با معام اولاد خود که گمان شیعه
باوداشتم نقل کردم او سوگند خورد که تو البته این را از آنحضرت
شنیدی من سوگند خوردم که آری پس گفت فکر کار خود باش که
متوکل سه روز دیگر هلاک می شود تا از سرگذشت او بتو آسیبی نرسیده
فکر خود باش من گفتم از چه دانستی گفت برای اینکه آنحضرت دروغ

نمی گوید و حقیقتی در قصه قوم صالح فرموده که تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام و ایشان بعد از پی کردن ناقه به سه روز هلاک شدند من چون این از او شنیدم دشنامش گفتم و از خانه بیرونش نمودم پس با خود گفتم که بسا باشد که این حرف راست باشد اگر احتیاطی درباره خود کنم ضرری ندارد پس اموال خود را جمع کردم و انتظار انقضاء سه روز را می کشیدم چون روز سه شد منتصر پسر متوکل با جمعی از اترک و غلامان مخصوص به مجلس او در آمدند و او را با فتح بن خاقان پاره پاره کردند بعد از دیدن این حال اعتقاد به امامت آنحضرت کردم پس بخدمت آنحضرت رفتم و آنچه میان من و معلم رفته بود عرض کردم فرمود معلم درست گفت من در آنروز بر او نفرین کردم حق تعالی دعای مرا باجابت رسانید .

نام مبارک امام دهم علی ع و اشهر القابشان نقی و هادی و کنیه شریفه ایشان ابوالحسن ثالث است نام پدر بزرگوارشان امام محمد نقی ع و نام والده ماجده شان سیده مغریه خاتون ولادت باسعادتشان بقول اصح روز سه شنبه نیمه ذیحجه سال دویست و دوازده هجری روز شهادتشان دوشنبه ماه شهادتشان سوم رجب سال شهادت دویست و پنجاه و چهار از هجرت بوده قاتل و زهر دهنده آن بزرگوار المعتمد بالله (احمد بن متوکل) که ولادت این ملعون در بیست دوم محرم سال ۲۲۹ و در نوزدهم رجب سال ۲۷۹ در بغداد به درک رفت و این ملعون بسیار سخت دل بوده و در یک روز در بصره سیصد هزار نفر را بقتل رسانیده و این ملعون قاتل امام حسن عسکری نیز بوده .

حقیر سروده :

بنمود معتمد به خفا از طریق کین
 مسموم امام علی النقی رهنمای دین
 بالینش آنزمان که قالب تهی نمود
 جز نور دیده‌اش حـن عسگری نبود
 هر چند از عناد به سامره شد شهید
 لیکن شهید همچو حسین هیچکس ندید
 لب تشنه، داغ دیده، سر از تن بریده، آه
 از اهلیت بیکس و اطفال بی گناه

« مجلس هفتم »

در ذیل آیه ۴۲ از سوره شوری است که قل لا اسئلكم علیه اجرًا الا المودت فی القربی ومن یقترب حسنة نزدله فیها حسناً ان الله غفور شکور بگواى رسول ما بامتت من از شما مزد رسالت جز این نخواهم که محبت مرادر حق خویشاوندان من منظور دارید و دوستان آل - محمد باشید که این اجر هم بر نفع امت و برای هدایت یافتن امت است و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش میافزائیم که خدا بسیار آمرزنده گناهان و پذیرنده شکر بندگان است .

نقل است از کشاف و غیره که روزی انصار افتخار می کردند بر قریش ابن عباس بایشان فرمود که ما را مزیت ثابت است بر شما حضرت رسول (ص) چون شنید بمجلس ایشان در آمد و فرمود ای گروه انصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بواسطه من عزیز فرمود عرض

کرد ندبلی یار رسول الله (ص) فرمودنه شما گمراه بودید حق تعالی شما را بواسطه من هدایت کرد عرض کردند بلی یار رسول الله بعد از آن فرمود چرا جواب نمی دهید؟ عرض کردند چه گوئیم یا رسول الله فرمود در جواب من بگوئید که نه قوم تو را اخراج کردند از نزد خود ما تو را پناه دادیم نه آنها تو را تکذیب کردند ما تو را تصدیق کردیم نه تو را بی کس و مخدول نمودند ما تو را یاری و نصرت نمودیم و همچنین صفات حمیده آنها را شمار نمود که همه به زانو درآمدند و عرض کردند یا رسول الله (ص) تن و جان و مال ما فدای تو باد و هر چه داریم از آن خدا و رسول (ص) است اگر اجازه رود اموال خود را بطیب نفس بخادمان عتبه علیه تسلیم کنیم تا در حوائج خود صرف نمائی پس این آیه نازل آمد

علامه مرحوم در کتاب مفتاح الکرامه فی اثبات الامامه خود فرموده که روایت کرده احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس که چون آیه مودت نازل شد اصحاب عرض کردند یا رسول الله (ص) کیستند اقربا و نزدیکان شما که واجب است بر ما مودت آنها فرمود: علی و فاطمه ع و ابناهما ع همچنین است در تفسیر ثعلبی و در صحیح بخاری و مسلم و غیره. و از صحابه سه گانه واجب نشده مودتش پس می باشد علی ع افضل پس می باشد علی ع امام زیرا مخالف او منافق است در مودتش و امثال او امر می باشد مودت با و پس می باشد واجب الطاعه و هو المعنی الامامه

مثنوی گفته :

شاهی که ولی بود و وصی بود علی بود
سلطان سخاو کرم وجود علی بود

(۳۴)

هم آدم و هم شیث هم ادریس هم ایوب
هم یوسف هم یونس هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس
هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که زبهر طمع نفس
در خوان جهان دست نیالود علی بود
آن کاشف قرآن که خدادر همه قرآن
کردش صفت عصمت و بستود علی بود
باری امت نسبت بخاندان رسالت بعکس آنچه خدا و رسول
فرموده عمل نمودند بیشتر آنها بخلاف قلیلی از آنها در آخرین
نفس اظهار مودت خود را از دست دادند
چنانچه در ثمرۃ الحیوة از سید بن طاوس نقل است از زینب خاتون
که فرمودند ...

وقالت لما كانت ليلة التاسعة من المحرم خرت نصف الليل اتفق
أخي الحسين فوجدته جالساً في خيمة وحده وسيفه على ركبتيه وبیده
القرآن يتلوه .

زینب خاتون فرمود . که شب نهم محرم نصف شب
از خیمه خود بیرون آمدم که برادرم حسین را پیدا کنم آنحضرت را
دیدم در خیمه خود نشسته شمشیرش را روی زانوی خود نهاده و قرآنی
بر دست دارد و قرائت می نماید . با خود گفتم چنین شبی برادرم حسین
را تنها گذاردند .

بخدا قسم سزاوارم برادران خود را سرزنش میکنم رفتم در خیمه
برادرم عباس دیدم چون شیریکه بر سرش کار نشسته باشد آستین هایش را

بالا از میان برادر هانشسته شنیدم میگوید برادرها پسر عموها فردا که بنای جنگ میشود اول کسیکه بجنگ میرود باید شما باشید تا مردم نگویند بنی هاشم جماعتی را برای یاری خود طلبیدند و آنها را پیش جنگ قرار دادند و بکشتن دادند که خودشان زنده بمانند همه گفتند البته همین کار را میکنیم غیر از این نمیشود پس آنها را بحال خود گذاردم رفتم پشت خیمه حبیب بن مظهر دیدم حبیب هم میان اصحاب نشسته میگوید ای جماعت برای چه زنهای خود را طلاق دادید و اینجا آمدید همه جواب دادند ما آمدیم غریب فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) را یاری کنیم حبیب گفت فردا بنای جنگ می شود باید ابتدا شما بمیدان بروید و نگذارید یکنفر از بنی هاشم بر شما مقدم بشوند که مردم نگویند سادات و بزرگان خود را پیش جنگ قرار دادند بامید آنکه خودشان زنده باشند همه گفتند رأی صواب همین است و غیر این نمیکنیم پس پس برگشتم بسوی برادرم حسین (ع) و شرح حال را نقل کردم فرمود خواهر اینها اصحاب منند در عالم ذر یعنی آنجا قبول کردند یاری مرا کم و زیاد نمیشوند پس برادرم از خیمه بیرون آمد کرسی گذارند بالای آن جلوس فرمود اصحاب تمام دورش جمع شدند حضرت خطبه خواند و آنها را مرخص کرده همه اظهار جان نثاری و یاری کردند بعد فرمود

(الاومن كان في رحله امرأة فلينصرفها الى اهلها)

یعنی آگاه باشید هر که زنی در خیمه اش می باشد باید او را ببرد باهش برگرداند همه ساکت شدند میل داشتند جهت این مطلب را بدانند یکی عرض کرد آقا برای چه؟ فقال ان نسائی تسبی واخاف علی نسائکم من السبی یعنی زنان ما را اسیر مینمایند میترسم زنان

شما هم اسیر شوند علی بن مظهر اسدی از میان برخواست رفت بخیمه خود بزوج خود گفت برخیز برویم تاتورا بینی اعمامت برسانم پرسید برای چه؟ گفت آقا فرموده زنهای ما را اسیر می کنند نمیخواهم زنان شما اسیر شوند آن زن گفت انصاف نکردی با من ای علی بن مظهر آیا خوشحالی که گوشواره در گوش من باشد و از گوش سکینه خاتون بیرون کنند آیا خوشحالی که من چادر بسر داشته باشم و چادر از سر زینب خاتون دختر امیر مؤمنان بردارند آیا خوشحالی که من در خانه ام پنهان باشم و دختران پیغمبر را اسیر نمایند نه بخدا قسم (لا والله ولكن انتم تواسون الرجال نحن نواسی النساء) شما جانفشانی کنید نسبت بمردان و ما نسبت بزنان علی بن مظهر بر گشت خدمت امام علیه السلام چگونگی را عرض کرد حضرت دعای خیر در باره آن زن نمود و این حکایت علی بن مظهر را در کتاب مفتاح العجۃ نیز نقل نموده

مجلس هشتم

(ومن یختر فحسنة نزدله فیها حسنا ان الله غفور شکور)
و کسی که کسب کند نیکوئی را میافزاید در آن خوبی یعنی در ثواب آن که حضرت حق آمر زنده است بدیهارا و شکر پذیر است یعنی جزا دهنده است طاعت مطیعانرا.

در منهج است از ابی حمزه ثمالی ایشان از سدی روایت کرده است که حسنه مودت اهل بیت است در کنی و القاب حاج شیخ عباس است که ابو حمزه اسمشان ثابت بن دینار است بسیار جلیل است از زهاد کوفه است و از بزرگان آن و از طایفه ازد است

از امام رضا (ع) نقل است که ابو حمزه در زمانش چون سلمان است در زمان خودش و خدمت چهار امام نمود علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و پاره از زمان موسی بن جعفر در سنه ۱۵۰ وفات نمود . ثمالی بضم ثا منسوب است به ثماله که اسم ثماله عوف بن اسلم است و او و ایشان شعبه هستند از طایفه ازد و نامیده شدند ثماله چون در جنگی بیشترشان کشته شدند پس گفتند مردم که نماند از آنها مگر ثماله یعنی باقی مانده کمی و نیز منم حج فرموده که روزی حضرت مجتبی در خطبه فرمود که (انا من اهل البيت الذين افترض الله مودتهم علی کل مسلم پس این آیه را خواندند و نیز از حضرت صادق روایت کرده که این آیه نازل شده در حق ماکه اهل بیت و اصحاب کسائیم و نیز فرموده صاحب منہج الصادقین که ذکر غفران و شکر بعد از اقتراف مودت دلالت دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل بیت بنحو صریح چنانچه در حدیث است که حبنا اهل البيت (لیحط الذنوب عن العباد کما تحط الريح الورق عن الشجر) از رسول اکرم است که (حب الدنيا راس کل خطیئة و بغض الدنيا راس کل طاعة) از کلام مبارک ظاهر میشود که هر کس دل باخته دنیا گردید مبتلا بهر خطا میگردد و لو کشتن امام باشد بخلاف دشمن دنیا که دل باخته خدا و مردان حق میگردند و در راه خدا و خاصان خداوند میگذرد گرچه جان عزیز باشد چون دوستان حسین و دشمنان وی که انفرقه سردادند بخلاف دیگران که عوض سردادن سر از آنحضرت بریدند چنانکه در ارشاد شیخ مفید مثل بحار و جلاو غیر هم اند کور است بسندشان از حضرت زین العابدین که فرمود چون شب عاشورا مرض بر من مستولی شده بود و عمه ام زینب

مشغول پرستاری من بود و پدر بزرگوارم در خیمه دیگر بود و غلام ابوذر
در خدمت آن سرور اصلاح مینمود شمشیر آن حضرت را و آن حضرت
در مقام یأس از دنیا و حب لقاء قرب خداوند این اشعار را میخواند
(یادهر اف لك من خليل
(من صاحب وطالب قتيل
(وانما الامر الى الجليل
کم لك بالاشراق والاصیل
والدهر لا یقنع بالبدیل
وکیل حی سالک سبیل)

یعنی ای روزگار ناپایدار اف و ضجر بر تو باد که با هیچ کس از
دوست و یار وفا نکردی چه بسیار در صبح و شب در هر شهر و دیار از
مصاحب و یار بقتل آوردی و روزگار ناپایدار قانع و راضی ببدل نمی
شود و باز گشت همه بسوی خداوند بزرگ مرتبه است و هر زنده ای رونده
است براهی که من میروم (فاعادها مرتین او ثلاثاً و علمت لما اراد
فحققنی العبرة ورددتها ولزمت السکوت و علمت ان البلاء قد نزل)
یعنی سپس مکرر فرمود دو سه مرتبه این اشعار را و داناشدم چه قصد
فرموده پس گریه مرا گلو گیر شد خود داری کردم و دانستم که ناگواری
فرود آمده اما همه من زینب خاتون چون شنید آنچه را من شنیدم وزن
بود و کار زن رقت و جزع است نتوانست خود داری کند پریدا از جادامنش
روی زمین میکشید با سرو پای برهنه دوید خدمت آن حضرت و عرض
کرد (واثک لاهل الموت اعد منی الحیوة) یعنی وای کاش مرده بودم
و این حالت را نمی دیدم امروز مادرم فاطمه از دنیا رفته و پدرم امیر
مؤمنان و برادرم حسن شهید شده اند (الیوم ماتت امی فاطمه و ابی علی
و اخن الحسن و یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین) ای یادگار گذشتگان
و پشت و پناه باقیمانده گان (فنظر الیهما الحسین و قال لهما یا اخیة لا یدهن
حلمک الشیطان و ترقرقت عیناه بالدموع و قال لو ترک القطبانام) پس

آن حضرت نگاهی بجانب زینب (ع) کرد و فرمود ای خواهر بزرگوارم
حلم ترا شیطان نبرد پس قطرات اشك از چشمهایش فرو ریخت و فرمود
اگر مرا میگذاشتند خود را بمهلکه نمیانداختم .

از مجمع البحرین است مفرد قطا قطاة است و آن يك نوع كبوتر
است مثل قمری که طوق دار است و گفته اند که بسیار تیز پر است که
از طلوع فجر تا غروب آفتاب مسیره روز و بیشتر برای بدست آوردن
آب سیر میکند و بر میگردد نه در رفتنش خطا میکند نه در برگشتنش و
چون مقابل اولاد هایش میایستد بانگ میزند قطا قطا این قسمت
آخری نقل از کتاب حیوة الحیوان است و این مثلی است از برای کسانی که
او را با کراه از جایگاهش حرکت دهند و از خواص او این است که اگر
استخوانش را بسوزانند و خاکستر او را باروغن زیتون گرم بسری مو
و جائیکه موریزه گرفته بمالند مویش بروید - اگر بگذاشتی مرغ قطارا
در آرامگاه خود می آرمیدی . - حاجی علماء قمی .

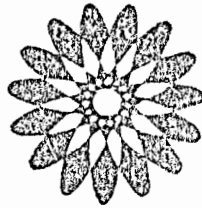
پس زینب خاتون عرض کرد وای آیا بیچاره شده و بناچار
شربت ناگوار مرگ رامی نوشی پس این بیشتر دل مرا مجروح کرد
و بر من دشوار تر است پس آنمکر مه سلی بصورت زد و دست انداخت
و گریبان پاره نمود و غش کرد سپس حضرت خواهر را آب برویش
پاشید تا بهوش آمد فرمود ای خواهر از خدا ترس و راضی باش بقضا
و قدر خداوند اهل زمین همه میمیرند اهل آسمانها باقی نمی مانند
و بغیر از ذات اقدس حقتعالی همه چیز در معرض فنا و زوال است جد
و پدر و مادر و برادر و ازمن بهتر بودند از دنیا رفتند پس خواهر را به این
کلمات دلداری داد و فرمود ای خواهر تو را قسم میدهم و نیکو رعایت
کنی قسم مرا گریبان خود را در عزای من چاك مده صورت خود را

(۴۰)

مخراش پس اورا آورد نزد من نشانید .

از جود پست:

جان خواهر در غم زاری مکن	بسا صد ابهرم عزاداری مکن
معجز از سر پرده از رخ و امکان	آفتاب و ماه را رسوا مکن
گنج توحیدی نواز ویران مرنج	زانکه در ویرانه باشد جای گنج



مجلس نهم

درسوره ص است در آیه ۸۶ که قل لا اسئلكم علیه اجرأ و ما انا من المتكلفين یعنی بگواى محمد (ص) پرسش نميكنم شمارا بر اداء رسالت هيچ مزدی و نيستم من از خود بسته گان يعنى از كسانيكه از خود چيزى هويدا كنند كه ندارد در كتاب خصائل صدوق بسندش از حضرت صادق (ع) روايت نموده كه للمتكلف ثلث علامات ينازع من فوقه و يقول ما لا يعلم و يتعاطى ما لا ينال يعنى از براى برخود بسته سه نشانه است يك آنكه ستيزه كند بابر تر از خودش و چيزيرا كه نداند به مردم گويد و فرا گيرد چيزى را كه در خود او نباشد .

حقير سروده :

فرمود ششم امام آن فخر زمان

بهر متكلف سه نشان است عيان

يك آنكه كند نزاع چو خود سر به باشد
 بها آنكه از او برتر به برتر باشد
 دو آنكه ره عجز و ضلالت پويد
 چيزيكه ندانسته به مردم گويد
 سه آنكه فرا گيرد چيزی را كو
 اندر خور او نيست چو دريا و سبو
 باشد عامه اگر تورا عقل و تميز

زین هر سه صفت تا بتوانی بگریز
 پس از این آیه آیه مودت که قبلا ذکر شد بدست آمد که حضرت
 حق غیر از مودت نسبت به خاندان نبوت چیز را لایق اجر رسالت ندیده
 تا آنرا مزد آن قرار دهد پس هویدا شد ۴ مرتبه آنها بچه پایه است نزد
 خداوند عالم که محبت بدانها مزد هدایت فخر نسل آدم قرار داده
 شده است چگونه چنین نباشد که سرشت عالم را برای آنکه آنها را با خلق
 بشناساند و آنها را سرشت تادرا آنها خود را بشناساند چون آن بزرگواران
 مجلای تجلیات هزار و يك اسم حضرت واجب الوجود اند
 چنانکه فرمودند که بنا عرف الله .
 عمرو بن عاص این اشعار را گفته الفضل ما شهدت به الاعداء و
 این شعر از اشعار اوست .

بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الكتاب
 وهم حجج الاله علی البرایا بهم وبعد هم لا بضطراب
 یعنی بواسطه آل محمد شناخته شد راه صواب از راه خطا و در خانواده
 آنها قرآن فرود آمد و آنها دلیلهای خدا شناسی اند برای مخلوقات
 بسبب ایشان وجدشان مردم از سرگردانی و گمراهی اضطراب ندارند

یعنی راه سعادت را از راه شقاوت تمیز دادند .

عجیبست که دانسته خود را بچاه و یل گرفتار نمود!

از جمله آنها که بسوء عاقبت گرفتار شدند عمر بن سعد است در
در منتخب التواریخ مرحوم حاجی ملاهاشم است از یحیی بن معین که
ولادتش روز موت عمر بن خطاب بوده لذا اسم گذارده شده بعمر و در
وقعه (طف) سی و شش ساله بوده و سعد پسر ابی وقاص بن وهب بن عبد
مناف بن زهر بن کلاب است پس سعد برادر زاده حضرت آمنه والده
ماجده حضرت رسول (ص) است پس سعد دائی زاده حضرت رسول (ص)
بوده از این جهت است که حضرت حسین (ع) بعمر سعد در کربلا فرمود
پس از آنکه جوانش را بمیدان روانه فرمود قطع الله رحمك كما قطعت
رحمی .

از محمد بن جریر طبری منقول است که سعد نزد معاویه قسم یاد کرد
که اگر برای من يك خصلت از خصال علی (ع) بود دوست تر داشتم از
هر چه آفتاب بر او تابیده (۱) او (ع) داماد پیغمبر است (۲) فرزندی
که خدا بوی کرامت فرموده (۳) پیغمبر (ص) در روز فتح خیبر در حقش
فرمود لا عطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله کرار
غیر فرار یفتح الله علی یدیه (۴) آنکه در غزوه تبوك بعلی فرمود الا -
ترضی ان تكون من بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدی .

از ارشاد شیخ مفید نقل است که عمر سعد به سید الشهدا گفت
جماعتی از سفهاء گمان میکنند که من قاتل شما هستم حضرت فرمود آنها
سفهاء نیستند بلکه علمایند آگاه باش که از گندم ری نخوری مگر کمی .

در تاریخ طبری است که ابن زیاد کاغذی نوشت و ایالت ری را
با بن سعد واگذار نمود و تکلیف کرد او را که به جنگ حسین (ع) برود

ابن سعد تمنای عفو نمود ابن زیاد گفت پس کاغذامارت ری را رد کن
 ابن سعد مهلت خواست تا فکر کند پس با هر يك از پند دهندگان مشورت
 کرد و او را نهی نمودند همشیره زاده اش حمزة بن مغيرة بن شعبه گفت
 ای خال مبادا به جنگ حسین (ع) بروی و رحمت را قطع کنی و اگر
 سلطنت از تو باشد و دست از آن برداری بهتر است از آنکه خدا را
 دیدار کنی بخون ابی عبدالله (ع) آخر الامر ملعون اولین و آخرین
 گردید.

در کتاب مہج الاحزان است که نزد عمر مردی بود از اهل خیر
 که او را کامل مینامیدند و او کامل العقل بود و باید در نحسش دوست بود
 بعمر گفت تو را چه میشود که مضطربی گفت سرداری لشکر بمن داده اند
 از برای حرب با حسین بن علی (ع) گرچه در فکرم لکن کشتن او و اهل
 او در نزد من چون لقمه طعام است که آنرا بخورم یا شربت آبی است
 که او را بنوشم و بعد از آن مملکت ری را مالک شوم کامل گفت 'اف
 باد بر تو و بر دین تو آیا حقرا فراموش کردی و گمراه شدی آیا نمیدانی
 که بحرب که میروی و با که جنگ میکنی (انالله وانا الیه راجعون)
 بخدا قسم که اگر دنیا و مافیها را بمن دهند که يك نفر از امت محمد (ص)
 را بکشم نخواهم کرد و تو می خواهی فرزندی پیغمبر (ص) را بکشی آیا
 جواب پیغمبر (ص) را فردا چه خواهی داد که نور دیده او را و میوه دل
 او را کشته باشی و حال اینکه او در این زمان امام ماست همچنانکه جدش
 پیشوای خلق بود و او واجب الاطاعة میباشد و پدرش قسیم جنت و نار
 است پس هر چه خواهی اختیار کن لکن گواهی میدهم که اگر با او جنگ
 کنی یا او را شهید نمائی یا یار و شریک در کشتن او شریک شوی زنده
 نخواهی ماند مگر زمان اندکی.

آن بدبخت گفت آیامرا بمرگ میترسانی ومن اگر از کشتن او
 فارغ شوم امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری خواهم داشت
 کامل گفت نقای بجهت تو میگویم شاید اگر گوش دهی از این کار باز
 ایستی بدانکه باید درت بشام میرفتم من از قافله دور افتادم و راه را گم
 نمودم و در بیابان حیران بودم و تشنه شدم دیر راهی بنظرم در آمد بسوی
 آن رفتم چون بدر دیدم رسیدم در آن دیر زدم راهب بر بام برآمد و گفت
 چه میخواهی گفتم تشنه ام جواب داد که تواز امت پیغمبری میباشی که
 یکدیگر را میکشند بجهت حب دنیا گفتم از امت مرحومه محمد (ص)
 گفت شما بدترین امت هستید و ای بر شما در قیامت که اهل بیت پیغمبر (ص)
 خود را کشته باشید و متفرق نموده باشید.

وانی لاجد فی کتبنا انکم تقتلون ابن بنت نبیکم و تسبون نسائه و
 تنهبون امواله یعنی خواندم در کتابها خودمان که شما فرزندان پیغمبر (ص)
 خود را کشته و زنان را اسیر و اموال را بغارت می برید.
 گفتم ای راهب این کار خواهیم کرد گفت آری چون این عمل
 زشت از شما سرزند (ضجت السموات والارضون والبحار والجبال
 والبراری والقفار والوحوش والاطیار باللعة علی قاتله).

یعنی بناله در آیند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها
 چه دارای گیاه باشند یا نباشند و وحشیان و مرغان و لعنت میکنند کشته
 او را پس قاتل او زندگی نمیکنند مگر قلیلی پس مردی برخواست و خواست
 که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل شده باشد مگر اینکه
 او را بکشد پس راهب گفت بگمانم که تو را قرابتی با قاتل آن بزرگوار
 است (والله انی لو ادر کته لو فیتة من حر السیوف) بخدا قسم که اگر می
 یافتم او را خدمت او جهاد میکردم تا جان تارش میکردم. و او را از

شمشیرهای دشمنانش نگاه میداشتم .

گفتم ابراهیم پناه می برم بخدا که از کسانی باشم که با فرزند رسول خدا (ص) جنگ کنم .

گفت اگر تو آن نباشی پس آنکس است که بتو نزدیک است همانا بر قاتل اوست عذاب نصف اهل آتش و عذابش بدتر است از فرعون و هامان پس در دیر بر من بر بست و آب بمن نداد .

کامل گوید که سوار شدم و بر فقا ملحق شدم پدرت سعد از من پرسش کرد که کجا بودی کیفیت را بدو گفتم جواب داد راست گفتمی که من یک دفعه در این دیر منزل نمودم پس آن راهب بمن گفت که توئی کشته فرزند پیغمبر (ص) من از حرف او سخت ترسیدم پدرت بمن گفت مبادا پسر من این کار را مرتکب شود و بشومی او مبتلا گردم . پس ایعدو پرهیز که تو آن باشی که نصف عذاب اهل جهنم برای تو باشد .

راوی نقل نموده که چون این خبر گوشزد ابن زیاد شد کامل را طاب کرد و زبانش را بیرید یک روز زنده بود و بهر رحمت الله علیه چه خوش فرموده سعدی :

بر سیه دل چه شود خواندن و عظمی نرود میخ این چنین بر سنگ
آهنی را که موریا نه بخورد نتوان برداز او بصیقل زنگ
حقیر گفته :

و عظم چون بر سفید دل خوانی پس در آغوش خویش گیر دنگ
باری برای دوروزه دارفانی دانسته بهشت جاودان را از دست
داد و برای همیشه خود را بعذاب الیم گرفتار نمود و آتش شقاوتش
شعله ور گردید که بعد از کشتن حسین (ع) و اصحابش و سوزاندن خیم

طاهره ندادر داد که :

من ینتدب للحسین (ع) فیوطئی الخیل ظمیره .

یعنی کیست که ساختگی کند و اسب بر بدن حسین (ع) براند
ده تن از آن کفار ساخته این کار شدند .

۱ اسحق بن حوبه - ۲ اخنس بن مرثد - ۳ حکیم بن طفیل
۴ عمر بن صبیح - ۵ رجاء بن منقذ - ۶ سالم بن خثمه - ۷ صالح بن -
وهب - ۸ واعظ بن ناعم - ۹ هانی بن تبیت - ۱۰ اسید بن مالک
چون بکوفه رسیدند در برابر ابن زیاد ملعون ایستادند اسید بن مالک که
یکی از آن حرامزاده ها بود خواست اظهار خدمت خود کند و جایزه
بسیار بگیرد این شعر را خواند :

(نحن رضضنا الصدر بعد الظهر بکل یعسوب شدید الاسر)

(یعسوب اسب زیاد دورا میگویند) ابن زیاد گفت شما چه کسانی
گفتند ما آنانیم که امیر را نیکو خدمت کردیم اسب بر بدن حسین (ع)
راندیم بعدیکه استخوانهای سینه و پشت و پهلوی او را بر زیر سم ستوران
مانند آرد نرم کردیم ابن زیاد بر آنها وقعی نگذاشت و جایزه کمی
به آنها داد .

هنگامیکه بدست مختار گرفتار شدند فرمود که دست و پای
آنها را بامیخهای آهنین بر زمین کوفتند و حکم داد که بر بدن آنها
اسب راندند تا در زیر سنابك و سم ستوران سقط و نابود شدند (لعن الله
علیهم اجمعین) .

پیکر اطهر او خورد شد از سم ستور با همه زخم که بد بر بدن او
سیر دادند سرش را سنان شهر بشهر جسدی ماند که پوشند کفن در بر او

(حاجی علماء قمی)

مجلس دهم

و نیز در سورة فرقان است آیه ۵۹ (قل ما اسئلكم علیه من اجر الا من شاء ان يتخذ الى ربه سبيلا)

یعنی ای رسول ما بگو من نمیخواهم از شما امت مزد رسالت اجر من همین بس که هر که بخواهد از پی من راه خدای خود پیش گیرد و به سعادت ابد برسد.

یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنان است زیرا که مرا از نزد خدا اجری مقرر شده که هر پیغمبر را بر عباد و صالحاء امت او ثواب خواهد بود.

در سورة شعراء در پنج جایکی در آیه ۱۰۹ راجع بجناب نوح است دیگر در آیه ۱۲۲ راجع بحضرت هود است دیگر در آیه ۱۴۲ - راجع بحضرت صالح است دیگر در آیه ۱۶۴ راجع بحضرت لوط است دیگر در آیه ۱۸۰ راجع بحضرت شعیب است همه باین عبارت که (وما اسئلكم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین) یعنی پرسش منینمایم بر اداء رسالت از مزدی نیست مزد من مگر بر پروردگار جهانیان لکن نسبت بر رسول خاتم آن سه نحوه بود که مذکور آمد.

در دعاء ندبه مذکور است که (این السبیل بعد السبیل این الخیرة

بعد الخيرة اين الشمس الطالعة اين الاقمار المنيرة اين الانجم الزاهرة
 اين اعلام الدين وقواعد العلم اين بقية الله التي لا تخلو من العترة الهادية)
 يعنى كجاييند راهبهاى من پس از راه ديگر كجاييند نيكان پس از نيكان
 كجاييد خورشيدهاى تابان كجاييند ماهان فروزان كجاييند كواكب
 درخشان كجاييند نشانهاى ديانت و پايهاى دانش كجاييند باقيمانده خدا
 كه بيرون از خاندان رهبران نيست .

(اين المعدي قطع دابر الظرمة) كجاست آماده براى ريشه كن
 كردن ستمكاران .

پس از اينجا معلوم آمد كه بالاترين راهها براى رسيدن بسعادت
 راه ائمه است كه مزدرسالت است و نيز از ائمه تعبير بكشتى شده است
 چنانكه مضمون اين حديث كه مذكور ميشود ولو بعضى از عبارتهايش
 باهم فرق دارد عامه و خاصه از پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله نقل كرده اند كه (مثل
 اهلبيتى كمثل سفينة نوح من ركبها نجي من تخلف عنها غرق) در بعضى
 رواياتش بجاي غرق هلك دارد خداوند عالم چهارده كشتى براى
 نجات اين امت قرار داده بهر يك متوسل شويم و پناه ببريم مارا بساحل
 مراد ميرساند .

وجه تشبيه حضرت اهلبيت را بكشتى اين كه صاحب ثمره الحيوه
 مرحوم نقل نموده است از معراج السعادات كه حواريون به حضرت
 عيسى (ع) عرض كردند اذن بده براى شما خانه بسازيم آنها را آورد
 كنار دريا فرمود ميان اين دريا خانه بسازيد ! گفتند ممكن نيست فرمود
 دينم مثل درياست و نيز از اصول كافى از هشام از حضرت امام موسى
 روايت كرده كه جناب لقمان به فرزندش باسان فرمود :

(يابنى الدنيا بحر عميق قد غرق فيها عالم يا عالم كثيرة) چون

(در بحار عالم را بفتح لام و بکسر لام هردو ثبت فرموده)

یعنی ای پسر عزیزم دنیا دریائی است بی پایان بسیاری از مردم یا دانشمندان مثل شیطان و بلعم و باعورا که هردو اسم اعظم را داشتند و آخر کار بتکبر و غرور هلاک شدند (در آن غرق شدند یعنی در گردابهای حب و مال و جاه که پناه بخدا میبریم .

در این ورطه کشتی فروشد هزار که پیدا نشد تخته ای در کنار پس کسیکه تمسک بذیل عنایت اهل بیت زد یعنی پیروی فرمایشات آنها نمود از این دریای پر شور بساحل مراد رسیده و از نعمات گوناگون الهی بهره مند خواهد گردید .

مثنوی گفته :

بهر این فرمود پیغمبر که من همچو کشتیم به طوفان زمن
مساو اولادیم چون کشتی نوح هر که دست اندرزند یابد فتوح
کشتی نوحیم در دریا که تا رونگر دانسی ز کشتی ای فتی
هر ولی را نوح کشتیان شناس صحبت این خلق را طوفان شناس
ای عجب از این امت بجای شکر گذاری از این سفینه های بحار
جرسومه آنها را در هم شکستند اما پیشانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و دندان مبارک از کس
بسنگ جفا خستند و فرق مبارک علی (ع) با شمشیر زهر آلود شکافتند
پهلوی فاطمه از تخته در شکستند و بازویش از غلاف شمشیر و تازیانه
خسته و سیاه نکردند ؟ . . .

را ن امام حسن (ع) از خنجر جراح بن سنان لعین شکافته و جگرش
از زهر جفا پاره پاره نشد .

جرسومه حسین (ع) و کشتی وجودش غرق طوفان گردید از
کثرت تیرها و نیزه ها و شمشیرها ...

در مقاتل مثل خصایص الحسینه و غیره مذکور است که وقتی حسین (ع) وارد کربلا شد جناب ام کلثوم عرض کرد ای برادر این زمین ترسناکی است خوف بزرگی از اینجا در دل من جا گرفته . فرمود بدانید وقتی که با پدرم امیر مؤمنان (ع) به جنگ صفین می رفتیم باین زمین رسیدیم پدرم فرود آمد سردر کنار برادرم گذارد و ساعتی خوابید و من بر بالین آنحضرت نشسته بودم ناگاه پدرم پریشان حال از خواب بیدار شد و زار زار گریه مینمود برادرم سبب پرسید فرمود در خواب دیدم که این زمین دریائی راز خون بود و حسین (ع) در آن افتاده دست و پا میزد و کسی بفریادش نمیرسید پس رو بمن فرمود که (یا ابا- عبدالله کیف تکنون اذا وقعت هاهنا الواقعة) ای حسین چگونه خواهی بود هرگاه تورا در این زمین چنین پیش آمدی روی دهد عرض کردم صبر مینمایم و به جز صبر چاره ای ندارم .

سید بحر العلوم سروده :

(قامت قیامت اهل البیت و انکسرت)

(سفن النجاة وفيها العلم والعمل)

حقیر سروده :

در عجب آمد ز صبر تو ملک	خشم شد از بار غمت پشت فلک
ای حسین ای کشتی بحر نجات	محبی دین چشمه آب حیات
غرقه در خون شد بگرداب بلا	جسم پاکت در زمین کربلا
رأس نورانیت ای فخر امام	برسنان از کوفه بُد تا شهر شام
مظهر توحید و باء بسم الله	نور افکن بُد ز پیش غافله

مجلس یازدهم

در سوره اعراف در آیه ۳۱ است (قل انما حرم ربی الفواحش

ماظهر ومابطن والاثم) تا آخر .

یعنی بگوای محمد ﷺ همانا حرام فرمود پروردگار من زشتی‌ها را آنچه هویدا و آنچه هویدانیست و گناه را .

و در سوره بقره است در آیه ۲۱۶ (یسئلونک عن الخمر والمیسر قل فیہما اثم کبیر) تا آخر آیه .

یعنی پرسش مینمایند ای پیغمبرم از شراب و قمار بگو در آن دو گناهی بزرگ است .

نہاوندی مرحوم در انوار المواهب از کافی شریف باسناد خود از علی بن یقطین روایت نموده که مهدی عباسی از حضرت موسی بن جعفر (ع) پرسید از شراب که آیا در قرآن حرام است چه آنکه مردم منع از آنرا میداند و لکن حرمت آنرا نمی‌دانند (یعنی مجرد نبی دلالت بر تحریم ندارد زیرا ممکن است نبی از آن نبی کراهتی باشد) حضرت فرمودند بلکه در قرآن حرامست مهدی گفت در چه موضع از قرآن حکم بحرمت آن ثابت است ؟ حضرت فرمود که در قول باری تعالی (انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها وما بطن والاثم)

یعنی حرام فرموده پروردگار من فاحشه‌ایکه ظاهر باشد که مراد از آن زنای آشکارا و زدن رایاتی است که فواحش آنرا می‌زدند در زمان جاهلیة بر بالای منزلهای خود از برای اتیان بفاحشه و زنا و مراد از فاحشه پوشیده عبارت از آن بود که زن پدر خود را که مادر آنها نبود بزنیّت خود در میآوردند پس از مرگ پدران خود در قبل از بعثت خاتم الانبیاء اسلام این راهم حرام فرمود .

و مراد از (اثم) در این آیه پس شراب است بعینه و به حقیقت که باری تعالی در موضع دیگر از قرآن فرمود (یسئلونک عن الخمر والمیسر

قُلْ فِيهِمَا أَثْمٌ كَبِيرٌ) پس (اِثْم) در کتاب خدا همان شراب و قمار است و گناه آنها بزرگ است چنانکه حضرت بارئ تعالی فرمود .

مہدی چون این استخراح را از حضرت شنید خطاب بعلی بن یقظین کرده و گفت این فتوی قسم بخدا فتوای او را ی هاشمیه است علی بن یقظین گوید من در جواب مہدی گفتم صدق و راست فرمودی یا امیر المؤمنین قسم بخدا و ستایش برای خداست کہ خارج ننمود این علم را از شما اهل بیت علی بن یقظین گوید قسم بخدا صبر ننمود مہدی مگر آنکہ گفت بعد از شنیدن این کلام از من کہر است گفتم (ایرافضی واللہ اعلم .

ظاهر اُمہدی عباسی کہ نامش محمد بن منصور است و در سنہ ۱۶۹ ہجری در ۲۲ محرم در ماسبندان کہ نام محلی است در نزدیکی نہاوند مقصودش دلیل صریح بر حرمت شراب از قرآن میخواستہ و الاظہور نہی در حرمت است اگر بین مسلمین حرام نبود چگونہ یزید پلید در آن اشعارش را در (فان حرمت ہذی علی دین احمد فخذہا علی دین المسیح بن مریم)

مجمعل آنچه در مقام مذکور است این است کہ یزید پسر معاویہ بن صخر بن امیہ بن عبد الشمس بن عبد مناف است و کنیہ او ابو خالد است و مادرش میسون دختر بجدل است (بروزن جعفر است) و بجدل پسر انیف بن ویحہ از طایفہ بنی کلب بودہ و صحرا نشین بودہ معاویہ روزی او را دید بحبالہ خویش در آورد چون مدتی در شہر ماند دلش گرفت پس اظہار دلتنگی نمود پس معاویہ او را طلاق دادہ بقبیلہ اش روان نمود از کتاب الزام النواصب نقل نمودہ کہ میسون با غلام پدرش در افتاد و بہ یزید حاملہ گردید .

حقیر گوید کہ یزید از غلام بجدل است چون در خانہ معاویہ متولد شد لذا بدو منسوب گردید و معاویہ پسر دیگری ہم داشتہ کہ بحماقت

معروف بوده زیرا معاویه روزی بدو گفت از من چیزی بخواه گفت برای من سگی و خری باید معاویه بدو گفت تو خود خری مگر خریدیگر هم لازم است؟ و اسم مادر عبدالله فافته بنت قرخله بن عمرو بن نوفل بن عبدمناف است و از برای عبدالله فرزند ذکور نبوده مرحوم حاجی ملاهاشم در منتخب التواریخ فرموده که ولادت یزید (لع) از مصباح شیخ استفاده می شود که سنه ۲۸ هجری بوده و بعد از پدرش بخلاف نشست و در چهاردهم ربیع الاول سنه ۶۶ هجری بدرک واصل شد در سن ۳۸ سالگی در حواریین شام دفن گردید سپس مدت خلافت او پنج سال و هشت ماه یک روز کم میشود بعد فرموده که در غالب کتب تواریخ است که سنه ۶۴ هجری بدرک رفته پس خلافتش ۳۸ ماه میشود و در این مدت قلیل سه فتنه بزرگ از او سرزد یک قتل حضرت سید الشهدا (ع) و اصحابش و اسیری مخدرات عصمت که مثل این ظلم در عالم نشده است و نخواهد شد.

دوم فتنه واقعه حره که نام ریگستانی بوده که در خارج مدینه بوده و قتل اهل مدینه و جهنمش این بود که چون یزید غرق در معاصی بود خمار و قمار و از هیچ نحوه معاصی فروگذار نبود چنانکه در تاریخ الخلفای و اقدی نقل است که عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه گفت والله که (ما خرجنا علی یزید حی خفنا ان ترمی بالحجاره من السماء لانه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة) لذا اهل مدینه او را از خلافت خلع نمودند این خبر به یزید رسید آن ملعون لشکر زیادی ۱۲۰ هزار بسرداری مسلم بن عقبه روانه نمود بمقابل اهل مدینه و فرموده و در آن پیش آمد از قریش و انصار ۳۶۰ نفر مقتول شدند و شهر مدینه را غارت نمودند و رفع بکارت از هزار بکر نمودند . سوم بعد که جیش یزید از قتل و غارت مدینه فارغ شدند رفتند

بمکه معظمه بجهت قتال با عبدالله بن زبیر و مسلم بن عقبه مری نرسیده
بمکه بجهنم و اصل گردید در ۲۳ محرم سنه ۶۴ هجری و حصین بن نمیر
سکونی را خلیفه خود نمود.

در تمة المنتهی مرحوم حاجی عباس است که مسلم بن عقبه مری
که او را مسرف میگویند (از باب اینکه در خون ریزی زیاده روی نمود)
در موضع معروف بقدید در راه مکه بدر کات دوزخ شتافت حصین بن نمیر
پس از او امیر لشکر شد و با آن گروه بمکه رفت و دور مکه را احاطه کرد
عبدالله بن زبیر با مختار بن ابی عبیده و جمعی دیگر که با عبدالله بیعت کرده
بودند پناه بخانه خدا بردند پس لشکر شام در بالای کوههای مکه که
مشرف بر خانهها و مسجد الحرام است اجتماع کردند و منجنیق برپا
نمودند و پیوسته سنگ و نفط بر سر مکه و مسجد افکندند و جامها از پنبه و
کتان بنفط آلوده ساختند و بر خانه خدا انداختند تا آنکه کعبه معظمه
بسوخت و بنای آن خراب شد و دیوارهای آن برهم ریخت و شاخهای
گوسفندی که برای فدای جناب اسمعیل آمده بود و بر سقف آویخته بودند
سوخته شد.

ابو حرة مدینی گفته :

(ابن نمیر بش مسأ تولى) (قد احرق المقام والمصلی)

یعنی پسر نمیر بد کاری پیش گرفت که سوزانید مقام و محل نماز را
و اول این واقعه روز شنبه سیم ربیع الاول سال ۶۴ هجری بود یازده روز
بمرگ یزید مانده بود حاصل اینکه از آسیب سنگ و آتش و شمشیر و
سایر ظلم و تعدیات لشکر شام کار بر اهل مکه سخت شد تا آنکه خداوند
یزید را مهلت نداد بجهنم پیوست به مرض ذات الجنب (که نوعی از درد
پهلوی میباشد که پردههای وسط دندهها چرک میگذارد) خوارزمی در

تاریخ خود می گوید که چهارده تشت خون استفرغ کرد و پس بدرك رفت چون خبرش بمکه رسید حصین دست از جنگ کشید و طریق نرمی پیش گرفت و بالشکر خود بشام رهسپار گردید و اهل مکه از آسیب ایشان راحت شدند.

و نیز مرحوم حاج شیخ عباس فرموده که از فتاوی کبیر که از اصول معتمد اهل سنت است روایت شده است که اکتمل یزید یوم عاشوراء بدم الحسین (ع) و بالا ثمد لیتقر عینه (و اثم د سنگ سرمه است) حقیر گوید که از اینجا پیدا است که کینه او نسبت بامام حسین (ع) بچه اندازه بوده.

این اشعار که دلالت بر کفر یزید پلید دارد از تئمة نقل مینمائیم:

(معشر انندمان قوموا واسمعوا صوت الاغانی)

(واشربوا کاس عدام و اترکوا ذکر المعانی)

(شغلتنی نغمة الحیدان عن صوت الاذان)

(وتعوضت عن الحور عجزاً فی الدنان)

الحیدان جمع عود است.

یعنی ای گروه هم صحبتان برخیزید و بشنوید صدای چیزهایی که بآنها ترنم و سرور میشود (آغانی جمع اغنیه است یعنی آلات سرود و طرب) و بیاشامید جام شراب را و رها کنید یاد کردن صفات حمیده را (معانی جمع معنی میباشد و قصد شد از آن صفات پسندیده شده از برای انسان) و مشغول کرده مرا صدای سازها و عودها از صدای اذان و عوض کردم از حور پیره زنانه که در خمرها اند.

«دیان جمع دن است یعنی خمره» و از برای عجز در منتهی -

الارب معانی زیادی بیان نموده یکی از آنها (می) است که مناسب با

اینجا است که ذکر دیان شده است پس ملعون در این شعر خود جناس به کار برده است .

حاجی علماء قمی

از جمله اشعار است که در مدح شراب گفته است آن ملعون :

شمسیه کرم برحها قعر دنها و مشرقها الساقی و مغربها فمی
فان حرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم
یعنی خورشید درخت انگور بر جیش ته خمرهای اوست مشرقش
ساقی است مغربش دهان من است پس اگر حرام شد روزی بر دین
پیغمبر اسلام ﷺ پس بگیر او را بر دین عیسی «ع» از جماعه اشعارش
این است که هنگامیکه خبر ورود اهل بیت به یزید رسید آن ملعون در قصر
جیرون و منظر آنجا بود و همین که از دور نگاهش بسرهای مبارکه بر
سرنیزه ها افتاد از روی طرب و نشاط این دو بیت انشا کرد :

لمأبدت تلك المحمول واشرفت تلك الشموس علی ربی جیرون
نعب الغراب فقات صبح اولاتصح فلققد قضیت من الغریم دیونی
و مراد آن ملعون اظهار کفر و زندقه و کیفر خواستن از رسول اکرم
بوده یعنی رسول خدا ﷺ پدران و عشیره مراد در جنگ بدر کشتن
خونخواهی از اولاد او نمودم .

در منتهی الامال است حقیر گوید که جیرون در اینجا نام محلی
از محلات شام بوده که از آنجا بمسجد جسامع شام میرفته و در آنجا
برای یزید قصری بوده .

و محمول یعنی هودجها و شتران که بر آنها هودج بسته باشند
معنای این است که چون پدیدار شد هودجها و نورافکنی و نورپخش
کرد استرها که چون خورشید بودند بر قصر جیرون بمن بانگ داد کلاغی

پس گفتم که بانگ دهی یا ندهی پس بحقیقت گرفتم از بدهکار خود
بخواهی خود را .

این دو شعر از کتاب مهج الاحزان نقل میکنم :

و ادا ن تنقص یا زید اذا علت يوم القيامة دنة الزهراء
تغشبي التظلم عن هريق دم ابنتها صخانة المخرقة الحمراء
یعنی ای یزید ببینم تو را که ناقص و درهم شکسته شوی در روز
قیامت زمانیکه بلند شود ناله فاطمه (ع) در وقتیکه پیراهن خون آلوده
فرزند مظلومه اش را بردوش داشته باشد و دست داد خواهی بر قائمه
عرش الهی زند و فریاد بر آورد که چرا خون فرزندم ریختی .
صخایه و صخائیه یعنی جامه چرکین منتهی الارب .
حقیر سروده :

دخت پیغمبر آن فخر بشر	فاطمه آید چون در محشر
شانه افکنده بصد شیون و شین	جامه غرقه بخونی ز حسین
دست بر قائمه عرش زند	ناله از دل پر درد زند
به چه تقصیر یزید بی باک	ریختی خون عزیزم بر خاک

مجلس دوازدهم

آیه ۲۱ از سوره محمد ﷺ (فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر
لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات والله يعلم متقلبكم ومثویکم) .
یعنی پس بدان باین بیان ثابت باش بردانائی خود این چنان است
که گفته می شود مرشخص قائم را که قم حتی اعور اليك بایست تamen
برگردد بسوی تو وگرنه پیغمبر ﷺ که مصر بود بوحدانیت خداوند
اینکه دانسته شد بدانکه توبه پنج قسم است يك توبه وبازگشت از كفر
است وآن توبه كفار است ۲ بازگشت از فسق و فجور است وآن توبه
فساق است ۳ بازگشت از اخلاق ذمیمه است چون حسد وبخل وغيره
وآن توبه ابرار است ۴ بازگشت از ماسواست وآن توبه انبیاء واولیاء
است ۵ طلب حفظ از حضرت باریست از ارتكاب بترك اولی که
شیخ الطائفه استغفار را بمعنای استعصام گرفته ناظر باین است که این
مرتبه که عدم ارتكاب بترك اولی باشد اعلی مرتبه توجه بنده کامل است
بحضرت معبود واین نحو از توبه که درخواست اعتصام باشد مرتبه
محمد ﷺ و آل اطهار اوست اینکه دانسته شد معلوم آمد که خطاب و
استغفر لذنبك باین بیان یعنی چه ؟ واستغفار از برای مؤمنین ومؤمنات

یعنی چه؟ که از خود و اوصیائش و حبیبه اش حفظ از ترك اولی است اما نسبت بمؤمنین استغفار از خطاست .

و خداوند می داند گردشگاه شما و جایگاه شمارا .

در منهج است از حضرت صادق (ع) از رسول اکرم ﷺ که «خیر الدعاء الاستغفار» و نیز از آنحضرت از حضرت رسالت است که «ان للقلوب صداع كصداع النحاس فاجلوها بالاستغفار یعنی مردلها را زنگی است چون زنگ مس پس جلادهید او را با استغفار و نیز فرموده که من اكثر الاستغفار جعل الله من كل هم فرجا ومن كل ضيق مخرجا ویرزقه من حيث لا يحتسب تنگی دل بدل گشائی بدل کند .

نقل است از بعضی از مفسرین که امر با استغفار گناه است خداوند حبیب خود را خلاف امر از آنحضرت که متصور نیست پس طلب آمرزش امت کرده است و حضرت حق تعالی از آن کریمتر است که حبیب خود را امر کند که از من چیزی بخواه چون بخواهد عطا نکند پس معلوم آمد که امت را آمرزش مسلم است لکن با ولای خاندان عصمت .

سعدی گفته :

چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پستی بان

چه باك از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیان

گردشگاه از خاك تانطفه تاعلقه ومضغه وعظام تاجنین تادنيا

وقبر وبر زخ و قیامت به تعبیر دیگر روز و شب و دنیا و آخرت اصلا ب

ارحام حاصل حضرت حق بتمام احوال داناست ،

بدانکه از جمله توبه کنندگان جناب حراست در ثمره الحیات مذکور

است که پس از آنکه در حمله اولی که در صبح عاشورا واقع گردید

و پنجاه نفر از اصحاب حضرت سید شهادت (ع) در آن بدرجه شهادت

رسیدند حضرت فریاد کرد : اما من مغیث یغیثنا اما من ذاب یدب

عن حرم رسول الله آیا کسی نیست بفریاد ما برسد آیا کسی نیست دفع کند شر اشرار را از حرم پیغمبر (ص) یعنی نگذارد اسیر شوند حر که این ندا شنید بدنش لرزید مهاجر بن اوس گفت ای حرم میبینم که بدنت میلرزد جواب فرمود

و الله انی اخیر ونفسی بین الجنة والنار فوالله لا اختار علی الجنة شیئاً ولو قطعت وحرقت بخدا قسم میان بهشت و جهنم مخیر شدم پس بخدا قسم بر بهشت چیز را اختیار نخواهم نمود گر چه پاره پاره کرده شوم و سوزانده شوم

بروایت ابی مخنف پسر خود را که علی نام داشت صدا زد که یا بنی لاصبر لی علی النار ولا علی غضب الجبار پسر عزیزم من تاب آتش جهنم و غضب خداوند را ندارم یا بنی اما ترا حسین (ع) کیف یستغیث ولا یغاث و یستجیر ولا یجارای پسر عزیز نمینی حسین را چگونه طلب دادرسی کند کسی بدادش نمیرسد و طلب پناه میکند پناه داده نمی شود ای پسریا برویم نزد حسین پیش او جنگ کنیم تا به فیض شهادت برسیم و از اهل سعادت بشویم پس با پسر خدمت حضرت رسیدند.

بنقل سید بن طاوس حرر دستهای خود را بالای سرش نهاد عرض کرد

اللهم الیک انبت فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیاءک و اولاد نبت نبیک یعنی خداوند! باز گشت کردم بسوی تو قبول کن توبه مرا بحقیقت که من ترسانیدم دلهای دوست های تورا و دلهای فرزندان پیغمبر ﷺ تورا

بروایت ابو مخنف حرر بر زیر انداخته بود و دست و پای حضرت

ترا میبوسید و گریه میکرد حضرت فرمود بلند کن سر ترا یعنی خجالت
مکش توبه ات قبول است

گفت حرباشه لب تشنه که ای بحر کرم

چه شود گر بنوازی من سرگردان را
کرمی خوشتر از این نیست که هنگام غضب
خواجه بخشد گنه بنده نافرمان را
نعمتی بهتر از این نیست که بعد از مردن

تو بخاکم بسپاری چه سپارم جانرا
پس به پسر فرمود که حمله کن بر این ظالمان پس حمله نمود
وهفتاد سوار را بدار البوار فرستاد و شهید گردید حر خورسند
گردید گفت سپاس خدا را که شهادت ترا روزی تو کرد در مقابل
آقای ماحسین «ع» سپس حربمیدان آمد لشکر را نفرین نمود و سر
زنش کرد پس اشقیا او را تیر باران کردند صاحب ریاض الشهاده
مینویسد حر با هزار سوار برابری میکرد پس حمله نمود بنقل صاحب
ذخیره الدارین دوست سوار و دیه پاده را بسقر فرستاد بنقل ابو مخنف
همین که دیدند حریف او نمیشوند عمر سعد امر کرد وای بر شما
یا ویلکم ارسقوه بالنبل فجعلوا یرشقونه حتی صار جلدہ کالقنفذ
یعنی وای بر شماها حر را تیر باران کنید پس آنقدر تیر بر او زدند
که بدنش چون خار پشت گردید سه نفر را روز عاشورا چنین تیر
باران کردند ۱- حر بود ۲- قمر بنی هاشم (ع) بود ۳- حضرت سید
الشهداء «ع» که مجلسی نوشته که وکانت السهم فی درعه کالشوک
جلد القنفذ

آری گر چه این سه بدن از این جهت ماندند لکن در وقت

افتاد نشان بروی زمین جناب عباس (ع) مصیبتش بیشتر بوده زیرا
 دست نداشت که سپر بدن قرار دهد معلوم است که از اثر آن تیرها
 بر بدن آن مظهر عشق خدائی چه آمد جودی فرموده
 ز پشت زین چو افتادی شکست از بار غم پشتم
 ز جا خیز ای که در هر غم بدی پشت پناه من
 بهر عضو گر آرم دست زان عضو جدا باشد
 کدامین سنگدل کشت چنین ای بی پناه من



مجلس سیزدهم

در سوره لقمان که سوره ۳۱ است در آیه ۱۹- است که واسبع
علیکم نعمة ظاهرة و باطنة

یعنی تمام فرمود خداوند بر شما تن آسائی های ظاهری و با
طنی را بدانکه نعمت های خداوند که ببندگان عطا فرموده اندازه ندارد
و بشمار در نیاید و نعمتهای خداوند بر چهار قسم است ظاهری و
باطنی و هر يك بردو قسم اند كوچك و بزرگ و آن دو که از همه
بزرگترند بکی ظاهریست و آن نعمت وجود است زیرا سایه نعم
نغم فرع حیات است چون اگر حیات نباشد سائر نعمتها بسی ثمر
است پس يك لحظه حیات از همه نعم قدرش بیشتر است چنانکه
سعدی فرموده

اگر ممالك روی زمین بدست آری

بهای مهلت يك روز زندگانی نیست

در جای دیگر فرموده

نگه دار فرصت که عالم دمی است

دمی نزد دانا به از عالمی است

اما افضل و اکمل از تمام نعمتهای باطنی خدا نعمت کثیر-

المنفعة عقل است که در حقیقت بمنزله گنج است و اصل و سرمایه

وسر چشمه است برای نعمتهایش و هر که عقل دارد همه چیز دارد
هم دنیا دارد هم آخرت و هر که عقل ندارد نه دنیا دارد نه آخرت
ملای رومی گفته

عقل من گنج است و من ویرانه‌ام
گنج اگر پیدا کنم دیوانه‌ام
در اصول کافی روایت کرده از رسول خدا (ص) که
قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل خداوند عطا نفرموده
بندگان را نعمتی که بهتر از عقل باشد در مجمع البحرین است که
امیر مؤمنان فرمود

العقل شرع من داخل والشرع عقل من خارج
والعقل نور روحانی تدرك النفس به العلوم الضرورية والنظريه واول
ابتداء وجوده عندا جنتاب الولد ثم لا يزال ينمو الى ان يكمل البلوغ
یعنی امیر مؤمنان فرمود که عقل را هنما نیست از داخل کشور بدن که
جای آن مغز سراسر است و شرع که وجود پیغمبر ﷺ و امام باشند عقل
از خارج کشور بدنند و عقل در باطن نور و قوه روحانیست که درک مینماید
انسان بواسطه آن علم‌های بدیهی را چو عالم متغیر است و علوم نظریه را
که از عالم متغیر و کل متغیر حادث حدوث عالم بدست می‌آید یعنی
از صغری و کبری فالعالم حادث بدست می‌آید که علم بحدوث عالم
پس از تصور آن دو مقدمه است لذا علم به نتیجه را نظری و فکری گویند .
و اول ابتداء وجود این عقل که او را عقل مطبوع نامند یعنی سرشته
شده نزد جنین شدن طفل است جنین آنوقت گویند که قالب تمام شده و
وقابل از برای ایلاج و فرو بردن روح است در آن نفیس تن .
پس همیشه ندومینماید تا آنکه باندازه بلوغ برسد یعنی اولین

درجه کمال که در دختر آخر سال نهم است و در پسر مثلاً آخر سال پانزدهم است حاصل ترقی این عقل با ترقی بدن است .

و قسم دیگر از عقل عقلی است که از تجارب بدست می آید که آنرا عقل مکسوب گویند چنانکه از امیر مؤمنان است که (رأيت العقل عقليين * فمطبوع ومسموع * فلا ينفع مسموع * اذالم يك مطبوع * كما لا تنفع الشمس * وضوء العين ممنوع)

یعنی دانستم عقل را دو عقل یکی فطری و خلقی دیگر کسبی پس فایده بخش نیست عقل کسبی زمانی که عقل فطری نباشد چنانکه فایده بخش نیست نور خورشید با آدم کور .

مثنوی گفته :

عقل دو عقل است اول مکسبی	که در آموزی بمکتب چون صبی
از کتاب او ستاد و فکر و ذکر	ارمعانی و زعلوم خوب و بکر
عقل تو افزون شود از دیگران	تا روی چون مرغ سوی آسمان
قابل تعلیم و فهم است این خرد	لیک صاحب و حی تعلیمش کند
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه اودر میان جان بود

از حضرت صادق (ع) روایتست که در جواب سائل که از معنای عقل از آن حضرت پرسید فرمود (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان) یعنی عقل انقوه ایست که بسبب آن پرستش خدا می گردد و تحصیل بهشت میشود سر حلقه متصفین باین صفت حواریون حضرت سیدالشهدا اند چنانکه مرحوم حاجی ملاهاشم خراسانی در منتخب از کتاب تهذیب از حضرت صادق (ع) روایت نموده که حضرت امیر - مؤمنان (ع) گذارش بکر بلا افتاد فرمود (مناخر کاب و مصارع شهداء لا يستفهم من قبلهم ولا يلحقهم من كان بعدهم)

یعنی اینجا خوا بگاه شتران و مرکز افتادن شهیدان است که پیشی نگرفته است آنها را نه سابق آنها نه لاحق آنها حقیر گوید بخصوص حضرت ابوالفضل (ع) چنانکه در ذیل روایت ابو حمزه ثمالی از حضرت زین العابدین (ع) که فرمود (ان للعباس عند الله تبارك وتعالى منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة)

همانا برای عباس (ع) مرتبه ایست که رشک میبرند بآن مرتبه همه شهیدان از اولین و آخرین در روز قیامت

در عمده الطالب است از مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود (كان عمنا العباس بن علي ناقد البصيرة صليب الايمان جاهد مع ابي عبد الله وابي بلاء حسنا ومضى شهيدا ودم العباس في بني حنيفة وقتل وله اربع وثلاثون سنة .

یعنی بود عموی ما عباس (ع) پسر امیر مؤمنان (ع) نیکو بصیرت و محکم ایمان تا آخر چهار چیز از این دو جمله معلوم آمد یکی درجه بلند دیگر بصیرت دیگر ایمان بحد کمال دیگر سال مبارک آن حضرت و نیز از اینجا استفاده میشود که چون سنه ۶۱ هجری شهادت آن حضرت بوده که در حقیقت ده روز از ۶۱ گذشته بوده پس حضرت در سنه ۲۶ از هجرت متولد شده اند و روز ولادت بنقل مرحوم بیرجندی در وقایع الایامشان چهارم ماه شعبان بوده و يك عيال بیشتر نداشته و آن جناب لبابه بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب است و بنابر مشهور ۲ پسر داشته از جناب لبابه یکی بنام فضل که از فضلالی این خاندان بشمار است و بلا عقب بوده دیگر عبدالله که نسل حضرت ابوالفضل (ع) از ایشان است .

و آقای عمادزاده در زندگانی حضرت دو پسر دیگر هم نقل کرده اند

یکی بنام جناب محمد که در سن پانزده سالگی در کربلا شهید شد دیگر جناب قاسم که نیز در کربلا شهید شد .

در مرتبه علمی حضرت همین بس که دست پرورده علی مرتضی و حسن مجتبی (ع) و حسین (ع) شهید کربلا و جناب عقیلة العرب زینب مظلومه و جناب ام کلثوم دختران حضرت فاطمه (ع) بوده .

و نیز در وفایش و بسر بردن دوستیش که در بحار از بعضی از تألیفات اصحاب یعنی فرقه محقه نقل فرموده (حتی دخل العباس (ع) الماء فلما اراد ان يشرب غرفة من الماء ذكر عطش الحسين (ع) و اهل بيته فرمى الماء و ملاء القربة) در زندگانی حضرت، عماد زاده دارد که حضرت دومرتبه قسم خورد يك مرتبه همین مورد است که فرمود والله لا اذوق الماء و سیدی الحسین عطشانان قسم بخدا آب نیاشامم و حال آنکه سید و آقای من حسین تشنه است آب روی آب ریخت و جهاد اکبر نمود و دفعه دیگر که قسم یاد نمود آنوقت بود که دست راست آنجناب را قطع نمودند که فرمود :

والله ان قطعتموا يميني انى احامى ابداً عن ديني
شاعر گفته :

بذلت ايا عباس نفس نفيسة لنصر حسين عز بالجد عن مثل
ايبت التذاذ الماء قبل التذاذ فحسن فعال المرء فرع على الاصل
فانت اخو السبطين فى يوم مفخر وفى يوم بذل الماء انت ابو الفضل

عبدالله بن مسلم بن قتيبه در کتاب الامامة والسياسة و ابراهيم بن محمد بيمقى در کتاب محاسن و مساوى روايت کرده اند که حضرت سيد الشهداء و اصحابش خواستند آب بياورند لشکر ابن سعد حائل شدند بين اصحاب حضرت و فرات شمر ملعون فریاد برآورد (لا تشربون

ابدأحتی تشریون من الحمیم) پس جناب ابوالفضل (ع) به برادر عرض کرد ما برحق نیستیم؟ فرمود چرا ما برحقیم پس حضرت ابوالفضل ع حمله نمود بر آن جماعت و آنها را از کنار فرات دور کرد اصحاب وارد شریعه شدند و آب آشامیدند و برای اطفال و مخدرات هم آب بردند حقیر گوید از اینجا خوب معلوم میشود که بچه ممدار بوده شجاعت و توانائی آنحضرت .

این شعر از نظام رشتی مرحوم است چه نقل است که هر يك از شهداء در هنگام رفتن از این عاریت سرا جامی از آب بهشتی بدانها میخورانیدند و حضرت ابوالفضل (ع) جامیکه بدو دادند بادیست های بریده گرفت و نظام از زبان حال و وفاداری آن بزرگوار سروده :

قدحی دارم در کف حله تا روز قیامت

بخدا تا تو نیائی نه بریزم نه بنوشم



مجلس چهاردهم

صاحب ثمرۃ الحیوة نقل فرموده که در اصول کافی و جلد اول بحار است که پرسیدند از حضرت صادق (ع) که عقل چیست ؟ فرمود که (العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان)

راوی پرسید پس اینکه در معاویه بود چه بود ؟ فرمود تلك النکری و تلك الشیطة و هی شبیهة بالعقل ولیست بالعقل یعنی آنچه در معاویه بود نکری و شیطان صفتی بود و آن شبیه است بعقل و لکن عقل نیست :

بجهت توضیح گفته میشود که از برای هر يك از اخلاط اربعه امیال و خواہشہائست ۱ حب نساء ۲ طول امل ۳ حرص از میلہا از سودا است و آن آبی است کہ در اسپرز است کہ آنرا طحال گویند .

۱ حب شراب و آشامیدنی ۲ طعام خوردنی ۳ برونی کوئی ۴ حلم و بردباری و رفق ۵ مدارا کردن از بلغم است .

۱ غصب ۲ سفہ ۳ شیطنہ ۴ تجبر ۵ تمرد ۶ عجلہ از صفر است
۱ حب فساد ۲ لذت ۳ ارتکاب محرمات از خون است و این میلہای ہفدہ
— گانہ اخلاط چہار گانہ کہ در کالبد انسانست ہر گاہ بمورد خود بکار
برده شود و آن گاہی است کہ بدستور پیغمبر باطن کہ عقلست و پیغمبر ظاہر
و امام عمل گردد تعبیر از و بطینت علینبی کنند و الاسجینی اگر عقل مقہور
اپنی امیال شود و آنوقتی است کہ استعانت از پیغمبر (ص) و امام (ع)

نکنند و از چراغ علم آنهاست ضیی نگردد تعبیر از اش بنفس اماره کنند
و تعبیر از این امیال در صورت عدم مطلوبیتشان بشیطان باطنی نمایند پس
آشکار شد که اگر بنده قوه عقلیه را صرف علوم و معارف حقه کرد و
مشغول عبادت و کارهای آخرت شد عاقلش گویند و اگر صرف حرص
و هوا و مکر و حيله و شیطنت کرد او را مکار و عیار و دنیا دارش گویند
پس فرق بین عقل و شبه عقل که نکرمی باشد معلوم آمد . شعر

(و افضل قسم الله للمرء عقله) (فلیس من الخیرات شیئی یقارنه)
(اذا کمل الرحمن للمرء عقله) (فقد کلمت اخلاقه و تجاربه)

یعنی بهترین بخشش های خداوند برای شخص عقل اوست پس
نیست از خوبی ها چیزی که مقابله کند با عقل زمانیکه کامل فرمود
خداوند عقل شخص را پس بحقیقت کامل فرموده است اخلاق و آزما-
یشهای او را و کلام خواجه عبدالله انصاری اشاره باین است که عرض
میکند بدر بار ربوبی در مناجاتش که بهر کس عقل دادی چه ندادی و بهر
که ندادی چه دادی !

از اینکه عرض شد که اگر عقل باطن پیرو عقل ظاهر گردید بر امیال
طباع چهارگانه غالب شود و بسعادت نائل گردد چون زهیر بن قین که
چنین بود حالش چنانکه ارباب مقاتل نوشته اند و روایت کرده اند از
جماعتی از قبیلۀ فزاره و بجیلۀ که ما با زهیر بن قین بجلی رفیق بودیم و در
مراجعت از مکه معظمه و در منازل بحضرت امام حسین ع می رسیدیم و از
او دوری میکردیم زیرا کراحت داشتیم سیر با آنحضرت را لا جرم هر
گاه امام حسین (ع) حرکت میکرد زهیر میماند و هرگاه آنحضرت
منزل میکرد زهیر حرکت مینمود تا آنکه در یکی از منازل که آنحضرت
در جانبی منزل کرد ما نیز در جانبی منزل کردیم از باب لا بدی و نشسته
بودیم و چاشت می خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام حسین (ع)

آمد و سلام کرد و باز هیر خطاب کرد که ابا عبد الله الحسین (ع) ترا طلب
مینماید ما از نهایت ترس لقمه‌ها که بردست داشتیم افکندیم و حیرت زده
شدیم بجوریکه در جای خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد.

زوجه زهیر که ولهم نام داشت باز هیر گفت که سبحان الله فرزند
پیغمبر خدا ﷺ ترا میطلبند و تو در رفتن تأمل مینمائی برخیز برو بین چه
میفرماید زهیر بخدمت آنحضرت رفت و زمانی نگذشت که شاد و خرم
باز گردید با صورت برافروخته و فرمود که خیمه‌ او را کنند و نزدیک
سراپرده‌ های آنحضرت نصب کردند و زوجه خود را گفت که تو از قید
زوجیت من یله و رهائی ملحق شو باهل خود که من دوست ندارم که
بسبب من بتوضیری برسد.

و موافق روایت سید بن طاووس بنقل ثقة الاسلام قمی بزوجه خود
گفت که من عازم شده‌ ام که با حسین (ع) همراهی کنم و جان خود را
فدای او نمایم پس مهر او را داد و سپرد او را بیکى از پسران عم خود که
که او را باهانش برساند.

گفت جفتش الفراق ای خوش خصال

گفت نى نى الوصال است الوصال

گفت آنروست کجا بینیم ما؟

گفت اندر خلوت خاص خدا

پس زوجه اش بادیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع
کرد و گفت خدا خیر ترا میسر کند از تو التماس دعا دارم که مرا روز
قیامت نزد جد حسین (ع) یار کنی پس زهیر بار فیتان خود خطاب کرد
که هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخر ملاقات من است
با او پس زهیر بار فیتانش وداع نمود و آنحضرت پیوست.

بعضی فرموده اند که پسر عمش سلمان بن مضارب بن قیس نیز با او موافق شد و در کربلا بعد از نماز ظهر روز عاشورا شهید گردید .

مرحوم حاجی ملاهاشم خراسانی نقل کرده اند از تذکره سبط بن جوزی که بود زهیر که کشته گردید با امام حسین (ع) و زنش کفنی به غلام زهیر داد و گفت برو آقایت را کفن کن پس آمد و دید بدن حسین ع برهنه است و با خود گفت که کفن کنم بدن آقا مرا و واگذارم حسین ع را لاوالله نه بخدا قسم پس بدن حسین (ع) را کفن نمود پس در کفن دیگر زهیر را کفن کرد .

باقی حالات جناب زهیر در جای مناسب ذکر میشود .

مجلس پانزدهم

(واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة) چون امور باطنه مشاهده
و محسوس نیستند که میزان و قدر آنها و کمی و زیادی آنها معلوم بشود
پس معلوم شدن آنها به آثار و نشانه های آنهاست و آن امور باطنه
چون کفر و ایمان و محبت و عداوت و سعادت و شقاوت و سخاوت و بخل
عقل و حماقت است و عرض شد که اشرف نعمتهای باطنه عقل است و از
نشانه های عقل ادب است در نصاب است که ادیب را ادب آموزدان
ادب فرهنگ، و ادب در لغت که فارسی آن فرهنگ است نگاهداشت
حد و اندازه هر چیز معنا کرده اند شاعر گفته :
اندازه نگه دار که اندازه نکوست

هم طالب دشمن است و هم طالب دوست
در کلمات قصار شریفه امیر مؤمنان (ع) است که (الادب فی
الانسان شجرة اصلمها العقل) ادب در انسان بمنزله درختی است که اصل
و ریشه آن عقل است .

و نیز فرموده : (حلی النساء الذهب وحلی الرجال الادب) یعنی
زیورزنها طلاست و زیور مردها ادب است .

و نیز فرموده در دیوان که (لیس الجمال باثواب تزیینها) «بل الجمال
جمال العلم والادب) یعنی نیست زیبایی به جامها که خود آرائی نمائی
آنها را یعنی خود آرائی ظاهر خود آرائی نیست در نظر عقل بلکه خود-

آرائی بدانستن و نگاهداشتن حدود است .

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

(انما الفخر لعقل ثابت) (وحیاء و عفاف و ادب)

یعنی همانا بزرگی از برای عقل ثابت و شرم و خور داری از زشت

و حفظ و حدود است .

ملای رومی گفته است که :

از ادب پر نور گشته است این فلک از ادب معصوم و پاک آمد ملک

از خدا جوئیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از فیض رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش درهمه آفاق زد

در میان قوم موسی چند کس بی ادب گفتند کوسیر و عدس

منقطع شد خان و نان از آسمان ماند رنج زرع و بیل و داسمان

هر که بهر ذلت و عقوبت اگر رفتار شد سبب بی ادبی بوده و خواهد

بود و هر که بهر درجه و مقام و عزت رسید بسبب ادب بوده .

ناینجا نقل از ثمره الحیوة است حتمیر گوید که از حضرت جواد

است که (كفاك ادبالنفسك اجتناب ما تکرهه لغیرك)

از برای ادبت بشا شد بس دوری از آنچه به کس بد شمری

آنچه در غیر تو شد بینی بد همان اگر بد بتو نیکش نگری

دیگران آینه عیب تواند کن در این آینه یکدم نظری

شیطان بسبب بی ادبیش که نسبت اغوا و گمراه کردن بخداوند

داد که گفت (رب بما اغویتنی) سورة ۱۵ آیه ۳۹ رانده در گاه گردید . و

حال آنکه خود تندر از فرمان خدا که سجده و خضوع نسبت به حضرت آدم

بود کرد و حضرت آدم (ع) بسعدت ابدی نائل و تاج اصفیا بر سرش

گذارده شد بجهت ادبش بود که نه بت ترك اولی بخودش داد چنانکه در آیه ۲۲ از سوره ۷ عرض کرد (قالاربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين) یعنی حضرت آدم و حوا (ع) عرض کردند از باب خشوع پروردگارا ماستم کردیم برخودمان اگر نگذری از ما هر آینه ما از زیانکاران از جهت درجه هستیم با اینکه نهی آنها تنزیهی بود، امر بر شیطان مولوی و بنحو و جوب بود .
از ادب حق توبه تلقینش نمود .

توبه اش را اجتناب فرود .

عمر سعد برای بی ادبی حضرت سید الشهدا (خسر الدنیا و الاخره) گردید و داستان بنحو اجمال این است که حضرت اورا بیاری طلبید ابا کرد حضرت فرمود بخدا قسم امیدوارم از گندم عراق نخوری مگر اندکی آنرا معون از روی مسخره گوی گفت جوش هم مرا کفایت است باقی این بجای متناسبی ذکر میشود (انشاء الله)

اما حربن یزید ریاحی بسبب ادبش بسعادت شهادت رسید چنانکه ارباب مقاتل نوشته اند که چون حرب با هزار سوار در رز و حسم که نام کوهی است در حوالی منزل شراف بآن حضرت رسیدند در شدت گرما برابر لشکر فرزند خیر البشر صف کشیدند آنجناب نیز شمشیرهای خود حمایل نموده در مقابل آنها صف بستند چون حسین (ع) که منبع جود و کرم بود آثار تشنگی مشاهده نمود امر فرمود که ایشان واسبان ایشان را مشروب نمودند .

در آن وادی که بودی آب نایاب سوار و اسب او گردید سیراب
مخلص کلام، حضرت فرمود (یا حرا لنا ام علینا) عرض کرد
(بل علیک یا ابا عبد الله) یعنی حضرت فرمودش بیاری آمدی یا برای جنگ



عرض کرد بریده باد زبانم بجنگ آمده ام ولی ز زندگی بشنگ آمده ام
 حضرت فرمودش (الموت ادنی الیک من ذالک) مرگ بتو نزدیک تر
 است از این کار پس وقت نماز ظهر گردید حضرت امر کرد به حجاج
 بن مسروق که اذان گوید بعد از آن حضرت فرمود ب لشکر حر که من
 نیامدم بسوی شما مگر بعد از نامه های پی در پی که ما امام نداریم اکنون
 اگر کراحت دارید از آمدن من بر میگردم بسوی همانجا که آمدم پس
 همه ساکت شدند حضرت بمؤذن فرمود اقامه بگو و رو بحر نمود اگر
 میخواهی با کسان نماز کن عرض کرد بلکه باشما نماز میخوانیم
 بعد از نماز حضرت بخیمه تشریف بردند همراهان حضرت در اطرافش
 جمع شدند و حرهم در خیمه خود گرفت پانصد نفر از لشکر او در اطرافش
 جمع شدند و پانصد نفر دیگر عنان اسبهای خود در دست گرفته و در سایه
 اسبها نشسته تا وقت نماز عصر باز حضرت ایستاد و نماز عصر را هم با
 آنها خواند بعد حضرت دو مرتبه رو کرد به لشکر و حمد و ثنای الهی
 را بجا آورد و فرمود ایها الناس ما اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی هستیم بر
 امر امامت و خلافت از آنها یک ادعای خلافت میکنند اگر رأی شما
 برگشته از آنچه نوشتید و فرستادید بر میگردم حر عرض کرد بخدا قسم
 من نمیدانم کی برای شما نوشته و کی شما را طلبیده و حضرت بعقبه ابن
 سمعان فرمود (اخرج الخرجین) بیاورد و خرچینیکه در آنهاست نامهای
 اینها پس دو خرچین پر از نامهای اهل کوفه را ریخت مقابل آنها باز
 حر عرض کرد نیستیم از آن کسانی که بشما نامه نوشته اند و لکن ما مأموریم
 و قتی که شمارا ملاقات کردیم شمارا دیدار کردیم بریم بکوفه نزد
 ابن زیاد حضرت فرمود من بکوفه نمیآیم (فقال : لاصحابه قوموا
 فارکبوا) برخیزید سوار شوید اول زنها و اطفال را سوار کردند بعد بها

همراهان سوار شدند همین که خواستند برگردند لشکر آنها را ممانع شد حضرت بحر فرمودند (ثكلتك امك ماتريد) مادر بجزایت بنشیند یا بر تو گریه کند چه میخواهی کنی حر عرض کرد اگر غیر از شما از عرب نام مادر مرا برده بودند منم نام مادرش میبردم لکن ما نمیتوانیم نام مادر شما را ببریم مگر بیترین و صافی که میتوانیم حضرت فرمود حال می خواهی چکنی؟ عرض کرد میخواهم شما را پیش امیر ابن زیاد ببرم حضرت فرمود که من متابعت تو نمیکنم حر عرض کرد منم از شما دست برنمیدارم سه مرتبه این سؤال و جواب گفته شد عاقبت حر عرض کرد من مأمور بجنگ نیستم مأمورم که از شما جدا نشوم تا شما را وارد کوفه نمایم و اگر کوفه نمیآید یکراهی بروید که نه بسوی کوفه باشد نه بسوی مدینه منم می نویسم باین زیاد که شما را دیدار نکردم شاید گرفتار جنگ باشما نگردم پس دو لشکر از هم جدا هر يك طرفی می رفتند تا صبح شد پیاده شدند نماز صبح را با حضرت خواندند پس بتعجیل سوار شدند و دست چپ جاده را گرفتند و میخواستند از لشکر حر جدا شوند که ناگاه سوارى مسلح از طرف کوفه پیدا شد همه ایستادند بینند کیست چون رسید بحر سلام کرد و بحضرت حسین (ع) سلام نکرد و نامه ابن زیاد را بدست حر داد باز کرد دید نوشته .

اما بعد فجمع جمع بالحسين حين يبلغك كتابي ولا تنزله الا بالعراء
فی غیر خضر و ماء .

یعنی اینکه بعد پس تنگ گیری نما به حسین (ع) هنگامیکه میرسد بتو کاغذ من و فرود دنیا و او را مگر به بیابانهای که هیچ آب و غلفی در آن نباشد و فرستاده من از تو جدا نشود تا انجام وظیفه نمائی حر مضمون نامه را بسمع مبارك آقا رسانید و اصرار داشت که حضرت را پیاده کند

حضرت فرمود که مگر بنانشد که از جاده کناره گیریم عرض کرد چرا ولیکن نامه امیر رسیده اگر تخلف کنم اورا خبر دهد .

از اینجا چند موضوع که دلالت بر ادب حر داشت دلالت می نماید یکی اینکه حضرت باو فرمود (الموت ادنی الیک من ذالک) اگر چه منظور حضرت اخبار بحر بود که باینجا نمی رسد که بامن جنگ نمائی بلکه فداکاری خواهی کرد اما ظاهرش انشا بود و نفرین بود که مرگ نزدیکتر باد بر تو از جنگ بامن و حر ادب نمود و عرضی نکرد .

دوم اینکه حضرت فرمود (ثکلتک امک) باز خبر بود که تورا مادر برایت گریه خواهد کرد حر از نفرین استفاده نمود که تأدب کرد که گفت نام مادرت بغیر خوبی نمیتوان برد .

سوم اقتداء در نماز با آنحضرت بود آری چه وقت کلام حضرت به وقوع پیوست همان وقت که حر از کثرت جراحات روی زمین افتاد اصحاب حسین (ع) بتاختند و جسد او را حمل داده بتزد آنحضرت نهادند هنوز رمقی داشت پس امام حسین (ع) چهره خون آلود او را دست میکشید و میفرمود که (انت حر کما سمتک امک حر و انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة) .

یعنی تو آزادی چنانچه مادرت تورا آزاد نام نهاد تو آزادی در دنیا تو آزادی در آخرت آری همه شهداء را چه خود آقا چه اصحاب برای اینکه بدنشان زیر سم اسبان پایمال نشود بخیمه آوردند مگر یک بدن که آن بدن حضرت ابوالفضل (ع) بود زیرانمیشد از کثرت جراحات او را حمل نمود بدن شریفش کنار میدان کار زار بود پس مصون از پایمال شدن سم ستوران بود و گرنه علاقه حضرت حسین (ع) به برادر از همه بیشتر بود .

از جود یست :

من آن طاقت ندارم کز جمالت دیده بردارم
بزیرتیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

مجلس شانزدهم

دیگر از نشانهای عقل و عاقل هستی حضرت واجب الوجود
است زیرا یگانه دانستن ذات اقدس اوفرع هستی اوست اینکه معلوم
شد حال گفته میشود که در جمله اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم
اجمعین در اثبات این مطلب استدلال بصنع صانع و باثر مؤثر شده چنانکه
بداهت حکم عقول عامه ناس است که ساخته بی سازنده و بافته بی
بافنده و دوخته بی دوزنده و نوشته بی نویسنده صورت تحقق نمی
پذیرد .

لکن از نظر خاصه حق شناس و دانایان بصیرت اساس در اول
بار چشم از اثر پوشیده اول مؤثر ببینند که (ما رأیت شیئاً الا و قدرأیت
الله قبله و بعده و معه) امیر مؤمنان فرمودند دیدم چیز را مگر بحقیقت دیدم
خدا را پیش از او و بعد از او و با او .

دلی کز معرفت نورو صفادید بهر چه بنگرد اول خدا دید
برهان این بیان آنست که تقدم هر فاعلی بر فعلش ذاتیست پس فاعل
در نظر عقل زودتر نماید .

و نیز پیدائی هر اثر بمؤثری است و مؤثر بخود پیدا است پس هستی
هر مؤثر پیداتر است از هستی آثار .

چه آیات است روشن گشته از ذات نگردد ذات او روشن ز آیات
همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا

عرض شد اکثر هستی حضرت واجب الوجود را از راه صنع او پی
 میبرند لذا حضرت حق تعالی عدئی که او را از راه دیگر شناختند یعنی
 اوله مؤثر را با بصیرت دیدند پس از آن با اثر چشم گشودند هادی و راهنمای
 آنها قرار داد که آنها را با آیات هدایت کنند که بدانها بساحل مراد رسیده
 و از گرداب ضلالت رهیده و متنعم به نعمای الهی گردیده عمده راه
 هدایت کشت تخم محبت محبوب حقیقی است در زمین کشت زار
 دلهای بندگان مهتدین چنانکه خداوند عالم وحی فرستاد بحضرت
 موسی (ع) که حجب الی عبادی یعنی بندگان مرا دوست من گردان
 جناب موسی (ع) عرض کرد الهی چگونه آنها را دوست تو گردانم
 خطاب شد ذکر هم نعمائی حتی یحبونی

یعنی بیاد آنها بیاور تن آسائی های مرا تا مرا دوست دارند
 از جمله بیاد آوریده ها که موجب دوستی خدا و ائمه هدی
 است گریستن بر حسین مظلوم «ع» است چنانکه در ناسخ از تفسیر
 علی بن ابراهیم قمی بسندش از حضرت باقر (ع) آل محمد علیهم السلام
 روایت کرده که امام چهارم (ع) فرمود هر مومنی که در قتل حسین
 چشم هایش قطره اشکی بچکاند چنانکه برویش بدود خداوند در
 غرفات بهشت او را جاودانه جای دهد اما باعث دوستی بنده نسبت
 بخدا جای دادن اوست در غرفات و قصرهای بهشتی اما محبوب
 شدن پیش خدا گریه برای عزیز و بنده شایسته اوست و نسبت به پیغمبر
 و سایر معصومین ظاهر است از جمله مصیبات وارده بر اهل عصمت
 که بسیار رقت اوراست اندوهی است که در دو ساعت بغروب به
 بعد در روز عاشورا بوقوع پیوست و آن آتش زدن خیام طاهره
 است در مصباح الحرمین است از ابن جوزی که بعد از شهادت

امام (ع) مجید سپاه عنید در دور خیام سرور انام حلقه زدند ابن
 سعد لعین فرمانداد اتونی بالنار حتی احرق آرا احمد المختار
 یعنی آتش بیاورد تا اهل بیت احمد علیه السلام مختار را بسوزانم لشکر
 بحکم و دستور آنمیشوم آتش بخیام طاهره زدند آنوقت اهل بیت
 اطهار «ع» در خیمه حضرت سجاد «ع» جمع بودند و آن بیمار را
 پرستاری مینمودند که زنان اصحاب از اطراف سراسیمه بآن خیمه رو
 نهادند و جناب زینب «ع» را از این معنا آگهی دادند آنمخدره
 رو بجانب برادر زاده خود آورده با کمال اضطراب عرض کرد ای
 حجت خدا اینک اطفال خور دسال از حرارت آتش خواهند سوخت
 تکلیف زنان چیست آنجناب از شدت مرض حالت تکلم نداشت
 بدست اشاره فرمود که رو بجانب صحرا گذارند جناب زینب علیه السلام
 بفرمایش آنحضرت بعثت طاهره علیه السلام فرمود علیکن بالفرار یک
 مرتبه زنان و کودکان باطراف بیابان متفرق و پیریشان شدند صالح
 یهودی گوید در آنحال باطراف صحرا نظر میکردم دختر کوچکی
 دیدم که گوشه جامه اش آتش گرفته سراسیمه در بیابان باطراف
 مینگریست و از شدت ترس می لرزید مرا بحالت او رحم آمد بنزد او
 تاختم که آتش جامه اش را فرو نشانم چون صدای سم اسب شنید
 زیاده مضطرب شده بشتاب تمام دوید و ناله بر کشید فریاد کردم که
 ای دختر قصد آزارت ندارم بایست آن طفل بناچار ایستاد دیده حسرت
 بر من گشود از اسب پیاده شدم دیدم از ترس دوید بزیر شکم اسب
 و به رکاب چسبید زیاده دلم بدرد آمد آتش جامه اش را خاموش
 کردم زبان بدلجوئی او گشودم چون این مهربانی از من دید آب
 در دیده گردانید گفت یا شیخ لبهای مرا می بینی که از آتش عطش

کبود شده میتوانی که جرعه آبی بکام تشنه من برسانی از شنیدن این کلام رقت تمام برای من دست داده ظرفی آب از همراهانم گرفته باو دادم دیدم آبراکرفت قبل از نوشیدن آهی از جگر کشیده آهسته روبراه نهاد گفتم کجا میروی فرمود خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است اجازه ده که اول او را سیراب کنم گفتم مترس زمان منع آب گذشت تو بخور او را نیز سیراب خواهند کرد گفت ای مردسئوالی دارم جوابم برآستی بده گفتم بگو فرمود پدرم در وقت عزم میدان بسیار تشنه بود آیا سیرابش کردند یا نه گفتم والله تادم آخر میفرمود اسقونی شربة من الماء کسی آبش نداد بلکه جوابش ندادند و با لب تشنه و شکم گرسنه شهیدش کردند چون این سخن شنید آبرای بزمین ریخت و فرمود اکنون که پدرم تشنه جان داد منم آب نمیخورم.

از آبهم مضایقه کردند کوفیان

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب میمکید

خباتم ز قحط آب سلیمان کربلا

زان تشنه گان هنوز بعیوق می رسد

آواز العطش ز یسایان کربلا

(۸۴)

ایامجنون نظر بگشاهمه لیلی است این صحرا
تواندر جستجو تا کی ز حیرانی بحق رانی
الا وامق نگاهی کن بین آن نور عذرا را
که عالم در فروغ او سراسر گشته نورانی
در دعای صباح است که یامن دل علی ذاته بذاته و تنزه عن
مجانسة مخلوقاته یعنی ای کسیکه بنماید بر خود بذات خویش و بر
کنار باشد از هم جنسی آفریدگانش
آفتاب آمد دلیل آفتاب گرد دلیلت باید از وی رخ متاب
از عارفی پرسیدند که ما الدلیل علی اثبات الصانع در جواب
فرمود لقد اغنی الصباح عن المصباح یعنی بسی نیاز کرد صبح
روشن از افروختن چراغ
یعنی وجود صانع اشکار است حاجت بدلیل ندارد در روشنی
صبح چه حاجت بچراغ است
(از شرح عدیله مرحوم ملا حبیب الله)

حقیر گوید که در سوره حدید که سوره ۵۷ است در آیه ۳ دارد
که هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شئی علیم یعنی او
است پیش از تمام موجودات لذا پدید آرنده همه آنها است یعنی
قدیم از لیست که اولیت او را بدایت نیست و آخر است یعنی پس
از فنای ممکنات است یعنی باقی است ابدی که آخریت او را
نهایت نیست و این دال است به فنای همه اجسام و اعراض و ظواهر
است یعنی اشکار است وجود او بکثرت دلائل و باطن است یعنی
پنهان است حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل

ای نور تو در جمله اشیا ظاهر
 واز منظر چشم اهل عرفان ناظر
 عالم همه از نور تو روشن گشته
 هم اول این سلسله و هم آخر

سنائی گفته

بعقل نازی حکیم تا کی بفکرت این ره نمیشود طی
 بکنه دانش خرد برد پی اگر رسد خس بقعر دریا
 حسین (ع) از آیات بزرگ الهی است و مجلای تجلیات هزار و
 يك اسم خدائست وجودی خراسانی مرحوم باین اشاره نموده
 است درمرائی خود که
 ایشه غرقه بخون غرقه بخون بین دل ما را

سوی ما یسن که بسوی تو به ببینم خدا را
 چگونه چنین نباشد که بی واسطه با خداوند سخن عرض کرد و بی
 واسطه حضرت حق او را جواب فرمود چنانکه در مصباح
 الحرمین است که منقول است روزی حضرت حسین (ع) بانس
 بسر قبر حضرت خدیجه (ع) کبری آمد گریه بر آنجناب غلبه کرد
 بانس فرمود که از من دور شو انس گوید دور و پنهان شدم پس
 بسیار طول کشید نماز آنحضرت شنیدم که باین کلمات مناجات
 با خدا مینمود

یارب یارب انت مولاه فارحیم عبیداً الیک ملجاه
 ای خدای من توئی سید و مولای او یعنی من پس رحم نمابه
 بنده حقیر ذلیل که بسوی تست پناه او
 یاذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه

ایصاحب بلندبها برتست اعتماد وپناه من گوارا باد بکسیکه
 تو آقای او باشی و بجز تو دیگر مرا پسند نکند
 طوبی لمن کان خائفاً ادقاً بشکو الی ذی الجلال بلواه
 گوارا باد بکسیکه بوده باشد ترسان از غضب تو و شب تا
 سحر از ترس تو بیدار باشد پیوسته شکایت کند دردهای پنهان و
 آشکار خود را بدرگاه ایزد متعال و صاحب عز و جلال که عبارت
 از حضرت خداوند لایزال است و حاجات خود را بجز درگاه عزت تو
 نیاورد «وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه» هیچ ناراحتی از
 برای او نیست که بیشتر باشد از دوستی او و مرآقایش یعنی دوستی
 محبوبش و آقایش چنان بر او مستولی گشته که جسم او را رنجور
 نموده که دیگر رنجوریهها در قبال آن نابود است

اذا اشتکی بته و غصته اجا به الله ثم لباه
 یعنی زهائیکه شکایت نماید حزن و اندوه خود را جواب میدهد
 خداوند عالم و قبول مینماید
 اذا ابتلا بالظلام مبتلا اکرمه الله ثم ادناه
 چون مبتلا و گرفتار تاریکی شب شود در صورتیکه زاری نماید
 گرامی دارد او را و بمقام قرب و منزلت خود میرساند
 انس گوید ناگاه صدائی را شنیدم که در قبال کلمات آن

حضرت بدین نحو پاسخ داد
 لبیک عبدی وانت فی کنفی وکل ما قلت قل علمناه
 ای بنده گرامی من اجابت کردم تو را و قبول کردم تو را و تو
 در پشت و پناه منی و هر چه گفتی قبول کردیم و دانستیم
 صوتک تشاqqه ملا ثکتی فحسبك الصوت قد سمعناه

صدای تراملائی که من مشتاقند پس کافی است تو را چنین صدائی که ملائکه
 من شوق ویرا داشته باشند بحقیقت بگوش مهربانی شنیدم آنصورت را
 دعائك عندی یحول فی حجب فحسبك الستر قدستقر نساء
 دعای تو میرسد به حجابات عزت و جبروت و ملکوت که پرده های
 رد و کم لطفی دامن گیر وی نگردید پس کفایت میکند در لطف و
 مرحمت اینکه پرده را از میان گشودیم و برداشتیم

جبروت یعنی قدرت ملکوت بزرگی صیغه مبالغه است
 لو هبت الريح من جوانبه خـر صـریعـا لـما تـغـشـاه
 اگر بوزد بادی از هر طرف او را (حسین) (ع) بی اختیار زمین میافتد
 بجهت فرو گرفتن بسیاری و خضوع و نهایت محبت و خشوع جسم
 مبارکش

سلنی بلار غبة ولا رهـب ولا حساب اننی انا الله
 به پرس از من هر چه دلت میخواهد بی خجالت و ترس و بی حساب
 همانا منم خداوند عالمیان که در عطای من حسابی و اندازه
 نیست *

این يك مناجات بوديك مناجات هم در گودی قتلگاه نمود
 که از عرش تافرشا متنازل کرده بود و ان این است
 ترک الخلق طر افی هواکا وایتمت العیال لکی اراکا
 فلو قطعنی فی الحب اوبأ لما حن الفواد الی سواکا
 از ماسوا بجهت حب بتودست کشیدم و بی سرپرست کردم زن و فرزند
 * را که ببنیم مقام قرب ترا پس اگر در راه محبت تو پساره پساره

شوم میل نمیکنند لدم بجانب غیر تو آری چون حسین (ع) هم چون از
خود گذشت این همه پیش خدا عزیز شد در واقع فانی فی الله شد
لذا خونس خون خدا شد حرمش حرم خدا شد زیارتش زیارت خدا
شد محبتش محبت خدا شد

خوشا این سینه و سم ستوران
خوشا نوك سنان و صوت قرآن
خوشا لعل لب و چوب خزیران
ترکت الخلق طرافی هواکا

مجلس هیجدهم

اما راجع بیگانگی حضرت حق بدانکه چند قسم توحید داریم
اول که آنرا توحید اعظم و توحید حقی و مقام حق المعرفه مینامند
توحید ذاتی است یعنی توحید ذات است ذات را یعنی یگانه شمردن
حضرت خداوندی ذات اقدس خود را و این نحو از توحید خاص
خداست از این جهت که جز او هیچ کس او را شناخت و نتوانست
شناخت ما بدو دلیل از عقل و دودایل از نقل اشاره مینمائیم اما برهان اول
این است که میزان هر شناسائی عقل است و عقل آفریده حق است و شناخته
شده عقل محاط او است بلکه مخلوق او است پس اگر ذات را کما
هو شناسد محیط بذات شود (یعنی عقل محیط بذات شود زیرا گفته
شد که شناخته شده عقل محاط عقل است) و حال آنکه ذات او

سبحانه محیط است بگلشئی پس محال است که محاط شود بنده خود
 را خدای خود شناخت هر که اینگونه خدای از خویش ساخت
 کلامیز تموه با وهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم
 مردود الیکم هر آنچه مدرك او هام و معاوم عقول و افهام شود زاده
 تست و مانند تو است که
 من عبد الله بالتو هم فقد کفر

برهان دوم این است که شناختن هر چیزی بضداوست چنانکه فرموده اند
 تعرف الا شیاء با ضدادها و چون حضرت حق را سبحانه ضدی
 نیست چه او صرف وجود است نه وجودی است امدا ادراکش
 محال است

ظهور جمله اشیا بضد است ولی حق را نه مانند و نه نداست
 چو نبود ذات حق را ضد و همتا نمیدانم چگونه دانی او را
 و اما نقلی و ما قدروا الله حق قدره و نشناختند خدا را سزای
 شناختنش آیه ۹۱ سوره ۶ و یحذرکم الله نفسه و میترساند شمارا
 خداوند از خود آیه ۲۸ سوره ۳ این دو آیه بر این جمله یامن لا یعلم
 ما هو الا هو اشارت است و بر جمله حدیث ما وحد الله غیر الله
 یعنی یگانه نشمرد خدا را حق یگانه شمردن جز خدا تنبیهی
 برای اهل درایت است (یعنی بینش).

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست ولی محرم اسرار کجا است
 خاتم انبیا روزی بر صحابه خود گذشت که در ذات خدا
 سخن میکردند غضب بر آنجناب مستولی شد که گونه های مبارکش
 سرخ گردید و فرمود

لا تكلّموا في ذات الله فانه لا يزيدكم الا تحيرا يعنى سلوك اين
راه جز سرگردانى نباشد

آرى جائيكه استاد همه انبيا بعجز معترف شد و فرمود كه ما
عرفناك حق معرفتك از ديگران چه آيد شاعر گفته
عجز الواصفون عن صفتك ما عرفناك حق معرفتك
حكيم فردوسى گفته

خداوند بالا و پستى توئى ندانم چه اى هر چه هستى توئى
مالتراب ورب الارباب چه نسبت خاكرا با عالم پاك كه
ادراك است عجز از درك ادراك خاكرا با شناسائى نور پاك چه كار
ثرى را با ثريا چه نسبت آفريده را با آفريگمار چه آشنائى
حادث نياز مندر باقديم بينياز چه مناسبت ؟

من گدا و تمنائى وصل او هينهات !

صانعى كز كمال عز و جلال برتر است از كمال و وهم خيال
شرح ذاتش چنان كنم كه بود در شناسايش زبان ناطقه لال
پس فرقه ضاله مصله صوفيه و حلوليه كه گفته :

ما على را خدا نمى دانيم وز خدا هم جدا نمى دانيم
همان است كه حافظ فرموده كه

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذربنه (۱)

چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند

اين مختصر از شرح عديله است حاجى علماء

بدانكه در سورة مزمل در آيه ۸ است كه

(واذكر اسم ربك وتبتل البه تبتيلا)

(۱) ناچيز پندار

یعنی یادکن اسم پروردگار خود را و منقطع شو بسوی او منقطع
شدنی یعنی جرد نفسك عما سواه یعنی از هر چه غیر خداست چشم‌پوش
حقیر گوید که قرب مراتبی دارد اول مرتبه دل بر کندن است
از غیر خدا .

دلی کز معرفت نور و صفا دید به هر چه بنگرد اول خدا دید
و آخر مرتبه متجلی شدن و متخلق گردیدن و متصف شدن به
هزارویک اسم خدائست که اولین سرحدات و آخرین مرتبه صفات
است و این نحوه از سیر و سلوک اختصاص پیدا نمود به محمد و آل طاهرین
او و بس و آیه .

(ثم دنی فتدلی و کان قاب قوسین او ادنی) راجع بر رسول گرامی
(و فضت برب الکعبه) راجع به شاه اولیاء علی (ع) و راجع بحسین
(رضاً بقضائك لا معبود سواک یا غیاث المستغیثین) خوشنودم بخوشنودی
توسزاوار پرستشی نیست غیر از تو ای فریادرس درماندگان .
حقیر سروده

خالك مقتل شده از سجده تو رشك برین (۲)
ای فدای تو و مسجود تو و مسجد تو
يك زبان حال هم با خواهرش داشت .

از محزون است

سوی خیمه برگرد خواهر حزینم تاب‌زیر خنجر ننگری جبینم
رو بخیمه زینب کز عطش نبینی وقت جان سپردن آه آتشینم
نی مراست این دل ببینم آنچنانست نی تو راست طاقت بینی اینچنینم

(۲) عرش - چون برین مرتبه اعلایا را گویند

یا بپوش دیده تامل را نبینی یا برو بخیمه تما ترا نبینم
نیزه سنان است کامده به پهلو سنگ بوالخنوق است خورده برجبینم

مجلس نوزدهم

قسم دوم از توحید توحید خلق است حق را یعنی یگانه شمردن و
یگانه دانستن آفریده آفریدگار و پرورده پروردگار خود را یعنی
اذعان نماید که او را در خدائی انبازی نیست و اقرار نماید که او را به
هیچ چیز نیازی نیست و این معنا در کینونت فطرت هر موجودی مرکوز
است و هر مخلوقی بر این شهادت مجبول و مفطور است .

۱ - کینونت بودن

۲ - فطرت آفرینش

۳ - فطرت آفریدن .

چنانکه در سوره ۳۰ در آیه ۲۹ فرمود که (فاقم وجهك للدين
حنيفاً فطرت الله التي فطرا الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذالك الدين القيم
یعنی پس راست گردان رویت را برای دین حق گرای و با حقیقت آفرینش
خدا را که آفرید خلق را بر آن نیست تغییری مرا آفرینش خدا را این است
آن دین درست :

خلق ازل و ابدهم آواز

ای برا حدیث ز آغاز

پس در توحید تکوینی کافه کائنات و عامه ممکنات از افلاک تا

خاکی هم آوازند و در پرستش فطری در نماز و نیازند .
 گواهی میدهد هر ذره بر یکتائی ذاتش درون هر کسی مدرج
 هزار اسرار پنهانی «فلک از عشق سرگردان زمین از بیخودی افتان» همه
 سرگشته جانان چه فوقانی چه تحتانی .

پس هر موجودی تالباس هستی از او نکنده اند بزبان تکوین
 و فطرت مقرر بیگانگی موجد خود است زیرا که فطرت قابل تغییر و تبدیل
 نیست چنانکه ذکر شد که (لا تبدل لخلق الله) در آیه ۴۶ از سوره اسری
 که سوره ۱۷ است بدین معنا اشارت است که (وان من شیئی الا
 یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم)

یعنی نیست هیچ چیزی مگر که تسبیح میکنند بستایش او و لکن نمی
 فهمند تسبیح ایشانرا .

در جلد سوم مثنویست که

جملة ذرات عالم در نهان	باتو میگویند روزان و شبان
ماسمیعیم و بصیریم و هوشیم	باشما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی میروید	محرمان جان جمادان کی شوید
از جمادی در جهان جان شوید	غلغل اجرای عالم بشنوید

آری هم چنانکه موجودات نسبت به حضرت حق تعالی تسبیح گو-
 یانند نسبت بحیب جیب خدا حسین مظلوم گریستند چنانکه مرحوم محدث
 قمی (ره) در منتهی الامال از حضرت باقر (ع) روایت نموده که
 گریستند آدمیان و جنیان و مرغاز و وحشیان بر حسین بن علی (ع) تا
 اشک آنها فرو ریخت

و در خطبه حضرت زین العابدین (ع) است در مسجد شام که
 (انابن من بکت علیه الملائكة السماء انابن من ناحیة علیه الجن فی الارض)

والطیر فی الهوی)

در مصباح الحرمین است که چون سیدالشهدا (ع) را شهید نمودند و بدنش را در صحرای کربلا در میان خالک و خون انداختند و خون از بدن مبارکش جاری بود ناگاه مرغ سفیدی آمد و خود را بخون آنحضرت آغشته نمود و پرواز کرد خون از او می چکید پس در اثنای راه مرغان چندی را دید که بر شاخ درخت نشسته اند و بزکربا و علف و دانه مشغولند پس آن مرغ خون آلود بایشان گفت که وای بر شما شما مشغول طریید و حال آنکه امام حسین (ع) در صحرای کربلا در این گرمی هوا بروی ریگهای گرم افتاده و بالبتشنه و سر بریده و خون او روان و سرش به سنان است چون مرغان این شنیدند یکمرتبه به طرف کربلا پریدند چون بقتلگاه رسیدند دیدند که بدن آنحضرت بی سربی غسل و کفن افتاده و اسب بر بدنش منور شده و استخوانهای آنمظلوم را خورده کرده اند و جنیان بر او نوحه می کنند چون آن بدیدند یکدفعه صیحه کشیدند و صدا بگریه بلند نمودند و خود را بر خون آنمظلوم انداختند و بخون آن سرور آغشته کردند هر یک بناحیه پرواز کرده تا خبر شهادت آن غریب را به آن ناحیه رسانند مرغی از آن مرغها بمدینه رسول ص پرواز کردند چون بمقدم نور حضرت رسالت پناه (ص) رسید بر دور قبر آن سرور گردید به ندای بلند آواز داد که .

(الاقتل الحسین (ع) بکربلا الانهب الحسین (ع) بکربلا الاذبح الحسین (ع) بکربلا)

یعنی آگاه باش یا رسول الله (ص) حسین (ع) در کربلا کشته شد و اموالش بغارت رفت و سرش بریده شد ؟ !
و اکنون علامت خون مطهر آن بزرگوار در نسل آن مرغها

(۹۵)

مانده و در میان عرب معروف است و آن مرغ سفید بزرگی است و از دو
طرف در پیش روی بالهایش دو پر سرخ رنگ صاف است و آن رنگ
را دم الحسین (ع) گویند و حرمت آن مرغ را بیشتر محفوظ می دارند
از همای شیراز است این شعر

نامه تشنه لبان را بپیرای باد صبا
بسر تربت زهرا اگر افتد گذرت
بگوا بانی جنت سری از غر فیه بر آر
غرقه در لجه خون بین تن شمس و قمر

مجلس بیستم

در سورة اسری که سورة ۱۷ است در آیه ۷۲ فرموده که
(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ
الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)

یعنی بزرگ گردانیدیم فرزندان آدم را بسیره و صورت و آنها
را بمرکب بر و بحر سوار کردیم یعنی جهان جسم و جان را مسخر آنها
نمودیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آنها را روزی دادیم بر بسیاری از
آنکه آفریدیم افزونی دادیم و شاید مراد از اکثر تمام باشد مخفی مباد که
بزرگترین فضیلتها عقل است که در انسان این گوهر را خداوند در مغز
او قرار داده و آن بمنزله چراغ است که تاریکیها را از بین ببرد پس از
انسان بتوحید فطری اکتفا نفرموده زیرا انسانی را که تاج کرمنا بر

سرش گذاشته و خلعت فضلنا در برش نموده برای آن است که صفاتش
مظهر و اسمائش را مظهر باشد چون او را باین قابلیت اختصاص داده
که ب دیگران نداده پس از او انتظار است که از دیگران نیست و این قابلیت
در کینونت انسان چنان کمون دارد که آتش در سنگ و آهن و میوه در
درخت و روغن در شیر و طلا در خاک و حیوان در نطفه و ظهورش به
ریاضات و مجاهدات و تصفیه آینه نفس است از کدورات علایق و تزکیه
اوست باخلاق و حقایق .

ای خلیفه زاده بی معرفت بسا پدر در معرفت شو هم صفت
هر چه آورد از عدم حق در وجود جمله افتادند پیشش در سجود
گفت ای آدم تو بحر جود باش ساجدند این جمله تو مسجود باش
بدانکه بعد از معصوم و کسانیکه از پیوسته گان و مخصوصان
آنها بودند هیچکس گوی سبق را از میدان مجاهدت چون اصحاب
حسین (ع) نبود .

چنانکه در ثمره الحیوة از جلد دوم بحر المصائب نقل نموده از
علیا جناب زینب خاتون که فرموده شب نهم محرم نصف شب از خیمه
خود بیرون آمدم که برادرم حسین (ع) را دیدار کنم آنحضرت را در
خیمه خود نشسته دیدم که شمشیرش را روی زانوهای خود گذاشته و
قرآنی بردست دارد تلاوت می کند با خود گفتم چنین شبی برادرم حسین
را تنها می گذارند بخدا قسم میروم برادرها را ملامت مینمایم رفتن برادر
خیمه برادرم عباس (ع) دیدم مثل شیریکه بر سر شکار نشسته آستین
هارا بالا زده میان برادرها نشسته میگوید برادرها پسر عموها فردا که بنای
جنگ میشود اول کسیکه بمیدان میرود باید شما باشید تا نگویند بنی هاشم
جماعتی را برای یاری خود طلب کردند و آنها را پیش جنگ قرار

دادند که خودشان زنده بمانند همه گفتند البته همین کار را هم میکنیم پس آنها را بحال خود گذاردم رفتم پشت خیمه حبیب بن مظهر دیدم که او هم میان اصحاب نشسته میگوید ایجماعت برای چه زنهای خود را طلاق داده اید و اینجا آمدید همه گفتند ما آمدیم غریب فاطمه (ع) دختر رسول خدا ﷺ را یاری کنیم حبیب گفت فردا که بنای جنگ میشود باید اول شما بیدار شوید و بیدار نگذارید یکنفر از بنی هاشم بر شما مقدم بشوند که مردم نگویند سادات و بزرگان را پیش جنگ قرار دادند بامید اینکه خودشان زنده باشند همه جواب دادند که صواب همین است پس بر گشتم بخیمه برادرم حسین (ع) و چگونگی را عرض کردم فرمود خواهر اینها اصحاب منند در عالم ذر یعنی آنجا قبول کرده اند یاری مرا کم و زیاد هم نمیشوند پس برادرم از خیمه بیرون آمد کرسی نهادند بالای آن قرار گرفت اصحاب تمام دورش جمع شدند حضرت خطبه خواندند و آنها را اجازه رخصت و مرخصی دادند همه اظهار جان نثاری و یاری کردند بعد فرمود (الاومن كان في رحله امرأة فلينصرفها الى اهلها) یعنی آگاه باشید هر که زنی در خیمه اش باشد باید او را باهالش برگرداند همه ساکت شدند و میل داشتند جهت آنرا بدانند یکی عرض کرد آقا برای چه؟ فرمود زنان ما را اسیر میکنند بیم میرود که زنان شمارا هم اسیر کنند علی بن مظهر اسدی از میان آنها برخاست رفت بخیمه خود بزوجه خود گفت برخیز برویم تا تورا ببینی اعمامت برسانم پرسید برای چه؟ گفت آقا فرموده زنهای ما را اسیر میکنند نمیخواهم زنان شما اسیر شوند آن زن گفت انصاف نکردی با من ای علی بن مظهر آیا خو - شحالی که گوشواره در گوش من باشد و گوشواره از گوش حضرت سکنه بیرون آرند آیا خوشحالی که من چادر بسر داشته باشم و چادر

از سرزینب دختر امیرمؤمنان (ع) بردارند آیا خوشحالی که من در
 خانه ام پنهان باشم و دختران پیغمبر (ص) را اسیر کنند (لا والله ولكن
 انتم تواسون الرجال ونحن نواسی النساء) نه بخدا قسم شما یاری مردان
 کنید و ما یاری زنان نمائیم علی بن مظهر خدمت امام (ع) آمد و سر
 گذشت را عرض نمود حضرت دعای خیر در حق او کرد این حکایت
 علی را در کتاب مفتاح الجنه هم نقل کرده است .
 بر عهد خود وفا بنمودید از صفا جانها فدای همت و عهد و وفایتان
 حاجی علماء قمی

مجلس بیست و یکم

پس از آنکه بنحو اجمال توحید ذاتی و توحید فطری را فهم نمودی
 حال بدان که مراتب توحید بر سه قسم است .
 اول توحید تصدیقی است و آن عبارت است از مجرد یقین و
 اعتقاد باینکه خداوند در ذات بی همتا و از ترکیب مبرا و در صفات
 کمالیه یکتا و از جمیع نقایص معرا و در افعال خود از هر شر یکی و
 کمکی بی نیاز و در ربوبیت خود بی نیاز است .
 و لکن نه از روی تحقیق و استدلال بلکه از روی تقلید و اجمال
 و این توحید عوام است و مقصود از عوام کسانی باشد که اثبات این
 مطلب را با قاعده برهان نداشته باشند و بتقلید آباء و بفرموده علماء
 اعتقادی داشته باشند گرچه از علم بی بهره نباشند و این قسم از توحید
 انانرا کافی است زیرا از یاده بر این نسبت با آنان عسر و حرج بلکه تکلیف

بامریست که از طاقت آنها بیرون است و حضرت حق فرموده که (لا یكلف الله نفساً الا وسعها) قبول ماده شرط است در افاضه فیض و گر نه بخل نباشد بمبدء فیاض .

گربریزی بحر را در کوزه چند گنجد قسمت یکروزه یعنی گنجاندن بحر در سبو ممکن نیست .

قسم دوم توحید تحقیقی است که عبارت است از یقین کردن به یگانگی حضرت ایزد متعال بهمان بیان که عرض شد لکن نه از راه تقلید و تلقین بلکه از راه استدلال و این توحید خواص است یعنی کسانی که خداوند آنانرا قوه استدلال بخشیده و در عنایت و قرب برویشان گشوده مثلاً خداوند در قرآن خود را ستوده در آیه ۱۶ از سوره ۳۵ که (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید) ای مردمان شما تید محتاجان بسوی خدا و خداوند است بی نیاز ستوده پس بی نیاز است از هر چیز یعنی عرض نیست مثلاً چون رنگ نیست که احتیاج به جسمی داشته باشد که بر او قرار گیرد و جسم نیست که احتیاج بمکان داشته باشد پس قول مجسمه ای ها که میگویند خدا مانند ما جسمی است که دارای جوارح و اعضا است باطل است و گمان بعضی از آنهاست که خداوند بر طوفان نوح چندان گریست که چشمانش درد آمد و ملائکه او را عیادت کردند و بعض دیگرشان گفته اند که پسهایش از تیر نمرود معجروح شد و بعض دیگرشان گفته اند که بر عرش نشسته و شش و جب بر عرش فزونی دارد و چون شب جمعه می شود بر خرش سوار میگردد از آسمان بزمین می آید و تا صبح ندا میدهد که آیا توبه کننده ای هست تعالی الله عن ذالک علواً کبیراً) .

ادله زیاد است و فعلا بیش از این جای ذکرش نیست .

در جمله اخبار است که شیعه مابدوزخ نخواهد رفت اگر گوئی
بنقل صاحب شرح عدیله که چگونه است که توحید بولایت محمد و آل
محمد (ص) کفایت در خلاصی از دوزخ نکند گوئیم که سالک راه توحید
بیدلالت دلیلی بمقصد نرسد و دلیل جز محمد و آل محمد (ص) نباشد که
(لولا ناما عرف الله) پس توحید بی دلالت آنها توحید نیست .

براه دوست رفیقی که خالی از خلل است

محبت نبی و آل و علم بسا عمل است

از جمله محبین خاندان عصمت و طهارت وهب بن عبداله بن
حباب کلبی است که با مادر وزن در لشکر امام حسین (ع) حاضر بود
بتحریر ص مادر ساخته جهاد شد بنقل محدث قمی (ره)

و در امالی صدوق است بنقل منتخب التواریخ حاجی ملا هاشم
که وهب نصرانی بود خود و مادرش بدست حضرت سیدالشهدا اسلام
آوردند .

از مرحوم حاجی ملا علی تبریزی در وقایع الایام از تحفة الحسینة است
که ظاهر اینست که وهب همان شخص نصرانیست که در منزل ثعلبیه با
مادر وزن خدمت حضرت مسلمان شدند از ناسخ منقولست که او جوانی
تازه داماد بود و هفده روز از دامادی او گذشته و نام مادرش قمر بسود
در منہج و مخزن است که وهب خواست برای حلالیت و وداع بنزد
زنش برود مادرش گفت ای فرزند ما زونی اما بهوش بساش که زنان
ناقص العقل اند مبادا گول زند و از سعادت ابدی بازمانی چون بنزد زن
آمد گفت فرزند فاطمه (ع) در این صحرا غریب و تنهامانده دلم میخواهد
که جان خود را فدایش کنم زن گفت کاش منم جان نشاری میکرדם
اما میخواهم

که شرط کنی در قیامت مرا نیز باز جوئی و بهشت بری و هب پذیرفت
و هر دو خدمت حضرت آمدند و هب عرض کرد یا بن رسول الله مرخص
بفرما که جان خود فدایت کنم زن عرض کرد یاسیدی این جوان
که شوهر من است میخواید در راه توجان در باز و حاجت من
از او این است که در خدمت شما شرط کند که در قیامت مرا باز جوید
و با خود به بهشت برد و از شما التماس دارم که مرا بخوان و اهران خود
بسپاری که در سلك كنيزان ایشان باشم در سراپرده عصمت و دست
نا محرمان بدامن عفت من نرسد ان حضرت بگریه در آمد و هب
عرض کرد که شرط کردم که در قیامت بی او قدم در بهشت
نگذارم و او را بشما سپردم که به حرم محترم بسپارید

حقیر گوید که شاید گریه آن حضرت برای آن بوده که بانجا
نمیرسد یعنی تو کشته میشوی یا برای اسیری اهل بیت بوده یا برای
هر دو بهر تقدیر چه مردمان با ایمان و صفائی بودند طوبی لهم
پس رجز خوانان بمیدان ناخت و جمعی را بخاك هلاك در انداخت
بجانب مادر و زن برگشت و گفت یا اماء ارضیت یعنی مادر خوشنود
شدی جواب داد که ما رضیت راضی نشوم جز اینکه در پیش روی
حسین (ع) کشته شوی زن و هب گفت ترا بخدا مرا بمصیبت خود
گرفتار مکن و بیوه مگذار مادرش گفت ای فرزندی سخن زن از پس
گوش گذار و از نصرت حسین دست باز مدار تا فردای قیامت از
شفاعت جدش بر خوردار شوی و هب باز گشت و این رجز میگفت
«انی زعیم لك ام و هب» بالطعن فیهم نارة و الضرب «ضرب غلام
مومن بالرب»

پس چون پلنگ درنده و نهنگ دمنده بر صفوف لشکر خود

را در انداخت پس نوزده سوار و دوازده پیاده را بقتل رسانید از تحفة الحسینیة نقل است که هفتاد نفر را بخاک در انداخت تا هفتاد ضرب شمشیر و نیزه برش وارد آمد و دو دست او را قطع کردند در این حال مادر او عمود خیمه بگرفت و بحربگاه در آمد و گفت ای وهب پدر و مادر من فدای تو باد چندان که توانی رزم کن و حرم رسول خدا ﷺ را از دشمن دفع نما و هب خواست تا او را برگرداند مادرش جانب جامه او را گرفت که روی باز پس نکنم تا باتفاق تو در خون خویش غوطه زنم امام حسین (ع) چون چنین دید فرمود

جزیت من اهل بیتی خیراً أرجع الی النساء رحمکم الله از اهل بیت من جزای خیر بینی بسرا پرده زنان برگشت کن خدا ترا رحمت کند پس مادر وهب بخیم زنها برگشت کرد پس وهب جدال کرد تا شهید گشت پس زوجه اش بیتابانه بجانب او دوید و صورت بر صورت او نهاد و خون از رویش پاک میکرد شمر ملعون چون این بدید بغلامش که رستم نام داشت گفت تا گریزی بر سراو بزد و بشوهرش ملحق گردید و این اول زنی بود که در لشکر امام (ع) بقتل رسید صاحب معراج المحبہ سروده

عروس از خیمه سوی رزمگه تاخت

بروی نعلش شوهر خویش انداخت

یکی را گفت سردار بد اختر

که ملحق ساز این زن را بشوهر

بیگ ضربت رسانید آن منافق

تن مسجور عذرا را بوامق

پس سر وهب را از بدن جدا کردند و بطرف سپاه امام (ع)

(۱۰۳)

انداختند مادرش آنسر را برگرفت و بیوسید و گفت سپاس مر خدا
را که روی مرا بشهادت تو پیش حسین (ع) سفید کرد آنگاه روی
بکوفیان نمود که ای امت بدکردار گواهی میدهم که نصاری در
کلیسا و مجوس در کنیسه بر شما شرف دارند پس از روی خشم
سر را بجانب لشکر ابن سعد انداخت و ظالمی از اثر آن بجهنم رسید
و عمود خیمه برگرفت و دو نفر دیگر را با کشت پس امام (ع) فرمود
ارجعی یا ام وهب انت و ابنک مع رسول الله ﷺ فان الجهاد مرفوع
عن النساء پس مادر وهب بخیمه خویش برگشت و میگفت
الهی لا تقطع رجائی امام فرمود لا یقطع الله رجاک یا ام وهب خدا قطع
نکند امید تو را

مقتول کین وهب شده بازوجه مادرش
چشمش بر آب قلب حزینش کباب شد

حاجی علما قمی

مجلس بیست و دوم

قسم سوم توحید کشفی و شهودیت که خاص خاص الخاص و
ارباب مکاشفه و اختصاص است و این توحید را سه درجه است درجه
اول آنست که موحد صفحه دل را از همه قیود غیریه پاک نماید و
توجمش جز بسوی قبله جمال حق یگانه نباشد که

«التوحید هو اسقاط الاضافات» عارفی گفته که توحید نه آنست که خدا
را یگانه دانی بلکه آنست که خدا را یگانه باشی
ای دل چه اسیر فکر بیهوده شوی

تدبیر خطا کنی و آلوده شوی

خواهی که دلت بنور توحید رسد

باید که زهست و نیست آسوده شوی

پس هیچ کس باین درجه نرسد مگر آنکه دل خود را از هر

شغلی شاغل و از هر خیالی باطل نگاهدارد و فقط راه محبت دوست
پیماید .

ترکت الخلق طر آفی هوا کام و ایتمت العیال لکی اراکام

باشد هوسم که خاک پسای توشوم مجذوب دو چشم دلبای توشوم

آندم که زند آتش عشقت شعله خواهم که بجان و دل فدای شوم

آری چگونه خواهی دید لیلی را بچشمیکه غیر او را دیده و
 حال آنکه پاك نكرده آنچشم را بگریها واشكها و چگونه لذت مییابی
 از لیلی بسخن او و حال آنکه گوش تو بسخن غیر او آشنا شده
 ما را خواهی خطی بعالم بر کش
 کانسدر يك دل دودوستی ناید خوش

این درجه از توحید را توحید قلبی و توحید خاصه مینامند
 درجه دوم آنست که موحد خود را در نور توحید فانی بیند
 و تمام اجزاء خود را در نور حق چون ذرات در نور آفتاب متلاشی
 بیند نه اینکه معدوم شود بلکه از خود زایل و غافل گردد مانند کسیکه
 در آینه مینگرد ، رای آنکه غرق در جمال خود است آئینه را نبیند و لکن
 نمیتواند گفت که آئینه نیست شده یا آئینه جمال شد

این توحید را توحید عینی و فنای جزئی نامند و اهل این مقام
 جز حق نبینند و جز حق نشنوند و جز حق نگویند و جز راه او نپایند و
 جز رضای حق نجویند

بصحرا بنگرم صحرا تو بینم بدریا بنگرم دریا تو بینم
 بهر جانب گرم کوه و دردشت نشان از روی زیبای تو بینم
 درجه سوم آنست که موحد در لجه و گرداب احدیت چنان
 مستغرق گردد که نه خود بیند و نه شاعر و متوجه بفنای خود شود
 بلکه محدود در محو و طمس در و طمس بحقیقت کل من علیها فان و یبقی
 وجه ربك برسد که همه فانیند و باقی یار لیس فی الدار غیره دیار
 و این توحید را فناء کلی و فنای از فنا و لقاء حق و سر حقیقت
 گویند و مراد بحق الیقین همین مقام است که اعای درجه توحید
 است که واصلین بآن خیالی کمند لکن مدعیان چه بسیار زیادند و چون

موحد باین منزل رسید مانند حدید محات گردد که از شدت مجاورت
بآتش کار آتش میکند کار خدائی میکند و آثار قدرت از وی پدید
گردد پس از اینجا معلوم آمد که معجزه از چه کسانی سر میزند .
رنگ آهـن محو رنگ آتش است « زاتشی میتافت کو آتش و ش است
شد ز طبع رنگ آتش محتشم » گویداو من آتشم من آتشم « آتشم من
گرتورا شك است ظن » آزمون كن دست خود بر من بزن .

فخر عالم اگر باین مقام نبود بمقام قاب قوسین نمی رسید بهترین
اوصیاء اگر باین درجه نبود فزت برب الكعبه نمی فرمود حسین مصباح
الهدی اگر باین مرتبه نبود در قتلگاه تسلیم لا مرك بدر بار حضرت حق
عرض نمی کرد.

در تبیان شیخ الطائفه در ذیل آیه والفجر است چنانکه در ثمره –
الحیوة و غیره مذکور است که فجر اشاره است بانفجار آب از انگشتان
رسول خدا ﷺ در سفر طائف که لشکر اسلام دوازده هزار نفر
بودند از شدت تشنگی بر رسول خدا ﷺ استغاثه کردند آن حضرت
قدحی طلب فرمود و انگشت مبارک را در آن نهاد خداوند عالم چهار
چشمه آب از انگشتان ماه شکاف آن حضرت جاری کرده که مثل چشمه
آب میجوشید از انگشتان آن حضرت تا تمام اصحاب سیراب شدند و
مشگها و ظرفها را پر آب کردند .

این يك معجزه بود از چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار معجزه
حضرت .

در ناسخ است از ثاقب المناقب از حضرت رضا (ع) که چون
از شدت عطش کار بر اصحاب حسین (ع) سخت گردید بحضرت شکایت
کردند در این حال ملکی را خداوند فرستاد عرضی کرد خداوند ترا سلام

میرساند و میفرماید آیا حاجتی داری؟ حسین (ع) فرمود که خداوند داناتر است از آنچه اصحاب من از عطش بمن شکایت نموده اند خداوند ملکی را وحی فرستاد که حسین (ع) را بگوبا سرانگشت خود از قفای خود خطی بکش تا اصحاب تو سیراب شوند پس حضرت ببا انگشت سبابه خطی کشید پس نهری سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل جریان یافت آنحضرت و اصحاب آشامیدند آنفرشته از آنحضرت اجازه خواست که منم بنوشم چه این آب خاص شماس و آن رحیق مختوم است (یعنی شراب خالص سر به مهر است) و ختام از مشک از فراست (یعنی مشک خالص) حضرت فرمود اینک نزد تست اگر خواهی بیاشام.

بدانکه از روز هفتم محرم که آبرابستند تا عصر عاشورا بحسب ذکر ارباب مقاتل سه مرتبه بیشتر اهل بیت آب ننوشتند یکمرتبه همان بود که مذکور شد.

دوم آنکه حضرت عباس (ع) باسی سوار و بیست پیاده رفتند و آب آوردند.

سوم شب عاشورا علی اکبر باسی سوار و بیست پیاده رفتند با نهایت بیم آب آوردند.

دیگر اطفال و بزرگان از زن و مرد قطره آب نخودند و آنافاناً تشنگی آنها زیاد میشد از جهت نبود آب و گرمی هوا و اثر آتشی که در خندق دور خیمه ها روشن کرده بودند و کار بجائی رسید که بزرگها پوست بدنشان پژمرده و در هم کشیده شد و بعضی از اطفال كوچك از تشنگی هلاك شدند.

(قال الله تعالى لموسی (ع) صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلدہ منکمش) که انشاء الله عدد آنها را مذکور میداریم برای اتمام

(۱۰۸)

حجت حضرت حسین (ع) فرمود ببلشکردشمن .

(منوعلی بن المصطفی بشریة تحیی بها

اطفالنا من الظما حیث الفرات سائلا

منت گذارید بر سر پیغمبر ﷺ بجرعه آبی که زنده شوند کودکان

ما از تشنگی جائیکه آب فرات جاری است .

مگر به کرب بلا آب قیمت جان بود

که از عطش بفلك ناله یتیمان بود

گلوی جمله تراز آب خشگوار فرات

بحلق خشک علی اصغر آب پیکان بود

از جود یست

مجلس بیست و سوم

درسورة از سوره های قرآن کریم است که (شهد الله انه لا اله الا

هو والملائكة واولو العلم قائماً بالقسط) یعنی گواهی داد ذات اقدس

یزدان و همه فرشتگان و سایر دانایان از انس و جن باینکه نیست خدائی

که شایسته پرستش باشد جز ذات مقدس بی چون او در حالیکه پیوسته

برای که معدلت ایستاده و کارهایش را بر نظام عدل و داد بنیاد نهاده

گواهی داد ذات (بی همالش) بی کتائی ذات بی مثالش

همه ذرات دارد این گواهی ز جن و انس و وحش و طیر و ماهی

بداد و عدل کارش هست قائم بجود و فضل و فیض هست دائم

(۱۰۹)

در این آیه مبارکه پنج مطلب اشارت است .
اول هستی حضرتش که از الاله پدید آید و دلالت دارد زیرایگانه
بودنش فرع بودنش است .
مطلب دوم توحید ذات است .
مطلب سوم توحید خلق است . حضرتش را چنانکه باینها بنحو
اجمال اشارتی رفت .
مطلب چهارم مقام هویت حضرت احدیت است که از کلمه هو
مستفاد است و این مقامی است که اوست .
یعنی وجودش عین اوست و متوقف بر وجود دیگری نیست پس
او اوست از آنجهت که اوست حاصل اینکه معرفت باین بنحو حقیقت
از برای هیچکس ممکن نیست پس توحید حق هویت خورا اعلی مراتب
توحید است در این توحید او یگانه است .
بাহیچکس نشانی زان دلستان ندیدم
یامن خبر ندارم یا او نشان ندارد
هر شب نمی در این ره صدم موج آتشین است
دردا که این معما شرح بیان ندارد

حافظ سروده که

کس ندانست که منز لگه مقصود کجاست
آنقدر هست که بانگ جرسی می آید
و مراد بانگ جرس همان یقین اجمالی است که از آثار قدرت
حاصل میگردد یعنی آفاق و انفس است .
پس آنچه که هویت و اوایت او از خود اوست منحصر است در
وجود واجب الوجود زیرا که هر ممکنی او بودنش از خود او نیست پس

لیس الا هو جز در واجب گفته نمیشود همه اسماء و صفات حضرت حق شرح کلمه هو می باشد چنانکه فرمود (قل هو الله احد) تا آخر .

ای تو مخفی در ظهور خویشتن ای رخت پنهان بنور خویشتن و توحید عقل اول که حقیقت محمد صلی الله علیه و آله باشد واقع است تحت این توحید و ناقص است نسبت بتوحید ذات چنانکه فرمود (ما عرف فناءك حق معرفتك) و نیز فرمود که (لا احصى ثناء عليك یعنی شمار وصف و تعریف تو نکردم که) (عجزوا لوصفون عن صفتك) سعدی گفته :

مانتوانیم حمد و وصف تو گفتن بسا همه کرو بیان عالم بسالا
جائیکه عقاب پر بریزد ازپشه لاغری چه خیزد
و نیز سنائی گفته :

بعقل نازی حکیم تساکی بفکرت این ره نمیشود طی
بکنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا
چون نیست بینش بدیده دل رخ ار نماید تور اچه حاصل
که هست یکسان بچشم کوران چه نقش پنهان چه آشکارا
ولیکن توحید عقل که توحید محمد (ص) باشد فوق توحید ملائکه
عالمین است زیرا که او مظهر حق است که حق ظاهر شده است برای
او بواسطه پس او آینه حق نماست چنانکه فره و دبه علی (ع) که (ما عرف الله الا انا وانت) نشناخت خدا را بجز من و تو .
و حدیث ماعرف الله غیر الله ناظر بتوحید حق است خود را پس منافاتی با این حدیث ندارد .

و ملائکه عالین از فرشته گانیند که از جلالت شأنشان مأمور بسجده آدم (ع) نشدند چنانکه حضرت حق تعالی در آیه ۷۶ از سوره ۳۸ فرمود (واستکبرتم ام کنت من العالین) بزرگی کردی یا بودی از بلند

مرتبه گان .

و آنها چهار ملکند که بعرش اعظم موکلند هر يك بر کنى از ارکان آن و هر يك از میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و جبرائیل مدد میجویند از هر يك از این چهار ملک بلکه همه موجودات استمداد از این ملائکه می جویند و آنها از حقیقت محمدیه ﷺ .

پس توحید این ملائکه تحت توحید این حقیقت محمدیه ﷺ و فوق توحید ملائکه کروبین است و کرو بیان جماعتی از شیعیان محمد و آل محمدند در زیر عرش که هر گاه نوریکی از آنها بر همه زمینها قسمت شود همه را کافی باشد و آنچه بر موسی (ع) ظاهر شد و شد آنچه شد به انداز سرسوزن از نوریکی از این ملائکه بود (فلما تجلی ربه للجبل جعله دكا و خر موسی صعقا) پس توحید کروبین تحت توحید عالین است و فوق توحید سائر انبیا و مرسلین است و توحید پیغمبران نیز بر حسب اختلاف درجات ایشان است و همچنین سایر مراتب خلق هر کس بحسب خودش حق را توحید مینماید .

هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید بلبل بنوا خوانی و قمری بترانه هر طائفه ای ز جستجوئی * دانند تو را بگفته گوئی * مرغان چمن بهر صباحی * خوانند تو را با اصطلاحی .

و مخفی مباد که هر کس از ممکنات معرفتش بیشتر اقرارش به عجز زیادتر است لذا کمال معرفت را در عجز و قصور قرار داده اند که (العجز عن الادراك ادراك) پس کلام رسول خاتم که عرض کرده بدر بار ربوبیه ما عرفناك حق معرفتك مقامش معلوم آمد .
این مختصری بود از مفصل راجع بتوحید .

و اینهم ناگفته نماند که در سوره الحاقه آیه ۱۷ است (و یحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية) یعنی بر میدارند عرش پروردگارت را بیالاشان در روز قیامت هشت فرشته این ظاهر آیه لکن در اعتقادات صدوق است بعد از آنکه فرمود که در دنیا حمله چهارند و در روز قیامت چهار دیگر افزوده میشوند فرموده که عرش بمعنای علم است و حاملان آن چهار کس اند از اولین ۱ حضرت نوح ۲ حضرت ابراهیم ۳ حضرت موسی ۴ حضرت عیسی و چهار کس از آخرین اند ۱ حضرت محمد ص ۲ حضرت علی ع ۳ حضرت حسن ع ۴ حضرت حسین ع .

بعد فرموده که هکذا روایت شده بسندهای صحیح از ائمه راجع به عرش و حاملین عرش روی این بیان ممکن است که گفته شود که مراد از آن چهار ملک که در شرح عدیله مذکور است که علم آنها دون علم حقیقت محمد (ص) و فوق توحید کرو بیان است چهار پیغمبر اولی العزم مذکور باشد (العلم عند الله) .

حاجی علمای قمی

و نیز حقیر گوید که شاید مراد از کرو بیان که مذکور شد از حضرت زین العابدین (ع) تا ولی الله اعظم باشد که ذره ای از نور حقیقت آنها بکوه طور افتاد و جناب موسی (ع) تاب نیاورد و برودر افتاد آری مقام آنها پایه ایست که حضرت حق میداند و حسین (ع) کسی است که خداوند عالم چنانکه برای موسی روضه خوانده در بحار است که (قال الله لموسى) صغیر هم یمیته العطش و کبیر هم جلد منکم مش پس از آنکه معنای عاشورا را برایش شرح دادند چنانکه قبلا ذکر شد در ثمره الحیوة است که در آخر مجلس بیستم از کبریت احمر مینویسد

که محمد بن عبد الله حائری در مقتل خود نقل کرده که چون حضرت امام حسین (ع) وصیت نموده بود بحضرت زینب که اطفال را جمع آوری و پرستاری نماید بعد از غارت خیمه ها جناب زینب (ع) در مقام جمع اطفال سر آورده برآمد که در بیابان متفرق شده بودند پس رسید به دو طفل که در پای درخت خاری از خوف و تشنگی مرده بودند .

و نیز فاضل بسطامی در کتاب تحفة الحسینیه از کتاب منبع — الدموع از امام عصر (ع) روایت کرده و قتی که آمدند اهل بیت را سوار کنند دیدند که موافق ثبت دفاتر يك پسر و يك دختر پیدا نیست عمر سعد امر کرد لشکر باطراف رفتند آنها را پیدا نکردند شمر ملعون در مقام برآمد و بهر طرف مرکب تاخت تار سید پای درخت گزی دید در سایه آن درخت خوابیده اند آن ملعون از بالای اسب خم شد و چند تازیانه بر آنها زد حرکت نکردند پیاده شدند چند سیلی بصورت آنها زد باز حرکت نکردند دید هر دو از دنیا رفته اند .

و نیز فاضل مزبور نقل کرده در تحفة الحسینیه که آنچه از کتاب مختاریه شیخ ابوالفتوح معلوم میشود این است که دو دختر صغیره یکی از امام حسن (ع) و دیگری از حضرت امام حسین (ع) از دیدن بدن غرقه بخون حضرت حسین (ع) از دنیا رفتند .

در کتاب منتخب التواریخ مرحوم حاجتی ملا هاشم از ذخیره الدارین سید عبد الحمید حائری نقل کرده که ام الحسن (ع) و ام الحسین (ع) دختران امام حسن مجتبی (ع) والده شان ام بشر بنت مسعود الانصاری بود این دو مخدره با عاتکه خاتون دختر جناب مسلم بن عقیل (ع) که هفت ساله بود در کربلا بودند چون لشکریان بخیمای طاهرات ریختند هر سه در زیر سم ستوران هلاک شدند .

حقیر گوید که از اینجای ظاهر شد که راجع بزوجه و هب که دارد
 اول زنی بود که از لشکر امام حسین (ع) کشته شد غیر او کیان بودند
 از کتاب تحفة الذاکرین کرمانشاهی منقول است که در دو ورق
 آخر لسان الواعظین هم منقول است که وقتی که خیمه ها را آتش زدند بیست
 و سه طفل کوچک از خیمه ها بیرون آمدند و از شدت تشنگی و خوف می
 لرزیدند یکی از بزرگان لشکر بعمر سعد گفت ای امیراگر خیال داری
 اینم را را پیش یزید بری یکنفرشان زنده بشام نمیرسد بگو آنها را آب
 بدهند که از بی آبی هلاک میشوند عمر سعد امر بسقایت کرد چون سقاها
 مشکها را پر آب کردند آوردند پیش اهل بیت اول جامی برقیه خاتون
 دادند که از همه کوچک تر بود رقیه خاتون آب را گرفت و روانه
 قتلگاه شد گفتند کجا میروی؟ فرمود پدرم وقتی که بمیدان میرفت لبش
 تشنه بود میخواست این آب را بآن جناب برسانم!

زان تشنگان هنوز بعیوق می رسد فریاد العطش زیبا بان کربلا
 بودند دیو و دهمه سیراب و میمکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
 از همه التماس دعا حاجی علماء

مجلس بیست و چهارم

مطلب پنجم که از آیه مستفاد است عدل است چون قسط در لغت همان
 عدل است که بفارسی داد است و لفظ قائماً اشاره است بدوام و ثبات
 این صفت کمال که عدل در اصطلاح فقها ملکه و قوه ایست که
 باز میدارد شخص را از ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره و در اصطلاح
 متکلمین عبارت است از تنزه و تقدس حضرت باری از قبیح و ترک مقتضای
 صواب و حکمت یعنی هر چه کند روی قاعده کند و چون مادرك نمینمائیم
 چیز را مگر بضدش بحکم تعرف الاشیاء باضدادها پس خدا را میگوئیم

که عادل است از این می‌شناسیم که چون ظالم نیست و ظالم نیست چون جور از کسی صادر می‌شود که جاهل یا محتاج باشد و خدا عادل است یعنی جاهل نیست و فقیر نیست چون غنی و بی نیاز است و همچنین است سایر صفات پس صفات ثبوتیه را از صفات سلویه درک می‌کنیم و (ادله) بر عدل خداوندی از عقل و نقل زیاد است از جمله عقلی آن بود که عرض شد و از نقلی آیه ۴۶ در سوره ۴۱ که فرموده (و ما ربك بظلام للعبيد) نیست خداوند ستم کننده بر بندگان و از لوازم عدل است قاعده لطف خدا زیرا لطف چیز است که نزدیک مینماید بنده را بسوی طاعت و دوره می‌کند او را از معصیت و اینکه عذاب نمی‌فرماید احدی را مگر بعد از اتمام حجت پس روی قاعده لطف است بعث رسل و انزال کتب و حافظین شریعت که امامان باشند و معاد روز قیامت و غیر اینها و عدل بر دو قسم است تکوینی و تکلیفی اما تکوینی آن است که هر چیزی را آنطور که شاید آفریده و به هیچ وجه افراط و تفریطی نشده است و آیه :

(افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت والى السماء كيف رفعت و الى الجبال كيف نصبت والى الارض كيف سطحت فذكر انما انت مذكر) آیه ۱۷ سوره ۸۸ بدان اشاره است

پس اگر شتر را بجز این قسم و آسمان و کوه ها و زمین به غیر این آفریده بود از خدا عدل خارج بود .

جهان مانند خال و خط ابروست که هر چیزی بجای خویش نیکوست

اما تکلیفی که اجمالاً عرض گردید پس هر کسی بعدل حضرت حق مطمئن گردید و سر تصدیق بیزیرا فکند او را مقام رضا و تسلیم حاصل شود و چون چران کند پس نقصان را بعقل خود باید برای عدم درک نسبت دهد نه بر خدای عالم زیرا .

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست
ورنه تشریف کسی بالای کس کوتاه نیست
در کارخانه ای که ره فضل و عقل نیست

و هم ضعیف رأی فضولی چرا کند
این مختصر بود از مفصل پس از اینکه از اینجا سر اینکه انبیاء
و اوصیا پیراهن صبوری در تن و سر رضا و تسلیم در زیرافکنده در مقابل
پیش آمده ناگوار چه بوده ظاهر شد چون معترف بعدل خدا بودند .
و معنای شعر عارف همدانی ظاهر گردید که .

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان درد و وصل هجران پسندم هر چه را جانان پسندد
سر حلقه سربازان راه خدا که گوی سبقت از همه بنده گمان رب بودند
حسین (ع) است در ناسخ است که چون حضرت از مکه عازم بکر بلا و منای
قر بانگاه گردید عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر خدمتش رسیدند عرض
کردند یا بن رسول الله ﷺ صواب آنست که جز در حرم خدای اقامت
نمائیم و عزیمت سفر عراق نفرمائید حضرت بدانها فرمود (ان رسول الله
ﷺ امرنی بامر و انما مضی فیہ) مرا رسول خدا بامری فرمان داده
من فرمان امر او را خواهم برد .

حقیر گوید آن امر همان بود که در جواب جناب محمد حنفیه
فرمود که جدم فرمود یا حسین (ع) (اخرجی الی العراق و ان الله شاء
یراک قتیلاً) یعنی بیرون شو چه خدا می خواهد ترا کشته ببیند بعد عرض کرد
که این زنان و کودکان را چرا با خود میبری ؟ فرمود هم رسول خدا ص
فرموده (ان الله شاء ان یراهن سبا) خدا می خواهد آنها را اسیر ببیند
و نیز ابن عباس بحضرت عرض کرد فدایت شوم اگر ناچاری از رفتن به

سوی کوفه اهل بیت را با خود مبر حضرت فرمود ای پسر عمو جدم رسول
 خدا ﷺ را در خواب دیدم مامور کرد مرا که آنها را با خود ببر یا بن عباس
 اینها امانت های پیغمبرند از من جدا نمیشوند ابن عباس صدای گریه
 زنی را از پشت سر شنید که میگوید ای پسر عباس می گوئی که آقای
 ما ما را اینجا بگذارد و تنها برود بخدا قسم ما هم با او میرویم و با او
 می میریم آیا روزگار برای ما کسی را غیر از او باقی گذارده ابن عباس
 گریه شدیدی کرد و عرض کرد پس برگرد بمکه و صلح کن با بنی امیه
 فرمود بخدا قسم اگر در سوراخ جانوری بروم مرا از سوراخ جانوران
 زمین بیرون می آورند و مرا میکشند .

و او یلا زنیکه آرام نداشت از جدائی برادر پس چگونه حسینش
 را سر جدا مشاهده نمود چه نیکو سروده حجة الاسلام نهانندی .

فغان که آنچه نبی سرو داشت در چمنش
 فلک ز تیشه بیداد کرد ریشه کنش
 به قتلگه ریزنب فتاد و دید به خاک
 فتاده لاله و شمشاد و سرو و یاسمنش
 به جستجوی گل آمد چه بلبل از همه سوی
 که تا بزیر خس و خوار یافت در چمنش
 نشست از دل پردرد ناله کرد و گریست
 چه جان کشید در آغوش نازنین بدنش
 ز سیل اشک روان داد غسل آن تن پاک
 نداشت معجری افسوس تا کند کفنش
 به گریه گفت که زهرا که جاست تا نگردد
 ز باد کین شده خاموش شمع انجمنش

مجلس بیست و پنجم

بعث الا نبیا لیبین عدله و نصب الا وصیا لیظهر طوله و فضله
یعنی فرستاد پیغمبرانرا برای دعوت تا بیان نماید بر خلق صفت عدل
خود و داد خود را و اقرار داد اوصیاء پیغمبرانرا برای هدایت تا آنکه
پدیدار کند بر بندگان صفت جود خود را

در این کلام اشاره به سه مطلب است اول اینکه بعثت انبیا و
نصب اوصیاء دلیل بر عدل و کشف از لطف حضرت حق تعالی
شانه است زیرا که خالق را برای تکلیف ساخته اند و ایشانرا از آن
چاره نیست و تکلیف بی اعلام و بیان از خدا زشت است و بیان موقوف
است به بعث رسل و نصب اوصیاء

لئلا یكون للناس على الله حجة بعد الرسل آیه ۱۶۳ سوره ۴
و اگر بعث و نصب نفرماید پس یا تکلیف ساقط است یا باقیست بنا
بر اول خلاف غرض از خلقت لازم آید که افحسبتم انما خلقناکم

عشا آيا گمان ميکنيد اينکه شما را بيهوده خلق کردم آيه ۱۱۶ سوره ۲۳ و بنا بر دوم لازم آمد که خدا ستمکار باشد و ماريک بظلام للعبيد نيست خداوند ستم کار مر بندگان را آيه ۴۶ سوره ۴۱ پس عدل خدا در خور اين است که نصب انبيا و اوصياء نمايد

مطالب دوم اين است که اعتقاد بمطلق نبوت لازم و از جمله اصول دين است زيرا که چنين صانعی بيهوده کار و باز يچه کردار نيست که ربا ما خلقت هاذا باطلا پروردگارا ايجاد نفرمودی اين را بيهوده آيه ۱۸۸ سوره ۳ پس بنای بنيان زمين و آسمان و ساختن هيکل انسان و حيوان براي انجام کاريست و کشيدن باريست ايا حسب الا نسان ان يترك سدى آيا ميمپندارد انسان که واگذارده ميشود مهمل آيه ۷۵ سوره ۳۶ نه اينکه اين کار بکار خدا آيد يا اينکه اين بار حضرت او را شايد زيرا او غنى مطلق و بى نياز بر حق است پس لاجرم حاصل اين کار و سود اين بار بندگان را رسد و ثمره درخت افريش ايشان را عائد شود

من نکردم خلق تا سودى کنم بلکه تا بربندگان جودى کنم
خلق کردم تا من سودى کنند تا ز شهمدم دست آلودى کنند

اگر گوئى که اين کار و بار چيست و کشنده اين بار و کننده اين کار کيست جواب دهيم که بار بار معرفت و محبت و کار کار بندگان و طاعت که وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

نيا فريدم جن و انس را مگر براي بندگى و طاعت آيه ۵۶ سوره ۵۱
مطالب سوم اينکه اعتقاد بمطلق وصايت و امامت لازم و رکنى از ارکان دين است که من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية کسى که بميرد و امام زمانه را نشناخته باشد بمرگ اهل جاهلية يعنى کافر

مرده است و امامت یعنی برهان و شرح و بیان نبوت است و امام یعنی وصی هر پیغمبری حافظ و اشکار کننده شرع و طریقه آن پیغمبر است پس فائده نبوت بی امامت و خلافت تباه است که فرمود

فان لم تفعل فما بلغت رسالته پس اگر بجا نیآوری پس رسالت خدا را نرسانیدی آیه ۷۱ سوره ۵ و معرض از اطاعت امام و خلیفه بـلا شـك كافر و گمراه است چنانکه در حدیث است که ان الارض لا یصلح الا بامام و من مات لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة و چنانکه تعیین نبی با خداست تعیین وصی هم با خداست بتعین پیغمبر این مختصری بود از مفصل از شرح عدیله کاشانی

از حدیث رسول اکرم (ص) که ذکر شد که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة مستفاد می شود که ولایت بمنزله روح است نسبت ببدن و چون جسد را روح نباشد نفع بخش نیست نه برای خودش نه برای غیرش بلکه گنده و عفن گردد و نیز فرموده که جاحد و منکر ولایت را حضرت حق برد در آتش افکند اگر چه در عبادت مثل شن بالیه شده باشد یعنی سنگ خشکیده چون عبادتش بی روح است برای اینکه خودش روح ایمانی نداشته

چنانکه از رسول اکرم (ص) است که بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة والحج والصوم والولاية ولم یناد شیئ کما نودی بالولاية فاخذ الناس باربع وترکوا هذه

یعنی ولایت و این حدیث ناظر است بظاهر اسلام و باطن آن که باطن آن ولایت است یعنی محبت خاندان عصمت که لازمه آن فرمان برداری از آنهاست که امامت همان است

(۱۲۱)

در حشر غیر پرده نسا کس نمیدرند
واندوزخی طیور به طوبی نمیبرند
جز شیعه علی (ع) و سوی جنت نمیبرند
از خارجی هزار به يك جو نمیخرند
گو گوئه تا بگوئه منافق سپاه باش
مه‌ر علی (ع) آل بهر دل که اندر است
سرمایه نجات وی از هرل محشر است
ایمان بدون ریب تولای حیدر است
آنها که دوستی علی (ع) نیست کافر است
گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش

تضمین صغیر اصفهانی از حافظ شیرازیست
بدانکه حضرت ابوالفضل ع در مرتبه اعلی از ایمان و ولار رسیدیگانه
دلیل رجز آنحضرت است بر این اما وقتیکه دست راست آنحضرت قطع
گردید فرمود والله ان قطعتم یمینی «انی احامی ابد اعن دینی» قسم
بخدا اگر دست راست مرا جدا کردید من همیشه تا زنده ام یاری
میکنم از کیش خود

وقتی که دست چپش قطع کردند فرمود یا نفس لا تخشی من
الکفار «وابشری بر حمة الجبار» ای ابوالفضل نترس از کفار و مؤده
باد تو را بر حمت جبران کننده و عملش دلالت بر ولایش دارد نسبت
به سیدالشهداء و سخنش دلالت دارد بر ایمانش .
آری نتوان گفت صفاتش به دو صد عمریک از صد
زیرا که نزون است کمالات پسندیده اش از حد

جز حسین هیچ کسش قدر ندانست بدانسان
 که ندانست کسی قدر علی رابعز احمد
 از شاعر اصفهانست
 شکست پشت رسول از شکست بازویش
 خمید قد علی چون کمان ابرویش
 جهان بدیده سلطان کربلاشب شد
 سپهر گفت اسیری نصیب زینب شد

مجلس بیست و ششم

امادلیل بر نبوت خاصه نسبت بسایر انبیا همان تصدیق پیغمبر
 ماست چنانکه در سوره پنجم است در آیه ۵۲ که
 (وانزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقاً لما بین یدیه من الکتاب و
 مهمیماً علیه) تا آخر .

یعنی فرو فرستادیم بسوی تو قرآنرا که براستی تصدیق و باور
 دارند باشد همه کتابها که در پیش اوست از کتابهای منزله و نگهبان
 است مرآتها را .

امانست بخود حضرت راجع بزمان خود حضرت راجع بخواص
 مردمیکه درک صحبت کرده اند همان کمال عالم و معرفت و امتیاز از
 همه خلق است در اقوال و افعال و اخلاق و فضائل و شمائل .

زهی خسرو نشان عالم خاک	زهی سلطان دارالملك افلاک
زهی فاضل ترین کس انبیارا	زهی محرمترین شخص خدا را
زهی مستحضر سر الهی	بتو مستظهر از مه تا به ماهی

توئی شاه و همه افلاک خیلند همه عسالم تورایکسر طفیلند
 توئی در شب افروز انبیارا توئی شمع دل افروز اولیارا
 بعنصر گوهر دُر نبوت بمعنا اختر برج فتوت
 و از برای عوام آن زمان معجزات بسیاری بود که نقل است ۴۴۰
 معجزه از آنحضرت ظاهر آمده .

اما نسبت به زمان بعد از حضرت، قرآن است که یگانه معجزه است
 از جهت ترکیب الفاظ و مشتمل بودنش بر معارف و در آخرین درجه
 از فصاحت و بلاغت هیچکس نتوانسته سوره بلکه آیه ای مثل آن تر -
 کیب نمایند چنانکه حضرت حق فرمود (وان کنتم فی ریب مما نزلنا
 علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله) آیه ۲۱ سوره ۲ و اگر باشید در شکی
 از آنچه فرو فرستادیم ما بر بنده خود پس بیاورید سوره مانند آن

و نیز فرموده (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا
 القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا آیه ۹۰ سوره ۱۷

بگوهر آینه اگر جمع شوند انس و جن بر آنکه بیاورند مانند این
 قرآن را نیاورند مانند شما اگر باشند بعض شان بعض دیگر را هم پشت

چه مانع بود اگر میدانستند که يك سوره بسازند و آن حضرت را
 معجابه سازند آری مشقتها کشیدند جز مثل الفیل ما الفیل و ما ادراکها
 الفیل له ذنب و خرطوم طویل نیاوردند .

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند .

این مختصری بود از مفصل .

از جمله معجزات آنحضرت است که در ناسخ جلد حضرت حسین

از کتاب ثاقب المناقب که سند بحضرت علی بن الحسین (ع) میرساند که فرمود زین العابدین که حسن بن علی بن ابیطالب بمسجد آمد و خود را در آغوش پیغمبر (ص) افکند آنحضرت او را در بر کشید و فرمود جدت فدایت شود چه میخواهی؟ عرض کرد خربزه پیغمبر (ص) دست مبارک در زیر بغل نمود بجانب آسمان جنبش داد اینوقت مردی پدیدار شد که دامن برزده بود در نزد پیغمبر (ص) دامن بگشود دو خربزه و دو نار و دو به و دو سیب نزد آنحضرت گذارد رسول خدا (ص) تبسمی فرمود و فرمود سپاس خدا و ندر که شمارا همانند بزرگان بنی اسرائیل قرار داد رزق شمارا از جنات نعیم عطا فرمود پس بامام حسن (ع) فرمود از اینها بخور و برادر و پدر و مادر را بخوران و سهمی برای جدت بگذار پس حضرت حسن (ع) برفت و همواره اهلیت از آنها میخوردند و بر جای خود عود میکرد و کاسته نمیشد تا آنگاه که رسول خدا (ص) از دنیا به سرای دیگر خرامیدند خربزه دیگر گون شد و چون آنرا بخوردند برگشت نکرد و چون امیر المؤمنین (ع) درگذشت به هارا بخوردند دیگر باز نگشت حسین (ع) میفرماید آن سیبها بامن و برادرم حسن (ع) بود چون حسن (ع) بسرای دیگر شد آن سیب را که در بالای سرش بود منغیر دیدم بخوردم دیگر باز نگشت.

ابی محیص گوید در کربلا ملازم جیش عمر سعد بودم چون عطش بر حسین «ع» غلبه کرد آن سیب را بر آورد و بهوئید چون شهید شد بشتافتم و هر چند نفحص کردم آنرا نیافتم و بانگی از جماعتی گوشزد من شد ایشانرا میدیدم لکن بدیشان نمیتوانستم رسید همانا ملائکه بهره مند میشوند از بوی آن سیب نزد قبر آنحضرت در بامداد و چاشت هر کسی

(۱۲۵)

از شیعیان با حقیقت حسین «ع» را در وقت سحر قبر مبارکش را زیارت
کند بوی سیب را خواهد استشمام نمود .
ظاهراً اول کسیکه بوی آن سیب را استشمام نمود خواهر مظلوم -
مه اش زینب خاتون بود آنوقتیکه وارد گودال قتلگاه گردید .

زبان حال است .

بگو چه چاره کنم درد هجر چاره ندارد
خدا نگ جور فلک بر تنم شماره ندارد
بحیرتم که چرا آه من نسوخت فلک را
مگر که سوز دل بیکسان شراره ندارد



مجلس ۲۷ و ۲۸

اما دلیل بر امامت خاصه، اولالفظ امام که بر وزن فعال است به کسی گفته میشود که پیروی میشود از او این بر حسب لغت است و بر حسب اصطلاح امامت عبارت است از رئیس بودن بر تمام خلق و پیشوا بودن بر ایشان در تمام امور دین و دنیا بنیابت و خلیفه بودن از جانب پیغمبر ص بحوری که واجب بر تمام است متابعت او و این معنا توافقی است بین شیعه و سنی البته فرقه شیعه امور دیگری را هم شرط میدانند مثل عصمت و اعلمیت و افضلیت و تصریح پیغمبر با امامت او و دعوی او و مقارن با معجزه بودن .

اینکه دانسته شد حال گفته میشود که متفق علیه کل است که خلق بعد از رسول خدا (ص) بیدلیل و رئیس نتوانند بود همانا گوسفندان بی چوپان بهره گر گان شوند .

وقافله بیسالار را دزدان غارت کنند .

و کوران بیعصاکش و روندگان بیچراغ در شب تاریک بیچاه افتند و از مهالك ایمن نباشند .

و این مطلب در زنبور عسل خوب مبرهن و ثبابت است و امیر ایشان را یعسوب نامند و نیز ثابت شده که یعسوب نوش دارد و نیش ندارد پس از مرئوسین امتیاز دارد الله اکبر از بکار بردن عدل خدا در همه چیز .
و یعسوب در لغت یعنی پادشاه .

و علی (ع) را یعسوب دین لقب است .

و نیز اگر کشتی تا خدا نداشته باشد که مطلع باشد از تدبیر حال آن و اصلاح امور آن و آشنا باشد بر راهبائی که رساننده و مقصود است و بر مقدار آنچه کشتی آنرا بر میدارد هر آینه باد و آب آن کشتی را غرق مینماید هم چنین است سایر آلات هواپیما و ماشین و غیره .

همانا این دار دنیا مانند کشتی است که بسوی موضع معینی سیر مینماید و اهل این دنیا مانند اهل کشتی است در احتیاج بریسی که اصلاح نماید امر آنها را و نگاهدارد آنها را از غرق شدن در مهالك شهوات و نیز جائیکه جوارح و حواس هیچ انسانی بی امام و رئیس نباشد که آن عقل است که تعبیر از آن بقلب هم میشود پس چگونه افراد انسان بی رئیس میشود ؟ زیرا که قرار دادن قلب در انسان برای آنست که اگر یکی از این حواس را در آنچه ادراک مینماید از دیدنیها و شنیدنیها و بوئیدنیها و چشیدنیها و غیر ذلک اشتباهی و شکی حاصل شود رجوع بقلب نمایند تا شك بر طرف شود و یقین حاصل گردد پس چنانکه اگر قلب نبودی شك و شبهه و حواس و جوارح زایل نگشتی همچنین اگر خلقت را امام نباشد شك و حیرت و ضلالت و اختلاف آنها در امر دین و دنیا از کجا بر طرف میشود تمیز میان حق و باطل کی معلوم میشود پس خلقت را از وجود امامی چاره نیست .

هشام بن الحکم که یکی از صحابه کبار حضرت صادق ع است می گوید در روز جمعه داخل مسجد بصره شدم و بن عبید که یکی از علما مخالفین بود دیدم که در میان جمعی کثیر نشسته است مردم را کنار کردم تا خود را بعمر و رسانیدم و بدو زانو نشستم و گفتم ایها العالم من مردی غریبم آیا اذن میدهی که از تو مسئله ای سؤال نمایم ؟ گفت بپرس گفتم

آیاترا چشم هست ؟ گفت ای فرزند این چه سؤال است که مینمائی ؟
گفتم مسئله های من از این قبیل است ! گفت ای فرزند عزیز پیرس گر چه
سوال تو احمقانه است گفتم چشم داری گفت آری گفتم با آن چه می
بینی گفت رنگها و اشخاص را می بینم گفتم بینی داری گفت بلی گفتم با آن
چه میکنی گفت استشمام مینمایم با آن بوها را گفتم آیداهان داری گفت
بلی گفتم برای چه میخواهی گفت برای آنکه با آن مزه چیزها را بشناسم
گفتم آیا زبان داری گفت بلی گفتم با آن چه میکنی گفت تکلم مینمایم
گفتم آیا برای تو گوشی هست گفت بلی گفتم با آن چه میکنی گفت
صداها را با آن می شنوم گفتم دست داری گفت بلی گفتم با آن چه
میکنی گفت با آن میگیرم گفتم قلب داری گفت بلی گفتم برای چه می
خواهی گفت برای آنکه تمیز بدهم با آن هر چیز را که وارد بر این جوارح
میشود گفتم با بودن این جوارح بقلب چه حاجت است و حال آنکه
آنها صیحیح و سالم باشند گفت ای فرزند من همانا جوارح چون در
چیزی از مسمومات و مبصرات و مذوقات و مسمومات و ملموسات
شك نماید رد میکند آنچه را بسوی قلب تا ان شك را باطل کند گفتم پس
قلب را برای دفع شك جوارح قرار داده است گفت بلی گفتم پس چاره
از بودن قلب نیست زیرا اگر نباشد جوارح مستقیم نمیشوند گفت چنین
است پس گفتم چگونه میشود که جوارح تو را خداوند بی امام نمیگذارد
و این خاق را بی امام و اگذار پس عمر و ساکت شد و چیزی نگفت پس رو
بسوی من کرد و گفت آیا هشامی گفتم نه گفت آیا با او نشسته ای گفتم
نه گفت پس از کدام شهری گفتم از اهل کوفه ام گفت تو همان هشامی
پس در بر گرفت مرا و بجای خود نشاند دیگر سخن نگفت تا من بر
خواستم .

چون هشام خدمت حضرت صادق (ع) رسید حضرت باو فرمود که آیا خبر بمن نمیدهی که بعمر و چه کردی عرض کردم یا بن رسول الله من از شما شرم دارم و زبان من در حضور چون شمائی یارای سخن ندارد حضرت فرمود چون شما را امر میکنم اطاعت کنید پس هشام این سرگذشت را خدمت حضرت عرض کرد حضرت فرمود که این را از که فراگرفتی عرض کرد بزبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام .

(هذا والله مكتوب في صحف ابراهيم وموسى)

این يك موضوع بود که ذکر شد .

و موضوع دیگر این است که دوست و دشمن موافق و مخالف همه

قائلند که حضرت امیر مؤمنان (ع) در همه صفات حمیده از تمام صحابه و غیر صحابه گوی سبقت را ر بوده حتی بعضی از مخالفین که از برجسته های عصر خود بوده گفته که دوستانش از ترس دشمنانش از حسد فضائل او را مخفی کردند با این وصف مشرق و مغرب را پر نموده .

موضوع دیگر این است که حضرت قائم (علیه السلام) استدلال فرموده که نصب امامت مثل نصب نبوت باید از طرف خدا بواسطه پیغمبرش باشد زیرا در جائیکه حضرت کلیم الله با آن جلالت و مقام چون از میان هفتاد هزار و هفصد نفر از خوبان آنها را بگمان خودش اختیار فرمود و از میان آنها هفتاد نفر را ، من بعد معلوم شد کفر و نفاق آنها پس چگونه سایر مردم را میرسد که کسی را برای خلافت اختیار نمایند بگمان خودشان که او شایسته است .

آیه راجع باین موضوع در سوره اعراف در آیه ۱۵۴ است که (واختار موسى قومه سبعین رجلا لميقاتنا) یعنی برگزیدم موسی

هفتاد مرد برای میقات مانکته کفرانها درخواست رؤیت خدا بود
موضوع دیگر این است که هر صاحب شریعتی از پیغمبران از دنیا نرفت
مگر آنکه از برای خود وصی و خلیفه خودش را معین نمود حضرت آدم
شيث را و حضرت نوح سام را و يافت را و حضرت ابراهيم حضرت
اسماعيل واسحق را و حضرت موسی حضرت یوشع را و حضرت عیسی
شمعون را پس چگونه بود که هیچ امتی در تعیین خلیفه مختار نبودند بلکه
اختیار آن با پیغمبر بود و خاتم انبیا که تاقیامت بعد او هیچ پیغمبری نیست
اختیاری نبود و اختیار با امت او بود آیا عقل هیچ عاقلی چنین حکمی می
کند و یا هیچ منصفی باین راضی میشود .

با این همه مخالف و موافق قائلند که آیه (اليوم اكملت لكم دينكم
واتممت عليكم نعمتي) در شأن علی مرتضی «ع» فرود آمده در غدیر
خم آیه پنجم سوره پنجم آیا تکمیل دین جز نصب خلیفه چیز دیگر تصور
دارد ؟.

موضوع دیگر این است که پس از آنکه همه قبول دارند و عقل و
عرف هم مساعد است که انتظام دین و دنیا بی وجود رئیسی که آنها را
تحت يك نسق آورد و از مفاسد دور و بمصالح نزدیک کند صورت نمی
گیرد و موجب فساد و اختلاف میشود چنین که میبینی با این وصف سنی
میگوید که پیغمبر وفات کرد و برای خود خلیفه ای تعیین نکرد بلکه
اختیار این امر بدست امت گذارد که هر کس را خواستند اختیار کنند
و خوارج می گویند که تعیین خلیفه جایز نیست نه برای پیغمبر ، و نه برای
امت زیرا که حکمی بجز حکم خدا و کتاب خدا نیست پس این دسته نه از
اهل شیعہ محسوب اند و نه از اهل سنت بشمار میروند زیرا شیعه میگویند
که پیغمبر از دنیا نرفت مگر آنکه خلیفه خود را تعیین فرمود و سنی میگوید

که صحابه بعد از وفات رسول خلیفه معین کردند .

دلیل شیعه زیاد است یکی این است که پیغمبری که تمام احکام را از کلیات و جزئیات حتی دخول در مسجد که پای راست را اول بگذارید و بیت الخلا که پای چپ را اول بگذارید بعکس خروج از آنها بیان فرموده چگونه چنین امری را که نظام دین و دنیا و سبب حفظ شریعت اوست بیان نفرموده و حال آنکه میدانسته که منافقان و ملحدان در امت او زیادند و هر يك در صدد تغییر و تبدیل دین اویند .

حقیر گوید که مطلب زیاد است و ما برای اثبات مدعا و جواب این دودسته بنحو اجمال اشاره بچند آیه و روایه مینمائیم و حکومت آن را بصاحبان وجدان و انصاف واگذار مینمائیم علاوه بر آن چه ذکر نمودیم .

يك آیه این است که فرموده : (اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم) امر از برای وجوب است یعنی اطیعوا و معنا چنین است که واجب است فرمان برداری از خدا و رسول و صاحبان امر که امام و قائلند و این از بدیهیات اولیه است که اگر آن امام و خلیفه عالم بجمیع مایحتاج مردم نباشد از اصول و عقاید و فروع آن را نتواند از عهده جواب سائل بیرون آید و مانند سائل جاهل باشد و حیران هر آینه از حکیم علی الاطلاق لغو خواهد بود که واجب فرماید بر بندگان رجوع به آنرا و چون حکیم کار لغو از ش قبیح است پس ناچار باید مسئول اعلم و دانایا باشد از همه امت بآنچه از او سؤال میشود و دفع این معذوریه از آیه نمیشود مگر بالتزام بشرطیه اعلمیه در امام و خلیفه و هوالمطلوب .

و در آیه دیگر است که فرمود (ولوردوه الی الرسول واولی

الامر منهم لعلمه الذین یتنبطونه منهم)

اگر رد امر نمایند بسوی پیغمبر ﷺ و بسوی صاحبان امر که خلفا و امامانند بعد از رسول ﷺ هر آینه عالم خواهند بود امر را (یعنی دستور را و حکم هر چیز را) آنچنان که سانی که استخراج مینمایند آن امر را و مطلع بحقیقت امرند که از روی واقع حکم مینمایند خلق را بسوی حق از این آیه مستفاد است ؛ که لابد باید دقائق و مشکلات امور دین را رجوع ^{نمود} بر رسول ، و امام ، و خلیفه ؛ که بعد از رسول صاحبان امرند ، و وجوب رجوع ؛ بسوی اولی الامر ؛ و گواهی خداوند به دانائی ایشان شاهد صریح است ، بر شرطیه اعلامیت بر امام و خلیفه ؛ در حقیقت معنای آیه این است که (ارجعوا الی اولی الامر لعلمهم بالامور) پس این کلام ، بمنزله منصوص العله است که صریح است در مدعی ، یعنی خلیفه باید اعلام باشد مثل خود رسول .

و نیز حدیث ثقلین است که بعد تو اتر از شیعه و سنی ، نقل است که پیغمبر ﷺ نزدیک رفتن از این عالم ؛ فرمود که من دو چیز بزرگ در میان شما می گذارم ؛ که بآن دو چنگ زنید هرگز گمراه نشوید و آن دو خلیفه منند ، در میان شما و آند و تا قیامت از هم جدا نمیشوند ؛ و آن دو یکی کتاب من است و دیگر عترت من است .

و این حدیث نص است ، بر امامت امیر مؤمنان و اولاد طاهرینش زیرا عترت آنها اند و بس ؛ و اینکه از حق جدا نمیشوند و حق هم از ایشان جدا نمیشود ، و اینکه تمسک بایشان هدایت است ؛ و تخلف از ایشان عین ضلالت است .

حدیث دیگر حدیثی است که فریقین نقل کرده اند ؛ که پیغمبر فرمود : (مثل اهل بیتی که مثل سفینه نوح من رکبها فقد نجا و من تخلف عنها فقد غرق)

یعنی عترت من مانند کشتی نوحند ، کسیکه دست زدن بدیل عنایت آنها ؛ نجات یافت و گرنه در گرداب ضلالت غرق شد .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ؛ از کتاب حلیۃ الاولیاء نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرمود ، هر که بخواهد زنده باشد بزندگی من و بمیرد بموت من و ساکن باشد بامن در بهشت ، باید پس از من به علی بن ابیطالب (ع) تولی جوید و بایمه پس از من اقتدا کند ، که ایشان عترت منند ؛ و از طینت من آفریده شده اند ؛ و خدای تعالی علم و فهم به ایشان کرامت فرمود .

و دوستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که هنگام وفات رسول خدا ﷺ با آنحضرت عرض کردم ، که چون تو از دنیا رفتی ما بکه رجوع کنیم ؟ حضرت اشاره بعلی (ع) نمودند ، و فرمود باین مرد فانه مع الحق والحق معه ثم یکون من بعده احد عشر اماما مفضلة طاعتهم لطاعتی

آشنا هیچ است اندر بحر روح	چاره اینجا نیست جز کشتی نوح
مصطفی فرمود آن شاه رسل	که منم کشتی در این دریای کل
با کسی گواز بصیرتهای من	شد خلیفه راستی بر جای من

آیا اهل سنت از این آیات کثیره که دو آیه اش ذکر شد و روایات کثیره که که چهار از آنها مذکور شد و زیاده بر این طالبان بکفایه موحدین و غیره رجوع کنند چه خواهند جواب داد آری کسیکه چشمه اش کور شد از دیدن حق و گوشش کر شد از شنیدن حق بجهت هوای نفس و خواهش آن و حب دنیا و جاه دیگر از آن چه توقعی که حب شیئی یعمی و یصم چه خوب گفته سعدی

اگر آب زندگی بارد هرگز از شاخ بید بر نخوری

بسا فرومایه روزگار مبر کزنی بسوریا شکر نخوری

* * *

این مختصری بود از هزارها آری این مردم دنیا پرست با امیر مؤمنان که معدن زهد بود کی و چگونه می توانستند زندگی کنند نقل است در کتاب منتخب التواریخ حاجی ملاهاشم مرحوم از عمدة الطالب که امیر المؤمنان (ع) همه روزه بجناب عقیل بقدر قوت خودش و عیالاتش جو میداد که طبخ کنند یکروز اطفال عقیل از پدر طعام مخصوصی خواستند ، نظیر حلوا ، عقیل چند روزی از جوی ؛ که همه روزه می گرفت قدری نگاهداشت ، تا رسید باندازه که بشود مقداری روغن و خرمای خرد ؛ پس آنها را خریداری کرد ، و داد بعیالش که بجهت اطفال همان غذا را ترتیب دهد ، بعد که غذا آماده گردید اطفال گوارا شان نشد آن غذا را بدون عموشان حضرت امیر (ع) تناول نمایند ، پس جناب عقیل از آن حضرت خواهش نمود که غذا را در منزل او صرف فرماید ؛ چون عقیل غذا را حاضر کرد ، حضرت سؤال فرمود این غذا را از کجا تحصیل نمودی ؟ جناب عقیل تفصیل را نقل نمود حضرت فرمود آن مقدار را که از خوراک خود کم کردی ، آیا بقیه کافی بود شمارا ؟ عرض کرد بلی ، چون روز بعد عقیل رفت مستمری همه روزه خود را بگیرد ، حضرت همان مقدار را که در آن چند روز نگه داشته بود از مستمری کم کرد ، عقیل عرض کرد چرا کم نمودی ؟ حضرت فرمود خودت گفתי آن مقدار کافیست ! .

سزاوار نیست که من زیاده از مقدار کفایت بشما بدهم عقیل متغیر شد حضرت آهنی را قرمز کرد برد نزدیک صورت عقیل در حالیکه او غافل بود چون متوجه شد جزع و فزع نمود حضرت فرموده : تو از این حدیده

محماة جزع و ناله می‌کنی و مرادر معرض آتش جهنم می‌آوری عقیل گفت
والله منہم میروم ، نزد کسیکه بمن زروسیم بدهد ؛ و خرما بخوراند
رفت نزد معاویه !

و در شرح ابن ابی الحدید است ، که اولیکه وارد شد بمعاوویه معاویه امر
کرد از برای او کرسی گذاردند ، بروی کرسی نشست و جلسایش اطراف
فش نشستند ، و امر کرد صد هزار درهم بوی دادند یک روز معاویه بعقیل
عرض کرد خبر بده بمن از لشکر من و لشکر برادرت امیر مؤمنان (ع) !
فرمود گذشتم بعسکر برادر امیر مؤمنان شبشان مثل شب پیغمبر ﷺ
بود و روزشان مثل روز پیغمبر ﷺ بود و من ندیدم میان آنها مگر نماز
گذار ، و نشنیدم مگر قرائت قرآن ، و بعسکر تو گذشتم جمعی از منافقین
دیدم بعد فرمود ای معاویه این کیست که سمت راست تو نشسته معاویه
گفت : این عمرو بن عاص است فرمود این است کسیکه در باره او شش نفر
نزاع کردند پس غالب شد بر آنها جزا شرکش قریش !

گفت : این دیگری کیست ؟ معاویه گفت : این ضحاک بن قیس
اسب فہرست ، عقیل گفت : واللہ پدرش از برای جہانیدن حیوان
نر بر ماده خیلی مسلط بود ، بعد فرمود این دیگری کیست معاویه گفت
ابوموسی اشعری است عقیل فرمود این پسر زن دزد است که مادرش
خیلی دزدی می‌کرد ، معاویه گفت در باره من چه می‌گوئی ؟ غرضش این بود
که هر چه بدیست بگوید که غضب جلسایش فرو نشیند جناب عقیل فرمود
مرامعذور دار معاویه گفت باید بگوئی عقیل فرمود : حمامہ رامی
شناسی ؟ معاویه گفت حمامہ کیست ؟ جوابی نداد از جا برخواست و
روانہ شد معاویه فرستاد نزد زن علیم نسب دانی ؛ و او را حاضر ساخت
حمامہ را از شہ رسید زن گفت : در امانم ؟ گفت در امانی ، جواب داد

حمامه مادر ابوسفیان است ! که در جاهلیت زانیه بود ! و صاحب رأیت و علم معاویه گفت : من از شما زیاد شدم غیظ نکنید و جناب عقیل در سنه ۵۰ هجری از دنیا رفتند در سن ۹۳ سالگی و مدفن او را بعضی در مدینه می دانند بعضی در شام .

علی «ع» . کسیکه وقت ضربت زدن ابن ملجم (لعنة الله علیه) بر فرق همایونش زمین بلرزید و دریاها بواج آمد و آسمانها متزلزل گشت و درهای مسجد بهم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاه هی سخت بوزید که جهان را تاریک ساخت و جبرئیل در میان زمین و آسمان نداد در داد چنانکه مردمان بشنیدند که گفت :

(تهدمت والله ارکان الهدی وانظمت اعلام النقی و انقصمت العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل الوصی المجتبی قتل علی المر-تضی قتله اشقی الاشقیاء)

شکست بخدا قسم ارکان هدایت تاریک شد ستاره های علم نبوت بر طرف شدن نشانهای پرهیز کاری و پاره شد ریسمان محکم خدائی کشته شد پسر عم مصطفی و شهید گردید سید اوصیاء علی مرتضی شهید کرد او را بدبخت ترین بدبخت ها چون ام کلثوم این صدارا شنید سیلی بصورت زد و گریبان چاک کرد و فریاد بر آورد که و ابتهاء و اعلیاه و و امحمداه اینجا از این ندا جناب ام کلثوم این نحورفتار نمود چون این محرومه ، زمان امام حسن (ع) که بدرود جهان گفته بود نبود در کربلا که بازینب مظلومه هم ناله شد آنوقت که چشمش بالای نیزه بسر مبارک برادر افتاد .

حقیر سرودد :

زینب چه دید زیب سنان رأس شاهدین
از دل کشید ناله و افغان آتشین

پس سوی رزمگه شده بسا حالت حزین
 دید او فتاده پیکری درخون طپان ز کین
 گفتا که کاش عالم زیرو زیر شدی
 آیا گسل منسی که تو اینگونه پر شدی

* * *

ایا سرور سینه خیر النساء توئی نوباوه عزیز رسول خدا توئی
 پرورده دامن علی مرتضی توئی آیا برادر حسن مجتبی توئی
 تا خوب تر شدی تو زخون خوب تر شدی
 زان خویتر شدی که زخون خوبتر شدی
 و نیز در منتخب است از روضة الانوار راجع بزهده آنحضرت که
 روزی یکی از ملوک عرب ، بزیارت حضرت امام حسن (ع) آمد بعد
 از نماز شام که مردم متفرق شده بودند بمسجد رفت که ادای فریضه نماید
 حضرت امیر (ع) نشسته بود و کدوئی از آرد جو پیش خود نهاده بود که
 بآن افطار کند چون آن شخص از نماز فارغ شد آمد نزد حضرت ، حضرت
 مشتی از آرد جو باو داد آن مرد حضرت را شناخت و آرد را در گوشه دستمال
 خود بست چون خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید و حضرت طعام بجهت
 او حاضر نمود آن مرد قدری از آن طعام برداشت عرض کرد مرد فقیری
 در مسجد است که از گرسنگی آرد جو میخورد مرا باورحم آمد اجازه
 بدهید قدری از این طعام برای او ببرم حضرت مجتبی (ع) گریست و فرمود
 او پدر من امیر مؤمنان (ع) است

حاجی سیدیوک آقای تبریزی در تاریخ ائمه خود از فوائد
 المشاهد مرحوم شوشتری نقل نموده که حضرت در بالای منبر وعظ
 میکردند رو کرد بامام حسن (ع) فرمود چند روز از ماه گذشته

عرض کرد سیزده روز بعد رو کرد بامام حسین (ع) فرمود چند روز از ماه مانده عرض کرد هفده روز پس شروع نمود بگریه کردن فرمود قد قرب ان ینبعث اشقاها یعنی نزدیک شده است برانگیخته شود بدبخت ترین امت پس فرمود که گریه من برای خودم نیست بلکه گریه برای حسین است که در کربلا شهید میشود لاناصر له و لامعین فی قتل غریبا و حیداً فریداً عطشاً نا یعنی در حالیکه نیست برایش یار و یاور پس کشته میشود بیکس و تنهایگانه ، تشنه .. شاعر بمادرش فاطمه (ع) عرض میکند

اتر عمین حسیناً مات عطشاً

ماء السیوف سقی المظلوم ظمناً

یعنی ای فاطمه (ع) گمان مینمائید که حسین تشنه جان داد

دم شمشیرها سیراب کرد ستم دیده تشنه لب را

مخفی مباد تناسب در این است که این جماعه که ذکر میشود پیش از جماعه فوق مذکور شود و آن این است که در آن ماه یکشب در خانه امام حسن (ع) و یکشب در خانه امام حسین (ع) و یکشب در خانه جناب زینب (ع) دختر خود که در خانه عبدالله بن جعفر بود افطار میفرمود و دوازده از سه لقمه تناول نمیفرمود از سبب آن میپرسیدند میفرمود امر خدا نزدیک شده است میخواهم خدا را ملاقات کنم شکم من از طعام پر نباشد عرض میکنیم آقا حسینت علاوه بر آنکه اندرونش از طعام خالی بود لبش هم تشنه بود

مجلس بیست و نهم

از جمله مسائل مشکله مسئله معاد است و در آیه ۷ از سوره ۶۴ حضرت حق فرموده که زعم الدین کفروا ان لن یبعثوا قل بای و ربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم و ذالک علی الله یسیر: یعنی گمان بردند آنانکه کافر شدند آنکه بر انگیخته نخواهند شد بگوبای تسم بخدا و پرور دگارم هر آئینه بر انگیخته خواهند شد پس خبر داده شوند بآنچه کردند و این بر خدا آسان است در سوره روم در آیه ۲۶ است و هو الذی ید و الخاق ثم یمیده و هو اهون علیه تا آخر یعنی اوست آنکه میافریند خلق را پس بر می گرداند آنرا یعنی پس از مردن بازش عود میدهد و این بر گردانیدن آسانتر است بر او.

مخفی میباد که از این آیه مستفاد است بحکم و هو اهون علیه که اجزاء متفرقه انسانی معدوم صرف نخواهد شد بعد از موت والا و آن آسانتر است معنا ندارد پس از این آیه بدست آمد که کسیکه نبود را بود کند برای او آسان تر است که بود را بود نماید یعنی اجزاء متفرقه پراکنده در اماکن بهر کیفیت که باشد گر چه ذرات در هوا و پراکنده در دریا بعلم و قدرت کامله خود جمع نموده و تالیف و ترکیب همان اجزاء عنصریه دنیویه بنماید در روز نشور

که روز قیامت باشد و نشور یعنی روز زنده کردن مردگان و شاهد بر مدعا آیه ۳ از سوره هفتاد و پنجم که لا اقسام باشد که میفرماید که ای حسب الانسان الن نجمع عظامه بلی قادرین الی ان نسوی بنا نه آیا می‌پندارد انسان که جمع نخواهیم کرد استخوانهایش را آری توانائیم بر اینکه راست نمائیم انگشت‌هایش را در تفسیر صافی بنابر اِسلامیات که عبارت از عروق و اعصاب دستها و پاهاست تفسیر فرموده

و نیز شاهد بر مدعا است که اجزاء متفرقه انسانی معدوم صرف نخواهد شد آیه شریفه ۲۶۲ از سوره ۲ که حضرت ابراهیم (ع) از حضرت حق تعالی نحوه احیا و زنده کردن را درخواست نمود و عرض کرد که

رب ارنی کیف تحیی الموتی قال فخذ اربعة من الطیر فصر هن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء ثم ادعهن یا یتنک سعياً واعلم ان الله عزیز حکیم

یعنی ابراهیم (ع) عرض کرد پرورگارا بنما بمن که چگونه زنده مینمائی مردگان را تا اینجا که فرمود بگیر چهار مرغ پس گوشت آنها را بهم در آمیز نزد خودت پس هر قسمتی از آنها را بر سر کوهی بگذار پس بخوان آنها را که می‌آیند بسوی تو شتابان و بدان اینکه خدا توانا و درست کار است پس حضرت ابراهیم (ع) بعد از ذبح نمودن طیور چهارگانه کوبید آنها را که اجزاء آنها مجزوع بهم گردید که ابداً تمیز و تمیزی در اجزاء مخلوط آنها نبود و حضرت حق بحکمت بالغه خود احیاء انطیور نموده و در اجزاء هر یک بسوی آن نمود

که هر جزوی در محل اولی قرار گرفته بعد از استهلاك آن بنا
مستزاج .

پس از این بیان ظاهر میشود که آیه ۲۶ از سوره الرحمن که می
فرماید ، (کل من علیها فان ۰ و یبعی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام)
یعنی : هر کس که بر آنست در معرض نابودی است و پاینده ذات
پروردگار است ، که صاحب بزرگی و گرامی داشتن است که همه فانیند
و باقی یار . لیس فی الدار غیره دیار

نه فناء معدومیه صرفه و مطاقه است پس بنا بر
این که معاد عبارت از جمع و تألیف اجزاء عنصریه انسانیه باشد در
محشور و عود ارواح بسوی همان اجساد چنانکه مستفاد از اکثر
نصوص و ظواهر آیات و اخبار است و بنای اکثر علمای حقه امامیه و
محققین ایشان است پس وقتی برای شبهه آکل و مأکول نیست در مسئله
معاد .

آری اگر فنار را فنا صرفه بدانیم ، شبهاتی که کرده اند می آید از
جمله اینکه اگر انسانی را بخورد چنانکه در ایام قحط اتفاق می افتد
پس مأکول جزء بدن آکل میشود در این صورت آیا اجزاء مأکوله در بدن
آکل اعاده خواهند نمود ؟ یا در بدن مأکول یا هر دو ؟ در صورت اول
و دوم اعاده معاد بتمامه نشده است .

علاوه بر اینکه مستلزم ترجیح بغیر مرجح است و در صورت سوم
لازم آید که یک چیز در دو جا حلول نماید .

و نیز چون آکل کافر باشد و مأکول مؤمن . پس اگر اجزاء مأکوله
معذب شود لازم آید تعذیب مؤمن مطیع و اگر مشاب شود لازم آید که کافر
متنعم گردد .

و نیز لازم آید که شخص واحد هم کافر معذب به هم مؤمن
مثاب باشد .

و نیز اگر درنده ای انسان را بخورد ؛ و قائل شویم که غیر مکلف
محشور نمیشود لازم آید که انسان نیز محشور نگردد زیرا که جزء غیر
انسان شده است ! .

و باین چند شبهه شبهه آکل و مأکول گویند گفته اند و جوابهایی
داده اند که بدو از آنها اشاره میشود باقی مراجعه بکفایة الموحیدین
مرحوم سید اسمعیل طبرسی شود .

اول آنکه اجزاء انسان مأکول اصلیه است از برای خودش ولی
فضلیه است نسبت به آکل و هر کدام از آکل و مأکول با اجزاء اصلیه خود
عوده نمایند نه آنکه آکل مثلاً عود نماید با اجزاء اصلیه و فضلیه تا شبیه
برقرار باشد .

جواب دوم این است که مأکول از آن حیث که بدنی است مخصوص
ص و بر صورتی مخصوصه جزء بدن آکل نمیشود بلکه این صورت
مخصوصه از او گرفته میشود آنگاه جزء دیگری میگردد و آن صورت اولی
در وعاء الدهر که خزانه الله باشد محفوظ میماند تا آنگاه که اعاده شود
و در حکمت ثابت شده که شیئیت هر شیئی بصورت اوست نه بماده آن مثلاً
خمریه خمر بهمان خمریت است نه ماده و از این جهت است که چون این
صورت از ش گرفته میشود صورت سر که پیدا مینماید احکام خمریه بر
طرف و احکام سر که برقرار گردد و حال آنکه ماده بجاست .

پس معلوم شد که قول بمعاد جسمانی در نزد قائلین بآن مبنی بر قاعده
اعاده معدوم صرفه نیست تا به حال لازم آید و آنچه قائلند هم عقل بر او
حاکم است روی قاعده امکان هم شرع چنانکه شنیدی حکم عقل این

(۱۴۳)

است که مقتضی هستی موجود است اراده حق بود پس چون نیز اراده او تعلق گیرد بایجاد آن چیز که فانی بآن معنا که عرض شد مانع از وجود او چه خواهد بود پس اگر از جانب خدائست که قادر نیست بساطل است زیرا که او بر هر چیزی که قابل باشد قدرت برش تعلق گیرد قادر است و اگر از جانب آن چیزست پس او ممکن است و امکان ذاتی هر ممکن است و ذاتی هیچ چیزی از او منفک نمیشود .

سیه روئی ز ممکن دردو عالم جدا هرگز نشد والله يعلم

و معنای امکان آنست که هستی و نیستی نسبت با و یکسان است پس آن قابلیت هستی که اول داشت اکنون نیز با و است ، و قدرت خدائیز تفاوت نکرده است ؛ و باین بیان اشاره شده ، در آیه ۸۱ از سوره یس (اولیس الذی خلق السوات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون) یعنی : آیانست آنکه آفرید آسمانها و زمین را توانا اینکه آفریند مثلشانرا آری و اوست آفریدگار دانا همانا امرش چون خواهد چیز را آنکه میگوید مرا و را بشو پس میشود .

مخفی مباد که امر و اراده و قول در اینجا بمعنای ایجاد است چنانکه از امیر مؤمنان روایت شده چون ممکنات در حال عدم گواشی نداشتند که بشنوند ، و این نیز مخفی مباد که در لفظ مثلهم اشعار است بآن معنا که کردیم که فنا ، فناء صرفه نیست . این مختصری بود از مفصل (اللهم وفقنا بالعلم والعمل بحق محمد وآله یا ارحم الراحمین)

حاجی علمای قمی

بدانکه از روایات و حکایات مستفاد است که انبیاء و ائمه هدی

و پاره از صلحاء بعد از گذشتن آنها باز در دنیا تصرف دارند لذا مردم از توسل بایشان و زیارت قبور ایشان به مطالب عالیه می رسند مثل تکلم سرمبارک حضرت یحیی «ع» و سرمبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام و تلاوت قرآنش و خارج شدن دست مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خطاب بابی بکر (لع) که (اکفرت بالله الذی خلقک من تراب) چنانکه در کافی نقل شده و دو انگشت مبارک امیر مؤمنان (ع) از قبر وزن بکمر مژه قیس و سنگ شدن آن ملعون و غیر ذالک از این جمله است چنانکه در مصباح الحارمین است از سید معین الدین که از اجله فضلا بوده و از نواده های فاضل هندوست و در مقتل خود می نویسد که سه نفر از آل رسول صلی الله علیه و آله بعد از وفات جسد مبارکش بحرکت در آمد دست بگردن اطفال صغیرش انداخته .

اول بدن مبارک حضرت زهرا بود چنانکه در نهج البلاغه مذکور است :

دوم بدن شریف امام مجتبی (ع) بود زمانی که حضرت حسین ع غسل داد برادر را دید قاسم از زیر چشم بحسرت بنعش پدر بزرگوار نظر میکنند فرمود نور دیدگان می خواهید بیائید پدر خود را و داع کنید عبد الله از طرفی و قاسم از طرفی بروی نعش افتادند پس امام حسن (ع) بحرکت آمده دست انداخت بگردن اطفال صغیر خود و روی مبارکش باز شد یک نظری بصورت فرزندانش نمود تبسمی فرمود و لبهای مبارکش حرکت کرد .

سوم بدن جناب سیدالشهدا (ع) بود و قتی که جناب سکینه (ع) وارد قتلگاه شد دید که عمه اش زینب خاتون در اطراف بدن پدرش می گردد ، عرض کرد ای عمه هدا نعش من ؟ زینب خاتون فرمود هدا نعش

(۱۴۵)

ایک الحسین (ع) سکینه آمد دستهارا بگردن بریده پدر کرد
(یا ابه : من الذی قطع وریدیك؟) پدر جان : که رگهای گردنت
را برید ؟ ! باباتو همواره به یتیمان ترحم میکردی و نوازش مینمودی
و بغریبان دلداری می دادی و با سیران مرحمت داشتی ای پدر من سکینه
تو ام یتیمم ، غریبم ، اسیرم ، چرا آندست که بسریتمان می کشیدی بر
سر من نمی کشی ؟ پس دست پدر را گرفته گاهی بسر گاهی بردل ه سی
گذاشت . !

تا آنجا که فرموده که بدن حضرت بحرکت آمده و دستهای مبالغه
رکش بلند شد و بگردن سکینه در آمد و مثل جان شیرین در آغوشش کشید
تا آخر فرمایش ایشان که من ذکر آن نمیکنم .

(حاجی علماء)

ناله پر شررش سوخت دل غمزدگان
ز شرار المش پس بدل او چه رسید

مجلس سی ام

این قسمت مختصری از ذکر بهشت است

در آیه ۲۱ از سوره حدید است که :

(سابقه و الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض
اعد للذین آمنوا بالله و رسله ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم)

یعنی پیشی گیرید بسوی آمرزش از پروردگارتان و بهشتی که
پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است آماده شد برای آنکه ایمان

آرند بخدا و پیغمبران خاندان فضل و بخشش خداوند است می‌دهدش
بکسیکه می‌خواهد خداوند صاحب بخشش بزرگ است .

چیزیکه همه آسمانهای هفتگانه و زمین‌های هفتگانه را پهلوی
هم فرض کنیم عرض آن باشد پس از جهت طول چقدر خواهد بود .

در خبر است که جبرئیل اراده نمود که طول بهشت را بداند سی
هزار سال پریدن توان گردید از خداوند عزت خواست سی هزار
مرتبه هر مرتبه سی هزار سال پرید یعنی ۹۳۰۰۰ سال پس مناجات کرد
که خدایا بیشتر را بپیموده‌ام یا گذاشته‌ام ؟ حوری سر از قصر بدر کرد
که ای روح الله چرا زحمت خود می‌دهی ؟ بخدادراین مدت هنوز از
ملک من بیرون نرفته‌ای ! ! جبرئیل فرمود تو کیستی ؟ عرض کرد حوری
از حورانم برای مؤمنی از مؤمنانم .

در کتاب مصباح الحرمین است که روایت است که سیدالشهداء
تازه متولد شده بود روزی جناب فاطمه‌اورا در گهواره خوابانیده و
خود در پهلوی مهد خوابش برد چون بیدار شدند حسین (ع) راندیدند
چادر بر سر گریان خدمت باب‌اطهر رفت چون پیغمبر (ص) حبیبها شرا
گریان دید سبب پرسید سرگذشت را بیان نمود حضرت معزون شد سر
بسوی آسمان باند نمود و استغاثه کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول
الله فطرس بملائکه آسمان فخر کرد که من آزاد کرده حسینم در دائیل
فخر کرد که من آزاد کرده حسینم ملائکه آسمان که زیارت حسین آمده
بودند فخر کردند زیارت اورالذوالخلاق عالم مرا امر فرمود که قناده
امام حسین (ع) با آسمانها بر من تا حاملان عرش الهی زیارت کنند بر دم و به
بهشت هم بر دم حورالعین زیارتش کردند حال آوردم در گاهواره خوابیده
فاطمه را بفرما که آرام بگیرد رسول خدا فاطمه را مرثیه داد مخدومه به

لحانه آمد دید که از سندس بهشتی بر روی گهواره کشیده شده چون او را برداشت دید حسین (ع) خوابیده اما لعیارئیس حوران در بهشت بچشمش نش سر مه کشیده فاطمه دلش تاب نیاورد که او را بیدار کند پس دستهای نازنین بدو جانب گهواره نهاد لبهای مبارک را گذارد بر لبهای حسین (ع) آن لبهایی که ابن زیاد لعین با چوب بآنها اشاره میکرد و میگفت :
(انه کان حسن الثغر) یعنی همانا حسین (ع) نیکو دندان بوده .
شایسته بود آنکه ببوسد لبان او کی بدروا که چوب ز کینه بدان زند .

مجلس سی و یکم

در تفسیر برهان است از رضی در خصایص بسندش از حضرت باقر که اسقف نجران (یعنی پیشوائی از نصاری نجران که سر حدیمن است) نزد عمر آمد و اظهار داشت که چون شهر ما سردسیر است و برای گیرندگان خراج سخت است من ضامن میشوم که خراج را هر ساله به خدمت حمل کنم پس همراهانش مال خراج را به بیت المال میآوردند و رسیدن را میگرفت و این پیشوا شیخی بود جمیل و نیکو صورت در یکی از سنوات که آمد عمر او را بدین اسلام دعوت کرد و اسلام را برایش تعریف نمود از برتری آن و متنعّم شدن مسلمانان بفیوضات پس اسقف گفت ای عمر شما در کتابتان می خوانید (جنة عرضها عرض السماء والارض پس اگر چنین است جنهم که جاست ؟ پس عمر ساکت شد و سر بریزانداخت حضرت امیر (ع) بعمر فرمود جوابش را بده عرض کرد شما بدهید حضرت باسقف فرمود (اذا جاء النهار این یکون الیل و اذا جاء الیل این یکون النهار پس اسقف گفت هیچکس را ندیدم که تواند جواب این سؤال را بدهد پس بعمر گفت این جوان کیست ؟ گفت داماد پیغمبر (ص) است و پسر حسن و حسین علیهما السلام و پسر عم پیغمبر (ص) است .

ظاهر آزا اینکه اسقف سکوت اختیار نمود این باشد که حضرت از این جواب که باو دادند چنین درك كرد كه روز و شب بتوسط طلوع و غروب خورشید است در هر اقمی و زمین میگردد و چون هر قسمتی که مواجہ میشود باخورشید روشن میشود و آنرا روز نامند و قسمت دیگر که مواجہ باخورشید فوق است نسبت به قسمت دیگر که مواجہ نیست پس از این بیان فہم نمود کہ بہشت در فوق قرار دارد و جہنم در تحت واقع است باز اسقف از عمر پرسید کدام مکان است کہ خورشید بہ اندازہ ساعتی برش تابید نہ از پیش تابیدہ بود نہ از بعدہ می تابد عمر گفت از این جوان بہ پرس پرس حضرت فرمود کہ آن دریائی بود کہ بر بنی اسرائیل شق گردید اسقف تصدیق نمود (ظاهر آہمان دریای سوف است کہ در دعای سمات مذکور است کہ او را بحر ایض مینامند) باز از عمر پرسید آن چیست کہ در دست مردم دنیا چون میوہ بہشت است عمر حوالہ کرد کہ از این جوان پرس حضرت فرمود کہ آن قرآن است کہ اجتماع میکنند اہل دنیا برش و رفع حاجت خود را ازش مینمایند بدون آنکہ چیزی از آن کم شود و ہم چنین است میوہ بہشت پس اسقف تصدیق کرد .

باز از عمر پرسید کہ برای آسمانہا درہا است عمر حوالہ بہ حضرت امیر (ع) نمود کہ از او پرس حضرت فرمود آری پس پرسید از برای آنہا قفلہا است حضرت فرمود آری و آن شرك بخدا است پس اسقف تصدیق کرد و عرض کرد کلیدہایش چیست حضرت فرمود شہادت آن (لا الہ الا اللہ لا یحببہا شیئی دون العرش) پس تصدیق کرد .

پس از عمر پرسید کہ خبر دہ از اول خونیکہ بر زمین ریخت چہ خوہی بود؟ عمر نیز حوالہ بہ حضرت کرد حضرت فرمود کہ شما میگوئید کہ خون ہابیل بود کہ قابیل او را کشت اما ما چنین نمیگوئیم و چنین نبود

لکن اول خون خونی بود کہ وقت ولادت قابل از حوا آمد پس اسقف تصدیق کرد پس گفت یک مسئلہ باقی است کہ ای عمر تو خود جوابدہ کہ خدا کجاست عمر غضب کرد پس امیر مؤمنان (ع) فرمود من جوابدہم ؟ ! ! و از ہر چہ خواہی سؤال کن .

بودیم نزد رسول خدا ﷺ کہ ملکی شرفیاب شد سلام کرد پس رسول فرمود از کجا ارسال شدی ؟ عرض کرد از آسمانہای ہفتگانہ از پیش پروردگار ! ملکی دیگر آمد سلام کرد از شہ رسید عرض کرد از زمینہای ہفتگانہ من عند ربی ! ملک دیگر آمد و سلام کرد از شہ پرسش نمود عرض کرد از مشرق خورشید من عند ربی ! ملک دیگر آمد سؤال فرمود از شہ عرض کرد از مغرب خورشید من عند ربی ! ! و در ذیل روایت است از امیر مؤمنان و از حضرت باقر (ع) کہ مضمونش این است کہ خداوند ہمہ جاست و هیچ چیزی از او پوشیدہ نیست ای ہستی و هست زہستی تو باشد آنجا کہ تو نیستی کجایم باشد و معنای کلام ملائکہ کہ خدمت رسول عرض نمودند کہ از پیش خدا آمدیم یعنی موجودی از موجودات حضرت حق .

شاید نکتہ اینکہ اسقف کہ بعد گفت کہ مسئلہ باقی است تو خود جوابدہ و آن این بود کہ خدا کجاست و عمر در غضب شد مقصود اسقف این بود کہ تو هنوز خدا را نشناختی پس قابل این نمیشاشی کہ مرا دعوت نمائی بدین کسی کہ هنوز صاحب آنرا نشناختہ ای و حضرت کہ فرمود از من پرس ہر چہ خواہی مستفادہ شود کہ لایق این منصب منم نہ او آری اگر حلال مشکلات در بین آنجماعت نہ بود ہمہ مردم گمراہ میشدند زیرا اگر در خانہ علی را بستن در مدینہ علم محمدی بروی مردم گشودہ بود و کسی را یارای بستن آن در نہ بود والا اورا ہم می بستند .

در مصباح الحرمین است که سالی جمعی از صحابه بمکه مشرف شدند یک نفر اعرابی (یعنی صحرائین) از یکی پرسید که من در احرام بودم درین رادر سیدم بمحایکه شتر مرغ تخم گذارده بودند انستم که بر محرم حرام است که این عمل کند یعنی تخم هارا تصرف کند از روی نادانی حکم آنها را پخته و خوردم چه چیز باید کفاره بدهم که پاک شوم و معاف قب نباشم آن شخص گفت نمیدانم صبر کن شاید از اصحاب پیغمبر کسی پیدا شود از او پرسیم در این حال امیر مؤمنان ع پیدا شد و حسین «ع» در دنبالش آن شخص با اعرابی گفت اینست علی بن ابیطالب «ع» از او پرس اعرابی برخاست از آنجناب سؤال کرد حضرت اشاره فرمود بسوی حسین «ع» که از این پسر پرس ! اعرابی گفت از هر کدام می پرسم بدیگری حواله میدهد این طفل جواب من چه میداند ؟ مردم گفتند (و یحک هذا ابن رسول الله فاستأله) این فرزند رسول خداست پرس جواب خواهی شنید پس سرگذشت خود را گفت امام حسین «ع» فرمود که شتر داری عرض کرد آری فرمود بشمار تخم های شتر مرغ شتر نر بماده بکش هر چه بچه آورد هدی خانه کعبه کن عمر حاضر بود با امام حسین عرض کرد (النوق بزلقن فقال ان البیض یمرقن)

یعنی ای حسین شتر همه اش حامله نمی شود امام فرمود تخمها هم همه جوجه نمیشوند بسا هست که فاسد میشود عمر گفت درست فرمودی امیر مؤمنان «ع» برخاست حسین «ع» را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود که (ذریة بعضهمامن بعض والله سمیع علیم) حقا که تو پسر پیغمبری و علم را ارث برده ای علی میخواست مقام حسین «ع» را بفهماند و الا خود جواب داده بود .

در مصباح الحرمین است که در حدیث است که روزی امام حسین

در آمد به خدمت جدش در نزد آنحضرت بود ابی بن کعب رسول خدا فرمود (مرحباً بك يا زين السماء والارض) خوش آمدی ای زینت آسمان و زمین ابی گفت یا رسول الله بنیر شما کسی زینت آسمان و زمین میباشد فرمود که ای ابی (والذی بعثنی بالحق نبیا ان الحسین بن علی فی السموات اعظم ممّا هو فی الارض)

یعنی بحق خدائی که مرا بر سالت فرستاده که امام حسین «ع» در آسمان بزرگتر است از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی نیام او نوشته که (ان الحسین مصباح الهدی وسفينة النجاة) یعنی امام حسین «ع» چراغ راه هدایت و کشتی نجات است . آری قامت قیامت اهل البیت و انکسرت سفن النجاة و فیها العلم والعمل یعنی در روز عاشورا قیامت اهل بیت رسالت در زمین کربلا و شکست کشتی نجات خلائق که در آن کشتی بود علم و عمل .
محشتم سروده :

کشتی شکست خورده ز طوفان کربلا
در خالك و خون فتاده بمیدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش می گریست
خون می گذشت از سر ایوان کربلا

مجلس سی و دوم

در برهان است از سید رضی که در کتاب فضائل العتره خود از امیر مؤمنان «ع» در حدیثی که جاثلیق پرسید از آنحضرت که خبر ده مرا از بهشت و جهنم که کجا میباشد حضرت فرمود که (الجنة تحت العرش فی الاخرة و النار تحت الارض السابعة السفلى فقال جاثلیق صدقت)

حقیر گوید که چون آسمانها بر چیده میشود چنانکه حضرت حق فرمود (یوم تطوی السماء کطی السجل للکتاب) روزی که می پیچیم آسمانها را چون پیچیدن کاغذ .

پس باقی می ماند عرش و زمین هم که بدل کرده میشود چنانکه فرمود (یوم تبدل الارض و غیر الارض) یعنی قیامت روزیست که دیگرگون کرده شود زمین بغیر این زمین .

لذا حضرت فرموده که بهشت زیر عرش است و جهنم زیر زمین هفتمین است .

پس ظاهر آمد که بهشت و جهنم در فضائی اند لکن بهشت در فوق قرار گرفته است و جهنم در تحت و از صدر روایت قبل که فرمود و قتیکه شب است روز که جاست و و قتیکه روز است شب که جاست ؟ مستفاد است که روز و شب هر دو وجود دارند و روشنی و تاریکی دو امر ضدین اند و با هم جمع نمیشوند پس جائیکه شب است روز نیست و جائیکه روز است شب نیست پس جائیکه بهشت است دوزخ نیست و جائیکه دوزخ است بهشت نیست و بهشت جائی است و دوزخ جای دیگر است و هر ادب عرضها عرض السماء و الارض ظاهر آ این است که اگر آسمانها و زمینها را پهلوی هم فرض کنیم باندازه پهنای بهشت است نه اینکه آسمانها و زمینها عرض و پهنای بهشت باشند تا گفته شود که پس دوزخ که جاست ؟

و از تصدیق کردن اسقف جواب حضرت ترا ظاهر می شود که اسقف عالم باین جهت بوده یعنی آن جهت فرض که عرض شد زیر اظاهر آیه دلالت دارد که عرض بهشت باندازه عرض آسمانها و زمینهاست لکن چون هم تعریف اسلام را و قرآنرا کرد خواست باو بفهماند که تو

تا این اندازه تشخیص نداده‌ای که عرضها عرض السماء والارض یعنی چه زیرا اگر میدانست در جواب عاجز نمیماند یعنی عمر چنین پندار کرد که عرض سموات و زمین همان پهنای بهشت است لذا در جواب از این که جهنم کجاست عاجز ماند زیرا فضائی دیگر نمیماند روی این فرض تاجهنم در آنجا باشد) پس چگونه قابل مقایسه منع خلافی پس اینجا جای تونیست بلکه علی است .

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
و ممکن است که مرحوم ملا صدرا که در اسفار فرموده الجنة بطن
العالم مرادشان همین باشد که بهشت در همین فضا است زیرا فرموده که
این کلام را از شکاکت و چراغدان ولایت گرفته‌ام که شاید همین حدیث
بوده که عرض شد .

با این همه فضائل خفایا صفات مانع شدند از درک افاضات فیوضات بحر مواج فضائل نسبت بخود و دیگران اما نسبت بخودشان از باب عدم قابلیت اما نسبت بدیگران از باب فرط محبت آنها بجاه و مقام امان از جاه طلبی آیا نمیدانستند مقام را چرا پس همان است که فرمودند که (حب الشیئی یعمی ویصم) علاقه به چیزی نسبت به چیز دیگر شخص را کور و کر می‌نماید .

رسول خدا ﷺ فرمود (حب الدنیا رأس کل خطیئة و بغضه رأس کل طاعة)

دوستی با دنیا سر همه خطاهاست * دشمنی با دنیا سر همه طاعتهاست .

کار بجائی رسید که خواستند بکشند آقارا چنانکه :

وقتی که بآن کیفیت وارد مسجدش نمودند عرض کرد: بقبر پیغمبر «ص»
(یا بن اُمّ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی) ای پسر مادرم این گروه
مرانا توان کردند نزدیک بود بکشندم.

بنقل صاحب کافی دستی از قبر بیرون آمد خطاب بسابی بکر
(اکفرت بالله الذی خلقک من تراب) یعنی آیا کافر شدی بخدای آن
چنانیکه آفرید ترا از خاک.

با این وصف حیانت کردند زیر منبرش نشانیدند با سر برهنه شمشیر
بالای سرش و تهدید بکشتن برای بیعت کردن و حضرت فاطمه (علیها السلام)
از این منظره ناراحت شد و خواست نفرین کند بالاخره با آقا بمنزل رفتند
جناب زینب هم همین رفتار مادر را خواست عملی کند لکن وقتی آمد
که گرگان کوفه و شام.

یکی میزد به تیرو دیگری می زد به شمشیرش

ندانم زاده زهرا چه بود آن روز تقصیرش

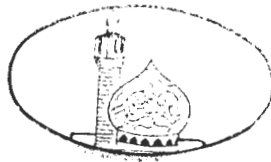
فرمود (اما فیکم مسلم).

مگر میان شما یکنفر مسلمان نیست

خدا پرست مگر اندرین بیابان نیست

مگر دیار شما شهر کافرستان است ؟

که این غریب دل افکار چنگ گرگان است



مجلس سی و سوم

در آیه ۷۳ از سوره زمر است که (وسیق الذین اتقوا ربهم الى الجنة رمزاً حتی اذا جاؤھا وفتحن ابوابھا و قال لهم خزننھا سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين)

یعنی رانده میشوند کسانی که ترسیدند خدا را یعنی پرهیز نمودند از محرمات الهی به وی بهشت گروه گروه تا وقتی که نزدیک می شوند بهشت را و باز کرده می شود درهای بهشت و گویند مرا ایشانرا در بانهای بهشت سلام بر شما پاکیزه شدید پس داخل بهشت شوید در حالی که در آیند همیشه و جاویدان .

از امیر مؤمنان «ع» روایت که چون بهشتی ها بدر بهشت رسند در آن درختی ببینند که در زیر آن دو چشمه بیرون آید پس بایشان گویند در یکی از آنها غسل کنند چون شستشو کنند ظاهر اعضا ایشان پاکیزه و لطیف شود که هرگز موی آنها ژولیده نگردد و بدن آنها چرک نشود . .

و از چشمه دیگر آنها آب دهند و باطن ایشان از جمیع غل و کینه
و غش و حسد بخل یعنی صفات رذیله و پست پاک شود.

و بعد از آن هیچ حادثی صادر نگردد و رنگ ایشان متغیر
نشود و چیزی که موجب تنفر باشد از آنها بظهور نرسد و باین جهت ملائکه
بایشان گویند سلام علیکم طبق فادخلوها خالدين .

آری مثال آندرخت در این عالم توحید است و چشمه اول نبوت
و دوم ولایت است که سبب تطهیر باطن است چون عبادت جن و انس
بدون آن قبول درگاه نیست .

و نیز از برای آنها مثال دیگری هم هست که چشمه اول در دنیا علم
دین است و چشمه دوم عمل بآنست که علم زینت دهنده ظاهر است و عمل
زینت دهنده باطن است و مثال درخت ایمان است که از این دو چشمه رسته
آری رسیدن حبیب بمقام قرب محبوب شستشودا دین ظاهر و باطن است
از ماسوای او که بهر چه نگردد او را نگردنه خود را و این نشانه حب حبیب
است نسبت بمحبوب که .

هر که با او آشنا شد خود ز خود بیگانه کرد

یافت هر کس گنج در خود خویش را ویرانه کرد

جایزه لیلای لیلی کرد مجنون را اسیر

خلاق پندارند عشق لیلیش دیوانه کرد

سالها خوردند میخواران و می بُد برقرار

باده نوشی آمد و یکجا تمی می خانه کرد

قربانت حسین مظلوم که تمام می محبت را بدم در کشیدی که گریزند در قتلگاه

عرض کرد : لان قطعنی فی الحرب اربالما حسن الفؤاد الی سواک

یعنی اگر جدا کنی مرا در محبت پاره پاره میل نمیکنند دلم بجانب

غیر تو :

حافظ گفته :

من هماندم که وضو ساختم از چشمه عشق

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

وضو ساختن پاک شدن از لوث انانیت است بالمره و چهار تکبیر

عبارت است از چهار فنا ۱ فنای آثاری ۲ فنای افعالی ۳ فنای صفاتی

۴ فنای ذاتی .

یعنی همه آثار موجودات را در قبال وجود حقیقی ناچیز دیدن .

یعنی غیر حضرت حق چیز دیگری ندیدن این مرتبه تسلیم است که

حسین «ع» عرض کرد تسایماً لا مرک .

حقیر سروده که :

خاک مقتل شده از سجده تو رشک برین ۱

ای فدای تو و مسجود تو و مسجد تو

(۱) برین یعنی بالا که مراد عرش باشد .

از زمانی که سر ترا ز قفاشمر برید

بود تنور شجر طشت سنان معبد تو

مجلس سی و چهارم

در سوره کهف در آیه ۱۰۷ است که (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات

الصالحات کانت لهم جنات فردوس نزلاً)

یعنی همانا آنانکه بخدا و رسول ایمان آوردند و نیکو کار شدند

مرا ایشانراست بهشت فردوس منزلگاه .

در منہج است از عبادۃ بن صامت از حضرت رسول ﷺ که

بهشت را صد درجه است و فاصله بین درجه ای با درجه دیگر چون فاصله بین زمین و آسمان است در اخبار است که پانصد سال راه است بر رفتن عادی پس چون صد تا پانصد تا پنجاه هزار سال میشود پس بلندی بهشت ها ۵۰۰۰۰ سال است) و بلندترین آنها فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش پروردگار است و بهشت های فردوس چهار است دوازده نقره است و هر چه در آنجا است از نقره است و دوازده طلاست و هر چه آنجا است از طلاست و مقام آمرین بمعروف و ناهین منکر است (یعنی فردوس مقام آنهاست) و هر کس را جای در آنست به بهشت های دیگر مایل نمیشود زیرا از همه آنها اشرف و ارفع است .

مخفی مباد که این روایت منافات ندارد با آن روایت که جبرئیل نه صد هزار سال پرش کرد هنوز از ملك يك حوریه بیرون نرفته بود زیرا جبرائیل طول بهشت را سیر نموده و این روایت راجع به بلندی بهشت است .

یعنی غرف بهشت ها چون بعضی از آنها فوق بعض دیگر قرار داده شده اند .

و نیز منافاتی با آیه (و جنة عرضها عرض السماء الارض ندارد زیرا در آیه شریفه پهنای آن را بیان مینماید نه بلندی آنرا .

در مصباح الحرمین است که در حدیث است که جناب پیغمبر ص روزی شاد و خرم بیرون آمد مردم عرض کردند که یا رسول الله ﷺ خدا شاد و خندان گرداند ترا حضرت فرمود که روزی و شبی نمی شود مگر آن روز و آن شب مرا تحفه ای میرسد از خدا آگاه شوید که پروردگار من امروز تحفه ای بمن فرستاده که مانند آن پیش از این نفرستاده بود همانا جبرئیل آمد و بمن سلام رسانید و اظهار کرد که یا محمد :

خداوند از بنی هاشم هفت نفر را برگزیده که مانند آن در زمان گذشته خلق نمروده و در زمان آینده هم خلق نخواهد کرد یا رسول الله : تو سید پیغمبرانی و علی بن ابیطالب وصی تو سید اوصیاست و امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سبط تو سید اسباطند و عمت حمزه سید الشهداست و جعفر طیار پسر عم تو در بهشت باملائکه هر جا که خواهد طیار از میکند و از شماست قائمیکه حضرت عیسی (ع) با او نماز میکند در وقتی که خدا او را بر زمین فرود می آورد و او از ذریه علی و فاطمه علیهما السلام و از اولاد امام حسین «ع» است .

و نیز در حدیث است بسند معتبر از ابن عباس که روزی رسول خدا بیرون آمد از خانه و دست جناب حضرت امیر «ع» را گرفته بود پس فرموده که ای گروه انصار ، ای گروه فرزندان هاشم ، ای گروه فرزندان عبدالمطلب !!! منم محمد رسول خدا ! همانا من خلق شده ام از طینت مرحومه باسه کس از اهل بیت من که علی و حمزه و جعفرند .

و نیز بسند معتبر از حضرت باقر «ع» نقل شده که بر ساق عرش نوشته است که (الحمزة اسداله و اسد الرسول و سید الشهداء) .

و نیز بسند معتبر از سید سجاد «ع» منقولست که هیچ حمیت و غیرتی صاحبش را داخل بهشت نکرده است مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب که مسلمان شد برای غضب از جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگامیکه کفار مکه بچه دان شتر را بر پشت مبارك آنحضرت انداختند .

چنانکه مرویست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و جامهای تازه در برداشت مشرکان بچه دان ناقه بر او انداختند و جامه آنحضرت را باو آلوده ساختند و گفتند تواز کجا رسول الله شده ای و کدام وقت جبرئیل بر تو آیه نازل میکند که هیچکس نمی بیندش آن

حضرت از آن اهانت و خواری آزرده گردید نزد جناب ابوطالب آمد و فرمود (یا عم کیف تری احسبی فیکم) چگونه می بینی قدرو منزلت مرا ؟ میان شما جناب ابوطالب اظهار کردند که :

(وذلك یابن اخی) این گفتار با این آلودگی چیست ای پسر برادر من حضرت رسول الله ﷺ ابوطالب را از آن واقعه خبر داد جناب ابوطالب لب شمشیر خورابر داشت و جناب حمزه را طلب فرمود که بچه دان را بردار پس متوجه آن قوم گردید و رسول خدا ﷺ را هم با خود آورد در حالیکه ایشان در مسجد الحرام بدور کعبه نشسته بودند چون قریش ابوطالب را دیدند از روی او آثار غضب مشاهده نمودند پس جناب حمزه را دستور فرمود جناب ابوطالب که این مشیمه را بروهای ایشان بمال جناب حمزه چنان کرد پس جناب ابوطالب رو به حضرت نمود و عرض کرد که (یا بن اخی هذا حسبك فینا) این است منزلت تو نزد ما پس غضب حضرت حمزه در این واقعه باعث اسلامش گردید .

عرض میکنم که ای جناب ابوطالب و حمزه نتوانستید چنین جسارتی را نسبت به رسول خدا هموار نمائید پس چه گذشت بر شما اگر بد نهای طیب و طاهر فرزندان خود را در زمین کربلا برهنه و عریان میدیدند بابی الجثوم العاریات علی الثری ماسترها الا بشار غباء پدر و مادرم فدای آن بدنهای برهنه باد که روز عاشورا بر زمین افتاده بودند و ساتری نبود آنها را مگر خاک و غبار .

(بابی الجسوم الضایعات وحیده * ما انستها الا وحوش قفار)
پدر و مادرم فدای آن بدنهای شریفه باد که آنها را ضایع گذارده بودند انیسی نبود ایشان را مگر وحشیان صحرا .

مجلس سی و پنجم

در کفایة الموحدين وغيره مذکور است از ابن مسعود از رسول خدا که جبرئیل بمن اظهار کرد که مرا فرمان نموده اند بهشت و دوزخ را بدر جنابت عرضه دهم پس بهشت و دوزخ را بدیدم و بهشت را هشت در بود و بهر در چهار کلمه مرقوم بود که هر يك از آن کلمات بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است برای کسی که عارف و عامل بآن باشد .

(فعلى الاول : مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله لكل شيء حيلة وحيلة العيش اربع خصال القناعة ونبتد الحقیاء وترك الحسد ومجالسة اهل الخير)

یعنی از برای هر چیزی چاره ایست و چاره آسایش زندگانی چهار صفت است ۱ میانه روی در امور ۲ افکندن و بیرون کردن کینه و عداوت از دل ۳ فرو گذاشتن حسد ۴ همنشینی با مردم نیکخواه . این شعر راجع بقناعة است .

رو قناعت پیشه کن کز خلق گردی بی نیاز
مرد قانع کز خدایش تاج عزت بر سر است

آز یعنی حرص .

آز مردان را زبون و خوار سازد در جهان
مرگ از ننگ گدائی مرد را آسان تر است

این شعر راجع بکینه است .

از دل خویش فکن کینه برون زانکه او آتش بنیان سوز است
اثرش نیست بنجز بدبختی ثمرش رشته غم اندوز است
حاجی علماء

اماراجع به حسد فرموده اند :

آن درد که در میان نپذیرد حسد است
آئین حسد قاعده دیو و دداست
گویند حسود خصم مردم باشد
با دقت اگر در نگری خصم خود است
راجع بمجالست اهل خیر .

خواهی در دل نباشدت تشویش بنشین با کسان خیر اندیش
تساوانی گریز از اشرار کزد رون و برون ز نندت نیش
حاجی علماء قمی

چه نیکو سروده سعدی .

پسرنوح بابدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد
بدانکه وفایسردن دوستی و وعده است و فاعدر کردن
وبی وفائیست .

وفای سگ اصحاب کهف موجب شد که او را از پلیدی منزله نمود
و در سالک نیکان قرار گرفت و بی وفائی و غدر مردم نسبت به پیمانیکه با
خدای عالم بستند چنانکه در یکی از سوره های قرآن دارد که :

(الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبد الشیطان انه لکم عدو مبین)
یعنی آیا پیمان نبستم باشما ای پسران آدم که پیروی شیطان نکنید

برای آنکه او مر شمار است دشمنی سر سخت .
 باعث شد که از سعادت باز و بشقاوت گرفتار آمدند .
 و نیز از رسول خدا ﷺ در غدیر خم راجع بخلافت امیر مؤمنان
 عهد شکنی کردند با آنکه بیخ آنها بلند بود .
 و نیز خلق کوفه با امام حسن «ع» نیز چنین کردند و جانب معاویه
 رهسپار شدند .

و نیز با امام حسین «ع» با آن کاغذهای دعوت باز عهد شکنی
 کردند .

و نیز نسبت بسائر ائمه و غیر ائمه که مخالفت کردند با اینکه خداوند
 آیه (قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی) فرو فرستاد .
 پس بی وفائی اهل کوفه باعث قتل جناب مسلم و حضرت امام
 حسین «ع» و اصحابش گردید .

و وفاداری اصحاب امام حسین «ع» باعث نیل بمقامات عالیه
 و فیوضات کامله آنها گردید بخصوص حضرت ابوالفضل «ع» چنانکه
 صدوق از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین «ع» روایت
 کرده که آن بزرگوار نظر فرمود بر عبدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب
 و گریان شد و فرمود : روز شدید تر نگذشت بر پیغمبر «ع» از روز اُحد
 که کشته شد در آن حمزه اسد الله و اسد الرسول و بعد از آن روز روز موته
 که کشته شد در آن جعفر بن ابیطالب بعد فرمود نیست روزی چون روز
 حسین «ع» که جمع شدند سی هزار نفر و گمان میکردند که از امت
 پیغمبرند و همه تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون آن مظلوم و آن
 بزرگوار خدا را بیاد آنها میآورد و آنها پند نمیگرفتند تا آنکه او را به

ظالم شهید کردند بعد فرمود خدا رحمت کند عمویم عباس را پس بحقیقت جان خود را ایثار نمود و آزمایش کرده شد و جانش را بقربان برادرش نمود تا آنکه دودست او را قطع کردند پس خداوند در عوض دو بال به وی مرحمت فرمود که باملائکه در بهشت طیران میکند چنانچه بجعفر - ایطالب دو بال عطا فرمود .

(وان للعباس عند الله تبارك وتعالى منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة) از اینجاست مقام ابوالفضل «ع» معلوم می شود که به چه پایه بوده .

بذلت ایا عباس نفساً نفیسة لنصر الحسین عزباً لجد عن مثل
بخش کردی ای عباس جان عزیز تو را برای یاری برادر، کم است
بحقیقت این قسم فداکاری .

ابیت التناذ الماء قبل التناذه فحسن فعال المرء فرع علی الاصل
کناری گرفتاری از آب خوردن برای تشنگی برادرت این دلیل بر
نیکوئی ریشه است .

فما انت اخو السبائین فی يوم مفخر وفي اليوم بذل الماء انت ابوالفضل
تو برادر حسن و حسین علیهما السلام هستی در روز فخر کردن و در روز بذل
آب تو بهترین بخشش کننده گانی .



مجلس سی ششم

در سوره توبه در آیه ۷۳ است که (وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ومساكن طيبة في جنات عدن ورضوان من الله البر ذالك هو الفوز العظيم) یعنی وعده داد خدا مردان و زنان گرونده را بهشتی که می رود از زیر آنها نهرا در حالیکه همیشه در آن باشند و جایگاههای پاکیزه در بهشتها با اقامت دائمی و خوشنودی از خدا بزرگتر است، آن است کامیابی بزرگ .

نقل است از رسول خدا ﷺ که جنات عدن سرائی است که هیچ دیده ای ندیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته .

و از مساکن پاکیزه پرسیدند فرمود که قصریست یکپارچه از مروارید در اوست هفتاد سرا از یاقوت در هر سرائی هفتاد خانه است از زمرد سبز در هر خانه ای هفتاد سریر است و بر هر تختی هفتاد بستر است از الوان مختلفه و متفاوت و بر هر بستری جفتی از حورالعین و در هر خانه ای هفتاد

خوان است بر هر خوانی هفتاد رنگ طعام نهاده و در هر خوانی هفتاد خادمه است خداوند مومن را چنان قوت و شهوت دهد که در يك بامداد از همه طعامها و حوران کامیاب شود و در اطراف آن قصرها و مرغزارهاست و آنکوشكها از در و یا قوت است ! .

رسول فرمود: (و علی الباب الثانی مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله صلی ولی الله لكل شیئی حيلة وحيلة السرور فی الاخرة اربع خصال مسح رؤس الیتامی والتعطف علی الارامل والسعی فی حوائج المسلمین وتفقد الفقراء والمساکین)

یعنی از برای هر چیز چارئست و چاره سرور و خرمی در آن سرا چهار چیز است ۱ دست رحمت و مهربانی بر سر بی پدران و مادران کشیدن ۲ بایی شوهران مهربانی کردن ۳ در حاجات مسلمانان کوشش و ورزیدن ۴ از حال ینوایان جستجو نمودن .

از رضوان سخن نگفتیم !

در منبج است از ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند خداوند فرماید ای اهل بهشت عرض کنید لبیک فرماید آیا راضی و خوشنود شدید ؟ عرض کنند چگونه خوشنود نباشیم که بدادی بما آنچه را بدیگران ندادی حق تعالی فرماید از آن بهتر شما را بدهم عرض کنند آن چیست فرماید خوشنودی من از شما که بعد از آن هرگز غضب نبود .

پس معلوم آمد که رضوان من الله از همه نعمتها بزرگتر است .

نقل است از امیر مؤمنان «ع» که اگر خواهید بدانید خداوند از شما خوشنود است یا نه بخود نظر کنید که اگر از خدا راضی هستید خدا هم راضی است والا فلا .

اگر قلبم از قلبت آگاه نیست پس القلب یهدی الی القلب چیست؟
 مثالی از برای مرتبه رضا زده اند که شخصی بیازا برده فروشان
 برای خرید غلامی رفت غلامی آوردند ازش پرسید ناهت چیست گفت
 فلان گفت این را هم نخواهم دیگر آوردند گفت چه خوری گفت فلان
 حاصل یگری آوردند گفت چه پوشی گفت فلان بدیگری گفت چه
 نوشی؟

تایک غلام آوردند ازش پرسید ناهت چیست گفت هر چه توانمی
 گفت چه خوری گفت هر چه تو خورانی چه نوشی هر چه تو نوشانیم چه
 گوئی هر چه تو ارم کنی چه خواهی هر چه تو خواهی .
 چون من بنده ام اختیاری از خود ندارم پس او را بقیمت گرانی خرید
 این مرتبه را مرتبه تسلیم نامند که فوق مرتبه رضامی باشد و این
 مرتبه نصیب محمد و آل است .

باباطاهر گفته :

یکی دردو یکی دردمان پسندد یکی وصل و یک هجران پسندد
 من از درمانو درد وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد
 چون فاطمه زهرا حبیبه حبیب خدا بود لذا محبوبه علی مرتضی بود که
 بر سر قبرش اظهار داشت بنابر نقلی .

حبیب لیس یعدله حبیب و ما سواه فی قلبی نصیب
 حبیب غاب من عینی و جسمی وعن قلبی حبیب لا یغیب
 از محنت تو در محنت فاطمه جانم بی روی تو سیر از چمنم فاطمه جانم
 آهسته غم دل بتو گویم که مبادا کس پی ببرد بر سختم فاطمه جانم
 گه ناله زینب بدلم می زند آذر گه اشک حسین و حسنم فاطمه جانم
 زان پهلوی بشکسته و رخساره نیلی یاد آورم و دم نزنم فاطمه جانم

مجلس سی و هفتم

سوم جنت بهشت نعیم است در سوره واقعه در آیه ۱۲ است که (فی جنات النعیم) یعنی مسکن.

(والسابقون السابقون اولئك المقربون)

یعنی آنانکه در ایمان بر همه پیشی گرفتند و در اطاعت خدا و رسول مقام تقدم یافتند آنان بحقیقت مقربان در گاهند و در بهشت پرنواز و نعمت و بی رنج و تعب تن آسایان و متنعمند.

بنقل بعضی از علماء نحو السابقون اول مبتدا است و السابقون دوم صفت اوست و جمله اولئك المقربون خبر است از برای و السابقون پس چنین میشود که پیشی گیرنده گانیکه این صفت دارند که پیشی گیرنده اند آنان نزدیک شد گانند.

حال گفته می شود که اگر مراد از و السابقون سابقون بخیرات باشد پس شامل میشود هر پیشی گیرنده بخیرات را.

و اگر مراد پیشی گیرندگان بایمان باشد پس در درجه اول شامل اوصیاء پیغمبران است زیرا اول کس و اول شخص وصی هر پیغمبری به ایمان آوردن بآن پیغمبر است.

در درجه دوم باز نسبت به بعدیمها جزء سابقون محسوبند چون جناب خربیل که مؤمن آل فرعون است و چون آسیه خاتون که عیال فرعون است که بنقل صاحب منهج الصادقین عمه جناب کلیم بوده . و چون مؤمن آل یس که حبیب نجار است که در اول بار در انطا-

کیمه بفرستادگان جناب شمعون الصفاوصی حضرت عیسی «ع» ایمان آورد.

نقل است از تفسیر کاشفی که حبیب نجار در بیابان چوپانی می کرد که رسولان جناب شمعون باو برخورد کردند از آنان پرسید برای چه آمدید گفتند برای دعوت گمراهان بخداپرستی از آنها دلیل خواست بیماری او را بآذن خدا شفا داد پس بآنها ایمان آورد.

و نیز در خصال صدوق است از امام اول امیر مؤمنان «ع» که سبقت جویان پنج نفرند من سبقت جویم از عرب سلمان از پارس صهیب از روم بلال از حبش خباب از نبط.

مخفی مباد که این پنج نفر سابقین از این امت اند و از زنان حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد است.

و نبط طوایف چادر نشین بودند که در اطراف عراق عرب و نجد سکنی داشتند و نژاد آنها مخلوط از چند قبیله است و از همه سابقین برتر امیر مؤمنان «ع» است چنانکه در تفسیر ابوالفتح رازیست از ابن عباس که یک روز از عبدالله بن عباس راجع به امیر مؤمنان «ع» پرسیدند فرمود بخدا نام مردی بردید که از آن دو ثقل یکی اوست (یعنی پیغمبر که فرمود در مسجد خیف انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی) اول کس بود بشهادت توحید و نبوت. و بدو قبله نماز بار سول نمود

و دو بیعت کرد بیعت عقبه و بیعت شجره و او را دو بسط است علم و جسم و او پدر حسن و حسین علیهما السلام است و آفتاب برایش دو مرتبه برگشت پس از آنکه فرو دشته بود از هر دو قبله (ظاهر آماراد این باشد که آفتاب از وقت فضیلت نماز گذشته بود نه آنکه غروب کرده باشد)

و دو بار تیغ بر آمیخت در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تنزیل قرآن و بعد

از رسوخدا عليه السلام برای تأویل قرآن و ایست که با او در مرتبه بیعت نمودند یکی در غدیر خم دیگر بعد از عثمان مشّتل او مشّتل ذوالقرنین است و او مولای من و امیر مؤمنان است .

مخفی مباد که خطبه حضرت زین العابدین «ع» در مسجد شام قریب به همین مضامین است چنانکه در مقاتل مذکور است .

و علی الباب الثالث : مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی وای الله لكل شیئی حيلة وحيلة الصّحة فی الدنیا اربع خصال .

۱ قلة الكلام ۲ قلة البناء ۳ قلة المشی ۴ وقلة الطعام .

یعنی کم گفتن و کم خفتن و کم رفتن و کم خوردن .

بدانکه اوصیاء حضرت خاتم انبیاء دوازده عدد اند اول آنها حضرت علی بن ابیطالب «ع» و آخر آنها حضرت حجة بن الحسن «ع» و این عدد مطابق است با حروف لا اله الا الله و با حروف محمد رسول الله و با حروف امیر المؤمنین و با حروف علی بن ابیطالب و با حروف مُحَبُّهُمْ فی الجنة و با حروف عدوهم فی النار .

اسم شریف امام اول علی و اشهر القاب آنحضرت امیر مؤمنین و اشهر کنای ایشان ابو الحسن اسم پدر بزرگوارش جناب عمران و نام مادر ماجده ایشان جناب فاطمه بنت اسد بن هاشم .

و این شهر از جمله اشعار حضرت ابوطالب است که ابن ابی جمهور احسائی در کتاب مجلسی ذکر نموده بتقل صاحب منتخب خراسانی .

و لقد علمت بان دین محمد من خیر ادیان البریه دینا

ولادت با سعادتش در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال

از عام الفیل در جوف کعبه بنا بر مشهور... و میر داماد سروده .

در مرحله علی نه چون است نه چند در خانه حق زاد بجانش سو گند
 بی فرزند که خانه زادی دارد شك نیست که باشدش بجای فرزند
 ضربت خوردن آنحضرت در شب جمعه نوزدهم ماه رمضان
 در وقت طلوع فجر صادق بوده و شهادت آنجناب چون ثلثی از شب
 بیست و یکم گذشت روح مقدسش بر ریاض قدس پرواز نمود و عمر
 شریفش به شصت و سه سال رسیده بود و ضربت خوردنشان بعد از سجده
 اول از رکعت اول نافله صبح بوده در مسجد کوفه و قبر شریفشان نجف
 اشرف و قاتل ایشان عبدالرحمن بن ملجم مرادی (لعنة الله علیه) باشمشیر
 زهر آبداده حضرت را شهید نمود.

مجلس سی و هشتم

چهارم بهشت خلد است که در سوره فرقان است در آیه ۱۶
 (قل اذالك خیر ام الجنة الخلد التي وعد المتقون کانت لهم جزاء و
 مصیرا) یعنی بگوایم حمد آن یعنی بوستان دنیا بهتر است یا بهشت جاودان
 که وعده کرده شده اند پرهیزکاران که باشد مرایشان را پاداش و باز
 گشت.

و جنت خلد یعنی نعمت و تن آسائی های آن جاوید و همیشه است
 و فنا و زوال ندارد.

در کتاب کشف الاسرار مرحوم طالقانیست از حضرت صادق
 که فرمود کمترین اهل بهشت از جهت رتبه چون داخل بهشت شود سه

باغ در نظرش جلوه کند چون داخل باغ پست تر شود آنقدر از زنان و خدمتکاران و میوه ها و نمرها در نظر او درآید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و شوکر کند پس باو گویند سر بلند کن و ببالا نظر نما چون دوم را مشاهده کند در آن نعمت ها بیند که در اول ندیده گوید پروردگارا این نیز بمن عطا فرما ندارسد این را هم بدهم بازیکی درخواست نمائی عرض کننده چنین است مرا بس است دیگر آرزو نمی کنم چون داخل آن آن باغ شود خوشحالی او زیاد شود پس در آن بهشت خلد برویش گشاده گردد و چندان برابر آنچه آنجا دیده بود اینجا بیند و حمد خداوند را بجا آورد.

و علی الباب الرابع مکتوب اربع کلمات لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی ولی الله فمن کان يؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه ووالدیه ومن
 کان يؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا وایسکت)
 یعنی کسیکه بخدا و در روز با ز پسین ایمان دارد مهمان و پدومادر
 خود را گرامی دارد و در حق کسان سخن بخیر بگوید و گرنه ساکت و
 لب فرو بندد.

زیرا غیر این نشانه تیرگی عقل است چنانکه سعدی فرموده :
 دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و بوقت خاموشی
 حقیر گفته :

دهن خویش را بخیر گشا ورنه لب را بروی هم بگذار
 در ثمره الحیوة است از باب پنجم اثنی عشریه از رسول خدا ﷺ
 روایت کرده که هر کس بکنفر امهمان کند گویا حضرت آدم را مهمان
 کرده و کسیکه دونفر امهمان کند گویا آدم و حواریان مهمان کرده و
 کسیکه سه نفر امهمان کند گویا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را مهمان

کرده کسیکه چهار نفر را مهمان کند گویا قرائت کرده تورا و انجیل و وزبور و قرآن را و کسیکه پنج نفر را مهمان کند گویا نماز پنجگانه را به جماعت خوانده !

و در کتاب کافی است از حضرت صادق ع «است کسیکه بخوراند غذائی بمؤمنی تا سیر کند او را ندانسته هیچکس از خلق خدا چه چیز است از برای او در آخرت از اجر نه ملک مقربى و نه نبى مرسلى مگر خداوند که پروردگار عالمین است .

در ثنائى الاخبار مرحوم توسرکانیست که روایت است : کسیکه گرامی و احترام کند مهمان را گویا اکرام کرده هفتاد و پنج مرتبه را و کسی که خرج کند بر مهمان یکدرهم پس گویا خرج کرده هزار دینار در راه خدا روایات در این باب زیاد است .

حدیثی مشهور است از رسول خدا ﷺ که فرموده (اکرم الضیف ولو كان كافرا) پس اگر مؤمن و مسلمان باشد احترامش لازم تر است و اگر عالم باشد بیشتر و اگر سید باشد بیشتر اگر امام باشد باز بیشتر و لازم تر است . از صدر عالم تا ذیل کسی ندیده میهمانی چون حسین ع و میزبانى چون اهل کوفه بخصوص خولى ملعون نسبت بسر مقدس حسین ع جودى خراسانى گوید :

آن شبى را که سرت رفت بمهمانى خولى

من ندانم چه دلى بود زغم خیر النساء را

حجة الاسلام تبریزی گفته :

تاجمهان باشد و بود است که داده است نشان

میزبان خفته بکاخ اندرو مهمان به تنور

(۱۷۴)

سربسی تن که شنیدست بلب سوره کهف
یا که دیده است بمشکات تنور آینه نور

«***»

مجلس سی و نهم

بمشت پنجم جنة المأوی است که در سوره والنجم که سوره ۵۳
است در آیه ۱۵ ذکر فرموده که (وعندها جنة المأوی) بعد از (ولقد رآه
نزلة اخرى عند سدرة المنتهی)

یعنی بحقیقت دید جبرئیل را بصورت اصلی او بار دیگر نزد سدرة-
المنتهی که نزد سدرة است بمشت آرام گاه.

از حضرت امیر مؤمنان «ع» روایت است که حضرت جبرئیل دو بار
خود را بصورت اصلی بحضرت رسول «ص» نموده بار اول در اول بعثت
که از اذن شرقی نمودار شد چنانکه بالمشافق غربی را فرو گرفته بود بعداً

(۱۵۷)

بصورت انسان گشته نزد آنحضرت می‌آمد .

بار دوم در نزد درخت سدره است .

سدره را سدره گویند چون درخت سدر است .

منتهیایش نامند چون سرحد بهشت است .

نقل است که میوه‌هایش باندازه سر کوه است و بزرگیش زیر عرش را احاطه کرده و فرو گرفته است دور آن باندازا است که سوار تیزرو صد سال قطع مسافت آن نتواند کرد هر برگش گروهی را سایه افکند و همه جو-یمهای بهشت از زیرش جوشان است .

جنة المأوی خواص مؤمنان خالص العقیده و مخلص العمل است و پس از دخول بآن بآن نعمت‌ها که نتوان وصف آنها کرد نائل شوند از حور و قصور و انهار و اشجار و اثمار .
و علی الباب الخامس مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فمن اراد ان لا یبطل لا یظلم لا یظلم و من اراد ان

یستمسک بالعروة الوثقی فی الدنیا والاخرة فلیقل لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله .

هر کس خواهد دشنام داده نشود دشنام ندهد ؛ هر کس خواهد که خوار نشود خوار نکند هر کس خواهد ستم دیده نشود ستم نکند و هر کس خواهد در دنیا و آخرت بر یسمان محکم عافیت و سلامت چنگ زند بتوحید نبوت و ولایت زبان گشاید .

از سعدیست

دنیایانیرزد آنکه پریشان کنی دلی
 زنهار بدمکن که نکرده است عاقلی
 این پنج روزه مهلت ایام آدمی
 آزار مردمان نکند جز مغفلی
 بعد از هزار سال که نو شیروان گذشت
 گویند او هنوز که بوده است عادل
 تیراز که مان چه جست نیاید بشصت باز
 پس واجب است در همه کاری تأملی
 در سوره شورا است در آیه ۳۸ (و جزاء سیئة بسیئة مثلها) .

از امیرالمومنین است در دیوان

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرًا فالظلم مرتعد يمضي الى الندم
 تنام عينك والمظلوم منتبه يدعوك عليك وعين الله لم تنم
 یعنی ستم مکن چو توانائی داری زیرا که ستم پشیمانی بیاورد چشم
 تو در خواب است و ستم دیده بیدار است تو را نفرین مینماید و خدا هم
 خواب نمیرود .

مثنوی میگوید:

چون ضعیفی در زمین خواهد امان	غافل افتد در سپاه آسمان
ای که تو از ظلم چاهای میکنی	از برای خویش دامی میکنی
گرد خود چون کرم پيله بر متن	بهر خود چه میکنی اندازه کن
چاه ظلم گشت ظالم ظالمان	این چنین گفتند جمله عالمان

حمله بر خود می‌کنی ای ساده‌مرد همچنان شیریکه بر خود حمله کرد
 نقل است از کتاب اثنی عشریه که رسول خدا ﷺ فرمود به
 امیر مؤمنان که دعای چهار نفرند که از درگاه خدا دردمیشود ۱ پیشوای
 عادل ۲ پدر و مادر در حق فرزند ۳ مردیکه در پنهان برادر دینی خود را دعا
 می‌کند ۴ دعای مظلوم در باره ظالم خود خدا می‌فرماید بعزت و جلال
 خودم قسم است که انتقام میکشم از او برای تو اگر چه بعد از مدتی باشد
 دیدیکه خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند
 آیا نشدید که خداوند دعای یتیمان مسلم را چگونه مستجاب
 فرمود در باره حارث ملعون سنگدل .

بعد از آنکه سرهای آن دو طفل را از بدن جدا کرد بدنهارا انداخت
 در جوی بزرگی از شط جدا میشده و به طرف مسیب میرفته به
 نخلستانها صاحب ثمره الحیوة نقل کرده از بحار که بدن او لیرا که در
 در آب انداخت روی آب افتاده بود تا وقتی که بدن دوم را انداخت بدن
 اولی آب را شکافت و آمد بدن برادر را بغل گرفت و رفت زیر آب آن
 ملعون شنید صدائی از آنها بلند است می‌گویند پروردگارا می‌بینی این
 ملعون باماچه کرد حق ما را از او بستان روز قیامت .

وسرهای آنها را در توبره اسبش گذارد و آورد نزد ابن زیاد آن
 ملعون بالای کرسی نشسته چوب خیزران در دستش بود سرهارا بیرون
 آورد گذارد مقابل ابن زیاد آن ملعون سه مرتبه بلند شد و نشست (الویل
 لك این ظفرت بهما) وای بتو ! اینانرا کجا دست یافتی ؟ گفت يك زنی
 از ما آنها را مهمان کرده بود گفت حق مهمان را شناختی و بجانیاوردی
 گفت نه ابن زیاد پرسید وقتی خواستی آنها را بکشی چه گفتند باتو ؟
 گفت بیا ما را بازار بر بفروش قیمت ما را بردار گفتیم شما را می‌کشم

سرهای شمارا می برم نزد امیر دوهزار درهم جایزه می گیرم این زیاده گفت چرا آنها را زنده نیاوردی تسامن جایزه تو را زیادتر چهار هزار درهم بتو بدهم گفت آنها هم بمن گفتند ماسار ازنده ببر پیش این زیاده خودش هر حکمی که خواست درباره ما بکند من گفتم بریختن خون شما می خواهم نزد امیر تقرب جویم .

بنقل مرحوم سپهر از روضه الشهدا حارث گفت ترسیدم دوستان آنها جمع شوند و آنها را از من بگیرند این زیاده گفت می خواستی آنها را در خانه نگه داری و مرا خبر کنی من به یزید نوشته ام طفلان مسلم در حبس مانند اگر یزید آنها را طلب کند چه جوابش گویم حارث سر بزر انداخت جواب نداد باز این زیاده پرسید وای بر تو دیگر چه گفتند بتو ؟ گفت گفتند بیابکو چکی ما رحم کن گفتم خدا برای شما درد دل من رحم قرار نداده باز این زیاده گفت وای بر تو دیگر چه گفتند بتو ؟ گفت گفتند بگذار چند رکعت نماز بخوانیم گفتم بخوانید اگر نماز بشما نفع میدهد پس چهار رکعت نماز خواندند و گوشه های چشمشان را به طرف آسمان بلند کردند و عرض کردند (یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق) این زیاده گفت احکم الحاکمین احکم کرده میان شما هاپس بروایت بحار و عوالم این زیاده غلامی داشت سیاه اسمش نادر بود گفت بیای این ملعون را بگیر کتفهایش را ببند ببر همان جائیکه آن دو طفل را کشته گردنش را بزنی و نگذار مخلوط با خون آنها بشود لباسش هم مال تو باشد دوهزار درهم بتو می دهم و تو را هم آزاد کردم .

بروایت ناسخ و منتخب این زیاده رو کرد یکی از ملازمانش که میدانست از دوستان اهل بیت است گفت این ملعون را ببر همانجا که این طفلها را کشته بهر قسمی که می خواهی بقتل برسان و آن سرهارا ببر

همانجا که بدنهای آنها را انداخته بینداز و بیا آن مؤمن میگوید اگر
این زیاد حکومت خود را بمن میداد اینقدر خوشحال نمیشدم.

در ناسخ است پس آن مؤمن دستهای آن ملعون را بگردنش بست
و او را از کوچه و بازار عبورش داد و سر هارا بمردم نشان میداد و
و میگفت این است آنکس که این دو طفلان را شهید کرد مردم همه گریه
و حارث را لعنت مینمودند تا رسیدند دیدند غلامی و پسری کشته وزنی
مجروح افتاده پرسیدند از آن زن کیستی گفت من زوجه این ملعون می
باشم پسر مرا کشت و مرا ضربت زد تعجب مردم در شقاوت و لعنت آن
ملعون زیاد شد پس در همانجا اول دستهای او را و پاهای او را
جدا کرد بعد چشمهایش را کند و گوشهایش را برید شکمش را درید
بعد او را با اعضای قطعه قطعه در آب فرات انداخت آب او را بکنار
انداست سه مرتبه این کار را کرد یعنی در آب انداخت آب قبولش نکرد
چاهی کند و سه مرتبه او را در چاه انداختند و با سنگ و خالک پزد کردند
باز زمین او را بیرون انداخت پس جسد پلیدش را با آتش سوزاندند و خاک
کسترش را بر باد دادند و چون سر فرزندان جناب مسلم را در آب انداختند
بدنهای آنها از زیر آب بیرون آمد و سرها ببدنهای ملحق شد و دستها به
گردن هم انداخته و زیر آب رفتند (اللعنة الله على قوم الظالمين)

چه دلی داشتند آن دو صغیر در کف حارث لعین شریر
سر آن دو یتیم دل خسته از قفاشان برید بشمشیر
سروده حقیر است.



مجلس چهلیم

بهشت ششم دارالسلام است که در سوره انعام در آیه ۱۲۷ مذکور است که (لهم دارالسلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون) یعنی از برای آنهاست سرا و خانه آسایش نزد مقام قرب الهی و خداوند دوست آنهاست بجهت آنکه بودند نیکو کار و فرمانبردار . چگونه سرای آسایش نباشد که حضرت حق در آیه ۱۹ تا ۲۵ از سوره واقعه فرموده که (لایصدعون عنها ولا یزفون وفا کمة مما یتخیرون ولهم طیر مما یشتهون و حور عین کامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا یعملون)

یعنی نه درد در کشند از گفتار و نه مستی و زوال عقل و رنج یابند از خمار .

و میوه از آنچه اختیار کنند و گوشت مرغ از آنچه میخواهند و حوران فراخ چشم و سیاه چشم زیبا که در لطافت چون مروارید در پرده و پوشش نگاه داشته شده اند این نعمت ها پاداش اعمال آنهاست .

(لایسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً الا قیلاً سلاماً سلاماً)

یعنی نمیشوند در آنها بیموده و نه نسبت دادن بدی بهم دیگر و آنچه

شنوند تحیت و احترام است نسبت بهم دیگر .

از ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که در بهشت مرغها میپرند که یکی از آنها هفتاد هزار پسر داشته باشند و در وقتیکه مؤمن میل طعام کند یکی از آن مرغان بیاید و بر خوان او افتد و پرها بیفشاند از پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبو تر و از عسل شیرین تر و هیچ لونی بلون دیگر شبیه نیست بعد از آن به پرواز در آید و بر درختان نشیند (اللهم ارزقنا بمحمد و آله)

و علی الباب السادس : مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله فمن احب ان یکون قبره واسعاً فسحیا فلیسین المساجد ومن احب ان یرقی طریاً مطریاً لایبلی فلیکس الساجد بالبسط و من اراد ان یری موضعه من الجنة فلیکن فی المساجد .

یعنی هر کس خواهد گورش گشاده باشد مسجد بسازد

۲ و هر کس خواهد مار و مور زمین بدنش را در گور رنجور نسازد مسجد را تعمیر کند ۳ هر کس خواهد بدنش تازه بماند و پوسیده نگردد مسجد را فرش کند ۴ و هر کس خواهد جای خود را در بهشت ببیند دره مسجد مکان گیرد .

ظاهر آ این است که مساجد را خالی نگذارند و نماز در آن بخوانند که این خود یک نوع تزئین است نسبت بمساجد .

اینکه دانسته شد حال بدانکه نماز در مسجد بازار هر رکعتی ثواب

دوازده رکعت نماز است در محله ۲۵ در مسجد جامع ۱۰۰ در مسجد کوفه ۱۰۰۰ در مسجد مدینه ۱۰۰۰۰ هزار در مسجد الحرام ۱۰۰۰۰۰ و در حرم امام حسین «ع» ۲۰۰۰۰۰۰ رکعت ثواب است چنانکه از روایات و فتاوی علماء معلوم میشود زیرا حسین معینی نماز بوده چنانکه

(۱۸۲)

در زیارت آن بزرگوار است که (اشهد انك اقامت الصلوة و آتيت الزكوة
وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر و اطعت الله حتى اتاك الیقین)
یعنی گواهی میدهم که تو پاداشتی نماز را و دادی زکوة را و امر
بمعروف و نهی از منکر و بدیها و فرمان برداری خدای عالم نمودی تا
آندمیکه سراز بدن نازنینت جدا کردند و بمقام قرب رسیدی .
حقیر سروده :

خساک مقتل شده از سجده تو رشك برین
ای فدای تو و مسجد تو و مسجد تو
برتر از کعبه بود کربلای تو حسین
چون که شد کرب بلا جایگه مرقد تو

مجلس چهل و یکم

بهشت هفتم را نام بهشت علیون است و این بهشت ذکرش در سوره
مطففین است در آیه ۱۷ که (کلان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراك
ما علیون کتاب مرقوم یشهدہ المقر بون)

یعنی چنین نیست که شما کافران پنداشتید امروز نیکو کاران عالم
که ابرار باشند با نامه اعمالشان در بهشت علیین روند و چگونه بحقیقت
علیین آگاه توانی شد کتابی است که قلم حق نوشته شده است که نیکان را
بمقام علیین بهشت برند و مقربان در گاه حق بمشاهده آن مقام نائل گردند .
بنابر قول صحیح علیون جمع علی می باشد بر وزن حلی برای
مبالغه در علو است و تشبیه آن علییان است و بر حسب لغت خیلی بلند

مرتبه گانرا گویند لکن در اینجا علم است از برای مراتب خیلی بلند .
 و علیونرا چند معناست ۱ سدرۃ المنتهی ۲ مقامی است فوق
 آسمان هفتم ۳ درجات رفیعہ است بالای یکدیگر ۴ لوح سبز است در
 زیر عرش آویخته که اعمال ابرار در آن نوشته شده است .
 این حال ابرار است اما حال فجار در آیه پنجم همین سوره است
 که (کلان کتاب الفجار لفی سجین)

یعنی چنان نیست که منکران پندارند البتہ روز قیامت بدکاران با
 نامه عمل سیاهشان در عذاب سجین اند .

در ابوالفتوح است از رسول اکرم ﷺ که فلق نام چاهی است
 است در جهنم سر پوشیده و سجین نام چاهی است در دوزخ سر گشاده
 در آیه ۱۴ همین سوره است که (کلانهم عن ربهم یومئذ لم محجوبون)
 یعنی نه چنین است که میپندارند بلکه آنها از معرفت پروردگار در پرده
 نادانی پوشیده شدند از امیر مؤمنان «ع» از تفسیر این آیه پرسیدند
 فرمود که یعنی محروم و بی بهره اند از صواب و کرامت حضرت حق
 تعالی .

حافظ دارد .

فقیر و خسته بدرگاہت آدمم رحمی
 که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز
 میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
 و علی الباب السابع : مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله علی
 وای الله و بیاض القلوب اربع خصال عیادت المرضی و اتباع الجنائز
 و اشتراء الکفان و رد القرض و روشنی و سفیدی دلها چهار صفت است

۱ دیدار رنجوران کردن ۲ از پی جنازه مردگان رفتن ۳ خرید و آماده کردن کفن برای خود نمودن ۴ وادای دین قرض داران کردن .
در آیه ۲۵ این سوره است که (یسقون من رحيق مختوم ختامه مسك) یعنی آشامانیده میشوند از شراب صاف سر بهمهر که پس از خوردن بوی مشک از آن میآید .

در ثمرة الحیوة از مدینة المعاجز و معالم الزلفی که این دو از سید هاشم بحرینی است روایت کرده از حضرت امام رضا «ع» که ملکی نازل شد بر حضرت حسین «ع» زمانیکه اصحاب آنحضرت از تشنگی شکایت بآنحضرت نمودند (فقال ان الله تعالى یقرئك السلام و یقول هل لك من حاجة) حضرت فرمود الله یعلم که اصحاب من از تشنگی به من شکایت میکنند پس خداوند بآن ملك وحی فرستاد بگو بحسین با انگشت سبابه بکشد پشت سر روی زمین اصحابش سیراب میشوند پس حضرت چنین نمود (فجری نهر ابیض من اللبن و احلی من العسل فشرب منه و اصحابه) آن ملك عرض کرد آیا اذن میدهی از برای من که بیاشامم که این اختصاص بشما دارد و او رحيق مختوم است که ختامش مشک است حضرت فرمود که بیاشام اگر خواهی .

حقیر گوید که از این روایت دو چیز مستفاد است ۱ که ملك هم شرب و اكل دارند ۲ اینکه آن چشمه مخصوص حسین «ع» و شرب دیگران با مرایشان است جان عالمی بقربانت همه بهشت اختصاص بشما خاندان دارد و دیگران ریزه خوان شما میباشند .

مجلس چهل و دوم

بهشت هشتم دارالقرار است که در سوره ۴۰ که سوره مؤمنون است در آیه ۴۲ مذکور است (یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الاخرة هی دارالقرار)

یعنی گفت مؤمن آل فرعون که ای گروه من همانا این زندگی ناچیز است و همانا آن سرای ابدیست امیر مؤمنان «ع» در خطبه فرموده که (الدنیا داره مر و الاخرة دار مقر فخذو من ممرکم لمقرکم ولا تهتکوا استارکم عند من لا یخفی علیه اسرارکم)

یعنی دنیا گذرگاه است و آخرت قرارگاه است از گذرگاه توشه برای قرارگاه بگیرید و پرده خود مدیریت نزد آنکس که پوشیده های شما پیش او پوشیده نیست از کلمات حضرت جواد «ع» است که (من تذکر بعد السفر استعد)

حقیر سروده که :

زدوری سفر خود کسی که یباد کند

بفکر خویشتن افتد تمیه زاد کند

هر آنکه توشه از این دار ناگرفته بمرد

بمزل پس از این ناله از نهاد کند

مگر که لطف عمیم احد شود شامل

ترحمی بسرا برزخ معاد کند

حاجی علما

وعلى الباب الثامن : مكتوب لا اله الا الله محمد رسول الله على
ولى الله من اراد الدخول فى هذه الثمانية الابواب فليمتسك باربعة خصال
۱ الصدقه ۲ والسخا ۳ وحسن الخلق ۴ والكف عن عباد الله .

هر کس خواهد در این هشت بهشت داخل شود به چهار صفت
چنگ زند صدقه دادن، سخاوت ورزیدن، خوی خوب گرفتن. از گزند
وزیان بندگان خدا برکنار بودن .

مرحوم نهاوندی در انوار المواهب فرموده که روایت است از
جناب سلمان که ماده واصل نطفه حضرت فاطمه عليها السلام از سیب بهشتی
بوده چه رسول خدا صلى الله عليه وآله بسلمان فرمود زمانیکه مرا در قصور و بساط
تین جنت ها سیر میدادند بوی پاکیزه شنیدم پس تعجب در آورد مرا بوی
آن از جبرئیل پرسیدم این چه بوئی بود که بر بوی بهشت غلبه داشت ؟
عرض کرد بوی سیبی است که خداوند بدست قدرت خود سیصد سال
است خلق فرموده نمیدانم چه اراده در آن دارد در این گفته گو بودیم که
ملئکه چندی را دیدم که آن سیب را نزد من آوردند و گفتند خداوند تو را
سلام میرساند و این سیب را برسم تحفه از برای جنابت فرستاده پس من
آنرا گرفتم و در زیر بال جبرئیل گذاردم پس از جبوط بزمین آنرا خوردم
از آب آن نطفه فاطمه صدیقه منعقد گردید .

و بر روایتی نصف آنرا خوردم نطفه صدیقه طاهره بسته شد و اما
نصف دیگر بنا بر خبریکه در عرصه الاحمدیه نقل نموده بمقدور کامله الهیه
ذوالفقار معروف شد چه در این کتاب است که از حضرت امیر رویست
که فرمود روزی از حجره بیرون آمدم فاطمه زهرا در حجره بودند شنیدم
با کسی حرف میزند داخل حجره شدم و از فاطمه پرسیدم با که حرف می

زدی ؟ اظهار داشت بابر ادرم ذوالفقار پرسیدم چگونه او برادر توست
اظهار کرد در شب معراج آن سببی را که پدرم حضرت رسالت دادند
نیمی را تناول نمود نطفه من بسته شد و نیم دیگر این ذوالفقار گردید و این
روایت را صاحب احسن الکبار هم نقل کرده .

در ناسخ است که فاضل مجلسی از کتاب مناقب قدیم سند به
علی بن الحسین «ع» میرساند که فرمود چون حسین علیه السلام را شهید کردند
غرابی بیامد و بال و پر خود را در خون آنحضرت بیالود و خویشتن را به
مدینه رسانید و بر لب دیوار خانه فاطمه صغری بنشست فاطمه چون سر
برداشت و آن مرغ خون آلود را بدید او را بمال بد آمد و های های
بگریست و این شعر را تذکره فرمود :

(نعب الغراب فقلت من تنعاه ویک یا غراب * قال الامام فقات
من قال الموفق للصواب)

یعنی خبر مرگ داد کلاغ پس گفتم خبر مرگ که رامی دهی وای بر
توای کلاغ گفت خبر مرگ امام میدهم پس گفتم چه کسی است گفت
کسیکه توفیق داده شد بر استی .

(ان الحسین بکربلا بین الاسنة والضراب)

فابکی الحسین بعبرة ترجی الاله مع الثواب

یعنی همانا حسین در کربلا میان نیزه ها و شمشیر زدند هست پس
گریه کن حسین را باشک و امیدوار باش خداوند را با جرو مزد .

قلت الحسین فقال لی حقاً لقد سکن التراب

ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب

فبکیت مماحل بی بعد الدعا المستجاب

یعنی گفتم بآن مرغ حسین را دیگویی پس گفت برای من مسلم

چنین است هر آینه بروی خاک کربلا قرار گرفت پس بالش را بلند کرد
پس توانائی رد جواب نداشت از اندوه .

پس گریستم از آنچه وارد آمد برون بعد از بر آمدن دعایم که خبر
از مسافر عزیزم باشد .

چون جناب فاطمه علیها السلام بدین کلمات با غراب سؤال و جواب نمود
بسوگواری مشغول شد.

این چند شعر از جودی خراسانی است.

ای هدهدی بال و پر این چشم تری چیست

ای مرغ سلیمان بغریبان خبرت چیست ؟

از هر پرو بال تو خون می چکد ای مرغ

این خون که می باشد و این بال و پرت چیست

خونی که فرو می چکد از بال و پرت تو

از حلق که می باشد و بر من نظرت چیست

رنگین بکجا گشته پرو بال تو ای مرغ

در زیر پر غم زالم رفته سرت چیست

بوی علی اکبر ز تو آید بمشامم

اینک ز کجا آئی و اینجا گذرت چیست

مجلس چهل و سوم راجع بجهنم است

در آیه ۴۴ از سوره حجر است که (لما سبعة ابواب لكل باب منهم

جزء مقسوم)

یعنی از برای جهنم هفت دراست از برای هر دری مر کسانیکه از

حق روگردانیدند دسته و گروهی معین و معامه مند ،

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی مذکور است که (اعلاها الجحیم)
 تقوم اهلها علی الصفا منها تعالی ادمعتهم کغلی القدور بما فیها)
 یعنی درجه بالائی از جهنم نامش جحیم است میایستند اهل آن به
 روی سنگ صافی از آن میجوشد مغز سر آنها در آن روی سنگ مانند
 جوشیدن دیگرها با آنچه در آنهاست .

در جلد حضرت زید است از ناسخ التواریخ از ابن مسعود از رسول
 خدا ﷺ که (علی باب الاول : منها مکتوب ثلث کلمات وهی من
 رجاله تعالی سعد ومن خاف الله تعالی امن والهالك المغرور)
 یعنی بر در اول سه کلمه نوشته بود هر کس بخداوند امیدوار باشد
 خوشبخت است و هر کس از خدا بترسد ایمن است و هر کس در میدان
 غرور و فریب بر آید در معرض هلاک و دمار دچار است .
 ای کرده شراب حب دنیا مستت هشیار نشین که چرخ سازد پستت
 مغرور جهان مشو که چون رنگهنا بیش از دوسه روزی نبود بر دستت
 در سوره تکاثر است که فرمود (کلا لو تعلمون علم الیقین لترون
 الجحیم)

یعنی نه چنان است اگر بدانید دانستنی بنحویقین هر آینه بدانید
 روز جزا ظاهر است که علم الیقین عبارت است از اثر پی بمؤثر بردن پس
 چنین میشود که اگر ایمان بخدا و رسول و گفتار آنان داشتید علم بدوزخ
 پیدا میکردند .

در اصول کافی و جلد پانزدهم بحار روایت شده از حضرت صادق
 که فرمود یکروز صبح پیغمبر خدا ﷺ نماز صبح را در مسجد خواندند
 ناگاه دیدند جوانی را که رنگش زرد شده بدنش ضعیف و لاغر گردیده
 سرش بزیر افتاده چرت میزند .

و غارت عیناه فی رأسه چشمهایش در کاسه سر فرو رفته (فقال رسول الله ﷺ کیف أصبحت یا فلان ؟ فقال أصبحت یا رسول الله موقناً) رسول خدا ﷺ پرسیدند چگونه صبح کردی ای فلان ؟ عرض نمود صبح کردم در حایکه یقین دارم بعوالم قیامت پیغمبر خدا ﷺ تعجب کردند از کلامش فرمودند (لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک) از برای هر یقینی نشانه هست علامت یقین تو چیست ؟

فقال : ان یقینی یا رسول الله احزننی واسهر لیلی واطمأئنه واجر فی فرغت عن الدنیا وما فیها .

یعنی ای رسول یقین مرا غصه دار کرده و به بیداری شب وادار نموده و بتشنگی روزهای گرم واداشته پس از دنیا و آنچه در آن است روگردان شدم .

(وکانی انظر الی العرش ربی وقد نصب للحساب وحشر الخلاق لذلک وانا فیهم)

گویانظر مینمایم بسوی عرش پروردگار بحقیقت برقرار شده برای حساب وجمع کرده شده اند مردم برای حساب و من در میان آنهایم (کانی انظر الی اهل الجنة یتنعمون والی النار وهم فیها معذبون)

گویامی بینم اهل بهشت را که در آن متنعم اند و اهل جهنم را که در آن معذب اند .

حضرت فرمود باصحاب که (هذا عبد نور الله قلبه بالایمان) یعنی این بنده ایست که خداوند دل او را بنور ایمان روشن کرده پس به آن جوان فرمود که .

(الزم علی ما انت علیه) یعنی ملازم و مواظب همین حال باش .

عرض کرد یا رسول الله دعا فرما خدا شهادت را روزی من گرداند
حضرت دعا کردند طولی نکشید جنگی در میان آمد رسول خدا ﷺ
اورا با جمعی بجبهه فرستاد در راه خدا نه نفر که از صحابه کشته شدند
دهمی آنها آن جوان بود .
مثنوی گفته :

گفت پیغمبر صباحی زید را کیف اصبحت ای رفیق بسا صفا
گفت عبدالموقناً باز اوش گفت کونشان از باغ ایمان گر شکفت
گفت خلقان چون ببیند آسمان من بینم عرش را بسا عرشیان
هشت جنت هفت دوزخ پیش من هست پیدا همچو بت پیش شمن
جمله را چون روز رستاخیز من فاش می بینم عیان از مرد و زن
هین بگویم بسا فرو بندم نفس لب گزیدش مصطفی یعنی که بس
بدانکه اصحاب سیدالشهدا هم بمقام عین الیقین رسیده
بودند که بهر یک از آنها فرمود من بیعت خود را بر تو حلال کردم اگر
میخواهی برو همه اظهار وفاداری و ثبات قدم و جان نثاری کردند
در ثمره الحیوة است که در مجلد دوم بحر المصائب و کثر الغرائب است
از علیامکرمه زینب خاتون علیها السلام که نهم محرم نصف شب از خیمه خود
بیرون آمدم که برادرم حسین «ع» را پیدا کنم آنحضرت را دیدم در
خیمه خود نشسته شمشیرش روی زانوهای خود گذارد و قرآن در دست
تلاوت مینماید با خود گفتم چنین شبی برادرم حسین «ع» را تنها میگذارند
بخدا قسم میروم برادرهای خود را ملامت میکنم رفتم بدر خیمه برادرم
عباس دیدم چون شیریکه بر سرشکار خود نشسته باشد آستینهایش را
را بالا زده میان برادرها جلوس دارد شنیدم میگوید برادرها پسر
عموها فردا که بنای جنگ میشود اول کسیکه بجنگ میرود باید شما
ها باشید تا مردم نگویند بنی هاشم جماعتی را بیاری طلبیدند و آنها

راپیش جنگ قرار دادند و بکشتن دادند که خودشان زنده باشید همه گفتند البته همین کار را هم می‌کنیم غیر از این نمی‌شود پس آنها را گذاشته رفتیم پشت خیمه حبیب بن مظهر دیدم او هم در میان اصحاب نشسته می‌گوید ای جماعت برای چه زنهای خود را طلاق دادید و اینجا آمدید همه گفتند ما آمده ایم غریب فاطمه دختر پیغمبر را یاری کنیم حبیب گفت فردا که بنای جنگ میشود باید اول شماها میدان بروید و نگذارید یکنفر از بنی هاشم بر شما مقدم شوند که مردم نگویند سادات خود را پیش جنگ قرار دادند بامید آنکه خودشان زنده بمانند همه جواب دادند که خیر و صواب همین است و غیر این نمی‌کنیم .

پس برگشتم بسوی خیمه برادرم حسین «ع» و شرح حال را نقل کردم فرمود خواهر اینها اصحاب منند در همه عالم (یعنی قبول کردند یاری مرا و زیاد هم نمیشوند) پس برادرم از خیمه بیرون آمد کرسی گذاردند نشست اصحاب هم تمام دورش جمع شدند حضرت خطبه خواند و همه را مریض فرمود همه اظهار جان نثاری کردند . بعد فرمود آگاه باشید هر که زنی در خیمه اش میباشد او را باهلش برگرداند همه ساکت شدند میخواستند جهت را بدانند یکی عرض کرد آقا برای چه ؟ فرمود که زنان ما اسیر میشوند بیم میرود که زنان شما هم اسیر شوند .

علی بن مظهر اسدی از میان آنها برخاست رفت بخیمه خود بزوجه اش ذات برخیز برویم تا تورا ببینی اعمامت برسانم پرسید برای چه ؟ گفت آقا فرموده زنهای ما را اسیر نمیکنند نمیخواهم زنهای شما اسیر شوند آن زن گفت انصاف نکردی بامن ای علی بن-

(۱۹۳)

مظهر آياخوش داری که گوشواره درگوش من باشد و ازگوش
جناب سکینه بیرون بیاورند آياخوش داری که چادر برسر من باشد
و ازسرزینب خاتون دختر امیر مؤمنان «ع» بردارند آياخوش داری
که من درخانه پنهان باشم و دختران پیغمبر ﷺ اسیر شوند .
(لا والله ولكن انتم تواسون الرجال ونحن نواسي النساء)
نه بخدا شما یاری مردان کنید و ما یاری زنان نمائیم .
علی بن مظهر برگشت خدمت امام و سرگذشت را بیان نمود
حضرت دعای خیر در باره آن زن فرمود .
و این حکایت علی را در کتاب مفتاح الجنة هم نقل کرده است .
هر کس ازباده لبریز محبت نوشید
قرب محبوب و زهد پی وصالش کوشید
حاجی علمای قمی

مجلس چهل و چهارم

در که دوم دوزخ نامش لظی است چنانکه در سوره معارج
در آیه ۱۵ مذکور است که .
(كَلَّا إِنَّهَا لَظِي نَزَاعَةٌ لِلشَّوْيِ تَدْعُو مِنْ دُبُرٍ وَتَوَلَّى وَجَمَعَ فَأَوْعَى)
یعنی نه چنان است نجاتی نیست که آتش دوزخ پیرشعله وراست
وکننده است پوست سر را (چون شوی پوست سراست) میخواند
کسان را که ازایمان رو گردانیده و مال دنیا جمع کرده و حقوق
واجبه اش را نداده .

وعلى الباب الثانى مكتوب ثلاث كلمات وهى من اراد ان لا يكون عرباناً يوم القيامة فليكس جلود العاربه فى الدنيا ومن اراد ان لا يكون عطشاناً يوم العطش الا كبر فليستى العطشان مى الدنيا ومن اراد ان لا يكون جائعاً فليطعم البطون الجائعة فى الدنيا .

يعنى كسيكه خواهد برهنه نباشد در آنسرا در اين سراى فانيه برهنه پوشاند ۲ كسيكه خواهد تشنه نباشد روز واپسين سيراى كند تشنه گانرا ۳ كسيكه خواهد گرسنه نباشد در سراى جاويدان سير كند گرسنه گانرا .
حقير سروده .

عريان بهوش و تشنه بنوش و گرسنه سير
بنماى تسا به حشر خدايت جزا دهد
از دوزخش نجات دهد حضرت ودود
در جنتش مقام زراه وفا دهد

حاجى علما

حال اگر كسى سبب گرسنگى يا تشنگى يا برهنگى كسى شود
عذابش بچه اندازه است چون لشكر كربلا نسبت باصحاب خامس
آل عبا سلام الله عليهم اجمعين .

نقل است از كتاب وافى مرحوم فيض كاشانى از داود بن
كثير رقى كه خدمت حضرت صادق (ع) مشرف بودم كه حضرت
آب خواست چون آب آوردند گرفت و آشاميده چشمان مباركش
پراز اشگ شد ولعنت كرد قاتل جدش حسين را و فرمود اى داود
هر كه آب بياشامد و ياد كند حسين (ع) را ولعنت كند كشنده آن
حضرت را خداوند صدهزار حسنه از برايش مينويسد و صدهزار گناه

اورا میریزد و صد هزار درجه برایش بلند میکند و گویا صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده و خداوند محشورش کند روز قیامت بلخ - الفؤاد خنک دل یعنی با آرامش دل .

در ثمره الحیوة است از اسرار الشهادة مرحوم دربندی از ابن نما و از کتاب ریاض القدس از ریاض الاحزان والد خود صاحب - ریاض القدس و ایشان از کتاب ریاض المؤمنین از حضرت سکینه خاتون که روز نهم محرم آبهای ما تمام شد و تشنگی نفس مسارا تنگ کرده بود مشکهای آب همه خشکیده از گرمی هوا همین که شب شد من و بعضی از دخترها تشنه شدیم برخاستم بروم خدمت عمه ام زینب (ع) که او را از تشنگی خودمان خبر دهم شاید آبی ذخیره کرده باشد برای ما پس رفتیم بخیمه عمه ام زینب دیدم برادر شیرخوار مرا در دامن گذارده و هو یضطرب اضطراب السمكة فی الماء یعنی برادرم چون ماهی در آب در دامن عمه ام انقلاب داشت و نعره میزد و هی تارة تقوم و تارة تقعد و تقول له صبراً صبراً وانی لك الصبر وانت على هذه الحالة .

یعنی عمه ام گاهی میایستاد و گاهی می نشست و میفرمود آرام باش و چگونه میتوانی با این چگونگی آرام باشی همین که این کلمات از عمه ام شنیدم بنا کردم بگریه کردن فرمود سکینه عرض کردم بلی فرمود چرا گریه میکنی ؟ عرض کردم حال برادر شیرخوارم مرا بگریه در آورد و از ترس آنکه مباد اغم عمه ام زیاد شود تشنگی خود را اظهار نکردم و عرض کردم کاش میفرستادی پیش زنهای انصار شاید آبی ذخیره داشته باشند پس عمه ام برخاست و برادرم را روی دست گرفته برد در خیمه های عموهایم رفتیم هیچ

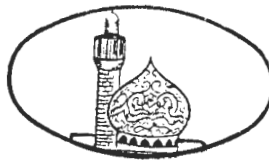
يك آب نداشتند و بر هر خیمه میرسیدیم اطفال تشنه بودند باعمه‌ام همراه میشدند بامید اینکه شاید آب پیدا کند آنها هم بیاشامند پس نشست درخیمه بعضی فرزندان عمویم امام حسن (ع) و کسی را فرستاد درخیمه اصحاب شاید آنها آبی ذخیره داشته باشند همین که از همه جام‌ایوس شد برگشت بخیمه خود .

ناگاه دیدیم قریب بیست بچه كوچك از پسر و دختر دور هم جمع شده همه بنا کردند فریاد كردن و نعره زدن یکی از اصحاب پدرم که او را بریر همدانی و سید القراءش می‌گفتند حال ماها را که دید نشست روی زمین بنا کرد خاك بسریختن و رفقای خود را صدا زد و گفت آیاراضی میشوید دختران فاطمه عليها السلام از تشنگی بمیرند و حال آنکه قبضه‌های شمشیرها در دست ما میباشد نه . . بخدا قسم خیری در زندگانی نیست بعد از آنها بلکه پیش از آنها ما باید بمیریم باید هريك از ماها دست یکی از این اطفال تشنه را بگیریم ببریم بر سر شریعه و سیراب کنیم اگر با ما جنگ کنند ما هم با آنها جنگ مینمائیم یحیای مازنی گفت : اگر این کار را کنیم لابد آنها هم با ما جنگ کنند شاید تیری نیزه بر آنها وارد شود و ما سبب هلاکت آنها شده باشیم رأی من اینست که يك مشکی برداریم برویم برای آنها آب بیاوریم اگر جنگ کردند با ما ما هم با آنها جنگ کنیم اگر کشته شدیم فدای دختران فاطمه باشیم پس این رأی را پسندیدند چهار نفر آنها يك مشك برداشتند و رفتند بسوی شریعه فرات همین که نزدیک رسیدند پاسبانان پرسیدند کیستید بریر گفت : منم با رفیقان خود تشنگی بر ما غلبه کرده است آه دیدم آب بیاشامیم گفتند تأمل کنید تارئیس خود را خبر دهیم و میان بریر و رئیس آنها قرابتی

بوده‌مینکه رئیس را خبر دادند گفت بگذارید بروند آب بخورند
همین که بریر و اصحابش وارد آب شدند و سردی آب را احساس
کردند ناله بریر و اصحابش بلند شد گفتند خدا لعنت کند پسر سعد را
که این آب جاری را یک قطره بدختران پیغمبر ﷺ نمیدهد بریر به
اصحاب خود گفت که اذکروا ماوراءکم فراموش نکنید تشنگی
اهل بیت را آب نخورید تا اطفال حسین (ع) را سیراب کنید که
دل‌های آنها از تشنگی کباب میشود یکی از پاسپانان شنید صدا زد
آیا کفایت نکرد شمارا که وارد آب شدید می‌خواهید برای این
خارجی هم آب ببرید حالا می‌روم و اسحق را خبر میدهم بریر فرمود
ای مرد بروز مده این مطلب را و نزدیک رفت که او را بگیرد که نرود
خبر دهد آن ملعون فرار کرد و رفت اسحق ملعون را خبر کرد
اسحق گفت سر راه بر آنها بگیرد و آنها را بیاورید اگر ابا
کردند با آنها جنگ کنید بعضی گفتند ای بریر اسحق راضی
نمیشود که شما آب را برای حسین ببرید بریر فرمود چه میکنید
شما گفتند خون شما ریخته میشود بریر فرمود ریختن خون بهتر
است برای من از ریختن آب وای بر شما یکنفر از ما از این فرات
آب نخورده است ما می‌خواهیم این آبرای عیال و اطفال حسین
ببریم مگر خون‌های مادر اطراف این مشک ریخته شود پس مشک
را بر زمین گذاردند و دور مشک را گرفتند و مشغول مدافعه شدند یکی
از اصحاب بریر مشک را بردوش کشید پاسپانان دور او را گرفتند
و تیرها بسوی مشک رها دادند يك تیر بر بند مشک آمد و بند مشک
را با گردن بهم دوخت خون جاری گردید بر لباس و پاهایش اما
چون دید خونس ریخته و مشک سالم است گفت:

الحمد لله الذی جعل رقبتی وقاء لغربتی ستایش خدارا که قرار داد خون مرا نگاهدار مشکم و بریر صیحه میزد و جنگ و گریز مینمود و در آنوقت جماعتی اطراف امام ایستاده بودند یکی اظهار داشت صدای بریر میآید حضرت فرمود یاریش کنید جماعتی سوار شدند رفتند سر راهش همینکه لشکر دیدند کمک برایشان آمد ترسیدند فرار کردند بریر مشک را آورد بردر خیمه ها بر زمین نهاد و صدا زد (اشربوا یا آل رسول مریئاً) بیاشامید ای اهل بیت پیغمبر ﷺ گوارا باد شمارا اطفال یکدیگر را بشارت دادند که بیائید بریر آب آورده اطفال آمدند خود را روی مشک انداختند بعضی مشک را در بغل گرفته بعضی صورت را بر آن گذارده و بعضی دل خود را بر آن نهاد از بس جمعیت کردند بر سر آن مشک آب ناگهان دهن مشک باز شد و آبهای آن روی زمین جاری شد و تصارخت الفتیان و صججن اریق الماء یا بریر دختر بچه ها یکدفعه نعره زدند و صدا زدند آب ریخته شد ای بریر بریر بنا کرد سیلی بصورت زدن و میگفت و الهفاه علی اکباد بنات رسول الله یعنی افسوس بر جگرهای تشنه دختران پیغمبر ز زمین سوی سما شعله زنان شرر آه دل تشنه لبان زده از تشنه لبی تب خاله لعل لبها به لب آب روان

حاجی علماقمی



مجلس چهل و پنجم

در که سوم سقر است چنانکه در سوره مدثر است در آیه ۲۶
است که : ساصيله سقر وما ادراك ما سقر لا تبقي ولا تذر لواحده
للبشر عليها تسعة عشر .

یعنی زود است داخل نمائیم مکذب و منکر (قرآن) را در
دوزخ و چه دانا کرد تو را که چیست دوزخ و سختی عذابش بچه
حد است نه باقی میگذارد و نه وامیگذارد سیاه کننده و سوزنده
است پوست را بر آن نوزده زبانیه موکلند و این عدد مرکب است
از حد اکثر عدد آحاد و اقل عدد عشرات .

ناگفته نماند که جناب قابض الارواح یکنفر است پس در
زبانیه های نوزده گانه از جهت قلت عدد عجب نباشد زیرا از
حیث توانائی فوق العاده اند .

وعلى الباب الثالث مكتوب ثلاث كلمات لعن الله الكاذبين
لعن الله الباخلين لعن الله الظالمين .

یعنی دور کند خدا از رحمت خود دروغگویان بخیلان و

ستمکاران را کذب و فریبه دروغرا گویند و آن عبارت است از انصراف و رو گردانیدن از حق و خبر دادن از چیزی بخلاف آنچه هست . . .

و بزرگتر اقسام کذب گفتار کسانی است که گفتند امام بعد از حضرت خاتم علیه السلام غیر از امیر مؤمنان علی (ع) است در ده جا از سوره رسالات است که ویل للمکذبین . یعنی ویل نمام بیابانیست در جهنم و نمام چاهی است در جهنم و دروازه ای که در جهنم است از برای دروغگویان است . آری دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است و و مشمول لعن نمیشود گوینده گمان چنین دروغی چنانچه در علم الاخلاق مذکور است .

و بخل عبارت است از خودداری و امساک کردن و مقابل جور است در شرع انور بخل منع از واجب است چون زکوة و خمس و غیره .

در عدة الداعی ابن فهد است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که الا اذا کم غای ا بخل الناس و اکسل الناس و اسرق الناس و اجفأ الناس و اعجز الناس قالوا بلی یا رسول الله .

فرمود اما بخیل ترین مردم کسی است که بگذرد مسامانی و سلام نکند بر او و اکسل و کاهل ترین مردم کسی است که صحیح و سالم و فارغ و بیکار است ذکر خداوند نمیکند بلب و زبانش .

و دزد ترین مردم کسی است که از نمازش میدزدد پس نمازش پیچیده میشود چون پیچیدن جامه کهنه پس زده میشود برایش .

و ستمکارترین مردم کسی است که نام من بشنود و صلوات بر من نفرستد .

و عاجزترین مردم کسی است که از دعای عاجز شود یعنی دعا نکند
از جمله کلمات حضرت عسکری است :
من التواضع السلام علی کل من تمر و نه والجلوس دون مشرف
المجلس .

حقیر سروده :

هست از فروتنی که بهر کس گذر کنی
از لب تودر فشانی و گوئی تحیتش
در پست تر مکان بنشینی به مجلسی
کانجا قدم نمی نه فزائی مزیتش
مخفی مباد که اگر ستمکارترین مردم کسی باشد که نام
محمد ﷺ بشنود و صلوات نفرستد پس کسانی که انواع ستمها به
محمد و آل نمودند بچه نحوه میباشد .

نقل است از کتاب ریاض القدس از مفید و ناقل مرحوم آقا
سید محمود اصفهانی صاحب کتاب ثمره الحیوة است که چون
حضرت حسین ع در زمین کربلا نزول فرمودند مخصوص ترین
اصحاب آنجناب هلال بن نافع بود که بیشتر از دیگران ملازمت
و خدمت آنحضرت را مینموده زیرا که مردی بود جنگ آزموده
و با حذر و احتیاط از دشمن .

شبى حضرت از خیمه بیرون آمد تا قدری از خیمه ها دور شد
هلال شمشیرش را برداشت و دوید همراه تارسید با آنحضرت دید
حضرت باندها و پستیها را امتحان و آزمایش میکند بر گشت عقب

سر خود نگاه کرد فرمود من الرجل ؟ کیستی ؟ هلالی ! عرض کرد بلی خداجان مرا فدایت کند از رفتن شما بسوی لشکر این طاعی ترسیدم که مبادا صدمه بشما برسد فرمود ای هلال بیرون آمدم بلندیها و نشیبها را ببینم برای روز جنگ پس دست مرا گرفت و برگشت و میفرمود (هی هی والله وعد لا خلف فیه)

بخدا قسم اینجاست آن وعده گاهی که خلاف ندارد بعد فرمود ای هلال آیا نمیروی از این معرکه بیرون که خود را نجات دهی هلال افتاد روی پاهای آنحضرت عرض کرد مادر هلال بعزایش گریه کند آقا اسبم را هزار درهم و شمشیرم را هزار درهم خریده ام بخدا قسم از تو جدا نمیشوم تا اسبم از رفتار و شمشیرم از کار بیفتد پس حضرت از من جدا شدند و وارد خیمه خواهرشان گردیدند پشت خیمه ایستادم بامید آنکه آنحضرت زود بیرون میآید جناب زینب آنحضرت را استقبال کرد متکائی گذارد حضرت نشست و شروع کرد آهسته ، آهسته با خواهر صحبت داشتن طولی نکشید که گریه گلوی حضرت زینب را گرفت صدا زد برادر من قتلگاه تورا ببینم و پرستاری کنم این زنهارا که همه ترسناک میباشند دشوار است بر من دیدن قتلگاه این جوانان و ماهرویان بنی هاشم پس حضرت زینب عرض کرد برادر آیا اصحاب خود را امتحان کرده میترسم در موقع جنگ تورا بگذارند و بروند .

پس حضرت گریه کرد و فرمود بلی بخدا قسم آزمایششان کرده ام همه سینه سپر میکنند برای یاری من و انس اینها بمرگ و کشته شدن چون طفل است بشیر مادر .

همین که هلال این مکالمات را شنید دلش سوخت گریه کرد
رفت رو به خیمه جناب حبیب بن مظهر دید حبیب نشسته شمشیر برهنه
بدست دارد هلال سلام کرد و برادر خیمه نشست حبیب پرسید هلال
برای چه بیرون آمده هلال عرض کرد حضرت حسین ع را نزد
خواهر خود جناب زینب گذاردم در حالیکه آن مخدره در نهایت
وحشت بود و گمان میکنم سائر زنهایم در این حال باشند آیامیآئی
اصحاب را جمع کنیم برویم آنها را دلداری دهیم که دلهای آنها
ساکن و ترس آنها برطرف شود .

یکحالی از آن مخدره مشاهده کردم که دیگر قرار و آرام
ندارم حبیب فرمود اطاعت میشود اراده تو آمد اصحاب را صدازد
اول بنی هاشم از خیمه ها بیرون آمدند حبیب آنها را برگردانید به
خیمه های خود رو کرد باصحاب و فرمود اینک هلال آمده چنین و
چنان بمن خبر میدهد و خواهر آقای شما و عیالش گریان و پریشان
بوده اند بگوئید بدانم چه در خواطر دارید اصحاب عمامه ها را از
سر انداختند شمشیرها را کشیدند و اظهار یاری و جان نثاری کردند
راجع باهل بیت پیغمبر ﷺ حبیب گفت بیائید همراه من خود را از
پیش اصحاب از دنبال میدویدند آمدند پشت خیمه های اهل بیت
متفق القول صدازند ای دخترهای رسول خدا ﷺ اینک شمشیرهای
جوانان شما برهنه است و نیزه های غلامان شما آماده است برای
کسانی که قصد آزاری بشما دارند .

حضرت سیدالشهدا چون دید این منظره را خاندان خود را
صدازد بیرون آئید و نظر نمائید که اصحاب چگونه در تمام حمایت
ویاری شمایند پس اهل بیت بیرون آمدند و اظهار داشتند که ای

پاکیزه گان حمایت نمائید دختران فاطمه را فوالله لقد ضجوا ضجة
ماجت منها الارض چون اصحاب حال پریشان اهل بیت دیدند و
کلمات آنها را شنیدند چنان فریاد کردند که زمین متزلزل شد و
اسبها بجولان درآمدند و شیمه کشیدند گویا صاحبان خود را صدا
میزدند که بیائید سوار شوید بروید بجنگ اشقیا .

آری تا این اصحاب با فتوت و جوانان با همت و شجاعت
زنده بودند کس را جرأت نبود بجانب خیم اهل عصمت برود ولیکن
روز عاشورا همین که دیدند همه اصحاب کشته شدند و حضرت
سید مظلومان را غریب و تنها دیدند یکمرتبه لشکر هجوم آوردند به
جانب خیمه ها .

محتشم :

آه ازدمی که لشکر اعدا نکرده شرم
کردند رو بخیمه سلطان کربلا

سید بحر العلوم گفته :

لهفی علیه وقد مال الطغاة الى نحو الخيام وخاض النقع سابعه
قال اقصدونی بنفسی واتركوا هربی
قدحان حینی وقد لاحت لوائحه

یعنی ای اندوه برسید شهیدان که ستمکاران میل کردند بجانب
خیمه هایش و حال اینکه بجنبش در آورده بود گرد و غبار را به
جنبش در آورنده که اسبهای مخالفان باشند فرمود که بجانب من
آیید و واگذارید اهل حرم مرا بحقیقت رسید وقت مرگ من و به
حقیقت هویدا شد آثارش .

مجلس چهل و ششم

چهارم از درکات نامش حطمه است و این در سوره همزه در آیه سوم و چهارم مذکور است که :

(كَلَّا لَيَنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ) نه چنان است بخدا قسم هر آینه افکنده میشوند در حطمه چگونه تصور سختی آن توانی کرد آن آتشی که خشم خدا فروخته .
ظاهراً باعث دخول در آن عیجونی و هرزه زبانیست چنانکه از صدر سوره مستفاد است عیجونیان و هرزه زبانان اند جایگاهشان حطمه است زیرا فرمود (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ)

وعلی الباب الرابع مکتوب ثلث کلمات اذل الله من اذل الاسلام اهان الله من اهان اهل البيت نبی لعن الله من اعان الظالمین علی ظلم المخلوقین .
بردر چهارمین دوزخ نوشته بود سه کلمه خوار کند خداوند کسی را که خوار کند اسلام را و خوار کند خاندان پیغمبر ﷺ را و از رحمت خود دور کند کسی را که کمک کند ستمکاران را بر ستم آفریدگان .

در ثمره الحیوة است از کتاب اثنی عشریه از رسول خدا ﷺ که فرمود یا علی اربعة لا ترد لهم دعوة امام عادل ووالد لولده

والرجل يدعولاحيه بظمر الغيب والمظلوم يقول الله وعزتي وجلالي
لا تنصرون لك ولو بعد حين .

یعنی ای علی چهارند که دعایشان رد نمیشود از درگاه خداوند
۱ پیشوای عادل ۲ دعای پدر نسبت بفرزند ۳ مردیکه در پنهان برادر دینی
خود را دعای کند ۴ دعای ستم زده شده نسبت بستم کارش خداوند فرماید
به بزرگواری خودم قسم که انتقام میکشم از او برای تو گرچه
بعد از مدتی باشد .

دیدیکه خون ناحق پروانه شمع را .

چندان امان نداد که شبرا سحر کند
آیا نشنیدید دعای یتیمان جناب مسلم را که چگونه در حق
حارث سنگدل کافر باجابت خداوند دادگر رسانید .
در کتب مقاتل است که چون سرهای آن دودل موخته یتیم
را جدا کرد بدنهای آنها را انداخت میان شط فرات .
در کتاب بحار است که بدن اولی را که در آب انداخت
روی آب افتاده بود تا وقتی که بدن دوم را انداخت بدن اولی آبرا
شکافت و آمد بدن برادر را بغل گرفت و رفت زیر آب آن ملعون
شنید صدائی از آنها بلند است میگویند پروردگارا می بینی این ملعون
با ما چه کرد حق ما را از اوستان روز قیامت .

حارث سرهای آنها را گذارد در توبره اسبش و آورد نزد ابن
زیاد آن ملعون بالای کرسی نشسته بود چوب خیزرانی دستش بود
سرها را بیرون آورد در مقابل ابن زیاد نهاد آن ملعون سه مرتبه
برخاست و نشست فقال ویل لك این ظفرت بهما ؟ وای بر تو کجا

بر آنها دست یافتی؟ گفت زنی از ما اورا مهمان کرده بود گفتم حق مهمان نشناختی و بجا نیاوردی گفت نه ابن زیاد پرسید چون خواستی آنها را بکشی چه گفتند بانو گفت بمن گفتند ببر ما را بازار بفروش قیمت ما را بردار گفتم شمارا میکشم و سرهای شمارا نزد امیر میبرم دوهزار درهم جایزه میستانم ابن زیاد گفت چرا آنها را زنده نیاوردی تا من تو را صاحب جایزه بیشتر گردانم چهار هزار درهم بتو دهم گفت آنها هم بمن گفتند ما را زنده ببر پیش ابن زیاد خودش هر حکمی میخواهد درباره ما بنماید من گفتم میخواهم تقرب جویم نزد امیر بریختن خون شما.

بروایت ناسخ از روضه گفت ترسیدم که دوستان آنها جمع شوند و آنها را از دست من بگیرند ابن زیاد گفت میخواستی آنها را در خانه نگاهداری و مرا خبر کنی من به یزید نوشته ام که طفلان مسلم در حبس مانند اگر یزید آنها را بطلبد جوابش را چه بگویم.

حارث سرش را ب زیر انداخت جواب نداد باز ابن زیاد پرسید وای بر تو دیگر چه گفتند گفت گفتند بیا به کوچکی ما رحم کن گفتم خدا نسبت بشما در دل من رحم قرار نداده باز ابن زیاد پرسید وای بر تو دیگر چه گفتند بتو گفت گفتند بگذار چند رکعت نماز بخوانیم گفتم بخوانید اگر نماز بشما نفع میدهد پس چهار رکعت نماز خواندند و گوشه های چشم را بطرف آسمان بلند کردند و عرض (کردند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق) ابن زیاد گفت احکم الحاکمین حکم کرده میان شماها.

پس بروایت بحار و عوالم ابن زیاد غلامی داشت سیاه اسمش

نادر بود گفت بیا این ملعون را بگیر کتفهایش را ببند ببر همانجا که آن دو طفل را کشته گ-ردنش را بزن و نگذار خونس مخلوط با خون آنها بشود لباسش هم مال تو باشد ده هزار درهم هم بتومی دهم و تو را هم آزاد کردم .

بروایت ناسخ و منتخب طبری ابن زیاد رو کرد به یکی از ملازمانش که میدانست از دوستان اهل بیت است که این ملعون را ببر همانجا که این طفلان را کشته بهر قسمیکه خواهی بقتل برسان و این سرهارا ببر همانجا که بدنهای آنها را انداخته بپنداز و بیا آن مؤمن میگردید اگر این زیاد حکومت خود را بمن میداد اینقدر خوشحال نمیشدم حقیر گوید که ممکن است که این ملازم همان غلام باشد العلم عند الله .

حاجی علماء

در ناسخ است که آن مؤمن دستهای آن ملعون را بگردنش بست و او را از کوچه و بازار عبور داد و سرهارا بمردم نشان میداد و میگفت این است که این طفلان را شهید کرده مردم همه گریه میکردند و حارث را لعنت مینمودند تا رسیدند دیدند غلامی و پسری کشته وزنی مجروح افتاده پرسیدند کیستی گفت من زوجه این ملعونم پسر مرا کشت و مرا ضربت زد تعجب مردم زیادتر شد در شقاوت او و لعنت بر او زیادتر کردند پس او را آوردند همانجا اول دستها و پاهای او را جدا کردند بعد چشمهای او را کردند و گوشهای او را بریدن و شکمش را دریدند پس اعضایش را قطعه قطعه کردند و در فرات انداختن آب او را بکنار انداخت

(۲۰۹)

سه مرتبه این عمل را بآن کردند آب او را قبول نکرد و بکنارشطش انداخت پس چاهی کنند و سه مرتبه آن اعضا را در آن انداختند و با سنگ و خاک پر نمودند زمین هم او را بیرون انداخت پس جسدش را با آتش سوزانیدند و خاکسترش برباد دادند .

و چون فرزندان جناب مسلم را در آب انداختند بدنهای آنها از زیر آب بیرون آمد و سرها ببدنهای ملحق شد و دستها بگردن هم در آوردند و زیر آب رفتند .

اینجا چنین کنند مکافات تا دیگر
احوال ظالمان بصف حشر چو نشود

مجلس چهل و هفت

پنجم در که نامش هاویه است و این نام درسوره قارعه در آیه ۶ میباشد که :

(و اما من خفت موازینه فامه هاویه و ما ادراك ماهیه نارحامیه)
یعنی : وانكس كه سبك آمد سنجیده هایش پس جایگاهش هاویه است و چه چیز دانا کرد تو را كه چیست ؟ آن آتشی است بسی نهایت سوزاننده .

در تفسیر برهان است . از صدوق بسندش از حضرت صادق که زمانی حضرت عیسی بن مریم علیه السلام درسیرش گذر فرمود بقریه دید که همه آنها مرده اند بعضی در راهها و بعضی در خانه ها پس

فرمود که اینها بواسطه غضب مرده‌اند اگر بغیر این بود یکدیگر را دفن مینمودند پس اصحاب حضرت درخواست کردند که میل داریم سرگذشت آنها بما بشناسانی پس گفته شد بحضرت که صدا بزن آنها را حضرت صدا زدند : یا اهل القریه یک نفر جواب داد : از آنها که لبیک یا نبی الله حضرت فرمود : سرگذشت شما چه بوده ؟ عرض کرد صبح کردیم در عافیه و شام نمودیم در هاویه فرمود هاویه چیست ؟ عرض کرد دریا هائیکه از آتش در آنها کوه هائیکه از آتش پس حضرت از سبب پرسش فرمود عرض کرد (حب الدنیا و عبادة الطواغیت) دوستی دنیا و پرستش سرکشها فرمود : اندازه حب شما چه مقدار بود عرض کرد چون محبت بچه بمادرش که اگر رو باو آرد شادان شود و پشت کند محزون گردد پس از طاعت طواغیت و سرکشان از جاده حقیقت پرسش فرمود عرض کرد چون امر مینمودند فرمان بردار بودیم .

حضرت فرمود چگونه از میان آنها تسوجواب دادی مرا ؟ عرض کرد : چون در دهن هادهنه هازده اند از آتش و بر آنها ملائکه عذاب موکل اند و من در میان آنها بودم و از آنها نبودم و در وقت نزول بلا منهم مبتلا شدم و من بموئی آویزانم و ترسانم از اینکه بسر در آتش اوفتم .

پس حضرت باصحاب فرمود که : (النوم علی المزابل و اکل الخبز الشعیر مع المالح الجریش خیر مع سلامت الدین) خفتن بر مزبلها و خوردن نان جوین بانمک نیم کوب بهتر است باسلامتی دین از غیران . .

وعلى الباب الخامس مكتوب ثلث كلمات ۱ لا تتبع الهوى
فان الهوى معانجى الايمان ۲ ولا تكثر منطقك فيما لا ينفعك فتقنظ من
رحمة الله ۳ ولا تكن عوناً للظالمين .

بر در پنجم نوشته بود سه کلمه ۱ پیروی نفس بی پروا مباش
زیرا هوا و خواهش نفس را پیروی کردن دور کننده ایمان است
۲ و بسیار مکن سخن خود را در چیزیکه تورا سود بخش نیست تا از
رحمت خداوند بی بهره نمایی ۳ یار ستمکاران مباش .

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرأ فمالظلم مرتعه يفضى الى الندم
تنام عينيك والمظلوم منتبه يدعوا عليك وعين الله لم تنم
یعنی : ظلم منما وقتیکه توانائی پیدا کردی زیرا ستم پشیمانی
میاورد چشم تو در خواب است و مظلوم بیدار است تو را نفرین می
کند و خدا هم خواب نمیرود .

چون ضعیفی در زمین خواهد امان
غلغل افتد در سپاه آسمان

ای که تو از ظلم چاهی میکنی از برای خویش دامی میکنی
گردد خود چون کرم پیله بر متن بهر خود چه میکنی اندازه کن
حمله بر خود میکنی ای ساده مرد همچو آن شیریکه بر خود حمله کرد

خداوند عالم در دو جای از قرآن خود را مدح و ثنا و تحسین و
آفرین نموده است يك راجع بخلق و ترکیب صورت انسان که
فرموده : فتبارك الله احسن الخالقين ۲ نسبت دوم بنا بود کردن ستم
کاران که فرموده : فقطع دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين
یعنی : پس قطع شد دنباله ستمکاران و ستایش مخصوص پروردگار

نجهانیان است .

مخفی مباد که گاهی است حضرت حق ، سزای ستمگران را بجهت حکمت‌هایی بعقب میاندازد ؛ مثل اینکه اگر بقرا و سادات ستم کرده زکوٰه و خمس نداده کسی را بر او مسلط میکند که بقواعد عرفیه ده مقابل و بیشتر از آنها بگیرد و اشتغال ذمه اش بحال خود برقرار است و مثل اینکه کار خیری کرده خداوند او را مهلت میدهد تا استیفای حسنات خود بنماید زیرا خداوند فرموده که : (انی لا اضيع عمل عامل منکم من ذکر او انشی) گرچه از روی ریاهم کسی عمل کند در دنیا جزا و مزد او داده میشود چنانکه مزد شیطان را که عبادت کرده بود داد . چنانکه در آیات قرآنی مذکور است .

و مثل اینکه گناه بیشتری کنند که عذابش بیشتر شود و اجر مظلوم زیادتر گردد . چنانکه علیا مخدره زینب خاتون بریزید پلید فرمود : در خلال خطبه ای که در مجلس آن ملعون خواندند که ای یزید عنان باز- کش و لختی بخود - باش مگر فراموش کردی فرمایش خدا را ؟ (ولا تحسبن اللہین کفروا انما نملی خیراً لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین)

و گمان نکنند آنانکه کافر شدند . که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است از برای آنها همانا مهلت دادیم ایشان را تا بر گناه خود بیفزایند و از برای ایشان است عذابی است خوارکننده .

این آیه را برای این خواندند تا کافر او را ثابت نمایند .
نقل است از جمله از کتب مقاتل که از آنهاست ناسخ التواریخ از هلال بن معاویه که مردی را به نزد مختار آوردند فرمان داد که

گوشت بدنش را میبردند و پیش سگها میانداختند تا بخوردند و هر مرتبه که غش میکرد تأمل میکردند تا بهوش میآمد قطعه دیگر از بدنش را میبردند و نزد سگ میافکندند تا احساس درد را خوب بفهمد بدینگونه با او رفتار کردند تا جز استخوانش بجای نماند پس فرمود: تا مفاصل او را از یکدیگر جدا کردند آنگاه مختار بن ابو-عبیده سرگذشت او را نقل کرد و کردار او را باز نمود که این ملعون سر مقدس حسین «ع» را در توبره اسبش نهاد ناگاه شنید که آن سر مقدس فرمود که: (فرقت بین رأسی وجسدى فرق الله بین لحمك و عظمك وجعلك آية و نكالا للعالمين)

یعنی: جدائی افکندی بین سر من وجسد من خداوند جدائی اندازد میان گوشت تو و استخوان تو و ترا نشانه بگرداند از برای عالمیان آن ملعون تازیانه خود را بر آورد و بر آن سر مبارك همی زد تا ساکت گردید.

تازیانه بسرت زانکه تکلم کردی
زد عدویت عوض آنکه بیوسد دهنت

حاجی علمای قمی



مجلس چهل و هشتم

در که ششم نامش سعیر است و در سوره متعدده ذکرى از آن شده است از جمله در سوره دهر در آیه چهارم است که :

(انا اعتدنا للكافرين سلاسل واغلالا وسعيرا)

یعنی : هما ناآماده کردیم برای کافرين زنجیرها و غلها و آتش سوزان !

در سعیر سیصد سراپرده است از آتش ! در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر کوشکی سیصد خانه است از آتش و در هر خانه مارها و کج دمها است از آتش ! و غلهاى جامعه و غیر جامعه و زنجیرهاست از آتش ! و جامعه حلقه ایست که بر گردن میگذارند و از دو طرف آن دو زنجیر است که دست راست را بزنجیر جانب چپ و دست چپ را به زنجیر جانب راست میبندند !

و علی الباب السادس : مکتوب ۱ اناحرام علی المتهمجدین
۲ اناحرام علی المتصدقین ۳ اناحرام علی الصائمین .

یعنی : من حرامم بر شب زنده داران و صدقه دهندگان و روزه

داران . .

بیداری شب شمع شبستان خرد کن
از نور جبین فکر شب تار لحد کن
رفته است سکندر ز جهان با کف خالی
زین دفتر پیوسیده همین فرد سند کن
نقل است که سفارش نموده بود که دست مرا از تابوت بیرون
گذارید و غرضش این بود که گوش زد عالی و دانی گردد که با این همه
ملك و مال با دست خالی بدار القرار انتقال یافت .

بدانکه احياء تمام شب ها ممدوح است و مستحب است چنانکه
نقل از تفسیر صافی است از حضرت امیر مؤمنان «ع» که رسول خدا
ده سال بر اطراف انگشت های مبارکش ایستاد تا اینکه ورم کرد
قدمهایش زرد گردید رخسارش میایستاد تمام شب تا اینکه رنجور
کرده شد در این موضوع پس خداوند فرمودش :

(طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى)

در کتاب مناقب است که از حضرت صادق «ع» که او یرم مؤمنان
قسم خورد که در شب نخواهد هرگز (انه حلف ان لا ينام باللیل ابداً
الا ماشاء الله)

اینکه دانسته شد حال عرض میشود که از برای بدل احياء
شبهای قدر چند چیز نقل شده است در ثمره الحیوة ۱ قرائت سوره
قدر است که صافی و مصباح کفعمی و لئالی الاخبار روایت کرده اند
که کسیکه سوره قدر را بخواند گویا ماه رمضان را روزه گرفته
و شب قدر را احياء داشته و کسیکه ده مرتبه بخواند خداوند هزار

گناه اورا می‌آمرزد ۲ از بدلهای احیاء شب قدر آشتی دادن بین دو مسلمان است چنانکه نقل است از کتاب ثواب الاعمال صدوق که کسیکه برود برای آشتی دادن میان دو نفر تمام ملائکه بر او صلوات می‌فرستند و داده میشود بر او مزد احیاء شب قدر و هر کس برود برای آشتی دادن میان زن و شوهر خداوند باو عطا می‌فرماید اجر و ثواب هزار شهید که در راه خداوند کشته شده باشد و بهر قدمیکه برداشته و هر کلمه حرفی که زده است برای اصلاح و آشتی بین آنها ثواب یکسال عبادت که روزهایش روزه گرفته و شبها احیاء داشته .

سوم از چیزهاییکه ثواب احیاء شب قدر دارد خواندن دعای جوشن کبیر است در ماه مبارک .

چنانچه مرحوم مجلسی (ره) در کتاب دعای بحار که جلد نوزدهم است ثوابهای زیادی برای خواندن آن ذکر فرموده از جمله این است که جبرئیل عرض کرد یا محمد شنیدم حضرت باری- تعالی می‌فرماید پنج هزار سال پیش از اینکه دنیا را خلق کنم این دعا را بر سرا پرده‌های عرش نوشته و هر بنده که بایت صادق خالصه در اول ماه رمضان این دعا را بخواند (اعطاه الله ثواب لیلة القدر) بعد مینویسد رسول خدا ﷺ فرمود هر که از امت من در ماه رمضان سه مرتبه بخواند آنرا گرچه یک مرتبه هم بخواند (حرم الله جسده علی النار و وجبت له الجنة) بدنش را خداوند بر آتش حرام و بهشت را برایش واجب مینماید .

چهارم از کارهاییکه ثواب احیای شب قدر دارد نماز عشارا بجماعت خواندن است چنانچه در جامع الاخبار و ثالی الاخبار

روایت شده از رسول خدا ﷺ که فرمود : (من صلى العشاء الاخرة
فی جماعة كان له كقيام ليلة القدر)

هر که نماز عشاء را بجماعت بگذارد از برای او چون احیاء شب
قدر است .

پس میتواند مؤمن هر شب را برای خود شب قدر قرار دهد به
اینکه نماز عشاء را بجماعت بگذارد .

ای خواجه چه پرسی ؟ ز شب قدر نشانی

هر شب ، شب قدر است اگر قدر بدانی

پنجم معرفت پیدا کردن در حق صدیقه طاهره ﷺ است
چنانچه مرحوم مجلسی در عاشر بحار روایت کرده از حضرت
صادق «ع» در تفسیر سوره قدر که : اللیلة فاطمة والقدر الله فمن عرف
فاطمة حق معرفتها فقد ادرك ليلة القدر وانما سميت فاطمة لان الخلق
فطموا عن معرفتها .

یعنی : مراد از شب که در این سوره مذکور است فاطمه ﷺ
است و مراد بقدر خداوند عالم است پس کسیکه فاطمه ﷺ را
شناخت پس بحقیقت درک کرده شب قدر را و همانا نامیده شده
فاطمه ، برای اینکه خالق از شناختنش بی بهره ماندند . و معنای
شناختن آنمخدره این است که او را سیده زنان عالمیان بدانند و به
عصمت و طهارتش و حبیبه خداوند و پیغمبر بودن بشناسدش .

آری کی ، کجا او را شناختند اگر او را شناخته بودند فدکش
را غصب نمی کردند ، در خانه اش نمی سوزانیدند ؛ پهلوی مبارکش نمی
شکستند ، و محسن عزیزش را سقط نمی نمودند و و و .

نهاوندی مرحوم از مرحوم ملا محمد هزار جریبی در کتاب مطاب
رح الانظارشان نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرموده : فاطمه
خیر النساء العالم الاما ولدته مریم .

حقیر گوید : برای این حدیث احتمالاتی ذکر نموده اند لکن
بنظر این حقیر چنین میرسد که ما ، ماء موصوفه است پس معنا این
میشود که فاطمه بهترین زنان عالم است مگر بآن وصف که زائیده
است مریم که حملش بامر خدا بود از نفخ جبرئیل در گریبانش به
خلاف صدیقه طاهره که از همسرش علی مرتضی بود .

بین مسافت ره از کجاست تنابه کجا . چونکه حضرت
جبرئیل خادم خاندان عصمت است .

در مصباح الحرمین مذکور است که مرویست چون رسول خدا
را دفن کردند جناب فاطمه بروی قبر آن بزرگوار افتاد و قبر مقدس
را دربر کشید و اظهار داشت :

(ماذا لمن قد شمت تربت احمد * ان لا یشم مدالزمان غوالیا)
یعنی : کسیکه قبر احمد را بیوسد دیگر چه احتیاج در زمانه
بیوسیدن مشک دارد .

(صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام صرن لیالیاً)
یعنی : ریخته شده بر من ناگواری چند که اگر بر روزها ریزد
شبها میشد .

بجانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتها
اگر ریزند بر روزان گردد تیره چون شبها
پس چون از سر قبر مراجعت نمود زنان مدینه در گردش جمع

شدند پس فاطمه فرمود : (انالله وانا اليه راجعون انقطع عنا خبر السماء
منقطع شد از ما خبر آسمانی .

والارض من بعد النبی حزينة اسفاً عليه كثرة الرجفان

یعنی : زمین بعد از وفات رسول خدا ﷺ محزون است و
بجهت تأسف و اندوه بر او بسیار لرزان است .

(اغبر آفاق البلاد و کورت شمش النهار و اظلم العصران)

آفاق تیره و تار شد و خورشید جهانتاب از نور افتاد و روز
نورانی بر عالمیان تاریک گردید .

فلیبکه شرق البلاد و غربها ولیبکه مصر و کل یمان

پس باید بگریند اهل مشرق و مغرب و باید بر او گریه کنند بر او
اهل مصر و تمام یمن .

ظاهراً مراد آنجاها نیست که صیت و آوازه اسلام رفته بود در آن
زمان تا این اندازه بوده .

حاجی علماء

نفسی فداك ما لراسك مؤملا وما وسدتك وسادة الوسنان

یعنی : جانم فدای تو باد چه روی داد بسرتو و چه بسرت آمد
در حالیکه پناه گاه مردم بودی و چه چیز تو را خوابانید در این خوابگاه
و سنان در لغت بمعنای خوابگاه آمده است .

حاجی علمای قمی

مجلس چهل و نهم

در که هفتم نامش جهنم است در آیات عدیده مذکور است
از جمله در سوره عم است در آیه ۲۱

(ان جهنم کانت مرصداً للطاغین مآباً لایشین فیها احقاباً لا
ینذون فیها برداً ولا شراباً الا حمیماً وغساقاً)

یعنی : همانا دوزخ کمینگاه است بر سرکشان را بازگشت
درنگ کننده گان در آن روزگارها نمی چشند در آن خنکی و آشا-
میدنی جز آب جوشان و چرك و جراحاتها !

در جهنم چاهی است که پناه میبرند اهل آتش از شدت گرمی
آن زیرا گرمی آتش آن از همه آتشیهای دوزخ زیاده تر است و در آن
چاه صندوقی است که اهل آن چاه پناه میبرند از گرمی آن صندوق
و در آن صندوق شش نفرند از پیشینیان ۱ قابیل ۲ نمرود ۳ فرعون
۴ سامری ۵ فیحاص که تغییر داد دین یهود را لذا گفتند جناب عزیز
پسر خدا است ۶ بولس که تغییر داد دین جناب عیسی را که او پسر
خدا است .

(۲۲۱)

و شش نفر از این امت است ۱ ظالم ۲ اولی ۳ دومی ۴ سومی ۵ عرقوص بن زهیر رئیس خوارج ۶ ابن ملجم لعنة الله علیهم .
در اینجا مطلب زیاد است زیرا در بعضی از روایات غیر اینها
مذکور شده است .

و علی الباب السابع : مکتوب ثلاث کلمات ۱ حاسبوا انفسکم
قبل ان تحاسبوا ۲ ونجو انفسکم قبل ان تونجو ۳ ادعوا لله عزوجل
قبل ان تردوا علیه .

بر در هفتم نوشته بود سه کلمه ۱ حساب خود کنید پیش از آنکه
حساب کشیده شوید ۲ سرزنش خود کنید بر اعمال زشتان پیش از
آنکه نکوهش شوید ۳ خداوند را بر آمرزش گناهانتان بخوانید
پیش از آنکه در پیشگاه حساب در آئید و وقت خواندن نداشته باشید
سعدی گفته :

همه عیب خلق دیدن نه مروت است مردی

نگهی بخویشتن کن که همه گناهداری

ره طالبان عقبا کرمست و فضل و احسان

تو چه از نشان مردی بجز از کلاهداری ؟

تو حساب خویشتن کن نه حساب خلق سعدی

که بضاعت قیامت عمل تباهداری

از حضرت جواد منقولست که فرموده : اکبر العیب آن تعیب

ما فیک مثله خود به هزار عیب آلوده و چشم از عیب خود پوشیده و

زبان بعیب مردمان گشوده .

همه حمال عیب خویشتنند طعنه بر عیب دیگران چه زنند

از جمله کسانی که حساب خود را نمود پیش از آنکه حسابش را بکشند و هب بن عبدالله کلبی بود یعنی از کسانیست که بی حساب وارد جنت میشود .

در وقایع الایام مرحوم حاجی ملا علی تبریزیست که از تحفة الحسینیه که وهب همان شخص نصرانی بود که در منزل ثعلبیه با مادر وزن خدمت سیدالشهدا رسید و مسلمان گردید .
و در روضة الشهداء و مهج الاحزان و ناسخ التواریخ است که او جوانی بود تازه داماد و هفده روز از وقت دامادیش گذشته بود و نام مادرش قمر بود .

در بحار است که مادرش بدو گفت : که برخیز ای نور دیده و یاری کن پسر دختر پیغمبر ﷺ را جوابداد که در جان باختن تقصیر و کوتاهی نکنم .

در مهج و هجن است که 'برای وداع بنزد زنش خواست برود مادرش گفت : ای مادر ماذونی اما بهوش باش که زنان ناقص عقلند مبدا گول زندتورا و از سعادت ابدی محروم مانی .

چون بنزد زن آمد گفت پسر فاطمه در این صحرا غریب است و تنها مانده دلم میخواهد که جان خود را فدای او نمایم .

زن گفت کاش منم جان خورا فدای او کردمی اما میخواهم که شرط کنی در قیامت مرا نیز باز جوئی و بسا خود به بهشتبری و هب قبول کرد پس هر دو خدمت امام آمدند زن عرض کرد که ای سیدی این نر جوان شوهر من است میل دارد در راه توجان بازی کند حاجت من اینست که در خدمت شما شرط کند که در قیامت مرا باز

جوید و باخود به بهشت برد و از شما التماس دعا دارم که مرا بخوان
 هرا و اهل بیت خود را بسیاری که در سلك کنیزان و خدمتکاران
 ایشان باشم در سرا پرده عصمت که دست نامحرم بدامن عفت من
 نرسد .

آنحضرت بگریه درآمد و هب عرض کرد : شرط کردم که
 بی او پای به بهشت نگذارم و او را بشما سپردم که بحرم محترم بسپارید
 الباقی بمجلس ۲۱ مراجعه شود .

در وقایع الایام مرحوم تبریزست که وقعه نهم شهادت خلف
 پسر خلف جناب مسلم بن عوسجه است .

در ناسخ التواریخ است از کتاب روضة الاحباب که از اوثق
 کتب عامه است که جناب مسلم بن عوسجه اسدیرا پسر ی جوان بود
 چون پدر را کشته دید مانند شیر شریزه بردمید حسین «ع» او را از
 آهنگ خویش بازداشت و فرمود : ای جوان پدرت شهید شد و اگر
 تو نیز کشته شوی مادرت در این بیابان قفر در پناه کدام کس گریزد
 پسر مسلم خواست طریق مراجعت سپارد مادرش شتابزده سر راه بر
 وی گرفت و گفت : ای فرزند سلامت نفس را بر نصرت پسر پیغمبر
 اختیار میکنی هرگز از تو رضا نخواهم شد پسر مسلم عنان بر تافت
 و حمله گران افکند و مادر از قفایش فریاد همی کرد که ای پسر شاد
 باش که هم اکنون از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد و او
 مردانه کوشید تا پس از کشتن سی تن از مشرکین شربت شهادت نوشید
 کوفیان سراورا بریدند بسوی مادرش افکندند مادر سرا را برداشت
 و ببوسید و چنان گریست که همه گان بگریستند .

(۲۲۴)

و در مصائب الابرار از کتاب گل و ریحان که مجلد سیم ابواب الجنان است همین تفصیل را در باب پسر مسلم بن عوسجه نقل کرده و گوید نامش خلف بود .

زغم شوی و پسر خوندلش میزد جوش
اشک میریخت کند آتش دل را خاموش

حاجی علمای قمی

مجلس پنجاهم

(واشهد ان الموت حق والقبر حق)

و گواهی می‌دهیم که مرگ امریست ثابت و گواهی می‌دهیم که مرگ نیز چنین است .

در شرح عدیله ملاحیب الله کاشانی مذکور است که مراد اقرار است بر آنچه وارد می‌شود بر انسان در حال مردن و دفن شدن از شدائد و غیر آن که محسوس غیر میت و مدفون نمی‌شود و گرنه نفس مردن و قبر از امور بدیهیه است که مسلم ، مسلم و کافر است و جای شك نیست تا اقرار بآنها از خواص مؤمن باشد در این فقره اشاره به دو مطلب است :

مطلب اول : آنکه موت عبارت از آن نیست که حقیقت انسان معدوم صرف شود مانند سائر حیوانات و مانند گیاهی که می‌خشکد پس برایش حشرو نشری و ثواب و عقابی نباشد چنانکه گمان کافرانست

بلکه عبارت است از منقمع شدن تصرف نفس جان از بدن و بیرون رفتن بدن از اینکه آلت نفس باشد پس روح بعد از گرفتن اعضاء و جوارح از او باقی است و لکن متنعم است یا معذب .

شخصی خدمت شاه اولیا عرض کرد که مرگ را برای من وصف نمائید فرمود : مرگ یا مرده است بنعم ابدی یا بعذاب ابدی مطیع ما باول سزا است و مخالف ما بدوم .

و شخصی خدمت علی بن الحسین «ع» عرض کرد : که مرگ چیست ؟ فرمود : مرگ برای مؤمن مثل آن است که جامه های چرکین پر شپش را از او بیرون کنند و غل و قید را از او بردارند و در عوض بهترین جامه ها و پاکیزه ترین آنها را بساو بپوشانند و مرگ برای کافر مثل آنست که جامه های فاخر از وی بیرون کنند و در عوض جامه های چرکین زبر بر او بپوشانند .

شخصی خدمت حسن بن علی «ع» عرض کرد : که چیست مرگی که مردم بحقیقت آن جاهلند ؟ فرمود : بزرگتر سرور است که وارد میشود بر مؤمن زیرا که از دار مشقت و زحمت بدار نعمت و تن آسائی منتقل میشود و بزرگتر عذابی است که بر کافر وارد می شود زیرا که به بهشت خودش که دنیا است بآتش منتقل میگردد .

از امام محمد باقر پرسیدند که مرگ چیست ؟ فرمود : که آن خوابیست که می آید شمارا هر شب اما طولانیست مدت آن تا روز قیامت است پس بعضی در خواب می بینند انواع خورسندیها را باندازه ای که اندازه آنرا نمیتواند تصور کند و بعض دیگر می بینند انواع هول و ترسها را که اندوه آنها برشان معلوم نیست پس چگونه است حال

فرحناکهای در خواب و اندوهناکهای در خواب این است آن مرگ از حضرت صادق ع سؤال شد که مرگ را برای ما تعریف نمائید فرمود مرگ برای مؤمن مانند بهترین بوئیت که ببوید آن را پس او به خواب رود از خوشبوئی او و از همه رنجها و زحمتهای آسوده شود و برای کافر مانند گزیدن مارها و عقربهاست .

عرض شد خدۀ تشان که همانا گویند گروهی که مرگ سخت تر از آزاره کردن به اردهاست ، و بریدن بمقراضها ، و کوبیدن بسنگهاست ، و گشتن سنگ آسیاهاست در روی چشمها فرمود : چنین است بر کافرین و نسبت بفاجرین .

حضرت حسین ع فرمود : که نیست موت مگر پیری که عبور می کنید شما از آن از ناامیدها و نارا حتی بسوی بهشت های گشاده و نعمت های همیشه پس کدام يك از شما بد حال است که برود از زندان بسوی قصر ؟

و نیست آن مرگ برای دشمنان شما مگر مثل کسی که از قصر به سوی زندان می رود !

و حضرت موسی بن جعفر ع در وصف موت فرمود : که مرگ پاکیزه مینماید مؤمن را از افعال زشت و کافر را از اعمال نیک .

و شخصی خدمت امام محمد تقی ع رض کرد : که چرا مسلمانان مرگ را خوش ندارند ؟ فرمود : بجهت آنکه حقیقت او را ندانسته اند و اگر میدانستند و از دوستان خدا بودند هر آینه او را دوست میداشتند و میدانستند که آخرت از دنیای آنها بهتر است پس فرمود : که چرا طفل و دیوانه از دوائیکه مصلح بدن آنهاست مضائقه دارند ؟

عرض کرد : برای اینکه منفعت دوارا نمیدانند .

فرمود : قسم بآن خدائیکه محمد ﷺ را بنبوت فرستاد که مرگ برای آنکسیکه مہمہای مردن باشد نافع تر است از دوا برای مریض !

شخصی خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد : که چرا من مرگ را دوست نمیدارم ؟ فرمود : آیامالی داری ؟ عرض کرد : بلی فرمود : آیا برای خود از پیش فرستاده ؟ گفت : نه ! فرمود : از این جهت است که مرگ را دوست نداری .

شخصی بجناب ابوذر گفت : که چرا ما مرگ را دوست نداریم ؟ فرمود : بجهت اینکه شما دنیا را ساخته اید و آخرت را خراب کرده اید پس خوش ندارید که از جای ساخته بمنزل خراب بروید .

گفته شد بجنابش که چگونه میبینی ورود ما را به پیشگاه جلال خدائی ؟ فرمود : نیکو کار چون سفر کرده ایست که بر خاندانش وارد شود وزشت کار چون غلامی است که بر آقایش درآید .

از جملات ظاهر شد که دوستان خدا را از مردن هراسی نیست که الا ان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم یحزنون .

خرم آندم که از این منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

دل از تنگی زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تاملک سلیمان بروم

مرحوم حاجی ملاهاشم در منتخب نقل نموده از مدینة المعاجز

از ابی حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین (ع) روایت کرده گه در شب عاشورا حضرت سیدالشهدا (ع) اقارب واصحابش را جمع آوری کرد فرمود: ای قوم من فردا کشته میشوم و هر يك از شما که بامن باشد کشته خواهد شد و احدی از شما باقی نخواهد ماند. اصحاب عرض کردند (الحمد لله الذی اکرمنا بنصرک و شرفنا بالقتل معک اولا ترضی ان نکون معک)

حضرت فرمود: جزا کم الله خیراً و از برای آنها دعا فرمود:
جناب قاسم عرض کرد: منم کشته میشوم؟ حضرت فرمود:
یابنی مرگ نزد تو چگونه است؟ عرض کرد عمو مرگ در کام من
از عمل شیرین تر است!

فرمود: بلی والله عمویت قربانت بشود تو هم کشته میشوی
بعد از آنکه بیلای بزرگی مبتلا شوی و پسر من عبدالله رضیع هم کشته
میشود.

از اینکه جناب قاسم عرض کرد: یا عم الموت عندی احلی
من العسل کاشف است از کمال معرفت و قوت ایمانش:
حضرت فرمود: که عمویت بقربانت تو هم کشته میشوی بعد
از آنکه بیلای بزرگی گرفتار شوی.

محمول است که آن نیزه ای که به پشت آن جناب زدند باشد چنانکه
طریحی فرموده: که شیبۀ بن سعد شامی نیزه به پشت نازنین حضرت
قاسم زد که سر نیزه از سینه اش بدر آمد پس از اسب بزمین افتاد و میان
خونش دست و پامیزد در آن حال فریاد زد که یا عمو ماه ادر کنی یا آن

وقت باشد که چون آقا خود را بشتاب بر سر قاسم رسانید وقتی بود که عمر سعد از دی میخو است سرش جدا کند شمشیر حواله آن ملعون نمود دست آن لعین جدا شد لشکر بامدادش آمدند که او را نجات دهند جنگ مغلوبه گردید بدن آن ملعون زیر سم اسبها رفت .

پرو واضح است که بدن جناب قاسم هم زیر سم اسبها خورد گردید چون گردو غبار معرکه نشست امام بر سر بدن جناب قاسم آمد دید که پا بر زمین میساید فرمود : که برعم تو خیلی دشوار است که او را بیاری بخواهی نتواند اجابت کند اگر اجابت کند اعانت نتواند اگر اعانت کند سودی نرساند (بعداً لقوم قتلوك) دوری باد از رحمت خداوند گروهی را که کشتند .

این اشعار سید مظفر علی خان ملك الشعر اء است .

تن قاسم در آن هنگامه و شر	بزیر سم اسبان کوفت يك سر
ببالینش در آمد دید مولا	که میساید بمیدان بر زمین پا .
کشید آه از جگر افتاد بر خاک	که لرزید آسمان زان آه غمناك
گرفت آن پیکر مجروح در بر	بگفت ای وای فرزندی برادر
طلب کردی مرا بهر اعانت	نشد از من اعانت در مصیبت
کشیدی بر زمین پاهای مجروح	روان خون از تن زیبای مجروح

* * *

نشد نصیب عمو جان کنم حمایت تو
ز خصم دون بنمایم بحق شکایت تو

(۲۳۰)

چو شمع سوزد و ریزد بپای اشک دمسادم
کسیکه بشنود از دوستان حکایت تو

حاجی علما قمی

چو شمع سوزد و ریزد بپای اشک هر آنکس
که بشنود ز مخبان تو حکایت تو

مجلس پنجاه و یکم

حجاب چهره جان میشود غبار تنم
خوشا دمیکه از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چه من خوش الحان است
روم بگلشن جنت که مرغ آن چمنم
مرا که مسکن حور است منزل و مأوی
چرا بکوی خراباتیان بود وطنم؟

در کاشف الاسرار است از حق الیقین مرحوم مجلسی که در
احادیث معتبره بسیار از حضرت امام صادق (ع) منقول است که
چون هنگام وفات مؤمن می شود حق تعالی دوباد برای او میفرستد
یکی منسیه و دیگری منسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او محو میکند
و منسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک موت
میآید که قبض روح او کند بده او میگوید ای دوست خدا جزع

مکن بحق آن خداوندیکه محمد ﷺ را بحق فرستاده من مهربان-
ترم و مشفق ترم از پدر مهربان باز نما دیده های خود را و نظر کن پس
متمثل میشود از برای او رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان و فاطمه و
حسن و حسین و امامان علیهم از ذریه ایشان پس باو میگوید : اینها
رسول خدا ﷺ و امامان علیهم اند که تورفیع ایشان خواهی بود
پس چشم میگشاید و ایشانرا میبیند و منادی ندا میدهد اورا از جانب
رب العزة که :

(یا ایتهالنفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه
فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی)

یعنی : ای نفس که خاطر جمع گردیده بسوی محمد ﷺ و
اهلبیت او بسوی پروردگار خود رجوع کن در صورتیکه خوشنود
باشی بدوستی امامان و پیشوایان خود و پسندیده باشی بسبب ثواب
خدا پس داخل شو در میان بنده گان من یعنی : محمد ﷺ و اهل-
بیت او و داخل شو در بهشت من .

پس در آنوقت هیچ چیزی محبوب تر نیست بسوی او از آنکه
روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی .

این آیه مذکور در سوره فجر است .

آری : خوشا بحال موالیان این خاندان .

در منتهی الامال است در آخر باب هشتم که نقل است که
حضرت امام جعفر صادق «ع» را غلامی بود که هرگاه آنحضرت
سواره بمسجد میرفت آن غلام همراه بود چون آنحضرت از استر

پیاده میگشت و داخل مسجد میشد آن غلام استر را نگاه میداشت تا آنجناب مراجعت کند اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگاهداشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند یکی از آنها رو کرد باو و گفت : ای غلام میل داری که از آقای خود حضرت صادق خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و بجای تو بمانم ؟ غلام گفت : از آقای خود خواهش میکنم اینرا پس رفت خدمت حضرت صادق و عرض کرد : فدایت شوم میدانی خدمت مرا نسبت بخودت و طول خدمتم را پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد ؟

فرمود : من آن را بتو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خودم منع میکنم ترا .

پس غلام قصه آن مرد خراسانی را با خود برای آنجناب حکایت کرد .

حضرت فرمود : اگر تو بی میل شده در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم او را و فرستادیم ترا پس چون غلام پشت کرد برفتن حضرت او را طلبید فرمود : بجهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی ترا بکنم آنوقت مختاری در کار خود و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول چسبیده باشد بنور خدا و امیر مؤمنان آویخته باشد بر رسول خدا ﷺ و ائمه آویخته باشند بسامیر مؤمنان و شیعیان ما آویخته باشند بما پس داخل شوند در جایی که ما داخل شویم و وارد شوند آنجا که ما وارد

شویم .

غلام چون این شنید عرض کرد : من از خدمت شما جایی
نمیروم و در خدمت شما خواهم بود و اختیار میکنم آخرت را بر دنیا
و بیرون رفت بسوی مردخراسانی .

آن مرد گفت : ای غلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق بغیر آن
روئیکه بآن خدمت آنحضرت رفتی ؟ غلام کلام آنحضرت را برای
اونقل کرد و او را برد به خدمت آنجناب حضرت قبول فرمود و لاء
اورا و امر فرمود که هزار اشرفی بغلام دادند .

از جمله غلامهاییکه بسعادت نائل گردیدند جناب جون بن -
ابی مالک آزاد شده جناب ابی ذر غفاریست رضوان الله علیه .

ماه بنی غفاری و خورشید آسمان

هم روح دوستانی و هم سرو بوستان

در میان لشکر سیدالشهداء «ع» بود و آن سعادت مند عبدی بود
سیاه آرزوی شهادت نموده از حضرت امام طلب رخصت کرد
آنجناب فرمود : تو متابعت ما کردی در طلب عافیت پس خویشتن
را بطریق مامبتلا^۱ مکن از جانب من مأذونی که راه سلامت خویش
جوئی عرض کرد : یا بن رسول الله من در ایام راحت و وسعت کاسه
لیس خوان شما بوده ام و امروز که روز سختی و شدت شما است
دست از شما بردارم بخدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و
رنگم سیاه است پس دریغ میفرمائی از من بهشت را تا بوی من نیکو
شود و جسم من شریف و رویم سفید گردد نه بخدا قسم هرگز از شما
جدانخواهم شد تا خون سیاه خود را با خونهای طیب شما مخلوط

سازم . . .

این دو شعر را مرحوم حاجی شیخ عباس در منتهی الامال از
زبان حال چون نقل کرده :

عن حماکم کیف انصرف وهواکم لی به سرف
سیدی لاعشت یوم اری فی سوی ابوابکم اقف

یعنی : از چراگاه و قرق گاه شما چگونه روگردانم و خواست
و عشق شما برای من بزرگواریست آقای من شب نکنم روزیکه درده
شوم در غیر در خانه شما ایست نمایم !

حقیر سروده :

ز چراگاه عزت بچه سوی روکنم من
که بودم را هوایت شرف و بزرگواری
نمایم آنشب روز که کسم ببیند آقا
بجز آستان درگاه توام زغم گساری
پس اجازت حاصل کرد و بمیدان شتافت و این رجز بخواند :

کیف یری الکفار ضرب الاسود بالسيف ضرباً عن بنی محمد
ازب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة يوم المورد
بیست و پنج نفر را به خاک هلاک افکند تا شهید شد .

در بحار است که حضرت امام حسین بیامد و بر سر کشته اش
ایستاد و دعا کرد که بار الها روی چون را سفید گردان و بوی
اورا نیکو کن و اورا با ابرار محشور نما و در میان او و محمد

و آل محمد علیهم السلام شناسائی و دوستی بیفکن .
 و روایت شده که گاهی که مردمان برای دفن شهدا آمدند
 جسد چون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از او ساطع بود !
 و این روایت از حضرت باقر است از حضرت زین العابدین .

مجلس پنجاه و دوم

و نیز در آن کتاب است که در احادیث معتبره است که هیچ
 نفسی نمیرد هرگز تا رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان را نبیند راوی
 پرسید که چون ایشان را دید بدنیا برمیگردد ؟ فرمود : نه . چون
 ایشان را دید می رود بسوی آخرت و هر دو می آیند و رسول خدا ﷺ
 می آید نزدیک سر او می نشیند و علی نزدیک پای او می نشیند پس حضرت
 رسول ﷺ سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد تو را
 منم رسول خدا ﷺ و منم که بهترم از برای تو از آنچه گذاشته در
 دنیا پس حضرت امیر المؤمنین برمی خیزد و سر را نزدیک او میبرد و
 میگوید ای ولی خدا شاد باش علی بن ابیطالب (ع) که او را دوست
 میداشتی و در این وقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب
 خداست .

در سوره یونس میفرماید :

(الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى
الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذالك هو الفوز العظيم)

یعنی : آنها که ایمان آوردند و پرهیز کار بوده اند از برای
ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و آخرت نباشد تبدیلی از برای
کلمات خدا آنست فوز بزرگ .

در منتهی الامال است که در کتاب شیخ ابو عمرو کشی نوشته
شده که حارث بن عبدالله اعور همدانی شبی بخدمت حضرت امیر
رفت آنحضرت پرسیدند که چه چیز ترا در این شب بتزد من آورده
حارث گفت والله که دوستی که مرا بائست مرا پیش تو آورده آنگاه
آنحضرت فرمودند : بدان ای حارث . که نمیرد آنکسی که مرا
دوست دارد مگر آنکه در وقت جان دادن مرا ببیند و بدیدن من
امیدوار رحمت الهی گردد و همچنین نمیرد کسی که مرا دشمن دارد
الا آنکه در آنوقت مردن مرا ببیند و از دیدن من در عرق خجالت و
ندامت نشیند این روایت در بعضی اشعار دیوان معجز نشان آن
حضرت مذکور است .

در وقایع الایام حاجی میرزا احسن است که در کتاب روضات
است که مرحوم عالم محقق شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی
که در اول محرم سال ۹۱۸ هجری متولد شده و در بحرین رحلت
کرده در سن ۶۶ سالگی نسب بحارث همدانی میرساند و حارث از
خواص اصحاب امیر مؤمنان بود و او همان است که امیر مؤمنان در

مرض موتش بدیدنش آمد و عرض کرد که ای مولای من همانا من در
اول روز از روزهای آخرت و آخرین روز از روزهای دنیایم باشم و از
جان کندن و قیامت و گذشتن از صراط میترسم و نمیدانم که با من
چه قسم رفتار خواهد شد ! حضرت فرمود :

(یا حارهمدان من یمت یرنی من مؤمن او منافقاً قبلای عیانا)

یعنی : ای حارث همدانی هر کس بمیرد مرا میبیند چه ،
چه منافق باشد چه مومن آشکارا .

یعرفنی شخصه و اعرفه بعینه واسمه و ما فعلا

یعنی : میشناسد مرا او ؛ و میشناسم من او را بشخصه و اسمش
و کارش را میدانم که چه کرده !

وانت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة ولا ذللاً

یعنی : و تونزد صراط طلب میکنی مرا ؛ پس نترس از لغزش
و دشواریها .

اقول : لنا حين توقف للعرض ذریة لا تقربی الرجال

یعنی : میگویم مرا آتش را هنگامیکه ایست داده میشود بجهت
پدیدار کردنش (چنانکه در قرآن است و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین
عرضاً) رهاکن نزدیک مشو او را یعنی این مرد را .

ذریة لا تقریبه ان له حبلاً بحبل الوصی متصلاً

یعنی : و اگذار حارث را نزدیک مشو او را زیرا از برای او

ریسمان محبت است که بریسمان جانشین مصطفی متصل شده است

اسقیك من بارد علی ظمأء تعخاله فی الحلاوة العسل

یعنی : سیراب میکنم تورا از آب خوشگوار کوثر در حال

تشنه شدن که گمان مینمائی در شیرینی چون عسل است .
 ای که گفتی : فمّن یمت یرنی جان فدای کلام دل جویت
 کاش روزی هزار مرتبه دن مردمی تا بدیدمی رویت
 از جمله محبین این خاندان جناب عباس بن شیب شاکریست
 مرحوم حاجی شیخ عباس در نفثة المصدور فرمود که انہ کان من
 رجال الشيعة رئيساً شجاعاً خطيباً ناسكاً متبعاً و کانت بنو شاکر
 وهم بطن من همدان من المخلصين بولاء امير المؤمنين و كانوا من
 شجعان العرب و حمائهم و كانوا يلقبون فتيان الصباح .

یعنی همانا عباس بود از مردان تبعه رئیس طایفه شجاع ،
 خطیب ، عابد ، نماز شب خوان و بودند پسران شاکر طایفه از
 همدان از با اخلاصها بدوستی امیر مؤمنان و از شجاعان عرب و
 از حامیان آنها و بود لقب آنها جوانمردان خوشرو .

در زیارت ناحیه مقدسه است که :

(السلام عليك يا عباس بن ابي شيب الشاکري اشهد انک مضیت
 علی مامضی علیه البدریون والمجاهدون فی سبیل الله)
 در نسخ است که عباس از تابعین بوده .

یعنی : درک صحبت پیغمبر نکرده و از اصحاب امیر مؤمنان (ع)
 است حاصل اینکه عباس خدمت امام آمد و سلام کرد و عرض
 نمود یا ابا عبدالله هیچ آفریده چه نزدیک چه دور ، چه خویش چه
 بیگانه در روی زمین نزد من عزیزتر و محبوب تر از تو نباشد و اگر
 توانائی داشتم که رفع این ستم و قتل را از تو بنمایم بجزیکه از خون
 من و جان من عزیزتر بودی توانی و سستی در آن نمیکردم و این کار را

پایان میرسانیدم آنگاه آنحضرت را سلام داد و عرض کرد گواه
 باش که من بردین تو و دین پدر تو میگذرم پس شمشیر کشیده چون
 شیر شمیده بمیدان تاخت درحالی که ضربتی بپیشانی او رسیده بود .
 ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر سعد بود گفت که چون
 عابس را دیدم که رو بمیدان آورده او را شناختم و من از پیش او را
 میشناختم و شجاعت او را در جنگم دیده بودم و شجاع ترا و کسی
 ندیده بودم این وقت لشکر را ندادم که هان ای مردم (هذا اسد الاسود
 هذا ابن ابی شیب)

ربیع بن تمیم آواز برداشت بسوی فوج اعدا گردن افراشت
 که میآید هزبری جانب فوج که عمان است از بحر کفش موج
 فریاد برکشید ای قوم این شیر شیران است این عابس بن ابی -
 شیب است هیچکس بمیدان او نرود و گرنه از جنگ او سلامت نرهد
 پس عابس چون شعله جواله در میدان جولان کرد و پیوسته ندا
 در داد که الارجل ، الارجل هیچکس جرئت مبارزت او ننمود این
 کار بر ابن سعد گران آمد نداد که عابس را سنگباران نمائید
 لشکریان از هر سو بجانب او سنگ افکندند عابس که چنین دید زره
 از تن دور کرد و خود از سر بیفکند .

وقت آن آمد که من عریان شوم
 جسم بگذارم سراسر جان شوم
 آنچه غیر از شورش و دیوانگی است
 اندر این ره روی در بیگانگی است

(۲۴۰)

آزمودم مرگ من در زندگی است
چون رهم زین زندگی پاینده گی است
آنکه مردن پیش چشمش تملکه است
نهی لاتلقو بگیرد او بدست
وانکه مردن شد مر اورا فتح باب
سارعوا آمد مر او را در خطاب
الصلا ای حشر بینان سارعوا
البلا ای مرگ بینان وارعوا

وحمله بر لشکر کرد گو حسان بن ثابت در این مقام گفته :
يلقى الرماح الشاجرات بنحرة ويقم هامته مقام المغفر
میانداختند و میزدند نیزه ها را و خنجر را و او نگه میداشت سر
خود را بجای سپر .

ما ان يريد اذ الرماح شجرته درعأسوی سربال طيب العنصر
قصد نمیکرد هنگامیکه نیزه ها برش میزدند زرهی را جز
پیراهن پاکیزه خوشبو را .

واقول للطرف اصطرلشبا القنا فهدمت ركن المجدان لم تعقر
و باسب کریم خود میفرمود : صبر کن به نیش نیزه ها که بر تو
وارد میآید و پایه بزرگواری را خراب کرده اگر دست و پایی تو
پای شود .

شاعر عجم در این مقام گفته :
جوشن زبر گرفت که ماهم نه ماهیم
مغفر ز سر فکند که بازم نیم خروس

(۲۴۱)

بی خودو بی زره بدرآمد که مرگ را

در بر برهنه میکشم اینک چهنو عروس

ربیع گفت : قسم بخدا میدیدم که عابس بهر طرف که حمله

کردی زیاده ازدویست تن از پیش اومیگریختند و بروی یکدیگر می

ریختند بدینگونه رزم داد تا آنکه لشکر از هر جانب او را فرا گرفتند

و از کثرت جراحت سنگ و زخم سیف و سنان او را از پای در آوردند

و سر او را بیریدند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم

که هر یک دعوی میکرد که من او را کشتم عمر سعد گفت : که این

گفتگو بدو را فکنید هیچکس یک تنه او را نکشت بلکه همگی در کشتن

او همدست شدند و او را شهید کردند .

صاحب ابصار العین فرموده : که سرش بطرف خیام طاهره

افکندند .

خضم دون چون سر پساکش ببرید

مرغ جان از قفس تن «بپرید

رأس او سوی حرم افکندند

تا نمایند از آن قطع امید

حاجی علما



مجلس پنجاه و سوم

و نیز در آن کتاب از حضرت صادق بسند معتبر روایت است
که حضرت خطاب بشیعیان فرمود :
بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شمارا می
آمرزد و بس .

و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود
و میبیند آنچه موجب روشنی چشم اوست .
و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا ﷺ
و امیر مؤمنان «ع» و جبرئیل و ملک موت پس امیر مؤمنان نزدیک می
آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت است او را
دوست بدار و رسول خدا ﷺ بجبرئیل فرماید : که این خدا و رسول
واهل بیت او را دوست میدارد پس او را دوست بدار .

پس جبرئیل بملک موت میگوید : که این دوست میداشت خدا -
و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست بدار و با او رفیق و مدارا کن
پس ملک موت نزدیک میآید و میفرماید ای بنده خدا آیا گرفتی

(۲۴۳)

چیز را که بآن گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی ؟ و امان یافتی
و بیزار شده ای از آن بآتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبرای
خدا در زندگی ؟

گوید : بلی

پرسد که آن کدام است ؟

مومن گوید : ولایت علی بن ابیطالب است !

ملك موت گوید : که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا
ترا بآن امان داد و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا به
رفاقت سلف صالح رسول خدا ﷺ و علی و فاطمه و ائمه ع
از ذرت ایشان .

پس جان او را قبض نماید برفق و مدارا و آسانی .

پس کفن و حنوط او را از بهشت میآورند و حنوط او از مشک
خوشبوتر خواهد بود و حله زردی باو میپوشانند از حله های بهشت
و چون او را در قبر گذارند دری از درهای بهشت برای او بگشایند
که شمیم گل های بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش و از دست
چپش بقدر یکماه راه بگشایند و باو بگویند بخواب مانند خوابیدن
داماد در حجله خود .

پس باو بگویند : بشارت باد ترا بروح ریحان و جنة نعیم
پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد ﷺ
رادر باغستان های بهشت و با ایشان میخورد از طعامها و میآشامد
از شرابشان و با ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان تا وقتی که قائم
آل محمد ظاهر شود و چون ظاهر شود حق تعالی او را مبعوث گرداند

بایشان تلبیه گویان .

و چون کافر را مرگ در رسد باز رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان و جبرئیل و ملک موت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار رسول خدا باز جبرئیل فرماید . این دشمن خدا و رسول و اهل بیت بود او را دشمن دار و جاننش را بدشواری بگیر پس ملک موت بتزیدک او رود و بگوید : ای بنده خدا آیادر زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را از گرو عذاب خدا بدر آوری و گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم و چنگ زده بعصمت کبری ؟

گوید : نه

ملک موت گوید بشارت باد تو را ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از او میترسیدی بآن رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بروی اندازند و از روح او متاذی اند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او می گشایند که داخل میشود بر او زبانه و بوی بد آتش جهنم .

و احادیث بسیار در این باب است .

محمد بن ادريس شافعی در محبت اهل بیت و تبری از دشمنان آنها سروده است که :

يا اهل بيت رسول الله حبيكم	فرض من الله في القرآن انزله
كفاكم من عظيم القدر انكم	من لم يصل عليكم لاصلو له

احمد بن ابوالحسن جامی متوفی سال ۵۲۶ گفته :

گرمنزل افلاك شود منزل تو وز كوثر اكر سرشته باشد گل تو
چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسكين تو و سعی های بی حاصل تو
از جمله از دوستاران این خانواده جناب اسلم بن عمرو است
که او را غلام ترکی گویند چنانکه در ابصار العین مرحوم حاجی شیخ
محمد سموانیست .

در ناسخ التواریخ است که حضرت حسین (ع) را غلامی تر-
کی بود .

که هم شجاع و هم قاری قرآن بود

در بحر اللثالی مسطور است که آن غلام را سید الشهدا «ع» خر-
یداری نمود و بفرزند خود زین العابدین «ع» بخشید .

فرمود : در کتاب روضة الاحباب مرقوم است که چون غلام
در طلب رخصت جهاد بحضرت امام «ع» آمد آنحضرت فرمود :
از سید سجاد اجازه بخواه پس غلام ترکی از زین العابدین ع
اجازت گرفت و اهل حرم را وداع گفت و بشتافت و این رجز
خواند که :

البحر من طعنی و ضربی بصطلی و الجو من سهمی و نبلی یمتلی
اذا حسامی فی یمینی ینجلی ینشق قلب الحساس المنجلی
یعنی : دریا از زدن نیزه من و زدن شمشیر من آتش میشود
و هوا از تیر کوچک و بزرگ من پر می گردد زمانیکه شمشیر
برنده ام را که در دست راست من آشکار میشود میشکافت دل حسد
برنده آشکار شده .

پس تیغ بر آورد و حمله نمود و هفتاد کس را بدرک رسانید

سیدسجاد چون غلام را در کار حرب و ضرب دانست خواست مبارزه او را مشاهده کند فرمود : که تا شادروان و دامن خیمه را بالا زدند و غلام پس از کارزاری بزرگ بخدمت حضرتش آمد و او را وداع نمود و بمیدان بازگشت در این بار از کثرت کوشش و شدت عطش و زیادی زخم بخاک افتاد حضرت سیدالشهدا «ع» چون عقاب بر سرش حاضر آمد و از اسب فرود آمد و بر او گریه نمود و چهره مبارک بر گونه او گذاشت پس او تبسمی کرد و گفت : کیست مثل من که پسر پیغمبر (ص) صورت بصورت من نهاد بعد روح از بدنش مفارقت کرد .

آری صورت بصورت غلام گذارد برای دلجوئی او و بصورت جوانش برای دلجوئی خود نهاد .

بالب عطشان تن مجروح اسلم بر تراب
 اوفتاد آمد ببالنیش حسین چشمش پر آب
 روی شه بر روی خود چون دید جان داد از شعف
 گر چنین میرد کسی طوبی له حسن مآب

حاجی علما



مجلس پنجاه و چهارم

پس معنای مردن این است که روح از بدن مفارقت کند نه آنکه روح نابود و فانی شود و آیات کثیره ، اخبار متواتره داریم بر بقای روح بعد از مردن و بر طرف شدن بدن و از ضروریات دین است و شیعه و سنی هر دو را اعتقاد همین است و در بقره در آیه ۱۴۹ فرمود :

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ)

یعنی : نگوئید از برای آنانکه کشته شدند در راه خدا مرده گانند بلکه زنده گانند .

و در سوره آل عمران در آیه ۱۶۳ .

(وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

یَرْزُقُونَ)

یعنی گمان مکن آنانرا که کشته شدند در راه خدا مردگانند بلکه زنده گانند در نزد مقام و قرب پروردگار خودشان که روزی داده میشوند .

و در سوره اعراف در آیه ۷۷ و در آیه ۹۱ فرمود : که جناب صالح و جناب شعیب بعد از هلاک شدن قومشان بعذاب .
(یا قوم : لقد ابلغتکم رسالۃ ربی ونصحت لکم)
که ایشانرا مخاطب فرمودند که ای قوم من هر آینه بحقیقت رسانیدم شمارا پیام پروردگار مرا و پند دادم شمارا .
و در سوره مؤمنون در آیه ۱۰۱ فرمود :

(حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون * لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت کلا انها کلمة هوقفاً لہا ومن ورائہم برزخ الی یوم یبعثون)

یعنی تا وقتی که بیاید یکی از کفار یا منع کننده گان زکوة را مرگ میگوید ای پروردگار من برگردان مرا بدنیا شاید عمل شایسته کنم در آنچه ترک کردم و یا گذاشتم .

پس فرمود نمیشود این همانا این کلمه ایست که او میگوید وفائده ندارد و از عقب ایشان برزخی است تا روز یکه برانگیخته شوند که روز قیامت باشد .

و از لفظ (جاء احدہم الموت) و لفظ (ارجعون) پیداست که معنای حضور موت و آمدن آن وقتی است که عالم است دیگری را دیده لذا آرزوی بازگشت دارد .

از این قبیل آیات در قرآن شریف موجود است .

در سفینۃ البحار مرحوم حاجی شیخ عباس مذکور است که جنگ بدر روز جمعه ۱۷ ماه رمضان سال دوم هجرت واقع گردید و نوزده روز بوقعه جنگ مانده حضرت خبraz مقتولین بدر از ابی-

جہل وغیرہ را دادند و امر فرمود : کہ ہمہ آنہارادرچاہ بدرافکنند۔
 ند بجز امیہ بن خلف را پس ایستاد بر سر ماہ چ پس ندا داد يك ، يك
 آنہا را وفرمود کہ :

(ہل وجدتم ما وعد ربکم حقاً فانی وجدتم ما وعدنی ربی حقاً)
 یعنی : یافتند آنچه را وعدہ داد پروردگار شمارا کہ حق
 است .

پس من یافتہم آنچه را کہ وعدہ داد مرا پروردگارم کہ حق
 است بد گروہی بودید شما بر پیغمبرتان تکذیب کردید مرا و حال
 اینکہ مردم مرا تصدیق نمودند و از خانمانم مرا خارج کردید و پناہ
 دادند مرا مردم و جنگ کردید بامن و یاری کردند مردم مرا عمر
 عرض کرد :

بنقل کاشف الاسرار یارسول اللہ خطاب شما با مردگان چیست
 فرمود : بس کن ای پسر خطاب . . ! بخدا قسم کہ توشنوا تر از آنہا
 نیستی و نماندہ میان ایشان مگر اینکہ ملائکہ بگیرند ایشانرا بہ گرز۔
 ہای آہنین ہمینقدر کہ من رواز ایشان بگردانم و فرقی کہ بین تو و
 ایشان است اینہا نمیتوانند جواب دہند .

و مثل ہمین نیز از حضرت امیر «ع» نسبت بکشتگان جنگ
 بصرہ اتفاق افتاد .

منقول است کہ در میان کشتگان میگشت تا رسید بہ کعب۔
 بن سور قاضی بصرہ کہ عمر اورا نصب کردہ بود و در رفتن بصرہ
 مصحفی بگردن انداختہ بود و با اہل و فرزندان خود بجنگ حضرت
 امیر «ع» آمدہ بود و ہمہ کشتہ شدہ بودند فرمود : اورا نشانیدند

فرمود : ای کعب من وعده خدای خود را یافتم که حق بود .

آیاتو وعده خدای خود را یافتی که حق بود ؟

پس فرمود : اورا بخوابانید و چون بطلحه رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آن حضرت عرض کرد چه فائده دارد سخن شما باد و کشته که سخن تورا نمیشنوند ؟ فرمود : ای مرد بخدا قسم که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل چاه بدر سخن حضرت رسول ﷺ را شنیدند !

در کتاب کنعان و کربلای واعظ عراقی مذکور است . که چون دختر حسین «ع» حضرت سکینه خاتون بیالین بدن پاره ، پاره بی - سر پدر آمد چون شاخه ریحان لرزان بر زمین افتاد و در کنار آن بدن مجروح نشست گاهی دست پدر را بروی سینه خود میگذاشت گاهی بصورت خود میکشید ، گاهی گوش خود را بپدر مینمود . یعنی : ای پدر نگاه کن چگونه گوشم را دریده اند و گوشو - اره از گوشم کشیده اند .

ای پدر اگر مخیر میکردند مرا میان عمر دنیا یا اینکه نزد تو بمانم هر آینه مانند نزد تورا اختیار میکردم .

ای جهان پساك از چه نگیری ببر مرا

افکنده چو اشک چرا از نظر مرا

ایمهر برسان پدر ز چه نسا مهر برسان شدی

مهر تو بیشتر بُد از این پیشتر مرا

رنجیده زمن که جوابم نمیدهی

دستی برو بکش غمی از دل ببر مرا

فرصت نماند و میرود از دست کاروان
 بنواز دل بمرحمتی مختصر مرا
 شمر ارنکشت ، درد یتیمی مرا کشد
 هر چند زنده‌ام ز شهیدان شمر مرا

مجلس پنجاه و پنجم

حقیر سروده :

«تابکی پایند این قفسی	گوش داری بیبانگ هر جرسی»
«میکنی تا بچند بوالموسی	هر دم از عمر میرود نفسی»
«چون نگه می‌کنی نماند بسی»	هیچ آری بیاد وقتی را ؟
دادن جاز زمان سختی را	قدر دانی ز عمر لختی را
تا کنی درك نيك بختی را	کن ز اعمال خویش بازرسی

* * *

«پس طیبیان ز تو کناره کنند	چاره نیست تا که چاره کنند»
«اهلبیت بتو نظاره کنند	جامه صبر پاره ؛ پاره کنند»
«نیست جاری ز چشم اشک بسی»	زن و فرزند خویش مینگری
لیک از دیده که رشك بری	مال دیگر نمیدهد ثمری
زن خیالش بشوهر دگری	شده فرزند زیر دست کسی

در سوره لاقسم است در آیه ۲۶

(اذا باغت التراقي * وقيل من راق وظن انه الفراق * والتفت الساق
بالساق * الى ربك يومئذ المساق)

یعنی : چون برسد جان بجنجره کردن . گفته شود : کیست
که شفا دهد و چاره کند درد او را و بیمار خود یقین کند جدائی را
چون ملك موت را میبیند و پیچیده شود ساق پایش بساقش بسوی
پروردگار توسست در آنروز راندن یعنی روز رسیدن ب نتیجه اعمال .
بدانکه موت در لغت شدت و بیهوشی آن است .

در شرح عدیله مرحوم ملا حبیب الله کاشانیست که منشأ سکرات
(جمع سکره است) مرگ همان بستگی دل است بعلائق دنیویه و
آلودگی است بکدورات طبیعیه و سرش آنستکه چون وقت مردن
چنین شود جواذب دنیا یعنی علائق او را بسوی دنیا میکشد و جواب
ذب آخرت یعنی ملائکه موکلین بموت او را بسوی آخرت می
کشانند .

پس مثل آن مثل کسی است که جمعی دست او را بگیرند
و بشدت او را بجانبی بکشند و جمعی دیگر در همین حال پای او را
بجانب دیگری کشند پس او را بهمین حال پاره ؛ پاره کنند آیا
الم و درد او بچه اندازه باشد ؟

این است سر اینکه وارد شده که نشر بمناشیر ؛ و قرض به
مقاریض ؛ و قطع بسیف ؛ و پوست کندن گوسفند در حالیکه زنده
باشد . شدیدتر است .

پس اگر کسی خود را از این جواذب آسوده کرد ورشتهای
محبت دنیا را از دل کنده و دنیا را قنطره و وسیله وصول بآخرت

دانسته و شهوات و لذات دنیا را از خه د سلب کرده پیش از آنکه
 او را از آنها سلب نمایند .

چنین کسی وقت مردن مانند کسی است که گلی را ببوید
 و از بوی خوش او بخواب رود پس از سكرات و دشواریهای مرگ
 هیچ خبر نمیشود .

از اینجا سر مو تو اقبل آن تموتوا ظاهر میشود .

یعنی : بموت ارادی که عبارت از قطع علائق است بمیرد
 پیش از آنکه بموت طبیعی و عادی بمیرد .

زان پیش که دست ساقی دهر بـرجام مرادت افکند زهر
 از دست ده این کلاه دستار کاری بکن و دلی بدست آر
 کاین رأس همیشه با کله نیست وین روی همیشه همچو مه نیست
 از این بیانات ظاهر آمد که دشواری مرگ بستگی دارد به
 علاقه بجاه و مال و اولاد و هر چه بیشتر ، بیشتر و هر چه کمتر ، کمتر
 تا برسد بحدی که هیچ نحوه علاقه دنیوی او را جاذب نباشد .

البته چنین کس او را مردن راحتی و خوشی میباشد .

این روی قاعده اولیه است لکن در اخبار معتبره است که
 دوستان آل محمد (ص) از سكرات و دشواریهای مرگ ایمن اند .
 و ما برای حل این عقیده و گره بدو دلیل مختصر از نقل و عقل
 استدلال مینمائیم .

اول : در کشف الاسرار است که در روایت صحیح است از
 حضرت صادق (ع) که فرمود : بابو بصیر هر که از شما با اعتقاد

ولایت مابمیرد شهید است هر چند در میان رختخواب خود بمیرد
وزنده است نزد خدا و روزی میخورد .

عرض میکنیم این مضمون آیه ولا تحسبن است که در مجلس
قبلی ذکر شد .

دلیل عقلی آنست که مرحوم صاحب عدیله ذکر فرموده که
محب بامشاهده جمال محبوب همه آلام را فراموش مینماید بلکه
به هیچ وجه ملالت بالمی نیست زیرا لذت مشاهده بر همه المها
غالب میشود و همه تاریکیها بنور جمال محبوب برطرف میگردد .
حقیر گوید : که در مجلس سابق آمدن ائمه بیالین دوستانشان
ذکر شد ملاحظه گردد .

آری شعر :

شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت برهم چراغ دارد

در منتخب خراسانی است از نفس المهموم قمی از قطب راوندی
از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین (ع) روایت کرده
فرمود : من در شب عاشورا با پدر بزرگوارم بودم پدرم باصحاب
خود فرمود : این شب است پس آنرا سپر خود قرار دهید بجهت اینکه
این گروه همانا مرا قصد دارند و اگر مرا کشتند بجانب شما توجه
ندارند و انتم فی حل وسعة فقالوا والله لایکون هذا ابداً .

پس فرمودشان همانا کشته میشوید فردا همه شما و یکی از شما

باقی نمیماند (قالوا الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معکم)

پس دعا فرمود در حق آنها پس فرمود سربالا نمائید و نظر کنید

پس گردیدند که نظر میکردند بسوی جایگاهای خودشان از بهشت
و حضرت میفرمود : مرایشانرا این منزل تو است ایفلان پس بودند
که استقبال مینمودند نیزه‌ها و شمشیر هارا بدست و رو تابرسند به
سوی منزلهای خود از بهشت .

و در زیارت ناحیه مقدسه است .

(لقد كشف الله لهم الغطاء)

چه نیکو گفته شاعر :

قوم اذا نودو الدفع ملمة والخيل بين مدعس ومكردس
لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا

یتها فتون الی ذهاب الا نفس

یعنی : گروهی بودند زمانیکه صدازده شدند برای رد سختی
و حال اینکه اسبها در میان جایگاه نیزه و پیچش دست و پا بودند
پوشیده بودند دلها را بر روی زره‌ها و گردیده بودند که پیشی میگرفتند
بسوی رفتن جانها از یکدیگر .

حقیر سروده :

از می عشق زبس نوشیدند مست گردیده بخروشیدند
بهر سربازی شاه شهداء دل خود روی زره پوشیدند



مجلس پنجاه و ششم

درسوره مؤمنون است درآیه ۱۰۱

(حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون ۱۰۲ لعلی اعمل صالحاً فیما ترک کلاً انہا کلمۃ ہو قائلہا ومن ورائہم برزخ الی یوم یبعثون)

یعنی : تاچون آمدیکی را از آنها مرگ گوید پروردگار من برگردان مرا شاید بکنم من کار خوبی در آنچه وا گذاشتم نچنان است همانا کلمه ایست که او گوینده آن است و از پیش ایشان حایلی است و واسطه ایست تا روزیکه برانگیخته شوند .

بدانکه در این دوآیه بسہ چیز اشارہ شدہ یکی مرگ دیگر عالم برزخ دیگر عالم قیامت کلام فعلاً در عالم برزخ است کہ اورا عالم مثال نیز گویند .

اکنون صحبت مادر قالب مثالیت بعداً انشاء اللہ سخن در عالم مثال خواهیم نمود .

در کشف الاسرار است از مرحوم مجلسی کہ در احادیث بسیار

از طرق خاصه وعامه مذکور است که روح بعد از مفارقت از بدن تعلق میگیرد ببدن لطیفی مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه وجن است و با آن بدن حرکت میکند و پرواز میکند .

وصاحب کاشف الاسرار نیز از کلینی از حضرت امام علی - النقی روایت کرده که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد .

راوی پرسید : سبب حدوث آن چه بود ؟

فرمود : که خدای عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او (آنجناب نامشان عابر و لقبشان هود و جلد ۱۲ پیغمبر ماست) و ایشانرا خواند بسوی عبادت الهی و طاعت او .

گفتند اگر اینرا بکنیم برای ما چه خواهد بود ؟

مالت از مایه ترنسیت ! عشیرهات از ماعزیز تر نیست !

فرمود : اگر اطاعت من میکنید خدا شمارا داخل بهشت می کند . و اگر معصیت کنید داخل جهنم میکند .

گفتند جنت و نار چیست ؟

پیغمبر از برای ایشان وصف کرد .

گفتند : ما کی بآنجا میرویم ؟

فرمود : بعد از مردن .

گفتند : ما میبینیم مرده های خود را که استخوانها شده اند و پوسیده اند .

پس تکذیب ایشان بآنحضرت زیاد شد .

پس خدا خوابدیدن را احداث کرد .

پس آمدند بنزد پیغمبر و خبر دادند بآنچه دیده بودند و تعجبی داشتند در این باب !

پس پیغمبر فرمود : خدا خواست حجت بر شما تمام کند . اینحالت را بر شما وارد کرد بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهای شما پیوسیده باشد روح های شما باین نحو معذب خواهد بود تا وقتکه بدنهای شما مبعوث گردد .
تمام شد حدیث .

بعد فرموده :

این جهان تا آن جهان بسیار نیست

در میان جز يك نفس دیوار نیست

پس همان بدن لطیف که در خواب مرگ تو و محل تصرف تو هست همان قالب مثالی بدن و صورت مثالی است که با آنکه این بدن عنصری ثقیل است بعینه مثل بدن میت از جمیع جوارح بسی قوت گشته و بی حس و شعور افتاده باز تورا در خواب بدنیست آراسته و بجمیع قوی و حواس و اعضاء پیراسته و لذات او محسوس و پیدا و الم و عذاب او ظاهر و هویدا .

پس هر که بمقام رؤیا و خواب دیدن رسیده هر آینه بدن مثالی را در آغوش کشیده .

پس بدن مثالی در دنیا نیز با هر که چنین است بوده .

پس تورا در دنیا و بدن است چون نجار دوتیشه و صاحب دو

پیشه که تابیداری یکی را بکاربری و تا خوابی بآن دیگری

* * *

از جمله نشانها بر اثبات قالب مثالی خواب حضرت سید -
مظلومان است .

چنانکه در کتب مقاتل از ثمره الحیوة و بحار و غیره مذکور
است که حضرت حسین (ع) شبی سرقبر پیغمبر خدا ﷺ رفت و
عرض کرد :

(السلام عليك يا رسول الله انا الحسين بن فاطمة فرخك وابن
فرخك وسبطك الذي خلفتني في امتك فاشهد عليهم يا نبي الله انهم
قد خذلوني وضيعوني ولم يحفظوني فهذه شكواي اليك حتى القاك)
یعنی : ای رسول خدا ! منم حسین فرزند فاطمه و فرزند دختر تو که
مرا در میان امت بودیعت و امانت گذاردی و سفارش مرا کردی
شاهد باش بر اینها که مرا یاری نکردند ، حرمت مرا نگاه نداشتند

شعر

منم حسین در آغوش پروریده تو
منم که بود زمن روشنی دیده تو
کنون یزید تمنای کشتنم دارد
بدل خیال ز دین باز گشتنم دارد
بآن رسیده که آواره از مدینه شوم
بدشت کوفه گرفتار اهل کینه شوم
پس : گریه بسیاری کرد و صورت روی قبر گذارد خوابش

(۲۹۰)

برد در خواب دید جدش رسول خدا ﷺ را که با جمعی از ملائکه آمدند پیغمبر ﷺ حسین را بسینه چسبانید و فرمود :

(حبیبی یا حسین کانی اراك من قریب مر ملا بدمائك مذبحاً بارض كرب بلا)

یعنی : ای دوست من ای حسین گویا میبینم تو را از نزدیک آغشته بخونت سر بریده بزمین اندوه و غم .

پیغمبر ﷺ فرمود : پدر و مادر و برادرت نزد من آمده اند و همه مشتاق دیدار تو میباشند حسین «ع» نگاهی بسوی جدش کرد و عرض کرد :

(لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی معك وادخلنی معك فی قبرك)

یعنی : ای جد بزرگوار مرا حاجتی ببرگشت دنیا نیست مرا بگیر با خود بقبر ببر پیغمبر (ص) فرمود : (لابد لك من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق الشهادة ان لك فی الجنات درجات لن تنالها الا بالشهادة) یعنی : چاره نیست از برگشتن بدنیا تا کشته شوی همانا برای تو در بهشت مراتبی است که هرگز بآنها نمیرسی مگر بسبب کشته شدن پس آنحضرت مضطربانه از خواب بیدار شد و خواب خود را برای اهلیت نقل فرمود .

مجلس پنجاه و هفتم

در کاشف الاسرار در ضمن عنوانی از عناوین ذکر فرموده
جمالاتی که مختصرش اینست .

(وعلم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة)

سوره بقره آیه ۲۹

یعنی : یسار داد خداوند بجناب آدم (ع) اسمها را همه آن
اسمها را پس پدید آورد خداوند آن اسمها را بر فرشته گان .

مراد از اسماء بقرینه لفظ ضمیر هم چون بکل بر میگردد همه
ماسوا است و همه سوا اسم است از برای حضرت حق .

یعنی : آیه و نشانه اند هم چنانکه معصوم فرموده اند :

(نحن الاسماء الحسنی پس معنا (وهو العالم) چنین است که
خداوند آموخت تمام ماسوا بحضرت آدم چون جمع محلی بالف
ولام که الاسماء باشد افاده عموم و شمول میدهد و حضرت حق
اکتفا باین نفرمود و مؤکد کرد بلفظ كلها .

پس ثابت شد که دانشمند مادامیکه نباشد درش نمونه و مانند و نمایش دهنده از چیزی ممکن نیست که دانسته شود پس کسیکه نباشد از برای چشمش نور نمیبیند نوراً و نه رنگ را و هکذا از این جهت است که گفته شده (من فقد حسا فقد فقد علما)

یعنی کسیکه حسی از حواس و درکی از اقوای درک کننده ندارد پس بحقیقت مفقود است و نابود است درش دانش مثلاً کسی که چشم ندارد از دانستن رنگ اشیاء بی نصیب است . پس در این هنگام همانا جناب آدم داناشد جمیع ماسوا را باینکه قرار داده شده درش چیزی از هر چیزی و نمونه از هر مرده و زنده .

پس بدنش مرکب از عناصر چهارگانه که آب و خاک و هوا و آتش باشد (و عناصر جمع عنصر است یعنی اصل و ماده است) و روح آدم یعنی روح بخاری او چون جسم سماوی است پس هویدا است که در هر انسان است آنچه در بهائم و چرنده ها است از شهوت و آنچه در درنده ها است از غضب و آنچه در شیطان است از مکر و خدیعه و آنچه در ملائکه است از میل بسوی علم و عبادت و امور آخرت .

پس انسان عالم صغیر است و کتاب مختصریست که درش تمام آنچه در عالم کبیر است مندرج است (فتبارك الله احسن الخالقین) حقیر گوید : از این بیان بخوبی عالم کبیر و انسان بزرگ معلوم شد که چیست و نیز انسان و عالم صغیر نیز ظاهر گردید . و بدین معنا اشاره فرموده : امیرمؤمنان «ع» در دیوان خود

دوائك فيك ولا تشعروا ودائك منك فلا تبصروا
اتزعم انك جرم ثقیل وفيك انطوى العالم الاكبر

در كشكول مرحوم شیخ سروده

ای مرکز دایره امکان * وی زبده عالم کون و مکان * توشاه جواهر
ناسوتی * خورشید مشاعر لاهوتی * تاکی ز علائق جسمانی * در
چاه طبیعت تنمانی * صدملك زبهر توچشم براه * ای یوسف مصر
برا ازچاه * تاوالی مصر وجود شوی * سلطان سریر شهود شوی * در
روز الست بلی گفتی * امروز به بستر لاخفتی * نه اشگ روان نهرخ
زردی * الله ! الله که چه بیدردی * یکدم بخود آی و بین چه کسی *
بچه بسته دلی بکه هم نفسی * زین خواب گران برآر سری * میپرس
ز عالم دل خبری .. تا آخر اشعار

حاصل اینکه انسان اکمل و اشرف موجودات است زیرا
که دارای تمام طبقات است و از هر چیز که در عالم کبیر است در
اواز او نمو نه ایست از عناصر و نباتات و حیوان و جن و شیاطین و
ملائکه و نفس و عقل لهذا کتاب منتخب و نسخه مختصر عالم کبیر
است که فرموده شده است در حق او .

(ان الانسان مظهر الاسم الجامع وهو الله بخلاف غيره فان
كل واحد مظهر لاسم خاص القادر والمنتقم والهادي والعالم وهكذا)
پس انسان در عین حال که جهت و حدت دارد جهت اجتماع دارد
زیرا انسان هم عاقل است ، هم عابد است ، هم آکیل است ،
هم ذاکر است ، هم نائم است ، هم غضوب است تا آخر اما عالم کبیر

چنین نیست زیرا اسناد کار چیزی از او بجز دیگری از او داده نمی-
شود مثلاً به بهائم نمیشود اسناد کار سیاع که درندگی باشد داد.

و نیز انسان در هر مرتبه شدیدتر است از مماثلش که در عالم
کبیر است زیرا بهیمه و سبع قانع است بکمی از خوراکش و انسان
بسبب حرصش قانع نیست نه بخوراکش نه بآشامیدنیمایش نه بنگاه
حش نه بریاستش بلکه ادعای خدائی هم مینماید و شیطان در شیطنت
نسبت به برخی است بخلاف انسان که هم در مقام مکر است
نسبت به هم نوع خود و حیوان بلکه در مقام مکر نسبت بحضرت حق
هم میباشد چنانکه خدا فرموده : (و یخلقون له کما یخلقون لکم)
و ملائکه از برای هر یک از آنها مقامی است معلوم است آرزو
نمیکند فوق آنرا و تجاوز از حدش نمینماید بخلاف انسان که آرزوی
فوق قاب قوسین هم مینماید اگر باین نحو شد یعنی بحد تجاوز رسید
پس قرار داده نفس خود را اسیر شهوات پس مرتکب میشود محرمات
الهیة را از زنا و غیره در نتیجه موجب قتل انبیاء و ائمه هدی و اولیایمی
شوند.

زیرا برای زن زانیه کشته شد امیر مؤمنان (ع) ؛ و کشته شد
جناب یحیی (ع)

و از سید سجاده روایت است که پدرم در سفر کربلا مکرر
حضرت یحیی را و شهادت او را یاد میکرد و میفرمود : از پستی و
خواری دنیا نزد خدایتعالی آنست که حضرت یحیی را برای زن
زناکاری بهدیه فرستادند ! و سر مرا برای ولد الزنائی خواهند فرستاد
آری ای حسین عزیز ولد الزنائی چون شمر سر ترا برید و ولد الزنائی

(۲۶۵)

چون خوالی سر ترا برد نزد ولدالنائی چون پسر مرجانه واو فرستاد
نزدولدالنائی چون یزید .

رأس عزیز فاطمه سلطان انس و جان
بردند نزد زاده میسون بسارمغان
شایسته بود حرمت این هدیه بر یزید
پس زد چرا بلبلش چوب خیزران

* * *

چون زینب ستم زده این ماجرا بدید
با اشگ و آه بانگ حسینه بر کشید
با آنکه کان عصمت و حلم و حیا بُدی
صبرش تمام گشت و گریبان خود درید

مجلس پنجاه و هشتم

و نیز در کشف الاسرار فرموده : که مطلب چهاردهم در
اشاره بعالم مثال و قالب مثالی است .

محققین از حکما و عرفا را اعتقاد آنست که بین عالم ارواح
و عقول و بین اجسام مادیات و فاکیات عالم وسیعی است که مقدار
دارد و ماده و ثقلات و مزج و ترکیب ندارد و او را عالم مثال و عالم
برزخ گویند پس چنانچه ارواح مراتب دارند قسمی تعلق ببدن
ندارند و آنها را عقول گویند و قسمی تعلق ببدن دارند و ایشان را

را نفوس گویند و صاحب قوه و نقصند و لهذا مکلفند تا رسد بنفوس حیوانات که قابل تکلیف نیستند و منتهی شود بنفوس نباتی .
هم چنین عالم بمقدار و اجسام را مراتب بسیار است اعلای او عالم مثال است و ادنای او کره خاک .

و دلیل بروجود عالم مثال بسیار است یکی آنکه روح که نور محض است که با جسم عنصری که ظلمت محضه است البته تعاقب نمیگیرد رابطه و واسطه میخواهد نمییابی که غضر رف میان گوشت و استخوان است واسطه است و بخار میان آب و هوا و مرجان میان معدن و نبات و نخل میان حیوان و نبات و بوزینه میان حیوان و انسان و نیکان میان معصوم و غیر معصوم و شاخها میان درخت و برگها و شکوفهها و نهرها میان دریاها و جوینها و سبزهها و کوزهها و پیغمبران و امامان و علما میان حضرت حق و خلق و وزراء و سرداران میان سلطان و رعیت و لشکر و مادر میان اطفال و پدر و هکذا .

دلیل دوم بروجود عالم مثال آنکه بقاعده تطابق هر چه در عالم کبیر که ذکرش شد ببینیم حکم کنیم که نمونه آن لابد در عالم انسان صغیر هست و هر چه در عالم صغیر ببینیم حکم کنیم که از او در انسان کبیر و عالم بزرگ خزینههاست و این قاعده بسیار بزرگ است و عمل و رعایت او بسیار لازم است .

حال گوئیم چون ما در خود قوه خیال ببینیم که ادراک اجسام میکند و مقدار و شکل و لون اجسام در او ثابت است .

لهذا شخص هر کوهی و هر ولایتی که دیده در ذهن خود چسب داده .

وللهذا اصدقاء واعداً وداین و مدیون و طفل و عیال و ملك
و ملك خود را تمیز دهد و این خیال در بسیاری از طیور و حیوانات
نیز هست که منزل و آشیانه خود را میدانند و جفت و طفل و دوست و
دشمن شناسند و هکذا .

و نیز در آینه صور اشیاء نقش می بندد و مقدار و شکل و لون و
هیئت آنها را نمایش میدهد با آنکه ثقالت و ماده ندارد و زمان و
تدریج در وجود و عدم و موت و فدی خود ندارد و در آب هم همین
قسم است .

پس یقین کردیم از باب تطابق که در عالم کبیر نیز چنین عالمی
هست .

دیگر از ادله بر وجود عالم مثال و قالب مثالی خواب دیدن است
و روایات و آیات و حکایات در این باب زیاد است .

از جمله از کامل الزیارة بسندش از حضرت صادق «ع» روایت
است که زمانی که حضرت حسین «ع» بعقبه البطن صعود داد (و بطن
عقبه درده منزلی نینو است و نام منزلیست از منازل بقول قمقام)
فرمود : باصحابش که من خود را کشته می بینم .

عرض کردند از برای چه ؟

فرمود : خوابی دیدم !

عرض کردند : چه خوابی دیدید ؟

فرمود : دیدم سگی چند مرابندند و میگزیدند و از میانه سگی
پیس و اسلق افزون از دیگر سگان بر من حمله میافکند و آسیب
می زد .

حقیر گوید صورت برزخه قاتلین حضرت چون سگمان درنده اند و آن که چون سگ ابلق بود شمر ملعون ست .

در ناسخ است از مناقب ابن شهر آشوب و جلاء العیون که هندی مادر معاویه خوابی دید و بنزد عایشه آمد و خواستار شد که خواب خود را بعرض رسول خدا ﷺ برساند چون اذن حاصل شد عرض کرد : که آفتابی بر فراز سرم پدیدار شد و از آن آفتاب ، آفتاب دیگر آشکار گشت و ماهی سیاه از (فرج) من بیرون شد و از آن ماه سیاه ستاره تاریکی پدید آمد و آن ستاره بر آن آفتاب ثانی که از آفتاب اول پدیدار شده بود حمله کرد و او را بلعید پس آسمان سیاه شد و ستاره های سیاه پیداشد که جهان را فرو گرفت .

چون رسول خدا ﷺ این کلمات را اصغا فرمود . آب در چشم مبارك بگردانید پس رو بپند آورد دومرتبه فرمود :
ای دشمن خدا بیرون شو همانا تازه کردی اندوه مرا خبر مرگ دوستان مرا بمن آوردی چون هند بیرون شد حضرت فرمود :
(اللهم العنهما والعن نسلهما)

چون از تعبیر خواب پرسش کردند فرمود : آفتاب اول علی و ثانی حسین بن علی است و آن ماه سیاه معاویه و آن ستاره سیاه پسرش یزید است که با فرزند من حسین قتال خواهد کرد و او را شهید خواهد نمود و هنگام شهادت او آفتاب سیاه و آسمان تیره خواهد گشت و تیره گی جهان را فرو خواهد گرفت و آن ستاره گسان سیاه بنی امیه اند که بر جهانیان مستولی خواهند گردید .

(۲۹۹)

زمین لرزان سماهم نیلگون شد
چه شاه‌دین ز صدر زین نگون شد
خروش از عرشیان و فرش برخواست
دل اهل حریمش غرقه خون شد

* * *

برای شکر داد ار یگانه برو افتاد آن فخر زمانه
سر و پا گرم راز و ذوالجناحش بخون رنگین سوی خیمه روانه

* * *

بیانگ الظلیمه داشت فریاد بصفین شاه مردان این خبر داد
درخیمه زبس سر بر زمین زد که جان از پیکرش گردید آزاد
حاجی علماء قمی

مجلس پنجاه و نهم

در کاشف الاسرار است که در حدیث معروف است که و کما
تنامون تموتون تستیقظون تبعثون .

یعنی : همان طور که می‌خوابید می‌میرید و همان طور که بیدار
میشوید زنده می‌گردید و چون یکی از ادله عالم مثال و قباله مثالی
خواب دیدن است .

پس لازم است که ذکر از سر خواب و سر خواب دیدن را
بیان کنیم .

بدان که خواب دیدن که بر همه خلق حتی پیغمبران جاریست
این است که روح مناسبت و آشنائی و علاقه با بدن مثالی دارد بعد
علاقه بروح بخاری و روح حیوانی دارد و آن بخار لطیفی است
که از خون لطیف قلب متصاعد میشود و در دماغ و مغزو سر و جمیع
اعضاء سیر میکند .

پس دل چراغی است و خیر روغن و بخار نوری و شعاع که
روح بهمین شعله میل دارد چون بیداری و حرکت این خون و بخار
کم میشود مثل کمی روغن چراغ .

لهذا علاقه روح کم میگردد ، لهذا بدن خسته کسل و مانده
میشود و اگر چراغ خاموش شود مرگ میرسد .

لهذا حق تعالی خواب را بر همه مسلط نمود تا دوباره روغن پر
شود مثل استطلخ که شب میبندند و آب پر میشود و صبح او را بزراعت
میدهند بفهم چه گفتم !

اما سر خواب دیدن این است که روح تعلق تامی دارد در خواب
بقالب مثالی و بدن جن و شیاطین و بدن ملائکه هم شبیه است ببدن
مثالی و اموات هم در قالب مثالی هستند پس آدمی در خواب قریب-
الافق است هم با اموات و هم با جن و هم با ملائکه .

لهذا در خواب با هر سه طائفه می نشیند و با هر سه تکلم میکند
پس معنای خواب دیدن . دیدن اشیاء است بچشم مثالی .

امایان خواب راست و دروغ این است که خواب دروغ بر
سه قسم است که آنها را اضغاث و احلام گویند و اضغاث جمع ضعث
است و آن درخت دسته از گیاه را گویند .

اما گیاه مختلف است و احلام جمع حلم است و آن خواب دیدن است و در اصطلاح خوابهای درهم و برهم را گویند بجهت مختلط بودنش اینکه دانسته آمد حال گفته میشود بنحو اختصار که قوه مدرکه بر دو قسم است ظاهره و باطنه قوای ظاهره پنج است باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه قوای باطنه هم پنج است.

اول : حس مشترك که یونانی او را بنطاسیا خوانند و او تمام محسوسات را که حواس ظاهره دریابند دریابد بخلاف هر يك از قوای ظاهره مثلا آنچه گوش درك میکند چشم درك نمینماید و هکذا لذا آنقوه را حس مشترك خوانند.

دوم : قوه خیال است و او قوه ایست که صور محسوسات را بعد از غیبت اونگاهدارد و او چون خزانه ایست برای حس مشترك.

سوم : واهمه است و او قوه ایست که حفظ معانی جزئی میکند.

چهارم : حافظه است.

پنجم : متصرفه است اگر و هم آن را استعمال نماید و متصرفه قوه ایست که ترکیب و تجزیه صور و معانی مینماید.

حال گفته میشود که عرض شد قوه خیال خزانه قوه مشترك حس است.

پس يك قسمت از چیزهایی که حس مشترك آنها را درك کرده و در خزانه خود که خیال باشد ذخیره نموده بتوسط اشتغالش بصوری دیگر که از حواس ظاهره بدو مساوی میشد از آن قسمت اول غافل شده و در وقت خواب چون اشتغالش از صور حواس ظاهره قطع شده آنچه از غافل شده بود هویدا میشود.

پس آنصور مغفوله اضغاث واحلام است و برای آن تعبیر نیست.

اما آنکه قوه متصرفه بسبب شوق و میلش به چیزی تسلطش از چیزی در وقت بیداری ترکیب صورتی کرده باشد و بحافظه که خزانه اوست سپرده باشد چون در بیداری بنا بر اشتغال حس مشترك به - حواس ظاهره ظهور آنصورت در خزانه حافظه غافل شده و میسر نشده حس مشترك را که او را درك کند بر او در وقت خواب ظاهر گردد.

یعنی : ظهور آنصورت در حافظه برای حس مشترك پدیدار شود این نیز از اضغاث واحلام است.

قسم سوم آن است که مزاج از حال عادی خود دیگرگون گردد مثلاً اگر بر انسان حرارت مستولی شود آتش در خواب بیند و اگر برودت مستولی شود در خواب برف و سرما بیند و اگر رطوبت مستولی شود باران و سیل و دریا بیند و اگر یبوست بر انسان غالب شود کوه و سنگ و پریدن در هوا و مانند آن در خواب بیند این قسم هم اعتباری درش نیست و از خوابهای کاذبه بشمار آید.

و آن خوابی که صادق است و تأویل و تعبیر دارد آنست که نفس بواسطه تعطیل حواس ظاهره بروحانیات متصل شود و چیزی - های از مغیبات مطلع شود و چون مدرك صورت جزئی نتواند بود بلکه معنای کلی باشد متصرفه از برای حکایت آن معنای کلی صو - تی ترکیب کند. آنصورت چون در لوح حس مشترك منطبق شود بر آینه مشاهد گردد.

واین قسم از خواب دیدن بر دو قسم است یکی خواب صریح که محتاج بتأویل و تعبیر نیست دیگر غیر صریح که محتاج تعبیر است و هر دو در قرآن مجید مذکور است .

اول در سوره صافات راجع بحضرت ابراهیم که انی رأیت فی المنام تا آخر .

و دیگر در سوره یوسف انی رأیت احد عشر کوکباً تا آخر قسمتی از این جملات از کتاب نفایس الفنون مذکور آمد .

حاجی علماء

از جمله خوابهای صادقه خوابی است که هند زن یزید ملعون دیده چنانکه در کتب مقاتل مذکور است اینکه عرض شد که صادقه است چون در روایت است .

چنانکه در مجمع البحرین مذکور است از حضرت امام رضا که فرمود : حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش اینکه رسول خدا ﷺ فرمود :

(من رأنی فقد رأنی لان الشیطان لا یتمثل فی صورتی ولا فی صورة احد من اوصیائی ولا فی صورة احد من شیعتهم و ان الرؤیا الصادقة و در بعضی نسخ رؤیا المؤمن من جزء من ست و اربعین من اجزاء النبوة)

یعنی : هر کس مرا در خواب ببیند مرادیده زیرا شیطان مانند من و مانند هیچک از اوصیاء من و پیروان آنها نمیشود و خواب راست یا خواب مؤمن یعنی شیعه یک جزء از چهل و شش جزء نبوت

است .

درنفایس مذکور است که پیغمبر ﷺ مدت پیغمبریش ۲۳ سال بود و آن ۴۶ شش ماه میشود چون چیزها را در مدت شش اول نبوتش بخوابدیدن بیان میفرمود : و مابقی را بوحی .
لذا فرموده شده است که خوابدیدن مؤمن مثل يك جزء اول از نبوت است که شش ماه اولی باشد .

فرموده اند که شرائط صحت رؤیا این است که مزاج سالم باشد و با طهارت باشد در وقت خوابیدن به پهلوی راست بخوابد و سوره (والشمس و واللیل و والتین و قل یا ایها الکافرون و اخلاص و معوذتین) بخواند و بگوید :

(اللهم انی اعوذ بک من شر الاحلام و استجیر بک من ملاءعة الشیطان فی الیقظة و المنام)

از کتب مقاتل منقول است که در شب پنجم روز ورود اهل بیت بکوفه بشام هند زن یزید در خواب دید که دری از آسمان گشوده شد فوج ؛ فوج ملائکه فرود میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهداء میآمدند و میگفتند :

(السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله)

در این حال دیدم ابری از آسمان بزیر آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان آنها مردی بود در نهایت زیبایی و نورانیت چون بزمین رسید دوید تا آنکه خود را بروی آن سر مطهر انداخت و دندانهای او را میبوسید و میفرمود :

(یا ولدی قتلوک اتراهم ما عرفوک و من شرب الماء منعوک)

ای فرزند ارجمند تو را کشتند آیادیدیکه تو را نشناختند ؟ و از شرب آب منع کردند ای فرزند منم جدت رسول خدا ﷺ و این است پدرت علی مرتضی و این است برادرت حسن مجتبی و عمویت جعفر و عقیل و این است حمزه و عباس که بزیارت تو آمده اند و يك اهلیت خود را می شمرد .

هند گوید : در این حال هر اسان و ترسان از خواب بیدار شدم چون بنزد آن سر مقدس رفتم دیدم که نور از آن با آسمان میرفت رفتم که یزید را بیدار کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود ندیدم چون تجسس کردم او را دیدم در خانه تاریکی نشسته و رو ب دیوار نموده و میگوید : مالی و للحسین ؟ مرا با حسین چکار بود ؟ و هم و غم بسیار از او مشاهده کردم چون خواب خود را برایش نقل کردم غم و بیم او زیاده گردید و جوابی نگفت .

چون صبح شد اهلیت را طلبید و مخیر گردانید میان رفتن به مدینه با جواثر زیاد و ماندن در شام با عزت .

ایشان فرمودند که اولاً می خواهیم ما را رخصت دهی که نوحه و ندبه کنیم بر کشته گان خود زیرا ما را مهلت گریه و ندبه ندادند پس یزید امر کرد تا خانهای چند از برای ایشان آماده نمودند تا ایشان به تعزیه و نوحه مشغول باشند .

مردم چون از این واقعه خبر یافتند زنی از بنی هاشم و قریش نمازد مگر آنکه جامهای سیاه پوشیدند و باغریبان و اسیران محنت و بلا هم ناله شدند و بر مظلومان کربلا نوحه و ندبه کردند تا یکم هفته حال چنین بود .

بامر زاده هند جگرخوار * برای اهل بیت آل اطهار * مکانی چندرا
 خلوت نمودند * بر آل الله بسی خدمت نمودند * که راز دل بهمدیگر
 بگویند * غبار غم بهاشک از دیده شویند * سرای آن لعین ماتم -
 سراشد * چو ذکر از حدیث کربلا شد * مصیباتی کز آندل میزند
 جوش * چگونه میتوان کردش فراموش * چراغی را که روشن کرد
 سرمد * کجا از ظلم خاموشش توان کرد .

حاجی علما سروده :

چراغ دین، حسین . قاتل یزیدش
 که لعنت باد بر روح پلیدش

مجلس شصتم

(یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً و ماعملت من
 سوء تود لو ان بینها و بینہ امداء بعیداً)

یعنی : روزیکه میآید هر تنی آنچه را کرده از خوبی حاضر
 کرده شده و آنچه را کرده از بدی دوست دارد .

یعنی : آرزو دارد که کاش اینک بود بین آن و میان او مسافتی

دور آیه ۲۸ سوره ۳

و نیز در سوره ۱۴ در آیه ۵۱ فرمود :

(لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب)

(یعنی : تاجزا و مزد دهد هر تنی را آنچه کار سازی کرده
همانا خداوند زود حساب است آیات زیاد و اخبار متواتره بر تنجسم
اعمال داریم و اشاره به بعضی از آنها در این مجلس خواهیم نمود.

در منازل الاخرة مرحوم حاجی شیخ عباس است از مرحوم
مجلسی که در محاسن بسند صحیح از حضرت صادق یسا حضرت
باقر علیه السلام روایت کرده که چون مؤمن میمیرد با او داخل میشود در
قبرش ، شش صورت که یکی از جانب راست میایستد و یکی از
جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا .

و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سؤال یا عذاب
از هر جهت که میآید آنکه در آنجهت ایستاده است مانع میشود پس
آنکه از همه خوش صورت تر است بسایر صورتها میگوید شما
که باشید ؟ خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من .

صاحب جانب راست گوید من نمازم ! صاحب جانب چپ
گوید من زکواتم ! آنکه در پیش رو است گوید من روزه ام آنکه در
عقب سراسر گوید من حج و عمره ام و آنکه در پائین است گوید
من برو احسان برادران مؤمنم !

پس آنها گویند باو تو کیستی ؟ که از همه مابهر و خوش روتر
و خوشبوتری ؟

گوید من ولایت و دوستی آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ام
و نیز در منازل الاخرة است شیخ کلینی از حضرت باقر (ع)
روایت کرده که فرموده : ما لك مانعه است منع میکند از عذاب قبر

واز دعوات راوندی منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود :

هر که بگوید نزد قبر میتی وقتی که دفن شود سه مرتبه :
(اللهم انی اسئلك بحق محمد و آل محمد ان لاتعذب هذا المیت)
حضرت حق تعالی بردارد از او عذاب را تا روزیکه دمیده شود در صور
وحکایات زیادی هم در این مورد زیاد است .
حال گفته میشود :

در کاشف الاسرار است که اگر بحث شود که اعمال اعراضند
چگونه مجسم و جوهر گردند جواب این است که عرض این عالم
جوهر این عالم نشود و اما عرض این عالم در عالم دیگر مجسم و
جوهر گردد و دلیلی از عقل بر امتناع آن نداریم و بر وقوعش از نقل
چنانکه مذکور شد .

و در اربعین مرحوم شیخ بهائی شواهد بسیار است و رفع استبعاد
میکند مثلاً آب در افعی زهر و در صدف مروارید و در درخت میوه
و در حیوان نطفه و گوشت و غیر آن میشود .
و نیز تخم طاوس و مرغ شود .

و نیز سایر مواد در عالم چشم رنگ است و در دماغ بوی
و در دهن تلخ و در لمس نرم و در گوش صوت است .
و غضب شخص چگونه در خود او مؤثر است و گاه منشأ درد
و گاه منشأ شفا و دفع رطوبت و بات میشود .

سخن از دوستی آل محمد ﷺ در میان آمد حال گفته میشود
که از جمله آثار محبت نسبت به خاندان عصمت گریه بر مصیبات وارده

بر آن‌هاست بخصوص حضرت سید مظلومان .

چنانکه در جلاء العیون از ابن بابویه است بسند حسن ازریان -

بحن شیب که دائی معتصم عباسی و ساکن قُم (در کنی و القاب قمی است) بوده که روز اول محرم بخدمت حضرت امام رضا «ع» رفتم فرمود : که ای پسر شیب آیاروزه عرض کردم نه فرمود : که این روزیست که حق تعالی دعای حضرت ذکریا را مستجاب گردانید در وقتی که از حق تعالی فرزند طلبید و ملائکه او را ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد ترا به یحیی پس هر که این روز را روزه دارد دعای او مستجاب گردد چنانکه دعای ذکریا مستجاب گردید .

پس فرمود : که ای پسر شیب محرم ماهی بود که اهل جا - هلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه پس این امانت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را ندانستند در این ماه با ذریت پیغمبر خود قتال نمودند و زنان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را بغارت بردند پس خدا پیامرزد ایشان را .

ای پسر شیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی «ع» که او را مانند گوسفند سر بریدند و هیچده نفر از اهل بیت او را با او شهید کردند که هیچیک در زمین شبیه خود داشتند بحقیقت که گریه کردند برای شهادت او آسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملک برای نصرت آنحضرت از آسمان بزمیر آمدند چون بزمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت هستند ژولیده موو گرد آلود تا وقتی که حضرت قائم

(۲۸۰)

آل محمد ﷺ ظاهر شود پس از یاوران آنحضرت خواهند بود و
در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد بود که یا آل ثارات الحسین
یعنی ای طاب کننده گان خون حسین .

یا بن شیبب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش چون جدم
حسین کشته شد آسمان خون و خاک سرخ بارید .

یا بن شیبب اگر گریه کنی بر حسین تا آب دیده های تو بر روی تو
جاری شود حق تعالی تمام گناهان کبیره و صغیره ترا بیامرزد خواه
اندک باشد و خواه بسیار .

ای پسر شیبب اگر خواهی که ملاقات کنی خدا را و هیچ گناه
هی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین را .

یا بن شیبب اگر خواهی در غر فهای عالیه بهشت ساکن شوی
بارسول خدا ﷺ و ائمه طاهرين پس لعنت کن بر قاتلان حسین .

ای پسر شیبب اگر خواهی مثل ثواب شهدای کربلا داشته باشی
پس هر گاه که مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو (یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزاً عظیماً) یعنی آرزو میکنم که با ایشان بودم و کشته
میشدم و رستگاری بزرگ مییافتم.

ای پسر شیبب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت باشی پس
برای ما اندوهناک باش و برای شادی ما شاد باش و بر توباد بولایت
ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد حق تعالی او را در قیامت با آن
محشور میگرداند .

ای آنکه سرت بریده گشته زنت

شد خورد بزیر سم اسبان بدنت

(۲۸۱)

ای شافع مذنین چرا لعل لب

بنمود ز خیزران کبود اهرمنت

حاجی علماء

سر حلقه خیل شهدا کیست حسین

جان باخته راه خدا کیست حسین

پیمیان شفاعت بشهادت بسته

آن کرده بعمد خود وفا کیست حسین

مجلس شصت و یکم

در شرح عدیلہ مرحوم آقا شیخ حبیب اللہ کاشانی است کہ از اموریکہ ثابت شدہ ولو بعد ضرورت نرسیدہ ملک نقالہ است یعنی آن فرشتہ کہ باذن خدا مردہا را از محلی بمحلی دیگر نقل مینمایند و دلیل بر ثبوت این مطلب اخبار بسیار است از جملہ از امالی شیخ طوسی حکایت شدہ کہ رسول خدا ﷺ فرمود :

(ان الله ملائكة ينقلون الاموات الى حيث يناسبهم)

یعنی : همانا می باشد برای خدا فرشتہ گانیکہ نقل مینمایند مر- دگان را بسوی مکانیکہ مناسب آنها باشند .

و نیز میثم تمار خدمت حیدر کرار عرض کرد : فدایت شوم

آیا اذن میدہی کہ مادر مرا بسوی مدینہ طیبہ نقل نمایم ؟

فرمود : اگر شایستہ باشد فرشتہ گان ہر آینہ او را نقلش میدہند

دون تو .

و نیز از امیر مؤمنان روایت شده که فرمود : دفن نمائید مردگان خود را هر جا که خواهید زیرا اگر نیک باشند ملائکه آنها را به مکه و مدینه نقل مینمایند و اگر بد باشند آنها را بجائی که شایسته آنهاست میبرند .

در کتاب کشف الحق علامه از ابی بصیر روایت شده که گفت حج کردم با حضرت صادق تا آنکه زیارت کرد قبر جد خود را در مدینه پس مردی از قبیله بنی یقطان عرض کرد : یا بن رسول الله همانا مردم گمان میکنند که در این قبه قبر ابی بکر و عمر را زیارت میکنند فرمود : صه یا ابا یقطان ساکت شو ای برادر یقطانی همانا دروغ گفتند قسم بخدا که اگر آیند و قبر شکافته شود می یابند در مکان ابی- بکر و عمر سلمان و ابوذر را قسم بخدا که این دو سزاوار ترند باین مکان از غیر خودشان .

عرض کردم : که یا بن رسول الله چگونه میشود که مرده را به جائی دیگر برند و دیگری را بجای او بگذارند ؟

فرمود : یا ابا محمد همانا خداوند خلق فرموده است هفتاد- هزار فرشته را که گفته میشود بآنها نقائه که پخش میشوند در مشرق و مغرب زمین و میگیرند مردگان بندگان را و دفن مینمایند هریکی را در مکانیکه سزاوار آنند و همانا میربایند جسد مرده را از تابوتش و مرده دیگری را در جای او میگذارند و مردم نمی دانند و نمی فهمند (وما ذلک ببعید و ما ربک بظلام للعبید)

و روایات در این باب زیاد است که اختصار کردیم .

در منتخب التواریخ خراسانی مرحوم است از دارالسلام مر -
 حوم نوری از حاج مولا علی بن حاج میرزا خلیل طهرانی از مولا
 محمد کاظم هزار جریبی صاحب تصانیف کثیره که من در درس استاد
 اکمل آقای بهبهانی بودم در مسجد پائین پای صحن مقدس کر -
 بلای معلا ناگاه مردی زوار غریبی که در زی لباس توابع آذر -
 بایجان بود داخل مجلس درس شد سلام کرد بر استاد و دست ایشان
 را بوسید يك دستمال بسته که میان اوزیور زنانه بود نزد استاد گذارد
 عرض کرد : این را بمصارفی که میخواهید برسانید استاد فرمود :
 سرگذشت آن چه چیز است ؟

عرض کرد : سرگذشت عجیبی دارد و آن این است که من
 از اهل فلان بلد نیباشم (ذکر کرد شیروان یا دربند یا بلدی را که
 نزدیک باینها بود) مسافرت کردم به یکی از بلاد (روسیه) در آنجا
 مشغول بتجارت شدم و من صاحب ثروت بودم یکروز چشمم افتاد
 بدختر جمیله که تمام قلبم را گرفت نتوانستم خود داری کنم رفتم
 نزد کسان آن دختر که از اعیان نصاری بودند آن دختر را خواستگار
 ری نمودم گفتند در تو عیبی نیست مگر اینکه بدین مانستی که به
 دین ما در آئی ما این دختر را بتوزو بیچ میکنیم پس من مهموم از نزد
 آنها مراجعت نمودم چون آنها معلق نمودند بر امریکه من اقدام
 بر آن هرگز نمیکردم .

چند روز صبر کردم و روز بروز شوق من بآن دختر زیادتیر میشد
 تا کار بجائی رسید که دست از تجارت برداشتم آخر دیدم حواسم
 نزدیک است مختل شود و مشرف بهلاکت شدم گفتم بساکی نیست

که صورتاً اظهار تنفر نمایم چون نفس تنگ شد رفتم نزد کسان آن دختر گفتم حاضر شدم که از اسلام برائت جویم و داخل دین مسیح شوم پس از من قبول کردند و دختر را بمن تزویج نمودند .

چون قدری گذشت پشیمان شدم بر این کار قبیح خود خوردم۔ راسرزنش میکردم نه قدرت داشتم بوطن خود برگردم و نه ممکن بود که عمل بوظائف نصرانیت بنمایم و از شرایع اسلام چیزی در من یافت نمیشد بغیر از گریستن در مصائب حضرت سیدالشهداء و در آن اوقات محبت زیادی پیدا کردم بآن بزرگوار و تفکر در مصائب آن حضرت مینمودم و گریه و زاری مینمودم و عیال من از دیدن اینحال تعجب میکرد چون جهت ظاهریه در من نمیدید از برای گریه من پس حیرتش زیاد شد از سبب پرسش نمود من تو کل برخدا نمودم حقیقت حال را بیان کردم باو گفتم که من بدین اسلام باقیم و گریه من در پیش – آمدات ناگوار بر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) است همینکه اسم شریف آن حضرت را شنید نور اسلام در قلبش تابش کرد و همان حال داخل در شریعت اسلام شد و بامن در مصائب آن حضرت هم گریه و هم ناله گردید یکروز باو گفتم بیا هجرت نمائیم به نحو پنهانی و برویم سر قبر حضرت سیدالشهداء که آشکارا اظهار مسلمانی خود را بنمائی آن زن بامن موافقت کرد و شروع بآمادگی لوازم سفر گردیدیم قدری نگذشت که زوجه من مریضه شد و از دنیا رحلت کرد پس اقارب او جمع شدند و او را بطریق نصاری تجهیز نمودند و او را باتمام زینتی که داشت دفن نمودند به روش ملت و کیش خودشان .

پس حزن و اندوه من زیاد شد از دوری آن زن با خود گفتم شب
که بشود میروم و جسد او را از قبر بیرون میآورم و میبرم به بهترین بلدان
دفن میکنم .

چون دل شب شد رفتم سر قبرش رانش کردم دیدم مردشارب
بلند و ریش تراشیده در آنجا مدفون است .

پس متحیر شدم از این پیش آمد و سانحه عجیبه بجهت تبدیل
جثه عیالم باین بدن خبیث .

در آن حال مرا خواب ربود در عالم خواب دیدم کسی می
گوید دل خوشدار که بدن عیالت را ملائکه حمل نمودند بزمین کر-
بلای معلا و او را دفن نمودند در میان صحن مقدس طرف پائین پا-
نزدیک مناره کاشی و این جثه فلان عشار است که امروز او را در
آنجا دفن کردند و او را نقل نمودند بقبر عیالت و زحمت حمل و نقل
جنازه از تو برداشته شد !

من خوشحال از خواب بیدار و فوراً عازم حرکت بکر بلای
معلا شدم و خداوند بمن توفیق کرامت فرمود که بزیارت حضرت
سیدالشهداء مشرف شدم و از حفظه صحن مقدس پرسیدم که در فلان
روز همان روزی را اسم بردم که عیالم دفن شده بود .

گفتم پای مناره کرار دفن کردید؟ گفتند فلان عشار را .

پس من قصه خود را برای آنها نقل کردم پس همان قبر را
شکافتند و من جهت آنکه مطلب بر من معلوم شود داخل شدم دیدم
عیالم میان لحد خوابیده بهمان قسم که در ولایت خودش او را به
خالک سپرده بودند پس حلی و زینتهائی که بمذهب نصاری با او دفن

(۲۸۶)

شده بود برداشتم و اینست آنها !
مرحوم آقای بهبهانی آنها را گرفت و صرف نمود بفقرای
کربلای معلا.
پروانه صفت ؛ دور زنان گرد ولایت
انس ، ملک ، جن که تو مصباح هدائی
گوی سبق از جمله شهیدان بر بودی
زین نام نهادند که شاه شهدائی
تصویر چسان کرد غم هجر حریمت
دروقت وداع کردن وهنگام جدائی
لب تشنه بریدند سرت را بلب شط
نشینده در عالم احدی همچو فدائی
داریم ز هرباب بتو چشم شفاعت
ای آنکه بهر بابت محبوب خدائی
حاجی علماسروده



مجلس شصت و دوم

دردعای ابو حمزه ثمالی است (و این ابو حمزه نامش ثابت - بن دینار است ثقة و جلیل القدر است و از زهاد و مشایخ اهل کوفه است)

از فضل بن شاذان روایت است که گفت : از ثقة شنیدم که گفت : شنیدم از حضرت امام رضا «ع» که فرمود : ابو حمزه ثمالی در زمان خود مانند سلمان فارسی بود در زمان خود و این بآن جهت است که به خدمت کرده به چهار نفر از ما علی - بن الحسین ؛ و محمد بن علی ؛ جعفر بن محمد و مقداری از زمان موسی بن جعفر .

و روایت شده که وقتی امام جعفر صادق «ع» ابو حمزه را طلبید چون وارد شد حضرت باو فرمود لا ستریح اذ رأیتک من هر - آینه آسایش مینمایم زمانیکه تورا میبینم .

و روایت شده که ابو حمزه دختر کسی داشت بر زمین افتاد و دستش شکست نشان شکسته بنده داد گفت استخوانش شکسته شده

باید اورا جبیره کرد ابو حمزه بحال آن دختر رقت کرد و گریست
و دعا کرد شکسته بند خواست که دست اورا بـجبیره ببندد دید آثاری
از شکستگی ندارد بدست دیگرش نظر کرد دید آنهم عیبی ندارد .

وفات ابو حمزه در سنه ۱۵۰ هجری واقع گردیده .

در کنی و القاب مرحوم حاجی شیخ عباس است که ثمالی
بضم نسبتی است به ثماله واسم ثماله عوف بن اسلم است و آن طائفه از ازا
ند و نامیده شد ثماله برای اینکه آنها حاضر شدند بجنگ و بیشترشان از بین
رفتند و نماند از آنها مگر بقیه کمی و بقیه کم را ثماله گویند .

لذا اصل این دعا را چون ایشان از حضرت زین العابدین نقل
کرده لذا بنام ایشان نامیده شده است .

از جمله جملات آن دعا این است که حضرت زین العابدین
اظهار میدارد بحضرت حق تعالی .

(فمالی لا ابکی ، ابکی لخروج نفسی ، ابکی لظلمة قبری ،
'بکی لضیق لحدی ، ابکی لسؤال منکرو نکیر ایای ، ابکی لخروجی
من قبری عرباناً ذلیلاً حاملاً ثقلی علی ظهری)

یعنی : چرا من نگریم ؟ بگریم برای جان دادن ؛ بگریم برای
اریکی گورم ؛ بگریم برای تنگی لحدم ؛ بگریم برای پرسش
منکرو نکیر از من ؛ بگریم برای بیرون شدنم از گور برهنه خوار بابار
نناهی که بردوش دارم

در کاشف الاسرار است که بسند معتبر از حضرت صادق
مقول است که هیچ محل قبری نیست مگر آنکه هر روز سه مرتبه

(۲۸۹)

میگوید منم خانه خاك ؛ منم خانه بلا ؛ منم خانه كرم .

حقیر سروده :

تا بکی پای بند این قفسی گوش داری بیانگ هر جرسی
میکنی تا بچند بوالهوسی هر دم از عمر میروود نفسی
چون نگه میکنی نماند بسی

* * *

هیچ آری بیاد وقتی را ؟ دادن جان زمان سختی را ؟
قدر دان ز عمر خویش لختی را تا کنی درك نيك بختی را
كن ز اعمال خویش بازرسی

* * *

پس طیبیان ز تو کنا ره کنند چاره نیست تا که چاره کنند
اهلیت تو را نظاره کنند جامه صبر پاره ، پاره کنند
هست جاری ز چشم اشگ بسی

* * *

زن و فرزند خویش مینگری لیک از دیده که رشک بری
مال دیگر نمیدهد ثمری زن خیالش بشوهر دیگری
شده فرزند زیر دست کسی

در منازل الاخرة محدث خبیر مرحوم حاجی شیخ عباس است
که در امثال عرب است که میگویند احمی من معیر الجراد یعنی
فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه اوست بیشتر است از پناه -
دهنده ملأخها .

وقصه آن چنان است که مردی بادیه نشین از قبیله

طی که نامش مدلیج بن سَوید بود روزی در خیمه خود نشسته بود دید جماعتی از طایفه طی آمدند و جوال و ظرفهائی با خود دارند پرسید : چه خبر است ؟ گفتند : ملخهای بسیار در اطراف خیمه شما آمده اند آمده ایم آنها را بگیریم . مدلیج که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد و نیزه خود را بردست گرفت و گفت بخدا سوگند است که هر کس متعرض این ملخها شود من او را خواهم کشت اکنون الجراد فی جواری ثم تریدون اخذه ؟ آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید ؟ چنین چیزی نخواهد شد و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند آنوقت گفت این هنگام ملخها از پناه من رفتند دیگر خود دانید .

پس از نقل این جمله در مجمع الامثال میدانیست که گفته شده است که پناه دهنده ملخها نامش حارثة بن مَیره پدر قبیله حنبل بوده حاجی علماء

از سر جمع روایات چنین مستفاد است که حضرت حق تعالی تمام زمین و تمام بهشت و جهنم را مهریه جناب فاطمه قرار داده که دشمنانش را بجهنم برد و دو ستانش را ببهشت .

از مصباح الانوار از حضرت پیغمبر ﷺ که فرمود : یا علی خداوند تزویج فرمود فاطمه را با تو و قرارداد صداقش را تمام زمین پس هر کس راه برود بروی زمین و دشمن تو باشد راه رفتنش حرام است .

حال عرض میکنیم ای خاتون دنیا و آخرت اظهار مسا این

(۲۹۱)

است که از دوستان شما خاندانیم و در ملک شمائیم و در پناه شمائیم
از آن ملخها ای دختر سلیمان هستی کمتر نیستیم امیدواریم که در
همه عوالم فریادرس ما بوده باشید .

حقیر سروده :

ای بانوی دین شکسته پهلوی	خاتون سیاه گشته بازو
بعد از پدر بزرگوارت	بد تادم هرگ گریه کارت
رخساره ظلم گشته نیلی	آزرده شده ز ضرب سیلی
از ضرب درو دل حزینت	ساقط شده محسن جنینت
بر حضرت تو ز راه یاری	داریم امید رستگاری

حاجی علماء

مجلس شصت و سوم

سوره ابراهیم آیه ۳۲

(يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ)

یعنی ثابت و برقرار میدارد خداوند آنان را که ایمان آورده اند
بقول و اعتقاد ثابت در زندگی دنیا و آخرت و گمراه میکند و بخود
و میگذارد ستمگران را و مینماید خداوند آنچه میخواهد .

در تفسیر برهان ۱۳ روایت در ذیل این آیه ذکر فرموده یکی
از آنها این است که در کاشف الاسرار هم ذکر فرموده ما در این

و چیزه تذکر میدهیم که :

ابن بابویه از حضرت صادق (ع) روایت نموده که کسیکه سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج ، و سؤال قبر و شفاعت .
و حضرمی روایت کرده که عرض کردم : بحضرت صادق ع کیستند آنها که در قبر از ایشان (یعنی از اموات) سؤال میکنند ؟
فرمود : کسیکه ایمان را خالص کرده باشد و کسیکه کفر را خالص داشته باشد گفتم : پس باقی این خلق چه میشوند ، فرمود : بخدا قسم که ایشان را وامیگذارند و اعتنا بایشان نمیکند .

سوم : و بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده که میت مؤمن را چون از خانه اش بیرون میآورند مشایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و از دحام میکنند برای او تا بقبرش برسانند چون بقبرش رسید زمین باو میگوید : مرجبا خوش آمدی و بسوی اهل خود آمدی بخدا سوگند که دوست میداشتم مثل تو کسی بر روی من راه رود خواهی دید که با تو چه خواهیم کرد پس قبر او را میگشایند بقدر آنکه چشم او کار کند و داخل میشوند بر او دو ملك در قبر او منکر و نکیر و سؤال میکنند از او که کیست پروردگار تو ؟ گوید : خدا گویند : چیست دین تو ؟ گوید : اسلام گویند : کیست پیغمبر ؟ گوید : محمد ﷺ گویند : امام کیست ؟ گوید : فلان (یعنی ائمه را نام برد) پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفت بنده من از فرشتهای بهشت در قبرش پهن کنید و دری از بهشت بسوی قبرش بگشایید و از جامه های بهشت برش بپوشانید تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست از برای او بهتر است پس باو بگویند بخواب مانند خواب نوداماد و

بخواب خوابیدنی که در آن پریشانی نباشد .

و اگر کافر باشد ملائکه مشایعت او کنند تا قبر او و زمین باو گوید ؛ لا مرحباً بجای بدی آمدی والله که من دشمن میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه رود والله خواهی دید که بانو چه خواهی کرد پس براو تنگ میگردد و میفشارد او را تا استخوانهای پهلوی - های او میچسبند پس منکر و نکیر براو داخل شوند بغیر آنصورت که بر مؤمن داخل میشوند و او را مینشانند و روح او را تا کمرش باو باز میگردانند و میگویند پروردگار تو کیست ؟ پس او مضطرب میشود ؛ میگوید میشنیدم که مردم میگفتند خدا میگوید هرگز ندانی و نیز از پیغمبر و امام میپرسند همین جواب را میگوید پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفت بنده من فرش کنی قبرش را از آتش و بپوشانید او را جامه های آتش و بگشائید از برای او دری بسوی آتش تا بیاید بسوی ما .

و آنچه نزد ماست بدتر است از برای او از این حالت پس سه مرتبه از آتش بر او میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز می - کند که اگر آن ضربت را بر کوه های تهمامه بزنند همه ریزه ریزه میشود و مسلط میگرداند خدا براو در قبرش مارها که او را سخت میگزند و میدرنند و شیطان او را بغم و اندوه میدارد و صدای عذاب او را میشنود هر که خدا خلق کرده مگر جن و انس .

میشنوند صدای کفشهای مشایعت کننده گان خود را و صدای برهم زدن دستهای ایشان را و این است معنای قول حق تعالی و یثبت الله الذین تا آخر که ذکر کردیم . حاجی علماء

در مفاتیح الجنان است در حکایت تشریف حاجی علی بغدادی
 بخدمت امام عصر ارواحنا فداه در ضمن پرسشهایی که کرده از آن
 حضرت یکی این است که ای آقای ما برای من پرسشی است فرمود
 پرس عرض کرد که قراء تعزیه امام حسین میخوانند که سلیمان -
 اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سیدالشهدا پرسید گفت بدعت
 است پس در خواب دید هودجی رامیان زمین و آسمان پس سؤال
 کرد که کیست در آن هودج گفتند باز فاطمه زهرا و خدیجه کبری
 پس گفت بکجا میروند گفتند زیارت امام حسین (ع) در امشب
 که شب جمعه است و دید رقعهای را که از هودج میریزد و در آن
 مکتوب است .

(امان من النار لزوار الحسین (ع) فی لیلة الجمعة امان من -
 النار یوم القیامة) این صحیح است ؟ فرمود : آری راست و
 تمام است .

عرض کردم سیدنا صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند
 حسین (ع) را در شب جمعه پس برای او امان است ؟ فرمود : آری
 والله واشگ از چشمان مبارکش جاری شد و گریست .

عرض کردم سیدنا پرسشی است فرمود پرس عرض کردم
 سنة ۱۲۶۹ حضرت رضا (ع) را زیارت کردیم و در درود یکی از
 عربهای شروقیه را که از بسادیه نشینان ظرف شرقی نجف اشرفند
 ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است
 ولایت رضا (ع) گفت بهشت است امروز پانزده روز است که
 من از مال مولای خود حضرت رضا (ع) خورده ام چه حد دارد
 منکرو نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن -

حضرت روئیده و در مهمانخانه آن جناب این صحیح است ؟ علی -
بن موسی الرضا (ع) میآید و او را از منکر و نکیر خلاص میکند ؟
فرمود : آری والله جدمن ضامن است .

و نیز در مفاتیح است که بدوسند معتبر منقول است که حضرت -
ت امام رضا (ع) فرمود : هر که مرا زیارت کند باین دوری قبر
من بیایم بنزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشم احوال
آنها در وقتی که نامه های نیکو کاران در دست راست ایشان و نامه های
بدکاران در دست چپ ایشان پرواز کند و نزد صراط .

و نزد ترازوی اعمال .

و بسند معتبر منقول است که حضرت موسی بن جعفر (ع)
فرمود : هر که زیارت کند قبر فرزند من علی را او را نزد خدا یتعالی
ثواب هفتاد حج مقبول باشد .

راوی استبعاد کرد و گفت و هفتاد حج مقبول فرمود که بلی
هفتاد هزار حج گفت هفتاد هزار حج فرمود چه بسیار حجی باشد
که مقبول نباشد .

هر که آن حضرت را زیارت کند یا يك شب نزد آن حضرت
بماند چنان باشد که خدا را در عرش زیارت کرده باشد گفت چنان -
نچه خدا را در عرش زیارت کرده باشد فرمود بلی چون روز قیامت
میشود بر عرش الهی چهار کس از پیشینیان و چهار کس از پسینیان
خواهند بود .

اما پیشینیان پس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام

اند واما پسینان پس محمد وعلی و حسن و حسین علیهم السلامند پس
 ریسمانی میکشند درپای عرش پس می نشینند باما زیارت کنندگان
 قبور ائمه^ع و همانا زیارت کنندگان قبر فرزندان علی درجه ایشان
 از همه بلند تر و عطایشان از همه بیشتر خواهد بود .^۱

حقیر سروده :

معدن علم و حلم وجود و مروت	هشتمین برج آسمان نبوت
یکهزار و یک اسم حق را مظهر	برقضا و قدر رضائی و رهبر
در دم مرگ و قبر حشر بیائی	تاگره از مشکلات ما بگشائی
سازی افعال دوستان خود آسان	ای شده مسموم در بلاد خراسان

لرزان تن از بیم همچو شاخه بیداست

آندم بر حضرت تو چشم امید است

حاجی علماء قمی

مجلس شصت و چهارم

در شرح عدیله است که مطلب دوم آنکه مرده در قبر زنده
 میشود بیرگشتن روح ببدن او پس مشاهده مینماید احوال و عذابهای
 قبر را و سؤال میشود از اموری چند که ذکر خواهد شد (یعنی از
 خدا و رسول و امام و غیره) چنانکه متفق علیه اهل اسلام است و چنان
 نیست که ملاحظه و کفار گمان کرده اند که شخص وقتی که مرد
 آسوده شد دیگر هرگز زنده نخواهد و از هر چه کرده است پرسیده

نخواهد شد .

قال علی (ع) :

ولو انا اذا متنا تركنا لكان الموت راحة كلشي
ولكننا اذا متنا بعثنا ونسئل بعده عن كلشي
يعنى : اگر همانا وقتیکه مردیم واگذارده می شدیم هر آینه
مرگ بود از همه چیز راحت تر لکن چون مردیم برانگیخته شویم و
پرسیده شویم بعدش از هر چه کرده ایم .

پس اگر مؤمن است قبرش وادی السلام است و اگر کافر است
قبرش برهوت است پس روح مؤمن بآبدن برزخی که جوهر این بدن
دنیویست و این بدن مشتمل بر اوست مثل اشمال شیر بروغن در این
قبر متنعم است و روح کافر نیز بآبدن برزخی که بدن مثالی است در
این قبر معذب است .

حاصل اینکه قبر اول منزلی است از منازل آخرت، و او یا
باغیست از باغهای بهشت یا گودالی است از گودالهای جهنم .
چنانکه از حضرت رسول ﷺ مرویست که :

(القبر اما روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النيران)
و در بعضی از اخبار از سید ابرار روایت شده که فرمود :
برای مؤمن در قبر او باغی است سبز و خرم و فراخ میشود برای او
قبرش تا هفتاد زراع و روشن میشود چون ماه شب چهارده و دساط
میشود بر کافر نود و نه مار که هر ماری هفت سر دارد پس او را می
گزند تا روز قیامت .

پس اینکه در بعضی روایات است که اول چیزیکه بامیت تکلم

می کند قبر اوست که میگوید (انابیت الغربة ، انابیت الوحشة ؛ انابیت الظلمة انابیت الدود)

منم خانه تنهائی ، منم خانه ترسناکی ، منم خانه تاریک
منم خانه کرم راجع بغیر مؤمن است .
وبعضی در این حدیث وامثال آن شبهه کرده اند باینکه ما
چیزی از این مارها در قبر نمی بینیم !

و جواب داده اند بعضی باینکه این امور که در قبر مشاهده
میشود امور ملکوتیست و جز چشم ملکوتی نتواند آنها را معاینه نماید
پس این حیات و عقارب از جنس حیات و عقارب دنیا نیستند اگر چه
در اسم مشار کند .

و تصدیق بچیزی لازم ندارد که مسبوق بدیدن باین چشم دنیوی
باشد زیرا اصحاب پیغمبر ﷺ تصدیق بنزول جبرئیل بر پیغمبر ﷺ
داشتند و میدانستند که پیغمبر ﷺ او را بچشم ملکوتی می بیند و
آنها نمی بینند .

وبعضی گفته اند که عالم قبر مانند عالم خواب است پس
چنانکه نائم در خواب می بیند که مار او را می گزد بحدیکه صیحه می
زند و پیشانی او عرق میکند و حال اینکه آن شخص بیدار که نزد
اوست ماری نمی بیند .

وبعضی گفته اند : که مراد بگزیدن مارها اثر همان اخلاق
ذمیمه و ملکات رذیه است که در حال حیات با او بود و بجهت مستی
غفلت ادراک نمیکرد و چون مرد و هشیار گشت اکنون آنها را ادراک
مینماید .

از حضرت امام رضا (ع) منقول است که : الناس اذا ماتوا انقبهو مردم در خواب غفلت اند چون مردند بیدار میشوند .

حاصل اینکه زنده شدن مرده در قبر و معاینه کردن او ثواب و عقاب را از ضروریات دین است و اخبار در این بعد ثواب و عقاب وارد شده است .

حقیر گوید : در بعضی از روایات است که قبر گشاده شود بمقدار مد بصر و در این روایت هفتاد ذراع مذکور است ظاهراً این فرق نسبت بمراتب اشخاص است .

در منتخب التواریخ مرحوم خراسانی مذکور است . که در دارالسلام عراقی جناب مولانا مهدی نراقی نورالله مضمعه نقل فرموده یکوقتی قحطی شدیدی در نجف اشرف واقع شد و من عیال و اطفال داشتم بر من امر معاش سخت شد یکروز رفتم بوادی السلام که هم و غم من از زیارت برطرف شود ناگاه در بیداری دیدم جنازه را آوردند بوادی السلام و داخل نمودند در باغ وسیعی که بزمان تعریف نمیتوان کرد بعد او را داخل نمودند در قصر عالی که مزین بود بانواع زینت و فرش و اثاثیه که واصفون از توصیف آن ها عاجز اند .

گفت منهم عقب او داخل قصر شدم جوانی بزرگ سلاطین بنا - لای کرسی مرصعی از طلا نشسته چون نظرش بمن افتاد سلام کرد و مرا باسم ندا کرد و بسوی خود دعوت کرد و بجهت تعظیم من از جای خود حرکت کرد و دست مرا گرفت و پهلوی خود نشانید و مرا تعظیم و تکریم زیادی نمود و گفت شما مرا نمی شناسید من

صاحب جنازه هستم که الان او را داخل وادی السلام نمودند اسم من فلان و از فلان بلد هستم و این جماعت که بامن بودند ملک نقاله اند که مرا از بلدم به بهشت برزخ آوردند چون این سخن را از او شنیدم حزن و المم برطرف شد و میل کردم بگردش نمودن میان بهشت برزخ ناگاه دیدم پدر و مادرم و بعضی از ارحامم در میان قصور نشسته اند پس با سرور و فرح از من استقبال نمودند و از حال ارحام سؤال کردند .

من در بین جواب دادن از شدت فقر و گرسنگی اطفال بهجت آنها ذکر کردم پس پدرم اشاره کرد باطاقی و قبه که در او برنج بود فرمود آنچه میخواهی از این برنجها بردار پس من خوشنود شدم و داخل آن قبه گردیدم عبایم را پهن کردم و او را پراز برنج نمودم و آمدم به نجف اشرف و مدتی زندگانی میکردم و هیچ از او کم نمیشد آخر کار عیالم مرا ملجأ کرد تا سرگذشت را برایش نقل نمودم چون سروق برنجها رفتم از آنها چیزی نبود .

حقیر گوید : در این حکایت بدقت نظر کن تا اندازه احوال آن عالم برت روشن شود که دیدن و شنیدن بچه نحوه میباشد حاصل اگر توجه از عالم ملکوتی برداشته شد عالم ملکوتی با چشم و گوش و سایر اعضای ملکوتی و مثالی میبمان خواه شد و مرتبه امام و پلغمبران و جمعی از پیروان این خاندان و دست پرورده گسان این دودمان این نحوه بوده که کارهای معجب مینمودند یعنی پرده حجاب ملکوتی را دور و مغزو عالم مثال موجودات را پدیدار میکردند .

در ناسخ التواریخ است از مرحوم قطب راوندی از حضرت

باقر (ع) که جماعتی بعد از حضرت حسن «ع» بحضرت حسین «ع» آمدند و عرض کردند یا بن رسول الله از آن کرامات عجیبه که امیر المؤمنین «ع» باما مینمود در نزد شما نیست فرمود: پدرم را میشناسید عرض کردند چگونه شناسیم دست مبارک را از دو پرده-
ایکه بر در خانه آویخته بود برکشید و بالا زد و فرمود نگران شوید چون نظر کردند امیرمؤمنان را در آن بیت دیدند.

پس گفتند گواهی میدهیم که امیرمؤمنان خلیفه برحق است خداوند را و تو فرزند آنجنابی.

از اینجا ثابت میشود که پیغمبر ما وائمه هدی بر همه عوالم باذن خدایتعالی سلطه و تصرف دارند.

پس تکلم سرمقدس بسالای نیزه و غیره استبعادی از نظر عقل ندارد و از جهت نقل که بعد تواتر رسیده است و حقیر بچند شعریکه تضمین نموده اشعار منسوبه به بی بی عالم جناب علیا نایبه فاطمه زهرا علیها السلام زینب خاتون اشاره مینمایم.

(پس از دیدن سر برادر و زدن سر بمحمل خواند این اشعار را)

ز فراق بسی گرفت ملالا دل و خشکید چشم ز آب زلالا
قدم از بار غم همچو هلالا یا هلالا لما استتم کمالا
غاله خسفه فابدا غروباً

معنی غول: بناگاه گرفتن.

معنی خسف: گرفتن.

روشن اندر تنور حال منادی سرنی داغ بر دلم بنهادی
عازم اکنون به بزم ابن زیادی ما توهمت یا شقیق فؤادی

(۳۰۴)

كان هذا مقدرًا مكتوبًا

سر نی رأس انورت متکلم سوره کهف و زینب متألم
خویش را تسلیت بیدادم و سلم یا اخی فاطم الصغیره کلم
هما فقد کان قلبها ان یدوبا

معدن علم و حلم و جود و ودادی

بساب رحمت بروی خلق گشادی

ای بگم گشته گمان تور هیر و هادی

ما اذل الیتیم حین ینادی

بسایه فلا یراه مجیباً

ای ماه فلك امامت که زمانیکه بحد کمال و درجه
کمال رسیدی و عالم را بنور خود منور کردی ناگاه گرفتگی از
جور اشرار پس آشکارا کردی غروب را یعنی پس رو پوشانیدی .
گمان نمی کردم ای مهربان برادر ای پاره دلم بوده این مقدر
و نوشته شده یعنی بنیزه زدن سرت .

ای جان برادر با دختر ستمزده ات فاطمه سخن بگو که نزدیک
است دلش در فراق و دوریت آب شود .

چه اندازه و چقدر بی پدر خار است که بصدای بلند پدر را
صدا زند و نمیبیند جواب دهنده .



مجلس شصت و پنجم

(وسؤال منكر و نكير فى القبر حق) يعنى گواهی میدهم که باز پرس اندو ملك که نام یكى منكر و نام دیگرى نكير است از میت که در قبر زنده میشود حق است و شکی در آن نیست .

از بعضی اخبار مستفاد است که این دو ملك در نظر كافر منكر و نكیرند چه بر صورتی غریب و هیبتی عجیب مینمایند و لكن در نظر مومنین مبشر و بشیرند چه بر شکلی نیکو مینمایند و به بهشت مژده میدهند .

در شرح عدیله است از حضرت صادق (ع) که فرموده : از شیعیان مانیت کسیکه چهار چیز را انکار نماید معراج وسؤال در قبر و مخلوق بودن بهشت و دوزخ و شفاعت .

و نیز فرموده که چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار فرشته او را مشایعت میکنند تا آنکه او بقبر داخل شود پس منكر و نكير به نزد او میآیند و باو میگویند که پروردگار تو و پیغمبر تو کیست ؟ میگوید ربی الله و محمد ﷺ نبی و الاسلام دینی ... تا آخر پس آن دو ملك

(۳۰۴)

قبرش را بقدر مدبصر فسیح گردانند و از بهشت برایش طعام آورند و روح ریحان آسایش همیشه گی و خوشبوئی بر او وارد مینمایند این است که خدا فرموده : (فاما ان كان من المقربين فروح و ریحان وجنة نعیم) سوره واقعه آیه ۸۷

یعنی پس آنکه اگر بود از مقربان درگاه پس در آسایش و نعمت و بهشت پر نعمت است .

و چون کافر بمیرد همراهی میکنند او را هفتاد هزار ملك از ملائکه دوزخ تا قبر او را در حالیکه او قسم میدهد آن کسانی را که بر میدارند جنازه او را بنحویکه هر چیزی جز جن و انس میشنوند و میگویند کاشکی مرا بدنیا بازگشتی بود پس میبوم از مؤمنان و می گویند مرا بدنیا برگردانید تا عمل شایسته نمایم و ملکی او را ندامیکند که (ولوردوا لعادوالما نهواعنه وانهم لكاذبون)

یعنی اگر بر گردانیده شوند برگردیده شوند مر آنچه باز داشته شده بودند از آن همانا ایشان هر آینه دروغ گویانند
سوره انعام آیه ۲۰۸

پس چون او را بقبر میگذارند و مردم بروند منکرو نکیر در هائل ترین شکلها بر او وارد شوند پس او را بر میخیزانند و باو میگویند من ربك ؟ و مادینك ؟ و من نبیک ؟ پس زبانش مضطرب میشود و توانا بر جواب نیست پس ضربتی از عذاب خدا بر او میزنند و می گویند که من ربك ؟ و مادینك ؟ و من نبیک ؟ میگویند نمیدانم می گویند که ندانستی و هدایت نیافتی و رستگار نشدی ؟
پس میکشایند برای او دری بسوی آتش و فر و میآورند بسوی او

حمیم جهنم راواین است که خدا میفرماید :

(واما ان كان من المکذبین الضالین فترل من حمیم)
 واگر آنکه بوده از منکران و گمراهان بهره‌اش آب جوشان
 جهنم است .

در جمله از اخبار است که سؤال قبر مخصوص است بخالص-
 الایمان و خالص الکفر و از مجانین و اطفال و مستضعفین پرسش
 نمی شود .

واین هم پرواضح است که از جسد بیروح پرسشی نیست زیرا
 سؤال از جماد قبیح است و نیز غرض از سؤال یا تجلیل مؤمن و توهین
 کافر است یا اثابه مؤمن و تعذیب کافر است و روشن است که جماد
 برای هیچکدام شایسته نیست پس لابد باید روح بجسد برگردد بلکه
 شعور و عقل نیز عود میکند تا پرسش و جواب استوار گردد .

و از بسیاری از روایات مستفاد است که محبت اهل بیت در
 هنگام سؤال نکیرین بسیار نافع است همچنین است خواندن سوره
 الهیکم التکاثر در وقت خوابیدن و خواندن تبارک سر قبر و حج و صدقه
 و گذاردن جریدتین و تلقین میت را بعد از رفتن مردم از نزد قبر .

چنانکه منقول است که پس از تسویه قبر جناب فاطمه بنت-
 اسد والده ماجده حضرت علی بن ابیطالب (ع) حضرت رسول ﷺ فر-
 مود پسر تونه جعفر و نه عقیل پسر تو علی بن ابیطالب (ع) سه مرتبه
 این را فرمود چون رسیدند فرمود بعد از خدا و پیغمبر سؤال کردند
 از امام او شرم کرد که بگوید علی فرزندی من پس من گفتم بگو فرزندی
 علی بن ابیطالب و این یکی از ادله است که روح بر این بدن برگشت

مینماید و از این بدن پرسش میشود .

چونکه اگر باین بدن نباشد بچشم مثالی این عالم را نمیبیند
وسخن اهل این عالم را نمیشنود لهذا چون میت تازه بنزد ایشان می
رود از او احوال این عالم را میپرسند .
و چون نام این بانو برده شد دوست داشتم مختصری از حال
ایشان معروض بدارم .

قبر شریفشان در بقیع در حرم چهار امام مشهور است و رفتن
ایشان از این عالم سال چهارم هجرت بوده در سن هفتاد سالگی .

در مصباح الحرمین است که چون فاطمه بنت اسد مادر
حضرت امیر (ع) در مدینه منوره بعالم اعلا ارتحال نمود جناب -
امیر گریان بخدمت حضرت رسول خدا ﷺ آمد آنجناب فرمود
که چرا گریه میکنی خدا هرگز دیده‌های ترا گریان نگرداند عرض
نمود که والدهام فوت شد حضرت گریست و فرمود بلکه والده
من فوت شده است زیرا که او بهتر از اطفال خود مرا متوجه می شد
و اولاد خود را گرسنه میداشت و مرا سیر میکرد و اولاد خود را ژولیده
مو میگذاشت و مرا روغن میمالید والله که در خانه ابوطالب يك پسر
درخت خرما بود وقت صبح پیشی میکرد و از برای من از آن خرما
میچید و از پسر عموهای من پنهان میکرد از برای من .

پس حضرت برخاست و متوجه تجهیز او گردید بنفس شریف
خود بکارهای او اقدام فرمود و پیراهن مبارک خود را داد که او را
کفن کنند و در تشییع جنازه آن هاشمیه معظمه قدم را آهسته میگذاشت
و بتأنی و با برهنه میرفت و در نماز آنمخدره هفتاد تکبیر

گفت و پیش از گذاشتن فاطمه در قبر آنحضرت داخل شده در قبر او خوابید و بعد از آن بدست مبارك خود او را در لحد خوابانید و تلقین شهادت نمود چون از دفن فارغ شده برگشتند اصحاب عرض کردند یا رسول الله از این جنازه چند کار کردی که در جنازه های دیگر نکرده بودی فرمود اما بتأنی رفتن من برای کثرت ازدحام ملائکه بود و هفتاد تکبیر من بجهت آن بود که هفتاد صف از ملائکه براو نماز کردند و اما آنکه بر لحدش خوابیدم برای آن بود که حال حیات او چون روزی ذکر فشار قبر می کردم این محترمه اظهار داشت و اضعه گفتم ای مادر غم مخور من بر جای تو می خوابم پیش از تو که تو از فشار قبر ایمن شوی پس در لحدش خوابیدم که زمین او را فشار ندهد اما آنکه کفن کردم او را بلباس خود از برای آن بود که روزی در حال زنده بودن او احوال قیامت را ذکر می کردم که مردم عریان محشور میشوند اظهار داشت که امان از شرمساری او را بلباس خود کفن کردم که پوشیده محشور گردد.

از این روایت و غیر این چنان مستفاد است که این پیش آمدات ناگوار برای خاصان خدای عالم نیست بلکه آنها شفیعانه دلیلی است که حضرت فرمود من چنین کردم که چنان شود و دیگر اینکه مستفاد است که صرف انتساب بدود مان عصمت و طهارت باعث نجات نمیشود ولو دشمن آنها باشند زیرا ابولهب اهل نجات نیست با آنکه عموی آنحضرت بوده.

و دیگر مستفاد میشود که محبین این خاندان با توسلشان به اهل طهارت نجات یابنده گانند و ظاهراً مقصود حضرت هم همین

بوده که این معنارا گوش زد امت فرماید والا فاطمه بنت اسد که
 که خود ظرف و وعاء منجی عالم است یعنی امیر مؤمنان شفیعه
 است نسبت به مبتلایان نه آنکه خود مبتلا باشد لذا حضرت فرمود به
 علی بلکه مادر من وفات کرده و گریست فاهم واغتم .
 حاجی علماء

چون مام امامان هدی هشت و چهار
 بشکافت ز کعبه بدعایش دیوار
 بگذاشت بامر حق قدم در خانه
 کاید بظهور از صدف در شہوار



ای بنت اسد خجسته بانوی عظام
 همسر بابی طالبی و فاطمه نام
 کس را نشداین گونه نصیب و نشود
 بس کن علماء قل و دل خیر کلام
 در مصباح الحرمین است این زیارتنامه نسبت بحضرت فاطمه
 بنت اسد امیر مؤمنان است .

(السلام عليك يا زوجة عم رسول الله ، السلام عليك يا زوجة عم
 نبی الله ؛ السلام عليك يا زوجة عم حبیب الله ؛ السلام عليك يا زوجة
 عم المصطفی ؛ السلام عليك يا ام علی المرتضی ، السلام عليك يا من
 كفنها النبی بمقیمه و لحدھا بیمیمنه رضی الله تعالی عنك وارضاك
 احسن الرضی و جعل الجنة منزلك و مسكنك و محللك و مأواك السلام
 عليك و رحمة الله و بركاته)

مخفی. مباد پیش آمد ناگوار هر چه شدیدتر باشد اثرش بیشتر است و در شخص مصیبت دار هر چه حساس تر باشد اثر بیشتری می گذارد فوت جناب فاطمه بنت اسد در حضرت رسول ﷺ و امیرمؤمنان (ع) اثر گریه گذارد اما وفات حضرت فاطمه شفیعه محشر در امیرمؤمنان اثر بیشتری گذارد که چون شنید علاوه بر گریه حالت غشوه دست داد که بزانو درآمد کسی که لنگر زمین و آسمان بود اما در زین العابدین مصیبت پدر نازنین اثر مرگ ایجاد نمود که جناب حمیده زینب خاتون غمدیده عرضه داشت مالی اراك تجود بنفسك یا خلیفه الماضین یعنی چیست از برای من که بینم با جان خود بازی میکنی ای یادگار گذشتگان یعنی ای معدن صفای الهیه که از آن است صفت صبر و شکیبائی فوق العاده از دلداری دادن حضرت زینب به فرزند برادر باینکه رقت در زنان بیشتر از مردان است درك میشود که احساسات و درك ناگواریها برای زین العابدین بیشتر بوده .

حقیر سروده :

فزون دید زخم پدر از ستاره زشمشیر و تیرو سنان پاره پاره
 نبود عمه جان شاگر غمگسارش زتن جانپاکش نمودی کنار
 اگر غمگسارش نبود عمه جانش



مجلس شصت و ششم

بدانکه ضغطه برون لقمه عبارت از فشار قبر است و از روا -
یات مستفاد است که باعث فشار قبر چهار چیز است یکی بدخلقی
نسبت بخانواده چنانکه در روایت است که حضرت رسول همراه
جنازه سعد بن معاذ بیرون آمد و هفتاد هزار ملائکه او را تشییع کر-
ده بودند پس سر بسوی آسمان بلند کرد و فرمود که مثل سعد کسی
بر او ضغطه وارد میشود ابو بصیر عرض کرد خدمت حضرت صادق
که شنیده بودیم که فشار او برای آن بود که احتراز و دوری از بول
کم میکرد حضرت فرمود : معاذ الله چنین نبود بلکه نبود فشار او
مگر برای آنکه با اهلش بخلق بدسلوك میکرد .

و در کاشف الاسرار است از راوندی از ابن عباس که عذاب
قبر سه قسمت است يك قسمت برای غیبت است قسم دیگر برای نمیمه
و سخن چینی است و ثلث دیگر برای دوری نکردن از بول است .

از حضرت صادق است که پروردگار زمین و پروردگار هوا
یکی است و حی میکند خدا به هوا پس می فشارد او را بدتر

از ضغطه قبر .

و از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مؤمن راضعط نیست چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده که چون مؤمن را در قبر میگذارند روح او را باعالی بدن او میگردانند و سؤال میکنند از او آنچه میدانند از عقاید حقه چون جواب میدهد دری از بهشت بسوی قبر او میکشایند که داخل میشود بر او نور و خنکی و بوی خوش بهشت عرض کردم فدایت شوم پس کجاست ضغطه قبر ؟ فرمود: بر مؤمنان از ضغطه چیزی نیست بخدا سوگند زمینی که مؤمن بر روی او راه میرود فخر میکند بر زمین دیگر که بر پشت من راه رفت و بر پشت تو راه نرفت و چون داخل قبر میشود زمین او را خطاب میکند که من تو را دوست میداشتم در وقتیکه بر پشت من راه میرفتی اکنون که کار تو بامن است میدانم بسا تو چکنم پس گشاده میشود از برای او بقدر آنکه دیده کار کند .

از ابن بابویه از حضرت صادق روایت است که هر که بمیرد مابین زوال آفتاب روز پنجشنبه تا زوال آفتاب روز جمعه از مؤمنان خدا او را پناه دهد از فشار قبر .

حقیر گوید که در این باب روایت زیاد است برای اختصار اکتفا شد .

در خزینة الجواهر مرحوم نهانندی فرموده که دانایان برای چشم ظاهری و مادی و دیدن آن چنین مثال زده اند که صاحب دکانی درب دکان خود نشسته بود شخصی دامن خود را بکمر زده در حالتی که چیزی در میان آن گذارده بود و نزد آن صاحب دکان

آمده گفت اگر گفتی دردامن من چیست ؟ همه این تخم مرغها را
 بتو میدهم و اگر گفتی چند دانه است هرده دانه آن را بتو میدهم
 دکاندار گفت واضح تر بگو تا بفهمم بعد از اینکه آن مرد بآرامی
 قول اول را تکرار کرد مرد دکاندار پس از تأمل زیاد گفت واضح-
 تر بگو آن مرد گفت دردامن من چیزی است مـدور مستطیل سفید و
 میان آن چیز زردی است دکاندار گفت دانـاشدم شـلغم را مجوف
 کرده مغز زردك رادر اوجای داده اند .

واز برای چشم ملکوتی چنین مثال زده اند .

که شتر بانی بود که شتری گم کرده بود و در میان جاده به
 بجستجوی او در آمده بود شخصی عاقل ودانا رسید از او پرسید که
 در این جاده شتری دیدی یا نه آن مرد گفت شتریکه يك چشمش کور
 بود گفت بلی گفت يك لنگه از بارش سرکه و یکی دیگر عسل بود
 گفت بلی گفت زن بارداری سوار بود گفت بلی گفت اینهمانسانی
 شتر تو است ولی آن را بچشم بصری ندیده ام بلکه بچشم عقل و
 ملکوتی دیده ام چه آنکه جای پناهی شتر دیدم پس دانستم که شتر
 عبور کرده است و چون از یکطرف جاده علف خورده بود و از طرف
 دیگر نخورده بود فهمیدم يك چشم او کور است و چون يك طرف
 جاده پشه و جانب دیگر مگس دیدم معلوم شد که بار آن شتر سرکه
 و عسل است چه مگس طالب عسل و پشه طالب سرکه است و چون
 راکب آن در وقت خوابیدن آن شتر بر زمین نشسته و در زمانی که
 حرکت کرده دودست بر زمین نهاده و حرکت کرده و سوار گردیده
 فهمیدم که آن زن حامله بوده .

بلی کسیکه چشم عقل و باطن او باز است از اثر پی بمؤثر میبرد
 پس از این مثال تاحدی چشم برزخی هویدا گردید .
 و کسانی بوده اند در این عالم که چشم برزخی آنها باز گردیده
 در ناسخ و مصباح الحرمین است از جلد هفدهم کتاب عوالم
 از سعید بن مسیب که یکی از خواص اصحاب حضرت —
 زین العابدین است که بعد از شهادت سیدالشهدا در رکاب سید سجاده
 بزیارت مکه مشرف شدم روزی طواف میکردم ناگاه مردی را دیدم
 که دستهایش جدا شده بود و رویش سیاه بود بر پرده کعبه خود را
 چسبانیده میگفت ای خداوندی که پرور دگار این بیت حرام هستی
 مرا بیمار و گمان ندارم که مرا بیمارزی اگر چه شفاعت من کنند
 تمام سکنه آسمانها و زمینها و تمام مخلوق تو بسبب بزرگی
 گناه من .

سعید گوید که مشاهده این امر مرا و سایر طواف کننده گان را
 از طواف باز داشت و مردم دور او را گرفته و ما هم نزد او اجتماع
 کردیم و گفتیم وای بر تو اگر شیطان بودی نبایست این طور از رحمت
 خدا مأیوس باشی تو کیستی و گناه تو چیست .

پس آن مرد بگریه درآمد و گفت ای قوم من خود بگناه خود
 از شما عارفترم گفتیم بگو آن گناه را که تو را مأیوس کرده .

گفت بدانید که من ساریان حضرت ابی عبد الله الحسین بودم
 در آن وقت که از مدینه بسوی عراق بیرون آمدم در بعضی از منازل
 بندزیر جامه او را دیدار کردم و طمع در آن بستم و بعد از شهادت

آن حضرت چون بکوفه رفتیم در عرض راه مرا آن بند زیر جامه بیاد آمد از آنجا برگشتم بمقتل شهدا و آن حضرت را باسر بریده آغشته بخون دیدم دست بردم که آن بند را مأخوذ دارم دست بر آورد و بردست من زد چنانکه عروق من خواست بگسلد برخاستم پای بر سینه آن حضرت گذاشتم و بند را بگرفتم و چند که کشیدم نتوانستم باندازه انگشتی از دست آن حضرت کشید پس باحریبه انگشتان مبارکش قطع کردم باز دست بردم که بند را بگشایم ناگاه دیدم که آسمان وزمین بلرزه درآمد و تزلزل و شورش در سکان هوا و زمین پیدا شد و گوینده میگفت :

(لامة تولاه واذیجاه و احسیناه و اغریباه یا بنی قتلوك و ماعر — فوك و من شرب الماء منعوك)

فرزند عزیزم کشتند ترا و قدر و منزلت ترا نشناختند و از آشامیدن منع کردند .

پس چون بدیدم از ترس خود را میان کشته ها پنهان کردم ناگاه دیدم آن سه مرد و يك زن بر سر جسد آن سرور شهیدان ایستادند و اطراف ایشان را خلاق بسیار احاطه نمودند و آن صحرا پر گردید از مردمان و صدای ملائکه و یکی از آن سه مرد که آثار بزرگی و رفعت او بیشتر بود بگریه گفت :

(یا ابتاه فداك جدك و ابوك و امك و اخوك) پس ناگاه دیدم که امام حسین (ع) برخاست و نشست و سر او بر بدن مبارکش قرار گرفته بود و اظهار داشت .

(لبيك یا جداه یا رسول الله لبيك یا ابتاه و یا ماه یا فاطمة الزهرا

لبیک یا ابا المقتول بالسم علیکم منی السلام)

بعد از آن گریست و اظهار داشت یا جداه قتلوا والله رجالنا بخدا قسم مردان ما را کشتند یا جداه ذبحوا والله اطفالنا کودکان ما را سر بریدند یا جداه سبوا والله نسائنا ای جد والا مقام بخدا قسم که زنان ما را اسیر کردند یا جداه نهبوا والله رجالنا ای جد والا تبار قسم بخدا اموال ما را بغارت بردند .

در آن وقت آن بزرگواران در اطراف آنمظلوم نشسته بودند و بر مصائب او میگریستند ناگهان جناب فاطمه عرض کرد بر رسول خدا ﷺ که ای پدر دیدی که اشقیای امت شما بفرزند من چه کردند آیا مرا اذن میدهی که از خون محاسن حسینم رخساره خود را خضاب کنم ؟ و باین وضع با پروردگار خود ملاقات نمایم حضرت فرمود که ای فاطمه خضاب کن که ماهم نیز چنین خواهیم کرد و باین هیئت پروردگار خود را دیدار خواهیم نمود .

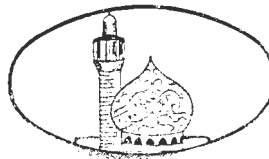
ناگاه دیدم که آن بزرگواران از خون حضرت گرفتند و صورت رت و گردن و سینه و دستها تا مرقع بآن خضاب کردند و پیغمبر ﷺ فرمود من قطع یدیک ؟ که دستهای تو را جدا کرد ؟ سیدالشهدا سر گذشت مرا بجد خود بیان کرد و اظهار کرد که این شخص خود را در میان کشته گان پنهان نمود رسول خدا ﷺ که این را شنید گریه نمود برخاست به تفحص من در میان کشته گان آمد ناگاه دیدم که در بالای سر من ایستاده در نهایت غضب فرمود ما لك تقطع یدین ؟ تو را چه بر این داشت که جدا کردی دستهای را که جبرئیل و سایر ملائکه مقربین میبوسیدند و اهل آسمان و زمین بآن تبرک

می جستند ای ملعون آنچه بافرزند من کرده بودند بس نبود که دیگر مرتکب این عمل شدی خدا روی تو را سیاه و دستهای تو را قطع کند و ترا با جماعتی که خون فرزند مرا ریخته محشور گرداند هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که دستهای من قطع و روی من همچنانکه میبینید سیاه شد و بعد اب الیم دچار شدم و اکنون بنزد این خانه آمدم که آن را شفیع خود کنم و میدانم خدا مرا خواهد آمرزید .

پس اهل مکه کسی نماند مگر اینکه این حکایت او را شنید و بر او لعنت نمود و همه باو گفتند که کافی است ترا که این کار کرده ای لعین .

حقیر سروده :

شمر اگر کرد جدا سرزتنش	ساربان دست برید از بدنش
از جفا خورد شد از سم ستور	جسد مظهر دادار غفور
مادرو جد و برادر با باب	پیکر از خونش نمودند خضاب
بود این واقعه پر شو شور	در شب یازدهم از عا شور
خواهر مضطر خونین جگرش	بدنی بود که گیرد به برش
گر باندازه بوسیدن بود	ز چه برانت اخی لب بگشود



مجلس شصت و هفتم

بدانکه از جمله موضوعیکه ضروری مذهب است و آیات بتفسیر اهل عصمت و اخبار بسیار برش دلالت دارد که اعتقاد بآن فارق بین طایفه حقه محقه و عامه عمیا می باشد رجعت است یعنی برگشت و باز گشت نمودن باین دنیا است البته نه از برای همه چون مجانین و مستضعفین بلکه برای مؤمنین و کافرین و ما بآیات و روایات برای اختصار بیک دو آیه اکتفا مینمائیم از باب نمونه و زاید براین به بحار و کاشف الاسرار و غیر اینها از کتب مرا - جعه شود .

اما آیه ، چنانکه در آیه ۸۵ از سوره نمل است :
(و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون)

یعنی روزیکه محشور گردانیم و برانگیزانیم از جماعتی گر - وهی را از آنان که تکذیب میکنند نشانهای ما را پس ایشان بازدا - شت میشوند .

از حضرت صادق است که این آیه راجع رجعت است و مراد
بآیات امیر مؤمنان و ائمه اند. و دیگر در آیه قیامت .

(و حسرتنا هم فاقم نغادر منهم احداً) میباشد سوره کهف آیه ۴۵
یعنی محشور گردانیم ایشان را پس باز نگذاریم از ایشان احدی را
که زنده نکنیم .

و نیز دلیل رجعت جمله ای است که در زیارت جامعه کبیره
است که در مفاتیح و غیر آن از صدوق در فقیه و عیون روایت کرده
بسنده از حضرت امام علی النقی که راوی یعنی موسی بن عبدالله
نخعی گوید که خدمت حضرت امام دهم عرض کردم که یابن -
رسول الله مرا بیاموز زیارتی با بلاغت که کامل باشد که هر گاه خوا-
ستم زیارت کنم یکی از شمارا آن را بخوانم فرمود چون بدرگاه
رسیدی بایست و بگوشه دین راتنا آخر تا میرسد بساین جمله که
هدف ماست .

(و نصرتی لکم معدة حتی یحیی فی الله تعالی دینه بکم ویر-
دکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمكنکم ارضه) تا آنجا که میفرماید
و یکر فی رجعتکم .

یعنی : یاری من برای شما آماده است تا خدا دین خود را به
شما زنده کند و برگرداند شمارا در روزگار و دوران خود و پدید
آورد و شمارا برای گسترش عدالت خود و تمکین دهد شمارا در
زمینش .

و خداوند مرا از آنان گرداند که رجعت میکنند در رجعت شما .
و نیز در زیارت وارث است که میفرماید (و اشهد ان الائمة

من ولدك كلمة التقوى تا آنجا که میفرماید انی بکم مؤمن و بایا بکم موقن .

یعنی : گواهی میدهم که تمام امامان که از نسل تو اند امام و حجت اند و شاهد میگیرم خدا و ملائکه و انبیاء و رسل او را که ایمان آورده ام بشما و یقین دارم بر رجعت شما و شکمی ندارم در رجعت شما و از این قبیل در زیارات و ادعیه زیاد است .

از این جملات مستفاد است که رجعت برای ائمه هدی می باشد .

و از آیه ۷۵ از سوره آل عمران مستفاد است که از حضرت آدم و بعد از ایشان رجعت هست چنانکه ذکر فرموده :

(واذ اخذ الله من النبیین لما آتیکم من کتاب وحکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لنؤمنن به و لننصرنه قال : افردتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا : افردنا قال : فاشهدوا و انامعکم من الشاهدین)

یعنی : بیاد آر وقتی را که گرفت خدا پیمان پیغمبران را که هر آینه هر چه داده ام بشما از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده است آنچه باشماست البته ایمان بیاورید با و یاری کنید او را .

فرمود : خدا آیا اقرار کردید و گرفتید به همین عهد و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت اقرار کردیم فرمود پس شاهد باشید بر یکدیگر و من باشما از شاهدانیم .

در کاشف الاسرار است که در احادیث معتبره بسیار وارد شده که این نصرت در رجعت است و حضرت صادق (ع) فرمود یعنی ایمان بر رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود والله هر پیغمبری که خدا مبعوث گردانیده از آدم و هر که بعد از اوست تمام ایشان را بر میگرداند بدنیا تا قتل و جهاد کنند در پیش روی حضرت امیر .

و نیز از حضرت صادق است که اول کسی که بدنیا بر میگردد حضرت امام حسین (ع) است و اصحاب او و یزید و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشان را بکشند مثل آن که ایشان را کشته اند .

و نیز از امام صادق است اول کسی که رجعت میکند امام حسین است که بعد از حضرت قائم (عج) بیرون خواهد آمد با اصحابش که با او شهید شده اند و هفتاد پیغمبر با او خواهند آمد چنانچه با حضرت موسی مبعوث شدند پس قائم انگشتر خود را با او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و سید الشهدا او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر مدفون خواهد نمود .

و نیز حضرت صادق فرموده گویا میبینم که کرسی از نور بگذارند و بر آن نصب کنند قبه از یاقوت سرخ مزین بسایر جواهر و حضرت امام حسین (ع) بر آن کرسی بنشیند و بر دور آن کرسی نود هزار قبه سبز بوده باشد و مؤمنان بیایند و آن حضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی خطاب کند ایشانرا که ای دوستان من آنچه خواهید از من سؤال کنید بسیار آزار کشیدید

و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت که
از من سؤال کنید بر آورم از برای شما پس خوردن و آشامیدن ایشان
از بهشت است این است والله کرامت و بزرگواری بزرگ .

حقیر گوید از این روایات مستفاد است که رجعت برای
ائمه و دیگران مکرر واقع خواهد شد حتی برای حضرت قائم هم
بعد از مرگ رجعت میباشد و دولت حقه پنجاه هزار سال طول
اوست برای اختصار به همین مقدار اکتفا کردیم باقی را از حق-
الیقین مجلسی و دیگر کتب استفاده کنید .

آری حسین (ع) کسی است که قتلش چه آثاری در عالم
گذارد از جمله سرگذشتی است که در کتاب وقایع آقای حاجی -
میرزا حسن در واقعه سیزدهم آن کتاب ذکر فرموده راجع بجاری
شدن خون از درخت چنار در مصیبت فرزند حیدر کرار .

در کتاب مخزن البکاء گوید : جمیع عالم در مصیبت آن مظلوم
گریانند و گریه بعضی از اجسام بنحوی ظاهر گشت که مشاهده شد
مثل اینکه از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از درختان
خون جاری شد .

در روه بار قزوین در قریه ذره آباد درخت چناریست .

حقیر خود ملاحظه نمودم که در شب عاشورا خون از او جاری
شد و آن درخت بسیار کهنه است در قرب ضریح امام زاده واقع
است .

و میگویند در زمان شهادت آن حضرت بوده است و مسموعم

شد که یکی از آن مرغ هائیکه بعد از شهادت آنحضرت خود را به خون آنجناب آغشته نمودند و باطراف پرواز نمودند تاخبر شهادت آنحضرت را بیالاد رسانند بروی آندرخت چنار فرود آمد از آن سال تا بحال روز عاشورا خون از آندرخت جاری میشود و تقریباً بقدر ذبح مرغی خون از آندرخت جاری میشود .

و در بعضی از سنوات از شاخهای آندرخت نیز خون جاری میشود و آن شاخ خشک میشود و در آن سال که حقیر بودم از ساقه آندرخت که در میان امام زاده واقع است خون جاری شد و جمعیت بسیاری در هر سال در آن مکان جمع میشوند و در حین جریان خون شوری برپا مینمایند که از حیز تقریر بیرون است .

حاجی علما سروده :

ای پنجمین آل کسا کشتی نجات

بگریست در شهادت تو جمله ممکنات

دریا ب موج آمد و خورشید منکسف

شد تشنه لب چه کشته شدی بر لب فرات

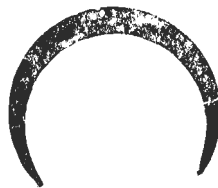
— — — — —

آیا کسی توان چه تو این بارغم کشد

خارج ز حد و وصف جفا و ستم کشد

سربار داغهای صغیر و کبیر خویش

از قسمت اسیری اهل حرم کشد



مجلس شصت و هشتم

مرحوم حاجی شیخ علی اکبر نهایندی در ضمن فرمایش
حضرت امیر مؤمنان که فرموده :

اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر
بیانی دارند که انسان نمونه عالم کبیر است و آنچه در او
هست بنحو حقیقت در آن موجود است بنحو رقیقت مثلاً در عالم
کبیر و انسان بزرگ آسمان و زمین را خداوند هفت طبقه قرار داده
همچنین در انسان کوچک سرش را بمنزله آسمانها هفت طبقه و از
هفت استخوان خلقت فرموده .

و بدنش بمشابه زمین است هفت طبقه ازظهر و سینه و شکم و
دستها و پاها .

و چنانچه باران ازطرف علو و آسمان بزمین میریزد همچنین
از آسمان بدن انسان صغیر که سر اوست رطوبات متقاطر و جاریست
و همچنین چنانچه در آسمان کواکبی مقرر فرموده که موجب
روشنائی اهل زمین باشند که اگر آنها نبودند اهل زمین درحیرت

و ظلمت بودند در شب های تاریک همچنین در سر انسان صغیر حواس پنجگانه خلقت فرموده از سامعه و باصره و ذائقه و شامه و لامسه که اگر اینها نبودند انسان حیران و سرگردان بود مثل کور و کسر و گنگ و بی شامه و بی ذائقه و بی لامسه که حیرانند و نمیبینند و نمی شنوند صدائی را و نمیتوانند که ادا نمایند مقصود خود را و نمیتوانند تمیز دهند طعم و مزه چیز را .

و همچنین در عالم کبیر کوهها است که اگر نبود زمین قرار نمیگرفت که وجعلنا الجبال اوتاداً .

همچنین در عالم صغیر استخوانهاست که آنها را خلق فرموده و بمنزله کوههاست که اگر آنها نبودند بدن انسانی گوشت تنها بود هم قرار نداشت و هم نمیتوانست که راه رود و چیزی بردارد و بگذارد .

مثل سطح که بدنش استخوان نداشت .

و مثل شق که نصف بدن انسانی بود .

در سینه مرحوم حاجی شیخ عباس است که سطح صورتش در سینه اش بوده نه سر داشت نه گردن نه استخوان و مثل حصیر پیچیده میشد !!

و شق انسانی بوده که يك دست و يك پا و يك چشم داشت و هر دوازده کاهنان بوده اند و حکایات دارند .

و چنانچه در عالم کبیر اجرام علویه تأثیر در اجرام سفلیه زمین دارند همچنین آنچه خداوند در سر مقرر فرموده از دماغ و خیال و هم وحس مشترك و مثل اینها تأثیر در تربیت بدن دارند و حفظ آن

ولكن اثر هردو بجعل الهی است .

وچنانچه زمین را نرم نموده که سخت نباشد مثل سنگ تا بروید از او نباتات و اشجار همچنین در عالم صغیر هم که انسان است بدن او را گوشت قرارداد که از آن بروید موها که منافع کثیره از برای بدن دارند از زینت و حسن و رفیع بخارات و غیر اینها .

وچنانکه در عالم کبیر چشمه ها و رگهاست که آبها از آنها جاری میشود و از برای نفع خلق که زندگی مخلوقات بآنهاست و من الما کلتی حی همچنین در بدن انسان رگهاست که در آنها خون جاریست که زندگی انسان بآن خون است که اگر نبود انسان می مرد .

و همچنین در زیر زبان چشمه خلق فرموده که ماء اام الحیوة جاریست و آن شیرین است بمشابه آبهای شیرین .

وچنانچه در عالم کبیر آب شور خلق فرموده در بدن هم آب شور خلق فرموده که آن آب چشم است برای حفظ چشم .

و در عالم کبیر دریاهاست که بر روی آنها کشتیهاست جاری در عالم صغیر هم چشم بمنزله دریاست و سیاهی آن بمنزله کشتی می باشد که در آن متحرك است .

و در عالم کبیر عناصر و اصول چهار گانه است که قوام تربیت بآنهاست .

و آن آب و خاک و آتش و باد است همچنین در عالم صغیر اخلاط چهار گانه خلق فرموده مثل خون که طبیعت و سرشت آن چون سرشت هوا گرم و تر است .

و چون صفراء كه طبيعت آن مثل طبيعت آتش گرم و خشك است و سوداء كه طبيعت آن چون طبيعت خاك سرد و خشك است و مثل باغم كه طبيعت آن چون طبيعت آب سرد و تراست .

و چنانچه در عالم كبير صانعی هست كه تربيت امور آن می دهد و بدست قدرت او منظم میشود همین قسم در عالم صغير روحی خالق فرموده كه تربيت پیداوست چنانكه در آیه یسئلوك عن الروح دلالت بر مدعا دارد .

یعنی روح انسان ازده وجه دلالت دارد بر وجود صانع و صفات جلالیه و جمالیه .

اول آنكه حرکت دادن آن بدن را دلیل است بر اینکه از افلاك تا كره خاك مدبری هست كه آنها را پیاداشته .

دوم وحدت آن دلالت دارد بر وحدت مدبر عالم .

سوم حرکت آن بدن را دلیل است بر قدرت باری تعالی .

چهارم اطلاع او بآنچه در بدن است دلالت دارد كه حضرت حق عالم بماكان و مایكون است .

پنجم استیلاء آن بر بدن دلیل است بر قیومیت و غالبیت باری تعالی بر همه ممکنات بنحو تساوی .

ششم آنكه بحكم خالق الله الارواح قبل الاجساد بسالقی عام یعنی ایجاد فرمود حضرت حق ارواح را پیش از اجساد به دوهز - ارسال .

و حدیث نبوی كه فرمود : خلقتهم للبقاء لا للفناء آفریده شدید برای بودن همیشه نه نبودن .

برازلیت وابدیت باری تعالی یعنی همچنانکه روح پیش از بدن بوده وبعدهاز آن هم میباشد دلیل براولیت و آخریت حضرت - حق است.

ای بر ازلیت ز آغاز
خلق ازل وابد هم آواز
هفتم عدم علم بچگونگی روح و راه نبردن بکنه آن دلیل
است برعدم علم بکنه حضرت حق .

بکنه ذاتش خرد برد پی
اگر رسد خس بقعر دریا
هشتم عدم علم بمحل آن ازیدن دلالت دارد برنبودن محل و
مکان از برای ذات باری .
یعنی هست امامحل ندارد .

نهم عدم امکان مس ولمس روح دلالت دارد برعدم مس
باری تعالی زیرا که جسم نیست .
دهم آنکه عدم امکان دیدن روح دلالت دارد برعدم امکان
دیدن حضرت باری تعالی .

تن بجان جنبد نمییینی تو جان لیک از جنبیدن تن جان بدان
حقه بر گوید : که همچنانکه حضرت حقتعالی استیلا دارد به
حکم الرحمن علی العرش استوی بر همه ممکنات .

چهارده معصوم هم بحکم جملاتی که از آنهاست مثل این جمله از
زیارت جامعه که فرموده :

(بکم فتح الله وبکم یختم الله وبکم ینزل الغیث وبکم یمسک
السماء ان تقع علی الارض ... تا آخر

یعنی بشما گشوده خدا و پایان دهد خدا و بشما فرو فرستد باد.

ران را و بواسطه شمانگمهدارد آسمان را که بزمین نیفتد .
مظاهر صفات حضرت حقند لذا کارهای خدائی کنند بحکم
عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی .

چنانکه در وقایع الایام حاجی میرزا حسن از شیخ حر عاملی
است از عبدالرحمن بن حجاج که با حضرت ابی عبداللّه بودم در میان
مکه و مدینه در حالیکه او (یعنی حضرت صادق) بر استر سوار بود
و من بر دراز گوشی سوار بودم و کسی باما نبود پس عرض کردم
ای آقای من نشانه امام چیست قال انه لو قال لهذا الجبل سرفسار
یعنی اینکه اگر بگوید باین کوه سیر کن سیر کند بخدا قسم نظر کردم
بآن کوه دیدم دارد سیر میکند پس حضرت نظر فرمود بآن کوه و فرمود
ترا قصد نکردم .

حقیر گوید : که پس تعجب نباید نمود از فرمایشیکه مرحوم
در بندی فرموده که حضرت حسین پس از آنکه نظری به یمین و شمال
خورد نمودند یکی از یاوران خود را مگر اینکه همه با صورت ها خاک
آلود و بدنهای خون آلود روی خاک افتاده بود پس يك را صدا
زد و فرمود مالی انادیکم فلا تجیبونی و ادعوکم فلا تسمعونی چه شده
که شمارا صدا می زنم جوابم نمیدهید و شمارا میخوانم نمیشنوید تا
آخر فرمایش حضرت .

فاضل در بندی فرموده که جواب دادند آن حضرت را بدنهای شریفه
و جسد های طیه و جثه های طاهره از شهدای کربلا باینکه بحرکت
آمدند ایستادند و یانشستند و از حلقوم و حنجره ایشان بیرون آمد
کلمه لبیک لبیک یا بن رسول الله ﷺ امر نما تا بر خیزیم و بار دگر در

پیش روی توجیه‌اد کنیم .

حقیر سروده :

از ندا دادن یاران شه دین	بود مقصود چه با حال حزین
ز جواب شهدایش بر گوش	آتش دل شود اورا خاموش
یا که می خواسته از راه وداد	بنده گسان را بنماید ارشاد
ارکسی شهد شهادت نوشد	راه حق جامه هستی پوشد
زین عجب نبود ایجان جهان	بر سر نیزه بخوانی قرآن

مجلس شصت و نهم

(ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم

یرزقون)

تتمه کلام پیش است و چنانچه در عالم کبیر صانع علی الاطلاق واحد است که فرمود : (لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا) همچنین در عالم صغیر هم در یک بدن دو روح نتواند تعاق گیرد .

و چنانچه در عالم کبیر پیغمبر ضرور است که اگر نباشد مردم حیرانند همچنین در عالم صغیر هم عقل بمنزله پیغمبر است که اگر عقل نباشد قوای دیگر انسان حیرانند در اینکه عقل های مردم متفاوت است .

در بحار از کتاب علل الشرایع با سند خود از اسحق روایت نموده که عرض کردم خدمت حضرت صادق (ع) که با بعضی از مردم

تکلم مینمایم هنوز بعض کلامم را گفته و بعض دیگر را نگفته ام می-
بینم تمام کلام مرا فهم کرده .

و با بعض دیگر تکلم میکنم پس تمام کلامم باو میگویم پس او
بعد از شنیدن تمام کلام من بهمان قسم که باو گفته ام بیان میکند و با بعض
دیگر تکلم میکنم و کلام خود را تمام میکنم پس او کلام مرا درک نمیکند
و میگویند اعاده کن که نفهمیدم .

حضرت صادق فرمود : که ای اسحق آیامیدانی جهت این
اختلاف را ؟ عرض کردم نه یا بن رسول الله .

حضرت فرمودند ؛ آنکه با او سخن گوئی و هنوز تمام نشده
کلام ترا فهم مینماید کسی است که عقل او با نطفه او عجین شده و مخلوط
ط بهم گردیده شده اند .

و اما آن کسی که تو با آن تکلم نمائی بعد از تمام شدن مطلب
تورا فهم می کند کسی است که بعد از انعقاد نطفه عقلش باو عنایت
شده .

و اما آنکس که بعد از تمام شدن کلامت گوید اعاده کن که فهم
نکردم او آنکس است که عقلش در اوایل بلوغ او به او اعطاء شده
پس از این روایت ظاهر شد که مردم در عقل صاحب مراتب
می باشند .

و نیز در آن کتاب است از امیر مؤمنان که پرسیده شد از
حضرت رسول ﷺ که چگونه خلقت فرموده است حضرت باری
تعالی عقل را ؟ آنحضرت فرمودند که خداوند خالق فرمود عقل را

بصورت ملکی که از برای او سرها نیست بشمار سرهای خلائق آنکه خلاق شده و آنکه خلیق شود تا روز قیامت و از برای هر سری از سرها بمثل صورتی است و از برای هر انسانی سر است از سرهایی که مالک عقل واجد هست و اسم آن آدم بر صورت آن سر که در مالک عقل است نوشته شده است و بر روی هر صورتی که در مالک عقل است پرده افتاده شده و آن پرده از آن صورت برداشته نمی شود تا آنکه آن انسانی که این صورت اسم او بر آن نوشته شده متولد شود و برسد بعد رشد و بلوغ و مردیت اگر مرد باشد یا آنکه برسد بعد زینت اگر صاحب آن صورت زن باشد پس هرگاه که صاحب آن صورت بعد رشد رسید آن پرده که بصورتی که اسم این شخص بر آن مکتوب است برداشته میشود پس میافتد بر قلب آن انسان نوری پس می فهمد فریضه را از سنت و خوب را از بد بعد از آن حضرت رسول فرمودند آگاه باشید که مثل عقل در قلب انسانی مثل چراغ است در وسط خانه .

مرحوم نهانودی فرموده که روایت اول راجع بوقت اعطاء این گوهر گران مایه عقل است و روایت دوم راجع بکیفیت و نحوه اعطاء است کمالات یحقی .

مخفی مباد که اسحق نامبرده اسحق بن عمار صیرفی کوفی است که از اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی کاظم است . جلیل القدر و تحقه است .

حاجی شیخ عباس قمی

و نیز مرحوم نهانودی از تفسیر صافی در ذیل تفسیر آیه مبارکه

وما خلقت الجن والانس الا يعبدون روایت نموده از علل الشرايع
 صدوق علیه الرحمه که بسند خود از حضرت صادق روایت کرده
 حاصل مضمون این روایت این که حضرت امام حسین با صاحب خود فر-
 موده ای مردم همانا خداوند جلت آلائه خلق نموده است بندگان را برای
 آنکه او را بشناسند و چون او را شناختند او را پرستش کنند و چون
 او را عبادت نمودند بی نیاز شوند بجهت عبادت نمودن او را از
 عبادت نمودن غیر او پس مردی عرض کرد یا بن رسول الله پدر و
 مادرم قربانت شود معرفة الله چیست یعنی حقیقت خداشناسی کدام
 است و طریق و راهیکه انسان بدان برسد و خطا نکند کدام است
 فرمود شناختن اهل هر زمان است امام خودشان را امامیکه
 واجب است بر آنها اطاعت او امر و نواهی او .
 آری چه نیکو فرموده اند که بنا عرف الله ولولانا ما عرف الله
 و بنا عبد الله ولولانا ما عبد الله .

حقیر می گوید که چگونه چنین نباشد که در جواهر الکلام حاجی
 میرزا حسن است از عبد الله بن عباس که رسول خدا فرمود که چون
 حق تعالی آدم ع را خلق فرمود او را نزد مقام قرب خود باز داشت در
 آن حال آدم عطسه کرد و خداوند را حمد نمود حق تعالی با او فرمود
 ای آدم مرا حمد نمودی بعزت و جلال خود قسم که اگر نبود بواسطه
 آن دو بنده برگزیده که در آخر الزمان می خواهم ایشان را خلق نمایم
 هر آینه تو را خلق نمی کردم آدم عرض کرد پروردگارا بقدر و منزلتی
 که ایشان را در نزد تو هست مرا خبرده از اسم ایشان خطاب رسید
 ای آدم نظر کن بسوی عرش چون آدم نظر کرد دید دو سطر بنور نوشته

(۳۳۳)

است در سطر اول نوشته لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مفتاح الجنة) یعنی : نیست خدائی جز آن خدا که شریک ندارد و مثل ندارد و مانند ندارد و محمد ﷺ پیغمبر رحمت است و عنی کلید بهشت است و در سطر دوم نوشته است که :

اقسمت علی نفسی ان ارحم من والا هما واعذب من عاداهما
قسم یاد کرده ام بذات مقدس خود که رحم نمایم هر که را که با ایشان دوستی نماید و عذاب کنم هر که را که با ایشان دشمنی کند .

پس وای بحال کسانی که بآن تشنه لبان آل محمد ﷺ و جگر سوختگان و رطه الم آب ندادند و پیوسته تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند (بنفسی شفاهاً ذایلات من الظلما * ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة) جان من فدای لبهائیکه از شدت عطش خشکیده و کبود شده بودند و قطره از آب فرات به آنها نرسید تا از دم شمشیر کوفیان آب خوردند (بنفسی عیوناً غایرات شواہراً * الی الماء منها نظرة بعد نظرة) جان من فدای چشمهای شریفی که از شدت تشنگی بگودی افتاده بود و در کاسه سرفروخته بود و هر ساعت گشوده میشد و بر آب فرات میافتاد و شربت از آن آب نجشیدند تا از دست ساقی کوثر سیراب گردیدند
حقیر سروده :

اگر بر آتش دل در فشانی	ز چشمان سوزش او را نشانی
حریم مصطفی با آه و افغان	نبدشان از عطش آبی بچشمان
کز آن اندوه دل سازند خاموش	دل پر درد اندازند از جوش
ز سوز تشنگی و حال خسته	جگر خشکیده لب تب خاله بسته
بآل الله زبس کردند آزار	که از ذکرش قلم افتاد از کار

مجلس هفتاد

از تئمه ماسبق است وچنانچه درعالم کبیر شیطان خلق شده-
است همچنین در عالم صغیر نفس اماره خلقت گردیده در قبال
شیطان .

وچنانچه درعالم کبیر امام و خلیفه است همچنین درعالم
صغیر قلب بمنزله امام است پس امام قلب عالم امکان است .
وچنانچه هر شبیه که در اعضاء از برای توروید دهد از برای رفع آن
رجوع بقلب مینمائی درعالم کبیر هم هر شبیه که حاصل شود باید رجوع
بامام شود اگر امام حاضر نباشد باید رجوع بوسائط امام نمود که علماء
ربانی اند .

چه آنکه آنهم بمنزله رجوع بامام است .
در کافی شریف است که هشام بن حکم که یکی از صحابه کبار
حضرت صادق بوده فرماید در کوفه بودم شنیدم که عمرو بن عبید در
مسجد جامع بصره منبر میرود و مردم را اغوا مینماید و از طلب امام
بحق باز میدارد .

پس قصد بصره نمودم و در روز جمعه داخل مسجد بصره شدم
 عمرو بن عبید را که یکی از علماء مخالفین بود دیدم که در میان جمعی
 کثیر نشسته و مردم را بکنار کردم و بهرور رسیدم و بدوزا نشستم و گفتم
 ای عالم من مردی غریبم اجازه میدهی که از تو پرسشی کنم گفت
 بپرس گفتم آیا چشم داری گفت ایفرزند این چه سئوالیست که مینمائی
 گفتم سئوالات من از این قبیل است گفت یا بنی پُرس گرچه پرسش
 هایت احمقانه است گفتم چشم داری گفت آری گفتم بآن چه میکنی
 گفت رنگها و اشخاص را بآن مبینم .

گفتم بینی داری گفت آری گفتم بآن چه میکنی گفت استشمام
 مینمایم بآن بوها را .

گفتم دهن داری گفت آری گفتم او را برای چه میخواهی
 گفت برای اینکه بآن مزه چیزها را بشناسم گفتم آیا زبان داری
 گفت آری گفتم بآن چه میکنی گفت سخن میگویم گفتم گوش داری
 گفت آری گفتم او را برای چه میخواهی گفت صداها را بآن شنوم
 گفتم دست داری گفت آری گفتم بآن چه کنی گفت بآن میگیرم
 و میدهم .

گفتم قلب داری گفت آری گفتم او را برای چه خواهی گفت
 برای آنکه تمیز دهم بآن هر چیزی را که بر این جوارح وارد می
 گردد گفتم با بودن این جوارح بقلب چه حاجت است با اینکه آنها
 صحیح و سالم باشند گفت ای فرزند همانا جوارح چون در چیزی
 از مشمومات و مبصرات و مذنقات و مسموعات و مملوسات شك
 نمایند رد مینمایند آنرا بقلب تا آن شك را باطل کند گفتم پس قلب را

برای شك جوارح خداوند قرار داده است گنمت آری گنتم پس چاره از
از بودن قلب نیست زیرا که اگر نباشد جوارح مستقیم نمیشوند گفت
چنین است گنتم پس خداوند جوارح تو را بی امام نگذارد و این
خلق را بی امام واگذارد ؟

پس عمرو ساکت شد و چیزی نگفت پس بسوی من رو کرد و
گفت آیاتو هشامی پس مراد بر گرفت و در جای خود نشانید و دیگر
تکلم نکرد تا من بر خاستم وقتی هشام خدمت حضرت صادق (ع)
رسید حضرت باو فرمود آیا خبر نمیدهی مرا که بعمر و چه کردی ؟
عرض کرد یا بن رسول الله من از جنابت حیا میکنم و زبان من در حضور
شما یارای سخن ندارد حضرت فرمود چون شمارا با امری امر
نمایم فرمان برید .

پس هشام حکایت خود و عمرو را عرض کرد و حضرت تبسم
نمود و فرمود ای هشام کی تو را این یاد داد عرض کرد بر زبانم جاری
شد فرمود ای هشام هذا والله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی .
بدانکه مرحوم حافظ شیرازی را شعر است که در آن اشاره
نموده است بآنموزج و نمونه بودن انسان از برای عالم کبیر و آن
این است .

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معما هیچ عاقل در جهان آگاه نیست
فاضل نراقی در خزائن فرموده مراد از این سقف نفس ناطقه
انسانی است بلندی آن چون از عالم امر است سادگی بجهت بساطت
آن هر نقشی بجهت آنکه آنموزج عالم آفاق است و بسامظهر تمام

اسماء و صفات الهیه است .

در سفینه مرحوم حاجی شیخ عباس است از مرحوم علامه حلی
در کتاب معارج الفهم فرمود که حقیقت نفس بنا بر مشهور جوهر--
یست مجرد نه جسم است و نه در جسم است و او مدبر بدن است .
حقیر گوید که او را نفس ناماطقه گویند یعنی نفس سخنگو و دو
سه شعر دیگر از حافظ دنباله این شعر را نیز تذکر میدهم .

هر که خواهد گویا و هر که خواهد گوهر و

کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست

ورنه تشریف کسی بالای کس دشوار نیست

از آنچه مذکور شد که وزان عقل در داخل بدن وزان پیغمبر
در خارج است .

پس بحکم عقل و نقل پیغمبر کشی حرام و کشنده آن مستوجب
نارجهیم و عذاب الیم است و عقل همچون بمنزله پیغمبر است پس
هلاک کردن آن همین حکم را دارد چون خمر مزیل عقل است پس
خورد آن حرام است چون قتل و هلاکت آنچه بمشابه پیغمبر است
مستلزم قبح و نقض غرض از خلقت اوست .

پس آنچه نسبت داده اند به نوامیس حضرت پروردگار چون
حضرت موسی و عیسی و داود و غیر آنها از شرب خمر محض افتراء
و افتراء محض است .

از کسانی که این افتراء و دروغ را بست یزید ملعون بوده در این

شعرش :

شمیسة کرم برجهما قعر دنها و مشرقها ساقی و مغربها فمی
 فان حرمت یوماً علی دین احمد فخذها علی دین المسیح بن مریم
 یعنی خورشید درخت انگور بر جش ته خمره اوست مشرقش ساق
 قیست مغربش دهان ناست پس اگر حرام شد روزی بر دین محمد پس
 بگیر او را بر کیش مسیح پسر مریم یعنی به کیش او بیاشام که حلال است
 در ناسخ است از حضرت رضا که فرمود در این هنگام (یعنی وقتی که
 یزید سر مقدس حسین را در طشت زرین نهاده و در نزد خود جا داده)
 بخوردن غذا و شرب آب جو مشغول بود و اصحاب خود را با خود
 در اکل و شرب شریک کرده بود پس از اکل و شرب طشت زرین که سر حسین
 درش بود در زیر تخت گذارده و بساط شطرنج بر فراز آن پهن کرد و
 بقمار پرداخت گاهی که بر حریف غلبه مینمود شاد میشد سه جام
 فقاع (که شراب آب جو باشد) سر کشیدی و ته جرعه را در طشت
 بر زمین افشاندی پس حضرت رضا (ع) فرمود کسی که در شمار
 پیروان ما باشد واجب است که از شرب فقاع و بازی شطرنج
 پرهیز کند و هر کس که نظر کند بفقاع و شطرنج و لعن کند یزید را
 خداوند گناهان او را عفو کند اگر بشمار شتارگان باشد
 از حضرت سکینه خاتون روایت است که فرموده بخدا قسم
 هرگز ندیدم کسی را سخت دل تر و کافر تر و مشرک تر و شریر تر و جفا
 کارتر از یزید چه گاهی که سر پدر مرا نزد او نهادند و اهل بیت
 پیغمبر زار زار میگریستند و نهالیدند او را هیچ گونه آزرده کی بخدا
 طرش خطور نکرد و با چوب خیزران بدن دانه های مبارک پدرم میزد و

(۳۳۹)

این اشعار میخواند (لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جاء ولا وحى نزل)
یعنی بنی هاشم خلافت را باز یچه قرار دادند زیرا نه خبری از جانب خدا
آمده نه وحی نازل شده .

شعر آخر این است و كذاك الشيخ اوصانى به فاتبع الشيخ فيما قد
سئل يعنى اينگونه سفارش کرده و منهم امثال كردم .
حقیر سروده :

فرموده چنین بحال محزون * دخت شه دین سکینه خاتون *
که من بخدا ندیدم هرگز * دل سخت تر از یزید ملعون * در طشت
طلا چه بر نهادند * رأس پدرم بنزد آندون * نمود اثر بر آن ستمگر
* نالیدن اهل بیت دلخون * خیز ور زدی ز راه بیداد * بر بوسه گه
نبی بیچون * از راه سرور چند شعری * میخواند که بودا ینش
مضمون :

گفته پدرم که تا بریزم از آل نبی بخاک بس خون

مجلس هفتاد و یکم

در سوره دوم در آیه ۲۹ است که و علم آدم الاسماء کلمات عرضهم
على الملا ئكة فقال انبؤنى باسماء هؤلاء يعنى آموخت حضرت
حق جناب آدم را (ع) همه نامها را پس پیش نهاد فرمود بفرشتگان
پس فرمود خبر دهید مرا بنامهای ایشان.

در کاشف الاسرار است که مراد باسماء اسماء الله است بقرینه
لفظ هم که در ثم عرضهم است .

و تمام ما سوا اسم هستند مر خدا را همچنانکه معصوم فرمودند
ند نحن الاسماء الحسنی .

پس معنای و علم ادم همه ما سوا مراد است زیرا جمع محلا
بالف و لام فایده میدهد عموم را و اکثفا نفرموده خدای تعالی بر آن
بلکه مؤکد فرموده او را بلفظ کلمها پس بحقیقت ثابت شده اینکه
دانا مادامیکه نبوده باشد درش نمونه از چیزی ممکن نیست اینکه
بداند پس کسیکه در چشم او نور نباشد نمیتواند نور را و رنگ را
کسیکه درش قوه شنیدن نباشد نمیتواند صدای را و کذا و از این جهت
است که گفته شده من فقد حساً فقد فقد علماً کسیکه فاقد باشد
حسی از حوا حس را فاقد است دانائی نسبت بهر حسی را که فاقد
است پس آموخت خدا آدم را همه ما سوا را یعنی قرار داد در او
چیزی از هر چیزی و نمونه از هر میت و زنده پس بدنش مرکب است
از عناصر چهارگانه که آب و هوا و خاک و نار باشد و اینها میت اند
و روح بخاری او چون جسم آسمانیست پس ظاهر است که در هر
انسانی آنچه در چهره گمان است از شهوت و آنچه در درنده گان
از غضب و آنچه در شیطان است از مکر و آنچه در ملائکه است از
میل بعلم و عبادت و امور آخرت پس در این هنگام انسان عالم صغیر
و کتاب مختصر است که در اوست آنچه در عالم کبیر است فتبا
رک الله احسن الخالقین .

پس از این بیان ظاهر گردید آنچه فرموده اند که انسان مظهر
اسم جامع است که الله باشد بخلاف غیر انسان زیرا هر کدام مظهر
یک اسمی اند از اسماء لذا حق تعالی از این صنف و قسم از مخلوقات

خود خلیفه و نماینده قرار داد .

آری : آدمیزاده طرفه معجون نیست از فرشته سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود به از این وز کند میل آن شود بد از آن .
جان عالمی بقربان شاه اولیا که باین شعر بیان همه مطالب
مذکوره و غیر مذکوره را فرموده در دیوان :

دوائك فيك فلا تشعروا ودائك منك ولا تبصروا
اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر
یعنی : دواء تو در تو است و نمیدانی و درد تو از تو است و نمیبینی
و پنداری که توتنی کوچکی و در تو نور دیده است عالم بزرگ .

شعر

خواهی که شود قطره بدریا و اصل
بگذر ز تعینی که داری ایدل
از بحر تو قطره ایست دریای محیط
زنهار که از خویش نگردی غافل

حقیر سروده :

دوا در تو نمیدانی و درد از تو نمی بینی
ز خود بینی چه بگذشتی همی دانی همی بینی
گراز پیش بصیرت پرده غفلت بیندازی
بالوان خم قدرت شوی واقف که رنگینی
حاجی علمای

از جمله کسانی که پرده غفلت از پیش گناه بصیرت برنچیدند و
 و از بوستان معرفت گل نچیدند و سزای عمل خود ببینند و دیدند زاده
 مرجانه ملعون بوده .

چه بنقل ناسخ از کتاب روضة الاحباب که از اکابر اهل سنت
 و جماعت است نقل کرده که :

پس از آنکه عبید زیاد از ورود اهل بیت بکوفه خبر یافت مردم کوفه
 را از خاص و عام اذن بارداد و مجلس او از صحرائشینان و اهل شهر
 آگنده گردید پس فرمان داد تا سرهای شهدا را در آورند نخستین
 سر فرزند سید المرسلین را در زرین طبقی نهادند و نزد او گذاردند
 و گذارنده خولی بن یزید اصبحی و بشر بن مالک بودند و بشر این
 شعر بخواند :

امـالار کابی فضة و ذهبـا انی قتلت الملك المحجبا
 و من یصلی القبلتین فی الصبی قتلت خیر الناس اما و ابا
 و خیرهم اذ ینسبون النـسبا

رکاب جمع است یعنی شتران پس معنا چنین میشود که پرکن
 بار شتران مرا از طلا و نقره زیرا من سلطان بی گناه را کشتم و
 کسیکه نماز خوانده برود قبله در کودکی و کسیرا کشتم بهترین
 مردم است از نظر مادر و پدر و بهترین مردم مرا کشتم هنگامیکه بحسب
 مردم مینازند و فخر میکنند یعنی برترین مردم مرا از جهت حسب و
 نسب کشتم .

این زیاد چون این اشعار شنید گفت وای بر تو اگر میدانستی
 که او اشرف جهانیان است از هر جهت چرا کشتی قسم بخدا تو

از من هیچ بهره نخواهی یافت جز آنکه تورا بکشم فرمانداد تا سرش
بر گرفتند و خداوند بدوزخش درافکند .

پس ابن زیاد از دیدن آن سر خوشحال گردید و تبسمی کرد
و او را قضیبی در دست بود که بعضی آنرا چوب گفته اند و بعضی
آنرا شمشیر نازکی دانسته اند با سر آن قضیب بر دندانهای مبارك
حسین (ع) میزد و يقول انه كان حسن الثغر یعنی حسین (ع) راندند
انهای نیکو بوده .

زید بن ارقم که در شمار اصحاب رسول خدا ﷺ بود در این
وقت پیری سالدار بود چون این بدید گفت ای پسر زیاد بردار قضیب
را از این لبهای مبارك بخدا قسم من دیدم که رسول خدا ﷺ بو-
سه میزد موضع قضیب تورا پس سخت بنالید .

ابن زیاد گفت خداوند چشمهای تورا بگیراند ای دشمن خدا
اگر نه این بود که پیری فرتوت هستی و عقلت زایل گشته میگویم که
سرت را جدا کنند .

زید گفت ای پسر زیاد اکنون بحدیثی تورا بیاگاهانم که از
آنچه گفتم بر تو ناگوار آمد همانا روزی رسول خدا ﷺ را دیدم
که حسن را بزبانوی راست و حسین را بزبانوی چپ جای داده و دست
بر فرق همایون ایشان نهاده میفرمود اللهم انی استودعک ایاهما
وصالح المؤمنین ای پرورگار من اینک حسن و حسین را و علی بن
ابی طالب را که صالح و شایسته گردوندگان است در حضرت تو
بودیعه گذاشتم .

هان ای پسر زیاد بگو تا با امانت رسول خدا چه رفتاری

کردی این را گفت و باناله و فریاد از نرداو بیرون شد و ندا درداد که ای مردم عرب ای عبید عباد کشتید پسر فاطمه (ع) را و بسلطنت سلام دادید پسر مرجانه را تا کشت اختیار و نیکان شما را و بوندگی گرفت اشرار و بدان شمارا و شمارضا دادید که خار باشید و روزگار و زندگی را بناراحتی بسر برید و زشتی و رسوائی را شعار و نشانه خود کنید و عیب و عار را افتخار شمارید.

حقیر سروده :

آن نابکار دون که بداز هر جهت معیب
 بر بوسه گاه ختم رسولان زدی قضیب
 مجروح کرد لعل لب شه چرا نبود
 ز اسلام آن لعین جفاکار را نصیب

بنقل صاحب روضة الاحباب ابن زیاد بعد از زدن قضیب سر -
 حسن را برگرفت و در روی آن نظاره مینمود ناگاه دستش لرزید
 آرسر مبارك روی زانوی آنلعین آمد قطره خونی بران او چکید و
 از جامه او درگذشت و ران او را سوراخ کرد و از جانب دیگر بیرون
 شد و هر چند مداوا کرد بهبودی حاصل نگردید و سخت عفن بود
 ناچار مشك استعمال میکرد که بوی ناخوش او بدماغ حاضران
 نخورد .



مجلس هفتاد و دوم

درسوره احزاب درآیه ۷۲ است که :

(انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین
ایحملنہا واشفقن منها وحملها الا نمان انه كان ظلوماً جهولاً)
یعنی : همانا اظهار کردیم و پیش نهاد نمودیم سپرده بر
آسمانها وزمین و کوهها پس ابا و امتناع نمودند که بردارند آن
را و ترسیدند از آن و برداشت آن را انسان همانا او باشد متمکار
نادان .

این معنای ظاهر آیه است .

از مطاوی کلام مرحوم صاحب کاشف الاسرار چنین مستفاد میشود
که تمام ماسوا بجز انسان دو قسمند ذیروح .
و غیر ذیروح که عالم دنیا و عالم اجسام است که جسم افلاک و عناء
صر و معادن و نبات است که ایشان را شعور و لذت و الم نباشد .
و ذیروح ملائکه و شیاطین و حیوانات است .
و ملائکه اکمل و اعلا و معصومند و در علم و لذت هم اشرف و

مسلطند بر سایر مراتب و از مکر و غضب و شهوت عاریند .
 و بعد شیاطین علم ولذت دارند و کار ایشان خدعه و مکر و
 تزویر است و سلطنت بمادون دارند و ماتحت فلک قمر را متصرفند .
 و بعد حیوانات دو قسمند اول شهوی چون انعام و مورچه و
 خنزیر که لذت و شعور ایشان در آکل و شرب و نوم و جماع است .
 دوم غضبی چون مرغان شکاری و جانوران درنده چون شیر
 و پلنگ که لذت و شعور ایشان در گرفتن و غلبه کردن و دریدن است
 و قسم دوم مساط اند .

بر قسم اول و اول هم مسلط اند بر جماد و هر چه تسلط بر هر
 چه دارد اشرف از اوست پس اجسام از همه پست تر و ملائکه از همه
 برتر میباشند .

در سورة اسراء است در آیه ۷۲ ولقد کرّمنا بنی آدم یعنی ما
 فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم بحکم این آیه و مطالبیکه در قبل گفته شد
 که حاصلش این بود که انسان مظهر اسم الله است پس برتری دارد
 بر همه موجودات از جهت اکملیت و خلقت او .

پس آنچه راجع بآیه مذکوره در صدر مجلس است اکنون
 از آن مختصری بیان میشود بعون الله که امانت مصدر است
 چون خیانت و ضد خیانت از حیث معنا و خیانت یعنی ناراستی و ناد
 درستی کردن اما از جهت اینکه در اینجا مراد چیست در روایت
 وارده از معصوم مثل روایت بصائر الدرجات از امام محمد باقر
 و روایت اصول کافی و معانی الاخبار از امام جعفر صادق و روایت

عیون الاخبار از حضرت رضا (ع) بولایت و امامت تفسیر شده و در تفسیر عای بن ابراهیم نیز بولایت و امر و نهی تفسیر شده و در مشهور از تفاسیر بطاعت خدا و رسول تفسیر شده بقرینه آیه قبلی که فرمود و من یطع الله و رسوله تا آخر .

و عرض و ابا و ترس را نسبت بسموات و ارض و جبال محمول بر تمثیل و تقدیر و فرض داشته اند چنانکه در لوازلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصد عامن خشیه الله سوره حشر آیه ۲۱ .

یعنی اگر فرو فرستاده بودیم این قرآن را بر کوه هر آینه دیده بودی آنرا فروتن شکاف خورده از ترس خدا .

روایت در کاشف الاسرار است که امانت نظر بدلالات بعضی از اخبار مطلق تکالیف است چه در یک روایت قریب باین مضمون وارد شده که حالت عای بن ابیطالب چون بنمازمی ایستادند منقلب شدی پرسیدند از شان چرا فرمود که وقت ادای امانت است .

باری چون حاصل همه تکالیف مخالفت شهوت و غضب و ترک چنین هوای نفس است لهذا ذکر علت و لیاقت و قابلیت انسان شده و اثبات نموده این را بقول خود که فرمود انه کان ظلموماً یعنی به غضبیه جهولاً یعنی به قوه شهویه بعبارت دیگر از لفظ حملها ذکر لیاقت انسان نموده و از ذکر انه ظلموماً ذکر علت لیاقت را بیان فرموده

حاصل اینکه انسان متحمل آن شد تا از ظلم و جهل بیرون رود . و حاصل نکالیف هم همین است بجهت آنکه چون سیر در فقه و اخلاق کنی مثل صوم و صلوة و تواضع و کظم غیظ و جهاد و غیر

آن سیر این که حاصل تکالیف بیرون آمدن از ظلم و جهل است بر تو کشف میشود .

و مراد از سموات و ارض و جبال یا جسم آنهاست و ظاهر لفظ این است پس اباء طبیعی آنها ظاهر است چه اجسام را عقل و شعوری نیست و لکن بقرینه و حملها الانسان باید مراد اعم از آنها باشد .

و حملها بمنزله استثناء است پس گویا تقدیر چنین است علی السموات والارض والجبال واهلها فابین الا الانسان .

و اما حیوانات اباء نمودندهم ظاهر است چه بی عقلند .

و اما جن و شیاطین اگر چه مکلفند و لکن مکلف بمقام نبوت و تحصیل آن نیستند چه قابل آن نیستند و لذا از آنها پیغمبری نشد . و ملائکه نشدند یعنی از جمله مراتب تکلیف مقام نبوت و خلافت است لذا در بعضی از اخبار امانت تفسیر بامامت و خلافت شده و ملائکه گرچه قابل تحمل هستند لکن قابل اداء امانت نیستند چه تابدن و لوازم آن در رسول نباشد نتواند رساند همچنانکه فرمود ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا سوره ۶ آیه ۹ یعنی اگر گردانیدیم او را فرشته هر آینه میکردیمش بصورت مردی .

پس ثابت شد که تحمل مطلق تکالیف و درجات و خلافت مطلقه ولایت شامله مخصوص نوع انسا نیست باعتبار جامعیت او و اکمل اصناف انسان صنف رجال است لذا از اناث پیغمبر و امام قرار داده نشد پس بدین جهت مقلدهم نباید شود گرچه علمش برسد باجتهاد

حقیر گوید چون آن بشریکه مجوعه عالم کبیر است و هر چه
برش افاضه شده است بجای خود بر حسب دستور الهی عمل مینماید
آن معصوم است لذا امانت در روایات بامامت و نبوت تفسیر شده
در حافظ راجع باینکه انسان نمونه عالم کبیر است باین شعر
اشاره نمود .

دیوی و ددی و ملکی انسانی با توست هر آنچه مینمائی آنی
و راجع بآیه مذکوره بدین شعر اشاره نمود .

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند
مراد از بار امانت مظهر اسم جامعه بودن است .

یعنی آسمان که اعظم و اشرف اجرام است قابلیت این مظهر-
یت نداشت من که انسانم بجهت آنکه مظهر اسم جامعه باشم
و معرفت کامله تحصیل نمایم مقرر و معین فرمودند و دیویکی از معانی
آن این است که از اقران خود قوی تر باشد چنانکه در فرهنگ نوبهار
مذکور است شاید نظر حافظ و مرادش از این لفظ این است که انسان
چون از سایر موجودات قوی تر است پس تعبیر از آن باین لفظ آورده
این هم مخفی نماند که انسان گرچه مظهر تمام اسماء و صفات
ت است لکن همه بر وجه اعتدال و استواء نیستند بلکه غالباً بین
افراط و تفریط میباشند لذا بعضی را صفات غضبیه و بعضی شهویه
و هکذا غالب است بخلاف معصوم و کسانی که نازل منزله آنها میباشند که
اسما و صفات در آنها بحد اعتدال است و در میان آنها هم شدت و ضعف
هست تامی رسد بآخرین درجه چون چهارده معصوم چنانکه آفتاب چون
بوسط آسمان رسید نسبت او باقی یک نسق است و شخص رادر

آن وقت سایه نباشد لذا گویند حضرت رسول (ص) را سایه نبوده چون بآخرین درجه از اعتدال نسبت باسماء و صفات بوده .

مثلاً از جمله حضرت مجتبی است که عامه و خاصه نقل کرده از عبادت و اطاعت و عدالت و سخاوت و شجاعت و رضا و علم و تقوی و زهد و عفت و حیا و قدرت و غیر اینها که هر کدام از آنها را بجای خود بنحو اعتدال اعمال مینموده .

اما سخایش نقل است از مناقب که مردی از حضرت چیزی سؤال کرد حضرت باو پنجاه هزار درهم و پانصد دینار داد و فرمود حمالی بیاور اینهارا برای تو حمل کند ردای خود را کرایه حمال داد .

و عربی آمد خدمت آنحضرت بخزانة دارشان فرمود آنچه در خزانة است بیار بده در خزانة بیست هزار درهم بوده همه را داد بعرابی اعرابی عرض کرد ای مولای من چرا مرا نگذاردی اظهار حاجت خود را بکنم و مدیحه خود را بیان کنم .

حضرت این اشعار را انتشار نمودند :

نحن اناس نوالنا خصل یرتع فیها الرجاء والامل

ما مردمانی هستیم که بخشش مآثر است یعنی زیاد است میچرد در آن امید و آرزو .

تعبود قبل الالهـ سؤال انفسا

عطاء کند نفس ما پیش از پرسش بجهت ترس بر آب روی

من بریزد و جاری شود .

لو علم البحر فضل ناائنا

اگر میدانست دریا زیادی عطاء ما را هر آینه کم میشود از

بعد بسیاریش شرمشار یعنی از جود ما شرمسار میشد .
 در منتخب مرحوم خراسانیست از مدینه المعجز از محمد بن
 جریر طبری بسندش از جابر که دیدم حضرت حسین بن علی را در
 هوا و سه روز در آسمان ناپدید شد بعد از سه روز از آسمان نازل
 شد و بر او بود سکنه و وقار فرمود رسیدم بآن مقامیکه رسیدم .
 البته از این روایت مقام شامخ و ارجمندی از برای آن بزرگوار ثابت
 میشود .

در مصباح الحرمین است که بسند معتبر منقول است که جناب
 محمد حنفیه بزیارت برادر خود امام حسن میرفت و اظهار میداشت
 السلام عليك يا بقية المؤمنين وابن اول المسلمين وكيف لا تكون كذ-
 لك وانت الهدى وحليف التقى ورابع اصحاب الكسسا غدتك يد
 الرحمة وربيت في حجر الاسلام و رضعت من ثدى الايمان فطبت
 حياً وطبت ميتاً غير ان الا نفس غير طيبة بفر اقلك ولا شاكية فى الحياة
 لك یر حمك الله .

درود بر تو ای باقیمانده مؤمن ها و گرونده ها و پسر اول اسلام
 آورنده ها و چگونه چنین نباشی و حال اینکه تو فرزند هدایتی و هم
 پیمان پرهیزکاری هستی و چهارمی اصحاب کسائی غذا دادت و را
 دست رحمت و پروریده شدی در کنار اسلام و شیر خورده شدی از
 پستان ایمان .

پس پاکیزه بودی در حیات و ممات جز اینکه مردم از دوری
 تو ناراحت اند و شکایتی نیست در زندگی از برای تو .
 و نیز در آن کتاب است که نوشته بنظر رسیده که سید معین الد-

بن گه از جمله فضلاء بود و از نواده های فاضل هندی است در مقتل خود مینویسد که سه نفر از آل رسول بعد از وفات جسد مبارکشان به حرکت آمده دست بگردن اطفال صغیر خود انداختند اول جسد جناب فاطمه زهرا علیها السلام دوم بدن امام حسن (ع) بود چون سید الشهداء برادر را غسل داد دید عبدالله و قاسم از زیر چشم بحسرت بنعش پدر بزرگوار خود نظر مینمایند فرمود نور دیده گان میخوابیدید بیائید پدر خود را وداع نمائید عبدالله از یکطرف و قاسم از جای نب دیگر بروی نعش پدر افتادند پس امام حسن بحرکت آمد و دست انداخت بگردن اطفال صغیر خود و روی مبارکشان باز شد و نظری بصورت فرزنداناش نموده تبسمی فرموده و لبهای مبارکشان حرکت کرد سینم بدن جناب سید الشهداء تا آخر کلامشان که در جای دیگر مذکور خواهد شد .

حقیر سروده :

کرد مسموم عزیز ذوالمن	ز جفا جعده ملعونه حسن
زینت عرش خداوند مجید	تا چهل روز به بستر نالید
زهر چون کرد اثر بر بدنش	پس ز مردگو نشد رنگ تنش
حالت آل پیمبر بد چون	چه بدید نلکن از شه پر خون
زینب این طشت بدید و دگر	بود در سزم یزید کافر
اندر این خون دل غمدیده	و ندر آن رأس زتن بیریده
دلش از دیدن این گرچه طپید	لیک از دیدن آن جامه درید

حاجی علما

مجلس هفتاد و سوم

در کاشف الاسرار است که معجزات و کرامات برد و قسم است یکی آنکه شخص آنقه را در خود ببند و حق تعالی باوداده باشد مثل اینکه خداوند باو توانائی داده باشد که تواند کوه را از جای بر کند پس بقوت خود برکنده شود البته در نظر دیگران این عمل معجزه است و یا آنکه برتری داشته باشد بر جمعی از ملائکه که موکل عناصر و نباتات و غیر آن میباشند .

پس حکم کند برباد یا آب یا آتش یا خاک یا اشجار و ملائکه موکل بر آنها اطاعت کنند .

و ظاهر است که در این قسم اذن و مشیت خدا همیشه حاصل است مگر وقتی که منع نماید و آنچه دلالت بر این قسم از اعجاز دارد قول حضرت حق است در سوره نمل در آیه ۴۰ راجع بآوردن حضرت آصف تخت بلقیس را :

(قال الذی عنده علم من الكتاب اننا آتیک به قبل ان یرتد الیک

طرفک)

یعنی : گفت کسیکه نزد او عالمی از کتاب بود من میاورم آن را پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو .

در صافی از بصائر و کافی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است و در نزد آصف یک حرف ف بود که باو تکلم کرد و تخت بلقیس را زودتر از يك چشم بهم زدند آورد و در نزد ماهفتاد و دو حرف است و يك حرف مخصوص خدا است .

قسم دوم آنست که از قوه او بیرون است پس در مقام حاجت از خداوند خواهد و حضرت حتمتعالی نیز اجابت نماید زیرا خداوند دعای معصوم را رد نکند چنانچه فرمود: (اوفوا بعهدی ؛ اوفوا بعهدکم)

سوره روم آیه ۳۸

یعنی : وفا کنید به پیمان من تا وفا کنم به پیمان شما (اوفوا- اوف- حذف شده)

وظاهر است که دعای مستجاب هم از کرامات و معجزات است و آیات بر این قبیل بسیار وارد است مثل دعای حضرت نوح (ر- ب لا تذرعلى الارض من الكافرين دیاراً)

سوره نوح آیه ۲۷

یعنی گفت نوح پروردگار و انگذار بر زمین از کافرین هیچ ساکنی را .

و مثل دعای حضرت صالح فقال تمتعو اخی دارکم ثلاثة ایام

ذلك وعد غير مكذوب .

یعنی پس فرمود که زیستن کنید در خانه‌ها تا سه روز آن وعده ایست بغير دروغ .

سوره هود آیه ۶۸ که جناب صالح درخواست کرد از حضرت حق و خداوند وعده داد که سه روز دیگر عذاب میفرستیم و حضرت را ابلاغ نمود .

ومثل قول حضرت عیسی ربنا انزل علینا مائدة من السماء
سوره مائده آیه ۱۱۴

یعنی عرض کرد عیسی پسر مریم بار خدا یا پروردگار افر و فرست برای ما خوانی آراسته از آسمان تا آخر آیه .

و هکذا آیات دیگر ظاهر است که هر که درجه و مقامش بالا تر است تصرف او در قسم اول بیشتر و کاملتر است تا مبرسد بمقام صادر اول که مقام محمد و آل محمد و آخر درجه امکان است و ظاهر است که در آنجا دوسه قسم نیست و همان قسم اول است و دیگران که از حضرت حق میخواهند محمد و آل را واسطه قرار میدادند چنانکه در ادعیه بدیه اشاره شده است زیرا که بدیهی است که هر چه شده و میشود بواسطه صادر اول است و بدست او جاریست پس فهمیدی آنچه که حضرت امیر در خطبه میفرماید که قوم نوح را مثلا من هلاک کردم و آتش را بر خلیل گاستان کردم و در پیراهن مریم دمیدم و امثال اینها فافهم و اغتنم .

مرحوم حاجی شیخ عباس در سفینه البحار نقل نموده از مناتب ابن شهر آشوب که از برای حضرت خاتم چهار هزا و چهارصد

و چهل معجزه بوده .

حتیر گوید بسیاری از آنها را در مناقب ذکر فرموده .
وما بیکى از آنها که در وقایع آقای حاجی میرزا حسن از
جبلد از ششم بحار از قطب را وندی و از مناقب نقل نموده اشاره مینمائیم
که چون حضرت رسول از مکه معظمه هجرت فرمود بسوی مدینه
در بین راه بخیمه ام معبد خزا عیه رسید باو فرمود آیا طعامی نزد
تو هست ما راضیافت کنی عرض کرد چیزی حاضر ندارم حضرت
بگوشه خیمه نظر کرد و در آنجا گوسفندی دید که از لاغری و ناتوانی
آنها بصحرا نبرده اند حضرت فرمود آیا اذن میدهی از این گوسفند
شیر بدوشم عرض کرد بلی پدر و مادرم فدای تو بار اگر در او شیری
دیدى بدوش پس آنحضرت دست بر پشت او کشید در ساعت با
عجاز آنحضرت در نهایت فربهی شد و بار دیگر دست بر پشت او کشید
در ساعت پستان او پر از شیر شده آویخته گردید و شیر از آن میریخت
فرمود ای ام ای معبد کاسه بیار پس آنحضرت آنقدر شیر از پستان آن
گوسفند دوشید که همه سیراب شدند .

پس آنحضرت با اصحاب خود بخواب قیلوله مشغول گردید
تا اینکه قدری هوا سرد شد و آنروز بسیار گرمی بود چون از خواب
بیدار شدند آب طلبید و دست مبارك خود را شست و مضمضه نمود
و آب آنها در زیر درخت خاری ریخت که آنها درخت عوسجه
میگفتند و آن در نزد خیمه خاله من روئیده بود (این را هند دختر خو -
اهر ام معبد نقل میکند چنانچه در عاشر بحار است) و بعد از آن
سه دفعه مضمضه و سه دفعه استنشاق فرمود و روی خود را شست و دو

دست خود را از مرفق تاسر انگشتان شسته سرود و پای مبارک خود را مسح نمود و فرمود این درخت غوسجه راشانی است و اصحاب ب گرامش نیز مثل آن حضرت کردند پس برخاست و دور رکعت نماز بجا آورد .

و چون مابیش از آن چنین کار و نماز کننده ندیده بودیم دختر آن قبیله مابسیار تعجب نمودند چون فردای آن روز از خواب بیدار شدیم آن درخت از برکت آب دهن مبارک آن حضرت سرب جاناب آسمان بلند نموده و از بزرگترین درختان روزگار و بهترین اشجار گردیده و خارهای وی بقدرت قادر بیچون فرو ریخته و ریشه هایش فرورفته محکم و سخت شده و شاخ هایش بسیار گشته و ساقش سبز شده و برگ های او خوش رنگ و سبز و خرم گردیده و میوه های بزرگ و نیکو از وی ظاهر گردید که در بزرگی مانند سیب زمین و در رنگ مانند زعفران کوبیده یعنی بود و بوی آن مانند عنبر خوشبو بود و در لذت و شیرینی مانند شهد عسل و شکر بود .

بخدا قسم هیچ گرسنه از میوه آن درخت نخورد مگر سیر شد و هیچ تشنه نچشید مگر آنکه سیرا بگردید و هیچ صاحب مرضی نمی خورد مگر آنکه دوائ مرض او می شد و هیچ طالب حاجت و صاحب فقر از میوه آن درخت میمنت اثر نچشید مگر آنکه بی نیاز شد و هیچ شتری و گوسفندی از برگ آن نمی خورد مگر آنکه چشاق میشد و شیر از پستان او از بسیاری فرومی ریخت و از روزیکه آن حضرت در منزل ما نرو آمده خبر و رکت در راه و اوما بسیار شد و ولاده او بارزانی و فراوانی گذاشت و ما آن درخت را مبارک نامیدیم و پیوسته اهل

بادیه و صحرا نشینان که در حوالی ماساکن بودند پیایی میآمدند و در سایه آن درخت مبارک می نشستند و از برگش توشه برمیداشتند در راه سفر برای ایشان مانند آب و طعام میشد و پیوسته آن درخت مبارک بدین منوال بود تا اینکه روزی از جای خود برخاستیم دیدیم میوه های آن فرو ریخته و برگهایش زرد شده چون این حال را از آن درخت مشاهده کردیم بسیار اندوهناک و ترسناک شدیم چندان نگذشت که خبر رحلت حضرت رسول خدا ﷺ به ما رسید که در همان روز از دنیا رفته بود و بعد از آن میوه کوچک تر در آن هویدا میشد که در لذت و خوشبویی از اول کمتر بود و سی سال بدان حال بود تا اینکه روزی از خواب بیدار شدیم دیدیم که آن درخت سر تا پای پراز خار شده و طراوت وی رفته و همه میوه های او ریخته چیزی نگذشت که خبر شهادت امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب به ما رسید که در همان روز به درجه رفیع شهادت رسیده بود دیگر هرگز میوه درش پیدانشد نه کم نه زیاد لکن پیوسته ما و کسانی که در حوالی ماساکن بودند از برگ آن می گرفتیم و بان مرضها را مداوا مینمودیم و مدتی بر این برآمد پس روزی از جای خود بر-خاستیم دیدیم خون از ساق آن بروی زمین جاریست و برگهایش خشکیده قطره قطره خون مانند آب سرخ خون آلود گوشت از آنها فرو می ریزد گفتیم حادثه بزرگ روی نموده در آنشب اندو-هناک و ترسان بودیم و انتظار مصیبت بزرگی داشتیم چون شب شد صدای گریه و ناله و آو از واویلا از زیر آن درخت شنیدیم .

پس شنیدیم که زنی با حال گریه و ناله باین بیت مرثیه می خواند

ایا بن النبی ویس ابن الوصی ویا بقیه ساداتنا الا کرمینا
یعنی ای فرزند پیغمبر بزرگوار وای فرزند وصی نیکوکار و
ای باقیمانده سادات گرامیان و بعد از آن صدای گریه و ناله بسیار
شد و نوحه ها می گفتند که ما سخنان ایشان را از کثرت غوغا فهم
نمی کردیم بعد از آن خبر شهادت حضرت امام حسین بما رسید و
و آندرخت خشك گردید و از آن نشانی باقی نماند .

حقیر سروده :

دل هر کس که نهد رو بزوال	جمله اعضا ش شود حال بحال
هستی تن که بدل بسته شود	بیقرار است چه دل خسته بود
چون که شد خسرو لب تشنه شهید	یک سر عالم متغیر گردید
چه حسین قاب بد عالم اعضاء	محشری گشت ز قتلش بر پا
آری آفاق حزین از الممش	پس چه بگذشت باهل حرمش

مجلس ۷۴ و ۷۵

در سوره آل عمران در آیه ۹۰ است که ان اول بیت وضع
للناس للذی بیکه مبارک و هدی للعالمین .

یعنی همانا اول خانه که بنا نهاده شد از برای مردمان هر
آینه آنست که بیکه است حال بودنش خجسته و حال بودنش هدایت
از برای جهانیان .

بدانکه اول است از جهت عبادت چنانکه در تفسیر تبیان

از امیر مؤمنان منقول است که بیت وضع للعبادة البيت الحرام
 ونیز در مجمع البیان از حضرت رسول است که اول مسجدیکه گذ-
 رده شد از برای عبادت مسجد الحرام است پس اول است از جهت
 برکت زیرا موجب خیر کثیر دنیویست و اخروی و اول است از جهت
 هدایت چون قبله است و وسیله مغفرت و آمرزش است پس این آیه
 رد است بر یهود که گفتند که بیت القدس بهتر از کعبه و نیز اول
 است از حیث خلقت چنانکه صاحب ثمرات الحیوة از جلد چهارم
 بحار و از انوا رسید جزائری نقل نموده که خداوند خواست که به
 قدرت کامله خود زمین را ایجاد کند جوهری خالق فرمود و بنظر
 هیبت بر آن نگریست آن جوهر آب شد و بخاری از او برخاست آ-
 سمانها از آن بخار آب خلق فرمود پس امر فرمود باد را که ابر
 ببارد در آورد و آورد پس کفی روی آب پدید آمد بامر خدا آن
 کف منجمد شد و بسته گردید خانه کعبه خلق شد بعد خداوند زمین
 را از کعبه بیرون آورد و بر روی آب پهن گردانید این است که
 فرموده والارض بعد ذلك دحیها .

سوره ۷۹ آیه ۳۰

یعنی زمین را بعد از آن گسترانید و این قضیه و سرگذشت
 در روز ۲۵ ماه ذی قعدة بوده که آنرا دحو الارض گویند در حدیث
 است که اول رحمتیکه بر زمین نازل شد در این روز بوده است .
 بموجب روایات از برای حضرت حق تعالی سه خانه و حرم
 است در آسمانها و چهار خانه است در زمین .
 یعنی نظر مرحمت الهی در این اماکن بیشتر است والا خدا-

وند را مکانی نیست که یا من لا یحویه مکان ولا یخلو منه بمکان
یعنی هیچ جائی از برای او نیست و هیچ جائی هم خالی از
او نیست .

در دیر حرم نور رخس جلوه کنانست

نازم صنمی را که هم اینجا و هم آنجا است
یکی عرش است و مراد از عرش در اینجا ذلک هشتم است چنانکه
از روایت اصبع از امیر مؤمنان بنقل صاحب مجالس المؤمنین مستفاد
است .

واز وقتی که خداوند عرش را خلق فرموده خالق فرموده قدم هیچ
کس روی عرش گذارده نشده - چنانکه در دعای مشلول مذکور است
که یا من لا یطأ عرشه قدم .

مگر يك نفر که از عرش هم بالاتر رفت و آن پیغمبر مآخاتم
انبیاء بود (ع) که ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی .
مقام قرب چنان تنگ شد محمد را که خواست حک کند از صفحه
هیم احمد را .

دوم حرم بیت المعمور است که در آسمان چهارم است .
سوم بیت الشرف است که قرآن در شب قدر نازل شد در
اینجا و از آنجا بخم بخم در مدت ۲۳ سال بزمین نازل گردید و آن
در آسمان است .

اما آن چهار حرم که در زمین است اول کعبه است که آنرا

بکه نام نهاده و چنانچه در آیه شریفه گذشت .

در مجمع البحرین است که بکه اش گویند چون مردان دفع میکنند زنان را بدستهای خود و بکه نام خود بیت است و مکه همه شهر را گویند .

این يك بیت در مجالس المؤمنین مذکور است .

طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب

که آنجادر وجود آمد علی بن ابیطالب

و مکه رامکه گویند چون آب زمین آنجا مکیده شده است .

نقل است از سماء العالم مرحوم مجلسی که سؤال شد از حضرت صادق که چرا خانه کعبه را کعبه خواندند ؟ فرمود چون مربع است عرض کردند چرا چهار گوش است فرمود بجهت اینکه محازی بیت المعمور است و او مربع است عرض شد چرا او چنین است ؟

فرمود : برای اینکه او مقابل عرش است و عرش مربع است عرض شد که چرا عرش مربع است ؟ فرمود بجهت آنکه کلماتیکه بنای اسلام بر آنها شده است چهار کلمه است و آنها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است .

در زاد المعاد است در حدیث مفصلی از حضرت امام رضا روایت شده که هر سال روزهای عید غدیر خداوند امر میفرماید جبرئیل را که کرسی کرامت را در برابر بیت المعمور میگذارد و بر آن بالا میرود و ملائکه از تمام آسمانها آنجا جمع میشوند و ثنای گویند محمد و آل محمد را و استغفار میکنند برای شیعیان امیر مؤمنان و سایر ائمه طاهرين .

دوم مساجد است چنانچه در منہج و ہجدهم بحار روایت شدہ کہ خداوند فرمودہ :

(ان بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطہر فی بیتہ ثم زارنی فی بیتی فحق للمزور ان یکرم زائرہ)

یعنی همانسا خانہای من در روی زمین مسجدہاست پس خوشا بحال آن بندہ کہ در خانہ خود وضو بگیرد پس مراد خانہ ام زیارت کند پس سزاوار است برای کسیکہ زیارت او رفتہ است این کہ گرامی دارد زیارت کنندہ خود را .

پس فرمود ، جاسی کہ از این حدیث استحباب باظہارت داخل شدن را در مسجد استفادہ میتوان نمود .

از جماعہ اکرام کسیکہ داخل در مسجد میشود این است کہ در حدیث جناب اباذر است کہ در مجموعہ ورام و ہجدهم بحار و عین الحیوۃ و مکارم الاخلاق نقل شدہ است از رسول خدا ﷺ کہ فرمود : ای اباذر مبادامیکہ در مسجد نشستہ بہر نفسی کہ می کشی خداوند در بہشت درجہ بتو عطا میکند و دہ حسنہ برای تو نوشته میشود و دہ سیئہ از تو محو میگردد و همچنین از کرامتہای خدا باہل مسجد بہر نماز یکہ میخوانند اگر مسجد بازار باشد دواز دہ نماز و اگر محلہ است بیست و پنج نماز و اگر مسجد جامع باشد صد نماز و اگر مسجد کوفہ است و مسجد اقصی است ہزار نماز و اگر مدینہ است دہ ہزار و اگر مسجد الحرام باشد بہر نماز صد ہزار بروایتی ہزار ہزار نماز است .

ہمچنانکہ در نجات العباد است بخصوص اگر بہ جماعت

خوانده شود بهر رکعت ثواب چهل سال نماز در خانه دارد .
همچنانکه در جامع الاخبار است و اگر امام عالم هم باشد
ثواب نماز هزار برابر است .

سوم از خانها و حرمهای خداداد زمین قلب مؤمن است چنانکه
مجلسی در بحار از برای عرش شش معنا نموده و فرموده ششم
آنست که عرش اطلاق میشود بر قلبهای انبیاء و اوصیاء و کاملین از
مؤمنین زیرا که دلهای آنها محل استقرار معرفت و محبت حضرت
حجتهالی میباشد همچنانکه روایت شده (ان قلب المؤمن عرش
الرحمن) .

نیازارم ز خود هرگز دلی را از آن ترسم در آن جای تو باشد
در کتاب اثنی عشریه روایت شده که خطاب شد بحضرت موسی ع
که (هل عملت لی عملاً خالصاً قال : نعم یارب صلیت لک وصمت
وسبحت لک وهملت لک) فرمود :

ای موسی آیا برای من کاری خالص کرده ؟ عرض کرد :
نماز خواندم روزه گرفتم تسبیح گفتم تهلیل گفتم خطاب شد نماز
خواندی از صراط میگذری روزه گرفتی سپر توست از آتش تسبیح
و تهلیل گفتی درجات بهشت برایت حاصل شده جناب موسی (ع)
گریست عرض کرد پروردگارا مرا دلالت کن بسوی کاریکه خالص
برای تو باشد خطاب شد :

(هل نصرت مظلوما ؛ هل اشبعت جائعا ؛ هلاکسوت عریانا
هل اکرمت عالماً هذا عمل خالص لی)

آیاستمکشیده‌ای رایاری کردی ؟ آیا گرسنه‌ای راسیر کردی ؟
آیا برهنه‌ای را پوشاندی ؟ آیا دانشمندی را گرامی کردی ؟ اینها کار
خالص است برای من .

پس وای بحال کسیکه مؤمنی را برنجاند و دلش را بدرد آورد
تبادل مرد خدا نسامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
چهارم از خانها و حرم‌های خدا در زمین خسانها و حرم‌های
پیغمبر و اهل بیت آنحضرت است .

در زیارت جامعه که مذکور است (فجعلکم فی بیوت اذن-
الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ)

یعنی : پس قرارداد شمارا در خانهایی که اذن داد که بلند شود
ذکر خدا در صبح و شام در آنها .

از حضرت صادق (ع) روایت است که یک نماز نزد قبر امیر مؤمنان
ثواب دوست هزار نماز دارد .

پس زمین نجف حرم خداست کربلا و کاظمین و مشهد مقدس و
سامره همه اینها حرم‌های خداست بخصوص کربلا .

زیرا که نقل از بحار و ایشان از کامل الزیارة جعفر بن محمد بن-
قولویه قُمی از حضرت صادق که زمین کعبه فخر کرد که کدام زمین
است چون من که خداوند خانه خود را بر پشت من نهاد و مردم را هر
نزدیک و دور بجانب من آیند و قرار داده شدم حرم

خداوند وحی فرمود بسوی او که بس کن و آرام گیر نیست برتری که
بتو دادم در پیش فضیلتی که بزمن کربلا داده‌ام مگر بمقدار سوزنی که
فرو رود در آب دریا پس از آب دریا بردارد .

و اگر نبود زمین کربلا من بتو فضیلتی نمیدادم و اگر نبود آن وجود شریفی که زمین کربلا در بر دارد من تو را خلق نمی کردم و خلق نمی کردم آن خانه را که تو بآن خزینه یکنی پس آرام بگیر و بوده باش متواضع و خوار و گرنه غضب میکنم بتو و میبرم تو را بآتش جهنم .

حقیر گوید : که از روایت راجع بنماز در مسجد الحرام که هر نماز هزار هزار نماز ثوابش بود باین روایت که برتری زمین کربلا بآنکه بچه اندازه است فهم کن که نماز در حرم امام حسین (ع) بچه اندازه است روحی و روح العالمین له القدا .

و فضائل زمین کربلا زیاد است بمنتخب التواریخ خراسانی رجوع شود .

باری بیجهت نبود که رسول خدا ﷺ آنقدر حسین را دوست داشت و میفرمود : حسین منی و انما من حسین .

نقل است در ثمره الحیوة از بحار و عوالم از شیخ صدوق که عبدالله عمر همین که شنید آن حضرت از مکه بیرون رفته سوار شد به سرعت رفت تا در بعضی از منازل بآنجناب رسید عرض کرد (ای من ترید یا بن رسول الله ؟) فرمود عراق عرض کرد برگرد بحرم جدت رسول خدا قبول نفرمود چونکه عبدالله آن حضرت را عازم سفر عراق دید عرض کرد یا ابا عبدالله اکشف لی من الموضع الذی کان رسول الله یقبله .

باز کن برای من محلی را که جدت رسول خدا ﷺ مکرر میوسید پس حضرت نواف مبارك را گشود عبدالله سه مرتبه بسوسید و گریه کرد و گفت یا ابا عبدالله تو را بخدا سپردم در این سفر کشته می

شوی .

از اخبار بدست میآید که رسول خدا ﷺ چهار موضع از اعضای سیدالشهدا را بسیار میبوسیده نواف و پیشانی و گلو و لبهای آن حضرت را کسی جهت آن را نمیدانست تا در واقعه کربلا سرش معلوم شد اما سر بوسیدن نواف ظاهراً برای تیر سه شعبه بوده اما پیشانی جای سنگ بوالحنوق ملعون بوده اما گلو جای خنجر شمر بوده اما لبها جای چوب خیزران یزید ملعون بوده زبان حال سر مطهر این بوده .

یزید چوب مزین بر لبان عطشانم

من غریب بتو نورسیده مهمانم

اگر که چوب زنی درخفا بزنی ظالم

مگر نمیشنوی ناله یتیمانم

این اشعار از مرحوم حاجی احتشام روزه خوان قمی میباشد

این يك مرتبه بود که آن حضرت پیراهن خود بلند کرد یکمرتبه

دیگر روز عاشورا بود .

در منتهی الامال است که نقل است از حضرت باقر (ع)

حضرت حسین (ع) زیاده از سیصد و بیست جراحت یافت و تمام آن

زخمها در پیش روی آنحضرت بود اینوقت حضرت از کثرت جراح

حت و تشنگی و خستگی توقف فرمود تا ساعتی بپاساید که ناگاه

ظالمی سنگی انداخت بجانب آن حضرت آن سنگ بر پیشانی مبارک

رکش رسید و خون جاری گردید بر صورت نازنینش حضرت جامه

خود را برداشت تا چشم و چهره خود را از خون پاک کند که ناگاه تیری که پیکانش زهر آلوده و سه شعبه بسود بر دل پاکش رسید و از آن سوی سربدر کرد حضرت در آن حال اظهار داشت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله (ص) آنگاه رو بسوی آسمان کرد و گفت ای خداوند من تو میدانی که این جماعت میکشند مردی را که در روی زمین پسر پیغمبری جز او نیست .

پس دست برد و آن تیر را از قفا بیرون آورد و از جای آن تیر مسموم مانند ناودان خون جاری شد حضرت دست ب زیر آن جراحت میداشت چون از خون پر میشد بجانب آسمان میافشاند و از آن خون شریف قطره بر نمیکشت دیگر باره کف از خون پر کرد و بر سر و روی و محاسن خود مالید و فرمود که با سر و روی خون آلوده و بخون خضاب شده جدم رسول خدا (ص) را دیدار خواهم کرد و نام کشند گان خود را با و عرض خواهم داشت .

حقیر سروده :

رخساره بخون دل چه رنگین	بنمود و بگفت آن شه دین
بایس رخ و زخمهای بسیار	جدم خواهم نمود دیدار
یک ؛ یک نام کشنده گانم	آرم به حضورش بر زبانم

حاجی علماء قمی



مجلس هفتاد و ششم

در ثمره الحیوة است که در خطبه قاصعه امیر مؤمنان میفرماید
(اولا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولين والاخرين من لدن آدم الى
زماننا هذا باحجار لاتضر ولا تنفع ولا تسمع ولا تبصر فجعله بيته الحرام
الذي جعله للناس قياماً)

یعنی : آیا نمی بینید که خداوند تمام خلق را امتحان کرده از زمان
آدم تا این زمان ما ها بسنگ های که نه بکسی نفع می رسانند نه ضرر نه می-
شنوند نه می بینند پس قرار داد آن را خانه محترم آنچنان خانه ای که
قرار داده او را برای مردم که رو باو بایستند .

در اخبار آمده است که اول کسی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت-
ت آدم (ع) بود و ملائکه سنگ های بسیار بزرگ از کوه ها می کنند
و می آوردند که یکی از آن سنگ ها را سی نفر مرد نمیتوانستند بردارند.
در مصباح الحرمین است که آن سنگ ها از پنج کوه بود ۱ سبلان
۲ طور سینا ۳ طور زینا ۴ جودی ۵ حراء .

نقل از مزار بحار و وسائل از حضرت صادق که ما خلق الله خلقاً

اکثر من الملائكة خداوند خلقی از ملائکه که بیشتر ایجاد نفرموده پس حضرت فرمودند هر روز هفتاد هزار فرشته نازل میشوند در بیت المعمور طواف میکنند پس فرود میآیند بزمین در اطراف خانه کعبه طواف می کنند پس میروند بمدینه سر قبر پیغمبر (ص) سلام میکنند پس میروند بنجف سر قبر امیر مؤمنین سلام میکنند پس میروند کربلا سلام بر حسین میکنند همین قسم تا روز قیامت هر روز هفتاد هزار فرشته نازل میشوند در بحار است از کامل الزیارة از حضرت صادق که فرمود :

قبر سید الشهداء بیست ذراع در بیست ذراع باغیست از باغهای بهشت و از این زمین است معراج با آسمان و نیست ملکی مقرب و پیغمبری مرسل مگر آنکه از خداوند سؤال میکند که زیارت نمایند این زمین را فوجی هبوط مینمایند و فوجی صعود میکنند .

بقعه مبارکه که در قرآن شریف است بکربلا تفسیر شده در سوره ۲۸ آیه ۳۰ دارد :

(فلما انتهانودی من شاطی الواد الا یمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یاموسی انی انا الله رب العالمین)

ترجمه : پس چون آمد موسی آنرا یعنی بطرف آتش آمد ندا کرده شد از کنار آن وادی که جانب راست بود در قطعه زمینی که برکت داده شده از آن درخت که ای موسی همانا من منم خدا که پروردگار جهانیانم .

در وقایع مرحوم حاجی ملا علی تبریزست از شیخ اجل جعفر بن محمد قولویه قمی رحمت الله علیه در کامل الزیارة باسناد خود از حضرت صادق (ع) که کنار وادی و بیابان ایمن که خداوند یاد فر-

موده در قرآن فرات است و بقعه و پاره زمین با برکت کربلاست و درخت نوربخش که اودید نور محمد (ص) بود که در آن وادی بر موسی هویدا گردید .

و نیز صاحب وقایع از همین خلاصه از کشف نقل کرده که نزد حضرت شعیب عصاهائی از انبیاء جمع شده بود در شب جناب موسی را گفت که در این خانه روویکی از آن عصاها را بردار موسی در اندرون خانه آمد و آن عصای جناب آدم که از بهشت همراه خود آورده بود برداشت جناب شعیب فرمود که این را بگذار و دیگری را بردار جناب موسی هفت نوبت بآن خانه در آمد و همان عصا بدست او در آمد شعیب دانست که وی شایسته آن است او را باو داد و فرمود ای موسی چون سر دوراه رسی بر دست چپ برو گرچه دست راست گیاه بیشتر است چه در آن مرغزار اژدهای بزرگی هست که مرد را با چهار پایان فرو میبرد .

موسی چون آنجا رسید گوسفندان میل بجانب راست کردند و میدویدند هر چند موسی خواست که باز گرداند میسر نشد پس ناچار بردنبال آنها رفت مرغزاری دید بسیار گیاه رسته گوسفندان میل بآن کردند و بچرا مشغول شدند جناب موسی بجهت رنج بسیار که باور رسیده بود بخفت و عصا بر زمین فرو برد اژدها بیامد و آهنگ گوسفندان کرد عصا جانوری شد و با اژدها در آویخت موسی از خواب بیدار شد عصا خون آلود بود و اژدها کشته شده شادمان شد و شعیب را بنیان خبر کرد شعیب بدخترش فرمود که شوهر تو پیغمبری خواهد بود که او را در این عصا نشان است شعیب چون دانست که موسی مرتبه

بزرگی دارد نزد خدای تعالی و برکت و حسن رعایت او را در گوسفندان بدید خواست که باوا حسانی کرده باشد فرمود ای موسی هر چه امسال از از این گوسفندان ابلق پدید آید (یعنی سیاه و سفید) بتو بخشیدم حقتعالی وحی بموسی فرمود در خواب که این عصا را بر آبی بزنی که گوسفندان از آن آب میخورند موسی چنان کرد گوسفندان آن آب را خوردند آن سال تناسلی که از آنها حاصل آمد ابلق بودند شعیب دانست که آن روزیست که خداوند داده .

حاصل اینکه مرحوم صاحب وقایع مذکور فرموده از خبر مزبور معلوم میشود که حضرت موسی دوه رتبه بکربلا تشریف برده یکی در اینجا تنها چنانکه از خبر ابن قولویه استفاده شد .
و دیگر باوصی خود جناب یوشع بن نون .

چنانچه طریحی علیه الرحمة در منتخب فرموده که مرویست روزی حضرت موسی (ع) با جناب یوشع بن نون میرفتند چون به زمین کربلا رسیدند بندنعلین آنحضرت گسیخته گردید و خاری سخت بر دو پای مبارکش خلید و خون روان گردید پس اظهار داشت خدای من چه گناهی از من سرزد که بدین کیفر و جزا گرفتار شدم حقتعالی باو وحی فرمود در این سرزمین خون حسین ریخته میشود و خون توبه موافقت خون وی جاری گردید عرض کرد خدا حسین کیست ؟
خطاب آمد او فرزند زاده محمد مصطفی (ص) و پسر علی مرتضی (ع) است عرض کرد قاتل او کیست ؟ خطاب آمد هولعلین السمک فی البحار والوحوش فی القفار والطيور فی الهواء .

یعنی : اوست لعنت شده ماهی دریا و مرغان هوا و وحشیان

صحرا .

پس موسی دست برداشت و بریزید پلید لعن و نفرین کرد و
یوشع بن نون آمین گفت .

در مصباح الحرمین است که در حدیث معتبر وارد است که
مدفون شده در خالك كربلا دویست پیغمبر و دویست وصی پیغمبر و
دویست سبط پیغمبر که تمامی آنها در راه خدا شهید شدند .

اینجا فتاده قائمه عرش بـ-رزمین

اینجا گسیخت عقد ثریا ز یکدگر

آن مشهد حسین عالی سبط مصطفی

شاهنشاه زمین وزمان مفخر بشر

بایاوران خویشان اندر لب فرات

لب تشنه سر بریده بخون گشته غوطه ور

مجلس هفتاد و هفتم

درسوره احزاب آیه ۵۶

ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما

همانا خدا و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای کسانی که
گرویدید رحمت فرستید بر او و سلام کنید سلام کردنی .

در منازل الاخره مرحوم حاجی شیخ عباس است از معانی الا -

خبر مرحوم صدوق که روایت کرده از حضرت صادق (ع) در معنای ان الله وملائکته تا آخر آیه که حضرت فرمود : صلوات از خداوند عزوجل رحمت است و از ملائکه ترکیه است و از مردم دعا ست و در همان روایت است که راوی گفت ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمد و آل محمد (علیهم السلام) فرمود میگوئید :

صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آله و السلام علیه و علیهم ورحمة الله و برکاته

گفت گفتم چه صواب است برای کسیکه این صلوات را بر پیغمبر بفرستد فرمود ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است مثل روزیکه از مادر متولد شده .

شیخ ابوالفتح رازی روایت کرده از حضرت رسول (ص) که فرمود : در شب معراج چون بآسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست داشت در هر دستی هزار انگشت و مشغول بود بحساب کردن و شماره کردن با انگشتان از جبرئیل پرسیدم که کیست ؟ این ملک و چه چیز است که حساب میکند جبرئیل گفت این ملکی است موکل بدانهای باران حفظ میکند که چند قطره از آسمان بزمین نازل شده پس من گفتم بآن ملک که تو میدانی از زمانیکه حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان بزمین آمده گفت یا رسول الله قسم بآن خدائیکه ترا حق فرستاده بسوی خلق غیر از آنکه من میدانم چند قطره نازل شده از آسمان بزمین بتفصیل میدانم چند قطره بدریا فرود آمده و چند قطره دریا بسان و چند قطره در معموره و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره زار و چند قطره در قبرستان ! !

حضرت فرمود من تعجب کردم از حفظ و تذکر او در حساب خود پس گفت یا رسول الله باین حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن يك چیزی را قدرت ندارم گفتم کدام حساب است آن گفت قومی از امت تو که در جائی حاضر میشوند و اسم تو برده میشود نزد ایشان پس صلوات میفرستند بر تو من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم .

و نیز شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه که
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ
 بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ
 وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند در کند بر او به عدد هر بنده حسنه و عملش در آن روز مقبول باشد و بیاید در روز قیامت در حالیکه مابین دیده گانش نوری باشد .

حقیر گوید: ظاهراً این هفت مرتبه گفتن باین کیفیت از ثواب اختصاص بروزی دون روزی نداشته باشد .

حاجی علماء

و نیز فرموده یعنی (قمی) روایت شد که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَلْ فِرْجَهُمْ نمیرد تا امام قائم (ع) را درك کند .

حقیر گوید: که باین همه مقامیکه محمد و آل داشتند امت نسبت بدو دمان آنحضرت بچه قسم رفتار نمودند .

در کتاب کنعان و کربلای مرحوم آقای میرزا حسن علی خان

مذکور است که در وقت حرکت اهل بیت از کربلا را این نحو ذکر کرده فتقدمت زینب و معها ام کلثوم .

پس علیامخدره پیش آمد با ام کلثوم و یک زن و دختران را بر اشتران سوار کردند فنظرت یمیناً و شمالاً فلم تر سوی زین العابدین وهو مریض .

پس جناب زینب مظلومه نگاهی بطرف راست و چپ نمود و کسی را از مردان اهل بیت ندید مگر بیمار کربلا را که بروی زمین با حالتی پریشان افتاده بود فصرخت و قالت واضیعتاه بعدک یا ابا عبدالله پس ناله دردناکی از پرده دل کشید که جگر عالم را کباب کرد و به نزد حجت خدا بیمار کربلا آمد و عرض کرد ای برادر زاده برخیز و سوار شو حجة خدا فرمودند :

یا عمتاه ارکبی و دعینی و هؤلاء القوم عمة جان برو سوار شو مرا با این قوم بحال خود گذار آنمخدره به نزدیک یکی از آن شتران آم که سوار شوند گویا بخاطرش آمد از آن سواری مدینه اشگ از چشمهای انورش جاری و از داغ برادران قوت سواری برایش نبود بیمار کربلا چون آنمظلومه را با آن حال دید باین رنجور و بدن ضعیف بیتاب گردید و عصا بدست گرفت و افتان و خیزان بجانب عمه اش روانه شد و فرمود عمه جان فاقم کسرت قلبی و زدت کربسی دلسم را شکستی و اندوهم را زیاد نمودی برخیز و سوار شو زانوی خود را خم کرد که عمه اش را سوار کند از شدت ناتوانی بروی زمین افتاد .

نمیدانم دختران مرتضی علی را در آنوقت چه حالتی بهم رسید جای آن بود که بدن چاک چاک برادر عرض نماید :

(۳۷۷)

ای تشنه لب شهید ستم‌ای برادرم
ای خفته پاره پاره بخون در برابرم
از آن زمان که مهر جمالت غروب کرد
شد در زوال از ستم چرخ اخترم
در سایه وجود تو بودم چو آفتاب
اکنون در آفتابم از ذره کمترم
دست قضا عنان مرا میکشد بشام
برخیز ای برادر و محمل بیاورم

مجلس هفتاد و هشتم

در سوره اعراف در آیه ۷ است :

(وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا
تَظْلُمُونَ)

یعنی : سنجیدن اعمال در آن روز حق است پس هر کس گران
آمد سنجیدنهایش پس آنها ایشانند رستگاران و هر که سبک آید
سنجیدنهایش پس آنها آنانند که زیان کردند بنفسهای خود بسبب
بودنشان که بآیتهای ماستم کردند .

در منازل الاخره است که برای سنگین کردن میزان اعمال
شاید هیچ عملی مثل صاوات بر حضرت رسول (ص) و آل آنجناب

و مثل حسن خلق نباشد .

شیخ کلینی بسند معتبر روایت کرده که حضرت امام محمد باقر بامام جعفر صادق (ع) فرمودند گذاشته نمیشود در میزان چیزی سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد و همانا گذاشته شود اعمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش پس سنگین شود میزانش .

و شیخ صدوق از حضرت امام رضا نقل کرده که فرمود هر که را قدرت نباشد بر چیزی که گناهانش را بر طرف کند پس بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که آن خراب میکند گناهان را .

از دعوات راوندی نقل کرده که حضرت رسول (ص) فرمود که هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبت و شوق بمن حق و سزاوار است بر خدای عز و جل که بیمارزد گناهان او را که در آن روز و شب کرده .

و نیز از حضرت رسول (ص) روایت است که در رؤیا دیدم دیدم عمرو بن حمزة بن عبدالمطلب و برادر من جعفر بن ابیطالب را که در پیش آنها طبقی است از سدر پس ساعتی از آن میل کردند پس از آن سدر مبدل شد بانگور پس يك ساعتی از آن خوردند پس از آن انگور رطب شد پس ساعتی از آن میل کردند من نزدیک ایشان رفتم و گفتم پدرم فدای شما باد چه عملی یافتید که بر همه اعمال افضل باشد ؟ گفتند : پدران و مادران ما فدای تو باد یافتیم مسا افضل اعمال را صلوات بر تو و سقایت آب و محبت علی بن ابیطالب .

و نیز از آنحضرت روایت است که هر کس صلوات بفرستد بر من در کتابی پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه اسم من در آن کتاب است .

شیخ کلینی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود هر گاه ذکر پیغمبر (ص) شود پس بسیار فرستید صلوات بر او پس همانا هر که صلوات فرستد بر پیغمبر (ص) يك مرتبه صلوات بفرستد حضرت حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه و باقی نمازند از مخلوقات الهی چیزی مگر آنکه صلوات فرستد بر آن بنده بجهت صلوات خدا و صلوات ملائکه اش پس کسیکه رغبت نکند در این پس او جاهل است مغرور که بیزار است از او خداوند و رسول و اهلبیتش .

حقیر گوید : کسیکه نام پیغمبر بشنود صلوات بفرستد خدا و رسول و اهلبیت از او بیزارند پس چگونه است حال کسیکه اهلبیت را بیازارد قربان اهلبیت ستم دیده ات یا رسول الله .

در کتاب مصباح الحرمین است که پس از متفرق شدن اهلبیت بفرمایش امام زین العابدین صالح یهودی گوید در آنحال در اطراف صحرا نظر میکردم دختر کوچکی دیدم که جامه اش آتش گرفته سراسیمه باطراف مینگریست و از شدت خوف میلرزید مرا بحالت اورحم آمد بنزد او تا آتش جامه اش را فرو نشانم همینکه صدای سم مرکب را شنید زیاده مضطرب شده بشتاب تمام دوید و ناله برکشید فریاد کردم که ای دختر قصد آزار تو ندارم بایست آن طفل بناچار ایستاد دیده حسرت بر من گشود از اسب پیاده شدم دیدم از

ترس دويد بزير شكم اسب وبه ركاب چسبيد زياد دلم بدرد آمد آتش
جامه اش را خاموش كردم زبان به تسليت او گشودم چون اين
مهرباني از من ديد آب در ديده گردانيد گفت ياشيخ لبهاي مرا مي بيني
كه از آتش عطش كبود شده ميتواني كه جرعه آبي بكام تشنه من
برساني از شنيدن اين كلام رقت تمام براي من دست داد ظرفي آب
از همراهان خود گرفته باو دادم ديدم آب را گرفت پيش از خوردن
آهي كشيد از جگر آهسته روبراه نهاد گفتم كجا ميروي ؟ فرمود :
خواهر كوچكترى دارم كه از من تشنه تراست اجازه ده اورا سيراب
كنم گفتم : مترس زمان منع آب گذشت تو بخور اورا نيز سيراب
خواهند كرد گفت اى مرد سؤالي دارم جوابم را براستى بگو گفتم
كه بگو فرمود پدرم در وقت عزم ميدان بسيار تشنه بود آيا سيرابش
كردند يانه گفتم والله تادم آخر مي فرمود (اسقونى شربة من الماء)
كسى آبش نداد بلكه جوابش ندادند وبالب تشنه وشكم گرسنه
شميدش نمودند چون اين سخن از من شنيد آب را بزمين ريخت و
فرمود اكنون كه پدرم تشنه جان داده من هم آب نخواهم خورد .

حقير سروده :

از بيمـر حفظ اهل حـرم از شرار نـار
زين العباد گفت عليكن بالفرار
پس هر كسى بيك طرفى باشتاب و آه
ميرفت ليك بسادل پر خون تن تباه
از بعد سوخت خيمه وهم غارت خيام
لشكرى بجاي خویش نمودند پس قيام

(۳۸۱)

بنمود جمع زینب محزون خونجگر
زنهای داغ‌دیده اطفال بی پدر
زاندوه وهجرو درد ز کف شد قرارشان
فریاد و آخاه و ابا بود کارشان

مجلس هفتاد و نهم

اماراجع بحسن خلق از جمله در سوره یوسف در آیه ۹۲
راجع بحضرت یوسف است که حقه‌عالی نقل قول برادران جناب
یوسف را در آیه ۹۱ میفرماید که :

(قالوا تالله لقد اثرک الله علينا وان کنا لخطا ئین)

گفتند: بخدا که بحقیقت برانگیخت ترا خدا بر ما و همانا ما ئیم
خطاکاران در آیه ۹۲ نقل قول جناب یوسف در جواب برادران را
ذکر میفرماید که :

(قال لا تریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین)

یعنی : یوسف گفت مر برادران را که نیست سرزنی بر شما
امروز می‌آمرزد خدا شما را و او رحم کننده و مهربانسی کننده ترین
مهربانان است .

مرحوم حاج شیخ در منازل الاخرة فرموده که صاحب کشف
در ذیل این آیه شریفه ذکر کرده روایتی از حسن خلق یوسف صدیق
که برادران یوسف پس از آنکه شناختند یوسف را برای آنجناب

پیغام دادند که تو مارا میخوانی صبح و شام سر سفره خود ما خجالت میکشیم و حیا میکنیم از تو بواسطه آن تقصیر انسی کنه از ما سر زده نسبت بهجناب تو حضرت یوسف فرمود که چرا حیا و شرم و آزر م دارید و حال آنکه شما سبب عزت و شرف من میباشید زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان بهممان چشم اول بمن نگاه میکنند و میگویند سببحان من بلغ عبداً بیع بعشرین درهماً ما بلغ :

یعنی : منزله است خداوندی که رسانید بنده که بیست درهم خرید، شده باین مرتبه از رفعت .

و بحقیقت که من الان بواسطه شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم زیرا که دانستند شما برادران من هستید و من عبد نبودم بلکه نواده ابراهیم خلیلم .

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف علیه السلام بهم رسیدند جناب یعقوب پرسید : پسر جان بگو برابم که چه بر سر آمد عرض نمود که بابا میسر از من که برادرانم بامن چه کردند بلکه میسر که حقتعالی بامن چه کرد .

از عصام بن مصطلق شامی نقل شده که گفت وقتی داخل مدینه منوره شدم دیدم حسین بن علی (ع) را پس تعجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزه او پس حسد و ادا داشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او پس نزدیک شدم و گفتم توئی پسر ابوتراب فرمود : بلی فبالغت فی شمه و شم ابیه یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا بآنحضرت و پدرش گفتم .

پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود :

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم)
 خذ العفو و امر بالمعروف و اعرض عن الجاهلین و اما یتز عنک
 من الشيطان نزع فاستعذ بالله انه سميع علیم
 یعنی : بگیر عفو را و امر کن بشایستگی و روی برگردان از
 نادان ها و اگر از جایی در آرد تو را شیطان و سوسه پس پناه گیر بخدا
 همانا او شنوا و داناست.

سوره ۷ آیه ۱۹۸

و این آیات اشاره است بمکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبر خود
 را تأدیب فرموده

از جمله آنکه بمیسور از اخلاق مردم اکتفا کند و انتظار زیادی
 نداشته باشد و بدینا بیدی مکافات ندهد و از نادان روی برگرداند و در
 مقام و سوسه شیطان پناه بر خدا برد .

پس حضرت حسین (ع) بمن فرمود آهسته کن و سبک و آسان
 کن کار را بر خود و طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود
 همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنیم و اگر طلب عطا کنی
 تو را عطا کنیم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم .

عصام گفت : من از جسارتهای خود پشیمان شدم آنحضرت
 بفراست یافت پشیمانی مرا فرمود : لا تریب علیکم الیوم یغفر الله
 لکم و هو ارحم الراحمین .

پس آنجناب بمن فرمود : که تو از اهل شامی ؟ عرض کردم
 بلی فرمود شنشنة اعرف من اخزم .

حقیر گوید : که در مجمع الامثال میدانست که ابن کلبی گفته که ابی اخزم جد پدر حاتم طائی بوده پس از آنکه اخزم مرد و او عاق پدرش بود و چند پسر داشت پس روزی بر سر جد خود هجوم آوردند و او را آلوده بخونش نمودند پس این شعر را ابی اخزم گفته که ،

ان بنی ضر بونی بدمی شنشنة اعرها من اخزم
یعنی : همانا پسرانم مرا آلوده بخون کردند و این عادتی است که میشناسم از اخزم پسر من یعنی اینها مانند و شبیه پدرشان در عقوق و آزار کردن پدر و مادرند .

پس این مثلی است در عرب که حضرت بآن تمثل جست .
حاصل اینکه این دشنام و ناسزا گفتن بماعادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها گذاشته .

پس حضرت فرمود حیانا لله وایا کزنده بدارد خداوند ما را و تو را هر حاجتی که داری بنحو گشاده روئی از ما بخواه که مییابی مرا در نزد افضل و برتر ظن و گمان خود بمن انشاء الله تعالی .

عصام گفت : از این اخلاق شریفه آنحضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سرزد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم که بزمین فروروم و ناچار از نزد آنحضرت آهسته بیرون شدم در حالیکه پناه میبردم بنحویکه آنجناب ملتفت من نشود و مرا نبیند و لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصی دوست تر از آن حضرت و پدرش .

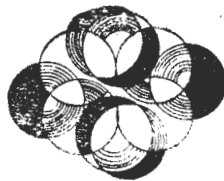
باری سزاوار نبود با چنین دودمانی چنین رفتار شود که با حدی از موجودات نگردید .

(۳۸۵)

در مصباح الحرمین است .

شعر

طبل به سینه زدو نهاله زدل مینالید
که چرا داد قضا نوبت شاهسی بهیزید
تخت زر تکیه گه زاده بسفیان شد
ماند در خاک برهنه بدن شاه شهید
السلام عليك یا من دمه غسله وشیه قطنه والتراب کافوره ونسج
الریاح واكفانه القناة الطویل نعشه و فی قلوب من والاه قبره .
این عبارت شاید از امام رسیده باشد معنایش چنین است درود
بر تو که آب غسلت خونت بود و سفیدی مویت پنبهات بود و خاک
کربلا کافورت بسود زده شده بادها کفن هایت بود ونیزه بلند تابوت
بود و در دلمهای دوستان قبرتواست .
واحسرتاه علی عار لقد نسجت علیه بالطف من ریح الصباح لیل
ای رشک وحسرت بر آن عربانیکه او را برهنه بر زمین انداخته
بودند و بادهای صبا (یعنی بادیکه از طرف مغرب میوزد) جامه و
کفن از حلهای خاک و غبار بر بدن شریفش بافته بود ملقی ثلاثاً بسلا
غسل ولا کفن ترب الفلا والدماء الا کفان والغسل .
یعنی : سه روز او را بی غسل و کفن انداختند در حالتیکه غسل
با خون بدن و کفن او خاک صحرای کربلا شد .



مجلس هشتماد

در سوره ن والقلم است در آیه ۴ و انك لعلى خلق عظیم .
و همانا تو هر آینه برخوی های بزرگ مثل حلم ؛ همت ، فتوت
و حسن سلوك و رفتار نیکو هستی .
چرا نباشد که مربی ما و دست پرورده حضرت رب الارباب
است .

از جمله از اخلاق کریمه آن حضرت است چنانکه در منتخب
مرحوم خراسانی است از امالی مرحوم صدوق علیه الرحمه که اعرابی
دوازده درهم آورد خدمت حضرت رسول ﷺ حضرت بامیر مؤ-
منان فرمود : یا علی بگیر این دوازده درهم را و از برای من جامه
خریداری بنما که بپوشم امیر مؤمنان جامه خرید بدوازده درهم
آورد خدمت آن بزرگوار فرمود اگر بشود معامله را اقاله نما (یعنی
برگردان) حضرت آمد نزد فروشنده و معامله را اقاله نمود و درهم
هارا پس گرفت آورد نزد پیغمبر آنحضرت با حضرت امیر رفتند
ببازار که جامه بخرند دیدند جاریه میان راه نشسته گریه میکند پیغمبر

فرمود چرا گریه میکنی؟ عرض کرد اهل من بمن چهار درهم داده بودند که برای آنها از بازار چیزی بخرم حال آن را گم کرده ام می- ترسم دست خالی بروم بمنزل حضرت چهار درهم به جاریه داد و تشریف برد بازار و جامهٔ چهار درهم خرید و پوشید و حمد پروردگار نمود ناگاه دید مرد برهنه درین راه ایستاده میگردد هر کس مرا بپوشاند خداوند از جامه های بهشتی با و بپوشاند پس پیغمبر پیراهن را آورد و آن برهنه را پوشانید دو مرتبه رفت بچهار درهم باقیمانده جامه دیگر خرید و پوشید خواست مراجعت نماید بمنزل دید هنوز جاریه میان راه نشسته فرمود چرا رفتی بمنزل خود عرض کرد دیر شده است میترسم برم راز بزنند حضرت فرمود مرا راهنمایی کن بمنزل خود پس با آن جاریه رفت تادر منزلشان فریاد زد السلام عليك يا اهل الدار جواب ندادند دو مرتبه سلام کرد باز هم جواب ندادند مرتبه سوم سلام کرد جواب دادند و عليك السلام یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته فرمود چرا دو مرتبه سلام کردم جواب ندادید عرض کردند بیشتر می خواستیم طلب رحمت برای ما بنمائی حضرت فرمود: این جاریه دیر کرده آمدنش از او مؤاخذة نکنید عرض کردند یا رسول الله ما او را در راه خدا آزاد کردیم بجهت آمدن شما پیغمبر (ص) فرمود: الحمد لله من ندیدم دوازده درهمی که برکتش از این بیشتر باشد و نفر عریان را بپوشاند و جاریه بواسطه او آزاد شود.

آری چه نیکو گفته سعدی :

بلغ العلی بکماله * کشف الدجی بجمالہ

حسنّت جمیع خصاله * صلوا علیه وآله

صاحب منتخب فرموده : در جلد اول بحار از محاسن برقی
از حضرت صادق (ع) نقل فرموده قال رسول الله ﷺ خلق الله العقل
فقال له ادبر فادبر ثم قال : له اقبل فاقبل ثم قال : له ما خلقت خلقا
احب الي منك فاعطى محمد تسعة وتسعين جزء ثم قسم بين العباد
جزء واحد .

پس فرموده : که از این روایت استفاده میشود که محبوب
ترین مخلوقات الهی عقل است چون خداوند او را آزمایش فرمود
باین آزمایش بزرگ و فرمود ادبر که این تکلیف برخلاف وجه و
وضعیت عقل است و باین اطاعت نمود و ادبار کرد و حال آنکه
وجه عقل اقبال است الی الله آنوقت که عقل در امر ادبر مطیع و منقاد
شد تفضیل داده شد باین خطاب که فرمود ما خلقت خلقا هو احب الی
منك پس خداوند این عقل را که احب مخلوقات و ملاک در ثواب و
عقاب است صد جزء فرمود نود و نه جزء او را بشخص خاتم النبیین
داد و يك جزء را قسمت فرمود بین تمام ممکنات از انبیاء مرسلین و
اولوالعزم و اوصیاء و مقربین و ملائکه و جن و انس د

از اینجا استفاده میشود اندازه برتری و اکثریت ثواب حضرت
خاتم انبیاء از سایر مرسلین و اولوالعزم از مرسل .

پس بجهت رسیدنش بآخرین مرتبه کمال و رسیدنش بآخرین
درجه از بلندی و بلغ العلی بکماله سهدی اشاره باین است .

حاجی علماء

ولادت آن بزرگوار بعد از طلوع فجر روز جمعه هفدهم ربیع-

الاول در سال عام الفیل بوده بنابر مشهور بین علماء شیعه .

اما رحلت آن بزرگوار قبل از غروب خورشید روز دوشنبه بیست و هشتم صفر سال یازده از هجرت بوده .

و در ناسخ مذکور است که آن زن یهودیه که حضرت را مسموم نمود دختر حارث یهودی خیبری بود که حارث و برادرش مرحب بدست حضرت امیر مؤمنان در خیبر کشته شدند .

در منتخب خراسانیست از بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار از حضرت صادق که فرمود زن یهودیه آن حضرت را مسموم نمود در ذراع ذبیحه و آن جناب ذراع و شانه ذبیحه را دوست میداشت و کراحت میداشت گوشت شیرین ذبیحه را چون نزدیک است بمحل بول .

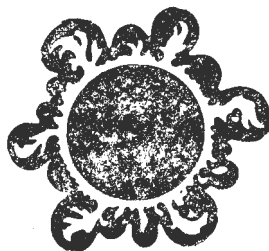
و چون حاضر نمود آن زن یهودیه ذراع مسموم را پیغمبر ﷺ قدری از آن میل فرمود پس آن ذراع بسخن آمد عرض کرد : یا رسول الله من مسموم آن حضرت واگذازد آن را و آن زهر در وجود مقدس آن بزرگوار اثر گذارد آن حضرت از دنیا رحلت فرمود آری ؛ آن معدن وحی و تنزیل بآب بدن زهر آگین دار فانی را وداع نمود و حال اینکه در بالین آن بزرگوار امیر مؤمنان و صدیقه طاهره و حضرت حسن و حسین (ع) بودند جانها بفدای آن غریبیکه علاوه بر آن زخمها و داغها و بدن زهر آگین از تیر سه شعبه کسی ببالینش نبود غیر از دشمنهای خونخوار باشمشیر و نیزه های شرربار .

چنانچه در مصباح الحرمین مذکور است که چون آن حضرت را از خانه زین بخاک کر بلا انداختند شمر ملعون فریاد زد که وای بر شما چه انتظار میکشید پس از چهار جانب بسوی او حمله کردند پس زرعه -

بن شريك لعین ضربتی بر کتف چپ اوزد پس ضربت دیگری بر عاتق مقدس (یعنی میان دوش و گردن) اوزد و چون این ضربت رازد آن بزرگوار برو در افتاد و از شدت ضعف گاهی میافتاد و گاهی می نشست پس سنان بن انس ولد الزنا نیزه به نزدیکی سینه بر ترقوه آنحضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگری بسینه اش زد پس همان ملعون تیری بر سینه اش بنزدیکی گردنش زد که آنجناب برو در افتاد پس برخاست و آن تیر را بقوت کشید و دستهای خود را بنزدیک زخمش گذاشته خون خود را میگرفت و بر سر و روی مبارک میمالید و میفرمود : چنین دیدار میکنم خدا را بخون آلوده و باحق مغضوب .

(السلام عليك یا من شیه بدمه خضیب و خده تریب و رحله نهیب
وفی کربلاء شهید غریب)
حقیر سروده :

چون ز زین بر زمین گرفت قرار	مظهر حق خدای نادیده
صورتش روی خاک نهادند	ریشش از خون خضاب گردیده
اهلبیتش نظاره گر لیکن	خون دلشان روانه از دیده
درخیم هر چه بُد بغارت رفت	بر کف قوم نسا پسندیده
حق در عالم چه کشته گشت حسین	بزم ماتم برای او چیده



مجلس هشتاد و یکم

در منازل الاخره است از شیخ مفید و دیگران که روایت کرده اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی را اذیت میکرد و ناسزا بآنجناب میگفت هر وقت که آنحضرت رامیدید بامیر مؤمنان دشنام میداد تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار این فاجر را بکشیم حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدید و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه بدیدن او تشریف برد وقتی رسید که اودر مزرعه خود توقف داشت حضرت بهمان نحو که سوار حمار بود داخل مزرعه او شد آن مرد صد ازد که زراعت مارا نمال از آنجانبها حضرت بهمان نحو که میرفت رفت تا باو رسید و نشست نزد او و باو بگشاده روئی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده؟ گفت : صد اشرفی فرمود : چه مقدار امیدداری از آن بهره برداری گفت غیب نمیدانم حضرت فرمود من گفتم چه

اندازه امیدداری عایدت شود گفت امیددارم که دویت اشرفی عاید شود پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و باو مرحمت کردند و فرمودند این را بگیر و زراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد داد در آنچه امیدداری .

عمری برخواست و سر آنحضرت را بسوسید و از آنجناب درخواست کرد که از تقصیر او بگذرد و او را عفو فرماید .

حضرت تبسم فرمود و برگشت پس از این عمریرا دیدند در مسجد نشسته چون نگاهش بآنحضرت افتاد گفت الله اعلم حیث یجعل رسالہ اصحابش با وی گفتند که قصه چیست تو پیش از این غیر این میگفتی گفت شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید پس شروع کرد بآن حضرت دعا کردن اصحابش با او مخاصمه کردند و او نیز با آنها مخاصمه کرد .

پس حضرت فرمود بکسان خود که کدام بهتر بود آنچه شما اراده کردید یا آنچه من اراده کردم همانا من اصلاح کردم امر او را بمقداری از پول و کفایت کردم شر او را بآن .

و نیز در منازل الاخره است که حضرت امیر مؤمنان شنید که مردی قنبر را دشنام میدهد قنبر خواست که دشنام او را باو برگرداند حضرت او را ندا کرد مهلایا قنبر آرام باش ای قنبر بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار شود همانا بسکوت خود خوشنود میکنی خداوند رحمن را و بخشم در میآوری شیطان را و ناراحت میکنی دشمن را قسم بآنخدائیکه دانه شکافت و مردم را آفرید که مؤمن خوشنود نمی کند خدا را بچیزی مثل حلم و خشمناک نمیکند شیطان را چیزی مثل خاموشی

وشکنجه و نسا راحت نمیکند احمق را چیزی مثل سکوت از جواب باری نام شریف امام هفتم موسی و اشهر القاب آنحضرت ناظم است نقل است از در المسلمون که لقب بالکاظم لانه کان یحسن الی من یسئ الیه یعنی : لقب داده شد بکاظم برای اینکه خوبی مینمود در مقابل هر کسیکه باو بدی میکرد .

و اشهر کنای آنحضرت ابوالحسن است و ایشان را در رجال ابوالحسن اول گویند .
و والد ماجدشان حضرت صادق و والدہ مساجده ایشان جناب حمیده خاتون بربریه است .

نقل است از عیون اخبار الرضا بسند معتبر از علی بن میثم که جناب حمیده از جمله اشراف و بزرگان عجم بوده .
بس است در فضیلت این بانو چنانچه از اصول کافی نقل شده از حضرت باقر (ع) که باین مخدیره فرمود نامت چیست ؟ عرض کرد حمیده فرمودند حمیده فی الدنیا محمودۃ فی الآخره تا آخر روایت ولادت با سعادت آقادر روز یکشنبه هفتم صفر در سال صد و بیست و هشت در ابواء واقع گردیده .

در مجمع البحرین است که ابواء نام مکانیست در سی میلی که ده فرسخ باشد بمدینه از کسیکه از مکه آید و در آن مولد امام هفتم بوده و قبۃ هم هست برای آمنه خاتون مادر حضرت رسول ﷺ و نام گذارده شد ابواء برای اینکه منزل گاه است .

چون آبابالمکان یعنی جاداد و فرود آورد او را بمکان

میباشد .

وشهادت آنحضرت روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صدو-
هشتاد و سه بوده بنابراین شهر در بغداد در حبس سندی بن شاهک (گبر)
مذهب بوده داروغه بامر هارون و مدت زندان آنحضرت آنچه مسلم
است چهار سال بوده .

از جمله کلمات حکمت آمیز آنحضرت بعلى بن یقطين کفارة عمل
السلطان الاحسان الى الاخوان کفاره کارگری برای پادشاه نیکی-
کردن به برادران دینی است .

حقیر سروده :

بس ستمها بموسی بن جعفر	کرد از کینه هارون کافر
مونسش بُد ز غم آه شبگیر	کند برپا و بردست زنجیر
از وطن دور و از اهل مہجور	ز هر سندی تنش کرده رنجور
در غریبی شه دین زیبداد	کنج زندان بغداد جان داد
همچه جدش حسین داغمین بود	تساسة روزش بدن بر زمین بود

اللهم صل علی محمد و اهل بیتی وصل علی موسی بن جعفر و وصی
الابرار و امام الاخیار و عیبة الانوار و وارث السکینه و الوقار و الحکم
والاثار

یعنی : خدایا رحمت فرست بر محمد و خاندانش و رحمت -
فرست بر موسی بن جعفر و وصی و سفارش شده نیک رفتاران و پیشوای
خوبان و گنجینه انوار و وارث آرامش و وقار و حکم و آثار .
(الذی کان یحبی اللیل بالسمر الی السحر بمواصلة الاستغفار

حایف السجدة الطویلة والدموع العزیزة والمناجات الکثیرة و الضرا-
اعات المتصلة ومقر النہی والعدل والخیر والفصل والندی والبذل
یعنی : کسی است کہ کہ شب را از نینده میداشت به بیداری
تأویسته استغفار میکرد همدوش سجده های طولانی و اشکهای
بسیار و مناجات بسیار و زاریهای پی در پی و قرارگاه خرد و عقل و
خیر و فضل و بخشش و بذل بود .

(ومسالف البلوی والصبر والمضطهد بالظلم والمقبوض بالجور
والمعذب فی قعر السجون وظلم المطامیر ذی الساق المرضوض بحلق
القیود والجنابة المنادی علیها بذل الاستخفاف)

یعنی : واقفمند بلا و صبر در فشار و ستم و بگور رفته بیداد و
ناراحتی کشیده درنگ زندانها و تاریکی های نهانخانه های زیر-
زمین با ساق پای خرد شده از حلقه های کندها و صاحب جنازه ای که
جار کشیدند بر آن بسبکی و خفت تا آخر زیارت که در منماتیح و غیره
مذکور است .

مجلس هشاد و دوم

* راجع بشفاعت است *

بدانکه شفاعت در لغت بمعنای جفت کردن و ضم نمودن چیزی
است بچیزی و در عرف شرع يك بمعنای اخص دارد که آن عبارت
است از واسطه گوی شافع نسبت بگذشت کردن شخص از گناه و جرائم
گناه کار از گناه کرده شد .

و معنای دوم که اعم است واسطه گریست چه ایصال و رسانیدن بغم باشد نسبت بغیر چه دفع و رفع و ناراحتی ها باشد از غیر و این نوع از شفاعت ثابت است باجماع امت بلکه اعتقاد بحقیقت آن ثابت است بضرورت از دین و منکر آن خسار است از اعداد و شمار مسلمین که رسول فرمود من لم يؤمن بحوضی فلا آورده الله حوضی و من لم يؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی .

یعنی : کسیکه ایمان بکوتر من ندارد کامیاب از آبش خداوند نمیکند و کسیکه ایمان بشفاعت من ندارد خداوند او را بشفاعت من نمی رساندش .

در امالی است از حضرت صادق (ع) که من انکر ثلثة اشياء فلیس من شیعتنا المعراج والمسئلة فی القبر والشفاعة .

پس اصل شفاعت بین مسلمین محقق است اختلافی که هست در این است که آیا شفاعت مخصوص باهل ایمان از صلحا است چنانکه جمعی از فرقه معتزلیه گفته اند یا اعم است که شامل اهل ایمان از گناه کاران هم هست تحقیق این است که اعم است یعنی شامل همه است اما نسبت بصلحا بایصال منافع و رفع درجات و نسبت بمذنبین باسقاط عقاب و نجات از آتش و جواب معتزله به . این حدیث شریف معتبر است از رسول که فرمود اذخرت شفاعتی لاهل الكبائر من امتی .

آماده کردم واسطه گری خود را برای گناهان بزرگ از امتم خواهی نصیر مرحوم در شرح تجرید اشاره بساین حدیث نموده است .

در کفایة الموحدين است از کافی بسندش از حضرت صادق (ع) که فرمود رسول خدا ﷺ که انی شافع لاربعة ولو جاؤا بسندوب اهل الدنيا ۱ رجل نصر ذریتی ۲ ورجل بذل ماله لذریتی عندالمضیق ۳ ورجل احب ذریتی باللسان والقلب ۴ ورجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا او شردوا .

یعنی : شفاعت میکنم چهار گروه را اگر گناه همه اهل دنیا کرده باشند ۱ کسیکه یاری کند ذریه مرا ۲ کسیکه بذل مال کند بآنها در حال تنگدستی آنها ۳ کسیکه دوست دارد آنها را بزیبان و دل ۴ کسیکه کوشش کند در حاجتهای آنها زمانیکه دور شده باشند از وطن و جمع آنها متفرق شده است و از هم جدا شده اند .

پس از این روایت دو چیز مستفاد است یکی آنکه همه امت مشمول شفاعت نیستند دیگر اینکه گناهکاران هم مشمول شفاعت میباشند .

یاری کردن دودمان حضرت خاتم انواعی دارد از جمله گریستن بر پیش آمدهات ناگوار بر آنهاست .

چنانکه مرحوم حاج ملاعلی تبریزی در وقایع خود از مرحوم علامه نوری در دارالسلام از مجموعه بعضی از متأخرین از مردی از اهل بحرین روایت کرده که من باستماع مراثی حضرت حسین (ع) طالب و راغب بودم و روز و شب بمجالس عزاء حاضر میشدم و چیزی از این عمل مرا شاغل و مانع نبود تا شبی در مجالس عزائی نشسته شب نهم محرم بود آنقدر بره صائب آنحضرت گریستم که خسته از جای برخاسته ماول و محزون در کناری خزیدم در آنحال مرا

خواب در ربود و خوابی بزرگ دیدم که گویا در باغ بزرگی مثل
 روضه جنت هستم و اقسام اشجار و اثمار در آنجامیباشد و طیور
 در اغصان مانند زن ثکلی نوحه می کنند گفتم سبحان لله این ندبه
 نمیباشد مگر از برای مولایم حسین پس بناگاه بسکاء و نحیب بلندی
 شنیدم که نزدیک بود دلم شکافته شود چند قدم از پی صدا رفته بکنار
 حوضی رسیدم دیدم مخدره در کنار آب نشسته و جامه سفیدی پاره
 پاره در دست گرفته خون آنرا میشود و باثر جراحات آن نگریسته
 و صرفه میزند و از خون خشکیده آنجامه بوی خوشتر از عنبر میوزد و
 نزدیک است از اثر ناله آن مخدره آسمان بزمین بچسبد و اظمهار
 میداشت پدر جان میبینی که امت تو بما چها کردند حق مرا ضایع
 کردند و پهلویم شکستند میراثم را گرفتند فصل مشبعی از مصائب
 خود و ابن عمش امیر مؤمنان بیان کرد تا آنکه اظهار داشت اینها بس
 نبود رسل و رسائل بسوی زند فرمن فرستادند و شرح مبسوطی از فرزند
 مظلومش ذکر نمود و فرمود یا والدی اسم لاسمیت لهم باسمك فلعلمهم
 ما عرفوك ولا عرفوا من جدك وابوك فلهذا من الماء منعوك .

ای فرزند چرا از اسم خود خبر ندادی بلکه ترا وجد و پدر ترا
 نشناختند پس باین سبب ترا لب تشنه گشتند .

پس شنیدم از طرف شرقی آوازی آمد که بحق و توای مادر جانم
 از طریق جدم رسول خدا ﷺ و سنن انبیاء گذشته فرو گذاری نکردم
 از این سخن دلم طپید و عقلم پرید متوجه شدم دیدم بدنی بی سر جبه خزی
 در بر از گلوی بریده اش خون جاریست و میگوید مادر جان گفتم و از
 جد و پدر و مادرم و برادرم خبر دادم سخن مرا نشنیدند و مقام مرا مرعی

نداشتند آب فرات را برویم بستند بر کلاب و خنازیر مباح نمودند
و قدغن کردند که کسی بساطسرف آب بر ندارد مبادا یکی رقت کرده
باهلیت من آب برساند .

تامقدار کثیری از مصیبات خود بیان نمود .

من از کلام وی تعجب نمودم با خود گفتم کاش ایرن زن و این
بدن را میشناختم جلالت او مانع از پرسش بود از خداوند یاری خواستم
پیش رفتم سلام کردم جواب شنیدم (عرض کردم ترا بخدا شما که باشید
و این جامه پاره پاره پر خون چیست ؟ و این بدن بی سر از کیست ؟
يك ناله جانسوزی از دل کشید و فرمود من مادر این شهید مظلوم دختر
پیغمبر این امت فاطمه ام که امت جدش او را کشتند .

در این حال زنان چندی از جانب آن اشجار مانند آفتاب
تابان طلوع کرده مویه کنان و نوحه کنان آمدند و در اطراف آن بدن
بی سر نشستند .

پس فرمود این جامه فرزندم حسین است هر وقت که خواهم بر
او بگیریم این جامه را حاضر مینماید و بجای نیزه و شمشیر نظاره کرده
میگیریم و حال من تاقیامت این است و در روز محشر در موقف حساب
سر خود را گشوده و بخون فرزندم آلوده ازستم بنی امیه شکایت
خواهم کرد ملک مقربی و نبی مرسلی نماند مگر آنکه بروی خود میافتد
و خداوند بسبب غضب من بظالمین اهلیت غضب فرماید و زبانه از
آتش بیرون آورد که ایشان را از هر جانب فراگیرد .

عرض کردم ای خاتون من پدرم راثی شما بود خداوند بساوی
چه کرد فرمود قصروی محاذی قصور ماست و اوست که گفته است

(۴۰۰)

ایہا الشیعی ابک للشہید المستضام لاتمل النوح فیمن جدہ خیر
الانام .

یعنی : ای شیعہ گریہ کن برای شہیدیکہ مظلوم کشتہ شدہ ملول مشو
از گریہ در حق کسیکہ جدش بہترین اہل عالم است .

عرض کردم ای خاتون من چہ چیز است جزای آنکہ بر شما
بگرید و از مال خود در عزای حسین اتفاق نماید و در مجلس عزای
خدمت کند و بدشمنان شمال لعنت کند .

فرمود : از برای ایشان است بہشت و اینہا ہمہ یاریست بما
مژدہ باد ترا و بشارت دہ ایشان را بجوار ما کہ بحق پدرم و شوہر و فرزند
و شہادت فرزندم کہ بہ بہشت داخل نمیشوم مادامیکہ طفلی از ایشان
باقی است .

پس بشہادت دہ و تبلیغ کن این را بایشان از من .

حقیر سرودہ :

نبی را دختر * وصی را ہمسر * دوسبط را مادر * حبیبہ داور * شفیعہ
محشر * نبلی شد رویت * کبود بازویت * شکستہ پہلویت حبیبہ داور
شفیعہ محشر * گناہکاران ؛ امیدواران را ، زراہ احسان باشی رہبر
حبیبہ داور * شفیعہ محشر .



مجلس هشتاد و سوم

در کفایة الموحدين مذکور است که حق این است که شفاعت
محمّد و آل بمعنای اعم ثابت است از برای جمع ماسوی الله زیرا
معنای شفاعت پرسش از اعطاء نعم است نسبت بغیر و رفع نقم است
از غیر اعم از آنکه در دنیا باشد یا در آخرت و این معنا از شفاعت
ثابت است برای ایشان فقط چون اجماع قائم است بر اینکه ایشان
سبب غائی ایجاد و افاضه نعم از خداوند نسبت بممکنات اند چنانکه
وارد شده در حق پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله لولاک لما خلقت الافلاك .

و نیز از صدوق بسندش از حضرت رضا (ع) از پدران بزرگو-
ارش از رسول خداوند صلی الله علیه و آله است که یا علی لولا نحن ما خلق الله
آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض تا آخر
روایت فراجع .

و در زیارت جامعه کبیره است :

(من اراد الله بدءکم ومن وحده قبل عنکم ومن قصده تسوجه

بکم)

یعنی هر که خدا را خواهد آغاز بشما کند و هر که یگانه جوید
 اورا بپذیرد یاد دادن از شمارا و هر که آهنگ اورا دارد رو بشما کند
 تا آنجا که فرماید : بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم ينزل الغيث و
 و بکم یمسك السماء ان تقع علی الارض الا بذنه و بکم ینفس الهم
 و یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله

یعنی : بشما گشوده خدا و بشما پایان دهد خدا و بشما فرو فرستد
 باران را و بشما نگه دارد آسمان را که بزمین نیفتد جز بفرمانش و بشما
 اندوه را ببرد و سختی را بگشاید و نزد شماست آنچه رسولانش فرود
 آوردند .

پس از این ظاهر آمد که شفعا از اولین و آخرین ایشانند .
 نوع دیگر از شفاعت برای محمد و آل است چنانچه از آیات
 و آثار ظاهر است از حین موت تا بسر آمدن روز قیامت نسبت به
 بعضی برای رفع درجات و نسبت به بعضی برای نجات از ورطات و
 و همالك چه بسا در وقت موت شفاعت کنند که در بالین محتضر حاضر
 شوند و او را شفاعت کنند و چه بسیار شفاعت ایشان کنند در قبر نزد
 سؤال نکیر و منکر چه بسیار در عالم برزخ چه بسیار در روز قیامت
 از جمله آیات در سوره ۱۷ آیه ۸۱ (عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً)
 یعنی : جای دهد پروردگارت بجایگاه ستوده .

در تفسیر صافی است از عیاشی از باقرین که مقام محمود
 شفاعت است .

و آیه ۵ از سوره ۹۳ است (ولسوف یعطیک ربک فترضی)

یعنی : هر آینه بزودی خواهد داد ترا پروردگارت پس خوشنود
گردی .

در تفسیر ام‌سام حسن عسگریست که مراد والله شفاعت است
والله شفاعت است .

صدوق رحمه الله بسند خود از حضرت باقر (ع) روایت کرده
که رسول الله (ص) فرمود : حب من وحب اهل بیت من نفع بخش است
در هفت موضع که بسیار ترسناک است .
۱ نزد موت ۲ در قبر ۳ در نشور و قیامت ۴ نزد تطایر کتب ۵ نزد حساب
۶ نزد میزان ۷ نزد صراط .

در کافی بسندش از موسی الکاظم در تفسیر یوم یقوم الروح
والملائكة صفلاً لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً .
یعنی : روزیکه آن فرشته بزرگ (روح القدس) با همه فرشته -
گان صف زده و بنظم برخیزند و هیچکس سخن نگوید جز آنکس که
خدای مهربان اذن دهد و او سخن بصواب گوید یعنی با اذن خدا
شفاعت گنه کاران کند .

قال : نحن والله الماذنون لهم و القائلون صواباً نحمد ربنا
ونصلي على نبينا ونشفع لشيعتنا فلا یردنا ربنا .

یعنی : ما یم قسم بخدا که اذن داده شده است مرایشان را و
گوینده گانیم صواب و خیر را که آن عبارت از ستایش کردن ماست
پروردگارمان را و درود فرستادن ماست مرپیغمبرمان را و شفاعت
کردن ماست مرشیعیانمان را پس خداوند رد نمیفرماید ما را .

در کفایة الموحدين است از صدوق بسندش از حضرت امام محمد باقر که رسول خدا (ص) فرمود : که چون روز قیامت شود دخترم فاطمه بر ناقة از نور الهی سوار باشد که بر آن قبه باشد از نور که دیده شود ظاهر آن از باطن آن و باطن آن از ظاهر آن و داخل آن عفو الله باشد و ظاهر آن رحمة الله و بر سر او تاجی باشد از نور که می درخشد مانند کوكب درخشنده و از زمین او هفتاد هزار ملك و از شمال او هفتاد هزار ملك و جبرئیل گرفته باشد زمام ناقة او را و ندا نماید باعلا صوت خود که غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد (ص)

پس نمی ماند پیغمبری و نه رسولی و نه صدیقی و نه شهیدی مگر آنکه بپوشاند چشمهای خود را تا بگذرد فاطمه چون بمحاذی عرش الهی رسد ببیند از د خود را از ناقة گوید الهی و سیدی احکم بینی و بین من ظلمنی اللهم احکم بینی و بین من قتل ولدی .

پس در این هنگام صدائی از طرف خداوند عالم آید که ای حبیبۀ من و ای دختر حبیب من سؤال کن که بتو عطا شود و شفاعت کن تا شفاعت تو قبول شود قسم بعزت و جلال خودم که امروز نگذر د از من ظلم ظالمی .

پس فاطمه عرض کند الهی و سیدی ذریه من و شیعه من و شیعه ذریه من و دوستان من و دوستان ذریه من پس از جانب حق تعالی ندا رسد که کجا باند ذریۀ فاطمه و شیعیان و محبین فاطمه و ذریه فاطمه پس ملائکه همه را جمع نمایند و فاطمه در پیش روی همه آنها را داخل بهشت نمایند .

در روایت دیگر است که خطاب میشود بفاطمه که داخل بهشت شو عرض میکنند که داخل بهشت نشوم نابدانم که چه کردند بعد از من باولاد من پس خطاب رسد که نظر نمادر قلب عرصه قیامت چون نظر مینماید میبیند که حسین ایستاده است بی سرپس ناله کند که بناله او همه ملائکه صیحه و ناله کنند در آنوقت حقتعالی غضب مینماید پس امر مینماید آتشی که آنرا هبیب گویند و آن آتشی است که هزار سال افروخته شده تا آنکه سیاه شده که بگیر قاتلان حسین را پس آتش حمله کند و زفر کشد و همه آنها را فروبرد .

کدام حسین؟! همان حسین که بنقل مصباح الحرمین برایش در کربلا دو جامه آماده گردید یکی اغبر که غبار و گرد و خاک کربلا بود و دیگری احمر که خون بدن مقدسش و دو سایه بان برای آنحضرت آماده شد یکی مویهای پریشان خواهران و دختران و اهلبیتش در وقت عبورشان از کنار قتلگاهش .

و دیگر مرغان صحرا بنا بر روایتی دسته دسته فوج فوج بقتلگاه آمدند بعضی بال و پر خود را بر فرات زده بر آن ابدان و گلوهای خشک میپاشیدند و بعضی بالهای خود را بر آن ابدان مطهره سایبان مینمودند

مجلس هشاد و چهارم

در سور هفتم در آیه ۴۴ و ۴۶ ذکر اعراف شده و بدین مناسبت این سوره را اعراف نامیده اند .

(و بینهما حجاب و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم

ونادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون)
یعنی : و میان آن دو تا حجابیست و بر اعراف مردانی اند که
میشناسند همه را بنشانهاشان و ندا کنند اهل بهشت را که سلام بر شما
داخل نشده بودند آن را و ایشان طمع میداشتند .

ونادی اصحاب الاعراف رجالا يعرفونهم بسيماهم قالوا
ما اغنى عنكم جمعكم وما كنتم تستكبرون .
یعنی : ندا کردند اصحاب اعراف مردان را که میشناختند
ایشان را بعلامتشان گویند کفایت نکرد از شما جمع کردن مال و
مردان تن و نه آنچه بودید که سرکشی میکردید .

و بینها حجاب یعنی میان این دو گروه که بهشتی ها و جهنمی ها
باشند پرده ایست از سرشت نیک و بد که مانع دیدار یکدیگر است .
در سوره حدید در آیه ۱۳ است که :

(نضرب بینهم بسودله باب باطنه فيه الرحمه و ظاهره من
قبله العذاب)

یعنی : بین و میان دوزخیان و بهشتیان حصاری حائل شود و
بر آن حصار دری باشد که درون آن در بهشت رحمت است و از
جانب ظاهر عذاب جهنم خواهد بود .

واعراف جمع عرف است یعنی مکان بلند و از اینجا است که به
تاج خروس و بال اسب عرف میگویند و بیاره و سورو دیوار قلعه عرف
گویند چنانچه میرزا ابوالقاسم گونا بادی در شاهنامه دارد :
همه برج و بیاره ز سر تا بفرق چو تاج خروسان بخون گشته غرق

شیخ صدوق در عقاید فرموده است که اعتقاد ما شیعیان در اعراف آنست که اعراف سوریست بین جنت و نار که بر آن مردانی باشند که می شناسند هر يك از اهل بهشت هر يك از اهل جهنم را بسیمای آنها و آن رجال پیغمبر و اوصیاء او صلوات الله و سلامه علیهم است داخل نمیشود در بهشت مگر کسی که عارف بحق ایشان باشد و ایشان را بشناسد و ائمه آنها را بشناسند باین صفت و اعتقاد. و داخل آتش نمیشود مگر کسی که جاهل بحق ایشان و منکر ایشان باشد و ائمه دین هم انکار نمایند ایشان را یعنی دانند که آنها از اهل موالات نیستند.

و از تفسیر عیاشی منقول از حضرت امام باقر و صادق نبی و امام هر زمانی که با گنه کاران امتشان که بشفاعتشان به بهشت خواهند رفت بر بلندیمها بهشت و دوزخ ایستاده میشوند و بآن گنه کاران مینمائید مؤمنانیکه داخل بهشت شده اند و نار و اصحاب الجنة ان سلام علیکم یعنی گنه کاران ندادند اهل بهشت را که سلام بر شما بساد لم یدخلوها و لم یطعمون یعنی این گناهکاران داخل بهشت نشده اند و امید دارند که بشفاعت محمد و آل داخل بهشت گردند.

در آیه ۴۵ است که : (واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لاتجعلنا مع القوم الظالمین)

یعنی : و چون گردانیده شود چشمهای گناهکاران بجانب اهل آتش گویند : پروردگارا مگردان ما را با گروه ستمکاران . آیه ۴۶ را عرض کردیم و عرض شد که اصحاب اعراف پیغمبر و اوصیاء هستند .

و در بعضی از روایات نیز حضرت فاطمه و خدیجه علیهما السلام کبری و جناب حمزه و جناب جعفر مذکور است .

در آیه ۴۸ است اهوء لاءالذین اقسستم لاینالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولا انتم تجزنون .

آیا آنهایی از مؤمنان که سوگند یاد میکردید که خدا آنها را مشمول عنایت و رحمت خود نمیگرداند اکنون مقامشان رامی بینید بهمانها امروز خطاب شود که در بهشت بی هیچ خوف و اندیشه و حزن و اندوه داخل شوید .

حاصل اینکه اهل ضلال از قبیل ولید بن مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال اینها که در دنیا میگفتند خدای تعالی امثال بلال بن رباح و عمار و صهیب را به بهشت بر دوما را بدوزخ هرگز این نباشد و سوگند میخوردند که خدا شبانان و بندگان را بر ما برتری ندهد .

چون اهل اعراف با اهل دوزخ خطاب کنند اهؤلاء الذین اقسستم لاینالهم الله و برحمة از راه ملامت و از این سخن فارغ شوند خداوند فرماید به مشفقان ادخلوا الجنة تا آخر آیه .

دانسته اند که گرچه چهارده معصوم شفعا اند در پیدایش مـوـ جودات لکن نسبت بدخول بهشت شفعاء اند با امر خداوند نسبت بدوـ ستانشان زیرا بوظیفه شکر گذاری پیدایششان عمل کرده اند و کسـاـ نیکه دشمنند ناسپاس گذاری کرده اند لذا بعذاب الیم گرفتار گردند پس سپاس گذاری محمود آل از آنها شفاعت آنهاست از دوستانشان چنانکه سپاس گذاری کردن دوستان آنها تا ولای آنهاست پس مصداق کما تدین تسدان ظاهر میگردد .

کسانیکه تولا و دوستی این دو دمان را ندارند از رسته کاری بی بهره اند
تا برسد بحال کسانیکه دشمنی کردند و کنند .

در منتهی الامال مرحوم ثقة الاسلام مرحوم قمی مذکور است
که سلیمان بن سیار گفته که سه گی یافتند که بر آن نوشته بود :
(لابدان تردالقیامه فاطمة و قمیصها بدم الحسین ملطخ * ویل
لمن شفعاؤه خصمائیه والصور فی یوم القیمة ینفخ)
سرتاسر دشت خاور و ران سنگی نیست
کز خون دل دیده بر او زنگی نیست
در هیچ زمین و هیچ فرسنگی نیست
کز دست غمت نشسته دلتنگی نیست

مجلس هشتاد و پنجم

در کفایة الموحدين است در ضمن فصل هجدهم در بیان بهشت
و اوصاف آن و در آن چند بحث مذکور است .

بحث اول در بیان اصل خلقت بهشت و جهنم است و اینکه جنت
و نار اکنون موجودند و دلیل بر این بعد از اجماع مسلمین بلکه از
ضروریات دین قول خداوند تعالی است در سوره والنجم در آیه ۱۳
ولقد رآه نزلة اخرى و آیه ۱۴ عند سدره المنتهی و آیه ۱۵ عندها
جنة المأوی

پس آیه دلالت دارد بر اینکه پیغمبر خانم عليها السلام داخل بهشت شد

در شب معراج و دید جبرئیل را نزد درخت سدره که آن درختی است که جانب راست عرش فوق آسمان هفتم است .

چنانکه در مجمع مذکور است و نیز دید الجنة المأوی یعنی بهشت آرامگاه را نزدیک سدره بچشم های حق بین خود .

اما روایت بعد تو اتر است از جمله روایات صدوق است بسندش از هروی از حضرت رضا که عرض کردم یا بن رسول الله خبر ده مرا از بهشت و دوزخ که اکنون آنها ایجاد شده گانند پس فرمود که رسول خدا بحقیقت داخل جنت شدید و دیدند آتش را زمانیکه بالا بردند ایشان را بسوی آسمان هروی گوید : پس عرض کردم از برای حضرت که همانا گروهی هستند که میگویند که آنها امروز فرض کرده شد گانند و مقدرات اند و خلق شده گان نیستند پس فرمود حضرت که نیستند ایشان از ما و لانحن منهم کسیکه انکار کند خالق جنت و نار را پس بحقیقت تکذیب رسول خدا و تکذیب ما نموده و از ولایت ما بی بهره و در آتش دوزخ همیشه خواهد بود خدا یتعالی فرمود :

(هذه جهنم التي يكذب بها المجرمون * يطوفون بينها و بین

حمیم آن)

این دو آیه در سوره الرحمن است در آیه ۴۳ و آیه ۴۴ است

ترجمه اش این است :

این است دوزخ آنچنانیکه تکذیب مینمودند آن را گناهکاران میکردند میانه آن و میانه آب جوشان .

و بحقیقت فرمود : نبی (ص) چون بسالا بردند مرا بجانب سما

گرفت دست مرا جبرئیل پس داخل کرد مرا در بهشت و رسانید و داد

بمن از رطب بهشت پس خوردم آن را پس گردید آن رطب نطفه در صلب من چون آمدم بزمین همبستر شدم با خدیجه پس حمامه شد به - فاطمه علیها السلام پس فاطمه حوراء انسیه است هر زمان که میل ببوی بهشت میکنم میبویم فاطمه را

و در روایت دیگر بسندش از حضرت صادق روایت مینماید که فرمود: (لیس من شیعتنا من انکر اربعة اشياء المعراج والمسئلة فی القبر والجنة والنار والشفاعة)

در معالِم الزلفی از ابن شراح شہوب بسندش از ابن مسعود کہ فرمود رسول الله چون سیر داده شدم در شب بسوی آسمان جبرئیل اظهار کرد کہ بحقیقت مأور کرده شد کہ بہشت و دوزخ را بر جنابت عرضه و ارائه بدارم پس دیدم بہشت را و آنچه در او بود از نعم و دیدم دوزخ را و آنچه در او بود از عذاب الیم و نقم .

از جملہ صاحب کتاب مناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة وابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن مسعود روایت کرده اند کہ رسول خدا فرمود یا بن مسعود ان الله تعالی خلقنی علیاً والحسن والحسين من نور عظمتہ بالفی عام کہ نہ تسبیحی بود ونہ تقدیسی وگشودنور مرا وخلق فرمود از آن آسمانہا وزمینہارا ومن افضل من آسمانہا وزمینہا پس شکافت نور علی را وخلق فرمود از آن نور عرش و کرسی را پس علی افضل از عرش و کرسی است و شکافت نور حسن را وخلق کرد از آن لوح و قلم را و حسن افضل است از لوح و قلم پس شکافت نور حسین را و از آن خاق فرمود حور العین و جنات را و حسین افضل است از حور العین

وجنان بعد از آن ظلمت فرو گرفته بود مشارق و مغارب را و ملائکه نالیدند بسوی خدایتعالی و خدا را بانوار ما قسم دادند که رفع این ظلمت نماید از ایشان پس خلق فرمود حتمتعالی روحی را و او را بروح دیگر مقرون نمود و از آن دو روح نوری خلق کرد و منضم نمود آن نور را بآن روح و خلق فرمود از آن نور زهرا علیها السلام را پس روشنی داد نور زهرا مشرق و مغرب را و از این جهت فاطمه را زهرا گویند .

یابن مسعود چون روز قیامت شود خداوند عزوجل فرماید از برای من و علی که داخل کنید هر که را خواهید در بهشت و در آتش هر که را خواهید و این است قول خداوند .

(القیما فی جهنم کل کفار عنید) سوره ۵۰ آیه ۲۳ بیندازید در جهنم هر که ناسپاس عناد کنندۀ را .

پس کفار کسی است که انکار نبوت من کند و عنید کسی است که دشمنی کند علی را و اهل بیت و شیعه او را .

این روایت چون از طریق مخالف بود لذا از باب الفضل ما- شهدت به الاعداء ذکر شد .

و از طریق موافق نحوه دیگر مذکور است چنانکه نهانندی مرحوم در انوار المواهب ذکر فرموده که مرویست از رسول خدا ص که خلاق عالم خلق نمود مرا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را قبل از آنکه خلق نماید آدم را در زمانی که نه آسمان بود و نه زمین و نه ظلمت و نه نور و نه شمس و نه قمر و نه بهشت و نه دوزخ .

عباس عرض کرد یا رسول الله چگونه بود ابتدای خلقت شما فرمود یا عام زمانی که خلاق عالم اراده فرمود که ما را خلق نماید

تکلم نمود بکلمه خلق نمود از آن نوری بعد از آن تکلم نمود بکلمه دیگر پس خلق نمود از آن روحی بعد از آن ممزوج نمود نور را با روح پس خلق نمود هـ را و علی و فاطمه و حسن و حسین را پس تسبیح میکردیم خدا را در زمانیکه تسبیح نبود و تقدیس میکردیم او را در زمانیکه تقدیس نبود پس زمانیکه خداوند عالم خواست که خلق نماید مخلوق خود را فتق نمود نور مرا پس خلق فرمود از آن عرش را پس عرش از نور من است و نور من از نور خداست و نور من افضل است از عرش بعد از آن فتق نمود نور برادرم علی را پس خلق نمود از آن ملائکه را پس ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خداست و علی افضل است از ملائکه بعد از آن فتق نمود نور دخترم فاطمه را و خلق فرمود از آن سموات و ارضین را پس سموات و ارضین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خداست و دخترم فاطمه افضل است از آسمان و زمین بعد از آن فتق نمود نور فرزندانم امام حسن را پس خلق نمود از آن آفتاب و ماه را پس آفتاب و ماه از نور فرزندانم امام حسن است و نور امام حسن از نور خداست و امام حسن افضل است از آفتاب و ماه بعد از آن فتق نمود نور فرزندانم امام حسین را پس خلق فرمود از آن بهشت و حورالعین را پس بهشت و حورالعین از نور فرزندانم امام حسین است و نور فرزندانم از نور خداست و فرزندانم امام حسین افضل است از جنت و حورالعین الحدیث .

این است که حورالعین اقامه عزانمودند برای آن -
حضرت چنانچه در زیارت ناحیه مقدسه است .
واقیمت لك الماتم فی اعلی علین و لطمحت علیك حورالعین

(۴۱۴)

یعنی : برپا نمودند ماتم تورا در عالم بالا و حوریان بهشت در
مصیبت تو سیلی بروی خود میزدند .
مظلوم تر از خسرو گردون اساس کیست ؟
مجرور و داغ دیده و عطشان چه او که زیست
ارض و سما برش عوض اشک خون گریست
در بارگاه قرب که جای ملال نیست
سرهای حوریان همه بر زانوی غم است
این تضمین حقیر است از محنتش مرحوم .
چون در مجالس قبل ذکر از بهشت و دوزخ نموده بودیم لذا
به همین مجلس اکتفا کردیم .
حاجی علماء

مجلس هشتاد و ششم

در آیه ۲۱۷ است (و توکل علی العزیز الرحیم)
در سوره ۲۶ و در آیه ۲۱۸ است (الذی یریک حین تقوم)
و در آیه ۲۱۹ است (و تقبلک فی الساجدین)
یعنی : توکل کن بر غالب مهربان آنکه میبیند ترا و قتیکه بر-
میخیزی و گردیدنت از حالی بحالی در سجده کننده گان .
از این دو جمله دو چیز مستفاد است یکی چیزی که درش اختیار
موجود است و آن جمله حین تقوم است دیگر جمله ایست که درش

اختیار متحقق نیست و آن و تقبلک فی الساجدین است .

پس معنا چنین میشود که توکل و اعتماد بر آنخدای مقتدر مهربان کن که میبیند تو را هنگامیکه بهرامری اقدام مینمائی از عبادت و غیره و نیز ببند گردانیدن تو را و دور آن و تحول تو را از اصلا ب شما مخه بارحام مطهره .

دلیل بر این جمله اخیر در برهان است از طبرسی مرحوم از ابن عباس بروایت عطاو عکرمه که معنای و تقبلک فی الساجدین دور اتودر اصلا ب موحدین از پیغمبری به پیغمبری تا اینکه خارج نمود تو را پیغمبری میباشد .

و نیز طبرسی فرمود که همین مضمون از حضرت باقر و صادق است که فرمودند فی اصلا ب النبیین من نبی بعد نبی حتی اخرجه من صلب ایه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم .
یعنی : بنکاح بود نه بزنا از حضرت آدم تاجناب عبدالله بن - عبدالمطلب .

و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم است که حدیث کرد مرا محمد بن ولید از محمد بن فرات از حضرت ابی جعفر که فرمود :
الذی یراک حین تقوم فی النبوة و تقبلک فی الساجدین فی اصلا ب النبیین .

یعنی : قیام بسامر نبوت و دوران در صلب سجده کننده گان نمودی .

اینکه دانسته شد حال گفته میشود که در حاشیه باب حادی عشر از فخرالدین طریحی نقل است که پدران پیغمبر از آدم تاجناب عبدالله

پنجاه و یک پدرند بعد در کت نمازهای یومیه از فرائض و نوافل هفده انبیاء بعد فرائض یومیه و هفده اوصیاء انبیاءند و هفده نفر از ملوکند و همه اینها بمذهب حق و مسوحدند و ساجد لله بودند بدلیل قول خدای تعالی .

(الذی یراک حین تقوم و تقبلک فی الساجدین)

لکن اکثر از علماء آباء آنحضرت را چهل و نه ضبط نموده اند
 باین نحو محمد بن ۱ عبدالله بن ۲ عبدالمطلب بن ۳ هاشم ۴ عبدمناف
 بن ۵ قصی بن ۶ کلاب بن ۷ مره بن ۸ کعب بن ۹ لوی بن ۱۰ غالب بن
 ۱۱ فهر بن ۱۲ مالک بن ۱۳ نصر بن ۱۴ کنانه بن ۱۵ خزیمه بن ۱۶ مدرکه
 بن ۱۷ الیاس بن ۱۸ مضر بن ۱۹ نزار بن ۲۰ معد بن ۲۱ عدنان بن
 ۲۲ یسع بن ۲۳ سلامان بن ۲۴ نست بن ۲۵ حمل بن ۲۶ قیدار بن ۲۷ اسمعیل
 بن ۲۸ ابراهیم بن ۲۹ تاریخ بن ۳۰ ناحور بن ۳۱ شروع بن ۳۲ ارغو
 (و آن جناب هود است) ابن ۳۳ فالغ بن ۳۴ عابر بن ۳۵ شالح بن
 ۳۶ ارفخشذ بن ۳۷ سام بن ۳۸ نوح بن ۳۹ مالک بن ۴۰ مسو شلح بن
 ۴۱ اخنوخ (و این بزرگوار جناب ادریس است) ابن ۴۲ بارض بن
 ۴۳ مهلائیل بن ۴۴ قنیا بن ۴۵ انوش بن ۴۶ شیث (و این جناب هبه الله
 بن ۴۷ آدم (ع) است)

مخفی مباد که بیستم معد است و بیست دوم همسبع است پس سرهم
 رفته شد چهل و نه عدد .

و چون در اسماء و آباء پیغمبر اکرم ﷺ تا جناب عدنان هیچ
 اختلافی نیست بخلاف از جناب عدنان بیلاکه اختلاف زیاد است در
 ضبط آنها .

و نیز در بحار از حضرت رسول ﷺ روایت شده است که فرمودند : اذ بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا لئلا یذکر جناب عدنان به بعد میپردازیم و به فوقرا حواله بتواریخ میدهیم .

بدانکه عدنان پسر عود است که بعضی او را ضبط کردند و نام مادرش بلهاء است در ایام کودکی آثار رشد و شهامت از جبین مبارکش مطالعه میشد و کاهنین عهد و منجمین زمان میگفتند که از نسل وی شخصی پدید آید که جن و انس مطیع او شوند از این روی جنابش را دشمنان فراوان بود چنانکه وقتی در بیابان شام هشتاد سوار دلیر او را تنهاسافتند بقصد وی شتافتند عدنان یگتنه بسایشان جنگ کرد چندانکه اسبش کشته شد پس پیاده با آن جماعت بطعن و ضرب مشغول بود تا خود را بدامان کوهی کشید و دشمنان از دنبال وی همی حمله میکردند و اسب میتاختند ناگاه دستی از کوه بدرشد گریبان عدنان را بگرفت و بر سر کوه کشید و بانگی مهیب از قله کوه بزیر آمد که دشمنان عدنان از بیم جان دادند .

و این نیز از معجزات پیغمبر آخر الزمان است و چون عدنان بحد رشد رسید مہتر عرب و سید قبیله گردید چنانکه اہل بطحہ و یثرب و قبائل حکم او را گردن نہادند و چون بخت النصر از فتح بیت المقدس بپرداخت تسخیر بلاد و اقوام عرب را تصمیم داد و بسا عدنان جنگ کرد و بسیاری از یاران او بکشت و عاقبت بر عدنان غالب آمد و چندان از مردم عرب بکشت که دیگر مجال اقامت برای عدنان و مردان او نہماند لذا ہر تن بطرفی گریخت و عدنان با فرزندانش خود بسوی یمن شد و آنجا را وطن فرمود و در آنجا بماند تا وفات کرد

(۴۱۸)

و آنجناب را ده پسر بود از جمله مُعَدَّ و عَكَّ و عَدَن واد و غَنَی بود و کسانی که بدیشان منسوبند عدنانی خوانند و آن نور روشن عدن دو منسوب است یعنی از بنای اوست که از جبین عدنان درخشان بود از طلعت فرزندش معد طالع کرد و این نور همایون بر وجود پیغمبر آخر الزمان دلیلی واضح بود که از صلبی بصلبی منتقل میشد در منتهی الامال است .

آری این همان نور است که حضرت حق در آیه ۴۵ از سوره ۳۳ در حقش فرموده :

(انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً وداعياً الى الله وسراجاً منيراً در تفسیر این آیه فرموده اند : شاهداً لالانبیا ومبشراً لالاولیاء ونذيراً لالاعداء و داعياً لالأتقیاء وسراجاً منيراً لالاصفیاء یعنی : ای پیغمبر یا ایها النبی همانا فرستادیم تو را گواه و مزده دهنده و بیم کننده و خواننده بسوی حق بفرمان خدا و چراغی نور بخش .

مرحوم نهانودی در انوارشان فرموده اند که شیخ رشیدالدین یزدی در تفسیر کاشف الاسرار گفته که حق تعالی آفتاب را چراغ خواند وجعلنا سراجاً وهاجاً

سوره عم آیه ۱۳

یعنی : و قرار دادیم آفتاب را چراغی تابان (و پیغمبر را نیز چراغ فرموده) و سراجاً منيراً آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین و آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملك آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان

ودل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از عدم برخواسته بر صحنه گاه وجود آمدند .

نماینده فرموده که یکی از اسرار منیر فرمودن خداوند حبیب خود را این است که چراغهای دنیا بباد خاموش شوند ولیکن این چراغ محمدی بهیچ نسیمی خاموش نگردد .

چنانکه فرموده در سوره ۶۱ از آیه ۸ یزیدون لیطفوا نور الله بافوا همم والله متم نوره ولو کره الکافرون

یعنی : میخواستند که خاموش کنند نور خدا را بدهنهشان و خداوند کامل کننده است نورش را اگر چه خوش نداشته باشند کافران .

هر که بر شمع خدا آرد تفویض کی سوزد بسوزد پوزاو
کی شود در یاب پوز سگ نجس کی شود خورشید از یاف منظمس
سر دیگر اینکه چراغهای دنیا شب نور بخشد زیرا در روز
نور آنها مقهور نور خورشیدند بخلاف نور محمدی که در شب دنیا
که ظلمت اورا بنور دعوت بسوی خداوند و اتیان احکام شریعت غرا
روشن ساخته و در روز عقبی که تیرگی آنرا بنور لوی شفاعت برداشته
شد بدنیا رخس چراغ افروز شب ماگشت زالتفاتش روز
باز فردا چراغ افروز که از آن جریم عاصیان سوزد
بر حضرت حسین (ع) هم مصباح و چراغ نور دهنده اطلاق
شده است .

چنانکه در مصباح الحرمین مذکور است که در حدیث است
که روزی امام حسین (ع) نزد جد بزرگوار خود آمد و در نزد آنحضرت

(۴۲۰)

بود ابی بن کعب رسول خدا ﷺ فرمود مرحبا بك يا زين السماء والارض
الارض خوش آمدی ای زینت آسمان وزمین ابی عرض کرد : که
یا رسول الله غیر شما کسی زینت آسمان وزمین میباشد حضرت فرمود
ای ابی والذی بعثنی بالحق نبیاً ان الحسین بن علی فی السموات اعظم
مما هو فی الارض .

یعنی : بخدائیکه مرا بحق برسالت فرستاده که امام حسین در
آسمان بزرگتر است از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش
الهی اسم او نوشته است که ان الحسین مصباح الهدی وسفينة النجاة
یعنی : امام حسین چراغ راه هدایت است .
بدین جهت شاعر گفته :

قامت قیامة اهل البيت وانكسرت سفن النجاة وفيها العلم والعمل
یعنی : برپا شد قیامت اهل بیت رسالت در زمین کربلا و شکست
کشتی نجات خلایق که در آن علم و عمل بود .
محتشم سروده :

کشتی شکست خورده طوفان کربلا

در خاك و و خون فتاده بمیدان کربلا
گرچشم روزگار براو فاش میگريست
خون می گذشت از سراپوان کربلا
شاعر عرب از زبان حضرت زینب سروده :

اخى اخى كنت نوراً يستضاء به به الى الطريق الذى ينجى من الزلل
یعنی : ای برادر ای برادر تو نوری که در تاریکهای دنیا از
روشنی نور تو گم شده گان وادی ضلالت راه سعادت را پیدا مینمودند

حقیر سروده :

خورشید ز آسمان بزمین نور میدهد
نور تو یساحسین به سما داد روشنی
در قتلگاه نوك سنان مجلس یزید
بودی تو نور بخش بهر عالی و دنی

مجلس هشتاوهفتم

چون آن نور پساك بمعد بانشدید دال منتقل شد وبخت النصر
نیز از جهان شده بود و مردم از شرش ایمن شدند کس بطلب جناب
معد فرستادند و جنابش را در میان قبائل عرب آوردند و معد سالار
گشت و از وی چهار پسر پدید آمد و نور جمالش به پسرش نزار بکسر
نون منتقل گردید و نام والده جناب معد میده بوده و از او نعمان بن
منذر که آخرین ملوك حیره است و به جود و سخاوت مشهور است
منفصل شد .

و نام مادر جناب نزار معاذه بنت جوش از قبیله جرهم است
آنگاه که نزار بدینا آمد پدرش نگاه کرد بنور نبوت که در میان
دیدگانش میدرخشید سخت شادان شد و شتران قربانی کرد و مردم
را اطعام نمود و فرمود : ان هذا كله نزار فی حق هذا الموأود هنوز
اینها اندك است در حق این مولود گویند هزار شتر بود که قربانی کرد و
و چون نیزار در عرب بمعنای اندك است آن طفل را نزار نامیدند و

چون بحد رشد رسید و پدرش وفات کرد نیز از در عرب سید قبیله گشت و چهار پسر از نزار پدیدار آمد و چون اجل محتومش نزدیک شد از میان بادیه بافرزندان بمکه معظمه آمد و در مکه وفات نمود و نام پسرانش چنین است :

۱ ربیعہ ۲ انمار ۳ مضر ۴ ایاد و چند قبیله از آنها جدا میشود
اول قبیله ربیعہ دوم قبیله مضر سوم قبیله بجیلہ و از بجیلہ است جریر -
بن عبد الله که از صحابه است .

و نیز از جناب نزار منفصل میشود قبیله بکر بن وائل و از قبیله قیس بن ساعدہ کہ در جود و سخاوت ضرب المثل است و او اول کس است کہ در مکه اظهار توحید نمود باورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل کہ از جوهری نقل شده این قسمت از متخب التواریخ و منتهی الامال قومی است .

و از انمار دو قبیله پدید آمد خثعم و بجیلہ و این دو طایفه به یمن شدند و جریر بن عبد الله بجای از بجیلہ است کہ از صحابه است و بایاده نسو ب است قیس بن ساعدہ ایادی کہ از حکما و فصحاء عرب است و در جود ضرب المثل و او اول کس است کہ در مکه معظمه اظهار توحید کرد باورقه بن نوفل و زید بن عمرو بن نفیل و نیز قبیله بکر بن وائل باو منسوبند .

و از ربیعہ و مضر قبایل بسیار پدیدار شد چنانکہ یک نیمه عرب بدیشان نسب میبرند و بدین جهت در کثرت ضرب المثل گشتند و در فضیلت ربیعہ و مضر بس است خبر نبوی کہ لا تسبوا مضر و ربیعہ فانهما مسلمان .

و از برای چهارپسر جناب نزار قصه لطیفه ایست معروف در مقام تقسیم اموال پدر و رجوع عشان بحکم افعی که در علم کهانت مهارتی تمام داشت و در نجران مرجع اعظم و اسراف بود و آن قصه این است .

چنانکه در جلد هبوط نسخ مذکور است که جناب نزار به فرزندان سفارش کرد که چون من از این بنهان رفتم متروکات مرا قسمت کنید و خاطر یکدیگر را رنجه مدارید و اگر در میان شما سخنی پیش آمده که احتیاج بحاکم و دستور دهنده داشت بنجران نزد افعی جرهمی که بامعد پدرم زدیبرینه آشناست و مردی کاهن و داناست رفته نگذار دکار شما بخشونت انجامد چون نزار از دنیا رفت کار بقیل و قال انجامید ناچار هر چهار بار سفر بستند و از مکه متبرکه به عزم نجران روان گردیدند در راه شترسواری بایشان برخورد نمود که شتری باوه و گم کرده بود از شترش کردند که از کجا آئی؟ گفت دنبال شتر میگردم تا او را ببینم جناب مضر فرمود شترت چشم راستش کور بود گفت آری جناب ربیع فرمود که دست راست او شل نبود گفت بلی جناب ایاد گفت دم بریده نداشت گفت آری جناب انمار گفت رمنده و حرون نبود گفت چرا باز مضر فرمود یکتای بارش روغن تای دیگرش غسل نبود گفت چرا ربیع فرمود سر بارش زن نبود گفت چرا ایاد فرمود آن زن آبستن نبود گفت چرا انمار فرمود یکدندان آن شکسته نبود گفت چرا پس او را فرمودند از این راه بشتاب که آن را خواهی یافت مرد شترسواری را رفتم از شترش اثری نیافت، راجعت نمود تا بداند آنها پیوست و اظهار داشت که غیر از شما کس را از شتر من آگاهی نیست

آنان قسم خوردند که ما شتر توران ندیده ایم آن مرد گفت که من هرگز این را از شما نپذیرم و چون نیروی نبرد با آنها نداشت همراه آنها بنجران آمد و مضر و برادرانش بخانه افعی جرهمی فرود شدند افعی بخدمت آنها پیوست و از زحمت سفر پریشی بسزای نمود و شتر سوار نیز در رسید و بافعی معروض داشت که امروز در نجران رئیس دودمان بنی جرهم توثی اول داد من بستان پس بهم همان نوازی پرداز و سرگذشت شتر گم گشته و سخنان فرزندان جناب نزار را اظهار کرد ایشان قسم پیاد کردند که ماهرگز شتر این مرد را ندیدیم افعی گفت : پس این نشانیها از کجا دانستید ؟

جناب مضر فرمود : چون از طرف چپ چریده بود و طرف راست گیاهش برقرار بود و برجانبی موران و برجانبی مگسان گمان بردم که یکتای بارش روغن چه مور باروغن انس دارد و یکتایش شهید است چون مگس با عسل مأنوس است .

ربیع فرمود : من از آن فهم کردم که شل است زیرا دستش بر زمین کشید بود و فهم کردم که زنی بر پشت آن سوار است چه در جائی نشان پائی یافتیم کفی از خاک قدم آن برادشتم و بوئیدم در حال مرا میل بسوی زنان شد .

ایاد گفت : دم بریدگی او را از آن دانستم که شتر را عادت این است که وقت سرگین انداختن دم بجنبانند و مدفوع خود را پراکنده سازد اکنون سرگین این شتر در یکجا جمع بود .

و از این جهت گفتم که آن زن آبستن است چون وقت برخاستن از آنجا که پیاده شده بود هر دو کف دست بر زمین نهاده بود از اثر آن

دانستم که گران بار است .

انمار گفت : رمندگی آن شتر از آن بر من معلوم شد که علف انبوه را همه جا بحال خود گذارده بود بر گیاه اندک چریده بود و دندان شکستگی از آن دانستم که بر هر دسته از گیاه که دهن آلوده بود باندازه یکدندان گیاه سالم بود .

چون افعی این سخنان بشنید از حدت فهم و فراست آنها در عجب ماند و مرد شتر سوار را از پی کار خود روانه نمود و ایشان را تکریم فراوان نمود در جایگاه خاصی بنشانید و شامگاه خوراک نیکو به خدمت ایشان فرستاد و خود نهانی در پس در بایستاد تا گفتار ایشان را بشنود ناگاه اولاد نزار هر يك جامی از آب انگور فشرده شده نوش نمودند .

ایاد گفت : که این آب انگور در گورستان نشوونما کرده و چون دست بکیاب بردند مضر فرمود : که گوشت این بزغاله از شیر سنگ پرورده شده .

ربیعہ اظهار داشت که گرچه افعی خود را بینی جرهم نسبت میدهد لکن از مطبخی زاده گان است .

انمار گفت : در هر حال کار ما را بشایسته گی انجام دهد و قسمت اموال بر ما به نیکوئی خواهد نمود .

افعی چون این کلمات شنید روزگار برش دیگرگون شد و دانست که سخنان ایشان جز بر راستی نخواهد بود نخست نزد مبادر آمد و او را باتیغ تهدید نمود و حقیقت حال را معلوم کرد آنگاه بشربت دارش گفت که این از کجا فراهم کردی وی جواب داد از

از گورستانی که این تاق در آنجا روئیده بود و چون از کباب پرسش نمود گفتند آن بز که این بزغاله بزاد در چنگ گرگ گرفتار شد و این بزغاله با شیر ماده سگی پروریده آمده پس بعجله نزد مهمانان آمد و گفت که این رازها از چه بر شما افشا گردید .

ایاد گفت : از خوردن آب آن گور از همه سرور خیزد و راجز اندوه حاصلی نبود پس دانستم که این تاق در گورستان دمیده جناب مضر فرمود که در خوردن این کباب ماسچون سگان لقمه از هم در میر بودیم و بغضب برهم نگران بودیم و چون نیک نظر کردیم استخوان پهلوی آن بزغاله را با سگان مانند دیدیم دانستیم که پرورش آن از شیر سگ بوده .

ربیعہ شرمگین سر بر زیرافکند و گفت از آنگاه که ما بدین حضرت آمدیم سخنان افعی همه از آب و نان بود و گاه گاه نیز در پس در گوش بود معلوم شد که بزرگ زاده نیست زیرا بزرگان را اینگونه روش نیست و این کار مطبخی ها می باشد .

افعی در حیرت فرورفت و اموال ایشان چنانکه انمار از فطانت وی دریافته بود قسمت کرد و ایشان را کامروا بوطن برگردانید و همه با هم نیک بسر بردند .

و جناب مضر بن نزار سید سلسله بود و اقوام عرب او را مطیع گشتند و همواره در ترویج دین حضرت ابراهیم (ع) روز بسر میبرد و مرد مرا براه راست میداشت .

و مادر جناب مضر نامش سوده بوده است دختر عك و از جناب مضر قبیلہ بنو ذبیان و بنی هلال و قبیلہ بنی سقیف منفضل شده و از

قبیله بنو ذبیان است نابغه زیبائی شاعر معروف و از بنی هلال است
 سلیم بن قیس المهللی و از قبیله ثقیف است جناب مختار و حجاج بن -
 یوسف ملعون .

و مضر معدول از ماضراست و آن شیر است قبل از آنکه ماست
 شود و نام مضر عمرو است گویند از تمام مردم صوتش نیکوتر بود و او
 اول کس است که آواز حدی را برای شتران خواند .

جناب مضر زمانی بفرزندان خود بدین کلمات پند داد .
 من یزرع شرأی حصد بذاته و خیر البر ما اعجله فاحمل نفسك
 علی مکروهها فیما اصاحبها و اصر فها عن طلبها فیما افسدها
 یعنی : اگر کسی بکار بدیرا میچیند پشیمانرا .

بهترین نیکها چیز است که در ششتاب شود یعنی در خیر
 شتاب باید نمود .

پس وادار کن خود را بر ناپسند نفس در آنچه اصلاح و
 و شایسته میگرداند تو را .

یعنی : خلاف نفس اماره رفتار کن و بگردان او را از آنچه
 طلب میکند در آنچه سرکوب میکند او را .

آری خداوند عالم از زبان زلیخا در قرآن فرماید ان النفس
 لامارة بالسوء الا ما رحم ربی .

حقیر سروده :

گسر ترحم نکند دادارم نفس اماره کند وادارم
 باموریکه از آن شرمم باد چون دهد خانه ایمان بر باد
 بدانکه حیداء و حُداء بکسر و ضم زجر کردن شتر است بسرود باواز و

آواز بنحو خاصی چون اشعاریکه طرماسخ خوانند و آن بنا بر آنچه در ناسخ است این است که پس از مکالمات چندی که میان حضرت حسین (ع) با حُر گذشت حضرت بحر فرمود اگر خواهی از میان این سپاه کناره گیریم و با هم نبرد کنیم تا هر که را خداوند خواهد ظفر باشد حر عرض کردم من مأمور به جنگ نیستم بلکه مأمورم به رجاء بشمار رسیدم دست باز ندارم تا بکوفه در آرم اگر این را نمیپذیری شما بجانبی کوچ دهید که نه راه کوفه باشد نه راه مدینه که خداوند آخر کار مرا بعافیت برساند و از ابتلای با امر شما برهاند پس حضرت روی باصحاب فرمود که از شما کیست بیرون از جاده بسوی مقصود طی طریق توان نمود طرماسخ عرض کرد یا بن رسول الله من از راه و بیراه نیک آگاهم حضرت امر فرمود که پیش رو قافله باش پس طرماسخ از پیش همی رفت و این ارجوزه همی خواند :

طرماسخ یعنی بزرگ نسب :

یا ناقتی لا تذکری من زجر و امضی بنا قبل طلوع الفجر
بخیر فتیان و خیر سفر آل رسول الله آل الفخر
تا آخر اشعارش .

یعنی : ای ناقه من مترس از آزار من و بگذران مسارا پیش از پدیدار شدن صبح با بهترین جوانمردان و بهترین سفرکننده گان آل رسول خدا ﷺ که مفخر عالمند .

و این طرماسخ را مشهور طرماسخ بن عدی ضبط کرده اند لیکن در سفینه مرحوم حاج شیخ عباس طرماسخ بن حکم ضبط کرده علی ای حال :

در ناسخ است که از جمله شهداء کربلا طرماس بن عدی میباشد
 که چون شیر آشفته ترك جان گفته بمیدان آمد و این شعر قرائت نمود
 انی طرماس شدید الضرب وقد وثقت بـالاله العرب
 تا آخر .

یعنی : منم طرماس که در ضرب و زدن شمشیر و متکی بودن
 بخداوند یگانه روزگارم .

پس چون پلنگ رها گشته و چون مرد پدر کشته بر کوفیان حمله
 افکند و از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت تا
 هفتاد تن از آن گروه را نابود ساخت ناگاه اسبش بر در آمد و از
 پشت آن در افتاد گرد او را گرفتند و سرش را بریدند رحمة الله علیه .
 حقیر سروده :

طرماس عدی چون سرو آزاد بخاک افتاد و سردر راه حق داد
 تنش بی سر سرش بی تن چه گردید
 بسوی جنت المأوی خرامید
 خوشا حالش که شد از راه ایمان
 فدا کار حسین شاه شهیدان



مجلس ہشتاد و ہشتم

بعد از جناب مضر پسر شان جناب الیاس در میان قبائل بزرگی یافت چنانکہ اورا سید العشیرہ لقب دادند و امور قبائل و مهمات ایشان بصلاح و صوابدید ایشان فیصل و انجام میافت و تا آن روز کہ نور محمدی علیہ السلام از پشت او انتقال نیافتہ بود گاہی از صلب و فقرات خویش زمزمہ تسبیح شنیدی و پیوستہ عرب اورا معظم و بزرگ میشمردند مانند لقمان و اشباہ او و مادرش رباب نام داشت و زوجہ اش لیلی بنت حاو ان قضاعیہ یمینہ است کہ اورا خندف گویند و اورا سہ پسر بود ۱ عمرو و ۲ عامر و ۳ عمیر گویند چون پسران او بحد رشد رسیدند روزی عمرو و عامر بامادر خود ایللی بصحرا رفتند ناگاہ ازدنبال خرگوشی تساختن کردند عمرو نخست اورا بیافت و عامر رسید و آنرا صید کردہ کباب کرد لیلی را از این حال سروری و عجبی روی داد پس بشتاب نزد الیاس آمد و چون رفتاری بہ تعجب داشت الیاس باو گفت .

مالك این تخندفین چہ خندفہ آنرا گویند کہ رفتارشان بجلالت

و تعجب باشد لبای گفت همیشه بر اثر شما بکبر و ناساز قدم زنم از این جهت الیاس او را خندف نامید و آن قبائل که بالیاس نسب میرسانند بنی خندف لقب یافتنند و از آن جهت که عمرو آن خرگوش رایافته بود الیاس او را مدر که لقب داد و چون عامر صید آن کرد و کباب ساخت طابخه نامیده شد و چون عمیرادرین واقعه سردر لحاف داشت و طریق خدمتی نیمود قمعه ملقب گشت .

و بالجمله خندف الیاس را بسیار دوست میداشت گویند چون الیاس وفات یافت خندف حزن شدیدی پیدا کرد و از سر قبروی بر برخواست و سقفی بر او سایه بيفکند تا وفات یافت .

چون حضرت رباب نسبت بامام حسین (ع) از منتهی الامال در منتخب التواریخ خراسانیست از در الملوك که قبیله بنی تمیم و قبیله بنی ضبه از الیاس منشعب میشوند و از بنی ضبه است شمربن - ذی الجوشن ضبابی و در تاریخ ابن خلکان است که از جناب الیاس منفصل میشود نعثان سعید بن مسروق الثوری .

و این الیاس غیر از الیاس پیغمبر است چون الیاس پیغمبر پسر المعاد زاد بن هارون است که نوه برادر جناب موسی کلیم باشد .

و خندف بروزن زبرج است و از این جهت است که یزید پلید در وقتی که سرمبارك سید الشهداء (ع) را نزد او نهادند چوب خیزران بردند انهای مبارك آنحضرت میزد و اشعاری میخواند که از جمله این بیت است .

لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد مساکن فعل
لكن دختر امیر مؤمنان در خطبه که در محضر او خواند در آنجا

(۴۳۲)

کہ فرمود : (وکیف بر تعجی مراقبہ من لفظ فوہ اکباد الازکیا ونبث
لحمہ بدماء الشہداء .
جوابش را داد .

یعنی : چگونه امید میرود کہہ طریق مہر سپارد کسی کہ جگر
آزادگان را بجاید و از دین برافکند و گوشتش بخون شہیدان برآید
کنایت از آنکہ چرا خودت را نسبت بخندف میدہی بلکہ یاد
نماجدہات ہند جگر خوارہ را و کارہای او را .

چہ نیکو سرودہ حکیم سنائی :
داستان پسر ہند مگر نشیدی ؟
کہ از او وسہ کس او بہ پیمبر چہ رسید
پدر او دُر دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید
او بنا حق حق داماد پیمبر بستاد
پسر او سر فرزند پیمبر بہ برید
برچنین قوم تولعت نکنی شرمت باد
لعن اللہ بزیداً وعلی آل یزید



مجلس هشادونهم

بالجمله نور نبوت از جناب الیاس بمدر که انتقال یافت بعضی گفته اند که مدر که را بدان سبب مدر که گفتند که درك كرد هر شرافتی را که در پدرانش بود دانسته شد که نامش عمرو است و کنیه او ابو — المہذیل است چون از زوجه اش سلمی بنت اسد بن ربیعہ بن نزار دو پسر برایش متولد آمد که یکی نامش ہذیل بود و دیگر خزیمہ و ہذیل پدر قبائل بسیار است .

و از جناب مدر کہ جناب عبد اللہ بن مسعود منفصل میشود کہ بعضی از اہل تسنن ایشان را بعوض ابی عبیدہ جراح از عشرہ مبشرہ میدانند و حضرت رسول ﷺ بین او و بین زبیر بن عوام عقد برادری بست و جناب عبد اللہ در قرائت قرآن کم نظیر بودہ و از شمشیر او در غزوہ بدر کبری ابو جہل ملعون بدرك واصل شد و اخبار وارده در مدح عبد اللہ بن مسعود زیاد است و اصرح تمام روایات وارده در حق او روایتی است کہ در خصال از امیر مؤمنان نقل کردہ کہ خلقت الاء رض لسبعۃ بہم یرزقون و بہم یمطرون و بہم ینصرون ابوذر و سلمان

(۴۳۴)

والمقداد وعمار وحذیفه و عبدالله بن مسعود قال علی : وانا امامهم
وهم الذین شهدوا الصلوة علی فاطمه .

یعنی آفریده شد زمین برای هفت نفر که بسبب آنها مردم روزی
داده میشوند و باران برشان میبارد و یاری کرده میشوند و آنها
ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و ابن مسعود اند و من پیشوای
آنها هستم و آنها اند که حاضر شدند بر نماز فاطمه .

لکن در حق عبدالله قدح و ذمی هم درباره او شده است چنانکه
در تفسیر صافی از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از حضرت
پرسیدند (یعنی از امام ششم) که آیا معوذتین از قرآن است ؟ فرمود
بلی آن شخص سائل عرض کرد در قرائت ابن مسعود این دو سوره از
قرآن نیست و در مصحف ابن مسعود هم نیست حضرت فرمود : ابن-
مسعود خطا کرده این دو سوره در قرآن است .

در کتاب حق الیقین است که دو مرتبه عثمان او را آورده کرد
یکی آنکه چون بجنایه ابوذر نماز کرد چهل تازیانه بر او زد و مرتبه
دیگر چون مصحف او را از او طلبید که بسا مصحف خود موافق کند
و او نداد آنقدر او را زد که استخوان پهلوی او را شکست و سه روز
زنده بود بعد رحلت نمود در سال ۳۲ هجری .

در منتخب التواریخ است از بحار از احتجاج از سلیم بن قیس
هلانی که چون در جنگ جمل امیر مؤمنان مقابل اهل بصره شد زیر
رافریاد نمود زیر باطلحه آمدند حضرت فرمود : واللّٰه شما میدانید
که اصحاب جمل ملعونند بلسان پیغمبر ﷺ زیر عرض کرد : چگونه
ما ملعونیم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم حضرت فرمود : اگر من

(۴۳۵)

شمارا اهل بهشت میدانستم مقابله با شمارا حلال نمیدانستم زبیر
عرض کرد : آیانشنیدی حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که از پیغمبر
شنید که ده نفر از قریش از اهل بهشتند حضرت فرمود : بلی شنیدم که
سعید این حدیث را در خلافت عثمان بجهت او نقل کرده زبیر گفت :
آیا دروغ گفته ؟ حضرت فرمود : من چیزی نخواهم گفت تا اسم
آنها را نبری پس زبیر اسم نه نفر را برد ۱ ابوبکر بن ابی قحافه ۲ عمر -
بن خطاب ۳ عثمان بن عفان ۴ طلحة بن عبدالله ۵ سعد بن وقاص
۶ زبیر بن عوام ۷ سعد بن زید ۸ عبدالرحمن بن عوف ۹ ابوعبیده -
بن جراح .

حضرت فرمودند : دهم آنها کیست ؟ عرض کرد : شما هستید
حضرت فرمود : پس تو اقرار کردی که من از اهل بهشم و اما آنچه
تو ادعا نمودی از برای خود واصحاب من منکرم زبیر گفت : آیا
گمان کردی که سعید دروغ گفته به پیغمبر ﷺ حضرت فرمود :
از من گمان نیست بلکه قسم بخدا یقین است که دروغ است والله که
بعضی ازینها در تابوتی هستند در چاهی که در اسفل درکات جهنم
است و بر سر آنچاه سنگی هست که وقتیکه خداوند بخواهد
اهل جهنم را عذاب فرماید آن سنگ را از روی آنچاه بردارد این
مطلب را از پیغمبر ﷺ شنیدم پس زبیر برگشت در حالیکه گریه
میکرد .

عرض شد که در روایت مذکوره که حضرت فرمود : هم الذین
شهدوا الصلوة علی فاطمه منافاتی با آن روایت دیگری که مذکور
است ندارد با این بیان که در این از هفت نفر از نماز گذران ذکر شده

است گرچه بیشتر باشد عدد آنها .

در منتخب است از بحار از حضرت صادق (ع) گه حضرت فاطمه بین مغرب و عشاء از دنیا رفت .

بعد از آنکه بنابر مختار در باب ولادت که روز جمعه بیستم جمادی الاخر پنج سال بعد از بعثت باشد و از بعثت شریف تساروز هجرت که غره ع ا باشد دوازده سال و هفت ماه و سه روز بوده تقریباً پس سن مخدره از روز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً پس اقوی این شد که آنمخدر در روز سه شنبه سوم جمادی - الاخر سنه یازدهم هجری از دنیا رفته پس از سن شریفه اش هفده سال و یازده ماه و سیزده روز گذشته بود تقریباً .

چون صدای ناله از خانه امیر مؤمنان راجع بوفات جناب - فاطمه علیها السلام برخاست مردم فوج فوج بتعزیه بجانب حضرت امیر - مؤمنان میآمدند آنحضرت نشسته بود و حسنین در پیش آنحضرت نشسته و میگریستند و مردم از گریه آنها میگریستند . جناب ام کلثوم بنزد قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد : یا ابتاه یا رسول - الله امروز اندوه تو بر ما تازه شد و امروز از دنیا رفتی دختر خود را به سوی خود بردی مردم جمع شده بودند و گریه میکردند و انتظار بیرون آمدن جنازه را میکشیدند پس ابوذر بیرون آمد اظهار داشت که آوردن آنحضرت بتأخیر افتاد پس مردم متفرق شدند چون پاسی از شب گذشت و دیده ها به خواب رفت حضرت امیر مؤمنان و حسن و حسین و عمار و مقداد و عقیل و زبیر (ظاهر آذربین بن عبدالمطلب باشد) و ابوذر و سلمان و بریده و گروهی از بنی هاشم و خواص آنحضرت

بر حضرت فاطمه نماز کردند و در همان شب او را دفن نمودند .
در منتهی الامال است از مرحوم مجلسی از مصباح الانوار
از حضرت صادق (ع) از پدران بزرگواران خود که چون امیر مؤمنان
حضرت فاطمه را در قبر گذاشت گفت :

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله محمد -
بن عبد الله عليه السلام سلمتك ايتها الصديقة الى من هو اولى بك مني ورضيت
لك بما رضى الله تعالى لك .

پس تلاوت فرمود ، منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم -
جكم تارة اخرى .

پس خاك براو ریخت امر فرمود که آب بر آن ریختند پس
نشست نزد قبر آن حضرت با چشم گریان و دل محزون و بریان پس عباس
عموی آن حضرت دستش را گرفت و از سر قبر او را برد .

این چند شعر زبان حال از تابع است .

بر احوالم بیارای ابراشگ از آسمان امشب

که من بادست خود سازم گلم را گل نهان امشب

ح ، نالان حسین گریان پریشا ز زینب از غم

چسان آرام بنمایم من این بی ماسداران امشب

زمین بساپیکر رنج دیده زهر را ماسدارا کن

که این پهلوی شکسته هست بر تو میهمان امشب

مجلس نود

بدانکه الیاس معرب الیا است یعنی خدای من بزرگ است از

جناب مدر که نور نبوت بجانب خزیمه که مصغر خزیمه است منتقل

گردید خزیمه برگ بافته است و مادر آنجناب سلمی بنت اسلم است که از خزیمه بن قبیله بن اسلم منفصل میشود و نیز مکرمه زینب بنت جحش و برادرش عبدالله منفصل میگردد و والده مکرمه زینب و جناب عبدالله جناب امیمه بنت جناب عبدالمطلب است که این دو اولاد عمه حضرت رسول میشوند منتخب التواریخ و جناب خزیمه بعد از پدر حکومت قبائل عرب داشت و او را سه پسر بود ۱ کنانه ۲ بنون ۳ اسد و نور نبوت بکنانه منتقل گردید نام مادر کنانه عوانه بنت سعد بن قیس بن عیلان بن مضر است و چون رئیس قبائل عرب شد در خواب باو گفتند که بره بنت مر بن ادبن طابخه بن الیاس را بگیر که از بطن وی باید فرزندی یگانه بجبهان آید پس کنانه بره را تزویج نمود و از وی سه پسر آورد ۱ نضر ۲ ملک ۳ ملکان و نیز هاله که از قبیله ازد بود بحباله نکاح در آورد و از وی پسری آورد مسمی به عبد-مناة و آنجناب چون پسر بزرگشان نضر بود مکننا بابو نضر گردید .

و قبیله بنی اللیث و بنی عامر بایشان منسوبند و نیز از جناب کنانه رهط جناب ابی ذر غفاری منفصل میشود ابو فراس شاعر معروف و کنانه در لغت تیردانرا گویند و نور نبوت از ایشان منتقل گردید به جناب نضر .

جهت اینکه ایشانرا نضر نام نهادند نضارت و طراوت و تازگی و خوی رخسارشان بوده و او را قریش نیز گویند و هر قبیله که نسبش بنضر پیوند دارد او را قریش خوانند و در وجه نامیدن نضر بقریش به اختلاف سخن گفته اند و شاید بنقل حاجی شیخ عباس قمی از همه بهتر آن باشد که چون نضر هردی بزرگ و با حصانت رأی یعنی استواری

عقل و سیادت قوم داشته پراکندگان قبیله را فراهم کرد و بیشتر هر قبیله را فراهم کرد و بیشتر هر صباخی بر سر خوان گسترده او مجتمع میشدند از این روی قریش لقب یافت چه تقرش بمعنای تجمع است و جناب نصر را دویسر بوده یکی مالک دیگر یخلد و نام ماسدرشان عرض شد که بره است .

در مجمع البحرين است که سبب تلقب آنحضرت بقریش این است که نصر در کشتی نشست در دریای هند که دریای جدّه باشد اهل کشتی گفتند که قریش شکست کشتی را پس نصر تیری باوزدند - قریش را کشت و سرش را کند و از برای او گوشهائی بود چون شرع و بادبان کشتی در بزرگی پس او را بمکه آورد و بر کوه بو - قیس گذارد مردم از بزرگی او در عجب شدند و میگفتند که کشت نصر قریش را و آن یکقسم از ماهی است که میخورد حیوانات بحر را و او را نمیخورند و غالب است بر آنها و مغلوب آنها نمیشود . در المنجد است که قرش و قریش یکنوع از ماهی میباشد که او را سنگ ماهی گویند .

حقیر گوید : که این همان است که او را کوسه گویند که جا - نوریت قوی و تیز دندان بدنش کشیده و دراز و اندازه بعضی از آنها به ۷ و تا ۱۲ متر میرسد و وزن آن سه تن میرسد و این قسم از ماهی درد ریای گرم و رودخانه ها بخصوص رود کارون زیاد دیده میشود . و این اشعار در منتخب التواریخ مذکور است .

قریش خیار بنی آدم	و خیر قریش بنی هاشم
و خیر بنی هاشم کلهم	سراج الوجود ابو القاسم

نبی‌الاله رسول‌الهدی و واسطه الخلق للعالم

در منتهی الامال است از تفسیر علی بن ابراهیم قمی که روزی حضرت زین العابدین در بازارهای دمشق حرکت میکرد که ناگهانه منبهال بن عمرو آنحضرت را دید و عرض کرد: یا بن رسول‌الله چگونه روزگار بسر میری حضرت فرمود: چنانکه بنی اسرائیل در میان آل فرعون که پسران ایشان را میکشند و زنان ایشان را زنده نگه میداشتند و اسیر و خدمتکار خویش مینمودند کار خیر البریه (یعنی امیر مؤمنان و فرزندانش) بآنجا رسید که بعد از پیغمبر در بالای منابر ایشان را لعن می‌کنند و کار دشمنان بآنجائی رسیده که مال و شرف بآنها عطا میشود و اما دوستان ما حقیق و بی‌بهره اند و پیوسته کار مؤمنان چنین بوده (یعنی باید ذلیل و مقهور دولتهای باطله باشند) سپس فرمود: بامداد کردند عجم که اعتراف داشتند بحق عرب بسبب آنکه پیغمبر ﷺ از عرب بوده و عرب اعتراف داشتند بحق و سزاوارت قریش بسبب آنکه رسول‌الله ﷺ از ایشان بوده و قریش بدین سبب بر عرب فخر میکردند و عرب بهمین جهت بر عجم فخر مینمود و ما که اهل بیت پیغمبریم کسی حق ما را نمی‌شناسد چنین است روزگار ما.

منبهال گفت، عرضه داشتم اکنون کجا می‌روید؟ فرمود: آنجائی که ما را منزل داده‌اند سقف ندارد و آفتاب ما را گداخته و هواء خوبی در آنجا نبینم الحال بجهت ضعف بدن بیرون آمدم تا لحظه استراحت کنم و زود برگردم بجهت ترسم بر زنهای پس در این محالی که با آن حضرت تسکیم میکردم دیدم ندای زنی بلند شد و آنجناب را صدا زد که کجا می‌روی ای نوردیده

وآنزن جناب زینب دختر علی مرتضی سلام الله علیه بود .

حقیر سروده :

باهم رهاں چو شاه شهیدان شهید گشت

اهل حریم او باسیری قرین شدند

بر تخت مالک آل امیه مکان گرفت

آل نبی ز ظلم خرابه نشین شدند

مجلس نود و یکم

و جناب نضر را دو پسر بود یکی مالک و دیگری یخاند و نور نبوت
در جبین مالک بود و مادرش عاتکه بنت عدوان بن عمرو بن قیس بن
عیلان است و مالک را پسر بود بنام فہر (فہر در لغت سنگی را گویند
کہ با آن چہار مغز بشکنند و بمعنای سنگ کف ہم آمده است) و نام
مادر فہر چندلہ بنت حارث جرہمیه است و فہر رئیس مردم بود در
مکہ و او را جمع آورندہ قریش گویند و از فہر منفصل میشود ابو
عبیدہ بن عبد اللہ بن جراح بن ہلال بن اہک بن ضبہ بن حارث بن فہر بن
مالک و اسم ابو عبیدہ عامر است و در سال ہجدهم ہجری در شہر
حمص بمرض و باز دنیا رفت و عبد الرحمن معاذ بن جمل ہم در همان
سال در همان حمص بہمان مرض از دنیا رفت .

و جناب فہر را چہار پسر بود از لیلی بنت سعد بن ہذیل

۱ غالب ۲ محارب ۳ حارث ۴ اسد و از میان ہمہ نور نبوت بہ

غالب منتقل گردید و قبیله بنی‌الازرم بغالب میرسند .

وجناب غالب رادوپسر بود از سلمی بنت عمرو بن ربیعہ خزاعی
 عیة ۱ لوی ۲ تیم و نور شریف پیغمبری به لوی منتقل شد و لوی مصغر
 لای است و آن نور است و جناب سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا
 بلوی منسوب است و نیز عمرو بن عبدود که او را فارس یلیل که نسام
 چشمه بوده بدان جناب منسوب است و جناب لوی را چهار پسر
 است ۱ کعب ۲ عامر ۳ سامه ۴ عوف و نور نبوت از میان همه
 بکعب منتقل شد و مادرش ماریه دختر کعب قضاعیه بوده و کعب بن
 لوی از صنایع عرب بود و در قبیله قریش از همه کس برتری داشت
 و در گاهش ملجأ و پناه پناهنده گان بود و مردم عرب را قانون چنان
 بود که هرگاه پیش آمد بزرگی یا کار عجیبی روی میداد سال آن واقعه
 را تاریخ خویش مینهادند لاجرم سال وفات او را که ۶۶۴۴ بعد از
 هبوط آدم (ع) بود تاریخ کردند تا عام الفیل و جناب کعب را از
 محشیه دختر شیبان سه پسر است ۱ میره ۲ عدی ۳ هصیص و روزن زبیر
 کعب در لغت بزرگی از جهت پدران باشد .

وهصیص که مصغر هصصاً و هصا است یعنی سپردن و شکستن
 و نشانیدن .

و عدی که وروزن فعل است کسی که میدود بشدت از برای جنگ
 را گویند .

علی ای حال . هصیص از برادران دیگر بزرگتر بود و او را پسری
 بود بنام عمرو دو پسر داشت یکی سهم که عمرو عاص بدو منسوب
 است و دیگر جمع بر وزن کتل که عثمان بن مظعون بدو منسوب است

بدین قسم عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذاقة بن جمح .
 وعمر وبن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو .
 و عثمان بن مظعون از بزرگان اصحاب بود و اول کس است که
 در بقیع مدفون گردید .

در اصابه است که چو لبید بن ربیعہ این مصرع شعر را خواند
 الاکل شیئی ما خلا الله بـاطل
 عثمان مظعون فرمود صدقت :
 پس لبید مصرع دیگر خواند :
 وکل نعیم لا محاله زائل
 فرمودش که کذب زیرا نعمت بهشت زوال ندارد .

و نیز صفوان بن امیه و ابو محذوره که مؤذن پیغمبر ﷺ بود
 به جمح منسوبند .

و از عدیست عمر بن خطاب بن نفیل بن عدی بن عبدالعزی بن
 رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی .

و نیز بعدی منسوب است سعید بن زید بن عمرو بن نفیل پس سعید
 نوه عموی عمر است چنانکه طایحه نوه عموی ابابکر بود و این سعید
 شوهر خواهر عمر بود و نام زوجه اش فاطمه بود و سعید در وادی
 عقیق مرد و جنازه اش را بمدینه حمل نمودند .

و نور نبوت از جناب کعب منتقل شد به جناب مره و جناب مره
 را سه پسر است ۱ کلاب مادر کلاب سری هند دختر سری بضم سین
 و تشدید را پسر ثعلبه و دو پسر دیگر جناب مره یکی بنام تیم دیگر ثعلبه و مادر

این دو بار قیه است .

وا از تیم است ابوبکر عبدالله بن ابی قحافه که عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم باشد و از این قبیله است مادر ابی بکر که سلمی مکننا بسام الخیر بنت صخر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم و ابی بکر روز بیست و هفتم جمادی الاخره سال سیزده هجری از دنیا رفت .

وا از این قبیله است طلحه بن عبدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب سعد بن تیم و زوجه طلحه حمیمه بنت جحش دختر امیمه بنت عبدالمطلب است و خواهر حمیمه زینب بنت جحش زوجه رسول الله است .

وا از یقطه پسری بوجود آمد بنام مخزوم که قبیله بنی مخزوم بدو منسوبند و از بنی مخزوم است جناب ام السله بنت امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقطه بن مره زوجه رسول خدا ﷺ و دو پسر عموی این مخدره یکی ابوجهل بن هشام بن مغیره و دیگر خالد بن ولید بن مغیره .

چون نامی از حضرت ام السله برده شد سزاوار است فی الجمله بسطی داده شود .

بدانکه نام جناب ام السله هند است دختر ابی امیه که حذیفه بن مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم بن یقطه بن مره باشد و والده ماجده آن محترمه عاتکه است .

در اعلام الوری بنقل منتخب التواریخ است که مخدره عاتکه بنت عبدالمطلب بوده و این مخدره بعد از حضرت خدیجه افضل سائر

زوجات رسول اکرم ﷺ است و اول زن پسر غمش ابوسلمه بن عبد الاسد بن مغیره بن عبدالله بود پس با ابوسلمه پسر عمو و دختر عمو بودند .

و از اعلام الوری مستفاد است که پسر خاله و دختر خاله هم بودند چون مادر ابوسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده که خواهر عاتکه باشد و حضرت رسول ﷺ او را سال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و در سنه ۶۱ هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع مدفون گردید و آخرین زوجات پیغمبر بود که از دنیا رفت .

در جلد ششم ناسخ است که از ام سلمه با سند معتبره مرویست که یکشب رسول خدا ﷺ از نزد ما بیرون رفت پس از مدت درازی باز آمد و حال آنکه پریشان موی بود روی خاک آلوده داشت و دست مبارکش بسته بود عرض کرد یا رسول الله چیست شمارا که پراکنده موی و گرد آلوده میبینم فرمود : در این شب و در این وقت مرا سیر دادند در موضعی از عراق که کربلا نام داشت و وانمودند مرا مقتل فرزندم حسین را و جماعتی از فرزندان و اهلیت مرا و من خون ایشان را همی جستم و اینک در دست من است و دست بگشود و خاکی سرخ مرا داد و فرمود : نگاه بدار من آن خاک را در شیشه کردم و سرش بستم تا گاهی که حسین از مکه آهنگ عراق کرد پس هر روز و هر شب بدان قاروره نگران شدم و بگریستم چون روز عاشورا پیش آمد آن خاک همچنان بحال خویش بود پس از زوال چون نگریستم خون صافیی بود صبیحه زدم و بگریستم لکن از بهر آنکه دشمنان شاد نشوند و بشما - تن لب نگشایند خشم خود را فرو نشانیدم و حزن خود را پوشیدم تا -

(۴۴۶)

هنگامیکه ناعی در آمد و خبر منتشر شد .

حقیر سروده :

آیا چگونه خون نشود در عزای تو

خدا کی که مسکنش شده در کربلای تو

سرباختی بر راه خدا تا شوی شفیع

بر عاصیان ای همه عالم فدای تو

مجلس نود و دوم

نور نبوت از جناب مره بعناب کلاب منتقل گردید .

در حیوة الحیوان است که کلاب یا منقول است از مصدریکه بمعنای مکابله است چون کالبت چون العدو مکالبه و کلاباً .

یعنی : جنگ کردم با دشمن جنگ کردنی .

یا جمع کلب است و سموه بذالك طلباً للكثرة كما سمو اسباع

یعنی نام میگذارند کلاب همچنانکه سباع اسم مینهند بجهت

طلب کردن زیادی از جهت غلبه و گفته شد بابی الدقیش اعرابی که چرا

پسران را نام بد چون سگ و گرگ میگذارید و غلامان را نام

مینمید چون مرزوق و ریاح گفت : نام میگذاریم پسران خود را

برای دشمنانمان و غلامانمان را برای خودمان گویا قصد میکنند باین

اسمها چون سگ و گرگ برای غلبه بر دشمن یعنی تفأل میزنند یعنی

شکون بر وزن دروغ و حمل بخوبی کردن بعکس تطیر که حمل

بر بدی کردن است .

حقیر گوید که : در عرب بنابر آنچه از کتب لغت مستفاد است سه طایفه میباشند که ملقب باین مساده از لقب میباشند يك بنی کلب دو بنی کلیب سه بنی کلاب و این نام را از باب تفاعل میگذارند .

چنانکه مذکور شد فرقی که دارد کلب یا ذئب یا اسد میگذارند بجهت تفاعل که بردشمن غالب آید و کلیب مبالغه و شدت غلبه است و کلاب چون جمع است پس دلالت دارد بر زیادتی غلبه .

الحاصل کلاب بن مره را دو پسر بود یکی زهره که جناب مخدره مکرمه معظمه آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهر بن جناب زهره منسوب است که والده حضرت رسول ﷺ است و وقاص پدر سعد که پدر عمر است برادر جناب آمنه است و سعد و وقاص سال ۵۵ هجری در سن ۷۴ سالگی یا هشتاد سالگی از دنیا رفت و او آ خر کس بود از عشره مبشره بقول اهل سنت که از دنیا رفت و بنای شهر کوفه را او گذارد و عقبه برادر سعد است و پسر عقبه جناب هاشم است که ملقب بمرقال است که در جنگ صفین در رکاب حضرت امیر مؤمنان (ع) شهید شد .

و نیز عبدالرحمن بن عوف بن عبدالحمار بن زهره از بنی زهره است که اهل سنت او را از عشره مبشره میدانند و او شوهر ام کلثوم بنت عقبه بن ابی معیط و خواهرامی عثمان بن عفان بن و خواهر ابوینی و لید بن عقبه است و عبدالرحمن را قارون امة ملقب کردند و حضرت رسول (ص) بین او و عثمان عقد اخوت بست و ده سال از پیغمبر ص کوچک تر بود .

نقل است که از آن هزار شتر و صد اسب و سه هزار گوسفند پس از مردنش بجاماند و آنقدر طلا ازش باقیماند که آنرا با تیر قطع کردند بجوریکه دستهای جماعتی آبله کرد و چهار زن داشت حق یکی از آنها را مصالحه کردند بهشتاد هزار دینار و خواهرش هاله نام داشت زوجه جناب عبدالمطلب بود و از آن مخدره متولد شد جناب حمزة بن عبدالمطلب .

این در منتخب از کلمه طیبه مرحوم حاجی نوری از کتاب اسد الغابه است .

یعنی این قسمت اخیر که عرض شد نقل است .

پس ردوم جناب کلاب جناب قصی بضم قاف و فتح صاد و یاء مشدد و نامش زید است و او را قصی گفتند بجهت آنکه مادرش فاطمه بنت سعد بود بعد از وفات کلاب بر بیعه بن حرم قضاعی شوهر کرد زهره را که فرزند بزرگترش بود در مکه بگذاشت و قصی که خردسال بود با خود برداشت باتفاق شوهرش بمیان قضاعه آمد و چون قصی از مکه دور افتاد او را قصی گفتند که بمعنای دور شده است و چون قصی بزرگ شد هنگام حج مادر خود فاطمه را بابرادر مادری خود زراح - بن ربیعہ را وداع کرد باتفاق جماعتی از قضاعه که عزیمت مکه داشتند بمکه درآمد و در آنجا در نزد برادر خود زهره بماند چنانکه بمرتبہ ملکی رسید (وزراح بروزن رمان یعنی خوش حرکات) و در آن زمان بزرگ مکه جلیل بن حسبیه بروزن وحشیہ بود در مردم خزاعه که بعد از جزمیان بر مکه مستولی شده بودند حکومت داشت و او را دختران و پسران بسود از جمله دختران او حبیبی نام داشت جناب

قصی اورا بنکاح خود در آورد و از پس آنکه روزگاری با او هم بالین بود بلای وبا ورنج رعاف (خون دماغ) در مکه پدید آمد پس جلیل و مردم خیز از مکه بدر شدند جلیل در بیرون مکه بمرد و هنگام رحلت وصیت کرد که بعد از او کلید داشتن خانه مکه بسا دخترش حبیبی باشد و ابو غبشان الملکانی در این منصب حجابت با حبیبی مشارکت کند (و غبش تاریکی آخر شب را گویند) و اینکار بدینگونه برقرار شد تا قصی را از حبیبی چهار پسر پدید آمد ۱ عبد مناف ۲ عبد العزی ۳ عبد القصی ۴ عبدالدار .

جناب قصی با حبیبی گفت که سزاوار است که کلید خانه را بسا پسر عبد الدار سپاری تا این میراث از فرزندان اسماعیل بدر نشود حبیبی گفت : من از فرزند خود هیچ چیز دریغ ندارم اما ابو غبشان بحکم وصیت پدرم بامن شریک است چکنم قصی گفت : چاره آن بر من آسان است پس حبیبی حق خویش را بفرزندش عبد الدار واگذار نمود و قصی از پس چند روز بطائف رفت و ابو غبشان در آنجا بود شبی ابو غبشان بزمی آراست و بخوردن شراب مشغول شد قصی در آن مجلس حضور داشت چون ابو غبشان را نیک مست یافت و از عقل بیگانه اش دید منصب حجابت مکه را از او بیک خبگ شراب بخرید و این ببع را سخت محکم کرد و چند گواه بگرفت و کلید خانه را از وی گرفته و بشتاب تمام بمکه آمد و خلق را انجمن ساخت و کلید را بدست فرزند خود عبد الدار داد و از آنسوی ابو غبشان چون از مستی بهوش آمد سخت پشیمان شد و چاره ندید و در عرب ضرب المثل شد که گفتند : احمق من ابی غبشان اندم من ابی غبشان اخسر صفقة من

ابی غبشان .

یعنی : مثل میزنند کسیکه بسیار نادان باشد یا پشیمان باشد
یا ضرر کرده باشد در فروشش یا بوغبشان که نادان تراست یا پشیمان -
تراست یا زیان کارتر است از ابی غبشان ،

بالجمله چون قصی مفتاح از ابوغبشان بگرفت و بر قریش مهتر
واه میرشد منصب سقایت و حجاب و رفادت ولوا و ندوه و دیگر کارها
مخصوص او گشت .

سقایت آن بود که حاجیان را آب دادی .
حجاب کلید داشتن خانه مکّه را گفتندی و او حاجیان را بخانه
مکّه راه دادی .

رفادت یعنی طعام دادن است و رسم بود که هر سال چندان
طعام فراهم کردند که همه حاجیان را کافی بودی و بمزدلفه (مشعر)
آورده برایشان بخش فرمودی .

ولوا آن بود که هر گاه قصی سپاهی از مکّه بیرون فرستادی برای
امیر آن لشکر يك لوائی بستی و تا عهد رسول خدا ﷺ این قانون در
میان اولاد قصی برقرار بود .

وندوه مشورت باشد و آنچنان بود که قصی در جنب خانه -
خدای زمینی بخريد و خانه بنا کرده از آن یکدر بمسجد گذاشت و آن
را دارالندوه نام نهاد هر گاه کاری پیش آمد بزرگان قریش را در آنجا
انجمن کرده شوری افکند .

بالجمله قصی قریش را مجمع ساخت و گفت : ای جماعت
قریش شما همسایه خدائید و اهلیت اوئید و حاجیان میهمان خدا

وزوار اویند پس بر شماست که ایشانرا طعام و خوراکی و آشامیدنی آماده کنید تا آنکه از مکه خارج شوند و قریش تا زمان اسلام بسیدین بودند .

آنگاه قصی زمین مکه را چهار قسم نمود و قریش را ساکن فرمود .

امابنی خزاعه و بنی بکر که در مکه استیلا داشتند چون غلبه قصی را دیدند و کلید خانه را بدست بیگانه یافتند سپاهی گرد کرده با او مصاف دادند در دفعه اول قصی شکست خورد پس برادر مادری قصی زراح بن ربیعہ بادیگر برادران خود از ربیعہ با جماعتی از قضاعه باعانت قصی آمدند با خزاعه جنگ کردند تا آنکه قصی غلبه کرد پس بر قصی باسلطنت سلام دادند و او اول ملک است که سلطنت قریش و عرب یافت و پراکنده گان قریش را جمع کرده و هر کس را در مکه جائی معین بداد از این جهت او را مجمع گفتند :

شاعر گفته :

ابوکم قصی کان یدعی مجمعاً به جمع الله القبائل من فہر
یعنی : پدر شما قصی بود که خوانده میشد جمع کننده باو
جمع فرمود خداوند قبیله را از فہر یعنی فرزندان جناب فہر بن مالک را .

وقصی چنان بزرگ شد که هیچکس بی اجازه او هیچکار نتوانست گرد و هیچ زن بی اجازه او بخانه شوهر نتوانست رفت و احکام او در میان قریش در حیات و ممات او مانند دین لازم شناخته میشد .

پس قصی منصب سقایت ورفادت و حجابت ولوا ودارالندوه
 زا به پسرش عبدالدار تفویض وواگذار نمود و قبیله بنی شیبه از اولاد
 اویند که کلید خانه را بمیراث همی داشتند و چون روز گارش تمام
 برآمد قصی وفیات یافت و اورا در چون مدفون ساختند و نور
 محمدی از قصی به عبدمناف انتقال یافته بود .

از جناب قصی منفصل میشود قبیله بنی شیبه زیر آنها از اولاد
 عبدالدار بن قصی میباشد .

و نیز مکرمه جناب خدیجه کبری بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزی
 بن قصی است و قبر جناب خدیجه و قصی و عبد مناف و عبدالمطلب
 و ابوطالب در قبرستان مکه است پای کوهی که اورا جحون گویند
 و عموزاده های جناب خدیجه ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن
 قصی و عدی بن نوفل و صفوان بن نوفل همه از جناب قصی منفصل
 میشوند .

و زیر بن عوام بن خویلد که اهل سنت اورا از عشره مبشره
 می شمارند که برادرزاده جناب خدیجه است و داماد ابی بکر است
 یعنی شوهر اسماء ذوالنطاقین است (نطاق یعنی کمر بند) از جناب
 قصی منفصل میشود و اسماء بعد از کشته شدن پسرش عبدالله روزی در
 سن صدسالگی در مکه از دنیا رفت در سنه ۷۳ از هجرت و در وقت
 هجرت از مکه بمدینه بعبدالله حمله بود .

و این قسمت و قسمت قبل از منتهی الامال و منتخب التواریخ
 مذکور گردیده .

چون نامی از جناب خدیجه برده شد لازم آمد که بنحو اجمال

اشاره به بعضی از احوال آنمخدره کرده شود .

بدانکه چنانکه در منتخب است دو تن از زوجات رسول اکرم ﷺ قبل ایشان از دنیا رفتند یکی زینب بنت خزیمه المکنات بام المساکین بود که حضرت پیغمبر او را در سال سوم هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمودند که اول زن عبدالله جمش بود بعد که عبدالله در غزه احد شهید شد حضرت رسول او را تزویج فرمود و آنمخدره بعد از چند ماه از دنیا رحلت نمود و در بقیع مدفون گردید .

دوم : جناب خدیجه کبری است که در اخبار خاصه مذکور است که وفات آنمخدره سه روز بعد از وفات حضرت ابو طالب بوده پس بنا بر این وفات جناب ابو طالب که در بیست و ششم ماه رجب بوده پس رحلت جناب خدیجه در بیست و نهم رجب خواهد بود در سال دهم از بعثت سه سال قبل از هجرت رسول از مکه بمدینه و این مخدره اول زنی است که پیغمبر تزویج نمود و تا آنمخدره در حیوة بود حضرت زوجه دیگری اختیار نفرمود چنانکه تا حضرت فاطمه بود حضرت امیر زن دیگری اختیار نفرمود و جناب خدیجه افضل زوجات آنحضرت بود .

چنانکه دره صباح الحرمین است بسند معتبر که پیغمبر خدا فرمود که چن جبرئیل مرا بمعراج برد و برگردانید گفتم ای جبرئیل ایاترا حاجتی هست ؟ گفت : حاجت من آنست که خدیجه را از جانب خدا و ندمن سلام برسانی چون آنحضرت سلام را رسانید خدیجه عرض کرد : خدا را است سلام و از اوست سلام و بسوی اوست سلام و به جبرئیل است سلام و این از عقل او بود که سلام بخداوند نمیتوان کرد

مگر باین قسم .

و رسول اورا بعد از فوت مکرر یاد مینمود و میگریست .

و روایت است که چون هنگام وفات جنابش رسید بخاتم الانبیا عرض کرد که : یا رسول الله دمی نزد من بنشین که دیدار شما را بینم و شما را وداع کنم و از جمال جهان آرایت توشه بردارم که عمری در خدمت تو بسر بردم و حال از شما مفارقت میکنم حضرت :- الین آن حمیده نشست جناب خدیجه عرض کرد : چند وصیت دارم یکی اینکه چون فاطمه هنوز کوچک است بعد از من بی مادر میماند اورا بشما میسپارم اورا نیکو داری و دست شفقت از سرش بر نداری .
دو اینکه اگر در خدمت شما تقصیری کرده باشم مرا حلال نمائی سه اینکه روز قیامت مرا باز جوئی و در نزد خداوند مرا شفاعت کنی .

حضرت گریان شد و فرمود : ای خدیجه امادر خصوص فاطمه بدانکه او پاره تن من است چگونه در حق او کوتاهی نمایم .
و اما در خصوص راضی شدن من ازت من همواره ازت راضی بودم حاشا که تقصیری ازت بوجود آمده باشد غیر از نیکوئی و هواداری از تو چیز دیگری ندیدم .

و در قیامت خواطر جمع باش که بهشت مشتاق دیدار تو میباشد چون حضرت فاطمه علیها السلام مادر را با آن حالت دید فریاد برآورد و زار زار بگریست و دست در آغوش وی کرد و روی بروی ماسار میمالید و از مفارقت وی مینالید .

پس جناب خدیجه عرض کرد : یا رسول الله کلمه بزرگی دارم

میخواهم که او را بعرض رسانم لکن حیا مانع است بفاطمه میگویم
که بعرض برساند .

سید عالم گریان شد از نزد وی برخاست و خدیجه فاطمه را بنزد
خود طلب کرد و گفت ، ای دختر عزیز پیدربگو که مادرم عرض میکند
که المماس دعا دارم چون مرا وفات رسد ردای مبارک را که در وقت
نزول وحی بر سر همایون میافکندی کفن من کن که شاید به برکت
آن خداوند عالم بر من رحم فرماید و مرا بیامرزد جناب فاطمه خدمت
پدر آمد و سخن مادر را رسانید حضرت گریان شد و در دارا بفاطمه داد
فرمود بیرو بمادرت بنما تادل خوش شود .

در این حال جبرئیل نازل از جانب رب العالمین عرض کرد ای سید
الانبیاء حقتعالی سلامت میرساند و میفرماید که ردای خود را نگاهدار خد
یجه آنچه داشت در راه مسافدا کرد کفن او باماست و کفن او را از بهشت
میفرستم و او را برحمت و مغفرت خود میپوشانم خداوند عالم فی -
الحال کفن او را از بهشت فرستاد .

اگر جناب خدیجه بارسول اکرم در دلد نمود و اظهار تمنائی نمود
زینب و ظلمه هم از برادر عزیزش درددای نمود و تمنائی هم اظهار
کرد و آن چنان است که مداح ششتری سروده :

زینب بفرغان گفتا بساخسرو بطحائی

ای پادشه خوبان داد از غم تمنائی

رفتی روان کردی یکباره ز تن تا بزم

جان بی تو بلب آمد و وقت است که باز آئی

گفتی شود از خنجر ببری سده گلوی من

دارم من از این خنجر یک بوسه تمنائی

مجلس نود و سوم

عرض شد که نور نبوت از جناب قصی بجناب عبدمناف منتقل گردید و نام عبدمناف مغیره است و لقب مبارکش قمر البطحاء است از غایت جمالش و والده اش حبیب بنت جلیل بنقل منتهی الامال و حلیل بنقل منتخب التواریخ بوده و مناف نام پتی از پتها آمده است لکن ناف ینوف نوافاً یعنی باندشد بلند میشود بلندشدنی و مناف زمان بلندشدن و مکان باندشدن که اسم زمان و مکان باشد و مصدر میمی نیز مناف آید و مناف منوف بوده فتحه و او را بما قبل دادند و او را برای فتحه قاب بآلف نمودند منوف مناف شد پس معنای عبدمناف بر حسب لغت بنده شایسته و بلند مرتبه بودن یا شدن است پس سر جمع این مرکب عام است از برای آن بزرگوار چون بعلبک که است از برای شهری از بلاد جزیره العرب .

حاجی علماء قمی

از جناب عبده مناف منفضل میشود عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبدمناف و مادر عثمان نامش اروی دختر

کر بن ربیعہ بن عبدالشمس است (و کر بن برون ز برج خیابزرگ را گویند) و مادر اروی ام حکیم دختر عبدالطلب است کہ باجناب عبدالله پدر رسول خدا ﷺ توام بودند در ولادت .

و ولید بن عقبه بن ابی معیط بن ایان بن ابی عمرو بن امیہ بن عبد - الشمس بن عبد مناف برادر مادری عثمان است و اوست مراد از فاسق در آیه شریفه یا ایہا الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنیاء فتبینوا و عثمان در سال شش از عام الفیل متولد شد و در روز ہجدهم ذیحجہ سال ۳۵ ہجری از دنیا رفت و عموی عثمان حکم بن ابی العاص پدر مروان را پیغمبر ﷺ سب فرمود و از مدینہ اخراجش فرمود حکم رفت بطائف ہمین قسم رانده بود تا خلافت عثمان پس عثمان اورا بمدینہ آورد در سنہ ۳۱ ہجری حکم بن ابی العاص بجنہم واصل شد و عموی دیگر عثمان را کہ نامش مغیرہ بن ابی العاص باشد پیغمبر خوشرا مباح کرد کہ در جای خود بمناسبت ذکر خواهد شد .

و نیز باجناب عبد مناف منسوبند خلفای بنی امیہ کہ اول آنها معاویہ و آخر آنها مروان حمار است .

و اکنون در کمال بہائی مذکور است کہ امیہ نہ از قریش بود نہ از عرب بلکہ غلام رومی بود کہ عبد الشمس اورا بتنی نمود یعنی پسر خود خواندش پس بنی امیہ رومی هستند .

و در بحار از الزام النواصب نقل میکند کہ امیہ از صاب عبد - الشمس نبود بلکہ از رومیان بود و عبد الشمس اورا استلحاق کرد .

و نیز در نہج البلاغہ است کہ حضرت امیر مکتوبی نوشت در جواب نامہ معاویہ کہ از جملہ این است ؛

واما : قو لك انتم بنو عبدمناف فكذلك نحن ولكن ليس امية
 كهاشم ولا حرب كعبدالمطلب ولا ابوسفیان كابیطالب تا آخر ...
 یعنی اینکه گفتی که شما از عبدمناف هستید و ما هم از عبدمنافیم
 چنین نیست چون نیست امیه چون هاشم و حرب چون عبدالمطلب و
 ابوسفیان چون ابوطالب.

و نیز معلوم میشود که بنی امیه منسوب بدین وادیان نبودند
 بلکه ملحق بآنها شدند .

الحاصل از جمله منسوبین بجناب عبدمناف عبیده بن الحارث
 بن المطلب بن عبدمناف است که ده سال از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بزرگتر بود
 و در غزوه بدر شهید گردید .

و نیز از عبدمناف است محمد بن ادريس بن شافع بن سائب بن
 عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف که مشهور است بامام
 شافعی که در روز جمعه آخر ماه رجب سال دویست و چهار هجری
 در مصر وفات کرد و قبرش در مصر معروف است .

حاصل اینکه بنابر مشهور جناب عبدمناف را چهار پسر بود
 از عاتکه دختر هرقه بن هلال سایحه که دو پسر توأمان متولد شدند
 چنانکه پیشانیان بهم پیوستگی داشت پس باشمشیر ایشان را از هم
 جدا کردند یکی عمرو بود که هاشم لقب یافت و دیگر عبدالشمس
 یکی از عقلاى عرب چون این بدانست گفت : در میان فرزندان این
 دو پسر جز باشمشیر هیچوقت فیصل نخواهد یافت و چنان شد که او
 گفته بود زیرا که عبدالشمس پدر امیه بود و اولاد امیه همواره با اولاد
 هاشم از در خصمی بودند و شمشیر آخته داشتند .

دو پسر دیگر یکی مطلب بود که عبیده بن الحارث از اوست و دیگر نوفل است که جریر بن مطعم که مولای وحشی کشته جناب حمزه با و منسوب است .

مخفی مباد که بعضی از بنی امیه ثابت قدم بودند با حضرت - امیر مؤمنان و نیکان بودند چون جناب خالد بن سعید بن عاص بن امیه و دو برادرش ابان و عمرو که از بیعت بسا ابابکر امتناع نمودند در مجالس المؤمنین است که خالد گفت : یا امیر المؤمنین انکم لطوال الشجر وطیبة الثمر ونحن متبع لکم .

یعنی : همانا شما اصلتان و درختتان بلند است یعنی بسا ریشه هستید و پاکیزه هست میوه های شما و ما استواریم نسبت بشما و ما بعد از مدتی که بنی هاشم کر ها با ابابکر بیعت کردند این سه برادر هم کر ها بیعت نمودند .

و جناب خالد از اجلاء و اصحاب امیر مؤمنان است و یکی از آن دوازده نفر بود که رفتند بمسجد برای انکار کردن بابی بکر و بسا وی محاجه کردند .

و چون جناب محمد بن ابی خدیفه بن عتبه بن ربیع بن عبد الشمس بن عبد مناف که مادرش دختر ابوسفیان بود و او خود از خواص دوستان امیر مؤمنان بود .

در کتاب شفاء الصدر است که سالها در زندان معاویه که خالش بود بماند و با او مخالفت نمود .

از جمله جناب سعد الخیر است که پسر عبد الملك بن عبد العزیز بن عبد الملك بن مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه است .

در یازدهم بحار مذکور است از اختصاص شیخ مفید که وارد شد سعد الخیر به حضرت باقر (ع) و آن برگوار او را سعد الخیر نامید در حالیکه گریه میکرد حضرت فرمود یا سعد چرا گریه میکنی گفت چگونگی گریه نکنم و حال آنکه از شجره معاونه هستم که خداوند در قرآن مجید یاد فرموده (سوره ۱۷ آیه ۴۲ والشجره المعونه فی القرآن) حضرت فرمود تو از آنها نیستی اموی من اهل البيت اموی هستی از جهت نسب از اهل بیت رسولی از جهت حسب .

آیا نشنیدی قول خداوند در قرآن که میفرماید : ومن تبعنی

سوره ۱۴ آیه ۳۱

فانه منی

از زبان حضرت ابراهیم خدای عزیز فرموده که پس هر که پیروی کرد مرا پس همانا از من است و از جمله آنها عمر بن العزیز بن عبد الملك بن مروان است

پس آنچه در بعضی از زیارات وارده است که اللهم العن بنی امیه قاطبة این دسته خارج از آنها اند محمد بن حنفیه مذکور که که نوه عتبه بن ربیعۃ است که عتبه جدش در جنگ بدر کبری علمدار مشرکین بود بشمشیر امیر مومنان خودش و برادرش شیبه و پسرش ولید بدرک واصل شد و عمه اش هند جگر خوار بنت عتبه زوجه ابوسفیان مادر معاویه بود با این وصف جناب محمد بن حنفیه از شیعیان امیر مومنان بود و عامل آنحضرت بود در مصر معاویه پسر عمه اش خیلی اصرار نمود او را بسبب و شتم حضرت امیر (ع) و برائت از آنحضرت محمد ﷺ حاضر نگردید .

در اصابه است که او کاغذها مینوشت از زبان زوجات

حضرت پیغمبر ﷺ در طعن عثمان اهل مصر اورا بعمارت بیعت نمودند غیر از معاویہ بن خدیج ملعون قاتل جناب محمد بن ابی بکر و در وقتیکہ معاویہ بغزوہ صفین رفت اول بمصر آمد و بخدعہ محمد بن حذیفہ را باجمعی گرفت و محبوس نمود بعد اورا بقتل رسانید . چون نامی از عمر بن عبدالعزیز برده شد لازم آمد کہ چند صفت از صفات حسنه او اشاره شود .

از جمله اینکه مرد مرانی فرمود از سب و شتم حضرت امیر - مؤمنان و حال اینکه اتباع معاویہ لعین و بنی امیه از سال چهل و یک هجری کہ ابتداء خلافت معاویہ بود تا دودنه کہ ابتداء خلافت عمر بن عبدالعزیز بود آن بزرگوار را در خطب و منابر سب میکردند کہ شاعر گوید :

وعلى المنابر تعلنون بسبه
وبسيفه نصبت لكم اعواده -
یعنی بر منبرها لعن میکنند با آشکارا و حال اینکه بشمشیرش برقرار شد چوبهای منبرها .

و عمر عبدالعزیز قرارداد بعوض سب کردن آیه ان الله يأمر بالعدل والاحسان و ايتاء القربى و ينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون را بخواند .

مخفی مباد این حسن انتخابش چون بحکم آیه تطهیر کہ خمس و مودت علی از ذالقربی محسوب است پس سب بر او از فحشا و ظلم بحساب میرود .

و من جمله فداکوه نافع اورا رد کرد بحضرت امام محمد باقر و به منسوبین امیر مؤمنان محبت و احسان مینمود بخلاف اقربای خودش

(۴۶۲)

روضة الصنما و منتخب التواريخ نقل نموده از حضرت باقر
روایت است که در میان هر قومی مرد صالحی است و نیکوکار و از
و از بنی امیه عمر بن عبدالعزیز است .

حقیر گوید که : از این بیان مستفاد است که خلیفه گری او هم
بامر حضرت بوده پس غاصب نبوده .

و این جمله برتری داد بنی فاطمه را بر بنی امیه و امیر مؤمنان را
بر سایر خلفاء .

و از فاطمه بنت الحسین روایت شده که همواره عمر عبدالعزیز را
مدح و تعریف بخوبی میفرمود و میفرمود که اگر او بود ما را به هیچ -
کس احتیاج نبود .

کلامی از این مظلومه پیش آمد پس ذکر از پیش آمد راجع
باین مخدره مینمائیم .

نقل است از سید بن طاوس و شیخ مفید باندك اختلافی و ما از
شیخ مفید نقل میکنیم که در مجلس یزید از مردم شام مردی سرخ رو به
یزید اظهار کرد و گفت : یا امیر المؤمنین هب لی هذه الجارية یعنی
این کنیز کرا بمن ببخش و از این سخن فاطمه بنت الحسین را خواست
جناب فاطمه فرمود چون این سخن بشنیدم برخویشتم بلرزیدم و گمان
کردم که این مطلب از برای ایشان جایز است .

پس بدامن عمه ام چسبیدم و گفتم او تمت و است خدمت یتیم شدم
حال باید کنیزی کنم !

آنکس که اسیر بیم گردد چون باشد چون یتیم گردد
نومید شده زدست گیری با ذل غریبی و اسیری

چندان زمره سرشک خون ریخت کاندام زمین بخون در آمیخت
گفت ای پدر ای پدر کجائی کافر نه بسر نمی نمائی
من بی پدری ندیده بودم سخت است کنون که آزمودم
زینب روی بشامی کرد و فرمود دروغ گفתי والله و ملامت کرده
شدی بخدا قسم این کار از برای تو یزید صورت نبندد و هیچکس
اختیار چنین امری ندارد یزید در خشم شد و گفت سوگند بخدا دروغ
گفתי این امر برای من رواست لو شئت افعل لفعلت اگر بخوام بکنم
میکنم .

جناب زینب فرمود نه چنین است بخدا سوگند حقتعالی این
امر را برای تو روا نداشته و نتوانی کرد مگر آنکه از ملت ما بیرون شوی
و دینی دیگر اختیار کنی .

یزید از این سخن خشمش زیاده شد و گفت : در پیش من
چنین سخن میگوئی ؟ همانا پدر و برادر تو از دین بیرون شدند .
زینب فرمود : بدین الله و دین ابی و اخی اهدایت انت و ابوك
و جدك ان كنت مسلما بدین خدا و دین پدرم و برادرم تو و پدر و جدت
هدایت شدیدا اگر مسلمان باشی .
یزید گفت دروغ گفתי ایدشمن خدا .

جناب زینب فرمود : اکنون تو امیری و پادشاهی و هر چه میخو-
اهی از روی ستم دشنام میدهی و ما را مقهور میداری یزید شرمگین شد
و ساکت گردید .

جان عالمی بقربانست که اینقدر بلیغه و بجاسخنگو بودی چگونه
چنین نباشی که دختر علی مرتضی و فاطمه زهرائی که یزید را مقهور

نمودی .

حاجی علمای

آنمرد شامی باز سخن خود را اعاده نمود یزید گفت دور شو
خدا هر گت دهد .

بنقل شیخ مفید حضرت ام کلثوم فرمود : بآنمرد شامی که زبان
بر بند، ای فرومایه خداوند قطع کند زبان تو را و کور کند چشمهای تو را
و بخشکاند دستهای تو را و درد و زخمت جای دهد همانا فرزندان انبیا
خادم زنازادگان نشوند هنوز جناب ام کلثوم سخن در دهان داشت
که خداوند دعایش با جوابت رسانید هم لال و کور و دست خشکیده
شد و افتاد جان داد .

مجلس نود و چهارم

جد دوم حضرت خاتم جناب هاشم است که اسم شریفش عمرو
بود از جهت علو مرتبت او را عمرو و العلی میگفتند و از غایت جمال
او را و مطلب را البدران میگفتند (یعنی دو ماه شب چهارده) و او را
بامطلب کمال موافقت و ملاطفت بود چنانکه عبد شمس بانوفل .

بالجمله چون هاشم بکمال رشد رسید آثار فتوت و مروت از
وی بظهور آمد و مردم مکه در ظل حمایت خویش همی داشت
چنانکه وقتی در مکه بالای قحط پیش آمد و کار بر مردم تنگ شد
هاشم در آن قحط سال بسوی شام همی سفر کرد و شتران خویش را

طعام بار کرده بمکه آورد و در هر صبح و شام يك شتر همی کشت و گوشتش راهمی پخت آنگاه نداد در داده مردم مکه را بمیهمانی دعوت میفرمود و نان و آب و گوشت ترید کرده بدیشان میخورانید از این روی او را هاشم لقب دادند چه هشم بمعنای شکستن باشد چنانکه یکی از شاعران عرب در مدح او گفته :

عمرو العلی هشم الترید لقومه قوم بمکه منستین عجاف
یعنی : عمرو بلند مرتبه میشکست و خورد میگرد نمان در آب
گوشت را برای قومش قومی که بمکه ضعیف شوندگان اند چون منست
ضعیف شونده را گویند عجاف جمع اعجف است یعنی مهزول
ولاغر .

پس معنا چنین است که ضعیف و لاغر شونده گسان از گرسنگی بودند .

نسبت الیه الرحلتان کلاهما سیر الشتاء و رحلة الاصیاف
یعنی : بدو پیوست دو کوچک-ردن هر دو آن یکی سیر در پاییز
و دیگر در تابستانها اشاره است در این شعر بسوره مبارکه لایلاف
که درش رحلة الشتاء و الصیف است .

بالجمله چون صیت و آوازه جلالت هاشم بآفاق رسید سلاطین
و بزرگان برای او هدایا فرستادند و استدعا نمودند که دختر از ایشان
بگیرد شاید نور محمدی علیه السلام که در جبین داشت بایشان منتقل گردد
هاشم قبول نکرد و از نجبای قوم خود دختر خواست و فرزندان ذکور
و اناث آورد که از جمله اسد است که پدر فاطمه و والده حضرت امیر-
مؤمنان است و لکن نوریکه در جبین داشت باقی بود پس شبی از شبها

بر درو خانہ کعبہ طواف کرد و بتضرع از حق تعالی پرسش و درخواست نمود کہ اورا فرزندى روزى فرمايد کہ : حامل آن نور پاک شود پس در خواب اورا امر کردند بسلمى دختر عمرو بن زيد بن لبید از بنى النجار کہ در مدینہ بود پس ہاشم بعزم شام حرکت فرمود و در مدینہ بخانہ عمرو فرو شد دختر اوسلمى را بحبالہ نکاح در آورد و عمرو با ہاشم پیمان بست کہ دختر خود را بتو دادم بدان شرط کہ اگر فرزندى بوجود آید همچنان در مدینہ زیست کند و کس اورا بمکہ نہ برد ہاشم بدین پیمان رضاداد و در مراجعت از شام سلمى را بمکہ آورد و چون سلمى حاملہ شد بعد المطلب بنابان عم دیکہ شدہ بود اورا برداشته دیگر بارہ بمدینہ آورد تا در آنجا وضع حمل کند و خود عزیمت شام نمود و در غزہ بفتح غین وزا کہ شہر یست در آخر شام بین او و عسقلان دو فرسخ است وفات فرمود و همانجا بخاک رفت و قبر شریفش در آنجا است .

از اینجا معلوم شد کہ جناب عبدال مطلب پدر را ندیدہ چنانکہ حضرت رسول ﷺ ہم پدر را ندیدہ اما طفلى از این دودمان سراغ دارم کہ پدر را ہم در بیدارى دیدہ ہم در خواب اما در بیدارى ہم در حال سلامتى دیدہ ہم باتن پارہ پارہ بى سر ہم سربى بدن را .

اما در خواب بنا بر آنچه در مصباح الحرمین است کہ طاہر بن عبداللہ گفته کہ من ندیم یزید لعین بودم و اکثر شبہا برای او صحبت میکردم و اورا مشغول مینمودم شبى نزد آن ملعون بودم و قدرى ہم از شب گذشتہ بود فقال : لى يا طاہر انى متوحش فى تلك الليلة وقد ضاق قلبى و امتلاء فؤادى حزناً و هماً و کرباً .

(۴۹۷)

یعنی : ای طاهر امشب وحشت بمن غالب است و دلم در تنگی است و دلم از غصه و اندوه پر شده و حال نشستن ندارم بیاسر مرا در کنار گیر و از افعال من صحبت مکن .

طاهر گوید که : سر نهجس او را در کنار گرفتم و آن لعین بخواب رفت و سرانور سیدالشهداء را در آنوقت در طشت طلائی در آنخانه گذاشته بودند چون ساعتی گذشت دیدم که ناله پردگیان حرم محترم امام حسین (ع) از خرابه بلند شد آن لعین در خواب و من در اندوه بودم که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدمآب باولاد ابوتراب نمود و بطرف طشت نظر کردم دیدم که از چشمهای آنحضرت اشك جاری شد تعجب کردم پس دیدم آن سرانور بقدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش بحرکت آمد آواز انین و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که میگوید :

اللهم هؤلاء اولادنا و اکبادنا و اصحابنا

یعنی : خداوندا اینها اولاد و جگر گوشه من و همراهان منند طاهر گوید : چون این بدیدم از آنحضرت وحشت بر من غلبه کرد بنای گریه گذاشتم بیالای عمارت یزید بر آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود بخیال آنکه شاید یکی از اهلبیت فوت شده که بساعت این همه ناله و ندبه شده و قتی که بالای سرقصر رسیدم دیدم که تمام اهلبیت اطهار طفل صغیره را در میان گرفته اند و آن دختر بر سر میزنند و بسا ناله میگوید : یاعمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی .

یعنی : ایعمه ای خواهر پدرم که جاست پدرم که جاست پدرم ؟
پس من صد از دم و از ایشان احوال پرسیدم که چه شده که باعث

این همه ناله و گریه شده ؟ گفتند : ایمرد طفل صغیره سیدالشهداء پدرش را خواب دیده بعد از بیداری پدر خود را از ما میخواست و هر چند دلداری میدهیم آرام نمیکرد .

طاهر گوید : بعد از مشاهده این احوال در دنیا پیش یزید برگشتم دیدم آن بدبخت بیدار شده و بطرف سر آنسرور نظر میکند و از کثرت وحشت مانند برگ بید بر خود میارزد در آن حال سرمطهر بطرف یزید متوجه شده فرمود : ای پسر معاویه من در حق توجه کرده بودم که تو با من این ستم نمودی و اهل بیت مرا در خرابه جادادی ؟

طاهر گوید : ثم توجه الرأس الشريف الى الله الخبير المطيف وقال اللهم انتقم منه بما عامل بي وظلمني واهلي (و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون)

یعنی : نحوه نمود سر مبارك آنحضرت بسوی خداوند خبیر مهربان و عرض نمود که خداوند انتقام بگیر از این در مقابل آنچه با من نموده و با اهل بیت من رفتار کرده یزید این را شنید بدنش چون بید لرزید و نزدیک بود که بندهایش از هم بگسلد پس از من سبب گریه اهل بیت پرسید سر آنحضرت را بخرابه نزد آن طفل صغیره فرستاد و گفت بپرید پیمیش آن صغیر گذارید بلکه بدیدن آن سر تسلی یابد پس ملازم مناش سر حضرت را برداشته بدخوابه آمدند چون اهل بیت دانستند که سر حسین است تماماً باستقبال آن شتافتند و سر حضرت را از ایشان گرفتند اساس ماتم را از سر گرفتند خصوصاً جناب زینب خاتون که پروانه وار بدور شمع آن محفل نبوت میگردید .

پس چون نظر آن صغیره بر آن سر مبارك افتاد پرسید که ما -

هذا الرأس ؟ یعنی این سر کیست ؟ گفتند هذا رأس ابك سر پدرت میباشد.

پس آن مظلومه سر پدر مهربان خود را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع نمود بگریستن و نوحه کرده و میگفت :

يا ابة من ذا الذی خضبك بدمك ؟ پدر جان کدام سنگین دل خضاب نمود محاسن ترا بخون که خضاب کرده محاسنت ؟

يا ابة من ذا الذی قطع وريدك که بریده دوشاهرگ گردنت ؟
يا ابة من ذا الذی ایتمنی علی صغرسنی پدر جان که یتیم کرد مرا
در این خرد سالی .

که مرا نموده در صغر زجفا یتیم و در پدر یا ابة عن یتیمه حتی تکبر پدر
جان که متوجه دختر صغیره یتیمه تو میشود تا بزرگ شود .
پدر عزیز یتیمه ات که کند بزرگ که مینه ات یا ابة بای سیف
قتلوك بای بحر غرقوك قتل الله قوماً قتلوك پدر جان با کدام شمشیر
دشمنانت ترا کشتند و بکدام دریا ترا غرق کردند خدا بکشد قومیرا که
ترا کشتند .

بچه تیغ کشته شدی پدر * بچه بحر غرقه شدی پدر * کشتندت
ز ره جفا * بکشد قتل ترا خدا .

يا ابة من للنساء الحاسرات ومن للارامل المسبیات پدر جان
که متوجه زنان برهنه تو میشود و که پرستاری زنان بیوه اسیر شده
میمانند بزنان بیوه اسیر برهنگان که دستگیری کنند من للعیون الباکیات که
غم خواری مینماید چشم های گریان را و من للضایعات الغریبات و که
غم خواری مینماید زنان بیقدر و غریب را .

که غم خسته دلان خورد غم اشك گریه كنان خورد

ومن للشعور المنشورات والجيوب المسقوقات كه غمخواری
كند مویهای پریشان و گریبانهای پاره شده را غم مویهای پریشانرا
غم پارگی گریبانرا و احباه یا ابتا من بعدك واغربتاه پدرجان بعداز
تو وای بر ناامیدی و غریبی از بعدتسو ناامیدشدم غریب واسیر یزید
شدم .

یا ابتالیتنی كنت لك الفداء وقبل هذا القوم عمیانا لیتنی وسدت
الثری ولااری شیک مخضبا بالدماء .

پدرچنان کاش من فدای تو میشدم و کاش کور بودم از امروز و
کاش مرده بودم و زیر خاک بودم و نمیدیدم محاسن مبارکت را بخون
خضاب شده.

ای بساب عزیز سر بندا	من کاش میشدمت فدا
یا پیش از این غم جدید	بودم ز دیده نا امید
تا مرده بودم زیر خاک	نمادیدم این غم هولناك
راس بریده ات ایجناب	گشته ز خون سرت خضاب

پس آن مظلومه دهان خود را بدهان مبارك پدر بزرگوار
گذاشت و آنقدر گریست كه بیهوش گردید چون اهل بیت آن صغیره
را حرکت دادند پس ناگاه دیدند كه روح مقدسه اش از بدن مفارقت
نموده است و در آشیانه قدس در كنار جدده اش فاطمه (ع) زهرا
آرمیده است چون آن بیکسان این حال ترا ملاحظه نمودند آواز
گریه وزاری بلند کردند و عزای غم تجدید نمودند پس آن دختر سید
مختار (ص) و نبیره ولی كردگار در آن خرابه بی چراغ در شب تاریك

بروی خالک وریگ بماند تا صبح باذن یزید عنید آن غریبه را در مزار آن خرابه دفن نمودند .

بعضی گفته اند که در شب دفن آن مظلومه جناب ام کلثوم را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و گریه دور خرابه می گردد و هر چه دلداریش میدادند آرام نمی گرفت از شدت محنتش پرسیدند فرمود شب گذشته این مظلومه در سینه من بود چون بیدار شدم دیدم که بشدت گریه میکند و آرام نمی گیرد از سبب پرسیدم گفت عمه جان آیادر این شهر یتیم و اسیر و در بدر میباشم مگر ما را مسلمان نمیدانند و بچه جهت نان و آب از ما دریغ مینمایند و طعام بمای یتیمان نمیدهند این مصیبت مرا بگریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم .

مجلس نود و پنجم

جداول حضرت رسول جناب عبدالمطلب (ع) است در منتخب التواریخ است که در مصباح المتهجدین است که جناب عبدالمطلب ع در مکه معظمه از دنیا رحلت فرمود در دهم ربیع المولود سال هشتم ولادت حضرت رسول (ص) و قبر شریف ایشان و جناب عبدمناف جدشان و جناب ابوطالب (ع) و جناب خدیجه کبری (ع) در جحون است که معروف است بقبرستان ابوطالب (ع) .

در منتهی الامال است که چون جناب سلمی جناب عبدالمطلب (ع) را بزاد او را عامر نام نهاد و چون بر سره وی سفید داشت او را

شبهه گفتند و سلمی همی در تربیت او کوشید تا یمین از شمال بدانست و چندان نیکو خصال و ستوده افعال بر آمد که شبهه الحمد لقب یافت و در این وقت عم او در مکه سید قوم بود و کلید خانه کعبه و کمان اسماعیل (ع) و علم نزار او را بود و منصب سقایت و رفادت او داشت پس مطلب (ع) بمدینه آمد و برادرزاده خود را بر شتر خویش ردیف ساخته بمکه آورد قریش چون او را دیدند چنان دانستند که مطلب (ع) در سفر مدینه عبدی خریده و با خود آورده لاجرم شبهه را عبدالمطلب (ع) خواندند و باین نام شهرت یافت و از آن پس که مطلب بخانه خویش شد عبدالمطلب (ع) را جامه های نیکو در بر کرد و در میان بنی عبدمناف او را عظمت بداد و مالکات ستوده و روز تاروز بر مردم ظاهر شد و نوازش بانند گشت و چنین بزیست تاه مطلب (ع) وفات کرد و منصب رفادت و سقایت و دیگر چیزها بدو منتقل گردید و سخت بزرگ شد چنانچه از بلاد و امصار غرور و نزدیک او تحف و هدایا میفرستادند و هر که را و امان میداد در زنهار او میزیست و چون عرب را پیش آمدی پیش میآمد او را برداشته بکوه ثبیر میبردند و قربانی مینمودند و اسعاف و بر آمدن حاجات را به بزرگواری او میشناختند و جنابش جز خدای یگانه راستایش نمیفرمود .

حاصل اول فرزندیکه آنجناب را پدید آمد حارث بود لذا جنابش مکنابا و الحارث گردید و چون حارث بحمد رشد و بلوغ رسید عبدالمطلب (ع) در خواب مامور شد بحفر چاه زمزم . همانا که معلوم باشد که عمر و بن الحارث العجر همی که رئیس جرهمیان بود در مکه در عهد قصی جلیل بن حبیه بر وزن و حشیه از قبیله

خزاعه بایشان جنگ کرد و برایشان غلبه کرد و امر کرد که از مکه کوچ کنند لاجرم عمرو و تصمیم عزم داد که از مکه بیرون شود و آن چند روز که مهلت داشت کار سفر را است میگرد از غایت خشم حجرالا - سود را از رکن کند و دو آهوبره از طلا که اسفندیار بن گشتاسب بر رسم هدیه بمکه فرستاده بود با چند زره و چند تیغ که از اشیاء مکه بود بر - گرفت و در چاه زمزم افکنده آنچاه را با خاک انباشته نمود پس مردم خود را برداشته بسوی یمن گریخت و این بود تا زمان عبدالمطلب که آن بزرگوار با فرزندش حارث زمزم را حفر کرد و اشیاء مذکوره را از چاه در آورد قریش از او خواستار شدند که يك نيمه اين اشیاء را بمایده زیرا که آن از پدران گذشتهگان ما بوده عبدالمطلب فرمود اگر خواهید این کار بحکم قرعه فیصل و خاتمه دهم ایشان رضادادند پس عبدالمطلب آن اشیاء را دونیمه نمود و امر فرمود صاحب قداح را قداح بروزن خبر تیر تمام ناتراشیده بر پیکان نانهاده و تیر قمارست جمع قداح و اقدح و اقادیح .

و زلم هم که جمعش از لام است بهمین معنا است که در مسا - فرت و کارها شان بدان فال و شکون میزدند و آنها ده عدد تیر بود که بیکی مینوشتند امرنی ربی و بدیگری نهانی ربی و بدیگری چیزی نمی نوشتند پس در انباشته میکردند و بهم میزدند پس یک یک بیرون میآوردند اگر امرنی بود بکار میزدند اگر نهانی بود باز میایستادند اگر چیزی باو نوشته نبود باز بیرون میآوردند .

مجمع البحرین

اما قرعه رقعہ زدند را گویند که قرعه زدند با او بود قرعه زدند بنام کعبه

ونام عبدالمطلب ونام قریش چون بزد آهوبره های زرین بنام کعبه برآمد وشمشیر وزره بنام عبدالمطلب وقریش بی بهره شدند عبدا - المطلب زره وشمشیر را فروخت واز بهای آن دری از بهر کعبه ساخت وآن آهوان زرین را در کعبه بیاویخت و بغزالی الکعبه مشهور گشت نقل است که ابولهب آن را زد دید و بفروخت و بهای آن را در خمر و قمار بکار برد.

ابن ابی الحدید و دیگران نقل کرده اند که چون حضرت عبدا - المطلب آب زمزم را جاری ساخت آتش حسد در سینه سایره قریش مشتعل گردید گفتند : ای عبدالمطلب این چاه از جدم اسمعیل است و ما را در آن حقی است پس ما را در آن شریک گردان عبدالمطلب گفت : این کرامتی است که حق تعالی مرا نصیب و مخصوص گردانیده و شما را در آن بهره نیست و بعد از گفت و شنود زیاد راضی شدند به محاکمه زن کاهنه که در قبیله بنی سعد و در اطراف شام بود .

پس عبدالمطلب با گروهی از فرزندان عبدمناف روانه شدند و از هر قبیله ای از قبائل قریش چند نفر بسایشان روانه شدند بجانب شام پس در اثناء راه دریکی از بیابانها که آب در آن بیابان نبود آبهای فرزندان عبدمناف تمام شد و سایر قریش آبی که داشتند از ایشان مضایقه کردند و چون تشنگی برایشان غالب شد عبدالمطلب فرمود بیائید هریک از برای خود قبری بکنیم که هریک که مردیم دیگران او را دفن کنند که اگر یکی از ما دفن نشده در این بیابان بماند بهتر است از آنکه همه چنین بمانیم و چون قبرها را کردند و منتظر مرگ بودند عبدالمطلب فرمود : چنین بودن و سعی نکردن تا مردن

و ناامید از رحمت الهی بودن از عجز یقین^۸ است برخیزید که طلب کنیم شاید خدا آبی کرامت فرماید پس ایشان بار کردند و سایر قریش نیز بار کردند و چون عبدالمطلب بر ناقة خود سوار شد از زیر پای ناقة اش چشمه از آب صافی شیرین جاری شد پس عبدالمطلب گفت: الله اکبر و کسانش و اصحابش همه تکبیر گفتند و آب خوردند و مشگمهای خود را پر آب کردند و قبائل قریش را طلبیدند که بیایید و مشاهده نمائید که خدا با ما آب داد و آنچه خواهید بخورید و بردارید چون قریش آن کرامت عظمی را از عبدالمطلب بدیدند گفتند خدایمان ما و تو حکم کرد و ما را دیگر احتیاج بحکم زن کاهنه و فال گونیست دیگر در باب زمزم ما تو معارضه نمیکنیم آن خداوندیکه در این بیابان بتو آب داد و زمزم را بتو بخشیده است.

پس برگشتند و زمزم را بآن حضرت وا گذاشتند.

باری جنابش بعد از حفر زمزم بزرگواری عظیم شد و سید البطحا و ساقی الحجج و حافر الزمزم بر القابش افزوده گشت و مردم در هر مصیبت و بلیه با و پناه میبردند و در هر قحط و شدت و داهیه بنور جمالش متوسل میشدند و حق تعالی دفع شدائد از ایشان مینمود.

آری: این کرامت از حضرت عبدالمطلب به دلهای قریش اثر گذاشت چنانکه تکلم کردن سر مقدس حسین در دل آن نصرانی اثر گذاشت.

چنانکه در مہج الاحزان مرحوم شیخ حسن بن محمد علی یزدی قدس سره مذکور است که از سهل ساعدی روایت است که رفیق نصرانی داشتم که بامن زیارت بیت المقدس آمد و بامن بود دپسده

(۴۷۶)

بصیرتش روشن شد چون سر مقدس سالار شهیدان را دید و شنید که تلاوت قرآن میکند و میگوید: فلا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون یعنی: پس گمان نکنند خدا را غافل از آنچه میکنند ستمگران.

سوره ۱۴ آیه ۴۳

آن سعادت مند از برکت آن سر مقدس نور هدایت بر دلش تافت کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد و بشرف اسلام مشرف گردید شمشیری همایل داشت آنرا کشیده بر آن قوم روسیاه حمله کرد و با این حال اشک از دیده بیارید جماعتی از آن اشرار را بدار القرار رسانید پس دورش گرفتند و هنگامه برپا شد جناب ام کلثوم ع بر سید که غوغا چیست من چگونگی را بعرض رسانیدم پس فرمود و اعجبا ان نصاری یحتمسون لدین الاسلام و امة محمد (ص) الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده و یسبون حریمه.

عجب است که نصاری ناراحتی میکشند از برای اسلام و کسانی که خود را از امت پیغمبر (ص) دانند اولاد او را میکشند و اهل بیت او را اسیر مینمایند بر ما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند. ظاهر آن مراد این است که اعمال آنان نسبت به ما نزد خدا برای ما اجر است لکن برای آنها عذاب است.

حاجی علما

باری آن جماعت دور آن نو مسلمانی را گرفتند آخر او را بضرب شمشیر و نیزه کشتند.

حقیر سروده:

در هر دلیکه نور حسینی کند طوع

تساریکی ضلال از آن بدل بیرون رود

هر کس زمعرفت بفشاند ز دیده اشك
جایش بمشت باشد در نثار چو نرود

مجلس نود و ششم

حضرت عبدالمطلب (ع) راده پسر و شش دختر بوده اول حارث و بدین جهت آنحضرت بابوالحارث ملقب گردید و حارث بزرگترین فرزندان عبدالمطلب است و در حفر چاه زمزم با آنحضرت شریک بود و حارث را چند پسر است اول ابوسفیان که برادر رضائی حضرت رسول است و از شعراء معروف بود بسبب شیر حلیمه سعدیه و بحضرت رسول شبیه بود و در سنه بیست هجری وفات کرد و در بقیع بخاک رفت دیگر از فرزندان حارث نوفل بروزن جوهر است و از جمله فرزندان نوفل مغیره بن نوفل است و او همان است که ابن ملجم را گرفت بعد از آنکه ضربت بر حضرت امیر (ع) زده بود و فرار میکرد و او در زمان عثمان قاضی بود و در صفین خدمت امیر مومنان حاضر بود و بعد از امیر مومنان امامه بنت ابی العاص بن ربیع را تزویج کرد امامه از برای او پسری بزاد که یحیی نام داشت .

سوم از پسرهای حارث مغیره بن حارث است .

چهارم ربیعه بن حارث است و ربیعه همان است که پیغمبر (ص) در فتح مکه فرمود .

الا ان کل ماثرة فی الجاهلیة تحت قدمی ودماء الجاهلیة موضوعة

وانا اول دم اضع دم ابن ربيعة بن الحارث .

یعنی آگاه باشید که همانا هر مائره و هر مفاخریکه عرب را بود در زمان جاهلیه چون در بازار عکاظ و غیره میآمدند و مفاخر خود را ذکر مینمودند در جاهلیه زیر قدم من است چون خداوند فرمود ان اکرمکم عند الله اتقیکم) و خونهای جاهلیه نهاده شد و من اول خونیکه نهادم و مطالب نیستم خون پسر ربيعة بن حارث است چه آنکه يك پسرش در جاهلیت بقتل رسیده بود و عباس بن ربيعة بن حارث شجاعتش در صفین معروف است .

پنجم عبدالشمس بن حارث است که حضرت رسول (ص) او را عبدالله نام نهاد و گفته شده که فرزندان او در شامند .

دوم از پسران حضرت عبدالمطلب (ع) جناب زبیر بن عبدالمطلب است که زبیر با ابوطالب با عبدالله از يك مادرند که فاطمه بنت عمر و بن عایذ بن عمران بن مخزوم بود .

در منتخب التواریخ است از کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه نورالابصار شبلنجی است که از برای زبیر ولادت یافت عبدالله و خبائه و ام الحکم .

و در مجالس المومنین است که عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب در غزاء روم شربت شهادت چشید خواهرش ضبائه زوجه جناب مقداد ابن اسود کندی بود و در کافی است که پیغمبر (ص) تزویج فرمود ضبائه بنت زبیر بن عبدالمطلب را به مقداد تا مردم تبعیت کنند و بدانند که اکرم خلق نزد خداوند متقین میباشند .

در عمد الطالب است که اولاد زبیر بن عبدالمطلب منقرض

شدند .

سوم از اولادهای جناب عبدالمطلب (ع) جناب ابوطالب است و نام ابوطالب عبدمناف است و او را چهار پسر بود ۱ طالب ۲ عقیل ۳ جعفر ۴ علی علیه السلام و مابین هریک از این بزرگواران ده سال فاصله بوده و دو دختر داشتند ۱ ام هانی که نامشان فاخته بود ۲ جمانه بضم جیم و مادر همه فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف بود و از همه فرزندانمند بغیر از طالب و جمانه زوجه سفیان بن الحارث بن عبدالمطلب بود .

و ام هانی زوجه ابو وهب هبیره بن عمرو مخزومی بوده و از او اولاد آورد که یکی از آنها جعدة بن هبیره است که فارس میدان حرب و شجاع بوده و از جانب امیر مومنان امارت خراسان داشت و جناب ابوطالب پیش از هجرت حضرت رسول به سه سال بر رحمت الهی واصل شد و بعد از سه روز از وفات او وفات حضرت خدیجه واقع شد و حضرت رسول سال فوت آنرا عام الحزن نام نهادند و وفات ابوطالب در بیست و ششم رجب آخر سال بعثت اتفاق افتاد و وفات جناب خدیجه در ۲۹ رجب و رسول اکرم در مصیبتشان گریه کرد و چون جنازه حضرت ابوطالب را حمل میکردند حضرت رسول از پیش روی جنازه میرفت و میفرمود ای عم صله رحم کردی و در کار من هیچ فرو نگذاشتی خدا ترا جزای خیر دهد .

و جناب خدیجه را رسول خدا بدست خویش در جحون مکه دفن کرد بعد از این دو رسول خدا باندازه غمناک بود که از خانه کمتر بیرون میآمد لذا آنسال را سال حزن نامید و امیر مومنان در مرتبه این دو بزرگوار فرموده است .

اعینى جود ابارك الله فيكما على هالكين مساترى لهما مثلاً
 على سيد البطحا وابن رئيسها وسيدة النسوان اول من صلى
 مصابهما وصى الى الجوى والهواء فبت اقايسى منهما الهم والشكلى
 نقد نصر فى الله دين محمد على من ينى فى الدين قدر عيالاً

یعنی : ای دو چشم من اشک ببارید برکت دهد خداوند در
 شمار جاع باشک ریختن بر دو نفر از دنیا رفته که ندیدید مراندورا
 مانندى .

برسید بطحا و پسر رئیس بطحا و بر سیده زنان اول زنى که نماز
 گذارد .

اندوه آندو تاریک کرد و سیاه نمود از برای من فضا و هوا را
 پس شب بروز آوردم که اندازه میگرفتم از آن دو اندوه و
 داغ زن جوان مرده را .

هر آینه یاری نمودند در راه خدا دین و کیش محمد ﷺ را
 بر کسیکه براو آخر میرساند دوستی را در راه دین .
 به تحقیق خود داری میکنند دو چشم مگر بر این دو نفر که نباید
 خود داری کنند از ریختن اشک .

یعنی : گریه بر وفا کنندگان در راه دین اندازه دارد مگر برای
 این دو که اندازه ندارد زیرا که اینها در راه دین بی اندازه خدمت کردند
 حاجی علماء قمی

تمام و رتبت این دو جلی شد بنزد حق ز اشعار عالى شد
 نقل شد که ابوطالب اسمش عبد مناف و لقبش عمران و کنیتش
 ابوطالب است .

چنانکه جناب عبدالمطلب در حقش فرموده که : وصیت من
کنیتہ بابی طالب و هو ذو تجارب .

یعنی : وصی خود قرار دادم کسی را که ممکنا کردم او را بابی طالب
اب و او صاحب تجربه هاست و کان رحمۃ اللہ شیخاً جسیماً و سیمماً علیہ
بہاء الملوك و وقار الحكماء

یعنی : بود ابوطالب بزرگوار و بزرگ جثه و زیبا صورت
بر او بود خوبی پادشاهان و بردباری دانشمندان .

باکثم بن صیقی حکیم عرب گفتند که حکمت و حقیقت شناسی
را از که آموختی باریاست و علم و سیادت را ؟

گفت : از حلیف و هم پیمان حاتم و ادب سید عرب و عجم
حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب .

و در روایات بسیار است که مثلش مثل اصحاب کهف است
ایمان خود را پنهان میداشت تا بتواند پیغمبر ﷺ را نصرت کند و
شر کفار قریش را از آن حضرت بگرداند .

و ابوطالب مستودع (امانت دار) وصایا و آثار انبیاء بود و
و آنها را به پیغمبر رد نمود .

در خبر است که نور آنجناب خاموش کند نور خلائق را مگر پنج
نور نور محمد و علی و حسن و حسین و ائمه نه گانه را .

و اگر گذاشته شود ایمان ابوطالب در کفه ترازویی و ایمان
این خاق در کفه دیگر هر آینه رجحان و زیادی پیدا کند ایمان ابوطالب
بر ایمان ایشان .

ابن ابی الحدید گفته :

ولولا ابوطالب و ابنه
لما مثل الدین شخص فقاما

فذلك بمكة آوى وحامى وذاك بيشرب جنس الحماما

یعنی: اگر ابوطالب و پسرش امیر مؤمنین نبو دند کسی به خدمت دین اسلام نمیایستاد

پس ابوطالب درمکه پناه داد و حمایت کرد از پیغمبر ﷺ و امیر مؤمنان در مدینه دست بسود قضا و قدر مرگ را یعنی در نصرت پیغمبر ﷺ و یاری اسلام شمشیر زد تا اینکه دین اسلام از ابوطالب و علی بن ابی طالب برپا شد ... از منتهی الامال حقیر سروده:

وز ابوطالب و علی گزیدید دین احمد رواج بی تردید
حاجی علما

آری: بواسطه این دو نور پاک کیش خواجه لولاک رواج یافت چنانکه بواسطه سیده مظلومان و اسرای خاندان ایشان آئین سید المرسلین پایدار ماند بخصوص نمایشاتیکه سر مقدس بامر حضرت دادرس بهر کس و ناکس داد.

از جمله موافق روایت قطب راوندی که چون لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهب نیکو نهاد منزل کردند سر حسین (ع) بر نیزه زدند (بنابر مشهور در صندوق بود) و بر دور او نشسته حراست میکردند پاسی از شب را بشرب خمر مشغول گشتند و شادی میکردند آن گاه خوان طعام بنهادند و بخورش و خوردنی پرداختند ناگاه دیدند که دستی از دیوار دیر بیرون نشد و با قلمی از آهن این شعر را بر دیوار دیر باخون نوشت.

اترجوامة قتلت حسیناً شفاعة جده يوم الحساب

یعنی : آیا امید دارند امتی که کشتند حسین را شفاعت جد
اورا در روز قیامت .

آنجماعت سخت بترسیدند و بعضی برخاستند که آندست وقلم
را بگیرند ناپدید شد چون باز آمدند و بکار خود مشغول شدند دیگر
بار آندست وقلم ظاهر شد و این شعر را نوشت .

فلا والله ليس لهم شفيع
وهم يوم القيامة في العذاب
یعنی : بخدا قسم شفاعت کننده نخواهد بود قاتلان حسین (ع)
را بلکه ایشان در روز قیامت در عذاب باشند باز خواستند که آند
ست را بگیرند همچنان ناپدید شد چون باز شدند دیگر باره بیرون شد
و نوشت .

وقد قتلوا الحسين بحكم جور وخالف حكمهم حكم الكتاب
یعنی : چگونه ایشان را شفاعت کند پیغمبر و حال آنکه شبیه
کردند فرزند عزیز او حسین را بحکم جور و مخالفت کرد حکم ایشان
حکم و دستور خداوند را .
آن طعام بر پاسبانان آن سر مطهر آنشب ناگوار افتاد و با
تمام ترس و بیم بخفتند .

نیم شب راهب را بانگی بگوش رسید چون گوش فرا داشت
همه ذکر و تسبیح و تقدیس الهی شنید برخاست و سراز دریچه دیر
بیرون کرد دید که از صندوقیکه در کنار دیوار دیر نهاده اند نوری
عظیم بجانب آسمان ساطع میشود و از آسمان فرشته گان فوجی
پس از فوج فرود آمدند و همی گفتند : السلام عليك يابن رسول الله
السلام عليك يا ابا عبد الله صلوات الله وسلامه عليك

راهب را از مشاهده این احوال تعجب آمد و جزعی شدید و فزعی هولناک او را گرفت بیود تا تاریکی شب بر طرف شد و سفیده صبح دمید پس از صومعه بیرون آمد و بمیان لشکر آمد و پرسید که بزرگ لشکر کیست ؟ گفتند خولی اصبحی است بنزد خولی آمد و پرسش نمود که در این صندوق چیست ؟ گفت : سرمرد خارجی است و او در اراضی عراق بیرون نشد و عبیدا. زیاد او را بقتل رسانید گفت نامش چیست گفت حسین بن عای بن ابیطالب (ع) گفت : مادرش کیست گفتند : فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله راهب گنت : هلاکت باد بر شما بر آنچه کردید همانا اخبار و علمای ما راست گفتند که می گفتند هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون خواهد بارید و این نیست جز در قتل پیغمبر یا وصی پیغمبر اکنون از شما خواهش میکنم که ساعتی این سر را بامن گذارید آنگاه رد کنم گفت : ما این سر را بیرون نمی آوریم مگر در نزد یزیدین معاویه تا از وی جایزه بگیریم راهب گفت : جایزه تو چیست ؟ گفت بدره که ده هزار درهم داشته باشد گفت : این مبلغ را من عطا کنم گفت : حاضر کن راهب هدیانی آورد که حامل ده هزار درهم بود .

پس خولی آن مبلغ را گرفت و صرافی کرده و در دو همیان کرد و سر هر دو را مهر نهاد و بخزانهدار خود سپرد و آنسر مطهر را تا یک ساعت بر راهب سپرد پس راهب آنسر را بصومعه خویش برد و با و با گلاب شست و با مشک و کافور خوشبو گردانید و بر سجاده خویش گذارد و بنالید و بگریست و بآن سر عرض کرد یا ابا عبد الله بخدا قسم که بر من گران است که در کربلا نبودم و جان خود را فدای تو نکردم

یا ابا عبدالله گاهی که جدت را ملاقات کنی شهادت بده که من کلمه شهادت گفتم و در خدمت تو اسلام آوردم پس گفت : (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله و اشهد ان علیاً ولی الله) پس راهب سر را رد کرد بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد و در کوهستان میزیست و بعبادت و زهدات روزگاری به پای برد تا از دنیا رفت .

در تذکره سبط بن جوزیست که گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان جدک محمد رسول الله و اشهد انی مولاک و عبدک .

پس از دیر فرود آمد و خدمت اهل بیت میکرد .

حقیر گوید : که این مرد چون سنی است حاضر نشد که علیاً ولی را بگوید و دیگر خدمت اهل بیت کردنش خیلی مستبعد است .

پس لشکریان کوچ دادند و در نزدیکی دمشق که رسیدند از ترس آنکه مبادا یزید آن پولهار از ایشان بگیرد جمع شدند تا آنرا پخش کنند خولی گفت تا آن دو همی را آوردند چون خاتم بر گرفت آن درههارا سفال یافت و بر یک جانب آن نوشته بود : لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون .

و بر جانب دیگر مکتوب بود و سیعالم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .

خولی گفت : این راز را پو شیده دارید و خود گفت : ان الله و ان الله را جعون خسر الدنيا و الآخرة .

یعنی : زیانکار دنیا و آخرت شدم و گفت آن سفالهارا در نهی بردی که نهی بود در دمشق ریختند .

حقیر سروده :

عجب این نیست دراهم شده هم جنس سفال
عجب این است که تغییر ندادند احوال

مجلس نود و هفتم

چهارم از فرزندان عبدالمطلب ابولهب است ابولهبش گفتند
برای جمالش افروختگی رخسارش عبدالعزی اش نامیدند زیرا نام
بتی بوده از سنگ که قریش و بنی کنانه او را پرستش مینمودند بعضی
فرمودند که اسم و کنیه اش همان ابولهب بوده .

بنظر حقیر چنین میرسد که جناب عبدالمطلب او را برای همان
افروختگی رخسارش نامش ابولهب گذارد بعد که پرستش عزی
نمود مسمی شد بعبدالعزی .

علی ای حال ابولهب راسه پسر بود ۱ عتبه ۲ عتبه ۳ معتب -
يك دختر بنام دره این ها همه از ام جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان
بودند که حضرت حقتعالی او را در قرآن بحمالة الحطب توصیف و
تعریف فرموده .

جهت بدر رفتن ابولهب بنحو اختصار این است که بعد از
برگشت ابوسفیان و شکست اواز جنگ بدر ابولهب از سبب پرسید
گفت سفید پوشانی بر ما حمله نمودند که ما را تائب مقامت با آنها نبود
ابو رافع غلام عباس بن عبدالمطلب گفت که آنها ملائکه بودند -
ابولهب از این کلام بر آشفته او را انداخت و زد او را پس ام الفضل

عیال جناب عباس عمودی بر سر او زد که سرش شکافت و بر زمین افتاد و پس از هفت روز بدرگرفت و درگذشت و او سبب ابتلای او شد بمرض عدسه و آن تبور و آبله مخصوصی است که از ماده سمیه عفنه پیدا میشود.

و او پس از مردنش سه روز روی زمین افتاده بود و هیچکس بجهت عفونت بدنش اقدام بکفن و دفنش نمیکرد حتی پسرهایش تا آنکه از سرزنش مردم چند نفر هندیرامزد دادند تا از پای او گرفتند و کشیدند و در بیرون مکه سر راه عمره انداختند و سنگ زیادی روی او ریختند تا پنهان شد.

این است سزای عمل بد.

و این راه عمره راهی است که در یک فرسخی مکه جائی است نزدیک وادی فح که پس از اعمال حج میروند احرام میبندند پس بمکه میآیند و طواف سعی میکنند.

این است که حضرت حق فرمود در حقش که ما اغنی عنه ماله و ما کسب.

چون یکی از معانی ابولهب کثیر المال است یعنی فایده بخش نشد از رای او کثرت مالش و نه آنچه که بدست آورده بود که اولادش باشند.

در مصباح الحرمین است که جناب رقیه و جناب ام کلثوم دختران پیغمبر ﷺ مزوجه عتبه و معتب پسران ابولهب بودند چون بمضمون آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقرین اول اظهار نبوت و بعثت خود را بخویشان خود فرمود ابولهب آنجناب را بی حرمتی کرد

و بخانه اش برگشت عتبه را گفت ای پسر قرابت ما بیا محمد تمام شد دخترش را از خانه بیرون کن برود نزد پدرش و از اشراف قریش هر که را خواهی برایت تزویج کنم .

عتبه دختر پیغمبر را از خانه بیرون کرد و اورفت نزد حضرت شکایت کرد آنجناب دل مبارکش سوخت نفرین کرد و عرض کرد : اللهم ساط علیه کلباً من کلابك .

بروایت دیگر چون آیه والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وما غوی نازل شد عتبه گفت بخدا سوگند که میروم و محمد ﷺ را آزار می‌رسانم .

پس نزد حضرت آمد و آب دهن بسوی پیغمبر انداخت و گفت انا کافر بالنجم اذا هوی .

آنحضرت دلتنگ شد و در حقش این نفرین کرد یعنی خدا یا سگی از سگهایت بر او مسلط گردان تا او را بخورد .

حقیر گوید که : ممکن است که حضرت دوه رتبه این نفرین را برای این موضوع نموده باشد .

و دیگر اینکه در لغت اطلاق کاب بر شیر شده است .

چندی نگذشت که ابولهب و عتبه روانه سفر شام شدند با جمعی از قریش برای تجارت در اثنای راه رسیدند بمنزلی در آنجا دیر را می بود راه پ صد از د که این صحرا حیوانات درنده دارد متوجه باشید ابولهب بادل قافله گفت اه شبه را یاری کنید ای گروه قریش امشب محافظت کنید پسر مرا که آسیبی بوی نرسد میترسم که بگویند که نفرین محمد ﷺ اثر کرد .

پس اهل قافله همه بارها را جمع کردند و روی هم گذاشتند
 شترها را دور قافله خوابانیدند و عتبه را بالای بارها گذاشتند خودشان
 بدور هم خوابیدند و دور بارها آتش روشن کردند چون پاسی از
 شب گذشت شیری بیامد و از شتران گذر کرد باینکه شیر از آتش می-
 ترسد و نزدیک آن نمیرود از آتش جستن کرد و قدم بر سر آنها نهاد
 و یک یک را بو کرد تا بالای بارها برآمد و عتبه را بوئید در آن حال
 عتبه فریاد کرد که قتلنی رب محمد ﷺ یعنی خدای محمد مرا کشت
 پس سر او را کند و اعضای او را درید و بعضی از آنرا خورد و باز گشت
 و متعرض کس دیگر نگشت

در منتخب التواریخ است از تاریخ ابن خلکان که روزی معاویه
 بجلساء مجلس خود که جناب عقیل هم تشریف داشت گفت آیا میشناس-
 سید ابی لهب را که خداوند در قرآن فرموده تبت یدایی لهب اهل
 شام گفتند نه معاویه گفت : او عم این این مرد است و اشاره کرد بجناب
 عقیل فوراً عقیل فرمود ای مردم آیا میشناسید زن ابولهب را که خداوند
 در قرآن مجید فرموده : و امرأته حمالة الحطب فی جیده حبل من
 مسد گفتند نه گفت او عمه این مرد است و اشاره بمعاولیه کرد چون
 ام جمیل که زوجه ابولهب بود دختر حرب بن امیه و خواهر ابوسفیان
 بود بعد گفت ای معاویه چون بآتش جهنم در آئی خواهی دید که
 عم من ابولهب عمه تو را در زیر انداخته پس انصاف خواهی داد که
 کدامیک بهترند .

تفسیر سوره تبت مختصر این است که ابولهب که دایم در پی
 آزار و دشمنی پیغمبر ﷺ بود با تمام اقتدار و دارائی نابود شود و
 دودستش که سنگ بر رسول میافکند قطع گردید مال و ثروتیکه

(۴۹۰)

اندوخت برای محو اسلام هیچ بکارش نیامد و از هلاکش نهره‌انید
زود باشد بدوزخ در آتشی شعله‌ور در افتد و همسرش ام‌جمیل خواهر
ابوسفیان هم‌زمان با دوزخ باشد در حالیکه با ذلت و خواری طنابی
از لایف خرما بگردن دارد.

از قمشه‌ای

حقیر گوید: جائیکه پیغمبر رحمت در طلاق جناب رقیه بآن
اندازه ناراحت شود که در حق عتبه نفرین سخت نماید پس بچه قسم
ناراحت گردید نسبت به حبیبه خود حضرت فاطمه علیها السلام آن وقت که
بین در و دیوار ناله‌اش بلند شد.

بی‌بی مظلومه خاتون محشر بهایه بود ناراحتی ایشان که برای
شدت آزارش (و صدق کلام پدر بزرگوارش که فرمود: فاطمة بضعة
منی من آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذ الله).

فاطمه باره جگر من است کسیکه او را بیازارد آزار من و خدا
نموده.

و کسیکه پیغمبر خدا را بیازارد از رحمت شامله کامله خداوند
بی‌بهره است.

چنانکه در آیه ۵۶ از سوره احزاب مذکور است که:
ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم
عذاباً مهیباً.

یعنی: همانا کسانی که آزار کردند خدا را (آزار خدا نافرمانی
اوست) و رسول را دور نمودند خداوند ایشان را از رحمت خود در دنیا
و آخرت (ظاهراً دوری از رحمت در دنیا عدم توفیق آنهاست بکا-
ریکه موجب عنایت واقع بشوند) و آماده نموده برایشان عذابی

خوارکننده) .

سفارشاتى در وقت رفتن از اين عالم بمولای متقيان نمود که
حقير مضمون بعضى از آنها را بنظم اشاره نمودم .

چنين زهراى دل پر غصه درد	به پنهانى سفارش باعلى کرد
ز زير پيرهن ده غسل و کفنم	بشب هم در نهانى سازد نهم
چرا آنها که آزارم نمودند	در اندوه بررويم گشودند
جنينم سقط و پهلويم شکستن	زدروzt سازيانه جسم خستن
نيم راضى بحى و بسى نيازم	شوند حاضر به تشيع و نمازم

حاجى علماء قمى

مجلس نود و هشتم

پنجم از فرزندان جناب عبدالمطلب جناب عباس است کنىت
او ابو الفضل بود و سقايت زمزم با او بود و در جنگ بدر اسلام آورد
و در مدينه در آخر ايام عثمان وفات يافت و در آخر عمر نا بينا گرديد
و مادر ايشان وضار نبيله بود و جناب عباس را ده پسر و سه دختر بود
۱ عبدالله ۲ عبيدالله ۳ فضل ۴ قثم (بضم قاف و فتح ثاء) ۵ معبد (بفتح
ميم و باء) ۶ عبدالرحمن ۷ تمام ۸ کثير ۹ حارث ۱۰ عون

امادختران : ۱ ام حبيب ۲ آمنه ۳ صفيه

و مادر ام حبيب و شش برادر که اسمشان مقدم ذکر شد ام الفضل
لبابه دختر حارث هلالى خواهر ميمونه زوجه رسول ﷺ بوده

و با آنکه ام الفضل ایشانرا در يك خانه بزاد مدفون ایشان از هم دور افتاد قبر فضل در اجنادین از اراضی روم است و معبد و عبدالرحمن در افریقیه است و جناب عبدالله در طائف و عبیدالله در یمن و قثم در سمرقند است .

و بغوی بنقل ثقة الاسلام قمی گفته که : ام الفضل اول زنی است که بعد از جناب خدیجه اسلام آورد .

در منتخب التواریخ است که جناب عباس بنقل اسد الغابه دو - سال از حضرت رسول ﷺ بزرگتر است و در جنگ بدر بانه شرکین مکه همراه بود مسلمین او را اسیر کردند بعد که خدمت حضرت رسول رسید اظهار اسلام نمود و عرض کرد : کـرہاً بـناہـ شرکین آمدم و جناب عباس در شب جمعه دوازدهم ماه رجب در سنه ۳ از هجرت در سن هشتاد و هفت سالگی در بقیع مدفون شد انتهى .

و جناب عبدالله بن عباس سه سال قبل از هجرت در مکه معظمه ولادت یافت و در اواخر عمرش او را عبدالله بن زبیر از مکه اخراج بطائفش نمود و در طائف از دنیا رفت و آنجا دفن شد در سن هفتاد و يك یا هشتاد سالگی و جناب محمد حنفیه بر جنازه او نماز خواند .

و جناب علی بن عبدالله بن عباس در هفدهم رمضان سنه چهل - هجری متولد شد که امیر مؤمنان در نوزدهم همان ماه و همان سال ضربت خوردند لذا اسمش را علی گذاردند و کنیه اش را ابوالحسن در حبیب السیر است که علی کوچکترین اولادهای عبدالله بن عباس بود و اجمل آنها بود و جسدی بزرگ و لحيه طویل و پاهائی بزرگ

داشت و طول قامتش باندازهٔ بود که هر گاه طواف میکرد گمان میرفت که او سواره است و مردم پیاده و علی با طول قامتش تاشانه پدرش عبدالله بود و عبدالله تاشانه پدرش عباس و عباس تاشانه پدرش جناب عبدالمطلب بود انتمی .

محمد بن علی بن عبدالله بن عباس پدر ابراهیم امام و عبدالله سفاح و منصور دوانیقی است در سال ۱۲۴ هجری از دنیا رفت .

در منتهی الامال است از شیخ طوسی از جابر انصاری روایت کرده است که عباس مرد بلند قامت و خوشروئی بود روزی خدمت حضرت رسول ﷺ آمد چون حضرت را نظر بر او افتاد تبسم نمود و فرمود که ایعم تو صاحب جمالی عباس عرض کرد یا رسول الله جمال مرد به چه چیز است ؟ فرمود بر راستی گفتار در حق .

پرسید که : کمال مرد به چه چیز است ؟ فرمود : که پرهیزکاری از محرمات و نیکی خلق .

شاعر گفته :

هر که را خُلقش نکونیکش شمر خواه از نسل علی خواه از عمر از حضرت امام رضا (ع) روایت شده که حضرت رسول الله فرمودند که حرمت مراد در حق عباس رعایت کنید که او بقیه پدران من است .

و ابن بابویه روایت کرده است که روزی جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و قبای سیاهی پوشیده بود و کمر بندی بر روی آن بسته بود و خنجر بر آن کمر بند زده بود حضرت فرمود : ای جبرئیل این چه

زى است جبرئيل عرض كرد روش فرزندان عم تو عباس است يا محمد
واى بر فرزندان تو از فرزندان عم تو عباس .

پس حضرت رسول ﷺ از خانه بيرون آمد و با عباس فرمود
اى عم من واى از فرزندان من از فرزندان تو عباس عرض كرد يا -
رسول الله اگر رخصت ميدهى آلت مردى خود را قطع ميكنم حضرت
فرمود كه قلم جاري شده است بآنچه در اين امر واقع خواهد شد .

در مجالس المؤمنين است كه خلفاى بنى العباس ۳۷ نفر بودند
كه اول آنها عبدالله سفايح (سفايح در لغت مرد بسيار بخشش كننده
و توانا بر سخن گفتن را گويند بر وزن شداد است كه صيغه مبالغه است
و آخرين از خلفاى بنى العباس ابو احمد المستعصم بالله عبدالله بن -
المستعصر بالله بوده .

و مدت سلطنتشان از جمعه چهاردهم ربيع الاول سال ۱۳۲
هجري بوده تا شب چهارشنبه چهاردهم ماه صفر سال ۶۵۶ كه مطابق
است بحروف ابجد با (خون) كه پانصد و بيست و شش سال مدت
خلافتشان طول كشيده و قدماء و فضلايشان شيعه بودند كه حضرت
امير را بعد از پيغمبر خليفه بلا فصل ميدانستند و لكن چون در زمان هريك
از ايشان يكى از ائمه اظهار بودند كه حقيقت خلافت حق آنها بود
و ملك هم عقيم است لهدار مقابل حبس و اذيت و مدافعه و مقابله با
حضرات معصومين بودند و در غالب اوقات اظهار عقیده اهل سنت
مينمودند تا از هجوم شيعه و طرفيت ائمه معصومين در امان باشند .

مخفى مباد كه ظلم بنى العباس نسبت ببنى فاطمه بيشتري بود از
ستم بنى اميه نسبت بدودمان رسالت .

از جمله در منتخب التواریخ است از شرح شافیه از کتاب تسلیة المجالس از یحیی بن مغیره نقل کرده که من نزد حذیر بن عبد الحمید بودم که شخصی از اهل عراق وارد شد - ریز پرسید از احوال اهل عراق گفت هارون الرشید امر کرد بقطع درخت سدره که در زمین کربلا بود حریز گفت الله اکبر حدیثی بما رسیده بود از حضرت پیغمبر که فرمود سه مرتبه لعن الله قاطع السدره و ما نمیفهمیدیم معنای آن را تا این زمان .

مخفی مباد که درخت سدره علامت قبر مقدس حضرت سید الشهداء بود که در باب السدره صحن مقدس حضرت بود مقصود هارون این بود که کسی زیارت قبر آن حضرت نرود و قبر آن حضرت را نباید چون آن درخت علامت شناسائی قبر مطهر بود -

و نیز از حبیب السیر نقل نموده که از غایت شقاوت متوکل است که در سال ۲۳۶ هجری امر کرد که روضه مقدس حضرت سید الشهداء را هموار زمین ساخته جهت زراعت آب بآن ببندند هر چند سعی کرد - ند آب به قبر مقدس جاری نشد آبها بروی هم سوار شدند و امر کرد گاو ببندند گاوها نیز قدم از قدم بر نداشتند و این سبب حیرت خلائق شد لذا آن زمین را حائر نامیدند .

حقیر سروده :

لب تشنه عزیز کبریا را کشتند	از کین دل آل مصطفی را خستن
آبی که بزندگی ندادند بحسین	چون گشت شهید بر مزارش بستن
از آل علی برای حب دنیا	بهریده و بسا آل زنا پیوستن
آبی که بدی مهریه مادر او	بر روی خود و اهل و عیالش بستن

از روایات چنین مستفاد است که این عمل از آن ماعون مگرر
 بوقوع آمده زیرا در ناسخ التواریخ مذکور است از امالی شیخ طوسی
 از عبدالدین بن رابیه طوری که میگوید : در سال دویست و چهل و -
 هفت هجری پس از تقدیم مناسک حج بجانب عراق سفر کردم و بررسی
 تمام از بیم متوکل قبرا میرمؤمنان رازیارت نمودم و از آنجا بکربلا
 رفتم. بچشم خویش دیدم که آب بر آن اراضی سوار کرده اند و گاوها
 بهر شیار روان داشته اند و چند که گاوها را میزنند چون با قبر مطهر
 نزدیک میشدند راه میگردانیدند و از یمن و شمال میشتابیدند مرا از بهر
 زیارت مجال نماند ببغداد آمدم ناگاه بانکی هول انگیز و ناله حزن
 آمیز شنیدم گفتم چیست ؟ گفتند کبوتر خبر قتل متوکل را رسانیده
 قلت الہی لیلۃ بالیلۃ یعنی گفتم خدای من این شب شادی دراز ای آنشب که
 در کربلا با تمام غم و اندوه صبح رساندم آری آب حیرت زده شد
 از جاری شدن و گاو حیوان خود از قدم گذاردن اما شمر حیاء شرم نکرد بر
 بالای سینه نازنینت نشستن و سرمبارکت بریدن .

حقیر سروده :

شمر آن زمان که رأس شریف ز تن برید

زینب ز غصه پیرهن صبر را درید

اینهم ناگفته نماند دلیل بر شیعه بودن سعدی یکی این شعر است

که گفته :

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه شش بود

که این تاریخ انقراض بنی عباس است دیگر این است که :

سعدیا تا چند میترسی نمیگوئی بگو
نیست بعد از مصطفی مولا ای مالا علی

مجلس نود و نهم

ششم از فرزندان جناب عبدالمطلب جناب حمزه است نام مادر
ماجده اش هاله بنت اهیب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره بود
که دختر عم جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب باشد
و از جناب پیغمبر ﷺ چهار سال بزرگتر بود و برادر رضاعی آنحضرت
بود چون از نوبیه اسلامی که یکی از مرضعات رسول است شیرخورده
بود و نام عیالش سلمی بنت عمیس بود و از جناب حمزه دختری آورد
بنام امامه و بعد از شهادت جناب حمزه شد ادب بن اسامه بن لیس او را
نکاح کرد و از وی دو پسر آورد یکی عبدالله دیگر عبدالرحمن .

چنانچه در ناسخ التواریخ جلد حضرت فاطمه است که عمیس
بن سعد بن الحارث بن تمیم بن کعب بن مالک بن قحافة بن عامر بن
معویة بن زید بن مالک بن نسر بن وهب بن الخثعمیه را سه دختر بسود
اول اسماء که زوجه جعفر بن ابیطالب بود که بعد از فتح خیبر بمدینه
آمد و او از جناب جعفر در حبشه سه پسر آورد اول عبدالله دوم عبون
سوم محمد و بعد از شهادت جناب جعفر ابوبکر او را بنکاح در آورد
و جناب محمد بن ابی بکر بدینا آمد بعد از ابوبکر علی (ع) او را

تزوید فرمود پسری آورد که یحیی نام داشت (در مناقب است که یحیی در زمان امیرمؤمنان ازدنیارفت)

دختر دوم عمیس سلمی است چنانکه مذکور شد .

دختر سوم عمیس سلامه نام داشت و او زوجه عبدالله بن کعب خثعمی بود و مادر این سه . هند دختر عوف بن زهیر بن حارث است از قبیله کنسانه و این هند پیش از این زوجه حارث بن خزن بن جبر هلالی بود و از حارث سه دختر داشت اول میمونه که زوجه رسول خدا بود .

دوم لبابه کبری مکننا بام الفضل که در سرای عباس بن عبدالمطلب بود .

سوم لبابه صغری که زوجه زیاد بن عبدالله بن مالک هلالی بود و اینهم میان باد که چون جناب اسماء در فتح خیبر از حبشه مراجعت نمودند بمادینه .

پس در زفاف جناب فاطمه اسماء حاضر نبوده ممکن است که خواهر ایشان سلمی عیال حضرت حمزه بوده و اسماء سهو قلم شده است . مرحوم مجلسی فرموده که ممکن است اسماء بنت یزید بن السکن الانصاری بوده است .

چنانکه چون ام سلمه آن زمان در خانه رسول خدا ﷺ نبوده زیرا ایشان را پیغمبر ﷺ در سال چهارم هجرت تزویج نمودند و جناب فاطمه زفافشان در سال سوم بوده پس ممکن است در شب زفاف ام سلیم مآدر انس بن مالک خدمت پذیر بوده و کتاب بجای ام سلیم ام سلمه نوشته اند از روی سهو والله اعلم .

در مصباح الحرمین است که در حدیث است جناب پیغمبر ﷺ روزی شاد و خندان بیرون آمد مردم عرض کردند که یا رسول الله خدا شاد و خندان گرداند تو را آنحضرت فرمودند : روزی و شبی نمیشود مگر آنکه آن روز و آن شب تحفه میرسد از خدا آگاه شوید که پرور - دگوار من امروز تحفه بمن فرستاده که مانند آن پیش از این نفرستاده بود همانا جبرئیل آمد و بمن سلام رسانید و گفت یا محمد خدا از بنی - هاشم هفت نفر را برگزید که مانند ایشان را در زمان گذشته خلق نفر - موده و در زمان آینده هم خلق نخواهد کرد یا رسول الله تو سید پیغمبرانی و علی بن ابیطالب وصی تو سید اوصیاء است و امام حسن و امام حسین دو سبط تو سید اسباطند و عمت حمزه سید الشهداء است و جعفر طیار پسر عم تو در بهشت باملائکه هر جا که خواهد پرواز میکند و از شماست قائمیکه حضرت عیسی بن مریم بسا و نماز میخواند در وقتیکه او را بزمین فرو میآورد و او از ذریه علی و فاطمه و از اولاد حسین است .

بسنده معتبر از حضرت باقر (ع) منقول است که بر ساق عرش نوشته است الحمزة اسد الله واسد الرسول وسيد الشهداء

بسنده معتبر از سید سجاد منقول است که هیچ حمیتی صاحبش را داخل بهشت نکرده است مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب که مسلمان شد از برای غضب از جهت رسول خدا در هنگامیکه کفار مکه بچه دان شتر را بر پشت مبارك آنحضرت انداختند .

چنانچه مرویست که جناب پیغمبر در مسجد الحرام بود و جامهای تازه به برداشت مشرکان بچه دان ناچه بر او انداختند و جامه آنحضرت را بآن آلوده ساختند و گفتند که تو از کجا رسول الله شدی

و کدام وقت جبرئیل آیه بر تو نازل میکند ؟ که هیچکس نمی بیند ،
 آنحضرت از این اهانت و خواری آزرده خواطر گشته نزد
 ابوطالب آمد و گفت یا عم کیف تری حسبی فیکم یعنی قدر و رتبه مرا
 چگونه در میان شما می بینی ابوطالب گفت وما ذاك یا بن اخی
 یعنی : این گفته گو با این آلودگی چیست ای پسر برادر من
 حضرت رسول چگونگی را تذکر داد ابوطالب شمشیر خود را برداشت
 و حمزه را طلب کرد گفت مشیمه را بردار پس متوجه آنقوم مشرکین
 که آن اهانت کرده بودند گردید و رسول خدا را هم بسا خود آورد در
 حالیکه ایشان در مسجد الحرام بدور کعبه نشسته بودند چون قریش
 حضرت ابوطالب را دیدند از روی او آثار غضب مشاهده نمودند پس
 حمزه را فرمود که این مشیمه را بروهای ایشان بمال حمزه آن بچه دان
 را بروی های آنان مالید بعد از آن حضرت ابوطالب متوجه آنحضرت
 شد و عرض کرد یا بن اخی هذا حسبی فیکم فینا .

پس غضب حمزه در این واقعه باعث اسلام او شد .

نحوه دیگر هم ذکر نموده اند .

نقل است که حضرت حمزه در وقت شهادت ۶۰ ساله بوده و
 قاتل آنحضرت وحشی غلام جبیر بن مطعم بوده به تطمیع هند بنت عتبة
 بن ربیعہ مادر معاویه چون عتبه و برادرش شیمه و پسرش ولید در غزوه
 بدر کبری بدرک واصل شدند بشمشیر حضرت امیر مؤمنان و جناب
 حمزه و بعد از شهادت جناب حمزه وحشی شکم آن بزرگوار را
 شکافت و جگرش را بیرون آورد و نزد هند برد آنملعونه او را گرفت
 و بمکید و بینداخت و گوشواره و گردنبند و دستبند خود را بو وحشی داد

وحشی هند را سر نعل جناب حمزه آورد هند کارد کشید گوش و بینی و بعضی از اعضاء دیگر آن جناب را برید و آن بزرگوار را مثله نمود و آن اعضاء را با خود برد و وقتی پیغمبر ببالین حمزه آمد چشمش بجسد عمش افتاد فرمود بخدا قسم در جائی توقف نکردم که مرا بیشتر بغضب آورده باشد از اینجا هر آینه اگر دست بدهد تو و انائی مرا خداوند بقریش هفتاد نفر از آنها را مثله مینمایم جبرئیل نازل آمد و این آیه را آورد (و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتهم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین) پیغمبر فرمود من صبر میکنم .

سوره ۱۶ آیه ۱۳۷

معنا : اگر عقوبت کنید پس عقوبت کنید بمانند آنچه عقوبت کرده شدید بآن و اگر صبر کنید هر آینه آن بهتر است از برای صبر کنندگان .

در کتاب اصابه است بنقل منتخب التواریخ که وقتی وحشی قاتل جناب حمزه ایمان آورد و توبه کرد حضرت پیغمبر فرمود غیب وجهك عنی یا وحشی لا اراک .

یعنی : رویت را از من پنهان کن یا وحشی تا تورا نبینم آه آه پیغمبر با آن همه صبر و تحمل نتوانست روی قاتل ع-م بزرگوار خود را ببیند پس چه دلی داشتند اهل بیتش که در کربلا و شام و بین کربلا و و کوفه و شام با آن حالت اسیری مواجه با قاتلین برادرها و پدرها و وعموها بودند .

بخصوص آنوقتیکه وارد شام شدند .

در خبر است بنقل سپهر مرحوم که ابراهیم بن طلحة بن عبدالله

چون شنید که اسراراً بشهر درمیآورند باستقبال علی بن الحسین (ع) سرعت کرد و از در شماتت گفت یا علی بن الحسین من غلب؟ ای پسر حسین کی غالب آمد؟ حضرت در جوابش فرمود: اذا اردت ان تعلم من غلب ودخل وقت الصلوة فاذن واقم

یعنی: اگر میخواهی بدانی که غلبه با که باشد چون هنگام نماز میشود اذان و اقامه بگو یعنی آنکس غالب است که همیشه بعد از ذکر خداوند نام مبارکش با آواز بلند در محضر مردمان برده میشود غالب است و آن جدم محمد (ص) است.

و این ابراهیم طلحه کسیست که در جنگ جمل جزء لشکر طلحه و زبیر بود.

باجمله سرهای شهدارا برنیزه ها نصب کرده حمل میدادند و سر حسین (ع) را شمر بن ذی الجوشن بر سنان زده بود و میگفت انا... صاحب الرمح الطویل انا صاحب الدین الاصلی انا قتلت بن سید الوصیین و اتیت برأسه الی امیر المؤمنین

یعنی: من صاحب نیزه بلندم من صاحب دین پای برجایم - من کشتم پسر آقای وصی هارا و آوردم سرش را بسوی امیر مؤمنان.

جناب ام کلثوم در جوابش فرمود دروغ گفتی ای ملعون پسر - ملعون که دین اصیل داری لعنت خدا بر ستمکاران و ای بر تو در نزد یزد که ملعون بن ملعون است فخر میجوئی بقتل کسیکه جبرئیل و میکائیل در کودکی او برای خوشحالی با وی سخن میگفتند و ذکر خواب برای او میخواندند و کسیکه نامش در سرا پرده عرش خداوند نوشته است و کسیکه جدش خاتم انبیای مرسان است و پدرش ریشه کن همه

مشرکین است کیست مانند جدمن محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و
مادرم فاطمه زهرا .

خولی اصبحی بجانب آن مخدره رو کرد و گفت تو هرگز از
شجاعت سرنمایی و تو دختر مرد شجاعی .

بالجماعه بعد از سر حسین سر حر بن یزید ریاحی پدیدار شد از پس
آن سر عباس بن علی بن ابیطالب آشکار گشت و آنرا شعم جعفری حمل
میداد و آنگاه سر عون بن علی بن ابیطالب دیدار شد و حامل آن سنان -
بن انس نخعی بود بدینگونه سوار از پس سوار حامل سرهای شهداء
بودند اینوقت سید سجاده این اشعار انشاء فرمود :

اقاد ذلیلا فی دمشق کانتی من الزنج عبد غاب عنه نصیر

یعنی : با خواری بدمشق کشیدم - میشوم گویا برده و اسیر زنگبارم
و جسدی رسول الله فی کل شهید و شیخی امیر المؤمنین و زیر
در صورتیکه جدم رسول خداست و آقا و بزرگم امیر مؤمنان است
و ابی مخنف بجای فیالیت ای لم تلدنی ولم اکن گفته است :

فیالیت لم انظر دمشق ولم یکن یزید یرانسی فی البلاد اسیر
پس کاش شهر دمشق را ندیده بودم و نمی بود یزید که ببیند مرا
در شهرها برده .

حقیر سروده :

در شام شوم آل نبی شد مقامشان

گر دید روز روشنشان شام تارشان

بعد از ورودشان سه شب و روز از جنما

اندر خرابه بود مکان و مقامشان

مجلس ۱۰۰

دفتم از فرزندان جناب عبدالمطلب جناب عبدالله است برجسته -
ترین فرزندان آنجناب بود و ایشان و جناب ابوطالب و جناب زبیر -
مادرشان فاطمه بنت عمرو بن عابد بن عبدالله بن عمران بن مخزوم
بود .

و چون بنقل ثقة الاسلام قمی در منتهی الامسال عبدالله از مادر
متولد شد بیشتر احبار یهود و قسیسین نصاری و کهنه و سحره دانستند که
پدر پیغمبر آخر الزمان از مادر بزاد زیرا که گروهی از پیغمبران بنی -
اسرائیل مرده بعثت رسول الله را رسانیده بودند و طایفه از یهود که
در اراضی شام مسکن داشتند جامه خون آلودی از یحیی پیغمبر در نزد
ایشان بود و بزرگان دین علامت کرده بودند که چون خون این جامه
تازه شود همانا پدر پیغمبر آخر الزمان متولد شده است و شب ولادت
آنحضرت از آنجامه که صوف و پشم سفید بود خون تازه بجوشید .

بالجملة عبدالله چون متولد شد نور نبوتی که از دیدار هریک از
اجداد پیغمبر لامع بود از جبین او ساطع گشت و روز تا روز همی بالید

تارفتن و سخن گفتن توانست آنگاه آثار غریبه و علامات عجیبه مشاهده میفرمود چنانکه روزی بخدمت پدر عرض کرد که هرگاه من بجانب بطحاء و کوه تبیر سیر میکنم نوری از پشت من ساطع شده دو نیمه میشود یک نیمه بجانب مشرق و نیمه بجانب مغرب کشیده میشود آنگاه سر بهم گذاشته دایره گرد دپس از آن مانند ابر پاره بر سر من سایه گسترد و از پس آن درهای آسمان گشوده شود و آن نور بفلک در رود و باز باز شده در پشت من جای کند و گاه باشد که چون در سایه درخت خشکی جای کنم آن درخت سبز و خرم شود و چون بگذرم باز خشک شود و بسا باشد که چون بر زمین نشینم بانگی بگوش من رسد که ای - حامل نور محمد ﷺ بر تو سلام باد .

عبدالمطرب فرمود ای فرزند مرده باد ترا مرا امید آن است که پیغمبر آخر الزمان از صلب تو پدیدار شود .

عرض شد که شپ و لادش از پیراهن حضرت یحیی خون تازه جوشید شاید این بجهت شباهت حضرت عبدالله بوده بجانب یحیی ولو از جهت صورت چون حضرت یحیی را ذبح کردند و حضرت عبدالله در راه عرض ذبح در آمد چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله .

شباهت ذبح صوری که این نحو اثر بخش باشد پس شباهت همنوی آنها از جهات عده چه نحو اثر بخش خواهد بود چون شباهت بین جناب یحیی و حضرت سید الشهداء چنانکه در ممتهی - الامال و غیره مذکور است که از هود شباهت بین این دو مظلوم بسیار است مقابله هشت وجه از آن اکتفا میکنیم .

۱ همنامی برای این دو معصوم پیش از تسمیه آنها نبوده -

چنانچه در روایات عدیده است که نسام یحیی و حضرت حسین را کسی پیش از این دو مظلوم نداشته .

۲ آنکه مدت حمل هردو ششماه بوده چنانچه در جمله روایات وارده است .

۳ آنکه قبل از ولادت هردو اخبار و وحی آسمانی بولادت و شرح مجاری احوال هردو را چنانچه در تفسیر آیه و حمله امه کرها و وضعته کرها محدثین و مفسرین نقل کرده اند .

۴ گریستن آسمان بر هردو که در روایات فریقین در تفسیر کریمه فما بکت علیهم السماء والارض است .

علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده که مردیکه دشمن خدا و رسول بود گذشت بر امیر مؤمنان آنحضرت فرمودند که آسمان و زمین بر این نخواهد گریست و این آیه را خواند پس از آن امام حسین بر آن گذشت حضرت فرمود این است که آسمان و زمین بر او بگریند بعد فرمود آسمان و زمین نگرید مگر بر یحیی بن زکریا و بر حسین بن علی علیهما السلام آیه مذکوره در سوره دخان آیه ۲۸ است

قطب راوندی روایت فرموده که : بکت السماء علیهما اربعین صاحبها ۵ آنکه قاتل هردو ولد ازنا بوده و در این باب چندین روایت وارد شده بلکه از حضرت باقر (ع) مرویست که انبیاء و اولاد انبیاء را نکشد مگر اولاد زنا .

۶ آنکه سر هردو را در طشت طلا نهادند و برای زناکاران و زنازاده گان هدیه بردند چنانچه در جمله از روایات است لکن تفاوتی که هست سر یحیی را در طشت بریدند که خون او بر زمین نرسد تا

سبب غضب الهی نگردد لکن کفار کوفه و اتباع بنی امیه این رعایت را
از حضرت سیدالشهداء (ع) نکردند چه نیکو گفته اند :
حیف است خون حاق توریزد بروی خاک

یحیای من اجـ سازه کـه طشتی بیاورم
۷ تکلم کردن سر یحیی چنانکه در تفسیر قمی است و تکلم کردن
سر مقدس سیدالشهداء در مواضع متعدده .

۸ انتقام الهی برای یحیی و امام حسین بکشته شدن هفتاد هزار
تن چنانچه در خبر مناقب است .

از جمله جاها که سر تکلم نموده در ناسخ است از منبهال بن عمرو
که گفت بخدا قسم گاهی که سر حسین را بدمشق در آوردند مردی از
پیش روی قرائت سوره کهف مینمود چون بدین آیه رسید :

ام حسب ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
آن سر مبارک بزبانی رسا و بیانی شیوا و روشن فرمود اعجب من
اصحاب الکهف قتلی و حمای یعنی عجب و شگفت ترا از همراهان و
ساکنین کهف و غار کشتن و گرداندن سر من است .

حقیر گوید کشتن مثل حسینی البته از هر چیز شگفت آورتر است
اما حامل سر مقدس شاید اشاره باین باشد اعجبش کـه معجزات و
کراماتی که از آن سر ظاهر شده باشد که اگر او را حمل نمیدادند باین
اندازه ستم و فسق آنها هویدا نمیگردید پس در حقیقت خواستند از
کشتن حسین نور خدا را خاموش کنند روشنی او بواسطه سیردادن
سرش بیشتر گردید .

حقیر سروده :

(۵۰۸)

دشمنت خواست که نورت کند از کینه خموش
لیک هرگز نشود نور الم-ی خام-وش
خود شهادت بشفا-عت بنمودی تبدیل
ورنه بودند ترا ارض و سماء حلقه بگوش

مجلس صدویکم

در منتخب التواریخ است که صدوق در عیون الاخبار از حسن-
بن فضال روایت کرده که از حضرت رضا (ع) پرسید از معنای قول
پیغمبر ﷺ که فرمود انابن الذبیحین یعنی من پسر دوسر بریده-ام
حضرت رضا فرمود یعنی اسماعیل بن ابراهیم الخلیل و عبدالله بن -
عبدالمطلب اسماعیل بن ابراهیم وقتیکه بعد رشد رسید حضرت -
ابراهیم فرمود یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک
یعنی : پسر عزیزم دیدم در خواب که من تو را در راه خداوند
قربانت مینمومدم .

اسماعیل عرض کرد که : یا ایت افعل ما تؤمر یعنی بجا آور
بآنچه فرمان داده شدی و نگفت یا ایت افعل ما رأیت یعنی بجا آور
آنچه در خواب دیدی .

حقیر گوید : ظاهراً از این بیان حضرت رضا خواستند برسانند
که گرچه ابراهیم خواب دیده بود لکن چون خواب انبیا مثل بیداری
آنهاست چنانچه در روایات است که انبیاء و معصومین فقط چشمشان
بخواب میرود دل آنها بیدار است پس گوش آنها میشوندندارا لذا

اسماعیل عرض کرد افعل ما تؤمر ستجدنی انشاءالله من الصابرين پس چون حضرت ابراهیم عازم شدند بذبح حضرت اسماعیل خدا - وند قوچی از آسمان فرستاد که ابلق بود یعنی سیاه و سفید میخورد در سیاهی و میآشامید در سیاهی بول و پشك میانداخت در سیاهی (مراد از سیاهی کثرت علف است) و چهل سال در باغهای بهشتی بچرامی کرد و از رحم انثی خارج نشده بود بلکه بکر موجود گردیده بود (بامرباش) و او فدا و عوض شد از برای حضرت اسماعیل پس هر چه در منی قر - بانی میشود فدای حضرت اسماعیل است تا روز قیامت .

ذبیح دیگر جناب عبدالله بن عبدالمطلب است چون حضرت عبدالمطلب خود را بحلقه کعبه در آویخت و نذر کرد که اگر خداوند ده پسر به او مرحمت کند یکپسرش را در راه خدا ذبح کند پس چون پسرهای او بده رسیدند گفت خداوند وفا کرد و بجای آورد مقصود مرا منمهم و فامیکنم از برای خداوند عزوجل پس پسرهایش را داخل کعبه کرد و بین آنها قرعه زد قرعه باسم جناب عبدالله پدر حضرت رسول الله در آمد و او محبوب ترین اولادش بود بسوی او دو مرتبه و سه مرتبه قرعه زد باز هم بنام عبدالله بیرون نشد پس جناب عبدالمطلب جناب عبدالله را خوابانید بروی زمین که ذبح کند قریش جمع شدند و مانع شدند او را زنهای جناب عبدالمطلب همه صیحه زنان گریه کنان آمدند خدمت جناب عبدالمطلب عائکه دختر حضرت عبدالمطلب عرض کرد یا ابتاعذر و بهانه بیاور نزد خداوند از قتل پسر تو فرمود چگونه عذر بیاورم ؟ عرض کرد بین شترهایی که در حرم داری و بین جناب عبدالله قرعه زن پس شترها را حاضر کرد و بین ده شتر و عبدالله قرعه زد قرعه بنام عبدالله بیرون آمد ده ده زیاد کرد تا قرعه بین صد شتر و بین عبدالله

زد قرعه با اسم صدشتر بیرون آمد پس قریش از خوشحالی چنان تکبیر گفتند که کوه‌های مکه بارزه در آمد عبدالمطلب فرمود سه مرتبه قرعه میزنم اگر هر سه مرتبه قرعه بنام شتران در آمد آنها را ذبح میکنم عوض عبدالله پس هر سه مرتبه قرعه بنام شتران در آمد پس جناب زبیر و ابوطالب لب برادرهای پدر و عمادری جناب عبدالله آن بزرگوار را از زیر پاهای پدر کشیدند بجوریکه پوست صورت جناب عبدالله که روی زمین بود خراشیده شد پس برادرها آن بزرگوار را بلند کردند و بسو سیدند و خاك از صورت و بدن و لباسهای او پاك نمودند .

در مصباح الحرمین این سرگذشت بنحو ا بسط بیان دارد و آخرش میفرماید که پس از سه مرتبه قرعه که بنام شتران در آمده اتقی از میان کعبه ندا کرد که حق تعالی فدای شما را قبول فرمود و بزودی از نسل این بزرگوار سید ابرار و نبی مختار بیرون خواهد آمد پس قریش گفتند که ای عبدالمطلب گوارا باد تو را کرامت الهی که هاتقان غیبی برای تو و فرزند تو ندا کردند پس فاطمه فرزند خود را بخانه برگردانید قبایل عرب از اطراف جهان بمباركبادی آنسید زمان بمکه آمدند و باین سبب سنت جاری شد که دیه هر نفر صدشتر باشد .

در منتخب التواریخ است که در قرآن شریف تعبیراتی از حضرت سیدالشهداء شده از آنها یکی این است که تعبیر شده است از آنحضرت بذبح عظیم چنانچه در عیون الاخبار الرضا صدوق علیه الرحمة از حضرت رضا روایت کرده که چون مأمور شد حضرت ابراهیم که عوض حضرت اسماعیل گوسفندی را که جبرئیل از آسمان آورده بود ذبح کند ابراهیم تمنا و آرزو فرمود که پسر اسماعیل

را ذبح میکرد تا آن ثوابی که پیدر داده میشود از ذبح اعز اولادش بدست خود، باو داده شود .

پس خداوند وحی فرمود که ای ابراهیم احب مخلوقات من نزد تو کیست ؟ عرض کرد یارب خلق نکرده خلقی را که محبوبتر باشد نزد من از حبیبیت محمد (ص)

خطاب رسید او را بیشتر دوست میداری یا جان خود ترا ؟
عرض کرد او محبوبتر است نزد من از جان خودم .

خطاب رسید اولاد او را بیشتر دوست داری یا اولاد خود ترا ؟
عرض کرد اولاد او را خطاب رسید ذبح اولاد او ظلماً بدست دشمنان بیشتر دلت را میسوزاند یا ذبح پسر خود را بدست خود در طاعت عرض کرد ذبح اولاد او بدست دشمن قلب مرا بیشتر میسوزاند خطاب رسید ابراهیم طایفه که گمان میکنند از امت محمدند حسین پسر او را ظلماً و عدواناً بقتل میرسانند مثل ذبح گوسفند و سزاوار میشوند باین سخط و غضب مرا پس ابراهیم قابش سوخت و جزع نمود و گریه کرد.

خطاب رسید ای ابراهیم من فدا نمودم (یعنی تعویض و معاوضه کردم) جزع ترا بذبح اسماعیل بدست خود بجزع بر حسین (یعنی بجزع عیقه آن بزرگ تراست و اشرف ثواباً هست و آن جزع عیقه اشرف است از جهت ثواب از جزع بر اسماعیل جزع و گریه بر حسین است حاصل جزع تو بر اسماعیل را فدای جزع تو بر حسین قرار دادم) و واجب نمودم برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان .

این است معنای قول خدای تعالی و فدیناه بذبح عظیم ولا حول

ولا قوة الا بالله .

روی این بیان مذکور معنای آیه چنین میشود که مامعاوضه کردیم
اورا یعنی جزع بر اسماعیل بجزع ذبح عظیم که جزع بر حسین مظلوم
باشد .

پس باین بیان رفع میشود اشکال بر اینکه رتبه فدا شونده باید
کمتر باشد از رتبه کسیکه فدای او میشود و حال اینکه رتبه حضرت —
سید شهداء مسلماً بیشتر است از رتبه حضرت اسماعیل .

از این روایت کاملاً مقام حضرت سید مظلومان معلوم آمد
چگونه چنین نباشد که خداوند بآبراهیم (ع) فرمود که واجب نمود
برای تو بلندترین درجات اهل ثواب را بر مصائبشان یعنی ثواب ترا از ثواب
مصیبات هر مصیبت زده فزونی دادم برای این عملت کدام حسین
است این حسین که این همه مقام دارد همان حسینیکه تنش را زیر
سم اسبها پایمال و سرش را سر نیزه ها نمودند این الرسول عن التراس
الکریم علی راس السنان یحاکمی بدیر دیجور .

یعنی که جاست حبیب خدا که نظر نماید سر فرزند دلبد خود را
که همیشه بر سینه می چسبانید که آنرا بر نیزه زده اند و مانند ماه
تابان آن تیره روزان آنرا بهر طرف می گردانیدند .

این الرسول و ثغره کانیر شفه تدقه بقضیب کان محمود
یعنی که جاست رسول خدا و شافع روز جزا تا ببیند آن لب و دندانانی
را که همیشه می بوسید و می مکید که پسر معاویه یزید پلید شراب
خوار مست چوب بر آن میزد .

پدر و مادرم بفدایت لب و دندان تو تقصیری نداشت مگر
آنکه بوسه گناه جدت پیغمبر ﷺ بود .

(۵۱۳)

حقیر سروده شعر :

آن سر که بالالش ز پر جبرئیل بود
آخر بفرق نیزه شد افسر هزار حیف
باخیزران بر لب و دندان شاهدین
میزدیزیدو داشت ز رفتار خویش کیف
حاجی علماء قمی

مجلس صد و دوم

بدانکه از سه نفر از اولادهای پسر جناب عبدالمطلب اولادی
نشد ۱ غنذاق بفتح غین و دال ۲ ضرار بکسر ضاء ۳ مقوم بضم میم و
فتح قاف و تشدید واو .

و حضرت عبدالمطلب راشش دختر بوده ۱ امیمه ۲ ام حکیم
۳ مبره ۴ عائکه ۵ صفیه ۶ اروی

اما امیمه : که بعضی او را فاطمه گفته اند زوجه جحش بن ریان
بوده و از او عبدالله و عبیدالله و ابواحمد و زینب و حمنه و ام حبیبه آورده
و زینب همان است که زوجه زید بن حارثه بود زید او را طلاق داد و
حق تعالی او را به پیغمبر ﷺ تزویج فرمود .

و امام حکیم زوجه گزیر (سرزن زبیر) بن ربیعہ بن حبیب بن
عبد شمس بن عبد مناف بوده و از او عامر را آورد و او پدر عبدالله بن عامر
است که والی عراق و خراسان بود از جانب عثمان .

و امابره زوجه ابورهم بود و بعد از او زوجه عبدالاسد بن هلال

مخزومی گردید و از برای اوزائیده ابوسلمه را و اسمش عبدالله است و او اول کسی است که مهاجرت کرد بحبشه بازوجه اش ام سلمه پس از آن هجرت کرد بمدینه و در جنگ بدر و احد حاضر بود و در احد جراحتی یافت و بآن زخم وفات کرد بعد از او حضرت پیغمبر ﷺ زوجه اش ام سلمه را تزویج فرمود .

واما عائکه : زوجه ابوامیه بن مغیره مخزومی بوده .
واما اروی : زوجه عمیر بن وهب بوده پس از آن زوجه کلده بن عبدمناف بن عبدالدار شد .

واما صفیه : زوجه حارث بن حرب بن امیه بود و بعد از او عوام بن خویله برادر حضرت خدیجه اورتزویج کرد و از وی زیربهم رسید .

ناگفته نماند از اعمام رسول خدا ﷺ کسانی که بشرف اسلام و ایمان نائل شدند جناب ابوطالب و جناب حمزه و جناب عباس بودند و از جناب عمه ها مخدره صفیه و اروی و عائکه بود چنانکه در مناقب ابن شهر آشوب است .

و نیز در مناقب است که اصغر اعمام حضرت رسول ﷺ عباس بوده و آخر کس از اعمام آنحضرت که از دنیا رفت جناب عباس بوده و آخر کس از عمه ها هم جناب صفیه بوده که از دنیا رفته و حضرت رسول ﷺ راسه ربیبه بوده ۱ هندی ابی هاله الاسدی که والده اش جناب خدیجه بوده و عمرو بن ابوسلمه و زینب که این دو از جناب ام سلمه بودند .

از منتخب التواریخ

در منتهی الامال است که در وقت وفات حضرت عبدالمطلب این شش دختر همگی حاضر بودند عبدالمطلب فرمود که بر من بگریید و مرثیه بگوئید و بخوانید که قبل از مرگ بشنوم پس هر يك قصیده ای در مرثیه پدر گفتند و بخواندند عبدالمطلب آن مرثیه هارا بشنید آنگاه از جهان بگذشت و در میان عموهای حضرت رسول ﷺ جناب - ابوطالب و حمزه افضل بودند .

حاصل اینکه حضرت عبدالمطلب در وقت وفات صد و بیست سال از عمر شریفش گذشته بود که دختران را امر نمود که برای من بگریید و مرثیه بگوئید و بخوانید که قبل از مرگ بشنوم در حالیکه محمد را بروی سینه خود نهاده بود چنانکه باین موضوع و مرثیه ها در جلد حضرت عیسی (ع) مرحوم سپهر درج فرموده .

از جمله کسانی که امر فرمود عیالانش بر او بگیرند حضرت ثامن - الحجج بود چنانچه در جلد دوم منتهی الامال است از شیخ یوسف بن حاتم شامی تلمیذ محقق حلی در در النظم فرموده که روایت کردند جماعتی از اصحاب امام رضا (ع) که آنحضرت فرمود زمانیکه - میخواستیم بیرون بیایم از مدینه بسوی خراسان جمع کردم عیال خود را و امر کردم ایشان را که بر من گریه کنند تا بشنوم گریه ایشانرا پس تقسیم کردم در بین ایشان دوازده هزار دینار گفتم بایشان که من بر - نمیگردم بسوی عیالم هرگز پس گرفتم ابو جعفر جواد را و بردم او را بمسجد پیغمبر ﷺ و گذاشتم دست او را بر کنار قبر و چسبانیدم او را بآن قبر شریف و خواستم حفظ او را بسبب رسول خدا (ص) و امر کردم تمام وکیلان و حشم خود را بشنیدن و اطاعت فرمایش او و آنکه

مخالفت او را ننمایند و فهمانیدم ایشانرا که اوقائمه مقام من است .
 آری : چون گریه تا اندازه صورت حزن را خاموش میکند شاید
 امر این دو بزرگوار بگریه برای این بود لکن حضرت حسین (ع) بعکس
 اهلیت را از گریه منع فرموده شاید این بوده که صدای گریه آنها را
 دشمن نشنود که این یکنوع خسواریست از این پیدا است که حضرت
 حسین « که تاجه اندازه رادمرد غیوری بوده و آنوقت که منع کرد آنها
 از گریه چه بود »

بنا بنقل مصباح الحرمین آنوقت بود که آقادر خیمه ها آمد و -
 فرمود : ای تونی بشوب عتیق لایرغب فیه اجعله تحت ثیابی لئلا اجرر
 بعد قتل جامه کهنه که کسی را میل در آن نباشد بجهت من آورید تا
 آنرا در زیر لباس خود بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن که بدن را برهنه
 میکنند آن جامه کهنه بر بدنم بماند و عریان و بی ساتر نمایم فانی مقتول
 مسلوب من میدانم که من کشته میشوم و مرا برهنه میکنند همینکه زنان
 دلسوخته این را شنیدند صدای گریه بلند کردند و فغان و فریاد بر آوردند
 حضرت فرمود مهلا فان البكاء امام کن ساکت شوید در گریه تعجیل
 نکنید که گریه بسیار در پیش دارید .

حقیر گوید که : از این بیان که فرمود من میدانم که مرا برهنه
 میکنند پر واضح است که آن جامه کهنه بغیر از پیراهن بوده بلکه سرباله
 وزیر جامه کوچک کهنه بوده و آن با حضرت برقرار بود شاهد داستان
 ساربان است در شب یازدهم عاشورا چنانکه ذکرش در مجالس قبل
 گذشت .

حقیر سروده :

ای سر جـدا عزیز خدا بعد کشتنت
 نگذاشت دشمنت بجز سربال برتنت
 آیا چسان گذشت بر احوال اهل بیت
 دیدند پاره پیکر برخاک مسکنت

مجلس صد و سوم

در خصال و کتب روایات و تواریخ از جمله سپهر مرحوم در جلد
 حضرت عیسی ذکر نموده است که پنج قانون جناب عبدالمطلب قرار
 داد که در اسلام باشرع انور مطابق افتاد ۱ زنان پدران را بر فرزندان
 حرام کرد ۲ گنجی پیدا نمود و خمس آنرا در راه خدا داد و در اسلام
 خمس برقرار گردید ۳ چاه زمزم را حفر نمود و سقایت حجاج نمود و
 این منصب بعد از جناب عبدالمطلب بعباس پسرشان رسید تا ظهور
 اسلام و پیغمبر ﷺ به عباس تعویض فرمود ۴ دیت و خون بهای مرد
 را بصدق مقرر فرمود ۵ طواف بیت غیر معین بود آنرا بر هفت شوط
 مقرر داشت .

و شوط عبارت از همان طوف و گردیدن است بدور خانه
 از رکن عراقی تا رکن عراقی .

بالجمله جناب عبدالمطلب از جلال پیغمبر (ص) و وصول
 آنحضرت بدرجه نبوت آگهی داشت چه آثار فراوان او را مشاهده
 کرده بود چه از کتب سلف چه علامات دیگر از جمله شبی در حجر
 خوابیده بود خوابید که از پشت او درختی برست و سربا سمان کشیده

و شاخهایش مشرق تا مغرب را بگرفت و نوری از آن پدید شد که هفتاد مساوی خورشید بود هر روز نورش افزون میشد و عرب و عجم آنرا سجده میکردند و طایفه از قریش میخواستند آنرا قطع کنند و بر آن نزدیکی میجستند پس جوانی که بهترین مردمان بود در دیدار و گفتار بیرونشده ایشانرا میگرفت و پشت آنها را درهم میشکست و چشم ایشانرا میکند عبدالمطلب دست بلند کرد که بشاخهای آندرخت برساند آنجوان گفت از برای تو بهره نیست گفت از برای کیست این این دولت گفت برای آنها که بشاخهای آندرخت آویخته اند .

پس عبدالمطلب بیدار شد و بیدار شد و بیم داشت و نزد کاهنه رفت از قریش و آنخواهرا بیان کرد کاهنه گفت همانا از صاب تسو وادی پدید شود که مشرق و مغرب را فرو گیرد و پیغمبر شود پس حضرت عبدالمطلب از آن ترس باز آمد و مسرور گشت و آنوقت که اجاش نزدیک شد ابوطالب را طلب کرد و فرمود که ای ابوطالب حفظ کن این پسر را که بوی پدر نشنیده و مهر مادر ندیده او را از جسد خود بمنزله کبد بدار همانان ترک همه اولاد خود کردم و سفارش او را بتو می نمایم و من بینا ترین مردم در حق او هستم او را بجان و مال و دست یاری بکن زود باشد که او سید قوم شود آیا سفارش مرا قبول نمودی ابوطالب عرض کرد بای فرمود دست خود را دراز کن دراز کرد پس عبدالمطلب دست او را گرفت آنگاه فرمود که مرگ بر من آسانتر است از اینم بود که زنده بمانم تا زمان او را درک کنم پس حضرت محمد (ص) را بسینه چسبانید و بگریست و دختر آنرا امر برثیه کرد چنانکه ذکر کردیم .

و حضرت ابوطالب یار یکردن را نسبت بخاتم انبیا بسر حد
کمال رسانید بنحویکه نقل است که چون حضرت ابوطالب از دنیا
رفت حضرت رسول (ص) اظهار داشتند که اکنون من درد یتیمی
را احساس کردم.

چنانکه حسین مظلوم از همه ناگواریه‌ها اظهار انکسار کمر نفرمود
و اگر بعد از حضرت ابوالفضل که چون ببالینش رسید اظهار کرد انکسر
ظہری و ذات حیائی حل کردم شکست و راه چاره‌ها سد و گردید
چه نیکو گفته شاعر :

شعر

صف دشمن دریدی همچو کرباس
رسید آنگاه بر بالین عباس
بدامان بر گرفت آندم سرش را
همی بوسید خونین پیکرش را
بر آورد از دل تفسیده آهی
که سوزانید از مه تابه ماهی
بگفتش کی سپه دار قبیله
زه رگت مرا کم گشت حیل
شکستی پشتم ای شمشاد قامت
نمی‌یابد درستی تا قیامت
دریغ از بازوی زور آزماید
دریغ از پنجه خیبر گشاید
دریغ از اهل بیت بی پناهم
دریغ از یاور و میر سپاهم

(۵۲۰)

حقیر سروده

رفتی تو توانم ز بدن یکسره بردی
بشکست زرفت تو برادر کمر من
شد چیره عدو بر من ای یار وفادار
از بعد تو چون ریخت فرو بال و پر من

مجلس صد و چهارم

از منتخب التواریخ

باب اول در اسم و لقب و کنیه و نسب و تاریخ ولادت و وفات
حضرت خاتم النبیاست و در تعیین زوجات و اولاد و اقارب و حواریین
است .

اما اقارب مذکور شد اسم آن بزرگوار محمد است و اشهر
القاب شریفه مصطفی و خاتم النبیین است و اشهر کنیا ابوالقاسم
ووالده ماجدشان جناب عبدالله بن عبدالمطلب و این بزرگوار
قبل از ولادت حضرت پیغمبر در مدینه طیبه از دنیا رحلت فرمودند
در سن بیست و پنج یا بیست و هشت سالگی و در مدینه در دارالنبأغه
جعدی دفن شد و والده عبدالله و جناب ابوطالب و جناب زهیر
فاطمه بنت عمرو بن عائذ بن عبدالله بن عمران بن مخزوم بن یقطه
بن مره بن کعب است .

ووالده حضرت پیغمبر جناب آمنه بنت وهب بن عبدمناف
بن زهره بن کلاب بن مره است که جد ششم آنجناب است و والده

جناب آمنه مروه بنت عبدالعزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی بن کلاب است .

وحضرت برادر وخواهر نسبی نداشتند چنانکه خال وخاله نسبی نداشته واما برادر وخواهر رضاعی داشتند چنانکه مذکور شد وکسی که حضانت وپرستاری کرد وجود مقدسش را جناب ام ایمن برکه بنت ثعلبه بود ودر اصابه از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود ام ایمن امی بعد امی و جناب ام ایمن کنیز جناب عبدالله یا آمنه بود و بوراثت برسول اکرم رسید و بعد از تزویج جناب خدیجه پیغمبر ازادش فرمود وبعید بن زید حبشیه تزویج فرمود پس متولد شد از او ایمن ودر غزوه خیبر ایمن شهید شد و بعد از عبید حبشیه و بعد از بعثت تزویج شد به یزید بن حارثه که غلام جناب خدیجه بود و او را بخشیده بود رسول الله آنحضرت او را آزاد کرد ام ایمن را بو تزویج فرمود پس متولد شد از او اسامه بن زید ودر اسد الغابه است که بعد از رسول بنفصانه پنج ماه ام ایمن بدرود جهان گفت .

در جنات الخاود است که بنحو تحقیق حضرت خاتم را ۱۰۳ لقب است و ۲۶ اسم است لکن کنیه ایشان ۹ عدد است در ابوالقاسم وفاق است ودر باقی چون ابا ابراهیم و غیره که همه را ذکر نموده اختلاف است .

در انوار المواهب نهانند است که از جمله القاب آنحضرت شمس است ودر ذیل آیه والشمس وضحیها یعنی قسم بافتاب وروشنی در تفسیر علی بن ابراهیم است از ابو بصیر از حضرت امام صادق

پرسیدم از تفسیر والشمس وضحیها فرمود شمس رسول خداست
که آشکار کرده خداوند بواسطه آن برای مردمان دین
ایشانرا .

بعد فرمودندنهاوندی مرحوم که مفسرین در تعبیر از آن بزرگوار
در این آیه نکاتی ذکر فرموده اند وایشان چهارده نکته ذکر فرموده اند
و حقیر از باب اختصار بدو نکته قابل توجه اکتفا می نمایم ۱
آنست که چنانکه انتظام عالم تکوین بسما وشمس و سیر شمس در
دوازده بروج فاکه است همچنین انتظام عالم تشریع هم در سیر
شمس رسالت ختمیه است در بروج دوازده گانه که ائمه طاهرین
میباشند خداوند در باره شمس ظاهری میفرماید وجعلنا سراجاً وها
جایعنی وقرار دادیم چراغی تابان.

سوره عم آیه ۱۳

و در باره شمس نبوت و رسالت می فرماید:

وداعیا الی الله و سرا جامنیرا .

سوره احزاب آیه ۴۵

یعنی و خواننده بسوی خدا با ذهنش و چراغی نوربخش

شعر

چنانکه هست فاکر دوازده تمثال

که آفتاب بر آن دور میزندمه و سال

در آسمان ولایت دوازده برجند

چو آفتاب نبوت هم در اوج و کمال

قضا چو آینه نور احمدی میریخت

بریخت از آینه او دوازده تمثال

نکته دوم آنست که چنانچه از برای شمش ظاهری 'حیاناً' رجوعی بعد از غروب پیش آمد چون سرگذشت حضرت سلیمان در تماشای اسبها و یوشع بن نون وصی حضرت موسی بن عمران و حضرت امیر مؤمنان در مراجعت از جنگ نهر روان همچنین از برای شمش حقیقی هم رجعاتی بعد از غروبش حاصل شد مثل نمودار شدن آنحضرت در مسجد قبا برای ابی بکر و برای جابر در وقت صاحب حضرت حسن با معاویه و غیر اینها که از جمله روز عاشورا است که جبرئیل از آن خبر داد در وقتیکه صرخه می زد .

در کاهل الزبارة و دیگر کتب معتبره است که حضرت سید شهادت بدرجه رفیع شهادت رسید و در روز عاشورا یکتا در میان لشکر گاه عرسه پدید آمد صیحه میزد مردمان منعش کردند که از فغان کردن باز ایستد گفت حاشا که رسول خدا را بینم ایستاده و بر آسمان و زمین و بر شما نگران است مرا بیم آنست که نفرین کند و خداوند عذاب فرستد و من نیز در میان باشم منافقان گفتند همانا این دیوانه شده امراء تو این با خود گفتند این چه بود که با خود کردیم و به جهت خوشنودی ابن سمیه سید جوانان بهشت را بکشتیم از آنروز باز قصد خونخواهی اما مرا کردند تا آنکه پسر عیبالله خروج نمودند.

راوی گفت جماعت ذاك كه بود كه چنین فغان مینمود فرمود
یا اوجبرئیل امین میدانیم

چنین وجه از رای نوجبا شهر دهمشامی که فرموده

(۵۲۴)

روز یکه شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه بر آمدز کوهسار

بملاحظه تاویل شمس را بوجود مقدس نبوی چنانچه از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شد آنست که باید گفته شود که مراد از خورشید سر برهنه وجود نازنین پیغمبر خاتم است که از کوهسارهای مدینه منوره بکربلا تشریف فرما شد .

این شعر را حقیر تضمین کرده

فریاد و آه از ستم قوم بدشعار نسبت بدوده مان عزیزان کردگار
لا سیما حسین که بدخلاق را فخار روزیکه شد بنیزه سر آن بزرگوار
خورشید سر برهنه بر آمدز کوهسار

مجلس صد و پنجم

این فصل راجع بساعت و روز ولادت و هفته ولادت و ماه ولادت و سال ولادت است مشهورین علماء امامیه و مدلول اخبار آنست که بعد از طلوع فجر روز جمعه متولد شده اند .

کلینی مرحوم وقت زوال روز جمعه در شعب ابیطالب در خانه محمد بن یوسف ثقفی متولد شدند فرموده .

اما ماه ولادت : مرحوم مجلسی فرموده که اتفاق کردند امامیه مگر کمی از آنها که ولادت بی سعادت خاتم انبیا در هفدهم عا بوده و اکثر مخالفین در دوازدهم آن گفته اند و در اصول کافی این را اختیار نموده است .

محتمل است تقیه باشد نه اختیار حامله شد والده ماجده اش
بآن بزرگوار در ایام تشریق در نزد جمره وسطی

منتهی بعضی اشکال کرده اند که اگر حمل در ایام تشریق
و ولادت در هفدهم ربیع الاول باشد باید مدت حمل سه ماه و چند روز
نباشد تا یکسال و نه ماه و چند روز باشد با آنکه اتفاق نموده اند که
که مدت حمل از ششماه کمتر و از یکسال زیادتر نمیشود.

و جواب از این اشکال چنان است که مرحوم امین الاسلام
طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه ۷۳ از سوره ۹۹ انماالنسیی زیاده
فی الکفر.

یعنی تغییر دادن ماههای حرام را زیادتى در کفر است.
از مجاهد نقل فرموده که مشرکین در هر دو سالی در یکماه
حج می کردند تا آنکه اتفاق شد سال حجة الوداع در ماه ذیحجه
الحرام.

پس ممکن است حج در سنه ولادت در ماه جمادی الاخره
واقع شده باشد و شاید بر این فرمایش مرحوم مجلسی است در
تحفة الزائرین که جناب آمنه در ۱۹ جمادی الاخره بحضرت خاتم الانبیا
حامله شد بنابراین مدت حمل نه ماه یکروز میشود.

در جنات الخلود است جناب آمنه در شب جمعه ۱۸ جمادی-
الاخره به پیغمبر (ص) حامله شد.

حقیر گوید که: روی این دو فرمایش این دو مرد بزرگ پس
میباید حمل در ایام تشریق نباشد چون ایام تشریق بهر معنا که باشد یا
آنکه گوشت های قربانی را با آفتاب خشک کردن است یا چونکه قربانی

ثنا آفتاب طلوع نکنند نباید قربان کرد پس تشریق یعنی طلوع آفتاب
 علی ای حال ایام تشریق یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است
 پس ۱۸ یا ۱۹ جمادی بایازده یا دوازده یا سیزده منافات دارد .

و ناگفته نماند که : خانه محمد بن یوسف مال حضرت رسول بود
 آن بزرگوار مرحمت فرمودند بجناب عقیل بن ابیطالب بعدا ولاد
 عقیل اورا فروختند بمحمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج و شهور شد
 بخانه محمد بن یوسف و در زمان هرون الرشید مادرش خیزران اورا
 گرفت و مسجد نمود .

و در سال ۶۵۹ مالک مظفر والی یمن در عمارت آن مسجد سعی
 جمیل نمود و اکنون معروف و زیارتگاه است .

اما سال ولادت آن بزرگوار در کافی و دیگر کتب معتبره است
 که در عام الفیل بوده چهل سال قبل از مبعث شریف .

و در بحار است که بانفاق امامیه مبعث شریف در بیست و هفتم
 ماه رجب بوده انتهای .

در منتخب التواریخ مذکور است که ظاهراً مبعث شریف در
 بین سال چهل و یکم از ولادت بوده .

پس بنا بر این اگر مراد سال قمری باشد چنانکه ظاهر هم همین است
 از روز ولادت تا روز مبعث چهل سال و چهار ماه و ده روز میشود

پس تفاوتش از چهل سال و چهار ماه و ده روز زیاتر میشود
 پس اینکه فرمودند چهل سال تقریبی میباشد چون چهار ماه .

ده روز افزون است .

و در بحار است که ولادت آن حضرت در زمان سلطنت نوشیروان

بوده بغداد از گذشتن چهل و پنج سال از سلطنت او و بعد از گذشتن پنجاه و پنج روز یا چهل روز از سرگذشت اصحاب فیل که در قرآن شریف مذکور است .

از آنچه مذکور شد این مستفاد گردید که انعقاد نطفه مطهره در شب هجدهم یا نوزدهم جمادی الاخره بوده و ولادت بنا بر نقل خاصه اول طلوع فجر جمعه یا زوال روز جمعه بوده .

لکن مرحوم نهاوندی در مواهب نقل فرموده از تفسیر روح البیان از بعضی از بزرگان که تولد حضرت نبوی (ص) در روز دوشنبه و بدو بعثت آن بزرگوار هم روز دوشنبه بوده و هم در روز دوشنبه معراج آنحضرت واقع شده و در روز دوشنبه از مکه معظمه بیرون آمده بقصد هجرت بسوی مدینه منوره و هم در روز دوشنبه وارد مدینه شدند و روز وفات هم در دوشنبه بوده .

و شاید بیشتر این وقایع در این روز و شب بخصوص این باشد که یوم الاثنین اشاره است بسوی تعیین ثانی آنچنانیکه اوست مبدء فیاضیت و نظیر آن از حروف تهجی و مفرده حرف باء است پس چنانچه باء از میان حروف هجائیه مخصوص بتعین ثانویست .

پس همچنین است روز دوشنبه پس گویند الف با یوم الاحد بمنزله تعین ذات است و باء با یوم الاثنین یعنی تعین آنها بمنزله تعین صفات است فافهم انتهى .

چون ذکر از دوشنبه شد لازم آمد که ذکر بنمایم بنقل سید بن طاووس خاندان عصمت لشکر ابن سعد را قسم دادند بخدا که ما را بمحل کشته شدن حسین گذر دهید چون آن اسیران به نزدیک قتلگاه

رسیدند و شیون کشیدند و سرو روی را با سامشت و سیلی خستند و راوی گوید که فراموش نمیکنم زینب دختر علی را که با صوتی حزین و قلبی آشفته ندا برداشت تا اینجا که برادر را خطاب کرد بایی عسکره فی - یوم الاثنین نمہا یعنی پدرم فدای آنکس کہ لشکرش را در روز دوشنبہ منہوب و غارتشدہ کردند .

باینکہ بنابر قول صحیح روز عاشورا جمعہ بودہ پس ظاہراً کلام بی بی اشارہ باشد بر روز ثقیفہ یعنی همانروز کہ در ثقیفہ دورا بی بکر جمع شدند و امیر مؤمنان را تنہا اندھوا خواہان مارا غارت و مغلوب نمودند و اللہ یعلم .

شاهد براین در بعضی از جملا ت صدر ہمین کلمات بی بی است کہ الیوم مات جدی رسول اللہ یعنی امروز از دنیا رفت جدم رسول - خدا و حال اینکہ رسول خدا کہ روز عاشورا از دنیا رفتند . پس ظاہراً این است کہ این ستم از قتل و نہب مال ما از رفتن جدم رسول خدا بود تا او بود اہلبیتش عزیز بودند .

باز فرمود پدرم فدای آنکس کہ سراپردہ اش را از ہم گسیختند پدرم بفدای آن مسافر یکہ بسفری نرفتہ کہ امید باز گشتنش باشد و مجروحی نیست کہ زخمش دوا پذیر باشد .

پدرم فدای آنکس کہ با غم و غصہ از دنیا برفت .

پدرم فدای آنکس کہ بالاب تشنہ شہید شد .

پدرم فدای آنکس کہ ریشش خون آلودہ است و خون از او میچکد

پدرم فدای آنکس کہ جدش محمد مصطفی است

بالجملہ جناب زینب از این کلمات از برای برادر ندبہ کرد تا

(۵۲۹)

آنکه دوست و دشمن از ناله او بنالیدند .

زبان حال بی بی را حقیر سروده با تضمین چند شعر از حافظ

برگشته گل بخار مغیلان گمارمت

در حیرتم چگونگی در آغوش آرمت

چون چاره نیست میروم و میگذارمت

ایغایب از نظر بخدا میسپارمت

جانم بسوختی و بدل دوست دارمت

گامهای احمدیت پراکنده روی خاک

بینم چسان ز دل نکشم آه سوزناک

از اندوه فراق تو آخر شوم هلاک

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بدارمت

از دامن مراحم تو دست ما تھی

وز اهل بیت در بدر خویش آگهی

دل ریشم از غمت زچه مرحم نمینهی

محراب ابروان بنما تا سحرگهی

دست دعا بر آرم در گردن آرمت

ما را ز بعد تو با سیری کشید کار

بسا کعب نیزه همدم و با تازیانه یار

از چشم اشک ریزم چون ابر در بهار

صدا جوی آب بسته ام از دیده در کنار

بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت

مجلس صد و ششم

فصل سوم در تعیین ساعت رحلت و روز آن و ماه آن و سال آن و علت آنست

اما ساعت رحلت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ در بحار از مناقب است که پیش از غروب آفتاب بوده اما روز رحلت : اشهر بین علماء فریقین روز دوشنبه بوده .

اما ماه رحلت و روز آن علامه مجلسی در جلاء العیون فرموده که اکثر علماء شیعه را اعتقاد آنست که رحلت آن بزرگوار روز بیست و هشتم ماه صفر بوده و اکثر علماء عامه دوازدهم ربیع الاول گفته اند و نیز مرحوم مجلسی در جلا فرموده که خلافتی نیست که حضرت در وقت رحلت شصت و سه سال از عمر شریفش گذشته بوده در چهل سالگی مبعوث شدند سیزده سال بعد از بعثت در مکه بودند در اول ماه ربیع الاول در مکه بمدینه آمدند سه شب در غار ثور بودند روز چهارم بجانب مدینه رهسپار شدند روز دوازدهم وارد مدینه گردیدند ده سال هم در مدینه بودند .

در منتخب مذکور است که مبعث شریف در ماه رجب همین سال چهل و یک بوده پس از روز ولادت تا روز بعثت چهل سال و چهار ماه و نه روز می‌شود و هجرت در غره ع ۱ همین سال سیزدهم از بعثت واقع شده پس از روز بعثت تا روز هجرت دوازده سال و هفت ماه و سه روز می‌شود تقریباً که از سیزده سال چهار ماه و بیست و هفت روز کمتر می‌شود پس از روز ولادت تا روز رحلت بنابر مختار شصت و دو سال و یازده ماه و ده روز می‌شود تقریباً.

و اما علت رحلت حضرت خاتم الانبیاء :

شیخ الطائفه در تهذیب می‌فرماید که حضرت مسموم از دنیا رفتند و در بحار از بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصنفار از حضرت صادق روایت کرده زن یهودیه آنحضرت را مسموم نمود در زراع ذبیحه و آنجناب زراع و شانه ذبیحه را دوست میداشت و کراحت میداشت گوشت شیرین ذبیحه را چون نزدیک است بمحل بول حیوان و چون حاضر نمود آن زن یهودیه زراع مسموم را پیغمبر قدری میل فرمود پس آن زراع بسخن آمد عرض کرد یا رسول الله من مسموم آنحضرت و اگر گذارد آنرا و آن زهر در وجود مقدس آن بزرگوار اثر گذارد آنحضرت از دنیا رحلت فرمود.

در ناسخ است که آن زن یهودیه دختر حارث یهودی خیبر و برادرزاده مرحب خیبری بود که هر دو را امیر مؤمنان کشت حضرت را بگوشت بزغاله و شانه بزغاله مسموم نمود.

در منتهی الامال است از صفار بسند معتبر از حضرت صادق (ع) که در روز خیبر زهر دادند آنحضرت را در دست بزغاله چون حضرت

لقمه تناول فرمود آن گوشت بسخن آمد و گفت یا رسول الله مرا بزهر آلوده اند پس حضرت در مرض موت خود میفرمود که امروز پشت مرا درهم شکست آن لقمه که در خیبر تناول کرد و هیچ پیغمبر و وصی پیغمبر نیست مگر آنکه بشهادت از دنیا بیرون می‌رود .

در منتخب است که نام آن زن یهودیه زینب بنت حارث بوده حقیر گوید از لفظ ذبیحه مستفاد است که بزغال‌ها را مسلمین ذبح نمودند زیرا یهود نحو دیگر گوسفند را میکشند .

و آوردند آن غذا را خدمت حضرت زینب بنت حارث چون اسیر بوده پس خود داوطلب برای اعمال غرضش که مسموم کردن آن باشد خدمت حضرت آورده یا این خدمت بدو رجوع شده .

اما ندانستن حضرت آنسرا برای این است که عالم پیغمبر و امام به حضوری حضور است چون عالم خدا و نه حصولی حصولیست چون عالم ما لکن برزخ است بین دو که بتعبیر روایت انشاؤا علموا یعنی هرگاه بخواهند بدانند میدانند پس مسموم شدن ائمه چون حضرت حسن و حضرت جواد از این قبیل بوده حاجی علماء قمی .

در منتهی الامال روایت مفصلی از شیخ مفید و شیخ طوسی راجع بدرگذشت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ ذکر فرموده است و حقیر برای اختصار بذیل آن روایت اکتفا مینمایم .

پیغمبر فرمود بخوانید از برای من برادر و یاور مرا ام سلمه گفت بخوانید عی را همانا که پیغمبر ﷺ غیر او را قصد نکرده چون امیر مؤمنان (ع) حاضر شدند اشاره کرد پیغمبر ﷺ بسویش که نزدیک من بیا امیر مؤمنان (ع) خود را بآن حضرت چسبانید پیغمبر ﷺ

باو راز گفت در زمان طویلی پس امیر مؤمنین بر خواست و در گوشه نشست و حضرت رسول ﷺ در خواب رفت پس امیر (ع) بیرون آمد .

مردم باو عرض کردند یا ابالحسن چه رازی بود که پیغمبر با تو بگفت حضرت فرمود که هزار باب از غلم بمن تعلیم نم، ده که از هر بابی هزار باب مفتوح میشود و وصیت نمود مرا بآنچیزیکه بجای خود آورده آنرا انشاء الله تعالی پس چون مرض حضرت رسول ﷺ سنگین شد و رحلت او بریاض جنت نزدیک گردید حضرت امیر (ع) را فرمود که یا علی سر مرا در دامن خود گذار که امر خداوند عالمیان رسیده است و چون جان من بیرون آید آنرا بدست خود بگیر و بروی خود بکش پس روی مرا بسوی قبله بگردان و متوجه تعجیز من شو و اول تو بر من نماز کن و از من جدا مشو تا مرا بقبر من بسپاری و در جمیع این اهور از حق تعالی یاری بجوی چون حضرت امیر سر مبارک آنسرور را در دامن خود گذاشت حضرت بیہوش شد پس حضرت فاطمه علیها السلام نظر بجمال بیمثال آنحضرت میکرد و میگفت .

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه شمال الیتامی عصمة لایارامل یعنی حضرت رسول سفید روئی است که مردم ببرکت روی او طاب باران میکنند و فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنان است چون آنحضرت صدای نور دیده خود فاطمه علیها السلام را شنیده دیده خود را گشود و بعد بصدای ضعیفی فرمود که ای دختر این سخن عم تو ابوطالب است این را مگو بلکه بگو .

و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل

انقلبتم علی اعقابکم .

سوره ۳ آیه ۱۳۸

یعنی ونیست محمد ﷺ مگر رسولی بتحقیق گذشته اند پیش از او
رسولان آیا پس اگر مرده بود یا کشته شده بود بر پاشنه ها تان بر میگشتید
یعنی بدین جاهلیت خود بر میگرددید .

پس فاطمه (ع) گریست حضرت رسول او را اشاره کرد که
نزدیک من بیا چون فاطمه نزدیک او رفت رازی در گوش او گفت که
صورت جناب فاطمه (ع) برافروخته شد و شاد گردید چون روح
مقدس آنحضرت مفارقت کرد حضرت امیر (ع) دست راستش در زیر
گلوی آنحضرت بود پس جان شریف رسول خدا از میان دست امیر
مؤمنان بیرون رفت پس دست خود را بلند کرد و بروی خود کشید
بعد دیده های حق بین پیغمبر (ص) را پوشانید و جامه بر قامت باکرامتش
کشید پس مشغول گردید بر امر تعجیز آنحضرت .

روایت شده که از حضرت فاطمه علیها السلام پرسیدند که چه این راز بود
که پیغمبر بسا تو گفت که اندوه تو مبدل بشادی گردید و اضطراب
تو تسکین یافت فرمود که پدر بزرگوارم مرا خبر داد که اول کسی که از
اهلبیت او باو ملحق خواهد شد من خواهم بود و مدت حیوة من بعد از او
امتدادی نخواهد داشت و باین سبب شدت اندوه و حزن من تسکین
یافت .

حقیر گوید باینکه شدت حزن و اندوه بی بی تسکین یافته بود
مردم مدینه از گریه آن مکرمه آرام از شان رفته و بدین جهت در آخر
بقیع امیر مؤمنان برای نور چشم خاتم پیغمبران بیت الاحزان ترتیب داد

و با این قلت زمان خاتون عالمیان از جمله گریه کنندگان خمسه بشمار رفت .

در ناسخ التواریخ مرحوم سپهر در جلد حضرت فاطمه روایت نموده از کتاب من لایحضره الفقیه صدوق علیه الرحمه که بلال بن رباح بعد از رسول خدا در ادای اذان و اقامه اقدام نمینمود و گفت من پس از پیغمبر برای کسی اذان نمیگویم یکروز حضرت فاطمه علیها السلام فرمود دوست دارم که صوت مؤذن پدر خویش را بشنوم چون این خبر را به بلال اظهار داشتند شروع با اذان کرد چون گفت الله اکبر فاطمه خویشتن داری نتوانست کرد های های بگریست و چون بانگ در داد باشد ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه صبحه زده برود را افتاد و مدهوش گشت مردمان گفتند ای بلال سخن کوتاه کن اینک فاطمه بسر ای دیگر تحویل میدهد بلال دم فرو بست گاهی که فاطمه بخویش آمد فرمود چرا بلال اذان را پایان نمیرد بلال عرض کرد ای سیده من بر تو میترسم که چون اذان من بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معاف دار .

حقیر گوید : بی بی عالم از صدای مؤذن پدر و الا مقامت بیتاب شدی پس چه نلی داشت نازدانهات حضرت زینب که از سر بریده برادر بالای نی صوت قرآن شنید .

در این موضوع حقیر سروده :

زینب از رأس عزیز سبحان بسر نیزه شنیدی قرآن
سرش از چوبه محمل بشکست بسکه بی تاب و حزین گشت از آن
و نطحت جبینها بمقدم المحمل

مجلس صد و هفتم

فصل چهارم راجع است باولاد امجاد حضرت خاتم

بنابر مشهور حضرت رادوپسر و چهار دختر از حضرت خدیجه بوده اما پسر اول جناب قاسم است و ایشان اول مولودی بود که از برای ایشان بوجود آمد در مکه پیش از بعثت بنقلی بعد از هفت شب بنقلی بعد از دو سال از ولادتش پیش از بعثت از دنیا رفت و حضرت بدین سبب بابی القاسم مکنّا گردید .

دوم : از فرزندان که بدنیا آمد جناب زینب است که در سال پنجم از تزویج جناب خدیجه کبری به پیغمبر متولد شد که از سن مبارک رسول اکرم سی سال گذشته بود پس ولادت جناب زینب در مکه بوده ده سال به بعثت مانده و در سال هشتم هجری در مدینه طیبه از دنیا رفت در سن سی و یک سالگی و این مکرمه زوجه ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی عبدالشمس بن عبدمناف بود که از جناب عبدمناف رشته او با پیغمبر منفضل میشود و تزویج آنمخدره بابی العاص قبل از حرام شدن دختران بکفار بوده و نام ابوالعاص را سه وجه ضبط کرده اند القیط ۲ مهشم ۳ هشیم نقل است که ابوالعاص در جنگ بدر اسیر

شد و جناب زینب قلاده که حضرت خدیجه کبری باو داده بود نزد پدر بزرگوارش فرستاد بجهت فدای شوهر خود چون حضرت نظرش بقلاده افتاد یاد کرد خدیجه کبری را و رقت فرمود و از صحابه طلب فرمود که فدای او را به بخشند و او را بدون فدا رها کنند اصحاب چنین کردند حضرت با ابی العاص شرط کرد چون به مکه برود زینب را خدمت پدر بزرگوارش فرستد و بشرط خود و فائز شود و بعد خود بمدینه آمد و اسلام آور دو بعد از چندی از رحلت جناب زینب شوهرش ابوالعاص از دنیا رفت.

و مادر ابی العاص شوی زینب هاله بنت خویلد است و از برای او ترتیب تابوتی دادند و این اول تابوت بوده است که در اسلام ساختند ابوالعاص و جناب زینب پسر خاله و دختر خاله بودند و از آنها دختری شد بنام امامه که حضرت فاطمه زهرا بحضرت امیر مؤمنان وصیت نمودند که بعد از من امامه دختر خواهر مرا تزویج فرما و جناب امامه در سته پنجاه هجری از دنیا رحلت فرمود.

در منتخب التواریخ از بحار از قوة القلوب نقل کرده که حضرت امیر نه شب بعد از رحلت حضرت صدیقه طاهره جناب امامه را تزویج نمودند.

و از اصحابه ابن حجر عسقلانی نقل کرده که سه شب بعد از رحلت حضرت فاطمه تزویج امامه را نمودند

در منتهی الامال است از هشام بن محمد معروف بابن کلیبی که محمد اوسط بن علی مادرش امامه دختر زینب رسول خداست.

و محمد حنفیه که محمد مادرشان خواسته ست محمد اصغر
 ابو بکر بن علی مادرشان لیلی بنت مسعود و ارمیه در کربلا شهید شدند
 و پسری شد از امامه بنام علی که قبل از بلوغ وفات کرد .

حقیر گوید که از این بیان معلوم میشود که از جناب امامه
 برای امیر مؤمنان پسری بنام محمد اوسط بوجود آمده است

بعد از جناب زینب جناب رقیه بدینا آمده و در سال سوم
 هجری در مدینه شهید شد در سن بیست و سه سالگی و جهت شهادتش
 این بود که این مخدره زوجه عثمان بن عفان بن ابی العاص
 بود و پیغمبر خون مغیره بن ابی العاص عموی عثمان را مباح فرمود
 عثمان مغیره را در خانه خود پنهان نمود و وحی آمد که مغیره در
 خانه عثمان است حضرت پیغمبر بحضورت امیر فرمود دشمنش را بردار
 برو بخانه عثمان و مغیره را بقتل برسان عثمان دانست و او را بخدمت
 پیغمبر آورد و سه روز مهلت گرفت تا از مدینه خارج شود بعد که
 عثمان از خدمت حضرت بیرون شد حضرت رسول فرمود :

اللهم العن مغیره بن ابی العاص والعن من یؤویہ والعن من یحمله والعن
 من یطعمه والعن من یسقیه والعن من یجهزه والعن من یعطیه بسقاء
 او حیاء او رشاء او دعا .

یعنی بار الهادورکن از رحمت مغیره پسرای العاص را و دور
 نما کسی که پناهش داد دور نما آنرا که سوارش کرد و دور کن
 آنرا که طعامش داد و دور کن کسی را که سیرایش کرد دور کن
 آنرا که اسباب سفرش را آماده نمود دور کن آنرا از حیث
 آبدادن و یاری کردن و پشت بانی نمودن و جانب اش را نگاه داشتن
 پکنفر از منافقین و رتکب تمام این اهوریکه مورد لعن آن

بزرگوار شده بود گردید و مغیره را برد یعنی عثمان در منزل خود جای داد و غذا و آب داد و اسباب سفر برای مغیره فراهم کرد و روز چهارم او را از شهر مدینه خارجش کرد پس وحی نازل شد حضرت رسول حضرت امیر مؤمنان را و عمار یاسر را فرستادند و مغیره را به قتل رسانیدند عثمان به تهمت اینکه جناب رقیه پسر بزرگوارش خبر داده به مکان مغیره آنمخدره را بسیار زد و آنمخدره پسر بزرگوار خبر داد پیغمبر فرمود ما اقبیح بالمرثه ذات حسب و دین فی کل یوم یشکوز و جمها.

یعنی چقدر زشت است نسبت بزن صاحب شرافت و دیانت در هر روز شکایت کردن از شویش.

حاصل اینکه چهار مرتبه عثمان آنمخدره را با چوب چهار شتر ازار کرد و در مرتبه چهارم پیغمبر حضرت امیر مؤمنان را فرستادند و فرمودند شمشیر بردار و بره به خانه عثمان و دختر عم خود را گرفته بیاور اگر عثمان مانع شد او را بقتل برسان حضرت امیر مؤمنان به خانه عثمان تشریف آوردند و جناب رقیه را نزد پیغمبر بردند آنمظلومه پشت خود را برهنه کرد چشم پیغمبر بجراحتهای پشت آنمخدره افتاد فرمود قتلك قتله الله در روز چهارم جناب رقیه از از دار دنیا رحلت فرمود.

مروست که حضرت پیغمبر بر سر قبر رقیه ایستاد و دعا کرد که الحقی بسلفنا عثمان بن مظعون.

یعنی خداوند او را بگذشته ما عثمان پسر مظعون ملاحق نما پس فرمود که من دانستم ضعیف و ناتوانی او را و از خدا خواستم که او را از فشار قبر ایمن نماید در اعلام الوری است که این

مخدره اول زوجه عتبة بن ابی لهب بود و او خیلی بر این مخدره ظلم کرد و مطلقه نمود پیغمبر فرمود اللهم سلط علی عتبة کلبا من کلابك فتنا وله الاسد وبعد عثمان آنمخدره را تزویج کرد و از او عبد الله بن عثمان متولد شد و در صغیری از دنیا رفت چون خروسی به چشم ان طفل منقار زد پس مریض شد و از دنیا رفت و رحلت این مخدره در سال دوم هجرت بود چون در اصابه است وقتی که زید بن حارثه آمد و خبر و بشارت داد بفتح بدر عثمان سر قبر رقیه بود و معلوم است که جنگ بدر در سال دوم هجرت بوده است .

و اما مکرمه مخدره ام کلثوم اسم شریفه اش آمنه است و بعد از جناب رقیه بعثمان تزویج شد لذا عثمان را ذو النورین میگویند و جناب ام کلثوم سال هفتم یا نهم از هجرت از دنیا رحلت فرمود و در اصابه است که کلثوم با همشیره مکرمه اش فاطمه و غیر او از عیالات پیغمبر وارد مدینه شدند و بعد از شهادت همشیره اش رقیه عثمان او را تزویج نمود و در سال سوم هجری و در شعبان سنه نهم از هجرت در مدینه از دنیا رفت و اولادی نیافرید و در خانه عثمان نکته قابل توجه این است که صاحب اصابه مقرر است بشهادت جناب رقیه خاتون دختر رسول خدا .

این بنا بر مشهور بود لکن در منتهی الامال است که در قرب الاسناد از حضرت صادق است که جناب ام کلثوم تزویج شد بعثمان بن عفان و پیش از آنکه بخانه عثمان برود برحمت الهی واصل شد و بعد از او حضرت رقیه را با او تزویج نمود رسول خدا .

دره صباح الحرمین است که بعضی از علماء معتبرین این را اقوی

واضح دانسته اند چون بجنگ بدر رفتند حضرت رسول ﷺ رقیه را باو تزویج نمود .

حقیر گوید : ممکن است جمع بین این دو قول باین که بجای ام کلثوم رقیه خاتون و بجای رقیه خاتون ام کلثوم نساخ درج کرده اند پس اول ام کلثوم بوده بعد رقیه خاتون العلم عندالله .

اما جناب ابراهیم... در منتهی الامال است که مشهور آنست که ولادت ابراهیم در مدینه شد در سال هشتم هجرت و ابورا فاع بشارت این مولود را بحضرت رسول داد و حضرت غلامی بساو بخشید و آن فرزند را ابراهیم نام نهاد و در روز هفتم از برای او عقیقه فرمود و سرش را تراشید و بوزن موی سرش نقره تصدق نمود بر مساکین و موسی را فرمود که در زمین دفن کردند و زنان انصار در شیر دادن او نزاع کردند پس حضرت اورا بام برده دختر منذر بن زید داد که او را شیر بدهد و ابراهیم چندان مکث نکرد در سال دهم هجری در روز هیجدهم ماه رجب وفات یافت و مدت عمرش شریفش یکسال و ده ماه و هشت روز بوده و بروایتی یکسال و شش ماه و چند روز و او را در بقیع دفن کردند و در فوت اوسه امر غریب بظهور آمد که در موضع خود بشرح رفته و ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت کرده که روزی حضرت رسول نشسته بود و بران چپش ابراهیم پسرش را نشانیده و بران راست خود امام حسین (ع) را یکمرتبه این رامیو سید یکمرتبه آنرا ناگاه آنجناب را حالت وحی عارض شد و چون آنحالت از او زایل گردید فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار من آمد و گفت ای محمد پروردگارت ترا سلام میرساند و میفرماید که این هر دو را برای تو جمع نخواهم کرد

یکی را فدای دیگران گردان .

پس حضرت نظر کرد بسوی ابراهیم و گریست و نظر کرد بسوی سیدالشهداء و گریست پس فرمود ابراهیم مادرش مبارک است و چون بمیرد بغیر از من کسی بر او محزون نخواهد شد و مادر حسین فاطمه است و پدرش علی است که پسر عم من و بمنزله جان من و گوشت من است و چون او بمیرد دخترم و پسر عمم هر دو اندوهناک میشوند و من نیز بر او محزون میگردم و من اختیار میکنم حزن خود را بر حزن ایشان ای جبرئیل ابراهیم را فدای حسین کردم و بفوت او رضادادم .

پس بعد از سه روز مرغ روح ابراهیم بجنات نعیم پرواز نمود و بعد از آن حضرت رسول هرگاه امام حسین را میدید او را بسینه خود می چسبانید و لبهای او را می مکید و می فرمود فدای تو شوم ای کسیکه ابراهیم را فدای تو کردم .

و از حضرت صادق روایت است که چون ابراهیم از دنیا رفت آب از دیده های حضرت رسول فرو ریخت و فرمود که دیده میگریسد و دل میسوزد و نمیگویم چیزی که موجب غضب پروردگار گردد پس خطاب با ابراهیم کرد که ما بر تو اندوهناکیم ای ابراهیم پس در قبر ابراهیم رخنه مشاهده نمود و بدست خود آن رخنه را اصلاح فرمود و فرمود که هرگاه احدی از شما کاری میکند باید محکم بکند .

پس فرمود که ملحق شو بسلف شایسته خود عثمان بن مظعون در مصباح الحرمین است که بسند معتبر مرویست که حضرت صادق (ع) یکی از اصحاب خود فرمود که چون بمدینه روی برو بسوی غرفه مادر ابراهیم که آن مسکن حضرت رسول و محل نماز آن حضرت بوده .

و اشهر آن است که ماریه را مقوقس پادشاه اسکندریه برای آنجناب فرستاده و بعضی گفته اند که نجاشی پادشاه حبشه فرستاده و به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر مرویست که چون ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) از دنیا رفت فرمود که یساعلی برخیز و کارسازی فرزند من بکن پس حضرت امیر برخاست و ابراهیم را غسل داد و حنوط و کفن کرد و بقبرستان بردند و رسول دنبال جنازه رفت تا نزدیک قبر او رسید پس مردم گفتند که حضرت رسول از بسیاری جزع و حزن فرزند فراموش کرد که او را نماز بخواند .

پس آنجناب برخاست و فرمود که جبرئیل مرا خبر داد با آنچه شما گفتید که من از شدت جزع فراموش کرده ام نماز بر فرزند خود را چنین نیست که شما گمان کرده اید و لکن خداوند لطیف و خبیر بر شما پنج نماز واجب فرموده و از برای مرده گان شما از نماز یکی را اختیار نموده و امر فرموده مرا که نماز نگذارم مگر بر کسی که نماز خوانده باشد پس حضرت فرمود که یساعلی بقبر پائین رو و فرزند خود را در لحد گذار حضرت امیر داخل قبر شد و آن طایر قدسی را در آشیان لحد نهاد پس مردم گفتند که سزاوار نیست احدی را که فرزند خود را در لحد گذارد و بقبر فرزند خود داخل شود زیرا که رسول خدا داخل قبر فرزند خود نشد پس حضرت فرمود که ای مردم برای شما حرام نیست که داخل قبرهای فرزند خود شوید و لکن من ایمن نیستم که یکی از شما داخل قبر فرزند خود شود و بندهای کفن او را بگشاید از آنکه شیطان بر او مسلط شود او را بدارد بر جزعی که باعث حبط و حبس اجرا شود پس حضرت از نزدیک قبر مراجعت نمود .

(۵۴۴)

فونیز بسند معتبر منقول است که پیغمبر نزد قبر ابراهیم فرزند خود
خاضر شد در جانب قبله قبر نشست و فرمود که ابراهیم را سرازیر
بقبر داخل کردند و فرمود که قبرش را بلند کردند .

و نیز بسند معتبر مرویست که نزد قبر ابراهیم فرزند رسول خدا
بقدرت الهی درخت خرمائی روئیده بود که سایه بر آن قبر مطهر
میا فکند و بهر طرف که آفتاب میگشت باعجاز حضرت رسول
آندرخت بآن طرف میگردید که آفتاب بر قبر ابراهیم نتابد تا آنکه
آندرخت خرما خشکید .

مخفی میباشد اینکه حضرت فرمود کد نماز نخوانم مگر بر کسیکه
نماز خوانده باشد منافاتی ندارد با آنچه در کتب فقیهیه است که چون طفل
شش سال را تمام نمود واجب است برش نماز خواندن چون دستور
است از شرع انور که بچه‌ها را چون شش سال رسیدند آنها را بنماز
و ادا کنند پس نماز میت بر نماز خوان گذارده میشود العلم عند الله .
حقیر سروده :

بر مزارش نخله روئیده شد
این شگفتی بر خلایق دیده شد
سایه افکندی ز هر سو همچو ابر
تا نگیرد آفتابش روی قبر
قبر ابراهیم را نخله نقاب
از خور و قتل حسین شد در حجاب
سر بریده از قفا بر روی خاک
باتنی عربان و جسمی چاک چاک

(۵۴۵)

نخوہای چون زینبش اورا بدید

جسامہ صبر و شکیبائی درید

مجلس صد و ہشتم

اما فاطمہ سلام اللہ علیہا و علی ائیمہا و بعلہا و بنیمہا چنانچہ
در منتهی الامال است بنقل ابن بابویہ بسند معتبر از یونس بن
ظبیان از حضرت صادق کہ فرمود حضرت فاطمہ رانہ اسم است
نزد حق تعالی ۱ فاطمہ ۲ صدیقہ ۳ مبارکہ ۴ طاہرہ ۵ زکیہ ۶ راضیہ
۷ مرضیہ ۸ محدثہ ۹ زہرا (ظاہر امراد حضرت اعم از اسم و لقب مرادشان
بودہ کہ اسم فاطمہ و آن ہشت دیگر لقب باشند) پس حضرت فرمودند
کہ آیا میداننی کہ چیست تفسیر فاطمہ یونس گفت نہ عرض کردم
خبر دہید مرا از معنای آزای سید من حضرت فرمود .
فطمت من الشر .

یعنی بریدہ شدہ است از بدیہا پس حضرت فرمود کہ اگر امیر
مؤمنان (ع) تزویج نمی نمود او را کفوی و نظیری نبود اورا بر روی
زمین تاروز قیامت نہ آدم ونہ آنها کہ بعد از او بودند .
در منتخب التواریخ است کہ در عیون اخبار الرضا است از امیر
مؤمنان کہ پیغمبر فرمود یا علی بزرگان قریش بمن ایراد کردند کہ ما
بخواستگاری فاطمہ (ع) آمدم اورا بماتزویج نکردی و بعلی (ع)
تزویج نمودی من بآنها گفتم واللہ من شمارا منع نکردم و بعلی تزویج

(۵۴۶)

نکردم بلکه خداوند شمارا منع کرد و بعنی تزویج فرمود .
پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند جلال جلاله
میفرماید .

لولم اخلق علیاً لما كان لفاطمة ابنتك كفوعلى وجه الارض آدم
ومن دونه .

یعنی اگر من علی را خلق نمیگردم از برای فاطمه دختر توهم
دوشی نبود در روی زمین از آدم گرفته و بعد او از جهت رتبه از این
روایت استفاده میشود برتری آن مخدیره از همه انبیا و مرسلین بعد از
پدر بزرگوار و شوهر عالی مقدارش چه نیکو گفته و فائی ششتری .
حق چه ندیده و سرش در همه ممکنات از آن

لازم و واجب آمدش خلقت حیدر آورد .
دختر ار ازین قبیل هست همواره تا ابد
مادر روزگار ای کاش که دختر آورد
آورد از کجا و کی مادر دهر این چنین

فاطمه یکه مظهرش قدرت داور آورد
در منتهی الامال است که مرحوم علامه مجلسی میفرمود که
صدیقه بمعنای معصومه است و مبارکه یعنی صاحب برکت در علم و
فضل و کمالات و معجزات و اولاد کرام .

و طاهره یعنی پاکیزه از صفات نقص .
و زکیه یعنی نمو کننده در کمالات و خیرات .
و راضیه یعنی راضی بقضای حق تعالی .
و مرضیه یعنی پسندیده خدا و دوستان خدا .
و محدثه یعنی ملک با او سخن میگفت .

وز هراء یعنی منور بنور نورانی صوری و معنوی

در مصباح الحرفین است که (فـ اـ یـ دـ هـ) در عالم اعداد برای هر عدد دو کمال است کمال شعوری و کمال ظهوری که کمال شعوری برای عدد نه مثلاً هشتاد و یک می باشد بعجهت اینکه چون جمع کردی از یک تا نه را مثلاً گفتی یک و دو سه سه و سه شش تا آخر حاصل میشود چهل و پنج عدد و چون جمع کردی از عدد تحت نه را که هشت باشد با اعداد مفردات تحت آن مثلاً گفتی هشت و هفت پانزده تا آخر حاصل میشود سی و شش عدد و مجموع چهل و پنج را با سی و شش که جمع نمودی میشود هشتاد و یک و این را کمال شعوری گویند اما عدد ظهوری همان جمع از نه با مادون اوست ۱۱ عدد یک و برای هیچ عددی مثل عدد نه اتفاق نیفتاده که بین دو کمال خود باشد اگر در اسم جناب فاطمه (ع) و این از خواص این اسم شریف است .

حقیر گوید برای توضیح لازم است شرح داده شود و آن این است که فاطمه پنج حرف است فاء و حرف آن دو است و مه هم دو حرف است و طاء فاصله است بین این چهار حرف و طاء بحساب ابجد کبیر نه عدد است و فا هشتاد و یک عدد است و مه چهل و پنج عدد است پس در فاء هم کمال شعوری می باشد هم ظهوری چون از نه تا یک که جمع شود ۴۵ میشود و از هشت تا یک که جمع شود ۳۶ میشود و این دو قسم که جمع شود ۸۱ میشود پس در دو حرف پیش طاء کمال شعور است بخلاف دو حرف بعد از طاء که فقط کمال ظهور است که جمع از نه تا یک باشد و حرف طاء که وسط واقع شده بحساب ابجد ۹ می باشد.

حقیر گوید که دو حرف قبل از طانه تا می باشد و دو حرف بعد از طانه پنج تا میشود و خود طاهم نه تا میشود و اگر فاء و الف و طار را جمع کنیم نو تا میشود که برابر میم و هاست که چهل و پنج است و تمام پنج حرف فاطمه پانزده تا میشود بیک عدد کم زیرا فاطمه ۱۳۵ است فاطمه مطابق است بالمؤمن که یکی از اسماء الحسنی است که عدد کبیرش ۱۳۶ میباشد و یکی از معانی مؤمن این گرداننده بندگان است از عذاب و فاطمه هم چنین چنانکه در احادیث متواتره است از طریق خاصه و عامه که آنحضرت را برای این فاطمه نامیدند که حق تعالی او را و شیعیان او را از آتش جهنم بریده است .

اشهر القابشان زهرا است و اشهر کنای آنمخدره ام الائمه النجباء النقباء و ام اییهام میباشد در وجه اینکه این مجمله مخدره باین کنیه مکنی شده در مواهب مـرحوم نهاوندی و جوهی ذکر نموده از جمله این است که در کتاب خصایص الفاطمیه است که چون آیه النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم نازل شد .

سوره ۳۳ آیه ۶

یعنی نبی برتری دارد بمؤمنان از خودهاشان و زنانش مادرهای ایشانند و این آیه در مدینه منوره نازل شد و زوجات حضرت محمد هریک بکنیه ام المومنین مفتخر شدند و همگی امهات مؤمنین و مؤمنات گردیدند جناب فاطمه (ع) زهرا پس از این برای خود شرف و مرتبه خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین در بر گرفت و بوسید و بوئید و باین کنیه اش نامید .

یعنی اگر زنهای من مادرهای امت من هستند تو بالاتر از اینانی

(قدر و رتبه) که مادر منی

و این بطریق حقیقت هم هست نه مجازی یکی از معانی ام قصد است پس حضرت رسول که آنجناب را با نام اییم با کتبه داد بواسطه اینکه آن مخدره مقصود آنجناب بود یعنی آن طاهره همان فرزندی که پیغمبر میخواست و مقصودش بود بجهت آنکه نسل پیغمبر از آن مخدره باقی ماند چنانکه سوره کوثر بر این مدعا شاهدیست بتفسیر معروفش .
 در انوار المواهب نهانند نیست از خصایص الفاطمیه که در عدد سه حرف اول فاطمه که فاء و الف و طاء است اثر دیگر است چنانکه در عدد دو حرف آخر فاطمه که میم و ها باشد اثری مقرر است بلکه بعضی از اهل خلوص دریافت بر این سه قسم که چهل و پنج و نود « که عدد سه حرف اول باشد » و صد و سی و پنج (که عدد همه پنج حرف باشد) دراذکار و اعمال خودشان در توسل بفاطمه ط. هره مراقبت کرده اند بمقصود رسیده اند و بعضی بعدد حرف طاء که نه است و وسط حرف این اسم شریف واقع شده قانع گردیده اند از ادعیه و صلوات منسوبه بآن محجوبه کبری .

بدانکه در بعضی از روایات است که فاطمه را فاطمه نامیدند برای اینکه دوستان و شیعیان خود را از آتش جدا مینماید و نجات میدهد پس باین بیان فاطمه اسم فاعل است و متعدیست و در بعضی از روایات است که فاطمه را فاطمه نامیدند برای اینکه بریده شده است از بدنها و خون حیض پس روی این بیان فاطمه بمعنای مبطومه است که اسم مفعول باشد و این لازم است نه متعدی و این دو لحاظ متباین در استعمال واحد مستلزم استعمال لفظ واحد است در اکثر از معنای واحدست و این صحیح نیست پس اگر گفته شود که مراد از فاطمه همان ذات فطم و جدا کردن و جدا شدن است و ذات فطم هم بر

فطم نفس اوصادق است و هم بر فطم شیعیان خود از آتش جهنم
و محذوری هم لازم نمیآید چون موارد مذکوره در اخبار و آثار از
مصادیق فطم است .

و اینهم ناگفته نماند که استعمال فاعل بمعنای مفعول زیاد است
چون ماء دافق آمدای مدفوق و عیشه راضیه ای مرضیه و بیت عامرای معمور
و غیر اینها .

عرض شد که یکی از معانی فاطمه نجات دادن دوستان است
از آتش جهنم بدلیل اینکه در جلاء العیون است از ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت باقر (ع) که حضرت رسالت فرمود که چون روز
قیامت برپا شود دختر من فاطمه بیاید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار
و از پهلوهایی آن ناقه حریرهای بهشت آویخته باشد و مہار آن از
مروارید تر (یعنی تازه) و پاهای آن از زمرد سبز و دم آن از مشک ناب
(یعنی خالص) و دیده های آن از دو یاقوت سرخ بر آن ناقه قبه از نور
بسته باشد که از اندرونش بیرون نمایان باشد و میانش پر از عفو
پروردگار باشد و بیرونش رحمت کریم و فاطمه تاجی از نور بر سر
داشته باشد که بر هفتاد رکن مشتمل باشد هر رکنی را مرصع کرده باشند
از مروارید و یاقوت و نور بخشد مانند ستاره روشن و از جانب راست
او هفتاد هزار ملک باشند و از جانب چپ او هفتاد هزار ملک و جبرئیل
مہار ناقه را گرفته باشد و بصدای بلند ندا کند که بپوشانید دیده های
خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد پس نماند در آن روز پیغمبری و
نه رسولی و نه صدیقی و نه شہیدی مگر آنکه دیده های خود را بپوشاند
تا فاطمه از صحرای محشر بگذرد چون بزیر عرش پروردگار درآید

خود را از ناقه بزیر افکند و بگوید ای خداوند من و سید من حکم کن
 میان من و آنها که بر من ستم کرده اند خداوند! حکم کن میان من و
 آنها که فرزندان مرا شهید کردند پس ندا از جانب حق تعالی برسد که
 ای حبیب من و فرزند رسول من از من سؤال کن تا عطا کنم و نزد من
 شفاعت کن تا شفاعت ترا روا کنم بعزت و جلال خود سو گند یاد میکنم
 که امروز ستم ستمکاری از من نمیگذرد پس در آنوقت فاطمه گوید
 پروردگارا بمن ببخش ذریت مرا و شیعیان مرا و شیعیان فرزندان مرا
 و دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا پس باز ندا از جانب حق تعالی
 رسد که کجایند فرزندان فاطمه علیها السلام و شیعیان او و دوستان او و دوستان
 ذریت او پس ایشان بیایند و فرو گرفته باشند ایشانرا ملائکه رحمت
 از هر طرف پس فاطمه علیها السلام در پیش ایشان روان شود تا ایشانرا داخل
 بهشت گرداند

مجلس صد و نهم

بنقل منتخب التواریخ .

این فصل راجع به تعیین ولادت بی بی عالم است

ظاهر آن خلافیکه مورد اعتنا باشد نیست که ولادت شفیعیه محشر
 در مکه معظمه روز جمعه بیستم جماد الثانیه بوده بعضی در دهم این
 ماه هم گفته اند و سال ولادت را عامه پنج سال قبل از بعثت گفته اند
 و در بحار از شیخ مفید در حدائق الریاض و از شیخ طوسی و کفعمی
 در مصباحین دو سال بعد از بعثت نقل کرده اند لکن کلینی

در کافی و علی بن شهر آشوب در مناقب و شهید در دروس و طبری در دلائل الامامه پنج سال بعد از بعثت فرموده‌اند و علامه مجلسی در جلاء العیون فرموده اصح و اشهر همین است که پنج سال بعد از بعثت بوده .

حقیر گوید چنانکه صاحب‌منتخب هم فرموده که چون بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده و ولادت هم قول اصح پنج سال بعد از بعثت بوده تقریبی است بلکه چهار سال و ده ماه بیست و سه روز بعد از بعثت حضرت صدیقه متولد شده‌اند و چون از بعثت تا هجرت که غزه ع ۱ باشد دوازده سال و هفت ماه سه روز بوده پس سن آن مخدیره در روز هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز میشود تقریباً.

بدانکه عرض شد از جمله از القاب آن مخدیره محدثه است یعنی ملك بسا او سخن میگفت ما برای توضیح این موضوع بیک روایت اشاره مینمائیم در مصباح الحرمین مرویست که زمان پیغمبر (ص) روزی جبرئیل بمنزل فاطمه عليها السلام آمد بسا آن جناب مشغول سخن شد و در اثنای سخن بجبرئیل یاعم خطاب مینمود در این حال رسول خدا (ص) وارد شد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله فاطمه عليها السلام بمن خطاب یاعم میکند چگونه میشود این و حال اینکه ما معاشر ملائکه از نور خلق شده ایم و شما طایفه بشر از خاک خلق شده‌اید حضرت فرمود که فاطمه راست گفته ای جبرئیل ما هم از نور خلق شده ایم آیا میشناسی آن نور را هرگاه ببینی عرض کرد بسا پس حضرت سید انبیا حضرت امیر را حاضر کردند چون امیر مومنان حاضر آمد حضرت

فرمود نزد يك بيا حضرت امير نزد آن حضرت رفت پس پيغمبر پيشانی مبارك خود را گذاشت بچين حضرت امير و سائيد پس نوری پدیدار و ساطع شد که هیچ دیده را تاب دیدار آن نبود حضرت فرمود یا جبرئیل آیامی شناسی این نور را عرض کرد بلی این نور است که ما آنرا دیده ایم در قوائم عرش فرمود یا جبرئیل از این سبب فاطمه تو را یعام گفته .

پس نور خاتون قیامت همواره مثل نور پدرش جناب پيغمبر (ص) مشغول تقدیس و تمجید الهی بود تا آنکه آن نور را خلاق احديت سپرد بدرختی از درختهای بهشت.

حتیر گوید که آن درخت طوبی بوده بجهت آنکه در تفسیر قمی است از حضرت صادق که فرمود حضرت رسول فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد عرض کرد زن شوهر دار را چرا آنقدر میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد تناول نمودم پس خداوند او را آبی در پشت من گردانید چون بزمین آمدم با خدیجه همبستر شدم حامله شد بفاطمه و هرگاه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی را از او میشنوم .

ه مخفی مباد که در این خبر اسم معینی از آن میوه برده نشده .

و اینکه در بعضی از روایت است که ماده نطفه حضرت فاطمه رطب بهشتی است .

و در بعض دیگر است که سیب بهشتی است اختلافی با هم ندارند

یعنی هم سیب بوده هم رطب بوده چون درخت طوبی همه قسم از انواع
نعم را بموجب وایات داراست العلم عندالله .

آری آنور طیبه و طاهره که تجلی کرد در آن ماده پاک و
پاکیزه و در صلب چنین پیغمبری جای گیر شد و در رحم چنین مادری
مرکز گرفت باید که در شکم حضرت خدیجه با او سخن گوید و مونس
مادر باشد و او را دستور صبر دهد چنانکه در روایت ابن بابویه
است و در جلال العیون بسند معتبر از مفضل بن عمر و از حضرت
صادق فراجع .

و نیز در مواهب نهان نیست از مناقب الطاهرین که از تالیفات
عمادالدین طبرسیست که حضرت خدیجه روزی نماز میکرد و خواست
که در نماز در رکعت سوم سلام دهد حضرت فاطمه از شکم مادر
آواز داد قومی یا امه فانک فی الثالثة یعنی بر خیز ای مادر و سلام
کن چرا که در رکعت سیم نماز میباشی .

جلالت و بزرگواری خاتون محشر در محشر پدیدار میشود چنانکه در
مصباح الحرمین است که روز محشر جناب فاطمه با چندین هزار
ملائکه و حوریان بهشت وارد محشر میشود و از جانب حضرت الهی ندا
رسد که غضه و ابصار کم حتی تجوز فاطمه .

یعنی : ای اهل محشر بپوشید دیدگان تا آنرا تا اینکه فاطمه صدیقه
بگذرد .

پس در آنوقت همه خلایق چشمها میپوشند پس فاطمه قائمه
عرش را میگیرد و چنان ناله میکند که ارکان عرش الهی بتزلزل آید
خطاب رب العزه رسد که ای حیبتی و ابنة حبیبی درخواست از من کن تا عطا

(۵۵۵)

کرده شوی و شفاعت کن که شفاعت تو قبول است قسم بعزت و بزرگواری خودم نمیگذرم ازستم ستمکاران جناب فاطمه عرض - میکند که یارب ارنی الحسن والحسین خطاب رسد ای حبیب من نظر کن بقلب محشر ناگاه میبیند که میآید امام حسین بآبدن زخم داروبی سر بیکدست سر خود گرفته و بدست دیگر از گریبان شمر و از جانب دیگر عباس و علی اکبر و قاسم و سایر شهدای کربلا سرها در کف اماخون از حلقوم امام حسین جاریست .

بروایت دیگر آنگاه اهل محشر نگاه کنند ببینند که اسیران صحرای کربلا چون زینب خاتون و جناب ام کلثوم و جناب سکینه و سایر زنان با طفلان یتیم برشتران برهنه سوار پهای علم عدل بداد خواهی میانند پس جناب فاطمه از مشاهده این حال فریاد و ولداده و اثمرة فواداه کشیده صیحه میزند که دریای غضب الهی بجوش آید و ملک مقربی و نبی مرسلی و بنده مؤمنی نماند مگر آنکه بناله در آیند و صدابگریه بلند نمایند و جهنم بخروش آید و آتش از آن خارج شود و اهل محشر گویند قتل الله قاتل والدك یا فاطمه .

یعنی خدا بکشد کشته فرزند تو حسین مظلوم را ای فاطمه .

و فائمی شبستری گفته :

آه دمیکه فاطمه روی بمحشر آورد

جامه نور دیده خویش ز خون تر آورد

مادر اکبرش ز پی مویه کنان بسان نسی

ناله و بانگ یابنی در صف محشر آورد

روز جزا شود ز سر شور قیامت دگر

چون ز جفا بریده سر قیامت اکبر آورد

شافع عرصه جزا او فتدش ز کف لوا

بی-رق واژگون چو عباس دلاور آورد
در جلاء العیون است از ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا
که حضرت رسالت فرمود که دختره من فاطمه بص-حراى وحش-ر
در آید با جامه‌ای خوں آلود و درقه ثمه عرش چنگ زند و گوید ای -
خداوند عالم عادل حکم کن میان من و میان آنها که فرزندان مرا کشتند
پس حکم خواهد کرد از برای دختر من بحق پروردگار کعبه .

مجلس صد و دهم

بدانکه در ماه وفات بی بی عالم با اختلاف رفته اند در جنات
الخلود فرموده :

بقولی در شب سیم ماه . بارک رمضان بوده .

و بقولی بیست و پنجم ماه رجب بوده .

و بقول اصح سیم ماه جمادی الثانی بوده .

در مصباح الحرمین است که بروایت ابن عباس در روز بیست و
یکم رجب بوده .

در ناسخ است از مناقب که شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول بوده

در کشف الغمه است که روز سیم جمادی الاخر بوده .

و بروایت عامه در اواخر جمادی الاول بوده .

در کتاب دلائل مسطور است که روز شنبه بیست و هفتم جمادی-

الاخر بوده .

محمد بن همام گوید : بیستم جمادی الاخر بوده :

بروایتی در سیزدهم جمادی الاولی بوده .

و نیز در عدد اختلاف کرده اند .

در مناقب ابن شهر آشوب است که جناب فاطمه بعد از رسول -

خدا ﷺ چهل روز زنده بوده بروایتی چهار ماه بروایتی هفتاد و روز و بروایتی هشتاد و پنج روز .

در کافی است که هفتاد و پنج روز بوده بعضی دوماه نگاشته اند

بروایتی سه ماه گفته اند و گروهی سه ماه و ده روز ضبط کرده اند جماعتی

هشت ماه ذکر کرده اند بروایتی شش ماه نقل کرده اند .

در منتخب است که ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالیین

فرموده که از هشت ماه راجع بوفات حضرت فاطمه بعد از وفات

رسول خدا ﷺ زیاده گفته نشده و از چهل روز کمتر گفته نشده .

و ما اختصار میکنیم بذکر چهار قول که اصح اقوال است .

اول : شیخ طوسی و کفعمی در مصباحین ... و سید بن طاوس

در اقبال ... و حاجی نوری در تحفة الذاکرین و جمع کثیری از متأخرین

علماء میفرمایند که وفات آنمخدره در سوم جمادی الثانیه بوده

بعضی از روایات هم باین مضمون وارد شده من جمله از کتاب دلائل -

الامامه محمد بن جریر طبری امامی از ابوبصیر از حضرت صادق (ع)

روایت فرموده که حضرت فرموده قبض کرده شد فاطمه در جمادی -

الآخره روز سه شنبه سوم جمادی الاخره سال یازده از هجرت .

دوم : مرحوم کلینی در کافی فرموده که آنمخدره بعد از پسر

بزرگوارش هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و باین مضمون روایت هم

وارد شده و بنابر مختار کلینی که رحلت حضرت پیغمبر را در دوازدهم

ع امیداند و رحلت حضرت زهرا هفتاد و پنج روز بعد از رحلت حضرت رسول میدانند بایدرحلت مخدیره را در اواخر ماه جمادی الاولی بدانند نه در اواسط آن و از همین هم ۷۵ روز استفاده میشود. از روایتی که از اختصاص نقل شده که حضرت صادق فرمود بعد از ذکر سر گذشت نامه فدک را از صدیقه طاهر در بین راه و پاره کردن نامه را میفرماید که درنگ نمود حضرت فاطمه (ع) هفتاد و پنج روز در حالتیکه مریضه بود چونکه زده بود آنجنابرا فلان پس از دنیا رفت .

سوم شهید در دروس فرموده که وفات نمود بعد از پدرشان بنحو صد روز .

چهارم ابوالفرج اصفهانی در متاتل الطالین گفته که روایت است از حضرت باقر که حضرت فاطمه وفات نمود بعد از پدرشان سه ماه و اصحاق قول اول است و ممکن است تطبیق آن سه قول دیگر را هم باین قول اما قول دوم که قول کلینی باشد از بعضی از بزرگان نقل شده که در زمان سابق رسم الکتابه سبعین و تسعین بر يك نهج بوده پس محتمل است که اصل نسخه خمس و تسعین بوده که مطابق میشود با سوم جمادی الاخره .

اما قول سوم و چهارم تقریباً مطابق با قول اول است باینکه گفته شود بنا بر قول سوم متعرض نقص چند روز نشده اند و بنا بر قول چهارم متعرض چند روز زیاد نشده اند .

پس اقوی این شد که آنمخدیره روز سه شنبه سوم جمادی الاخره سنه یازدهم هجری از دنیا رحلت فرموده اند و در وقت رحلت بنا بر مختار از سن شریف آنمخدیره هفده سال و یازده ماه و سیزده

روز گذشته بود اما ساعت رحلت بنا بر روایت کشف الغمه بعد از عصر بوده و در بحار از حضرت صادق است که بین مغرب و عشا بوده. در ناسخ التواریخ است از جناب زید بن علی که وقتی حضرت فاطمه محض شد جبرئیل و رسول خدا را سلام داد و نیز ملك الموت را سلام داد و حاضران او از نرمی از فرشتگان احساس و اصغا نمودند و استشمام رایحه طیبی نمودند که بهترین بوی عطرها بود پس وفات کرد سلام الله علیها و علی ابیها و بعلمها و بنیها.

پس بانك اهل مدینه بصیحه واحده بلند شد و زنان بنی هاشم در خانه بی بی عالم جمع شدند و نزدیک بود که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه در آید می گفتند ای سیده زنان ای دختر پیغمبر آخر الزمان مردم چون موی یال اسب بسوی امیر مؤمنان می آمدند و آنحضرت نشسته بود و حضرت حسن و حسین در پیش آنحضرت نشسته بودند گریه مینمودند پس مردمان از گریه آنان میگریستند جناب ام کلثوم بیرون آمد و بر او نقابی بود که دامنش کشیده به زمین می شد و بردائی خود را پوشانیده یو دبایین حال نزد قبر پیغمبر آمد عرض کرد یا ابتاه یا رسول الله الان بحقیقت از دست دادیم تو را از دست دادیم که دیداری بعدش نیست (البته در این نشئه) مردم جمع شده بودند و گریه می کردند و منتظر بودند که جنازه خارج شود و برش نماز بخوانند پس ابوذر بیرون شد و اظهار داشت که برگردید همانا دختر رسول خدا تاخیر افتاد خـروج جنازه اش در این شب.

پس مردم متفرق شدند و اسماء بنت عمیس بر بالین جناب فاطمه میگریست.

فكشفت على عن وجهها فاذا فيها بسم الله الرحمن الرحيم هذا
 ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله اوصت وهى تشهد ان لا اله الا
 الله وان محمد عبده ورسوله وان الجنة حق والنار حق وان الساعة
 آتية ريب فيها وان الله يبعث من فى القبور يا على انا فاطمة بنت
 محمد زوجنى الله منك واكون لك فى الدنيا والاخرة انت اولى
 بى من غيرى حنظلى وغسلنى وكفننى بالليل وصل على وادفنى بالليل
 ولا تعلم احداً واستودعت الله واقراء على ولدى السلام الى يوم
 القيمة ..

يعنى پس على پرده از روى فاطمه بر كشيد بر بالين او نوشته
 نگرست چون در آن نظر نمود اين كلمات مكتوب بود كه شروع
 ميكنم بنام خداوند اينك كتاب سفارش فاطمه دختر پيغمبر است
 سفارش ميكند كه گواهي ميدهم كه نيست خدائي غير خداوند
 آفريننده و محمد بنده اوست و رسول اوست و خبر بهشت راست
 است و دوزخ دروغ نيست و قيامت بى شك در ميرسد و خداوند مر-
 دم را از قبور برميانگيزد يا على من فاطمه دختر محمد خداوند مرا براى تو
 كابين بست تا در دنيا و آخرت خاص تو باشم تو برترى مرا از غير مرا
 حنوط ميكن و غسل ميده و كفن ميپوش در شب و نماز ميگذارد بر من و
 بخاك بسپارد در شب و خبر مده احدي را و من بوديعت ميگذارم نزد خدا
 تو را .

يعنى بخدا ميسپارم و سلام مرا بفرزندان من برسان تا روز
 قيامت .

حقير گويد :

از اين فرمايش اخير افتخارى براى ذرارى حضرت نيكو

پدیدار است .

حقیر سروده :

علی گر جسم زهرا را کفن کرد
 حسین کل رنگ بر تن پیرهن کرد
 علی از بهر زهرا گشت محزون
 حسین را داغ اکبر کرده دلخون
 علی از بهر زهرا بی مددکار
 حسین در کربلا شد بی کس و یار
 ز بعد فاطمه خانه نشین شد
 علی اما حسین مقتول کین شد
 علی را یار و مونس آه شبگیر
 حسین تیغ و سنان و خنجر و تیر
 علی رسم نواب زینب آموخت
 حسین پیراهن ماتم بر اودوخت

مجلس صدویازدهم

این فصل را جمع بعثت وفات خاتون محشر است. آنچه بنظر حقیر میرسد علت آن بردو نوع بوده معنوی و صوری اما معنوی اعظم آنها فراق و آتش حرمان آن شفیعه محشر بوده نسبت به پدر تاجدارش بهجت اینکه در منتهی الامال است از شیخ طوسی بسند معتبر از ابن عباس که چون هنگام وفات حضرت رسول الله (ص) شد آنقدر

گریست که آب دیده اش به محاسن مبارکش جاری شد گفت یا رسول الله سبب گریه شما چیست فرمود گریه میکنم برای فرزندان خود آنچه نسبت بایشان خواهند کرد امت من بعد از من گویا می بینم فاطمه دختر خود را بر او ستم کرده باشند بعد از من و او ندا کنند که یا ایتاه یا ایتاه واحدی از امت من او را اعانت نکند چون فاطمه این سخن را شنید گریست حضرت رسول فرمود گریه میکنی ای دخترم فاطمه (ع) عرض نمود گریه نمیکنم برای آنچه بعد از تو بمان خواهد کرد ولکن میگیرم از مفارقت تو یا رسول الله حضرت فرمود که بشارت باد ترا ای دختر که زود بمن ملحق خواهی شد و تو اول کسی خواهی بود از اهل بیت من بمن ملحق میشود.

اماعتل صوری چنان است که با سائید معتبره از مسلم بن قیس هلالی و دیگران روایت است از جناب سلمان و عباس و روایت مفصل است و اجمالش این است که چون امر خلافت ظاهری بر ابوبکر مستقر آمد و کس بر امیر مؤمنان نماند جز چهار نفر عمر بابی بکر گفت که چرا علی را بیعت خود نخوانی قسم بخدا اگر او باتو بیعت نکند خلافت بر تو قرار نیابد زیرا او خلیفه بحق رسول خدا و اعلم و اشجع و افضل و افضای این امت است و مورد احتیاج مردمان است و مردم را باور جوع بسیار است پس ابوبکر کس بجانب آن حضرت فرستاد حضرت اجابت فرمود باز ابوبکر کس بجانب آن حضرت فرستاد حضرت جواب داد ای ماعون زود بر رسول دروغبستی که خلیفه رسول هستی عالی و دانی میدانند که خدا و رسول جز من در میان شما خلیفه نصب نکرده چون این پیغام بایشان رسید ابوبکر لعین گفت که راست میگوید علی رسول خدا مرا خلیفه نکرده است پس عمر در خشم شد بر جست ابوبکر را و را

نشانید دیگر باره دنبال امیر مؤمنان فرستاد حضرت جواب داد که خداوند مرا امیر مؤمنان قرار داد و رسول شمارا امر فرمود که باین لقب بر من سلام کنید مگر نشینیدید که فرمود علی امیر مومنان است و سید و مهتر مسلمانان است و حامل لواء حمد و صاحب کرامت و بزرگواریست خدای عزوجل روز قیامت او را بر صراط بنشانند که دوستان خود را داخل بهشت کنند و دشمنان خود را بخواری در آتش اندازد و چون این پیغام بایشان رسید باز عمر برجست و گفت من میدانم که تا او را نکشم کار ما راست نیاید ابو بکر او را سوگند داد که بشین باز دنبال حضرت فرستاد باز حضرت اجابت ننمود چون این دو ملعون واقف شدند که حضرت با اختیار بیعت نمیکند ملعونی قنفذ نام که آزاد کرده عمر بود در شقاوت عدیل آن ملعون بود و در زشتی رو و درشتی خو در میان ایشان مشهور بود با خالد بن ولید پلید و جمعی دیگر از ناکسان بدرخانه اهل بیت رسالت فرستادند که حضرت را بمسجد بیاورند چون بدرخانه عصمت رسیدند جرئت نکردند که بی اجازه بآنخانه در آیند اذن خواستند حضرت اجازه ندادشان باز گشتند و گفتند ما را اجازه بدارند و ما را جرئت نیست که بی اجازه داخل خانه رسول شویم پس عمر بانک بر ایشان زد که شمارا باجازه او کاری نیست بهر نوع که باشد او را از خانه بیرون آورید و عمر در این مرتبه با آنها روان شد و با کمال بی شرمی بدرخانه اهل بیت رسالت فریاد بلند نمود ندو بی حیائی را از حد گذرانیدند عمر پای نحس بردر زد و فریاد کرد که ای پسر ابوطالب در بگشا آن شیریشه شجاعت بامر خدا صبر مینمود و متعرض ایشان نشد تا آنکه فاطمه علیها السلام بی تاب گردید و عقب درآمد از در دوالهم دستمالی بر سر بسته بود و جسم شریفش از

فراق پدر بزرگوار بسیار نحیف و لاغر و خسته بود فرمود ای عمر از ماسو ختنه دلان چه خواهی ما را بحال خود چرا نمیگذاری عمر گفت در بگشاو الا آتش در خانه میندازم و شمارا میسوزانم حضرت فرمود ای عمر از خدا نمیترسی خواهی بی رخصت در خانه در آئی این خانه اهل بیت رسالت و بیت الحرام عزت و جلالت است از این حرم شرم دار و این جور و ستم روا مدار پس آن ملعون بی حیاء و آن دشمن خدا و رسول خدا ﷺ هیچ پروا نکرد هم میزیم طلب کرد در خانه اهل بیت را سوزانید و در را گشود.

در انوار المواهب نهانندی مرحوم است که این آتش زدن نزد خاصه گویا از ضروریات بشمار میرود و نزد عامه اغلب مصنفین و مؤلفین آنها این سرگذشت را نقل کرده اند.

طبری در تاریخش ذکر کرد که در آنروز عمر گفت بخدا قسم که این خانه را بر شما میسوزانم یا از برای بیعت کردن بیرون آئید.

و واقعی که از مشاهیر ایشان است روایت کرده که در آنروز رفقای عمر سلمه بن اسلم و زید بن اسلم و اسید بن خضیر بودند و از زید بن اسلم نقل کرده که من در آنروز پشته هیزم را در دوش داشتم. و مصنف کتاب محاسن و صاحب انفس الجواهر نقل کرده اند از ابن عبدربه که از مشاهیر علماء اهل سنت است که در آنروز عباس و حضرت امیر در حجره حضرت فاطمه نشسته بودند که ابو بکر بعمر گفت که بپردو عرض بیعت کن اگر ابا نمایند هر دورا بکش پس عمر آتش آورد و بر در خانه زد و فاطمه بعقب درآمد فرمود ای پسر خطاب آیا آمده که بسوزانی خانه ما را و فرزندان مرا عمر

جوابداد آری .

باز بر سر روایت مسلم بن قیس رویم :

حضرت سیده نساء فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و مانع شد آنملعون را از وارد شدن، عمر سر غلاف شمشیر را پهلوی جناب فاطمه زد آنمظلومه باز فریاد بر آورد یا ابتاه آنملعون تازیانه بر دست مبارکش زد جناب فاطمه فریاد یا ابتاه بر آورد که حال اهل بیت خود را ببین پس امیر مؤمنین برخواست عمر را بلند کرد و بر زمین زد بینی اورا و گردنش را مجروح نمود خواست که اورا بقتل برساند بخوا- طر آورد وصیت رسول خدا را که بآن حضرت فرموده بود که یا علی زود باشد که جفاکاران امت بساتو غدر و مکر کنند و بیعت تو را بشکنند و بعهد من وفا نکنند ترا بیکس در میان جمعی از اشقیا بگذارند و تو از من بمنزله هارونی از موسی چنانچه قوم موسی هارونرا بگذاشتند و به پرستش گوساله سامری پرداختند امت من نیز ترا تنها گذارند و بگوساله سامری این امت ابوبکر بیعت نمایند حضرت امیر مؤمنان عرض کرد که چون امت تو بامن چنین کنند من با ایشان چه نحو سلوک نمایم حضرت فرمود که اگر یاور یابی بسا ایشان جهاد کن و اگر نه صبر نما و دست از ایشان بدار و امر آنان با پروردگار خود گذار چون یاور یابی جهاد کن تا بنزد من آئی و خون از شمشیر تو بریزد پس حضرت طبق دستور حضرت رسالت دست از آنملعون برداشت و فرمود که ای فرزند صهاک حبشیه سو- گند بخداوندیکه گرامی داشته است محمد را به پیغمبری که اگر وصیت حضرت رسالت مرا مانع نبوده راینه میدانستی که بی رخصت داخل

خانه من نمیتوانی شد پس عمر کس بمسجد فرستاد از ابوبکر و سایر منافقان یاری طلب کرد فوج فوج از آن منافقان بیاری آن ملامون میامدند تا آنکه بخانه آنحضرت ریختند .

در جنات الخلود است که بقولی سیصد نفر بودند که بخانه در آمدند) خالد ولید شمشیر کشید و بر حضرت امیر حمله کرد پس حضرت براو حمله کرد خواست اورا بکشد دیگران بحق حضرت رسالت قسم دادند تادست از آن ملعون برداشت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریدة بن اسلمی بیاری حضرت امیر برخواستند نزدیک بود فتنه بزرگی برپا شود پس امیر مؤمنان ایشانرا منع فرمود و فرموده را بایشان بگذارید خدا مرا مأمور نکرده است که در این وقت بایشان جهاد کنم پس آنکافران ریسمان بگردن امیر مؤمنان انداختند و بسوی مسجد کشاندند چون به در خانه رسیدند حضرت فاطمه ممانع شد پس قنفذ غلام عمر بنقلی تازیانه بر بازوی فاطمه زد که شکست و ورم کرد بازوی آنحضرت دست از امیر برداشت تا آنکه در بر شکم آنحضرت فشر دند دنده ها و پهلوئی آنحضرت شکستند فرزند یک که در شکم داشت که حضرت رسالت اورا محسن نام کرده بود شهید کردند در آنساعت سقط شد فاطمه علیها السلام با آن ضربه ازد نیارفت بروایتی دیگر بنقل جلاء العیون غیره بن شعبه با عمر در بر شکم محترم آنحضرت زدند و فرزنداو را در شکم شهید کردند .

تا آخر روایت که ذکر خواهد شد در مجلس بعد

ولست ادری خبر المسمار سل صدره ما خزانه الاسرار
من نبوع الدم من ثدی بیها به علم عظم ما جرا علیها .

(۵۶۷)

حقیر این طور ترجمه کرده .
خبر میخ دراز سینه زهر را و پرس
چون بر آنم - مخزن اسرار ندانم چه رسید
وز فرو جستن خون بدن از مرکز شیر
عظم بشکسته ز درد اند کز آن چه کشید
اشعار فوق از آن مرحوم آیه الله آقاشیخ محمد حسین اصفهانی ره است

مجلس صد و دوازدهم

تنمة روایت سلیم بن قیس است
پس آنحضرت را بمسجد کشیدند و آن جفاکاران از دنبال میرفتند و
هچ يك اورا یاری نمی کردند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده
فریاد مینمودند و میفرمودند چه زود خیانت کردید باحضرت رسول
و کینه های سینه خود را ظاهر کردید و انتقام آنحضرت را از اهل بیت
او کشیدید پس بریده گفت ای عمر همه قریش اصل و نسب ترا میدانند و ترا
میشناسند که از چندین زنا بهم رسیده ای با این حال بخانه اهل بیت
رسالت داخل میشوی و دختر آنحضرت را مجروح میکنی و برادر
وصی آنحضرت را با این رسوائی بمسجد میکشی (در شرح نهج البلاغه
مرحوم خوئیست در بلد اولش که این دو بیت راجع بنسب عمر
منسوب بحضرت صادق است .

من جده خاله و والده	و امه اخته و عمته
اچدر ان یغض الوصی وان	بنکر یوم الغدیر بیعته

یعنی کسیکه بود پدرش که خطاب باشد که در جاهلیت دزدی کرد دستش را بریدندهم دائی او و هم پدر او بوده و مادرش که صَحَاك حبشیه باشد هم خواهر و هم عمه او باشد سزاوارتر است از دیگران که دشمنی کنند با وصی پیغمبر ﷺ و انکار کنند بیعت وصی را در روز غدیر این نسب عمر اما حسبش دلال الاغ بود .

و بریده اسامی پس از آنکه انکار کرد برابر و بکر و عمر در غصب کردن آندو حق امیر مؤمنان را کناری گرفت از مردم و در خراسان وفات کرد در سفینه مرحوم حجاجی شیخ عباس و بحار چگونگی احوالش مذکور است فراجع چون نظر را بوبکر بر آنحضرت افتاد گفت دست از او بردارید حضرت فرمود ای ابوبکر بکدام حق بکدام میراث فضیلت و برتری تو در خلافت تصرف کرده دیروز بامر پیغمبر بامن بیعت کردی در غدیر خم و بامر آنحضرت بمرمّن سلام کردی با امارت مؤمنان .

پس عمر شمشیر از غلاف کشید و بر بالای سر حضرت ایستاد و گفت این سخنان را فرو گذار و بیعت کن حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهی کرد گفت تو را بقتل میرسانم حضرت فرمود که تو میتوانی برادر رسول را بقتل رسانی بخدا سوگند اگر طاعت امر خدا و وصیت رسول خدا نبود بر تو معلوم میشد که کی ضعیف تر است پس بریده برخواست و گفت ای عمر وای ابوبکر آیاشما نبودید که رسول خدا امر کرد ما را که برویم و سلام کنیم بر علی بامارت و پادشاهی مؤمنان پس شما از آنحضرت پرسیدید که این را از خدا میگوئی حضرت فرمود بلی امر خدا و رسول چنین است پس

رفتیم و بر او سلام کردیم و گفتیم السلام عليك يا امیر المؤمنین عمر گفت ایبریده ترا باین کارها چه کار است بریده گفت بخدا قسم که من نمیمانم در شهریکه شماها در آن امیر باشید و خلیفه حضرت رسول معزول باشد پس عمر گفت که بریده راز دند و از مسجدش بیرون نمودند .

پس جناب سلمان برخواست و فرمود ای ابوبکر از خدا بترس و از مجلسی که سزاوار آن نیستی دور شو حق خلافت را با اهلش بگذار و جمیع امت را تا روز قیامت بجهالت و ضلالت مینداز عمر بر او بانگ زد که ای سلمان ترا باین کارها چه کار است سلمان فرمود بخدا قسم که اگر میدانستم که با شمشیر خود یاری این میتوانم کرد هر آینه شمشیر میکشیدم و مردانه در راه خدا جهاد میکردم تا شما باوصی رسول خدا چنین نکنید پس روبسوی مردم نمود و فرمود که کردید و نکردید و ندانید که چه کردید بدین در آمدید و از دین بدر رفتید پس بشارت میدهم شما را ببلا و ناامیدی از نعمت و رفاه بدانید که بعد از این ستم کاران بر شما مسلط خواهند شد و بجور و ستم در میان شما ساوگ و رفتار خواهند کرد و کتاب خدا و اکام او را بدل خواهند نمود .

پس ابوذرو مقداد و عمار نیز برخواستند و هر يك حجتهای بر آن اشقیاتمام کردند پس رو کردند بجناب امیر مؤمنان و عرض کردند که چه میفرمائی اگر اجازه میدهی شمشیر میکشیم و با ایشان جهاد میکنیم تا کشته شویم حضرت فرمود که خدا رحمت کند شما را دست از این اشقیاء بردارید و وصیت حضرت رسالت را بیاد آورید

ابوبکر بالای منبر بود و سخن نمیگفت عمر گفت چه نشسته ای
 بر بالای منبر با تو بیعت نمیکنند و با تو در مقام محاربه است رخصت
 ده تا گردنش بزخم در آنوقت حضرت امام حسن و امام حسین
 بر بالای سر پدر بزرگوار خود ایستاده بودند چون
 این سخن را از آن ملعون شنیدند گریستند و بخروش درآمدند و روبقه
 جد بزرگوار خود کردند و فریاد بر آوردند که یا جداه یا رسول الله ما
 را با این حال بی ناصر و یاور بین پس حضرت امیر مؤمنان ایشان را
 بسینه خود چسبانید و فرمود که گریه مکنید بخدا سوگند که ایشان
 قدرت آن ندارند که پدر شما را بقتل برسانند و از آن ذلیل تر و بی
 مقدار تر ندکه این اراده نمایند پس در این حالت جناب ام سلمه زوجه
 حضرت رسول و ام ایمن مرثیه آنحضرت از حجره ها بیرون دویدند
 و فریاد کردند که ای ابوبکر و ای اشیاء امت سید المرسلین خوش زود
 کینه ها و حسدهای خود را بر آنحضرت ظاهر گردید پس عمر امر کرد
 که ایشان را از مسجد بیرون کردند و گفت ما را بازنان و گفته ایشان
 چه کار است پس حضرت امیر مؤمنان بر خواست و روبسوی مهاجر و
 انصار نمود مناتب و فضائل يك يك خود بر ایشان شمرد و از ایشان
 شهادت بر نصوصی که حضرت رسالت بر خلافت او کرده بودند
 در غدیر و غیر آن از موطن متعدده بیاد ایشان آورد و حجت الهی
 بر ایشان تمام کرد آن بدبختان گفتند یا علی اگر بیشتر اینها را میگفتی
 با او بیعت نمیکردیم پس عمر ترسید که مردم از خلافت ابوبکر بر
 کردند باز گفت که یا علی بیعت کن و اگر نه گردنت را میزنم
 حضرت فرمود ای فرزند صمک دروغ میگوئی بخدا سوگند که
 قدرت نداری پس خالد ولید بر جست و شمشیر را از غلاف کشید و

گفت بخدا سوگند که اگر نکستی گزندت را میزنم حضرت امیر مومنان گریبان او را گرفت حرکتی دادند و بدور انداخت شمشیر از دستش افتاد هر چند سعی کردند که حضرت دست بیعت دراز کند نکرد پس دست آنحضرت را گرفتند و ابوبکر دست نحس خود را دراز کرد و بدست حضرت رسانید ... تمام شد روایت .

در اینجا جناب ام‌السلّمه برای حمایت شاه ولایت بیرون آمد از حجره عصمت امادر کربلا زینب مظلومه از خیمه گاه بقتل گاه آمد بنقل ارشاد مفید چون چشمش به برادر افتاد و آنمنظره دلخراش را مشاهده نمود عمر سعد را مخاطب ساخت و فرمود تو ایستاده و مینگری که حسین را میکشند آنلعین چندان گریست که اشک از ریش نحس او فرو ریخت و از آنمخدره روی بگردانید زینب خواتون! از آن لعین مایوس گردید لشکر را خطاب فرمود .

فنارت و بحکم ام‌افیکم مسلم فـلم یجشها احد بشیء
یعنی فرمود ای بر شما آیا یک نفر در میان شما مسلمان نیست
احدی او را جواب نداد حقیر این مضمون را چنین سروده ؛

زینب آمد از حرم تا قتلگاه	تا کند یاری شاه بی سپاه
پس به بن سعد لعین کردی خطاب	اشک ریزان با دلی پر التهاب
کشته میگردد حسین از روی خشم	ایستادی و بر اوداری تو چشم
گشت گریبان لیک رو واپس نمود	زین در اندوه بر زینب گشود
چون ز بن سعد لعین شد نا امید	پس مواجه گشت با قوم عنید
کی ز حیوان کمتر و انسان نما	یک مسلمان نیست در بین شما
در تمام آنگروه کج نهاد	یک نفر آخر جوابش را نداد

مجلس صد و سیزدهم

در سوره اعراف در آیه ۱۴۹ است در وسط آیه والقی الالواح
واخذبراس اخیه یجره الیه در سوره بیستم در ذیل آیه ۹۵ است که
قال یا بنؤم لاتاخذ بلحیتی ولا براسی ... تا آخر

ترجمه آیه اول : و افکند لوحها را و گرفت سر برادرش را
میکشیدش بجانب خود .

ترجمه آیه دوم گفت هارون ای پسر مادر من مگیر محاسن مرا
و نه سرم را .

مرحوم نهایندی در مواهب خودشان فرموده که غرض جناب
موسی این نبود که از جناب هارون جرمی صادر شده باشد غرض او
اظهار عظم جرم و قباحت فعل بنی اسرائیل بود .

هم چنین است عتایی که صدیقه طاهره علیها السلام بعد از فراغ از
خطبه معروفه که در حضور مهاجر و انصار در مسجد پدر زگوار
خود در مظلومیت خود و غصب فدک انشاء نمود رجوع بحجره طاهر
فرمود و بامیر مومنان که در آنوقت منتظر قدم آنمخدره بود

چنین خطاب کرد که .

يا بن ابي طالب اشتملت شماة الجنين وقعدت هجرة الظنين
وانقضت قادمة الاجدل فمخانك ريش الاعزل . . . تا آخر

یعنی پسر ابی طالب خویشتن را بلباس پیچیده چون لباس طفل
در رحم وروی از خلق نهفته چون مردم متهم و شکستی شاه‌پره‌ای
خود را پس خیانت کرد تو را پریکه مقاومت باتورا نداشت یعنی پره‌ای
کوچک کنایه از آن است که تو آنکس هستی که تو ازین پیش بمیدان
قتال تاختی و ابطال رجال را پایمال آجال ساختی چه شد که امروز
زبون و ذلیل خود را نشان میدهی .

قادمه جمع آن بر قدامی بروزن حیاری است و اجلد بروزن احمر
بازشکاری را گویند و اعزل بمعنای بی سلاح جنگ است و ریش به
معنای پسر است .

حاصل اینکه عمل و رفتار بی‌بی نسبت بشاه ولایت چون رفتار
موسی نسبت بهارون است که غرض اظهار عظم جرم و قباحات فعل
و رفتار آنها بوده گرچه بحسب صورت عتاب و خشم کردن است
زیرا حضرتش هم معصومه بود و هم عالمه بود باینکه امیر مؤمنان
کاری نمینماید مگر بسامر خدا و حضرت امیر را لازم الطاعة
و امام میدانست .

نکته قابل توجه این است که مرحوم نپاوندی ضبط نمود و
نقضت قارة الاجدل ظاهر اغلط است و قادمه است لکن در ناسخ و انقضت
می‌باشد اگر نقضت باشد چنانچه مناسبتش بادو جمله قبل بیشتر است ،
پس معنای آن این است که شکستی بال خود را و اگر انقضت باشد

شکستی بال دیگرانرا می باشد :

ونیز از کلمات بی بی است بامیر مؤمنان اضر عت خدك
یوم اضعك افرست الز ثاب و افتر سك الز باب
یعنی خود را دور گرفته و بخاك نشسته و قوت خود را بشكار
نمیبری از پس آنكه گرگانرا شكار كردن مگسان تو را شكار
كردند .

تا آنجا كه عرض كردلینتی مت قبل هذه

یعنی ايكاش پیش از این مرده بودم و این روز را نمیدیدم
بدانكه آرزوی مرگك را از كثر غم و اندوه زینب مظلومه
گویا از مادر آموخت .

چنانكه مرحوم مجلسی در جلال العیون بسندش از حضرت زین
العابدین نقل نموده كه شب عاشورا مرض بر من غلبه كرد و عمه ام
زینب به پرستاری من مشغول بود و پدر بزرگوارم در خیمه دیگر
بود و غلام ابوذر در خدمت آنسرور اسلحه جنگك را ترتیب می داد
و آنحضرت در مقام یاس از دنیا و حب بمقام قرب خدا شعری چند
خواند :

یا دهر اف لك من خلیل كم لك بسالا شراق والا صیل
یعنی ای روزگار ناپایدار اف بر توباد از دوست چه مقدار
از برای تو است به پدید آوردن و نابود كردن .

من صاحب و طالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل
چه بسیار یار در هر شهر و دیار بقتل آوردی و از هیچ كس
ببدل راضی نمی شوی .

وانما الامر الى الجليل وکل حی سالك ک سبیلی
وبازگشت همه بسوی خداوند بلند مرتبه است و هر زنده برا-
هیکه من میروم میروود از مقتل ابی مخنف این سه مصراع زیر نقل
شده است :

ما اقرب الوعد الى الرحیل * وانما الامر الى الجلیل *
سبحان ربی ماله مثیل

یعنی چه بسیار است وعده کوچ کردن و بازگشت امور به
سوی خداست منزله است پروردگار از ماندنی .

حضرت زین العابدین میفرماید همین که این اشعار محنت
آثار از پدر بزرگوار شنیدم دانستم که بلا نازل شد و آنحضرت تن
بشهادت داده باین سبب حال من متغیر شد و گریه بر من زور آور
گردید و گریه را بر گردانیدم و لازم دانستم سکوت را اما عمه ام زینب
چون شنید آنچه را که من شنیدم نتوانست خودداری کند از جاپرید
دامنش روی زمین میکشید با سرو پای برهنه دوید خدمت آنحضرت
و عرض کرد ای وای لیت الموت اعد منی الحیوة ایکاش مرده
بودم و این حال در تو نمیدیدم الیوم ما تم امی و ابی علی و اخی
الحسن یا خلیفة الماضین و ثممال الباقین ای یادگار گذشتگان وای
پشت و پناه باقی مانده گان پس آنحضرت نگاهی به جانب زینب
فرمود و فرمود ای خواهر عزیز من حلم تو را شیطان نبرد پس قطره-
ات اشک از چشمهای مبارکش فرو ریخت و فرمود اگر مرا میکند-
اردند خود را بمهلا که نمیانداختم .

پس علیا مخدره عرض کرد آیا بیچاره شده ای و بناچار شربت

ناگوار مرگ را مینوشی پس این مطلب بیشتر دل مرا معجروح کرد
و بر من دشوارتر است .

پس آن مکرمه لطمه بصورت زد و گریبان پاره کرد و افتاد
و غش نمود حضرت بر خواست آب بر روی خواهر پاشید تا بهوش
آمد فرمود ای خواهر بترس از خدا راضی باش بقضا و تقدیر بد-
ستور و تقسیم خدا و بدان اهل زمین همه میمیرند اهل آسمانها باقی
نمیمانند و بغیر از ذات اقدس حق تعالی همه چیز در معرض فنا و
زوال است جد و پدر و مادر و برادر من بهتر بودند از دنیا رفتند
و من و هر مسلمانی باید تاسی و اقتدا بر رسول خدا نمائیم پس خواهر
را باین کلمات با برکات دلداری داد پس فرمود ای خواهر تو را
قسم میدهم نیکو رعایت کن قسم مرا گریبان خود را در عزای من
چاک مکن صورت خود را مخراش پس زین العابدین فرماید او را
آورد پیش من نشانید .

حقیر سروده :

داد قسم شاهدین بخواهرش این چنین
چه کشته کشتم ز کین از ستم مشرکین
چو کوه اندر بلا ثابت و آماده باش
چاک مکن جامه رامده بصورت خراش
سفارش شاهرا چه حلقه بر گوش کرد
بار مصیبات را یکسره بر دوش کرد
لکن در مجلس یزید شوم پلیس
زینب محزون چون سر برادر بدید

صبرش از کفرها جسمه بتن چاک کرد
 بسوا حسیناندا له بر افلاک کرد
 در ثمره الحیوة است از سید بن طاوس که اهوت الی جیبها
 فشق و نادت بصوت حزین تفزع القلوب یا حسیناه
 یعنی دست برد بجانب یقه خود پس درید آنرا و صدا باواز
 دل خراش برآورد که دلها را بناله در آورد و ندایش یا حسین بود

مجلس صد و چهاردهم

در منتخب التواریخ است از جلد ششم بحار از حضرت پیغمبر
 که فرمود انا ادیب الله و علی ادیبی
 یعنی : من تأدیب و تعلیم شده خدا و ندیم و علی تعلیم شده من است
 از این روایت استفاده میشود که خداوند پیغمبر را در معلم خانه خود
 تأدیب و تعلیم نموده و حضرت رسول هم علی را در تعلیم خانه خود و
 علی معلم سایر انبیا و اوصیاء و ملائکه و جن و انس است .
 محمد بن ادریس شافعی گفته :

لو ان المرتضى ابدى محله لخير الناس طراً سجداً له
 كفى فى فضل مولانا على وقوع الشك فيه انه الله
 ومات الشافعى وليس يدري على ربّه ام ربّه الله

یعنی : اگر مرتضی هویدا می کرد مرتبه خود را پس همه مردم
 بسجده می افتادند برایش پس است در مرتبه های علی پدید آمدن
 تردید در خدا بودن او و مرد شافعی که بداند و فرق گذارد بین علی و

بین خداوند که کدامند .

توئی آن نقطه بالای فاء فوق ایدیم

که درگاه تنزل تحت بسم الله را بانی
چنین علی را با آن چگونگی بمسجد در آوردند چنانکه بنقل
جاء العیون و کافی با سانیدمعتبره نقل نمود اند که چون آقا را بمسجد
در آوردند رو بسوی مرقه مطهر حضرت رسالت کرد و عرض کرد
یا بنام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی .
یعنی : ای پسر مادرم قوم مرا ضعیف گردانیدند، و نزدیک بود
که مرا بکشند .

حقیر گوید : این تمه آیه ۱۴۹ از سوره ۷ است و این آیه نقل
قول جناب هارون برادر حضرت موسی نسبت بجناب موسی است
و نکته این که حضرت امیر بحضرت رسول چنین عرض کرد
این بود که حضرت خاتم بامیر فرموده بود انت منی بمنزله هارون من
موسی الا انه لانی بعدی علاوه بر واقعۀ ثقیفه بعین چون سامری و
گوساله سامری بود کمالات یخفی .

اکنون نیز تمه روایت ذکر میشود .

پس دستی از قبر حضرت رسالت بیرون آمد که همه شناختند
که دست آنحضرت است و صدائی ظاهر شد که شناختند که صدای
آنحضرت است که یا ابابکر اکفرت بالذی خلقت من تراب ثم من
نطفة ثم سواک رجلا .

یعنی : ای ابوبکر آیا کافر شدی بآنخدائی که ترا آفرید از خاک
پس از نطفه پس ترا درست مردی گردانید .

این آیه ۳۵ از سوره ۱۸ است .

در جلاء العیون است که بسندهای معتبر از حضرت صادق (ع) روایت کرده اند که چون امیر مؤمنان را بمسجد رسول آوردند حضرت سیده نساء فاطمه زهرا معجروح و سالان و خشمناک و غمگین با تمام مخدرات از حجرات بنی هاشم از خانه بیرون آمد رو بمسجد رسول آوردند چون بمسجد درآمد بنزدیک ضریح مقدس حضرت رسالت رسید و به آواز بلند بگریست و آهی بلند چند ازدل پسر درد برکشید و فریاد بر آورد که ای گروه ستمکاران وای قوم غدار از پسر عمم دست بردارید بحق آن خدائی که پدرم محمد مصطفی ﷺ را براستی بخلاق فرستاده که اگر این ظلم را فرو نگذارید و دست از آن حضرت برند - اربدگیسوهای خود بر سر پریشان کنم و پیراهن پدرم رسول خدا بر سر اندازم و دست در دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه رب الارباب فریاد بر آورم و ناله های آتش بار ازدل افکار بر کشم و دریای غضب الهی را بجوش در آورم و آهی چند از سینه پردرد بر کشم که زمین و زمان را بسوزانم و یک متنفس از شما بروی زمین نگذارم و البته که ناقه صالح نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه او نزد خداوند عالمیان از فرزند من عزیز تر نیست .

سلمان گوید که : نزدیک آن حضرت ایستاده بوده دیدم که - دیوارهای مسجد رسول بارزه درآمد و بلند گردید اگر کسی خواستی از زیر آن عبور کند میتواندست چون این حال دیدم برخود لرزیدم و آثار غضب الهی را معاینه دیدم پس بنزدیک آن حضرت آمدم و التماس کردم که ای سیده نساء وای بتول عذرا وای خاتون قیامت وای بانوی حجله کرامت وای جگر گوشه رسول ثقلین وای مادر حسن و حسین

براین قوم ببخشاش و برامت پدر خود رحم نماشما اهل بیت رحمت و شفاعتید چون پدرت رحمت للعالمین بود شما باعث عذاب الهی بر ایشان نشوید آن جناب التماس مرا پذیرفت و به حجره طاهره مراجعت فرمود و دیوارهای مسجد بر جای خود قرار گرفت و گریه بنحوی بلند گردید که تمام مسجد را فرو گرفت و حضرت امام محمد باقر فرمود که بخدا قسم که اگر فاطمه موسی سر خود را میگشود هر آینه همه میمردند .

حقیر گوید از این روایت فهم میشود که دیوارها همان طور بوده تا حضرت فاطمه غضبشان خاموش شده پس بجای خود باز گردید و در روایت دیگر است که حضرت پیراهن رسول خدا بر سر گذاشته بود و دست حضرت حسن و حسین را گرفته بود و فریاد زد که ای ابوبکر ترا با ما چکار است میبخواهی فرزندان مرا یتیم کنی بخدا قسم اگر بدنبودی موسی سر خود را میگشودم و بدرگاه خدا صدا بلند می نمودم پس مردی از آن گروه بابوبکر گفت میبخواهی همه را هلاک کنی آنرا عون ترسید و دست از امیر مؤمنین برداشت و حضرت بخانه برگشت .

حقیر گوید که گرچه در روایت ندارد که حضرت زینب همراه مادر حمیده خود بود اما مسلم از چگونگی اطلاع داشته زیرا زنی که آن خطبه غراء را بیک مرتبه از مادر که شنید حفظ نمود و باین عباس رسانیده و او از ایشان روایت کرده که حدثنی عقیلتنا زینب دارد پس این درس را از آن مادر ماجده آموخت خواست که در کربلا بمعرض عمل گذارد افسوس وقتی رسید که شمار را روی سینه برادر دید .

حقیر سروده :

دخت رسول راس علی را برهنه دید
 پیراهن صبوریش از غم بتن درید
 پس چون گذشت بردل محزونه زینبش
 وقتی که شمر سر قفای حسین برید
 و تیکه شاه تشنه لبان میشدی شهید
 باین طور :

مجلس صد و پانزدهم

مرحوم نهایندی در مواهب دارد که از سیر در اخبار و آثار
 منسوبه باهل بیت اطهار چنین استفاده میشود که معرفه بحضرت صدیقه
 کبری بر چند قسم است .

قسم اول شناختن آن مخدیره است باسم و لقب و حسب و نسب
 و باین قسم از معرفت این حدیث شریف در کتب معتبره فریقین اشاره
 دارد که حضرت رسول دست آن مخدیره را گرفت و فرمود .

من عرفها عرفها ومن لم يعرفها فمهی فاطمة بضعة منی و روحی
 الی بین جنبی .

یعنی کسیکه میشناسد او را میشناسد او را کسیکه نمیشناسد پس
 او فاطمه پاره تن من است و جان در کالبد و بدن من است .

حضرت در این حدیث شریف خواسته که یگانگی خود را با
 بی بی عالم بفهماند از حیث کمال و فضل و شرف .

یعنی "فاطمه را باین قسم بشناسید و او را چون روح من در قالب

و قلب من بدانید .

و این نحو از معرفت ثمره اش این است که به با روح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم چه قسم رفتار کنند که با خود پیغمبر رفتار میکردند بدیهی است که احترام جان پیغمبر است و حرمت جزء حرمت خود پیغمبر اعظم و احترام کل است یعنی احترام پاره تن که قالب باشد احترام بدن است.

قسم دوم از معرفت این است که آن مخدره را صاحب مقامات عالیه پنداشتن و در عرفان و شناختن او خود را دم کلف دانستن و رفتار تکلیفه چون نماز و حج و غیره را بدون تولای آن مخدره و تبرا از دشمنان آن خاتون محشر چون هباء منثور و غبار پراکنده دیدنست و باین قسم از معرفت اشاره دارد روایت وارده از رسول اکرم که فرموده فاطمه هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها اרת القرون الاولی بدانکه صدیق صیغه مبالغه است یعنی مردیکه بسیار صادق و درست و دائم الصدق است و آنکه قولش با فعلش یکی است لقب جناب یوسف بن یعقوب صدیق است و لقب حضرت خاتون محشر صدیقه است .

و قرن را معانی زیاد است ۱ ده سال ۲ بیست سال ۳ سی سال ۴ چهل سال ۵ پنجاه سال ۶ شصت سال ۷ هفتاد سال ۸ هشتاد سال ۹ صد سال ۱۰ صد و بیست سال ۱۱ پاره از روز گمار ۱۲ اهل يك روز گار از مردم ۱۳ گروهی بعد گروهی از مردم معانی دیگر هم هست و ما را کافی است فعلا .

اینکه دانسته شد حال گفته میشود معنای اجمالی این حدیث این

است که فاطمه را اعلی مرتبه از صدق و راستی و درستی است از رفتار و گفتار بر معرفت و شناختن گردیده است زمانهای گذشته یعنی همه انبیا و مرسلین امتهای خودشان را امر به شناسائی حضرت صدیقه کبری کرده اند و آنها را در عرفان مقامات فاطمه مکلف نموده اند بعبارة دیگر سعادت و شقاوت اهل هر زمان از تولای و تبرای جناب صدیقه استوار و دوستی آن بزرگوار مناط و مدار دین انبیاء هر زمانی شد دلائل بر این آیه ۳۵ از سوره مدثر است بنقل علی بن ابراهیم در تفسیرش بسندش از ابو حمزه ثمالی از حضرت باقر العلوم در ذیل آیه آنها لاحدی الکبر نذیر للبشر.

یعنی همان فاطمه یکی از آیات بزرگ است بیم دهنده است جنس بشر را یعنی محبت فاطمه از جمله تکالیف عظیمه الهی است که خداوند خالق را بآن می ترساند و هر کس آنرا قبول نکند در جهنمش جای دهد.

قسم سوم از معرفت آن ملکه دوسرا آن است که او را شناختن به تمام شئونات کمالیه و جلالیه و این قسم از معرفت برای هیچ کس جز پدر تاجدار و شوهر غالی مقدار و فرزندان و الانبیا را و میسر نیست زیرا معرفت بآن قسم وقتی میسر است که کسی که در درجه و مرتبه از آن بزرگوار بالاتر یا مساوی باشد و از مسلمیات است که قدر و شأن انبیا و مرسلین و ملائکه مقربین در رتبه نازل و درجه سافله است از آن احوار طیبه طاهره چنانکه معرفت حضرت حق را بکنه آن از برای هیچ کس میسر نیست حتی خاتم الانبیا که اشرف العالمان است چنانکه خود فرمود.

مأعرفتك حق معرفتك وعجز الواصفون عن صفتك.

و حدیث شریف نبوی که میفرماید .

وانما سمیت فاطمة لان الخلق فطموا عن كنه معرفتها .
یعنی فاطمه نام گذارده شد برای اینکه مردم باز داشته شدند از
شناختن حقیقت او .

چگونه چنین نباشد که بنقل صاحب منتخب از عیون اخبار-
الرضا از امیر مؤمنان روایت کرده پیغمبر فرمود یا علی بزرگان قریش
بمن ایراد کردند که ما بخواستگاری فاطمه آمدیم و او را بسما تزویج
نفرمودی و بعلی تزویج فرمودی من بآنها گفتم والله من شما را منع
نکردم و بعلی تزویج نکردم بلکه خداوند شما را منع کرد و بعلی تزویج
فرمود.

پس جبرئیل نازل شد و اظهار داشت یا محمد خداوند جل جلاله
میفرماید : لولم اخاق علیاً لما كان لفاطمة ابنتك كفوعالی وجه الارض
آدم فمن دونه

یعنی : اگر من علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو
همنائی نبود روی زمین از آدم و ما بعد او .

مراد عدم کفویت است با قطع نظر از موانع دیگر مثل پدرانش
و پسرانش بر او حرام هستند مثلاً از این روایت کاملاً استفاده میشود
برتر بودن بی بی از تمام انبیاء بعد از پدر و شوهرش .

ولها جلال لیس فوق جلالها جلال	الا جلال الله جل جلاله
وامها نوال لیس فوق نوالها نوال	الا نوال الله عم نواله
جلال - بزرگواری	نوال - سزاواری

وفائی ششتری سروده :

دختر اگر از این قبیل هست هماره تابدد
 مادر روزگار ایکاش که دختر آورد
 آورد از کجا و کی مادر دهر اینچنین
 فاطمه ای که مظهرش قدرت داور آورد
 چونکه ندید همسرش در همه ممکنات از آن
 واجب و لازم آمدش خلقت حیدر آورد

حقیر سروده :

گر نمیکردی خدایش خلق هم چون حیدری
 از برای فاطمه کی یافت میشد همسری
 فاطمه بساید شود مادر علی باشد پدر
 تباها ویدا گردد از این دو شبیر و شبیری
 قسم چهارم : معرفت بانوی عصمت بنحو شبح و مثال نمایش
 دادن خداوند متعال برای حضرت آدم و حوا است .

چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری و تفسیر عیاشی و غیر اینها
 مذکور است که آدم و حوا جناب فاطمه زهرا را در بهشت دیدند که
 بر سریری نشسته و تاجی بر سر و قلاده بر گردن و دو گوشواره در
 گوش دارد پس از جبرئیل پرسیدند این دختر کیست و این تاج و قلاده و
 گوشواره ها اشاره به چیست جبرئیل عرض کرد این دختر خاتم النبیین
 است و این تاج که بر سر دارد اشاره به پدرش پیغمبر رحمة للعالمین
 است و این قلاده که بر گردن دارد اشاره به شوهرش امیر المؤمنین است
 و این دو گوشواره که در گوش دارد اشاره به دو فرزندش حسن و حسین
 که هادیان دین مبین اند، میباشد.

حقیر گوید : که دو سبطین در عالم اشباه زینت و آویزه و گوشواره حضرت صدیقه بودند و در محشر بسامر حضرت داور گوشواره عرش پروردگارند لکن امت در این عالم حضرت حسن را باز هر جفا شهید و بدن نازنین او را تیرباران کردند و حضرت حسین را بآلب تشنه میان دو نهر آب ، جسم لطیف او را پاره پاره و سر مقدسش را از قفا بریدند .

حقیر سروده :

حسن مسموم از زهر جفا شد	حسین مقتول تیغ اشقیا شد
حسن در وقت رفتن غمگساران	بگرد بسترش نالان و گریان
ولی هنگام جان دادن شهیدین	نبد جز شمر بسا خنجر بیالین

مجلس صد و شانزدهم

در ناسخ است که ولادت با سعادت حضرت فاطمه بقول اصح روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخره در ششم هزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم بوده چون پنج سال از عمر مبارکش گذشت مادرشان جناب خدیجه از جهمان در گذشت حضرت رسول جسد جناب خدیجه را بحجون مکه آورد و بدست مبارك به خك سپرد و بخانه برگشت فاطمه عليها السلام بگرد پدر میگرددید و اظهار میکرد مادرم بکجا شد پیغمبر جواب ندادند تاجیرئیل در رسید و گفت خداوند میفرماید فاطمه را از هن سلام برسان و بگو مادر در خانه ایست ازنی که کعب آن از طلای خالص است و ستونهای آن خانه از یاقوت سرخست و خانه

او در بین خانه آسیه و مریم دختر عمران است چون پیغام خدا را فاطمه اصغیانمود عرض کردند الله هو السلام و نه السلام و الیه يعود السلام و آنحضرت بعد از فوت مادر در حجره پدر میزیست تا وقت هجرت فرا رسید در شب اول ماه ربیع الاول روز پنجشنبه از مکه بیرون شدند در غار ثور و روز چهارم ماه ریسپار گردیدند بجانب مدینه روز دوشنبه دوازدهم عاشر ششمار و دوست و شانزده سال بعد از هبوط آدم (ع) که سیزده سال از بعثت گذشته بود تقریباً دوازده سال و هفت ماه سه روز بود تحقیقاً و در آن وقت از سن حضرت پنجاه دو سال و یازده ماه سیزده روز گذشته بود .

و نیز در نسخ است که هر سی و دو سال شمسی سی سه سال قمری میشود چون سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت است و سال قمری سیصد و پنجاه چهار روز میشود تقریباً پس سال قمری از هبوط تا هجرت مقدس ششمار و چهار صد و ده سال قمری و سه ماه میشود تقریباً در آن سه شبانه روزیکه حضرت رسول یا ابوبکر در غار ثور بودند اسماء دختر ابی بکر که زوجه زبیر بن عوام بود از برای حضرت آب و نان در غار حاضر میکرد .

و نطاق کمر بند را گویند و چون آذوقه را بدو کمر بند میبست و روی دوشانه خود میانداخت و بغار حمل مینمود لذا ملقب بدو نطاقین گردید .

الحاصل رسول روز دوازدهم وارد قبا شدند و اهل مدینه هر چند اظهار داشتند که وارد مدینه شوند حضرت فرمودند تا برادرم علی بمن پیوسته نشود بمدینه نمیآیم و حضرت ابو و اقلیتی را فرمود

که این مکتوبرا بگیر و بمکه بدست علی ده چون نامه رسید حضرت
امیر بفرمان حضرت رسول ضعیفای مسلمین را فرمود تا بجانب مدینه
رهسپار شوند و حضرت فاطمه دختر رسول خدا که در آنوقت هجرت
از سن مبارک اش هفت سال و هشت ماه و ده روز گذشته بود ه

باجناب فاطمه بنت اسد والده ماجده خود و فاطمه دختر زبیر
بن عبدالمطلب که دختر عموی خود باشد آگهی داد تا سفر مدینه
را آماده باشند و از برای هر یک هودجی ترتیب داد و راحله حاضر
کرد و پوشیده از مردم از مکه خارج گردیدند ابو و اقدلیشی و ایمن
بن ام ایمن از ترس مشرکین که مبدا از دنبال بیابند شترهای فواطم
را بعجله میرانند تا حضرت امیر بابو واقد فرمود که باین سرعت
کوچ مده ایشانرا چون زنانرا اینگونه توانائی زحمت نیست و مارا
از قریش آزاری نخواهد رسید و این شعر را فرمود :

لاشیئی الا الله فارفع همکا یکفیک رب الناس ما همکا .

یعنی نیست مؤثری جز خدای عالم پس رفع کن اندوه خود
را کفایت میکند تورا پروردگار مردم آنچه را که تورا باندوه
انداخته .

حقیر سروده :

انسدوه زدل نمسای بیرون چون یار بود خدای بیچون
این بفرمود و براه روان شدند چون نزدیک ضجنان رسیدند
(وان بروزن سکران . اسم کوهی است نزدیک مکه) .

منتهی الارب

جناح غلام حارث بن امیه با هفت سوار رسیدند و از گرد

راه بانگ بر آنحضرت زد و گفت گمان داری که بتوانی این زنان را با خود کوچ دهی برگرد علی (ع) فرمود اگر برنگردم چه توانی کرد گفتند بناراحتی ترا بر خواهیم گردانید علی را آتش خشم زبانه کشید و چون شیر میان آنجماعت و اهل خود ایستاد جناح چون چنین دید تیغ کشید و اسب برانگیخت و از گرد راه بر حضرت حمله نمود حضرت امیر شمشیری بر سر او زد که او بدو نیم گردید و اسبش را نیز جراحاتی رسید آنگاه اسب براندودر پیش سواران این شعر را قرائت کرد .

خلو سبیل الجاهد المجاهد آلیت لا ابد غیر الواحد
یعنی رها کنید مرد توانا کوشش کننده و کارزار کننده و جنگ
جوی مبارز را قسم و سوگند خوردم پرستش نکنم جز خدای یگانه را
حقیر سروده :

تو خانه زاد خدائی چگونه غیر خدا پرستش تو بودای خدا یا مرا آت
چون سواران دیگر این بدیدند بترسیدند و اظهار کردند که
ای پسرابی طالب از ما دست بدار حضرت فرمود من بنزد پسر عمم
کوچ میدهم هر کس دنبال من برآید او را بقتل میرسانم سواران
باز پس شدند و حضرت طریق ضجنان پیش داشت و ام ایمن باتفاق
ضعفای مسلمان با میرمؤمنان پیوسته شدند و شب را تا بامداد برفتند
چون بامداد شد علی با فواطم نماز را بگذاشت بدین نحو سیر کردند
تا بقبار رسیدند پیغمبر از دیدارشان شاد شد و این آیه مبارکه که در
حق او فرود شده بود قرائت نمود :

ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله والله رؤف بالعباد

آیه ۲۰۳ از سوره بقره .

یعنی و از مردمان کسی است که میفروشد جاننش را از برای جستن خوشنودی خدا و خدا مهربان است به بندگانش آری علی جانرا داد خداوند هم اختیار همه چیز از موت و قبر و میزان و صراط و کوثر و بهشت و دوزخ و غیره را باو داد

و این آیه آنگاه در حق علی فرو شد که جای پیغمبر خوا بید و جبرئیل بر بالین او نشست و همی گفت : بخ بخ من مثلك یابن ابیطالب یباهی الله بك الملائكة .

یعنی به به کیست مانند توای نور چشم ابیطالب که خدا فخر میکند بر چون تو بنده بر همه فرشته گان .

در این وقت پیغمبر رو به امیر مؤمنان کرد و فرمود با علی توئی اولین مصداق این آیه از جهت ایمان بخدا و رسولش و اولین کس از جهت هجرت به سوی خدا و رسولش و آخرین کس از جهت به سر بردن پیمان با رسول خدا دوست نمیدارد ترا بدانکس که جان من در دست اوست مگر مؤمنی که خداوند دل او را از برای ایمان به میزان امتحان و آزمایش گذرانیده و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و کافر در منتخب است از مصباح المتهجدین که آن بزرگوار در شب پنجشنبه غره ماه ربیع الاول سنه سیزده از بعثت از مکه معظمه تشریف برد بغار ثور و امیر مؤمنان بفراش پیغمبر خوا بید و جانش را فدای جان پیغمبر فرمود و در شب چهارم همان ماه از غار ثور حرکت فرمود بجانب مدینه طیبه و روز دوشنبه دوازدهم همان ماه وقت زوال وارد شد بمحله قبا و در آنجا پنج شبانه روز توقف نمود و فرمود تا برادرم علی بمن ملحق نشود و وارد مدینه نشوم (مخفی میباشد که حضرت رسول

بتوسط اسماء پیغام امیرمؤمنان دادند که امشب یعنی شب خروج از غار سه شتر در فلان موضع حاضر نماید پس امیرمؤمنان سه شتر با اریقط بن عبدالله الیهی بآن موضع فرستاد نیم شب چهارم حضرت پیغمبر و ابابکر سوار شده آمدند بجانب مدینه چون ناسه شبانه روز کفار گرد غار توقف داشتند پس مایوس شدند و به که مراجعت کردند .

حاصل اینکه پس از الحاق امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و جناب فاطمه بنت است و فاطمه زبیر بن عبدالمطلب و جناب ام کلثوم دختر رسول خدا و جناب سوده بنت زمعه زوجه رسول خدا و ام ایمن مادر اسامه بن زید بن حارثه و ابورافع آزاد کرده حضرت رسول وزید بن حارثه و عبیدالله بن ابی بکر با مادرش ام رومان (بروزن طوفان) و خواهرش اسماء و عایشه و طلحه بن عبدالله در قبا بحضرت رسول ملحق شد ندو اسماء بعد از ورود بقبا عبدالله بن زبیر بن عوام را بزد پس رسول با آنها وارد مدینه گردیدند .

این مختصری بود از مفصل... عرض شد که حضرت امیر بابو واقدرمود این قسم مران زیرا زنان را اینگونه توانائی نیست پس درچه حالی بودند اهل بیت آنوقت که آنها را از کوفه بشام سیر میدادند بیان این چنان است که در ناسخ و غیره مذکور است که ابن زیاد نوشت برای یزید که با سرهای بریده و اسرای ستم دیده چه کنم .

یزید در جواب نوشت که آنها را بشام بفرست با تمام اموال آنها (از اینجا معلوم میشود که آنچه بغارت برده بودند این -

زیاد باخود داشته و بشام فرستاده لذا آنها را جناب زینب مطالبه نمود (چنانکه مذکور شد در مجلس گذشته) پس ابن زیاد سر مقدس حسین را بتوسط حجامی گوشتها که در اطراف گردن امام (ع) بود و بیرون از اندام بود صاف نمود باتباع و بنقل شیخ مفید سر حسین زهر بن قیس داد و ابو بردة بن عوف از دی و طارق بن ابی طیبه را با پنجاه سوار بحراست آنسر مبارك برگماشت و سرهای بنی هاشم و دیگر شهیدان را با جماعتی از لشکریان بریاست زهر بن قیس روان داشت پس فرمان کرد تا سید سجاده را با غل و زنجه بر با اهل بیت بر شتران سوار کردند بسر کردگی شمر بن ذی الجوشن با گروهی از لشکر و گفت شتاب کنید و خویش را بزحر برسانید چون زهر مقداری را هرا سیر کرده بود.

حاصل اینکه اهل بیت را علاوه بآن شتاب که سیر میدادند هر وقت یکی از آن مخدرات صدایش بناله یا گریه بلند میشد آنها را با کعب نیزه یا تازیانه میازردند تا بقادسیه که قریه ای است در پانزده فرسخی کوفه رسیدند جناب ام کلثوم پنج شعر قرائت نمود که این دو شعر از آنهاست.

ماتت رجالی و افنخی الدهر ساداتی

وزادنی حسرات بعد لوعاتی

یعنی کشته شدند بزرگان ما و زیاد شد حسرت های ما بعد از

سوزش عشق و هجران.

بسیرونا علی الاقتاب عاریة کاننا بینهم بعض القسیمات

سیر میدهند ما را بر پالانهای کوچک بر شتران که بی محمل

است گویا مامیان ایشان از جمله اسیرانیم.

قسیمات جمع قسیمه است یعنی بهره ونصیب .

این بیان حضرت در نهایت بلاغت و رسانیدن مقصد است زیرا وقتیکه اسیرانرا باغیر آنها را تقسیم میکردند و بهره هر کس را بساو میدادند آنکس بتمجیل او را بمرکز میرسانید از بساب اینکه کسی ادیگر بآن طمع نکند یا باز برگردد به بهره دیگرش رسید یا از شوق آنکه ین بهره او شده است .

مجلس صد و هفدهم

در منتخب التواریخ است از مصباح المتعبدین که روز اول ذیحجه پیغمبر ﷺ تزویج فرمود فاطمه را بحضرت امیر مؤمنان و علامه مجلی در جلاء العیون فرموده که شیخ مفید و ابن طاوس و اکثر اعظام علماء فرموده اند که این مزاجت با سعادت در شب پنجشنبه بیست و یکم ماه محرم از سال سوم هجرت واقع شد.

و منافات ندارد که تزویج آن مخدره در اول ذیحجه باشد و ولادت بی بی در بیست و یکم محرم باشد و عرض شد که ولادت بی بی در بیستم جمادی الاخره پس از چهار سال و ده ماه بیست و سه روز از بعثت پیغمبر گذشته بوده پس سن مخدره در وقت هجرت هفت سال و هشت ماه و ده روز بوده پس در حین زفاف مخدره نه سال و هفت ماه یک روز بوده و از سن امیر مؤمنان بیست و پنج سال و شش ماه و هشت روز گذشته بوده .

و هشت ماه و بیست و چهار روز از زفاف بی بی که گذشت حضرت حسن متولد گردید زیرا بیست و یکم محرم زفاف بوده سه شنبه پانزدهم رمضان ولادت امام حسن در سال سوم هجری بقول اصح واقع گردیده .

در جلاء العیون است از علی بن ابراهیم بسند معتبر روایت کرده است که هر که خواستگاری فاطمه نزد حضرت رسالت میکرد حضرت رواز او میگرددانید و اظهار کراهت مینمود چون خواست که جناب فاطمه را بحضرت امیر مؤمنان تزویج کند پنهان بفاطمه اظهار نمود حضرت فاطمه در جواب عرض کرد که اختیار من با جناب شما است ولیکن زنان قریش در حق علی میگویند که او مردیست شکم بزرگ و دستهای بلند دارد و بندهای استخوانش گنده است و پیش سرش مو ندارد و چشمهایش بزرگ است و پیوسته دندانهایش بخنده گشاده است و مالی ندارد حضرت فرمود ای فاطمه مگر نمیدانی که حق تعالی مشرف شد بدنیا و مرا اختیار کرد بر جمیع مردمان عالمیان پس بار دیگر مشرف شد بدنیا و اختیار کرد بر زنان علی را بر مردان عالمیان پس مطلع شد بدنیا و ترا اختیار کرد بر زنان عالمیان ای فاطمه در شبیکه مرا به آسمان بردند دیدم بر صخره بیت المقدس نوشته بود : لا اله الا الله محمد رسول الله ایده بوزیره و نصره ثه بو زیره .

یعنی محمد را تقویت کردم بوزیرا و ویاری کردم او را بوزیر او پس من از جرئیل پرسیدم که وزیر من کیست گفت علی بن ابیطالب چون بسدره المنتهی رسیدم باز این سخن را بر آن نوشته دیدم چون

بسدرة المتتمی رسیدم باز این سخن را بر آن نوشته دیدم چون بعرش رسیدم مثل این را بر قوائم عرش نوشته دیدم چون داخل بهشت شدم درخت طوبی را در خانه علی دیدم و در بهشت هیچ قصری و منزلی نیست مگر آنکه از درخت طوبی در آن شاخی است و بالای آن درخت سبدها است از خرماهای سندس و استبرق (ابریشم نرم بافت و درشت باف) و از برای هر بنده مؤمنی هزار هزار سبد در هر سبدی صد هزار حله است و هیچ حله از آنها بحله دیگر شبیه نیست و هر يك برنگی است و جامهای اهل بهشت از آنست و در میان آن است و در میان آن درخت نورست کشیده و عرض بهشت مانند عرض سماوات و زمین است (و ارضها عرض السموات والارض) و مهیا کرده اند آنها را برای آنها که ایمان بخدا و رسول آورده اند اگر سواره در سایه آن درخت صد هزار سال بتازد از سایه آن بدر نمی رود و این است تفسیر قول حق تعالی که (وظل ممدود) و پائین آن درخت میوه های اهل بهشت است و طعامهای ایشان که آویخته است در میان خانه های ایشان و در هر شاخی از آن صد نوع از میوه است از آن میوه ها که شبیه آنها در دنیا دیده اید و از آنها که ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و هر میوه که چیده میشود از آن درخت در همان ساعت مثل آن بجای او میروید چنانچه حق تعالی فرموده است که لا مقطوعة ولا ممنوعة. نه جدا کرده میشود و نه باز داشته میگردد و در بیخ آن درخت نهری جاریست که از شش چهار نهر دیگر جدا میشود که حق تعالی فرموده است در سوره محمد آیه ۱۷ فیها انهار من ماء غیر اسن ۲ و انها رمن لبن لم یتغیر طعمه ۳ و انها رمن خمر لذة للشاربین ۴ و انها رمن عسل مصفى ... تا آخر آیه

یعنی در آنست نهرها از نا متغیر و نهرها است از شیر که مزه اش دیگرگون نگردد و نهرها است از شراب که لذت بخش است اشیامند گانرا و نهرها است از شهد صاف کرده شده ای فاطمه حق تعالی بمن عطا کرده و در حق علی پنج خصلت است او اول کس است که با من از قبر بیرون میاید و اول کس است که با من بر صراط میایستد و خطاب میکنند بآتش که این را بگیر و آنرا بگذار و اول کسی است که با من جامه می پوشد و اول کس است که با من در جانب راست عرش می ایستد و اول کسی است که با من در درجات علین ساکن می گردد و اول کسی است که با من مینوشد از شراب سر به مهر بهشت و در این باید میل کنند رغبت کننده گان ای فاطمه اینها است که حق تعالی بعلی کرامت کرده است و در آخرت مهیا گردانیده است برای او در بهشت اگر در دنیا مالی ندارد در آخرت این عظمت و جلال دارد .

اما اینکه گفتی شکم بزرگ است حق تعالی او را مملو از علم گردانیده و او را از میان امت من بعلم مخصوص نموده و اما اینکه گفتی پیش سرش موندارد و دیده هایش گشاده است همانا حق تعالی او را بصفت حضرت آدم آفریده اما بلندی دستهایش پس حق تعالی برای آن دستهایش را بلند گردانیده که دشمنان خدا و مرا بان بقتل برساند و حق تعالی به برکت او دین مرا غالب خواهد گردانید بر همه دینها هر چند نخواهند مشرکان با او حق تعالی فتحها کرامت خواهد کرد و جنگ کننده گان و بیعت شکنندگان و از دین بیرون روندگان بر توابل قرآن (چون اهل جمل و صفین و خوارج) و حق تعالی از پشت او بیرون خواهد

آورد و رسید جوانان اهل بهشت را و بآنها عرش خود را زینت خواهد داد در قیامت ای فاطمه حق تعالی پیغمبری نفرستادم مگر آنکه فرزندان او را از صلب او قرار داد و ذریت مرا از صلب علی بیرون خواهد آورد اگر علی نبود ذریت من در زمین نبود .

پس فاطمه عرض کرد که بر او اختیار نکنم احدی را از اهل زمین پس حق تعالی فاطمه را بعلی تزویج نمود .

چه شبیه است این کراهت صوری حضرت فاطمه از تزویجشان پس شا د شد نشان بعد از اظهار حضرت رسول بمقامات حضرت امیر مؤمنان .

بر روایتی که در جلاء العیون است از این بابویه که بسند معتبر که از حضرت صادق روایت کرده که جبرئیل بر حضرت رسول نازل شد پیش از ولادت امام حسین عرض کرد از جناب شما پسری متولد خواهد شد که امت تو بعد از جنابت او را شهید کنند حضرت فرمود که مرا احتیاجی بچنین فرزندی نیست بعد از آنکه سه مرتبه مخاطبه شد حضرت امیر مؤمنان را طلبید و فرمود که جبرئیل مرا خبر داد از جانب خداوند عالمیان که فرزندی برای تو متولد خواهد شد که امت من بعد از من او را شهید خواهند کرد حضرت امیر عرض کرد مرا احتیاجی نیست بچنین فرزندی تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه شد در مرتبه سوم فرمود که در او و فرزندان او امامت وراثت آثار پیغمبران و خازن علوم اولین و آخرین خواهد بود پس بنزد فاطمه فرستاد که خدا بشا د رت میدهد ترا بفرزندی که امت من بعد از من او را شهید خواهند کرد جناب فاطمه عرض کرد که ای پدر مرا احتیاجی بچنین فرزندی نیست

تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه واقع شد در هر مرتبه فاطمه چنین جواب دادند پس حضرت فرمود که او و فرزندان او پیشوایان دین و وارثان من و خازنان علم من خواهند بود جناب فاطمه عرض کرد که راضی شدم از خداوند عالمیان پس حامله شد به حضرت امام حسین بعد از ششماه آنحضرت متولد شد فرزندی که شش ماهه متولد شد زنده نمانده است مگر حضرت امام حسین و حضرت عیسی بروایت دیگر حضرت یحیی .

پس ام سلمه محافظت آنحضرت را متکفل شد حضرت رسول هر روز می آمد زبان مبارک خود را در دهان امام حسین می گذاشت آنحضرت می مکید تا سیر میشد پس حق تعالی گوشت او را از گوشت حضرت رسول رویاند از حضرت فاطمه و از دیگری هرگز شیر نخورد پس حق تعالی این آیه را در شأن او فرستاد .

و حمله و فصاله ثلثون شهراً حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنه قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علی وعلی والدی و ان اعمل صالحاً ترضیه و اصلح لی فی ذریّتی .

سوره احقاف آیه ۱۴ یعنی مدت حمل او و شیر باز گرفتن او سی ماه بود تا اینکه به حد قوت بدن و عقل رسید و چهل سال از عمر او گذشت عرض کرد که پروردگار ادر دل من انداز که شکر کنم نعمت و تن آسائی تو را که انعام کردی بر من و بر پدر و مادرم و اینکه بنمایم کار شایسته را که پسندی آنرا و شایستگی ده مرا در بعض اولادم حضرت صادق فرمود که اگر اظهار می کرد همه اولادم هر اینه تمام امام میشدند ولیکن معصوم و ص گردا بیده بعضی را آری چون در روایت است که قلب امام مرکز اراده حق

است اما بیشتر از آنچه خدا میخواست که امام شوند نخواست کدام
قلب همان قلبیکه هدف تیر سه شعبه زهر آلود گردید .

فاتاه سهم محدود مسموم له ثلاث شعب فوق علی قلبه یعنی پس
آمد تیر آهن زهر ابداده شده بپهلوی پس واقع شد بر دل مبارکش .
محقق کربلائی سروده .

تن صد پاره و تیر ستم زهر آلود
دیده گو تا نگردد بر دل زهرا چه نشست
ای سلیمان که بلب خاتمت از قحطی آب
و ه ز بی رحمی آنطایفه دیو پرست

حقیر سروده :

تیر سه شعبه چونکه بقلب حسین نشست
از زندگی ظاهری خود کشید دست
از زین فتاد و جبهه بروی زمین نهاد
از بهر سجده چشم خود از ما سوی به بست

مجلس صد و هجدهم

و نیز در جلاء العیون است از ابن بابویه بسندهای معتبر از حضرت زین العابدین و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا و حضرت امیر مؤمنان فرمود که من تزویج حضرت فاطمه را در خواطر داشتم شب و روز در این خیال بودم و جرئت نمی کردم که خدمت حضرت رسالت ابراز نمایم تا آنکه روزی بخدمت آن حضرت رفتم فرمود که یا عای آیا می خواهی ترا کد-

خدا کنیم عرض کردم رسول خدا مصلحت مرا بهم می‌داند و آنحضرت میخواست که یکی از زنان قریش را بمن تزویج نماید من می‌ترسیدم که فاطمه ازدست من بیرون رود روزی بی‌خبر نشسته بودم ناگهان فرستاده حضرت رسول بنزد من آمد و گفت اجابت کن حضرت را که ترا می‌طلبد و بزودی بیا که آنحضرت را بآن فرح و شادی مشاهده نکرده‌ام حضرت فرمود که بشتاب رفتم بخدمت آنحضرت و او را در حجره ام سالمه یافتم چون نظر مبارکش بر من افتاد اثر سرور شادی از جبین مبارکش ظاهر شد و شکفته و خندان شد بحدی که نوردند انهای مبارکش ساطع گردید پس فرمود که یا علی حق تعالی کفایت کرد از برای تو آنچه را من اهتمام بآن داشتم از تزویج تو عرض کرده چگونه است این یا رسول الله فرمود که جبرئیل بنزد من آمد از سنبل و قرنفل بهشت با خود آورد پس من گرفتم آنها را و بوئیدم و گفتم سبب آوردن سنبل و قرنفل چیست (سنبل گلی مشهور و خوشبو و قرنفل می‌خک است و قرنفل بزوزن تزلزل است) جبرئیل گفت که حق تعالی امر فرمود ساکنان بهشت را از ملائکه و هر که در بهشت هست که بیمار آیند و زینت نمایند تمام باغستانهای بهشت با زمینها و میوه‌ها و قصرهای آنها را و امر کرد بادهای بهشت را که بوزیدند با انواع بوهای خوش و امر فرمود حوریان بهشت را که تلاوت نمایند سوره طه و طس و یس و حمی عسق را.

پس منادی از زیر عرش ندا کرد که امروز ولیمه علی بن ابیطالب است همانا من شما را گواه می‌گیرم که تزویج کرده‌ام فاطمه دختر محمد را بعلی بن ابیطالب برای آنکه پسندیده‌ام ایشان را برای یکدیگر.

پس حق تعالی ابرسفیدی فرستاد که بارید برایشان از مرواریدها و زبر جدها و یاقوت های خود برخواستند ملائکه و فرو ریختند از سنبل و قرنفل بهشت و این از نثار ملائکه است که برای تو آورده ام پس حق تعالی امر فرمود ملکی از ملائکه بهشت را که او را راحیل میگویند و در میان ملائکه بفصاحت و بلاغت او ملکی نیست که خطبه بخواند پس خطبه خواند که مثل آن خطبه را اهل آسمان و زمین شنیده بودند پس منادی ندا کرد ای ملائکه وای ساکنان بهشت من برکت فرستید بر علی بن ابیطالب که حبیب و دوست محمد است و بر فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله بتحقیق که من برکت فرستاده ام برایشان همانا من ترویج کردم محبوب ترین زنان را به سوی خود با محبوب ترین مردان بسوی خود بعد از پیغمبر آخر الزمان پس راحیل گفت برکتی که بر ایشان فرستاده زیاده از آنچه مشاهده کردیم امروز ظاهر گردانیدی از کرامت ایشان چه خواهد بود حق تعالی ندا کرد ای راحیل از برکت من برایشان آنست که جمع میکنم ایشان را بر محبت خود و میگردانم ایشان را حجت خود بر خلق بعزت و جلال خود و سوگند یاد میکنم از ایشان خلقی خواهم آفرید و از ایشان ذریتی بوجود خواهم آورد و ایشان را خزینه داران خود در زمین و معدنهای علم خود خواهم گردانید و ایشان مرد مرا دعوت خواهند کرد بسوی دین من با ایشان حجت بر خلق خود تمام میکنم بعد از پیغمبران پس بشارت باد ترا یا علی که حق تعالی ترا کرامتی کرده که با حدی از خلق خود چنین کرامتی نکرده و من ترویج کردم فاطمه را بتو بنحوی که خداوند رحمان او را بتو ترویج کرد و راضی شدم از برای فاطمه بانچه خدا از برای او راضی شده پس بگیر زوجه خود را که تو سزاوارتری با او از من و بتحقیق که خبر داده مرا جبرئیل که بهشت مشتاق

اوست بسوی تو وفاطمه اگر نه این بود که حق تعالی مقدر کرده است که از شما بیرون آورد حجتهای خود را بر خلق هر آینه دعای بهشت و اهل بهشت را در حق شما مستجاب میکرد و شما را در این زودی بایشان میرساند پس نیکو برادر و داماد و مصاحبی تو از برای من کافی است ماسرا بخشنودی خدا از خشنودی دیگران .

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله آیا قدر من بجائی رسیده است که مرا در بهشت یاد میکنند و حق تعالی مرا در میان ملائکه خود تزویج مینماید حضرت فرمود که چون حق تعالی گرامی دارد ولی خود را و دوست خود را گرامی میدارد او را بانچه چشمهاندیده و گوشها نشنیده باشد پس حق تعالی این کرامتها را بتو عطا کرده است ای علی پس حضرت امیر مؤمنان اظہار داشت که رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی و علی والدی وان اعمل صالحاً ترضیه و اصلح لی فی ذریتی (این آیه در روایت قبل بامعنایش مذکور شد) .

پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آمین یا رب العالمین و یا خیر المناصرین .

و نیز در جلاء از کتاب کشف الغمه از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که شنیدم از حضرت فاطمه علیها السلام که فرمود شبی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در فراش من در آمد شنیدم که زمین با آن حضرت سخن میگفت و از آنحالت ترسان گردیدم چون صبح شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بنزد من آمد مرا ترسانک یافت چون سرگذشت را بحضرت نقل کردم بسجده در آمد و شکر حق تعالی بتقدیم رسانید

پس سر از سجده برداشت و فرمود که ای فاطمه علیها السلام بشارت بباد ترا
بفرزندان طیب و نیکو بدرستی که حق تعالی شوهر تیرا فضیلت داده
است بر سایر خلق خود و امر کرده است زمین را که خبر دهد او را
بانچه بروی آن واقع میشود از مشرق و مغرب .

حقیر گوید: که حضرت حق همه موجودات را بفرمان این
این خاندان قرار داده از جمله در مدینه المعجزه سید هاشم بحرینی
است بنقل مرحوم سپهر در ذیل معجزات حضرت سید شهادت که
فرزندش علی اکبر بر حضرت در آمد و در غیر فصل در خواست
انگور از پدر بزرگوارش نمود آنحضرت دست بر ستون مسجد زد
و انگور و موز بر آورد پس فرمود ما عند الله و لیا نه اکثر من هذا
یعنی آنچه نزد خداوند از برای دو ستانش است از این افزون تر
است .

حقیر گوید: شایده باین جهت بوده که شاهزاده پس از جنگ
نمایانی که کرد خدمت پدر آمد و آب طلب کرد باینکه میدانست
پدر آب ندارد درخواست آبش از پدر بنحو اعجاز بوده
چون قلب امام مرکز اراده بود پس مدینه آن اعجاز از آنجناب
سرزداما کربلا در جواب فرمود بر گرد بابا به جنگ دشمن امیدوارم
شب باخر نرسانی تا از دست جدت سیراب شوی علی علیه السلام برگشت
یکدم دیگر صدایش بلند شد که بابا از دست جدم سیراب شدم باینکه
هرگز تشنه نگردم .

حقیر سروده :

امید دارم بابا هنوز شام نکرده

بدست جد خود از تشنگی شوی سیراب

(٦٠٤)

بجام شربت‌ی از آب بعد نوشیدن
عطش بردزتو همواره‌ای خجسته ماب
* * *
چو شاهزاده بروی زمین ز زین افتاد
صدا زداز گلوی تیرخورده خود بسباب
که رفع تشنگیم جلد امجدم بنمود
بانتظار تو باشد که سازدت شاداب

مجلس صد و نوزدهم

و نیز در جلاء العیون است از قطب راوندی و ابن شهر آشوب
و دیگران که روزی حضرت رسالت از خانه بیرون آمد و روی مبارک
کش خندان بود و نوری از آن ساطع بود مانند ماه تابان پس
عبدالرحمن بن عوف برخاست و عرض کرد یا رسول الله این نور چیست
که در روی شما مشاهده میکنم؟ حضرت فرمود: که بسبب بشارتی
است که بمن رسیده است در باب برادر و پسر عم من و دختر من که
حق تعالی تزویج کرد فاطمه را با علی و امر کرده است رضوان خزانه دار
بهشت را که درخت طوبی را بحرکت در آورد پس بر آنها بیار آورد
درخت طوبی بعدد محبان اهل بیت رسول خدا و آفرید در زیر آن
درخت ملکی چند از نور و بهر ملکی از ملایک یک براتی از آن براتها
داد چون قیامت برپا شود آن ملائکه ندا کنند در میان خلایق پس نمایند
محبی از دوستان اهل بیت مگر آنکه یکی از براتها را بساو دهند و در

آن براتنها نوشته باشد که او آزاد است از آتش جهنم پس در آن روز
بیرکت برادر و پسر عم و دخترم بندهای بسیار از آتش جهنم آزاد شوند
در منتخب التواریخ است راجع به خطبه‌ای که در تزویج بنانوی
محشر خوانده شده است از آنها خطبه حضرت احدیت است الحمد
ردائی والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی وامائی زوجت فاطمه
امتی من علی صفوتی اشهدی ملائکتی: خطبه بضم خا و کسر آن
خواستگاریست و کلماتیست که در ستایش خداوند و نعت نبی و موعظه
خاق باشد .

واصل امه اموه بوده و او متحرک ما قبل مفتوح قلب بالف شد
پس حذف کرده شده امه شد مقابل زن حره و آزاد است مابقی واضح است
و از جمله خطبه راحیل مالک است در آسمان چهارم .

در بحار است از مناقب از ام السله از حضرت رسول ﷺ
روایت کرده اند که خداوند امر فرمود بهشت و حوریان را زینت کنند
و بدرخت طوبی امر فرمود که حلی و حلل بخود بر دارد و بملائکه امر
فرمود که در آسمان چهارم در بیت المعمور جمع شوند و به رضوان
خازن بهشت امر فرمود که منبر کرامت را در بیت المعمور نصب کند
و راحیل که احسن منطقاً و احلی لغة از تمام ملائکه ها بود امر فرمود
که بالای منبر خطبه بخواند پس بالای منبر رفت و در مجمع ملائکه هفت
آسمان این خطبه را خواند الحمد لله الاول قبل اولیه الا ولین الباقی
بعد فناء العالمین... تا آخر .

و از آنهاست خطبه خاتم النبیین در حضور جمعی از اصحاب
الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانته المرآهوب

من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره في ارضه وسمائه...
تا آخر ...

یعنی: ستایش اختصاص دارد از برای خداوند آنکس که پرستیده شده
بسبب توانائیش فرمان برده شده است بواسطه تسلطش ترسیده شده
است از غذا بش میل کرده شده است بسویش بسبب آنچه نزد
اوست کسی است که گذر است فرمانش در زمین و آسمانش .
و از جمله خطبه ایست که حضرت امیر مؤمنان خوانده در مناقب
است که پیغمبر ﷺ بامیر مؤمنان عليه السلام فرمود یا علی خطبه بخوان
پس این خطبه را خواند .

الحمد لله الذي قرب من حامد به ودنى من سائله و وعد بالجنة من
يتقيه و انذر بالنار من يعصيه الى ان قال و النكاح مما امر الله به
و يرضيه و اجتماعاً مما قدره الله و اذن فيه و هذا رسول الله زو بنى ابنته
فاطمة على خمس مائة درهم و قدر ضيعة فاسئلوه و اشهدوا يعنى: ستایش
مر پروردگار آنچنان است که نزدیک شد کسیکه ستایش کرد او را و مقرب
شد کسیکه پرستش کرد او را و عده بهشت داد کسیرا که پرهیزگاری
کرد از نواهی او و ترسانید باتش خود کسیکه نافرمانی کرد او را
تا آنجا که فرمود نکاح وزن آشویی از چیز هائست که امر
رموده خداوند بان و خشنود مینماید خداوند را و از آن اجتماعها
ست که اندازه فرموده است آنرا خداوند و اجازه داده است درش
این رسول خداوند است که جفت من نمود دختر خود فاطمه بر
نصد درهم مهر و بحقیقت من رضا دادم پس پسرید ازش و گواه باشید
در منتخب است که از خطبه حضرت رسول (ص) استفاده

میشود که صدق فاطمه زهرا چهار صد مثقال نقره بوده و چهار صد مثقال نقره شرعی هیجده نخودی سیصد مثقال صیرفی بیست و چهار نخودی میشود و بقران بیست و چهار نخودی ۳۰ تومان میشود .

واز خطبه امیرمؤمنان و بعضی روایات دیگر استفاده میشود که صدق آنمخلد ره پانصد درهم بوده و درهم شرعی دوازده نخود و سه خمس نخود است پس هرچهل درهمی بیست و یک مثقال صیرفی میشود که پانصد درهم شرعی دویست و شصت و دو مثقال و نیم مثقال صیرفی میشود و بقران بیست و چهار نخودی بیست و شش تومان و دو قران و نیم میشود .

حقیر گوید از ذیل روایت منقوله از علی بن شهر آشوب مستفاد است که صدق حضرت فاطمه بهاء و قیمت زره امیرمؤمنان بوده زیرا پس از تشریف آنحضرت خدمت رسول مختار و سپاسگذاری از آنحضرت که مراد کودکی از پدر و مادر مأخوذ داشتی و بآداب خرد مرامؤدب فرمودی و از پدر و مادر بمن نیکوتر بودی لاجرم بخدمت شتافتم تا حبیبۀ خود را بامن کابین نمائی رسول خدا ﷺ فرهنالك شد و فرمود که : یا علی چه داری ؟ عرض کرد : شمشیر و زره و شتری حضرت فرمود شمشیر برای جهاد و شتر تو را بکار آید و زره مثل توئی احتیاج نیست و من به بهای آن راجع بصدق فاطمه راضیم .

پس در خطبه که فرمود چهار صد مثقال در آنجا که دارد و قد زوجته علی اربعمائة مثقال فضة

یعنی : تزویج نمودم علی را بر چهار صد مثقال نقره .
معلوم میشود که زره این مقدار بهای او بوده .

واز حدیثی که در ناسخ مذکور است که حضرت حق تعالی
 به حضرت رسول ﷺ وحی فرستاد که من خمس دنیا و ثلث بهشت
 را به مهر فاطمه دادم و در زمین چهار نفر را خاص او نهادم ۱ نفر فرات
 ۲ نیل مصر ۳ نهر و ان ۴ نهر بلخ و تو ای محمد کابین فاطمه را در زمین
 پانصد درهم نقره خالص مقرر بدار تا سستی باشد از برای امت تو .
 پس از این بیان ظاهر آمد که پیغمبر رضایه بهای زره شدند لکن
 دستور آمد از جانب حضرت حق بصدای پانصد درهم لذا امیر مؤمنان
 ذکر نمودند در خطبه پانصد درهم را بدستور پیغمبر .
 گفته نشود که در آیه است که و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی
 یوحی .

پس پیغمبر بامر خدا چهار صد مثقال صدای قرار داد بعد نیز
 بامر خدا پانصد درهم مهر قرار داد این چگونه میشود ؟
 عرض میکنیم که این واز قبیل این از روی لوح محو و اثبات
 و از روی لوح محفوظ است .

پس چهار صد مثقال از روی لوح محو بوده و پانصد
 درهم از روی لوح محفوظ بوده که هیچ تغییر و تغییری درش نیست
 بخلاف لوح محو و اثبات که روی مصلحت درش تغییر و تغییر
 می باشد العلم عند الله ...

و نیز در حاشیه ناسخ جلد حضرت زهرا (علیها السلام) مذکور است که
 در ع و زره حضرت امیر مؤمنان زره خطیمیه بوده که منسوب است
 بقبیلۀ خطیمیه بن محارب از قبیلۀ عبدالقیس که زره را نیکو می ساختند
 و گویند این در ع را خطیمیه میگویند که چون شمشیر بدو رسید شکمیه
 میشد .

و این هم نسا گفته نماند که در جلاء العیون است از ابن شهر آشوب روایت است که از حضرت صادق پرسیدند که فاطمه را چه سبب زهران نامیدند حضرت فرمود برای آنکه از برای فاطمه قبه در بهشت هست از یاقوت سرخ و بلندی آن قبه بقدر یکسال راه است و بقدرت حق تعالی در میان هواستاده است نه از بالا علاقه دارد که آنرا نگاه دارد و نه از زیر ستونی دارد که بر آن قرار گیرد و آن قبه را هزار در است و بر هر دری هزار ملك ایستاده است می بینند آن قبه را اهل بهشت مانند شما که ستارگان را در آسمان می بینید پس میگویند این قبه زهرا و نورانی از فاطمه سید النساء است .

و نیز از ابن شهر آشوب روایت کرده که از امام حسن عسگری پرسیدند که چرا حضرت فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای اینکه روی آن حضرت برای امیر مؤمنین می درخشید مانند آفتاب و در هنگام زوال مانند ماه منیر و نزد غروب آفتاب مانند ستاره روشن آری چنین بود که پس از رخت بر بستنش از این عالم هم خانه علی تارک شد اما خانه از نور بخشی جمال بی بی عالم نسبت بساقا امیر مومنان امداد مبارکش از فراق خاتون محشر .

چنانکه در جلاء از ابن بابویه روایت کرده است که چون امیر مومنان از دفن فاطمه فارغ شد شعری چند از روی درد انشاء فرمود
لکل اجتماع من خلیلین فرقه

فکل السدی دون الفراق قلیل

و ان افتقادی فاطماً بعد احمد

دلیل علی ان لاید و م خلیل

یعنی هراجماعی از دو دست آخر بجدائی منتهی میشود
و هر مصیبتی که غیر از مرگ است اندک است و رفتن فاطمه بعد از حضرت
رسالت پیش من دلیل است بر آنکه هیچ دوستی برای هیچ کسی باقی
نمماند .

این رباعی را حقیر سروده است :

رفت از بر من آنکه مرا راحت جان بسود
تا بود به تن جان مرا تـسـاب و توان بود
روزم چه شب و شب ز فراغت چه دلم تار
بی تو نـدـهد جان من این زندگیم سود

مجلس صد و بیستم

در سوره ۵ که فرقان باشد در آیه ۵۶ است .
وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و کان
ربك قدیراً .

یعنی اوست آنکه آفرید از آب انسا نیرا پس گـردانیدش
نژادی و پیوندی و باشد پروردگار تو توانا .
در تفسیر ابو الفتوح رازیست از ابن سیرین که این آیه در حق
امیر مؤمنان علیه السلام آمده که رسول صلی الله علیه و آله دختر باو داد که حضرت فاطمه
باشد و او بود (یعنی علی) که جامع بود هم نسب را و هم سبب را از
جهت نسب پسر عمش بود و از جهت سبب شوهر دخترش و هیچ کس
را از صحابه و اهل بیت این هر دو بیک جانبود.

و نیز ابن عباس راجع باین آیه است که من از دهان پیغمبر
گرفتم که فرمود خداوند آبی آفرید و در صلب آدم نهاده پس از
صلب آدم بشیث آنکه او را میگرداند از اصلا ب طاهرین سار حمام
مطهرات تا آنکه آنرا دو نیمه کرد يك نیمه در صلب عبدالله نهاد و يك
قسمت دیگر در صلب ابوطالب از نیمه اول مرا آفرید که محمدم صلی الله علیه و آله
و مرا نبوت و رسالت و کتاب داد و از نیمه دیگر علی را آفرید و او را
طهارت و شجاعت و وصیت داد پس این قول خدای تعالی بود و هو الذی
(یعنی علی است) خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و کان ربك
قدیراً و من و علی آفریده شدیم از يك نور .

چه نیکو فرموده شاعر که ظاهر آسنائی باشد یا جامی .

مهره جان مصطفی جانش	مرتضی ای که کرد یزدانش
دو برادر چه موسی و هارون	دو ستاره چه اختر گر دون
هر دو یار چه شرف بودند	هر دو يك در زيك صدف بودند
نبدی سنت پیغمبر بر	تا نبگشاد عالم حیدر در

در کنی و القاب مرحوم حاجی شیخ عباس است که ابن سیرین
ابوبکر محمد بن سیرین بصریست و پدرش غلام انس بن مالک بوده
و در سال ۱۱۰ هجری وفات کرد در منتخب التواریخ است که قبرش
در بصره است و سی نفر اولاد آورد از يك زن نوزده پسر و یازده دختر
در منتخب التواریخ است از بحار از مناقب از حضرت باقر
که جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که قرار داده شد صدق حضرت
فاطمه از قبل علی علیه السلام پنج يك دنیا و سه يك بهشت قرار داده شد
از برایش در زمین چهار نهر فرات و نیل مصر و نهر وان و نهر بلخ

و تزویج نما تو یا محمد ﷺ بر پانصد درهم تا بوده باشد سنة و طریقه
برای امت .

و در بحار از مصباح الانوار از حضرت پیغمبر روایت کرده که
فرمود یا علی خداوند تزویج فرمود فاطمه علیها السلام بتو و قرار داد
صداقش را تمام زمین پس هر کس راه برود بروی زمین و دشمن تو
باشد راه رفتنش حرام است و در بحار از امالی طوسی از حضرت
صادق روایت کرده که فرمود خداوند مهر قرار داد از برای فاطمه
ربع دنیا را و مهر قرار داد بهشت و جهنم را که دشمنان خود را
داخل جهنم کند و دوستان خود را داخل بهشت کند بعد فرمود وی صدیقه
الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولى ممکن است گفته شود
که مهر فاطمه همه اینها باشد و در هر روایتی يك قسمت از آن ذکر
شده است پس روایات باهم اختلافی ندارند .

از این حدیث شریف تا حدی مقام عالیه خاتون محشر مشخص
میگردد زیرا صدیقه صیغه مبالغه است یعنی زن بسیار راست گفتار
و کردار و همیشه راست گفتار و کردار و این نیست مگر معصومه بودن
و کبری نیز افضل تفضیل است یعنی بزرگترین کلمه میرساند سیده زنان
عالمیان بودند و علی معرفتها تا آخر ..

یعنی : بانویست که بر شناختن آن دور میزند قرنهای
و زمانهای گذشته یعنی تمام انبیاء و مرسلین امتهای خودشان را
امر بمعرفت و شناسائی آنمخلد ره می نمودند یعنی با داء تمام امور و اجبه
عملشان غیر مقبول بلکه هباء منثور بوده (غبار پراکنده شده) در
صورت عدم معرفت آن قطب فلک جاه و عصمت .

و این جمله برتری آن شفیعه محشر را میرساند بر همه انبیاء گذشته یعنی غیر از پدر بزرگوارش و شوهر عاقله‌دارش .

و این شعر شاعر هم بدین معنا اشاره است :

ولها جلال لیس فوق جلالها جلال الا جلال الله جل جلاله
ولها نوال لیس فوق نوالها نوال الا نوال الله عم نواله
نوال .. شایسته گی .
حقیر سروده است .

پایه ایست بزرگی و جاه و رفعت او

که دون واجب ما فوق ممکنات بود

سوی واجب و هشت و چهار ختم رسولان

حقیقتش نشناسد عقول مات بسود

در بحار از امالی شیخ طوسی است بنقل منتخب از جابر بن-
عبدالله که در شب زفاف صدیقه طاهره پیغمبر ناقه شهبارا (یعنی :
سفید و سیاه) آورد و بر روی آن قطیعه کشید فاطمه زهرا فرمود سوار
شو و بسلامان فرمود مہار ناقه را بگیرد و پیغمبر هم در پای ناقه راه
میرفت در بین راه دید جبرئیل با هفتاد هزار ملک و میکائیل با هفتاد هزار
ملك آمدند بزمین پیغمبر فرمود بجهت چه آمدید عرض کردند برای
زفاف فاطمه زهرا پس جبرئیل و میکائیل و سایر ملائکه تکبیر گفتند
و از آن شب تکبیر در عروسیها سنت شد (یعنی مستحب شد)

در روایت کشف الغمه است که جبرئیل مہار ناقه را گرفت و

اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل ناقه را می راند.

در مناقب است که پیغمبر فرمود دختران عبدالمطلب و زنهای

مهاجر و انصار با فاطمه همراهی کنند در رفتن بخانه امیر مؤمنان و اظهار مسرت نمایند و رجز بخوانند و تکبیر بگویند و آنمخدره را به ناقه یا بغله شبها سوار کرد و خود حضرت پیغمبر و حمزه و عقیل و جعفر روی ناقه رجز می خواندند جناب حمزه و عقیل و جعفر اهلبیت باشند - های برهنه از پشت سر می رفتند و زوجات رسول از پیش روی ناقه رجز می خواندند ام سلمه می گفت.

سرن بعون الله یا جارات واشکر نه فی کل حالات
بروید بیاری خدا ای همجواران و شکر و سپاس کنید خدا را در هر حال
واذ کرن ما انعم رب العالی ما کشف مکروه و آفات
یاد آوری کنید آنچه عطا فرموده پروردگار بلند مرتبه از بر
طرف کردن ناروائی ها .

فقد هدانا بعد کفر وقد انعمنا رب السموات
پس بحقیقت راهنمایی کرد ما را بعد از آنکه کافر بودیم و
بحقیقت برداشت ما را و بلند کرد پرورش دهنده آسمانها .

وسرن مع خیر النساء الوری تفدی بعمات و خالات
سیر کنید با بهترین زنان عالم که فدای تو شویم با عمه ها
و خاله های (مرا از عمه های حضرت رسول اند زیرا حضرت
زهره عمه نداشته اند .

یا بنت من فضله دوالعلی با لوحی مننه والرسالات
ای دختر کسی که برتری داد او را صاحب بلندی مرتبه بوحی برش
و پیغامها .. و رجز های دیگر را برای اختصار ذکر ننمودیم حاجی علماء
و نیز در بحار از امالی روایت کرده که ام ایمن به پیغمبر عرض
کرد یا رسول الله فاطمه را تزویج کردی و چیزی بسرا و نثار نکردی

فرمود ای ام ایمن زمانیکه فاطمه تزویج شد بامیر المؤمنین خداوند
امر فرمود بشا شجر بهشتی که به نثار نمایند از حای و حلل و
یا قوت و زمرد و استبرق بهشتی .
و سید حمیری فرموده .

نصب الجلیل اجبرئیل منبراً فی ظل طوبی من متون زبر جد
شهر الملائكة الکرام و ربهم و کفی بهم و ربهم من شاهد
و تناثر طوبی علیهم لؤلؤاً و زمرداً متتابعاً لم یعقد
یعنی پا برجا نمود خدای بلند مرتبه برای جبرئیل منبر را در
سایه درخت طوبی از درخت های زرجد (زبر جد گوهری است در
زمین که مرکزش و معدنش در مصر و شام است و رنگ آن سبز مایل
به زرد است) گواهی دادند و ملائکه های مقرب و خداوند آنها و بس
است بایشان و به پروردگارایشان از گواه دهنده و پراکنده درخت طو-
بی بر ملائکه مروارید و زمرد پی در پی که ایست نداشت .
در منتهی الارب است که شیخ الرئيس و حکماء گویند که زبر-
جد معرب زمرد است چیز غلیظ حده نیست .
شیخ بهائی در کشکول از والدش شیخ حسین عاملی نقل کرده
که در مسجد کوفه در قمری دید که بر او نوشته بود :

انا در من السماء نرونی یوم تزویج والد السبطین
کنت اصفی من اللجین بیاضاً صبغتنی دماء نحر الحسین
یعنی من مرواریدی بودم از آسمان که پراکنده کردند مرا روز
تزویج مادر و سبط پیغمبر بودم با صفات را از نقره خالص از جهت
سفیدی رنگ کرد مرا خون گلوی حسین .

و نیز در بهار است از مناقب که خداوند وحی فرمود بدرد درخت

طوبی که نثار نماید در ویاقوت را پس حورالعین مبادرت و پیشی
میگرفتند به جمع آنها و فخریه میکردند که این تحفه بهترین زنهای
است . . .

مخفی مباد که مرض صرع بیمار است که باعث آن از سده و
بسته گی مغز بواسطه خلط غلیظ پیدا میشود پس اعضا نفسیه را از افعال
خود بنحو تمام باز میدارد گویند ز مرد همراه داشتن شخص را از مصروع
شدن نگاه میدارد و نیز چون افعی چشمش بر او افتد کور شود.

برای حقیر نقل نمود آقای ثقة المحدثین آقای حاجی سید محمد
علی نزیل اراک که از اولادهای آیه الله صاحب ضوابط اند که در باغات
کربلا پیکانی پیدا شد که بر آن این دو شعر نوشته بود :

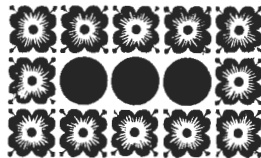
لا تعجبوا من تراب لا یغیرنی

بل تعجبوا من عظیم الرز والمحن

انسی وقعت علی قلب الحسین وقد

آخرت من ظهره والدم خضبنی

یعنی شگفت ننمائید از خاک که دیگرگون نکرد مرا و خاک نکرد
مرا بلکه شگفت کنید از بزرگی پیش آمد ناگوار و اندوه بزرگ
همانا من قرار گرفتم بر قلب حسین و از پشت مبارک او بیرون شدم
در حالیکه خون دلش مرا رنگین کرده بود .



مجلس صدویست و یکم

بدانکه فرزندان بی بی عالم پنج تن بودند اول حضرت امام حسن دوم حضرت امام حسین سوم حضرت محسن چهارم و پنجم دویان که ذکر هر یک کرده خواهد شد اکنون ذکر از جناب محسن سقط شده مینمائیم .

در سیزدهم بحار است از مفضل بن عمر از حضرت صادق رواه یث مصفلی نقل کرده و در آن روایت است که روز قیامت خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد جناب محسن سقط شده را روی دست گرفته صیحه زنان وارد محشر میشوند و فاطمه زهرا میگوید .

هذا یومکم الذی کنتم توعدون یوم تعد کل نفس ماعملت من خیر محضراً و ماعملت من سوء تودلوان بینهما و بینہ امدأ بعیداً .

یعنی ، این است آنروزی که بشما وعده داده شده بود روزیکه هر کس کار نیکی کرده حاضر کرده شده و آنچه کرد از بدی آرزو میکند که کاش میان او و کاربردش مسافتی و فاصله دور بود .

مخفی مباد که هذا یومکم الذی کنتم توعدون از جزء آیه نیست

بلکه کلام بی‌بی عالم است .

و این آیه ۲۸ از سوره عمران است .

بعد حضرت صادق آنقدر گریه کرد که محاسن شریفش ترشد و فرمود روشن مباد چشمی که این مصیبت را بشنود و گریان نشود مفضل عرض کرد راجع بقول خدای تعالی و اذالموؤدة سئلت بای ذنب قتلت .

یعنی ، روز قیامت از کسیکه بخاک سپرده شده است پرسش میشود بجه جرمی کشته شده است .

حضرت فرموی مفضل موؤدة و بخاک سپرده شده والله محسن است و کسیکه غیر این بگوید او را تکذیب کنید.

این آیه ۸ و ۹ از سوره تکویر است .

در منتهی الامال است که شیخ صدوق فرموده در معنی حدیث نبوی که به امیر مومنان فرمود ان لك كنزاً فی الجنة و انت ذو قرنیها حقیر گوید (یعنی همانا از برای تو در بهشت گنجی است و تو صاحب دو طرف بهشت میباشی یعنی همه بهشت را تو مالکی) بعد صدوق فرمود شنیدم از بعض از مشایخ خود که میفرمود این گنج که پیغمبر فرموده بامیر مومنان که در بهشت دارد این همان محسن است که بواسطه فشار در سقط شد .

آیا که نام جناب محسن را محسن گذارد ؟

در ناسخ است که در کتاب کافی است بسندش از حضرت ابی-

عبدالله ظاهر آ حضرت صادق باشد که فرمود امیر مومنان فرمود این کودک که نارسیده از بطن مادر جدا میشوند و پدران ایشانرا با سمی نامبردار نکرده اند در روز قیامت پدر را میگویند از چه مرا

بنامی مسمی نساختی از اینجاست که رسول خدا از آن پیش که محسن سقط شود او را نامبردار فرمود .

از بعض فقراتی که در جلد امام حسن از ناسخ مذکور مستفاد است که قاتل جناب محسن مغیره بن شعبه ملعون است چون چنین فرمود حضرت امام حسن بمغیره و امانت یامغیره فانك لله عدو و لكتابه نابد و لنبيه مكذب یعنی ای مغیره بن شعبه تو دشمن خدائی و افکننده کتاب خدائی و تکذیب کننده رسول خدائی تا آنجا که فرمود و انت ضربت فاطمه بنت رسول الله حتی ارميتها و التت مافی بطنها یعنی و توئی آنکس که آزریدی فاطمه دختر رسول خدا را و از کثرت زدن خون آلود شده و طفلی که در رحم داشت جدا گردید و این همه برای اهانت رسول خدا و مخالفت امر او کردی تا آخر کلماتشان .

در آخر مهج الاحزان راجع به شکایت حضرت فاطمه در رجعت پسر بزرگوارش است در آخر شکایاتشان پس از آتش زدن در خانه عرض مینماید به پدر بزرگوارشان که ققند دست آورد که در را باز کند پس ناگاه آنولد ز ناتاناز یانه بسر بازوی شریف فاطمه زد که سیاد شد و ورم کرد و لگدی برد در خانه زد و در بر شکم فاطمه خورد بنحوی تأثیر کرد که دلش بدر آمد و فرزند ششماه اش سقط شد تا آخر ... ممکن است جمع بین این دو که هر دو شریک بوده اند در این امر پس عمر هم شریک بود چون او هم فرمان داده بود .

این يك محسن سقط شده بود محسن سقط شده دیگر محسن پسر امام حسین است که در کنار شهر حباب واقع شده و حلب را حلب گویند چون حضرت ابراهیم در صحرائ آنجا گوسفندهای خود را

میدوشیده و روزهای جمعه شیر آنها را در راه خداوند بمستمندان میداده .

و حلب دوشیدن را گویند نقل است از کتاب معجم البلدان که جوشن کوهی است در طرف غربی حلب که از آنجا برداشته میشود مس سرخ و آنجا معدن اوست لکن آن معدن را کار افتاده از زمانیکه عبور دادند از آنجا اسرای اهلبیت حسین بن علی را زیرا که در میان آنها حسین رازوجه بود حامل بچه خود را در آنجا سقط کرد پس طلب کرد از عمله جات در آن کوه ابی ایشان او را ناسزا گفتند و از آب و نان منع نمودند پس آن زن نفرین کرد برایشان پس تا بحال هر که در آن معدن کار کند فائده و سودی نبرد و در قبله آن کوه مشهد آن سقط است و معروف است بمشهد السقط و مشهد الدکه و آن سقط اسمش محسن بن حسین ع است.

مخفی میباشد که در ناسخ جلد حضرت حسین مذکور است که معاویه را سه پسر بود اول عبدالرحمن دوم یزید لعنه الله سوم عبدالله و پنج دختر داشت اول هند دوم عاتکه سیم رمله چهارم صفیه پنجم عایشه .

مقصود از ذکر این جمله در اینجا این است که در منتخب التواریخ خراسانی است که یازدهم از مخدرات اسیر شده جناب شاه زنان بنت کسری است که زوجه حضرت سید الشهداء است و در منتخب طریحی از شعبی روایت کرده که در شام خواهر یزید (و معلوم نکرده کدامیک از آنها) گفت کدامیک از شما سکنه بنت الحسین میباشد و بین این دو مذاکراتی شد بعد عاتکه دختر

یزید گفت کدامیک شما شاه زنان دختر کسری انوشیروانید
 پس آن بانو فرمود منم و من زوجه پسر رسول خدا کشته شده بظلم
 و ستم میباشم تا آخر خبریکه درمنتخب طریحی مرحوم است .
 بعد مرحوم خراسانی میفرماید محتمل است که والده جناب
 رباب باشد و محتمل است جناب شاه زنان باشد .

در منتهی الامال است که نقل شده است از تساریخ
 حلب که گفته سیف الدوله تعمیر کرد مشهدی را که خارج حلب است
 بسبب آنکه شبی دید نوریرا در آنمکان هنگامیکه دریکی از مناظر
 خود در حلب بود پس چون صبح شد سوار شد تا بآنجا رفت و امر
 کرد آنجارا حفر کردند پس یافت سنگی را که بر آن نوشته بود که
 این محسن بن حسین بن علی بن ابیطالب است پس جمع کرد علوین
 و ساداترا و از ایشان سؤال کرد بعضی از ایشان گفتند که چون اهل
 بیت را اسیر کردند ایام یزید از حلب عبور کرد یکی از زنهای امام
 حسین سقط کرد بچه خود را پس تعمیر کرد سیف الدوله او را پس مر-
 حوم ثقة الاسلام فرموده که در آنمحل شریف قبرهای شیعه واقع است
 و مقبره ابن شهر آشوب و مقبره سید عالم فاضل ثقة جلیل ابو-
 المکارم بن زهره در آنجا است بلکه بنی زهره که بیتی شریف بوده اند
 در حلب تریبه مشهوری در آنجا دارند.

حقیر سروده :

شدد و محسن سقط از جور گروه دون طلب

اولین اندر مدینه دومین اندر حلب

آن یکی از فاطمه این از حسین فاطمه

مبتلای ابتلا ات جهسانرا خاتمه

(۹۲۲)

مُخْمَن زهرای اطهر شد ز ضرب در شهید
سقط همچون محسن شاه شهیدان کس ندید
ز آنکه بد عطفشان و جو عان و حزین و هم اسیر
مادرش با آل احمد در کف قوم شریر
پس در آن حالت نبذ کس تا نماید یاریش
اندوه و مهر و وفا یکدم کند غم خواریش

مجلس صد و بیست و دوم

در منتخب التواریخ مرحوم حاجی ملا هاشم است که قول
اصح این است که ولادت حضرت مجتبی در شب سه شنبه نیمه ماه
مبارک رمضان سال سوم از هجرت در مدینه منوره واقع شده و
ولادت حضرت سیدالشهداء در مدینه طیبه در سوم شعبان روز پنج
شنبه سال چهارم هجرت بوده و در وقت رحلت حضرت رسول شش
سال و شش ماه و بیست و پنج روز بوده .

ابن شهر آشوب فرموده که فاصله بین ولادت امام حسین با
امام حسن ده ماه و بیست روز بوده .

مفید در مقنعه و شیخ الطائفة در تهذیب و شهید در دروس ولادت
حضرت حسین را آخر ماه ربیع الاول می دانند و بقول مرحوم حاجی
شیخ عباس در منتهی الامال این قول درست میشود باروایت کافی
از حضرت صادق که ما بین حضرت حسن و حسین طهری فاصله شده
و ما بین میلادشان شش ماه و ده روز واقع شده و الله العالم .

اینک دانسته شد گفته میشود که دانشمند گرامی و مشایخ صمدانی
 حاج حسین عمادزاده اصفهانی در آخر کتاب زینبیه ذکر نموده که
 قبر جناب رقیه خاتون دختر بزرگ حضرت فاطمه بنام زینب و مکنی
 بام کلثوم در بقیع واقع است و قبر حضرت زینب کبری مکنی بام کلثوم که
 در اول زینب صغری بوده و بعد بزینب کبری معروف گشته در حوالی
 شام بهمین موضع معروف است و روی سنگ قدیمی قبر هم زینب
 الصغری نوشته است و پس از هفت ماه اقامت در مدینه به شام مراجعت
 کرد قبر حضرت زینب که از صباء ثعلبیه بوده در قناطر السباء مصر
 میباشند ...

و نیز نقل از آقای علامه شهرستانی کرده اند که قبر زینب کبری در
 شام مسلم است و اگر تردید دارید از قول من نقل نمائید .
 و نیز جناب عمادزاده در کتاب مذکور خود ذکر فرموده از
 شیخ طبری در کامل بهائی که حضرت زینب کبری در شام وفات کرد
 و این عقیده را آقای شهرستانی هم تأیید فرمودند که چنین است .

در منتخب التواریخ است که در مدینه الزائرین مرحوم حاجی شیخ عباس قمی
 از علامه نوری که در مدینه طیبه قحطی شد جناب عبدالله بن جعفر با مخدره
 جناب زینب خاتون تشریف بردند بشام جهت فرار از غلاء و در همان
 موضعیکه فعلا مزار و مرقدشان هست و معروف است بزینبیه توقف
 کردند بعد علامه فرمودند پس مخدره مریضه شد و از شدت حزن و اندوه
 از دنیا رحلت فرمود و در همان محل که منزلشان بود دفن شد .

و از ابن بطوطه نقل فرموده که در یک فرسخی دمشق مشهدام -
 کلثوم بنت امیر مؤمنین است و اسم این مخدره زینب بود و پیغمبر او را

مگنی فرمود بام کلثوم بجهت شباهتش بخاله اش ام کلثوم دختر پیغمبر .
 آقای عمادالدین در اواخر کتاب نظریه داده اند که آفتاب
 وجود حضرت زینب کبری دختر امیر مؤمنین همان دختریکه عفت و
 عصمت و فصاحت و بلاغت و حلم و بردباری و تحمل مصائب و نال
 گواریهها بوجود او ثابت و ترجمه شد در روز پنجم شهر جمادی الاولی
 سال ششم هجرت طالع گشت و در روز یکشنبه پانزدهم ماه رجب سال
 هجری از جهان افول نمود در آنجا مدفون گردید .

و نیز نظریه ایشان بر این است که تولد ام کلثوم دختر بزرگ
 امیر مؤمنان که زوجه عمر بن خطاب بود در سال پنجم از هجرت بوده.
 حقیر گوید اینکه در کتاب زینبیه علامه آقای شیخ جعفر نقدی
 مذکور است که ولادت حضرت زینب در پنجم یا ششم هجرت بنا بر
 تحقیق بعضی افاضل و بنقل برخی در اواخر شعبان سال شش هجرت
 بوده که ایشان بنحو تردید ذکر نموده اند میتوان با اختیار فاضل معاصر
 آقای عماد وفق داد که ولادت حضرت ام کلثوم دختر بزرگ
 حضرت فاطمه در سال پنجم هجرت در اواخر شعبان بوده و ولادت
 حضرت عقیله در پنجم شوال سال ششم هجرت بوده والله عالم .

در زینبیه عمادالدین است از شیخ حر عاملی در وسائل که ام
 کلثوم دختر بزرگ علی در خانه عمر بن خطاب بود و پسری آورد
 موسوم به زید که ذوالهالین لقب داشت و دختری بنام رقیه که مصاد
 و پسر هر دو یکبار وفات کردند در جنازه آنها حضرت حسن و حسین
 و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و ابوهریره حاضر بودند .

در منتخب التواریخ مرحوم خراسانی است که جناب ام کلثوم
 بنت فاطمه اسم شریفش رقیه کبری بود چنانچه در عمدة الطالب است

و او نیز خیلی جلالت قدر داشت و زوجه عمر بن خطاب بود و در بحار از سید بن طارس در طرائف روایت کرده از حضرت صادق چون خواستگاری نمود عمر از ام کلثوم حضرت امیر عذر آورد که او بیجه است عمر آمد نزد عباس بن عبدالمطلب گفت آیا در هن عیبی هست عباس گفت مگر چه شده گفت خواستگاری نمودم نزد پسر برادرت و او مرا رد کرده قسم بخدا از برای شما اکرامتی نخواهم گذارد و دو شاهد اقامه میکنم اینکه او دزدی کرده و دست راست او را قطع مینمایم پس عباس آمد خدمت امیر و او را خبر داد بگفته عمر و درخواست کرد که امرش را واگذار با و بنماید امیر مؤمنین امر مخدره را واگذار با و فرمود و مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب حجة السعادة مینویسد زمانی که اسراء را در مجلس یزید در آوردند سفیر ملک روم حاضر بود گفت یزید اینها از چه طایفه و قبیله اند یزید گفت از بنی هاشم و نام صاحب این سر حسین بن علی است گفت کدام علی یزید گفت داماد پیغمبر ﷺ سفیر گفت یکی از دختران علی زوجه عمر بن خطاب بود یزید گفت مگر تو زوجه عمر بن خطاب دختر علی رامیشناسی ؟ گفت آری آنوقت آن مخدره را من دیدم از زوجه امپراطور باشآن تر بود .

عمادالدین در زینیه خود از ابن صباغ مالکی نقل کرده که تزویج ام کلثوم بعمر در سال هفدهم هجری بوده :
بعده میفرماید بنابر سال تزویج آن مخدره باید سیزده سال از عمر -
شان گذشته بوده که بعمر تزویج شد.

و نیز فرموده شیخ ابواسحق اسفراینی صاحب نورالعین یکی از خواهرهای حسین را سکینه نام میبرد و شرحی درباره آن مینویسد که سپهر هم از آن نقل کرده است در هنگام دفن حضرت زهرا که حضرت

علی خواست اورا دفن کند اولاد فاطمه را ندا کرد و فرمود ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه و ای حسن ای حسین مادر خود را حاضر شوید که دیدارش جز در بهشت میسر نخواهد شد .

در وقایع الایام هم در ذکر اسراء مجلس یزید نام سکینه هست و نیز آقای عماد در ترجمه کلام علامه شیخ جعفر نقدی در زینبیه ذکر کرده که چون حضرت زینب متولد شد مادرش حضرت زهرا اورا نزد پدرش آورد و عرض کرد نام این مولوده را بگذار حضرت علی فرمود من بر پیغمبر پیشی نمیگیرم در این موقع رسول خدا ﷺ بسفر بود چون مراجعت فرمود حضرت زهرا را با این طفل تازه متولده را نزد پدر برد که نام او را بگذار جبرئیل نازل شد سلام بر رسول خدا رساند و عرض کرد نام این مولوده را زینب بگذار و این نامی است که خدای تبارک و تعالی اختیار فرموده آنگاه پیغمبر را از مصائبی که بر حضرت زینب وارد میآید آگاه نمود رسول خدا گریان شد و فرمود هر کس بر زینب گریه کند اجر و ثوابش مانند کسی است که بر برادرانش حضرت حسن و حسین گریه نموده باشد پس او را بام کلثوم و ام الحسن مکنافرمود و ملقب است بعقیه بنی هاشم و عقیله الطالبین .

بعد دارد که عقیله زن کریهه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد و جناب زینب با القاب دیگر چون موثقه ، عارفه ، عاله غیر معامه ، وفیهه غیر مفهمه ، و فاضله و کامله و عابده آل علی و صدیقه صغری معروفه است .

و نیز فرموده که در روایات است که حضرت زینب چون طفل بود در دامن پدر می نشست و حضرت علی او را با لطف کلام تعلیم میفرمود آنگاه فرمود نور دیده بگو یک چون گفت فرمود بگوید و تا زینب

ساکت شد فرمود صحبت کن نور دیده من عرض کرد پدر عزیزم زبانی که بگفتن یکی گردش کرد چگونه کلمه دوتارا بر زبان آرد حضرت - علی اورا بسینه چسبانید و بوسیدش .

سید نورالدین فاضل جزائری در کتاب خصایص زینبیه که فارسی است مینویسد حضرت زینب تعلیم و تدریس داشته در زمان اقامت پدرش در کوفه تفسیر قرآن برای زنان میفرموده و یکروز در تفسیر (کهیمص) صحبت میکردند که پدرشان وارد شدند فرمودند میشنوم که تفسیر کاف ها یا ع ص برای زنان میگوئی عرض کرد بلی فرمودند نور دیده من این رمز است برای مصیبتی که وارد بر عترت رسول الله میشود عرض کرد چگونه است آن مصیبت حضرت امیر شرح داد آن مصائب را پس جناب زینب سخت گریان شد .

حقیر گوید : ظاهر آهمان است که در تفسیر امام حسن عسکری مذکور است که کاف اشاره بکربلا ، ها اشاره بهلاکت اهل بیت یاء یزید ، عین عطش حسین و صداد صبر آنحضرت باشد .

از شیخ صدوق محمد بن بابویه طاب ثراه نقل نموده که :

كانت زينب لها نياية خاصة عن الحسين وكان الناس يرجعون اليها في الحلال والحرام حتى يرى زين العابدين عن مرضه .

و شیخ طبرسی میفرماید : ان زینب روت اخبار اکثره عن امها زهرا ع .

عمادالمحدثین شیخ طوسی میفرماید زینب کبری روایت میکند

از مادر و پدر و برادرشان امام حسن و امام حسین و از ام سلمه و ام هانی و غیر این ابن دو از زنان و کسی است که روایت مینمایند از ایشان ابن عباس

وامام زین العابدین و عبدالله جعفر و فاطمه بنت الحسین و غیر ایشان ابو الفرج اصفهانی گوید : زینب عقیله کسی است که روایت میکند از او عبدالله بن عباس فرمایشات حضرت فاطمه را در موضوع ذکر فدا فاضل قاضینی بیرجندی از برخی مقاتل معتبره روایت میکند از حضرت سجاده که عمه ام زینب بسایین همه مصیبت و محن وارده از کربلا تا شام هیچگاه نوافل را ترک نکرد .

و نیز او روایت میکند چون حضرت حسین برای وداع زینب آمد فرمود یا اختاه لا تنسینی فی نافلة اللیل مراد در نماز شب فراموش مکن در مشیر الاحزان علامه شیخ شریف جواهری مینویسد نقل از فاطمه دختر امام حسین که فرمود که عمه ام زینب در شب عاشورا در محرابش ایستاده بود و فریاد رسی میکرد از پروردگارش بجهت نیارمیدگی چشم ما (یعنی بخواب نرفتن) و آرام نگر رفتن او از ما از گریه .

و برخی از مورخین نوشته اند که تهجد و شب بیداری حضرت زینب در تمام عمرش ترک نشد حتی شب یازدهم محرم با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبت های دلخراش حضرت سجاده زین العابدین روایت فرموده که در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت بود .

بعضی از متبعین اخبار از حضرت سجاده روایت میکنند که فرموده ما عمو ام زینب بود که بجا می آورد نمازهارا از واجب و مستحب وقت سیر ما از کوفه تا شام و در بعضی منزلها نماز را نشسته می خواند از سبب آن پرسش نمود اظهار داشت بجهت بسیاری گرسنگی و ناتوانی در ظرف سه شب برای اینکه آنچه بایشان بهره میدادند از طعام تقسیم باطفال مینمود بجهت آنکه قوم میدادند بمریک از ما

یکک از ما یکک دانه نان در هر روز و شبی .

علامه شیخ جعفر نقدی در زینبیه فرموده است کہ چون حضرت زینب بحد بلوغ رسید و در ره طفولیت او سپری شد و ایل شباب پدیدار آمد اشراف عرب و بزرگان قبائل خدمت حضرت امیر المؤمنین علی (ع) آمدند و خطبہ ہا و خواستگاری ہا در موار د تزویج خواندند و در بارہ این سنت سنہ سرودہا و شعر ہا سرودند تا در آن میان اشعث بن قیس کہ از پادشاہان کندہ بودند در بارہ تزویج حضرت زینب سخن راند اشعث از مردان قبیلہ کندہ بود و بدست ابی بکر اسلام آورد و ہمانکس است کہ خواہر خود را گرفتہ بود و محمد بن اشعث از او پدیدار شد و او یکی از کشتندگان حضرت حسین بن علی بود .

حضرت امیر اورا جواب داد و بحرکت ننگین کہ نزدیکی با خواہرش باشد اورا شرزنش فرمود کہ اعراب راجع باین موضوع کہ اشعث با خواہر خود این عمل شنیع را انجام دادہ اشعاری در نکوہش اوسرودہ اند :

از جملہ کسان خواستگار جناب عبداللہ بن جعفر بن ابیطالب بن عبدالمطلب بن ہاشم بن عبدمناف بود کہ ملقب بجواد مکنی بابی محمد است بود و شرم مانع بود از اظہار تساویکی از اصحاب خدمت حضرت عرض کرد یا علی بہتر است کہ برای امتثال امر رسول اللہ کہ روزی پیغمبر نگاہ کرد باولاد علی و جعفر و فرمود: بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا صدیقہ صغری را بہ عبداللہ جعفر پسر عمش تزویج فرمائی و صدق اورا مانند صدق مادرش فاطمہ زہرا صدیقہ کبری کہ چہار صد ہشتاد رہم بود عین فرمائی حضرت قبول فرمودند عبداللہ را خواستند و حضرت زینب را باو تزویج فرمودند .

در منتخب التواریخ است که در بحار است از خزاز قمی روایت شده که پیغمبر نظر فرمود باولاد علی و جعفر و فرمود: بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا.

و جناب زینب از جناب عبدالله چهارپسر داشت و یک دختر علی و عون و عباس و محمد و ام کلثوم در ثمره الحیوة مرحوم آقا سید محمود اصفهانیست از جلد دهم بحار از مناقب ابن شهر آشوب که معاویه ملعون نوشت از برای مروان حاکم مدینه که دختر عبدالله جعفر که ام کلثوم نام دارد خطبه و خواستگاری کند برای یزید مروان آمد پیش عبدالله جعفر و مطلب را عنوان و اظهار کرد عبدالله فرمود اختیارش با من نیست ان امرها الی سیدنا الحسین خبر در مدینه منتشر شده مردم در مسجد پیغمبر جمع شدند مروان آمد در مسجد خدمت حضرت سید الشهدا و عرض کرد امیر مؤمنان معاویه مرا امر کرده که دختر خواهر شما را برای پسرش یزید عقد کنم و مهر او را هر چه پدرش حکم کند قرار دهم قروض او را هم اداء کنم و میان بنی هاشم و بنی امیه هم اصلاح میشود باین موصلت و عجب این است که یزید مهر میدهد و حال اینکه کفوی و همتائی ندارد حضرت فرمودند که تو گفتی و ما هم شنیدیم حال جواب بشنو اینکه گفتی هر چه پدرش گوید مهریه برای آن دختر قرار میدهی اگر باین اهرراضی شویم از سنت و طریقه پیغمبر خدا تجاوز نمیکنیم که مهر زنهای و دخترها و سایر اهل بیت آنحضرت دوازده اوقیه بود که چهارصد و هشتاد درهم باشد (هر چهل درهمی بیست و یک مثقال صیرفی میباشد) اما اینکه گفتی قرض پدرش را ادا بکنی کی بوده که زنان ما قروض ما را ادا کرده باشند.

واما اصلاح میان این دو طائفه؛ ما با شما در راه خدا دشمنی داریم برای دنیا؛ با شما اصلاح نکنیم .

واما اینکه گفتی عجب این است که یزید مهر میدهد بحقیقت مهر داد کسیکه از پدرش و جدش بهتر بود یعنی رسول خدا و اما اینکه گفتی یزید همتاندارد هر که پیش ازین همتای او بوده امروز هم همان کفو او باشد پس فرمود همه شاهد باشید که من تزویج کردم ام کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را به پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر بمیزان چهار صد هشتاد درهم و آن مزرعه که سالی هشت هزار دینار دخل دارد باو بخشیدم و هر دو راهم کایت میکند . رنگ از روی مروان پرید و گفت ما میخواستیم با شما وصلت کنیم که دوستی پیدا شود شما بنی هاشم اسباب دشمنی فراختم میکنید .

از این موضوع یزید کینه آنحضرت را بدل گرفت .

در کامل بهائی مذکور است که در کربلا دو پسر از حضرت زینب علیها السلام شهید شد جناب عون و جناب محمد ابن عبدالله بن جعفر الطیار .

در منتخب التواریخ است که در انوار العلویه است زمانیکه سید شهداء خواست برود بجانب عراق جناب عبد الله بن جعفر عازم شد با آن بزرگوار بیرون شود سید شهداء راضی نشد چون عبدالله مکفوف البصر بود و چشمهایش نابینا بود عرض کرد یا سیدی حال که راضی نمیشوی من در خدمت شما باشم اذن بده دو پسرم در رکابت حاضر شوند حضرت قبول فرمودند و چون خبر شهادت حضرت سید شهیدان بمدینه رسید جناب عبدالله بن جعفر و غلامش از واقعه کربلا

پرسش کردند خبر شهادت دو فرزندش را شنید غلامش که مربی این
این دو طفل بود گفت این است آنچه از سید شہداء بما رسید عبد اللہ
گفت این سخن را بسید شہداء جسارت کردی خواست عصا بسر آن
غلام بزند فرار کرد بعد ابداً او را در منزل خود راہ نداد .

و نیز از بعضی تواریخ نقل است کہ فرزددق شاعر آمد نزد
مروان بن حکم و از او عطیہ طلبید پس او ابا کرد از اعطاء .

جناب عبد اللہ بن جعفر فرمود چہ مقدار متوقع بودی کہ مروان
بتو بدهد گفت سالی ہزار اشرفی فرمود چند سال امید داری کہ
زندگی نمائی گفت چہل سال عبد اللہ بغلامش فرمود وکیل مرا حاضر
کن اورا حاضر کرد فرمود چہل ہزار اشرفی بفرزدق بده گرفت و
خشنود شد .

و گفته شد کہ مردی قدردی شکر آورد بمدینہ طیبہ کہ اورا
بفروشد کساد شد و کسی شکر از او نہ خرید گفتند اگر بروی نزد
عبد اللہ بن جعفر او خواهد خرید و پول شکر را خواهد داد آمد
خدمت آنہر رگوار عرض کرد جناب عبد اللہ شکرہا را از او گرفت
و نثار کرد بفقراء چون آنہر دید فقراء آن شکرہا را میبرند عرض کرد
فدایت شوم منہم بر دارم فرمود بر دار بعد فرمود پول شکر چہ
میشود عرض کرد چہار ہزار درہم فرمود باو دادند دو مرتبہ آمد
مطالبہ کرد باز او امر کرد بدہند سہ مرتبہ مطالبہ کرد باز امر کرد باو دادند
سہ چہار ہزار بوی دادند بعد فرمود این دو از دہ ہزار
پس آنہر بحال تعجب بر گشت و انشاء کرد .

لاخیر فی المجتہدی فی الخیر تسئلہ فاستمطروا من قریش خیر معتمد

تخال فیسه اذا حاورتسه بللمسا

من جوده وهو وافى العقل والورع
یعنی نیست در خواهنده بخشش در مال که پرسش کنی تساوا
را پس طلب باران کنید از قریش که بهتر فریبنده اند یعنی اعطاء آنها
چون دل میفرمایند گمان مینمائی در او که عبدالله باشد زمانیکه بسا او
مکالمه میکنی که بله و کند فهم است از بخشش و حال اینکه در
نهایت عقل و پا رسائی میباشد (حاجی عملاء)

و نیز نقل است که وقتی معاویه ملعون از جنابش یک میلیون درهم
قرض کردیزید طمع نمود یک میلیون قرض نمود سر وعده که رسید
پولها را فرستادند جناب عبدالله رد کرد و فرمود ما خاندان آن چیزیکه
دادیم پس نمیگیریم.

در مصباح الحرمین است که جود و سخاوت آن جناب زیاده از
آن است که در ووسع گنجایش این مختصر گردد و بذل و جودش تنها
بمال دنیا اختصاص نداشت بلکه خداوند عالم او را بمعرض
امتحان آورد او را بمحبت حسینی و میان جود و سخاوت و از بوته
امتحان و آزمایش بفتوت و مردانگی بیرون آمد که عقول از
تصورش عاجز گردید و دو نور دیده خود را مبدول راه دوست نمود
و تقرب خداوند را تحصیل فرمود چنانچه در بعضی از کتب مقاتل
مینویسند که عبدالله روز عاشورا در کربلا خدمت امام حسین دو پسر
جوان داشت اسم یکی محمد و دیگری عون چون جناب قاسم
شهید شد جناب زینب بخیمه آمد دید که پسرهایش نشسته اند گیسوی
آنها را شانه زد و چشمهای آنها سرمه کشید و لباس نو در برایشان
پوشانید و شمشیر بر کمر شان بست پس هر دو برادر بعد از مرخص نمودن

مادر دست یکدیگر را گرفته بحضور سید شهیدان آمدند اجازه مبارزت طلب نمودند نظر حضرت چون بروی آن دو گل رعنا افتاد و فرمود ای نور دیدگان پدر شما عبدالله چشم براه و مادر شما بعد از من بی پناه خواهد شد اکنون من شما را مرخص نمودم که در نزد مادر خود باشید و بعد از من در گرفتاری جفا و محن و اورا یاری و غم خواری نمائید آن دو گل جعفری بعد از شنیدن چنین خبری از خال مهربان خود چنان ناله و شیون از فرط غیرت و حمیت کشیدند که زینب خاتون بی اختیار از خیمه بیرون شتافت دست بگردن دو نور دیده خود انداخت فرمود شتاب و اضطراب ننمائید اگر چه برادرم برای خاطر من شما را اجازه میدانم اما من شما را شهید راه برادرم امام حسین خواهم کرد پس جناب زینب دست ایشان را گرفت خدمت حضرت آورد عرض کرد خدا جان خواهر ترا قربانت گرداند دو پسر آوردم فدای علی اکبر کنم پس سید شهداء و سایر برادران بناله آمدند حضرت فرمود خدایا بعد از من این دو طفل انیس تو و غم گسار تو باشند و شاید شوهرت عبدالله راضی نباشد عرض کردند و قتی که عبدالله بمشایعت شما آمد بمن سپرد و گفت که اگر پیش آمدی پیش آمد باید پسران من پیش از علی اکبر کشته شوند آندو گاهی پای حضرت را میبوسیدند و گاهی دور علی اکبر میگشتند و حضرت را بحق مادرش فاطمه قسم میدادند برای اجازه دادن بمیدان و بسیار عجز و لابه کردند که سید شهداء روی ایشان را ببوسید و اذن جهاد داد راوی گوید آنروز اند و طفل پیاد بمیدان آمدند همین که در میدان قرار گرفتند ابن سعد آنها را شناخت قال عجبا لرحم شگفت محبتی دارد این خواهر نسبت باین برادر که پسران خود را پیش از

پسر برادر بمیدان فرستاده اند و آن دو مانند شیر با انجماعت حمله
آوردند و محمد این رجز را خواند.

نشکوا الى الله من العدوان قتال قوم فسی الردا عمیان
قد ترکوا معالم القرآن ومحکم التنزیل والتمیان
واظهروا الکفر مع الطغیان

یعنی شکایت میکنیم سوی خدا از شر دشمنان و جنگ نمودن
با گروهی که در پستی و کوری میباشد یعنی چشم دشمنان کو راست راجع
براه حق خدا و ترک نمودن آثار قرآن و محکمت آنرا و آشکار کردند
کفر و سرکشی را و جناب عون این رجز را خواند.

ان تنکرونی فسا نسا بن جعفر شهید صدق فی الجنان اظهر
بطیر فیها بجناح اخضر کفی بهذا شرفاً فی المحشر
یعنی اگر مرا نمیشناسید منم فرزند جعفر طیار که از روی
راستی و صفا شهید شد و بدو بال که از زمرد است در بهشت پرواز
مینماید و این شرافت در محشر بس است.

و آن دو بزرگوار چند نفر را به جهنم فرستادند نعم الولد الحلال
یشبه با الخال با آن خرد سالی از ایشان شجاعتی بظهور رسید که
مورد تعجب گردید در آخر ثیب خضرمی تیری پیشانی محمد زد که رو
در افتاد عون آمد سرکشته برادر و قال لا تعجل فانی سالح بك
شتم کن ب من زود بتو ملحق میشوم چند جراحت بر بدن عون رسیده
ضعف بر او غالب گردید اسید خضرمی تیری بجانب او انداخت عون
دست خود را سپر چشم کرد تیر دست آن مظلوم را به پیشانیش
دوخت بر زمین افتاد و نتوانست که حرکت کند آقا راصدا زد چون
حضرت حسین بیالینش رسید جان تسلیم کرده بود حضرت بدن هر دو

را بسینه چسبانید و بخیمه روان گردید در حالیکه پیا هایشان بزمین و کشیده میشد همین که نزد خیمه رسیدند تمام اهل حرم از خیمه ها بیرون دویدند بجهت احترام دختر امیر مؤمنان و بدوران و بزرگوار نوحه مینمودند مگر زینب خواتون که از خیمه بیرون نخرامید بلکه دست خود روی سینه گذارده بود و اشک دیدگانش جاری بود و عرض میکرد خداوند قربانی زینب را قبول فرما .

از کلمات جناب عبدالله است که پس از اطلاع بر شهادت دونو جوانش گفت .

الحمد لله على ما استشهد ابني يدي الحسين ليتني كنت معهما و استشهد قبلهما . ستایش خداوند را که این دو پسر در پیش امام حسین علیه السلام شهادت رسیدند کاش منم بودم و پیش از آنها شهید میشدم چون جنابش بنقل شیخ جعفر نقدی و دیگران خدمت امام آمد و اجازه خواست که خدمت آقا بکر بلا بیاید نابینا بود و معذور از آمدن و جنابش در سنه هشتاد و هجری وفات کرد در سن نود سالگی و در قبرستان بقیع مدفون گردید .

اکنون برخی از کرامات حضرت زینب مظلومه قلمی می گردند

فاضل معاصر آقای عمادالدین در ترجمه زینبیه علامه شیخ جعفر نقدی ذکر کرده از جمله آنها استجابت دعای آن محترمه است چنانچه ابواسحق اسفراینی در کتاب نورالعین فی مشاهد الحسین مینویسد موقعیکه لشکر ابن سعد برخیمام حضرت حسین هجوم میکردند حضرت زینب فرمود مردی آمد بخیمه من که چشم های زاقی داشت و هر چه در درخیمه من بود بردا و را نفرین کردم گفتم خدا دست و پای ترا قطع کند و پیش از آتش جهنم ترا در آتش دنیا بسوزاند این دعا بروی

مستجاب شد و مختار بن ابی عبیده ثقفی بخونخواهی حسین قیام کرد و آن مرد را که خولی بن یزید اصبحی بود حاضر ساخت و وقایع کربلارا پرسید پس از شرح آن اول دست ها و پاهای او را برید پس از آن او را بآتش سوزانید و ابی مخنف نیز این خبر را نقل نموده است مورد دیگر وقتی بود که در وقتیکه آمد با پریشان حالی دید پیغمبر را گریان است آنگاه فریاد کرد یا جداه هذا حسینک مر ملا بدمائه. مجله در بحار از حضرت صادق نقل نموده که در مصر حضرت حسین جناب زینب پیغمبر را دید و فرمود ای لشکر مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است و ای بر شما اگر نفرین کند شمارا زمین فرو می برد شمارا و پاک می نماید.

دیگر بسیاری از مردم کوفه نقل میکنند که زنی در کوفه بنام ام اہجام نسبت بسرمقدس حضرت حسین موقعی که از پیش قصر او گذشت اهانت کرد حضرت زینب او را نفرین کرد قصرش بسرش خراب شود فوری قصر فرو آمد و هر کس در آن قصر بود هلاک شد و این زن خبیثه از زنان خوارج بود و این سرگذشت را بسیاری از اهل کوفه دیدند.

علامه نوری در دارالسلام از کرامات حضرت زینب روایت میکند از سید محمد باقر سلطان آبادی که از بزرگان ادیب فاضل و راسخین در علم بوده که فرموده در بر و جرد بمرض سختی مبتلا شدم که از آنجا مرا بسطان آباد آوردند و مرض چشم شدت نمود و بقدری ورم کرد که سیاهی چشم ناپدید گشت و دیگر از فشار مرض خواب و استراحت نداشتم و پدرم تمام اطباء شهر را آوردند و همه عاجز از معالجه گشتند بعضی میگفتند ششماه معالجه دارد برخی چهل روز

این بیانات حوصله مرا تنگ کرد و از شنیدن بیانات آنها فوق العاده نگران و مهموم شدم تا اینکه یکی از دوستان من گفت بهتر است بر- ای استغاثه بزیارت مشاهد مشرفه بروی و من عازم سفر نیستم و چنانچه از خاك كربلا بر چشم سرمه کشی شفاء یابی گفتمش چگونه با این حال حرکت کنم مگر طبیب اجازه دهد چون با آنها مراجعه شده همه اظهار داشتند که اگر حرکت کنی یکمرتبه نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که از دیده محروم میشوی رفیق ماریت و من بخانه برگشت کردم یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت مرض ترا جز خاك كربلا و مقتل شهداء و مریضخانه اولیای خدا شفاء نبخشد و ضمناً خود شرح داد که نه سال مبتلا بطپش قلب بودم و همه اطباء از معالجه عاجز ماندند تنها از تربت قبر حسین شفا حاصل شد و چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشمم بدرد شد بدچار شد که از فشار درد چشم راست بچشم چپ نیز سرایت کرده همه رفقا مرا ملامت کرده و گفتند بهتر است که مراجعت کنی چون وقت سحر شد و درد آرام گرفت در خواب رفتم حضرت زینب کبری صدیقه صغری را در خواب دیدم و خدمتش رسیدم و گوشه مقنعه و چارقدش را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم دیگر هیچ الی و دردی در چشم حس نکردم و سفر را به پایان رساندم و آن واقعه بر فقا گفتم همه دیدند و اظهار داشتند که هیچ گونه دردی در چشم شما نیست و این کرامت بی بسی را برای همه زوار نقل کردم .

از جمله شیر و فضه است که مورد اتفاق تمام مورخین شیعه و سنی میباشد و کوچه شیر و فضه هنوز برقرار و معروف است ابن حجر و

سایرین از ارباب مقاتل آمدن شیر را به صرع حسین در گنبد خود نگاشته‌اند از جلد مرحوم فاضل دربندی در اسرار الشهاده مینویسد که پس از شهادت حضرت حسین عمر بن سعد ملعون بر آن شد که اسبها را بر بدن شهدا بتازد تا به خیال خود بکلی آثار این فاجعه عظمی را نابود کند فضا کنیز جناب زینب از این قضیه آگاه شد و حضرت زینب را خبر نمود و ترتیبی خواست تا از این واقعه جلوگیری بعمل آید حضرت زینب فرمود سفینه که غلام رسول خدا بود و شیر او را نجات داد آن شیر در این بیابان است او را از این واقعه خبر کرده تا مانع شود چون فضا آمد در تجسس بشیر او را یافت و فرمایش بی‌بی خود را ابلاغ نمود و اضافه کرد که آیا میتوانی از آنها جلوگیری کنی آن حیوان سر خود را حرکت داد چون صبح شد شیر آمد با غرش تمام لشکر ابن سعد او را دیدند عمر سعد گمان کرد آن حیوان آمده از گوسفت کشته‌های بخون آغشته بخورد گفت بگذارید ببینم چه میکند همه نظاره کنان متوجه آن حیوان شدند تا آمد در قناتگاه و کنار جسد حضرت حسین و بادست خود تیرها را که در سینه آن حضرت بود بیرون میکشید و اشک میریخت از لشکر ابن سعد احدی جرأت و جسارت نکرد ابن سعد هم فریاد کرد فتنه فلاهی بجوهای فغان صرفو اعنه یعنی پیش آمد بزرگی است زیادش نکنید و صرف نظر نمائید . اما قضیه شیر با سفینه بعد از پیغمبر سفینه سفری بدریا کرد کشتی شکست اهل کشتی بخصوص سفینه خود را بدریا رسانید بحزیره که پیاده شد بتنهایی راه پیش گرفت و رفت چون کمی راه رفت باشیری دو چاشد از ترس فریاد کرد ایشیر من آزاد کرده رسول خدا سفینه ام شیر بطرف او آمد و اشاره کرد سوار شود سفینه سوار

شیر شد آن حیوان درنده بسرعت هر چه تمام تر میرفت تا رسید
 بشهری که مردم دیدند یکنفر سوار شیر است او پیاده شد
 و شیر رفت .

در کتاب منتخب طریحی مرحوم است که چون حضرت حسین
 گشته گردید لشکر خواستند که اسب بر ابدان شهداء بتازند فضه
 خدمت بی بی خود حضرت زینب عرض کرد سفینه که همیشه ملازم
 رسول خدا بود روزی بر کشتی نشست و از طوفان کشتی آنها شکست
 خورد او را در جزیره رساند و آنجا با شیری مهیب تلاقی کرد و ترسید
 که او را طعمه سازد گفت من غلام رسول خدا هستم آن حیوان درنده
 همه که کرد و او را راهنمایی نمود و سوار کرد از بیابان خطر و مرگ
 نجات داده و آن شیر در اطراف این خیمه دیده شده اگر اجازه فرمائی
 او را خبر کنم اجازه گرفت بتفحص اوشتافت تا او را یافت و فرمود
 یا بالبحارث ای پدر شیران او سر بلند کرده آنگاه گفت آیا میدانی
 دشمن چه اراده دارد نسبت به حضرت ابی عبدالله الحسین اعدا
 میخوانند اسب بر ابدان شهدا بتازند فضه میگوید شیر از شنیدن این
 حرف بلند شد و رفت در کنار جسد حسین و صورت خود را با خون
 حسین رنگین ساخت و ناصیح همه میگرد و گریه مینمود چون بنی
 امیه صبح نمودند اسبها را حاضر کردند بطرف قتلگاه شتابان گشتند
 و مقدم بر همه اخنس لعنة الله علیه بود چون نظرشان بشیر افتاد بیمناک
 بعمر بن سعد نگاه کرد او گفت فتنه لاثیروها انصرو فوا فتنه ایست
 برش نینگیزانید برگردید پس منصرف شدند این کرامت از حضرت
 زینب بظهور رسید .

چنانکه مرحوم کلینی در کافی دارد که این کرامت بزرگ از

حضرت زینب کبری بود که شیر اطاعت کنیز اورانمود .

سفینه لقب پیش خدمت مخصوص حضرت رسول بوده و چون در جنگها هر چه اسلحه زمین میماند او حمل مینموده اورا ملقب به کشتی کردند و ابن حجر در اصبا به ۲۱ اسم برایش ذکر کرده است ۱ قیس ۲ - نجران ۳ درمان ۴ مهران و غیر اینها لکن اصح همان مهران است و از اهل فارس بوده و جناب ام سلمه او را خرید و فرمود بشرطیکه خدمت پیغمبر بنماید آری چگونه چنین نباشد کسی که در مہد مدینه علم نبوی تربیت شد و در باب علم علوی معتکف بود و از پستان عصمت و طهارت فاطمه تغذیه نموده است و در تمامی عمر در ذیل افاضات دو پیشوای بزرگ که بزرگان جوانان اهل بهشت هستند پرورش یافته و چنان بعلم و دانش تربیت یافته که دشمن حتی یزید به فضیلت و کمال او معترف گشت و حضرت مجاد امام چهارم فرمود انت بحمد الله عالمة غیر معلمة و فہمة غیر مفہمة ..

نقل است از طراز المذهب از بحر المصائب و سایر کتب که نزدیک رحلت پیغمبر بود زینب نزد جدش آمد عرض کرد یا جداه خوابیدم باد تندی و زیدن گرفت که دنیا را تارک نمود من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم که ناگاه آن درخت بزرگ در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد خود را بد درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود باز تند باد سخت آنرا هم از پای در آورد پس بشاخه دیگر آن درخت پناه بردم آنهم شکست آنگاه دو شاخه باقی مانده پناه بردم بآنها آنها هم یکی بعد از دیگری از اثر تند باد حوادث از بین رفتند که از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم .

پیغمبر گریان شد و فرمود اما آن درخت بزرگ منم که از میان

شمامیروم و شاخه اول آن مادرت فاطمه است و شاخه دومی پدرت
علی است و دوفرع دیگر برادرانت حسن و حسین هستند که بفقدان آنها
جهان تیره و تار گردد .

از یحیی مازنی که از علمای بزرگ اسلام است و از روات
اخبار است حدیثی در مقام سیر و سلوک حضرت زینب منقول است که
من در همسایگی امیر مؤمنان بودم پهلوی منزلی که حضرت زینب در
آنجا می نشست و حتی یکدفعه کسی او را ندید و صدای او را نشنید و
هرگاه میخواست زیارت جدش برود در دل شب میرفت در حالیکه
پدرش امیر مؤمنان علی از پیش و حضرت حسن از طرف راست و حسین
در طرف چپ او بودند چون بروضه منوره نزدیک میشدند حضرت
امیر مؤمنان علی تندتر تشریف میبرد شمع های روشن قندیل های روی
مزار مبارک رسول خدا را خاموش مینمود حضرت حسن یکدفعه از پدر علت
این عمل را پرسید فرمودیم آن دارم که در روشنی کسی خواهرت زینب
را ببینند .

در منتهی الامال مرحوم حاجی شیخ عباس است که نقل شده که
حضرت زینب چون بدر مسجد رسول رسید دوبار زوی در را گرفت
و ندا کرد که یا جداه انی ناعیه الیک اخی الحسین (ع)
ای جد بزرگوار همانا برادرم حسین را کشتند و من خبر شهادت
او را برای تو آوردم .

بر خیز و حال زینب خونین جگر پیرس
از دختر ستمزده حال پسر پیرس
بساکشته گان بدشت بلا گز نبوده

من بوده ام حکایتشان سر بر سر پیرس
 از ماجرای کدوفه و از سرگذشت شام
 يك قصه ناشنیده حدیث دیگر پیرس
 از کودکانت ، از سفر کوفه و دمشق
 پیمودن منازل و رنج سفر پیرس
 دارد سکینه از تن صد پاره اش خبر
 حال گُل شکفته ز مرغ سحر پیرس
 از چشم اشکبارو دل بیقرار ما
 کردیم چون بسوی شهیدان گذر پیرس
 بال و پر ز سنگ حوادث زهم شکست
 برخیز و حال طائر بشکسته پر پیرس
 پیوسته آن مخدره مشغول گریه بود و اشک چشمش خشک
 نمیشد و هرگاه نظر میکرد بسوی علی بن الحسین تازه میشد حزن و -
 اندوه او و زیاد میشد غصه او .
 حقیر گوید که این مختصری بود از حالات حضرت زینب .
 اما کنیزان حضرت فاطمه یکی ام ایمن است در منتخب التواریخ
 مرحوم خراسانی مذکور است که اسم ایشان برکت بن ثعلبیه است و
 این مخدره حبشیه است و حاضنه حضرت رسول بود .
 و در اصابه است که پیغمبر ﷺ فرمود ام ایمن امی بعدام
 و يقول لام ایمن یا مه و هروقت با و نظر میکرد میفرمود اوبقیة اهلبیت
 من است .
 و روایت کرده اند که در یکی از اسفارش ام ایمن تشنه شد در

حالتیکه صائم بود و آب هم نداشت و عطش او شدت کرد پس ناگاه از آسمان دلو سفیدی نازل شد ام ایمن او را گرفت و آشامید و میفرمود بعد از آن هرگز من تشنگی ندیدم حتی روزهای بلند روزه میگیرتم و ابداً تشنه نمیشدم و گفته ام ایمن در خلافت عثمان از دنیا رفت .

و بعضی گفتند پنجمه بعد از پیغمبر ﷺ از دنیا رفته بعد در مقام جمع بین دو قول میفرماید بدانکه آنکه پنجمه بعد از پیغمبر از دنیا رفت ام ایمن حاضنه پیغمبر بوده و آنکه در خلافت عثمان از دنیا رفت او کنیز ام حبیبیه بوده چون اسم هر دو بر که و کنیه هر دو ام ایمن بوده و هر دو حبشیه بودند ... انتہی

آنمخدره اول زوجه عبید حبشی بود و ایمن از او متولد شد بعد از او زوجه زید بن حارثه شد از او اسامه بن زید بن حارثه متولد شد و ام ایمن کنیز حضرت عبدالله پدر حضرت رسول بود یساکنیز حضرت آمنه والده حضرت پیغمبر علی ای حال ام ایمن به پیغمبر منتقل شد و زوج او زید بن حارثه در جاهلیت اسیر شد و حکیم بن حزام او را در بازار عکاظ خرید و برای جناب خدیجه آورد و خدیجه او را بر رسول خدا ﷺ بخشید و مردم او را زید بن محمد میخواندند و آیه شریفه در سوره ۳۳ در آیه ۴ و ما جعل ادعیاء کم ابناء کم ذالکم قولکم بافو- اهکم ... تا آخر در باره او نازل شد

یعنی : نگردانید خداوند پسر خوانده های شمارا پسرهای شما آن گفته های شما بدهنهای شما است .

و جناب زید در جنگ موده شهید شد و فرسخی شام و اسامه بن- زید از کسانی بود که از امیر المومنین کناری و عزلت جست و از جهاد با آن حضرت تغافل ورزید و در روز رحلت حضرت پیغمبر (ص)

ام ایمن خیلی گریه میکرد از سبب گریه اش پرسش کردند گفت پیغمبر که از دنیا رفت من ندانستم آنحال پیغمبر را و گریه من برانقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل میشد ... کذافی کتاب الا - صابه و کتاب خیرات حسان .

و بدانکه در روز وفات حضرت پیغمبر اسامه بیست ساله بود و در مجالس المؤمنین از علامه حلی روایت نموده از حضرت بساقر که آنحضرت فرمود اسامه آخر امر رجوع بحق نمود پس نگوئید درباره او مگر خوبی ... انتهی

بعده میفرماید و روایت نموده اند که عمر بن خطاب بجهت اسامه بن زید پنجم از دینار از بیت المال مقرر کرد و از برای پسر خود عبدالله دو هزار دینار عبدالله گفت اسامه را بر من ترجیح دادی و حال آنکه من در غزوات حضرت پیغمبر دیده ام آنچه را که او ندیده عمر گفت بجهت آنکه پیغمبر او را از پدر تو بیشتر دوست میداشت .

مؤلف گوید : (یعنی صاحب مجالس) که تفضیل دادن او را بر عبدالله بجهت این بود که اسامه را بسیم و زرو و عده و امارت منصرف نماید از متابعت بنی هاشم .

و بعد از وفات رسول خدا اسامه در دار القری سکونت اختیار کرد و در آخر خلافت معاویه در ارض جرف از دنیا رفت .

در منتهی الارب است که جرف بضم نسا م چهار جا میباشد

۱ نام موضعی است نزدیک مدینه ۲ موضعی است نزدیک مکه

۳ موضعی است به یمن ۴ موضعی است به یمنامه .

در مجالس المؤمنین است که در بعضی تواریخ مسطور است

که چون ابوبکر متصدی امر خلافت شد اسامه را از اماره آن

آن لشکری که پیغمبر مقرر داشته بود که بجانب شام روند عزل نمود بجبهه آنکه چون او را گفت لشکر بردار و متوجه حرب شام شو او گفت آنها که پیغمبر در زیر رایه من کرده بود و لعنت کرده بر آنکه از من تخلف کنند بمن ده تا بشام روم و از آن جمله یکی تو بودی و دوم عمرو اینها که اعوان و انصار تواندا بوبکر از این سبب رنجش پیدا کرده او را عزل کرد و خالد بن ولید را بجای او منصوب گردانیده بجانب شام فرستاد .

کسیکه عزل کند آنکه از نبی شده نصب

چگونه میرسدش دعوی وفاق نبی

صبحا و روز قیامت چه حال خواهد داشت

کسی که کرده تجرع می نفاق نبی

و ذکر کرده که بعضی گفته اند که اسامه بعد از وفات پیغمبر ۲۰ سال

داشته و بعضی نوزده گفته اند بعضی هجده سال گفته اند و در وادی القری سا

کن شد آخر بمدینه مراجعت نمود و در آخر خلافت معاویه وفات کرد در

سنه ۶۰ هجری

و در روایت است بنقل منتخب التواریخ که ام ایمن و فضه بعد از

صدیقه طاهره نتوانستند در مدینه طیبه توقف نمایند و رفتند به مکه معظمه

آقای عماد فرموده ام ایمن از خدمه پیغمبر بوده و پیغمبر شهادت

داد که او از اهل بهشت است اسمش برکه بنت ثعلبه بن عمر بن حسین

بن مالک بن سلمه بن عمر بن النعمان بود عبید بن زید که از طائفه بنی

حمارث بن خزرج بود او را تزویج کرد و ایمن متولد شد و در خیبر

شهید شد پس زید بن حارثه او را تزویج کرد و اسامه ابن زید متولد

شد و ام ایمن را پس از وفات برش علی نماز خواند و در بقیع دفنش نمود

پس از اینجا معلوم می شود که از مکه باز به مدینه برگشت کردند. والله العلم

حاجی علماء قمی

شیخ فقیه ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه طاب ثراه در کامل الزیارة روایت میکند باسناد خود از قدامة بن زایده از حضرت علی بن الحسین سجاد که فرمودای زایده زیارت کن قبر پدرم حسین را برای من که ترا در این زیارت حقی بزرگ باشد فرمود بر این امت ماحق بزرگی داریم از محبت فضیلت که باید دائم ذکر فضائل ما را بنمائید و این حقی است واجب از ما بر آنها عرض کردم من از این زیارت جز برای خدا و رسول نظرو نیستی ندادم سپس فرمود میل داری ترا بشارت دهم بخبری که از اسرار خزینه علم من است عرض کردم آری فرمود ایامی که در کربلا در واقعه طف بمصیبت قتل پدرم گرفتار شدیم و همه برادرها و برادرزاده های او را کشتند و اهل حرم رسول خدا را از این شهر بآن شهر باشدت بردند موقعی که می خواستند بطرف کوفه برند ما را از قتلگاه عبور دادند که ناگاه ننگاد من بقتلگاه افتاد حوصله بر من تنگ شد چشمم بسیاهی رفت قلبم گرفت و نزدیک بود روح از بدنم مفارقت کند که ناگاه عمه ام زینب کبری آمد فرمود مالی اراک تجود بنفسک یا بقیة جدی و ابی و اخوانی چرا با جان خود بازی میکنی پسر برادرای یاد دگار جد و پدر و برادرم گفتم چگونه چنین نکنم که می بینم پدرم و برادرم و اعمام و عموزادگانم و اهل و عشیرت خود را که آغشته بخون در این بیابان و برهنه و عریان و بی کفن روی زمین افتاده اند و هیچ کس بر دفن آنها نمیپردازد گویا ایشان ما را مسلمان نمیدانند .

عمه ام اظهار داشت ای برادرزاده بسیار جزع مکن قسم بخدا

این عهدیست که رسول خدا و جدت امیر مؤمنان و پدرت و عمت بسته و عهد و پیمان نموده اند این مردم فراغنه این امت اند و در دثانت و پستی در آسمان و زمین شهره جهانند آسوده باش جمعی خواهند آمد این اعضاء متفرقه را جمع کنند و این اجسام پاره پاره را بخاك سپارند و برای قبر آنها علائم و آثاری گذارند و مخصوصاً برای قبر پدرت سیدالشهداء علامت گذارند که حوادث و اطوار دنیا نتواند آنرا محو و برطرف کنند و انقلابات بزرگ جهان شبها بروز آرد و روزها را شام کند و بر آثار قبر پدرت بیفزاید و هر چند دوستاران کفر (یعنی بنی امیه و بنی عباس) و ضلالت بکوشند در نابودی آن بر عظمت و شأن آن می-افزایند.

چون حضرت زینب سخن به پایان رسانید سجاد فرمود این خبر بیکه اظہار داشت جناب زینب اظہار داشت ام ایمن که را حدیث کرد که روزی رسول خدا بدیدار فاطمه زهراء قدم ارزانی داشت حضرت زهراء برای پدر حریره ترتیب داد و حضرت علی طبق خرمائی خدمتش نهاد و من قدحی از شیر و سرشیر حاضر کردم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسنین از آن حریره بخوردند و از خرما و شیر و سرشیر تناول نمودند آنگاه علی آب بردست مبارک حضرت رسول بریخت چون پیغمبر از شستن دست فراغت یافت چهره مبارک را بادت شریف بسود یعنی دست بر صورت کشید و شادمان شد بصورت اولاد خود نگر-یست خرم گشت پس از آن روی بآسمان کرده نگران گشت و از آن پس روی بقبله نمود و هر دو دست بردعا برداشت پس سر بسجده نهاد و اشک از دیده گانش چون باران جاری بود اهل بیت و من از این حال ملول گشتیم و از حشمت آنحضرت نیروی پرسیدن نداشتیم چون

مدتی گذشت حضرت علی و فاطمه عرض کردند این گریه برای چه بود فرمود ای برادر من از حضور شما و انجمن شما شادمان گشتم و انگونه خرم شدم که هرگز چنان خورسند و مسرور نگشته بودم در این حال که شما مینگریستم و شکر خدا را می نمودم جبرئیل فرود آمد و گفت خداوند بر سرورتو مطلع گردید و نعمت را بر تو تمام گردانید و این عظمت گرامیرا بر تو گوارا فرمود و مقرر ساخت که ایشان و دوستان و شیعیان و پیروان ایشان با تو در چنان جاویدان بمانند و در میان تو و ایشان جدائی نیفکنند و همان تهنیت یابند که تو بابی و همان عطیت ببینند که بینی و آن مقدار خرسند شوند که تو خورسند شوی .

لیکن بلیات و مصائب کثیره ایشان را فرا گیرد و در دنیا بنا ملا-یماتی چند گرفتار شوند و مردمره یک دعوی دین تو کنند بسانها اذیت و آزارها رسانند و گمان کنند در شمار امت تو باشند بسانکه خدا و تو از آنها بیزار باشید و ایشان اهل بیت تو را هر یک در مکانی بضرب شدید و قتل فجیع در آورند و مقابر و مصارع ایشان از هم دور باشد و خدای این مصیبت را از بهر ایشان اختیار فرموده تا موجب ارتفاع درجات ایشان گردد.

پس خدای تعالی آنچه برایشان خواسته سپاس گذار و بقضای الهی خورشود باش .

پس یزدان را شکر گفتم و در آنچه برای شما خواسته خوشنودم آنگاه جبرئیل گفت یا محمد برادرت علی بعد از تو سبب تقویت دین و نگاهبانی آیین تو بدست اشقیای امت تو مقهور و مغلوب و مقتول خواهد گردید و او بدست زبون ترین و شقی ترین مردمان که نظیر پی کننده ناقه صالح است در آن شهر که هجر تگاه اوست یعنی کوفه شهید خواهد

شد و آن شهر مجمع شیعیان فرزندان اوست و مصیبت او عظیم خواهد بود
اما این سبط توحسین با جماعتی از اهل بیت و نیکان و امتان
تو در کنار نهر فرات در زمین کربلا شهید می شوند و بسبب کشتن او در
کربلا و حزن و اندوه اعدای تو و اعدای ذریه تو در آن روز که نه اندوهش
را پایانی و نه حسرتش را انجامی است بسیار است و زمین کربلا پاک
ترین بقاع روی زمین و در احترام محترمترین زمینهای دنیا است آنجا
(کربلا) از زمین مستوی بهشت است و چون فرزندان تو شهید شود
سپاه کفر و لعنت بر آنها احاطه کند زمینها جنبان و کوهها لرزان انقلاب
و اضطراب فراوان گردد و دریاها چنان موج زند که از موج نایستند و
آسمان اهل خویش را با اضطراب و پریشانی در آورد و این بسبب خشم و غضبی
است که خداوند بدشمنان تو وارد میآورد و هیچ آفریننده نماند جز این
که از خدای قادر و قاهر دستوری جوید که اهل بیت ستم یافته تورا
که بعد از تو حجت خدا می باشند یاری نمایند آنگاه که همه موجودات
اجازه یاری خواستند خدای تعالی وحی فرماید بآسمانها و زمینها و
کوهها و دریاها و هر چه در آنها هست که منم پادشاه قادر و قاهر بد-
انید که هیچ گریزنده از حیطه اقتدار من بیرون نیست و من عاجز نیستم
و هر وقت بخواهم انتقام مظلوم از ظالم می کشم بعزت و جلال خود سوگو کند
که عذاب میکنم آن کسانی را که فرزندان زاده پیغمبر برگزیده مرا و آن
کس را که هیچ خونی با خونس برابر نمیشود بکشتند و پرده حرمت
و حشمت او را چاک زدند و عترت او را مقتول نمودند و پیمانش را
شکستند و بر اهل بیتش ستم راندند چنان آنها را عذاب کنم که هیچ
کس از جهانیا را بدینگونه عذاب نکرده باشم در این موقع تمامی اهالی
آسمان و زمین با آواز بلند برگشته گان عترت تو لعنت نمایند و چون

موقع شهادت آنها فرا رسید در مضاجع خویش فرود آیند و شاهد باشند که خداوند تعالی بادت قدرت جان ایشان قبض فرماید و از هفتمین آسمان فرشتگان با ظرفهایی از یاقوت و زمرد مملو از آب حیات طیب و حلال بهشتی فرود آیند و آن ابدان مطهره را غسل و کفن و حنوط نمایند و فرشتگان برایشان نماز گذارند آنگاه خدای تبارک و تعالی مردمیرا که کفارا ایشان را شناختند و در خونهای که ریخته شده و نه بگفتار و نه بکردار و نه در اندیشه خاطر شریک نبوده اند آن مرد را بر انگیزند تا آن ابدان محترم را دفن نمایند و علامت و رسمی برای قبر سیدالشهداء در زمین کر بلا نصب کنند که برای اهل حق نشان و علامتی باشد و برای مؤمنان وسیله فوز و رسواری گردد و بهر روز و شب صد هزار فرشته از آسمان فرود آیند و آن مکان مقدس را احاطه نموده زیارت کنند و تسبیح خدا گذارند و برای زائرین مرقد منور او طلب آمرزش کنند و اسامی آنان که از امتان تو محض تقرب پروردگار تو برای زیارت آن مکان تشریف جویند و اسامی عشایر و پدران و شهرهای ایشان بنویسند و از نور عرش خدا بر جبین نشان گذارند که این است شخص زیارت کننده قبر بهترین شهیدان و پسر بهترین پیغمبران و چون روز قیامت گردد از چهره های ایشان از اثر این نشان نوری درخشنده و فروزنده گردد که خیره دیده ها گرداند و ایشان را دلیل گردد .

جبرئیل عرض کرد گویا من در حضرت ننگران هستم ای محمد که در میان من و میکائیل باشی و علی در پیش روی ما باشد و آنقدر فرشته گان با ما خواهند بود که شماره اش را جز خدای تعالی نداند و خداوند بدین سبب آنها را از شدائد و هیبت روز قیامت نجات بخشد . این جمله عطایا و حکومتی است که خداوند تعالی به پاداش در

بارہ زائرین قبر تو و برادرت علی و قبر سبطین توحسین مرعی و مبذول میفرماید که بدون رياء و خودنمائی زیارت آن قبور نموده و جماعتی لعنت و سخط خدا بر ایشان واجب آمده و آنها کسانی هستند که سعیها و کوششها مبذول میدارند تا آثار قبر مطهر را نابود گردانند و علامت ضریح مقدس را بر ندارند تا کسی واقف نباشد آنها بر آرزوی خویش نائل نخواهند شد خداوند روز بروز آثار قبر حسین و علامت آن قبر مطهر را عظمت و بولند تر نماید در این موقع رسول خدا این فرمود بسبب این اخبار بود من گریان شدم .

حضرت زینب میفرماید چون ابن ملجم مرادی بر سر پدرم آن ضربت فرود آورد بیاد حدیث ام یمن افتادم عرض کردم ای پدرام ایمن برای من حدیثی چنین نقل کرده و دوست دارم از زبان شما آن حدیث را بشنوم فرمود اید خترك من حدیث همانست که ام ایمن بیان کرده من نگران تو و دیگر زنان اهل بیت هستم که در این شهر کوفه اسیر و خوار بدست دشمن گرفتار خواهید گشت و تو عنان شکیبائی از دست نداده و بحبل المتین صبر چنگ زن قسم به آن خدائی که دانه ها را بشکافت و آفریدگان را بیافرید که در آن روز بر روی زمین غیر از شما و دوستان و شیعیان خدا را دوستی نیست و رسول خدا ما را از واقعه خبر داده که در آن روز شیطان در شادی و سرور است و فریاد کند ایشیطان ها بخدا قسم داد دل خود را از بنی آدم گرفتم و همه را بآتش جهنم فرستادم جز آنهایی که بذیل ولات و حبل المتین دوستی اهل بیت چنگ زده اند .

زائده گوید چون کلام بدینجا رسید علی بن الحسین فرمود این حدیث را نگاه دار که ادراک چنین گوهر نایابی اندک است .

این چند شعر زبان حال حضرت سجاده است .

(۹۵۳)

از مرحوم حسن علی خان عراقی در جواب حضرت زینب است
رواست گر بد هم جان و شهد مرگ بنوشم
چرا از زندگسی خویش عمه چشم بنوشم
فتاده چماک تن پاک بساب و عسم برادر
چگونه جان نسپارم چرا چونی نخروشم
ز کج مداری چرخ وز بی حیائی اعدا
رسد ز هر طرفی سانگ الرحیل بگوشت
ز داغ مرگ برادر نماند طاقت و تابم
ز دستگیری خواهر پریده طایر هوشم
ابن یکم رتبه بسود که حضرت زینب حفظ بنیه مقدس
حضرت زین العابدین نمود دومین مرتبه چنان است که در نفس
المهموم ثقة الا سلام قعی است بنقل صاحب منتخب از اخبار الدول
که پس از در آمدن لشکر بخیم پسر ساقی کوثر برای غارت نمودن
قصد کرد شمر ملعون که بکشد حضرت زین العابدین را و حال آنکه
مریض بود حضرت زینب فرمود نه بخدا قسم که کشته نمیشود مگر
اینکه من کشته شوم پس دست از آن حضرت برداشت سوم مجلس ابن زیاد
است در آنوقت که آن ملعون رو به حضرت سجاد کرد و پرسید این جوان
کیست گفتند علی بن الحسین است ابن زیاد گفت مگر علی بن الحسین را
خدا نکشت فرمود مرا برادری بود که نیز علی بن الحسین نام داشت لشکریان
اورا کشتند ابن زیاد گفت بلکه خدا اورا کشت حضرت فرمود الله یتوفی
نفس حین موتها آیه سوره خدا میمیراند نفوس را گاهی
که مرگ ایشال فرا رسد ابن زیاد در غضب شد و گفت ترا آن جرئت
است که جواب من دهی مرا و حرف مرا رد کنی بیائید اورا بید و گردن بزنید

(۶۵۴)

زینب خاتون که فرمان قتل آنحضرت شنید سراسیمه و آشفته بانجناب چسبید و فرمودای پسر زیاد کافی است ترا این همه خون که از ما ریختی و دست بگردن حضرت سجاد در آورد و فرمود بخدا قسم که از وی جدا نشوم اگر میخواهی او را بکشی مرا نیز با او بکش این زیاد ساعتی بحضرت زینب و امسام زین العابدین نظر کرد و گفت عجب است از علاقه و رحم و پیوند و خویشاوندی بخدا سوگند که من چنان یافتم که زینب از روی واقع میگوید و دوست دارد که باو کشته شود و دست از علی بردارید که او را همان مرضش کافی است .

این دوشعرا از مرحوم حاجی شیخ عباس است

با چنین سنگ دلیها که از آنقوم آمد

از هوا سنگ نبارید زهی مستنکر

این چنین واقعه حادث وانگساز هنوز

چرخ گردان و فلک روشن و خورشید انور

چهارم در مجلس یزید پلید بود چنانکه در مقتل ابی مخنف مذ-

کور است که رو کرد بعلی بن الحسین و گفت کیست این پس گفته شد

باو علی بن الحسین است پس گفت میگویند علی الحسین کشته شد

حضرت سجاد به یزید فرمود آری آنکه کشته شد سلام الله علیه اکبر

بود و من اصغرم (یعنی ان علی بزرگ بود و من علی بن الحسین علی

کوچکترم) یزید گفت تسوئی آنکه پدرت قصد خلافت داشت

حمد خدا را که مرا غلبه داد بر او و قرار داد شمارا اسیر پیش روی من که

بیند شمارا نزدیک و دور ازاد و بنده نیست شمارا یار و یاور حضرت فر-

مود کیست سزاورتر از پدرم بامر خلافت که پسر دختر پیغمبر شماست

ای یزید لعنت خدای تعالی بر تو و بر پدر تو آیا نشنیدی قول خدای بلند

(۹۵۵)

مرثبه را ما اصاب من مصیبه فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب
من قبل ان نبرها ان ذالک علی الله یسیر لکیلا ناسوا علی ما فانکم و
تفرحوا ما انیکم فالله لایحب کل مختال فخور .

آیه ۲۲ سوره ۵۷ :

یعنی نرسید یعنی به مصیبتی به زمین و نه در نفس های شما مگر اینکه
در کتاب است پیش از آنکه پدید آوریم آنرا همانا آن بر خدا
آسان است تا غمگین نشوید بر آنچه فوت شد از شما و شاد نشوید بآنچه
داد شمارا و خدا دوست ندارد هر متکبر نازانرا .

حقیر گوید حضرت این آیه را دلیل آورد برای آنکه پدرم سزاوار مقام
خلافت است نه تو زیرا ما کسانی هستیم که دل تنگ نمیشویم هر آنچه
از ما فوت شود و شاد نشویم بآنچه داده شویم یعنی در مقام تسلیم میباشیم
بخلاف تو و پیروان تو که چنین هستید بر ما اشکال مینمائی .

یعنی مارا ناحق و ناروا میدانی و سزاوار این منصب نمیدانی
پس امر کرد بزدن گردن مبارکش .

مختصر عمه ها و خواهرهای حضرت صدا بناله برداشتند و گریه
یستند در اطرافش حضرت زینب فرمود ای یزید ملعون هر اینه زمین را
از خون ما اهل بیت سیراب کردی و غیر از این برای ما باقی نمانده پس
دست بگردن آنحضرت در آوردند همه نسوان اهل بیت و صدا بواقله
رجالنا یعنی آه از کمی مردان ما برداشتند و اظهار کردند که اسیر کره
دی زنان مارا و برنمیداری شمشیر ترا از کودکان ما فریاد پس فریاد
ای جبار در آسمانها پس یزید ترسید از انقلاب مردم برای ضجه و
صیحه زنان و کودکان .

و مردم چون ملخ در اطراف آنها نگاه میکردند باین پیش آمد

ناگوار پس بیم در دل نحس یزید لعنه الله واقع گردید و از گشتن حضرت زین العابدین درگذشت و دماغش بخاک مالیده گردید .

آقای عمادالدین درپاورقی ترجمه شان برزینیه آقای شیخ جعفر نقدی مینویسد که فضه کنیزك مخصوص حضرت زهرا بود که حضرت علی او را برای حضرت فاطمه خرید و میگویند او از شاه - زادگان هند بوده بنقل بعضی و برخی مینویسد از شاهزادگان حبشه بوده و او بعلم کیمیا اطلاع کامل داشته و مس را طلا می نمود و این صنعت و هنر خود را بعلی نشان داده حضرت ملاحظه فرمود و تمام گنج های گیتی را باو نشان داده و فرمود ای فضه ما برای این کارها خلق نشدیم .

فضه از تربیت یافته گان مهد عصمت و طهارت بوده و روایتی در دست است که پیغمبر و علی و فاطمه و حسین در ایامی که پیغمبر هر شب بخانه یکی از آنها تشریف میبرد بمهمانی دعوت کرد و چون طعام و غذائی نداشت درسجاده خود دو رکعت نماز خواند و گیسوهای پیریشان بسر دست گرفت و عرض کرد الهی حبیب تو و حبیبه تو با اولاد عزیزشان میهمان این بنده سیاهند برای آنها غذای بهشتی بفرست مائده آسمانی نازل شد طبق را برد حضور پیغمبر حضرت رسول چون بر آن نگریست دید طعام و غذای دنیان نیست فرمود فضه از کجا آوردی عرض کرد مائده آسمانیست حضرت رسول شکر خدای بجای آورد که الحمد لله مقام مریم و آسیه را برای کنیز دخترم زهرا دیدم .

و نظیر این نیز در شام عاشورا شب یازدهم رخداد که اولاد حضرت حسین از هیبت آتش زدن خیمام متفرق بیابان گشته و اموال

آنها بغارت بردند و همه گرسنه و تنشه فضا در عقب خيام دو ركعت نماز خواند و برای جگر گوشه های حضرت حسين طلب طعام و غذا كرد مائده آسمانی نازا شد و نظير اين حكايات از فضيلت اخلاقی و مقام بندگی و خضوع و خشوع فضا كنيز حضرت فاطمه زهرا بسيار است كه فعلا از بحث ما خارج است و در هر حال فضا بعد از حضرت فاطمه ملازم صديقه صغرى حضرت زينب كبرى بود و از افاضات آن بى بى بهر مند ميشد تا بدین مقام رسيد تمام شد كلام ايشان

در جلد اول از جواهر الكلام فى سوانح الايام آقاى ميرزا حسن مرقوم است از مرحوم فاضل در بندى در اسرار الشهادة كه جمعى از صلحاى اخيار نقل كرده اند از عالمى از علمائى معاصرین كه گفت خبر دادم ردة از طلاب علوم كه من در مدت مدید در نزد خود بلکه در نزد جمعى از مردم توبیخ و ملامت مینمودم زعفرانى را و تاسف میخوردم برای برگشتن او از كربلا در روز عاشورا بدون نصرت و يارى كردن او امام عليه السلام مرا و نمیتوانستم در اين باب نفس خود را ساكت نمايم كه او در برگشتن از كربلا معذور بوده است پس در شبى از شبهای دهه اول محرم تنها در منزل نشسته بودم در مدرسه از مدارس اصفهان و بعضى از كتب مقاتل را مطالعه ميكردم آنجائى را كه زعفرانى خود بكربلا آمد و بدون نصرت امام رجوع كرد ناگاه دیدم مردى در را گشود و داخل شد بر من سلام كرد جواب سلام او را دادم پس او نشست و من به او مرحبا گفتم و تعجب كردم كه او چگونه در را گشود زیرا كه آن در را بحلقه آهن بسته بودم پس بمن گفته از من مترس من برادر تو زعفرانى هستم آمده ام تورا زيارت كنم و از تو شكایت نمايم از جهت اينكه بسيار مرا ملامت و ندامت نمودى پس گفت اى

برادر تو حقیقت امر را تا بحال نفهمیده ای و آنرا بتمام معرفت نداری من
 بالشکر خود در وقتی به زمین کربلا رسیدم که آن زمین از جمیع اطراف پر
 بود از من بالشکرهای جن و ایشان را پادشاهان بزرگ بودند من کوچک
 ترین ایشان بودم از جهت رتبه و کمترین ایشان بودم از حیث لشکر
 و درین هوا تا عنان آسمان پر بود از ملائکه و جن و ایشان متصل بیکدیگر
 یگر صف کشیده بودند و در پیش هر صف بزرگ ایشان بود از ملائکه
 و جن و هر یک از آنها از نزدیک و دور از مکانیکه ایستاده بودند با تجلیل
 و تعظیم سلام میکردند بر امام و با تضرع و بازاری از آنحضرت رخصت
 میطلبیدند در جنگ و مقاتله کردن با کفار و محل ایستادن من و لشکر
 من چهار فرسخ دور بوده از امام از جهت اینکه مکانی خالی نبود از
 شاغل که از مکان من نزدیکتر باشد نه در زمین نه در هوا پس بسا کمال
 تعظیم سلام دادم جواب سلام ما را فرمود و بعد از آن با اهل هر صف
 از صفوف ملائکه و طوائف جن آنحضرت تکلم فرمود و برای دریک
 از آنها طلب جزای خیر مینمود و در آخر کلام خود ایشانرا دعا کرد
 و باحدى از ملائکه و طوائف جن اذن داد در یاری و جهاد پس همه آنها
 برگشتند بمکان خود و من با همه این احوال در زمین کربلا ماندم و لکن
 بالشکر خود در جانبی از آن زمین سکنی گزفتم .

و ما میگریستیم و جزع میکردیم و سیلی بروی خود میزدیم و
 و چون شد آنچه شد از امر شهادت حضرت سید شهیدان و کفار با اسیران
 و حرم رسول خدا و سرهای منوره از آن زمین کوچ کردند من و اصحاب
 من از عقب ایشان میرفتیم بقصد خدمت به اهل بیت و توجه نمودن به
 بعضی از امور مثل حفظ کردن اطفال از افتادن از پشت شتران و مانند
 آن و چون لشکر این زیاد با اسیران و سرها شهیدان در نزدیکی کوفه

رسیدند آفتاب غروب کرد و همه ایشان متمکن نشدند که در آن وقت وارد کوفه شوند پس طایفه ای از ایشان که موکل بودند بر اسیران و سرهای مظهر در خارج کوفه نازل شدند و برای خود خیمه ها زدند و اهل بیت رسول خدا را در جانب دیگر فرود آوردند و چون ساعتی از شب گذشت جماعتی از کوفه بیرون آمدند و با ایشان بود مائده های پراز گوشت پخته و سایر خوردنی ها و آنها را نزد پاسبانان بر اسیران نهادند در آن وقت اطفال اهل بیت در گریه و جزع بودند از شدت گرسنگی و چون بوی طعام بمشام ایشان رسید جزع آنها زیاده گشت پس فضا نزد جناب زینب صدیقه طاهره آمد و گفت ای خاتون من وای خواتون زنان آیا نمی بینی اطفال را و آنچه در ایشان است از ضرر گرسنگی زینب فرمود چاره چیست ای فضا فضا عرض کرد همانا جدت رسول خدا به من فرمود که تو را سه دعای مستجاب است و دو دعای از آن سه دعا گذشته است (ظاهر آ همان است که قبلاً ذکر شده) حاجی علماء

و سیمی باقیمانده است بمن اذن بده که خدایتعالی را بخوانم تا ما را فرجی کرامت فرماید در امر اطفال جناب زینب طاهره او را رخصت داد پس فضا بجانبی آمد که در آن تلی کوچک بود دو رکعت نماز از برای استجاب دعا بجای آورد خدا را بخواند پس در آن اثنا که او دعا میکرد کاسه پراز گوشت و شوربا از آسمان نازل شد که در بالای آن دو قرص نان بود و بوی مشک و زعفران و عنبر از آن ساطع بود و غذای اهل بیت و سیدالسا جدین و زنان و اطفال از آن کاسه و از آن دو قرص نان بود و هر وقت که ایشان محتاج به غذا می شدند از آن می خوردند و سیر می شدند و آن کاسه بحال خود بود که گویا از آن چیزی کم نشده بود و هم چنین آن دو قرص نان پس آن

آیه ساطعه و نعمت الیهیه و مائده سماویه در نزد اهل بیت موجود بود تا روزیکه وارد مدینه شدند و بعد از آن مفقود شد و مرتفع گردید .

پس زعفر گفت این است حکایت من بخدا قسم از روز عاشورا تا آن روزیکه اهل بیت وارد مدینه شدند من و اصحاب من از اهل بیت من مفارقت ننمودیم بعد از این مرا هلاکت و مذمت مکن و بعد از چشم آن مرد غایب شد پس آن مرد صالح توبه کرد و پشیمان شد از مذمت کردن زعفر و برای او طلب مغفرت و رحمت نمود .

در منتخب التواریخ خراسانست که فضه نوبیه کنیز حضرت فاطمه بود در مصباح کفعمی است که فضه باب فاطمه بود و از اصول کافی استفاده میشود فضه روز عاشورا در کربلا بود و قتیکه لشکر کفر اراده کردند اسب بر جسد طاهره بتازند فضه خاتون از حضرت زینب استیذان نمود که شیریرا که در آن سر زمین بود به دگراری بخواهد رفت و فضه بآن شیر گفت و آن شیر آمد بقتلگاه ابن سعد گفت فتنه لا تثیروها و جناب فضه بیست سال ابداً تکلمی نکرد مگر بآیات کریمه قرآنی

در عاشر بحار از مناقب روایت کرده از ابوالقاسم قشیری نقل میکند که در سفری که از راه بیابان میرفتیم راه بیراهه گرفتم از غافله عقب ماندم بزنی برخوردیم گفتم تو کیستی این آیه را تلاوت کرد و قل سلام بگو و سوف تعملون این جمله آیه ۶۶ از سوره ۱۶ است یعنی و سوف تعملون و زود است که بدانید نه جمله اول .

پس سلام کردم گفتم چه میکنی در این بیابان این آیه را تلاوت کرد من یهد الله فلا مضل له .. آیه سوره یعنی کسی را که خدا هدایت کند گمراه کننده ای برای او نیست فهمیدم که راه گم کرده گفتم از جنی یا انسی این آیه را تلاوت نمود .

یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد ... یعنی ای پسران آدم
بگیرید زینت خود را نزد هر سجده گاهی یعنی : زینت کنید وقت نماز تا
ن فهمیدم از انس است گفتم از کجایمائی آیه را خواند .

ینادون من مکان بعید آیه سوره یعنی : صد ا زده
میشوند از جای دوری .

گفتم قصد کجاء داری گفت والله علی الناس حج البیت آیه
سوره ... یعنی از برای خداست بر مردم حج کردن خانه .

گفتم چند روز است از قافله دور شدی گفت . . . ولقد خلقنا
السموات والارض فی ستة ایام یعنی بحقیقت آفریدیم آسمان وزمین
را در شش روز آیه سوره فهمیدم شش روز است .

گفتم آیا بغذا میل داری گفت .
وما جعلناهم جسد لا یاكلون الطعام آیه - سوره .

یعنی ما قرار ندادیم آنها را پیکری که غذا نخورند .
چون گرسنه اش یافتم او را اطعامش دادم گفتم شش وعجل وشتاب
کن بقافله برسیم گفت .

لا یکلف الله نفساً الا وسعها آیه سوره یعنی دستور
نداده است خداوند بر کسی مگر با اندازه توانائیش یافتن که خسته است
گفتم میل داری که پشت سر من سوار شوی گفت .

لو کان فیهم آلهة الا الله لفسد تا آیه سوره یعنی اگر
بود در آسمان وزمین خدائی غیر از یکی هر اینه نابود میشدند آسمان
وزمین دانستم که چون نامحرم است ناراضی است از سوار شدن ردیف
من پیاده شده و او را سوار کردم آنکه که سوار شد گفت .

سبحان الذی سخر لنا هذا آیه سوره یعنی منزله است

از هر عیبی که رام نمود این را که چون نزد يك بقافله شدیم گفتیم آيا کسی در قافله داری گفت .

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض آيه سوره يعنى
ای داود همانا ترا قرار دادیم نماینده در زمین .
و ما محمد الارسل آيه سوره يعنى نیست محمد مگر
فرستاده شده .

يا يحيى خذ الكتاب آيه سوره يعنى ای يحيى بگير کتاب را
يا موسى اني انا الله آيه سوره ای موسى همانا من خدا هستم در این موقع
چهار جوان از قافله بیرون آمدند بطرف این زن گفتیم کیانند اینها با
توجه نسبت دارند گفت المال والبنون زينة الحياة الدنيا آيه سوره
يعنى مال و اولاد ارایش زندگانی دنیا اند چون پیاده شد گفت
يا ابتاه استجره ان خير من استاجرت القوی الامین آيه سوره
يعنى ای پدر حق اجاره و مزدش را بده همانا بهتر کسی است که بمزد
گرفتی توانا و درست است .

پسران او تعارف و هدایائی بمن دادند گفت .

والله يضاعف لمن يشاء آيه سوره يعنى خداوند زیاده
میکند هر کسی را که میخواهد پس زیاده احسان کردند پس از آنها پرسیدم
که این زن کیست گفتند این زن مادر ما فضا کثیر حضرت زهرا
است و مدت بیست سال است که جز بآیات قرآن تکلم نمیکند .

در مناقب از مالک بن دینار روایت کرده است که در بیابان مکه
زن ضعیفه دیدم که بردابۀ لاغری سوار بود پس چون بوسط راه رسیدم
دابه آن زن از راه رفتن بازماند دیدم آن زن سر بآسمان بلند کرد و عرض
کرد اللهم لافى بيتى تركنى ولا الى بيتك حملتنى فوعزتك وجلالك لو فعل

بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک یعنی ای خدانه در خانه ام و اگذار دیم و نه بخانت رساندیم پس به بزرگواریت اگر این کار نسبت به من جز تو مینمود شکوه اش را جز بتو نمی کردم ناگاه شخصی را دیدم که از بیابان آمد ناگاه در دست داشت گفت سوار شو پس آن زن سوار شد و آن ناچه مثل برق حرکت کرد پس چون بطواف رسیدم دیدم آن زن طواف میکند پس قسم دادم او را که تو کیستی گفت من شهره دختر منسکه دختر فضه خد متکار حضرت فاطمه ام .

این چند شعر را حقیر سروده... راجع به حضرت زینب
ای مفخر تمام زنان * خاتون عالم کون و مکان * در آسمان نبوت
اختر * وی ساقی کوثر را دختر * نور دو چشم فاطمه * عفت و
عصمت را عاصمه * خواهر شبیری و شهری * در علم و حلم شناوری
بر اهل حریم صفار و کبار * از بعد حسین قافله سالار * ای برج
مصائب را خورشید * دارد علماء بتو چشم امید .

(از مجلس ۱۲۳ به بعد نمره گذاری نگردید چون مطلب زنجیر وار بود میتوان گفت اکنون ۱۵۰).

مجلس صد و پنجاه و یک

در حالات زنان و زو جاب پیغمبر است بنحو اجمال چنانکه در
منتخب خراسانیست این است :

امراول در ذکر اسم زوجاتی که قبل از حضرت از دنیا رفته اند
و آنها دونفر بودند اول جناب خدیجه کبری بود بنت خویلد چنانکه

مذکور شد و ایشان افضل زوجات حضرت بودند .

دوم زینب بنت خزیمه المکنی بام المساکین بود که حضرت پیغمبر اورا در سال سوم هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و اول زوجه عبدالله حبش بود بعد که عبدالله در غزه احد شمشید شد حضرت اورا تزویج فرمود و آن مخدره بعد از چند ماه از دنیا رحلت فرمود و در بقیع مدفون گردید .

امردوم در زوجات است که بعد از حضرت از دنیا رحلت نمودند معروف و مشهور آنست که آنها نه نفر بودند .

اول سوده بنت زمعه بود و این مخدره را حضرت رسول یکسال بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از هجرت تزویج فرمودند و این مخدره در مدینه طیبه در اواخر حکومت عمر بن خطاب از دنیا رحلت فرمود و قبل از حضرت رسول این مخدره زوجه سکران بن عمرو بود و سکران در حبشه از دنیا رفت و جناب سوده بنت زمعه نسبش میرسد به جناب لوی که جلد هشتم پیغمبر است و لوی مصغر آلای میباشد یعنی نور ...

دوم عایشه دختر ابوبکر است و مادر عایشه و عبدالرحمن بن ابی بکر ام رومان بنت عامر بن عمیر بود و پیغمبر در مکه معظمه بعد از رحلت خدیجه کبری و قبل از تزویج سوده در ماه شوال اورا تزویج فرمود و زفافش بعد از تزویج سوده در ماه شوال سال اول هجرت در مدینه طیبه واقع شد در حالتیکه عایشه ده ساله بود و پیغمبر پنجاه و سه ساله بودند و در میان زوجات پیغمبر همین یکزن باکره بود و باقی ثیبه بودند که زوجه آنحضرت شدند و عایشه در سنه پنجاه و هفت هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد .

در کتاب کامل بهائی مسطور است که چون معاویه بمکه آمد تا برای یزید بیعت بگیرد و همه عراق و حجاز براو و بر یزید بیعت کرده بودند عایشه تهدید فرستاد بروی که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی و برای یزید بیعت می ستانی عمرو عاص گفت ای معاویه اگر عایشه بر تو سر زنش زند مردم بر تو بر شورند معاویه ابوهریره و شرحبیل را با هدایای بسیار چند نوبت برایش فرستاد و وعده ها داد که با او صلح کند و برادر او عبدالرحمن بن ابی بکر را والی گرداند و روزی پیام فرستاد که توقع دارم ام المؤمنین مارا بتشریف خود مشرف سازد و چاهی کند و با آهک پر کرد و فرشی گرانمایه رویش پهن نمود و کرسی بر سران نهاد و وقت نماز شام او را بخواند و گفت چندین هزار دینار نثار خواهم کرد عایشه بیرون آمد با غلامی و برخی مصری سوار شده معاویه او را اعزاز کرد و بدان کرسی اشارت کرد که بنشیند چون بر آنجا نشست فروشد بچاه در حال معاویه گفت غلام و خرا او را هم کشتند و در آنچاه انداختند و با خاک پر کردند مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند بمدینه رفت و بعضی هم گفتند به یمن رفت حضرت حسین و جماعتی از خاصان معاویه می دانستند حضرت حسین تر که او را بوار ثنان اوداد .

سوم حفصه بنت عمر بن خطاب است مادر حفصه و عبدالله و عبدالرحمن بن عمر زینب بنت مظعون خواهر جناب عثمان بن مظعون بوده و پیغمبر او را در سال سوم در مدینه طیبه تزویج فرمود و قبل از آن زوجه حنیس بن عبدالله بن سهمی بود و حفصه در سال چهل و پنج هجری در مدینه طیبه ازدنیارفت .

چهارم مخدره محترمه ام السلمه بنت ابی امیه حدیفه بن ربیعہ بن مالک بوده و این مخدره بعد از خدیجه کبری افضل سائر زوجات آن

بزرگوار بود و اول آن مخدره زوجه پسر عمش ابوسلمه بن عبدالاسد بن مغیره بن عبدالله بود پس جناب ابوسلمه و ام السلمه پسر عم و دختر عموی یکدیگر بودند . و از اعلام السوری معلوم می شود که پسر خاله و دختر خاله یکدیگر هم بوده اند چون میفرماید مادر ام اسلمه بره بنت جناب عبدالمطلب بوده و آنحضرت او را سال چهارم از هجرت در مدینه طیبه تزویج فرمود و در سنه شصت و یک هجری در مدینه طیبه از دنیا رفته و در بقیع دفن شد و گفته شد که این مخدره آخرین زوجات آنحضرت بود که از دنیا رفت .

پنجم زینب دختر حش بن رباب المکنانة بام الحکم بود و والده آنمخدره امیمة بنت جناب عبدالمطلب است و این مکرمه خواهر پدر و مادری عبدالله بن حش است پیغمبر آنمکرمه را در سال پنجم از هجرت تزویج فرمود و قبل از حضرت پیغمبر زوجه زید بن حارثه بود و در بحار است که پیغمبر او را خطبه نمود از برای غلامش زید بن حارثه آنمخدره حاضر نشد و گفت من دختر عمه تو باشم و زوجه غلام شما بشوم برادرش جناب عبدالله هم راضی نشد آیه شریفه نازل شد و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم .

آیه ۳۶ از سوره ۳۳ است :

یعنی و نمیباشد مرد مؤمن و نه زن با ایمان را چون گذارش دهد خدا و رسول خدا را که بوده باشد مرایشان را اختیاری از امر ایشان تا آنجا که میفرماید خداوند فلما قضی زید منها و طراً زوجها کها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواح ادعیائهم ... تا آخر آیه یعنی پس چون گذار انید زید حاجت را تزویج کردیم بتو او را

تا نبوده باشد بر مؤمنان باکی در جفت‌های پسر خوانده‌های ایشان .
 چون زید را مردم پسر خوانده پیغمبر میخواندند و جناب زینب
 بنت‌حجش در سال پنجاه‌شش هجری در مدینه از دنیا رفت و در بقیع
 مدفون گردید .

ششم جویریة بنت حارث بن ابیضرار است که سال پنجم هجرت
 نیز او را تزویج فرمود و در سال پنجاه‌وشش هجری در مدینه از دنیا رحلت
 نمود قبل از آن زوجه مالک بن صفوان بود .

هفتم رملة مکنانة بام حبیبہ بنت ابی سفیان و خواهر معاویہ است
 و بعضی اسم او را هند گفته‌اند عبدالله بن حجش بن ربیع
 بود و در سال هفتم از هجرت آنجناب او را تزویج فرمود و در سال
 چهل و چهارم هجری از دنیا رحلت نمود .

هشتم صفیہ دختر حی بن اخطب که از سبایای خیبر و از اسباط
 لای بن یعقوب و از زراری جناب هارون برادر حضرت موسی است
 و در سال هفتم هجری نیز حضرت رسول او را تزویج فرمود و قبل از
 آن حضرت زوجه سلام بن مسلم بود و بعد از آن زوجه کنانة بن ربیع
 شد بعد از زوجه حضرت پیغمبر و در سال پنجاهم هجری از دنیا رفت و در
 بقیع مدفون گردید .

نهم مکرمه میمونه بنت حارث بن جون بود و قبل از حضرت
 رسول زوجه عمیر بن عمرو بود بعد از زوجه ابی زید بن عبدالعمری
 شد و این مخدره دو خواهر ابویمنی داشت یکی لبابة الکبری زوجه
 عباس بن عبدالمطلب که مادر فضل و عبدالله و عیداله و قثم و سعید و عبد-

(۶۶۸)

الرحمن است که تمام اینها اولادهای عباس و لبابه کبری میباشند و کتبه لبابه ام الفضل است .

و دیگر لبابه الصغری است که زوجه ولید بن مغیره بن عبدالله بن مخزوم و مادر خالد بن ولید است .

و نیز این مکرمه سه خواهر امی داشتند یک جناب اسماء و ۲ جناب سلمی ۳ جناب سلامه که بنات عمیس بودند و اسماء اول زوجه جناب جعفر بن ابی طالب و مادر جناب عبدالله بن جعفر است (در عمده الطالب است که جناب جعفر هشت پسر داشت و مادر همه اسماء بنت عمیس بود لکن عقب جناب جعفر منحصر شد از جناب عبدالله زوج حضرت زینب و جناب عبدالله در سال هشتاد و دو در مدینه یاد را بواء وفات کرد و در بقیع مدفون شد .

و در انوار العلویه مذکور است که چون جناب سید شهیدان به جانب عراق میرفت عبدالله بن جعفر عازم شد با حضرت بیرون شود حضرت راضی نشدند چون عبدالله مکفوف البصر بود و نابینا شده بود پس عرض کرد حال اجازه نمیدهد من در خدمت باشم پس اذن بده دو پسرم در رکابت حاضر شوند حضرت قبول کرد .

بعد از زوجه ابابکر شد و محمد بن ابابکر از او متولد شد و بعد از زوجه حضرت امیر مؤمنان گردید و یحیی بن علی از او متولد گردید .

و سلمی بنت عمیس زوجه جناب حمزه بن عبدالمطلب بود و یک دختر از او متولد شد بنام هند .

و سلامه زوجه عبدالله بن کعب است و والده این شش مخدره هند بنت عوف بن زهره بن حرب بود که درباره او پیغمبر فرمود انها اکرم الناس اصهارا یعنی همانا بزرگوارترین مردم است از جهت داماد .

(۹۹۹)

حاصل اینکه جناب میمونه بعد از خدیجه کبری و جناب ام السله
افضل زوجات پیغمبر (ص) بود و در سنه هفتم هجری تزویج شد به پیغمبر
و در سال پنجاه و یک هجری از دنیا رفت و در سرف بروزن کتف که
از نواحی مکه است مدفون گردید و قبرشان در آنجا است .

در جنات الخلود است که از دواج غیر مدخوله حضرت هشت تن
بودند ۱ غالیه بنت ظبیان ۲ قبیلہ بنت قیس ۳ فاطمه بنت ضحاک ۴ اسماء
بنت نعمان ۵ ملیکه لثیه ۶ عمره بنت یزید ۷ لیلی بنت خطیم ۸ شباء
بنت صبیله .

و مدخوله چهارده تن بودند ۱ بناب خدیجه ۲ ذمه اسدیه ۲ هند
بنت امیه مخزومی مکننا بام السله ۴ عایشه بنت ابی بکر
۵ حفصه بنت عمر ۶ زینب بنت خزیمه ۷ زینب بنت جحش
۸ رمله مکننا بام حبیبیه بنت ابو سفیان ۹ میمونه بنت حارث ۱۰
زینب بنت عیس ۱۱ جویریہ بنت حارث مصطلقیه ۱۲ صفیه بنت حی
بن اخطب ۱۳ خوله بنت حکیم سلمیه ۱۴ ام هانی بنت جناب ابی طاب
لب و دو کنیز یکی ماریه قبطیه بنت شمعون نوییه که نجاشی فرستاده
با دلدل و ذوالفقار و یغفور دوم ریحانه خندقیه قریظیه بنت زید

در منتخب خراسانی است که در اصول کافی است از حضرت صا
دق که صدق پیغمبر زوجاتش را دوازده او قیه و بیم بوده و او قیه چهل
درهم است که مجموع میشود پانصد درهم .

و اما ماریه نبطیه بنت شمعون کنیز آن حضرت بوده که صاحب
اسکندریه آن مخدره را با بغله شهباء و اشیاء دیگر برسم هدیه خدمت
آن حضرت فرستاد و جناب ابراهیم از آن مکرمه متولد شد و آن
محترمه در سال هیجدهم هجری از دنیا رحلت نمود و قبرش در بقیع است

از اینجارجاع بمعراج است

بسم الله الرحمن الرحيم سبحانه الذي اسرى بعبد له ليلا الى المسجد
الحرام الى المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو -
السميع البصير

يعنى : پاك و منزّه است خدائي كه در مبارك شبي بنده خود محمد ص
را از مسجد حرام (مكه معظمه) بمسجد اقصائيكه پيرامونش را بقدم
خاصان خود مبارك و پر نعمت ساخت سیرداد تا اسرار و آيات غيب
خود را باو بنمايد كه خدا بحقيقت شنوا و بامور غيب و شهود عالم
بيناست .

بدانكه ارباب تفاسير در اين آيه اعجاز قرين كه راجع باثبات
معراج خاتم النبیین است نكاتی ذكر فرموده اند كه به بعضی از آنها
اشاره میشود .

نكته اول : لفظ سبحانه است كه ذات اقدس الهی اقرار فرموده
است به پاکی خود از صفات سلبيه و لوازم آن كه نه مركب بود و نه جسم
نه رئی نه محل بی شريك است و معانی و عرض آن خالق (كه معانی
عبارت از این است كه صفات ذاتیه حضرت باری عین ذات اوست
چون علم و حیوة و قدرت و سميع و بصر و قدیم و ازلی و ابدی و نحو
اینها نه زايد بر ذات اند و دلیل بر این زیساد است چنانكه در كفایه -

الموحدین مذکور است و مایکی از آنها اشاره مینمائیم و آن این است که اگر صفات ذاتیه زائد بر ذات باشند یا آنها قدیمند یا حادث اند اگر قدیم باشند تعدد قدما لازم آید و آن کفر است بانفاق عقل و شرع .

و اگر حادث باشند لازم آید خالی بودن ذات از صفات کمال و اینکه حقه تعالی موصوف شود بجهل و عجز و حدوث قبل از حدوث علم و قدرت و نحو آن زیرا جهل و عجز از صفات حادث است ... تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً

و سبحانه در بردارد معنای تعجب را و حضرت حق بنقل مرحوم نهانندی در انوار خود مقصور فرمود تعجب را بر خصوص عروج آنحضرت دون نزول او شاید بلحاظ این است چنانکه شیخ علی کده در اسئله الحکم گفته است که چون آنحضرت عروج فرمود مقصد جنابش حقه تعالی بود و چون نزول فرمود مقصدشان توجه بخلق بود و آنچه که مورد تعجب است توجه بحق است نه خلق و دیگر اینکه عروج بعوالم علوی و روحانیت با ملبس بودنش بلباس بشریت از عجائب بشمار میرود نه نزول آنحضرت.

نکته دوم : این است که فرمود اسری و فرمود سری و حال اینکه هر دو عبارت از رفتن در شب است برای اینکه سیر دادن حضرت حق ایشانرا بقدرت کامله غیر از سیر کردن خود حضرت است پس زبان اعتراض کوتاه میگردد .

نکته سوم : بعده فرمود نه برسوله یانیه زیراعین عبد اشاره است بمقام عرفانش نسبت بحضرت حقه تعالی و با اشارت است به بون و قطع و دل بر کندن از غیر حق و دال اشاره است بمرتبه دُنو و

قرب الی الله .

پس بقول صاحب تفسیر کبیر عبودیت انصراف از خلق است
بسوی حق پس آن مقام جمع است و رسالت و نبوت انصراف از حق
است بسوی خلق و آن مقام فرق است و بدیهی است که مقام جمع
افضل است از مقام فرق .

نکته چهارم : چنان است که مرحوم نهایندی فرموده که شاید
حکمت دخول حرف باء بر لفظ عبدوالله يعلم این باشد که باء را به
واسطه اینکه حرف خفض است و کسر است کمال مناسبت را با مقام
عبودیت که حاکی از کمال ذات و تواضع است چه آنکه کل ذلیل
منکسر و هر منکسری نائل بشرف عنایت است که انا عند المنکسرة
قلوبهم .

مخفی مباد اینکه اسری متعدی باشد پس باء در عبیده زائده است
و فائده آن تأکید است .

و مرحوم طریحی در مجمع البحرین فرموده است که یکنفر
یهودی از حضرت رسول از حروف هجا پرسش نمود حضرت بحضرت
مرتضی فرمود جوابشرا بدهد حضرت فرمود اما الف فالله الذی
لا اله الا الله و اما الباء فباق بعد فناء خلقه... تا آخر

نکته پنجم : لیل را نکره ذکر فرمود برای اینکه برساند کمی
مدت سیر در شب را زیرا سرلیلا همچنانکه میرساند بعضیت سیر را
از میان لیالی میرساند بعضیت از یک شب را بخلاف سرت اللیل زیرا
این جمله لازم دارد استیعاب تمام لیل را در سیر .

نکته ششم : تا اینجا سیر را تا بمسجد اقصی فرمود و حال آنکه
آخر سیر آنحضرت تا قباب قوسین اوادنی بوده چنانکه در سوره

(۶۷۳)

نجم مذکور است این است چنانکه از قوانین مرحوم میرزای قمی بنقل صاحب انوار مستفاد است که تا این حد ممکن بوده بر حضرتش اثبات معراجش برای آنها بنماید بآنچه حاصل بود از برای آنها بمشاهده مثل خبر دادن حضرت از قافله آنها و از آنچه برای آنها واقع شد در اثناء راه و این منافاتی با سیر آنحضرت در عروجش بمقام قاب قوسین ندارد .

در انوار نهانندی مرحوم است از بخاری و مسلم در صحیح خودشان از جناب ابوذر روایت کرده اند که گفت پرسیدم از حضرت رسول از اول مسجدی که در روی زمین بنا شد پس حضرت فرمود که آن مسجد الحرام است عرض کردم از فاصله میان بناء مسجد الحرام به مسجد اقصی که بیت المقدس باشد فرمودند چهل سال مسجد اقصی بعد از مسجد الحرام ساخته شده است .

و اینهم مخفی نماند که بانی مسجد الحرام حضرت ابراهیم و مؤسس مسجد اقصی جناب یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است و جناب سلیمان تجدید عمارت مسجد اقصی فرمود پس اشکال ابن قیم من دفع است که بر این حدیث کرده که از زمان حضرت سلیمان تا زمان حضرت ابراهیم از هزار سال بیشتر است پس چطور پیغمبر فرموده چهل سال فاصله بین این دو بناء بوده ؟!

و این اشکال از باب عدم اطلاع ابن قیم است .

و عارف جامی در وصف لیلة معراج گفته چه نیکو دری سفته

است :

ز قسدر او مثالی لیلة القدر	زنور او بر انسی لیلة البدر
سواد طره اش خجلت ده حور	بیاض خره اش نور علی نور

(۹۷۴)

نسیمش جعد سنبل شانه کرده هوایش اشک شبنم دانه کرده
بسمار ثوابت چرخ سیار به بسته در جهان دره های ادبار
طرب را چون سخن خندان از اولب گریزان روز محنت زو شباشب

سبحان من خص بالاسراء رتبه بقربه حیث لا کیف و تمثیل
بالجسم اسری وان الروح خادمه له من الله تعظیم و تبجیل

براقی شتابنده مسانند برق سنانش چو خورشید در نور غرق

برق رفتار بر برق نشست سازیش زیرو تازیانه بدست
هر چه را دید زیر گام کشید شب لگد خورد و مه لگام کشید
جامی گفته :

گلی بردند زان دهلیزه پست بآن درگاه بالادست بردست
قدم زنگ حدوث از جان اوشت وجوب آرایش امکان اوشت
در اصول کافی است که راوی از حضرت صادق پرسید که چند
مرتبه پیغمبر ﷺ بمعراج تشریف بردند فرمودند دو مرتبه .

در برهان سید هاشم بحرانیست از محمد بن حسن صفار بسندش
از حضرت صادق که فرمود پیغمبر گرامی را ۱۲۰ مرتبه عروج و
صعودش دادند نبود در هیچیک از مراتب مگر اینکه حضرت حق تعالی
سفارش فرمودند پیغمبر را بولایت علی و ائمه که از بعد اویند بیشتر
از آنچه سفارش فرمودند نسبت بواجبات .

و صدوق هم این را روایت کرده بسندش و ابن عیاش هم از هشام
بن حکم این را روایت نمود از حضرت صادق و این دو روایت با هم

مناقباتی ندارند زیرا دو مرتبه در مکه بوده از مسجد الحرام چنانکه در آیه است و از خانه ام هانی بوده بمنطوق روایات .
و در خمسة نظامی بدین اشاره شده است :

شبی رخ تافته زین دار فانی به خلوت در سرای ام هانی
رسیده جبرئیل از بیت معمور براقی برق سیر او رده از نور
چه مرغی از مدینه بر پریده باقصی الغایة اقصی رسیده
فلك را قلب در عقرب دریده اسد را دست بر جبهت کشیده
فرس بیرون جهانند از کل کونین علم زد بر سریر قاب قوسین
یعنی نبی محترم از مکه به بیت المقدس و از آنجا مدار بروج
و افلاک را در گذشت رسید تا به بیت المعمور و از آنجا بسدره و از آنجا بسر
بر قاب قوسین که آخرین درجه ممکنات است .

و نیز مناقباتی نیست بین آن دو زیرا صد و هیجده مرتبه دیگر در
مدینه بوده نه در مکه و روی روایت ۱۲۰ مرتبه اختلافات دیگر هم
مندفع میشود چون در بعضی از روایات است که از شعب جناب ابو-
طالب بوده روی این فرض پس سه مرتبه از مکه بوده لکن در شعب
غیر میان بوده در بعض از روایات در ۱۷ ماه رمضان ذکر شده و در بعضی
۲۱ آن و در بعضی ۲۷ رجب مذکور است و در بعضی در شب ۱۷ ع ۱ يك
سال پیش از هجرت مذکور است تمام این اختلافات روی تعدد معراج
آنحضرت بر طرف میشود .

ناگفته نماند که در قرآن شریف است در آیه از سوره ان الله
على كل شیئی قدير همانا خداوند بر هر چیز قابلی توانا است بر همان عقلی
بر این است که العالم متغیر و کل متغیر حادث فالعالم حادث پس ما
سوی الله حادث است یعنی نبوده و بود شده و قدیم نیست پس در بود شد-

نش محتاج است بمؤثر که آن قدرت باری تعالی باشد و آن مؤثر فاعل مختار است نه موحب یعنی بدون اختیار چون حرکت دست مرتعش زیرا اگر موجب باشد اثرش از او جدا نمیشود پس باید قدیم باشد و چون ثابت است و واضح که حرکت دست مرتعش قدیم نیست پس مؤثرش هم قدیم نیست پس مؤثر عالم ممکن نیست چون فاعل موجب نیست پس واجب است و قدیم و این هم ثابت است که قدرتش به همه موجودات مساویست زیرا جهت که امکان باشد در همه ما سوا مساویست پس قدرت حق در همه مساویست تعلّقش و چون عروج حضرت با بدن عنصری هم از ممکن است چنانکه از دور زدن کره زمین و سایر افلاک بدور کره شمس نیکو ظاهر است پس قدرت بشیئی محال تعلّق نگرفته بلکه ممکن تعلّق گرفته و دلیل بر وقوعش هم آیات و اخبار آل عصمت است.

در تفسیر منهج است که بعد از عروج آنحضرت جناب ابوطالب را گفتند که محمد صلی الله علیه و آله از وقت نماز شام ناپدید است و پیدا نمیشود جناب ابوطالب نیمه شب در مکّه و امیر مؤمنان در کعبه و ام هانسی در حجره در طلب آنجناب بودند پس ابوطالب مسلح شد و بنی هاشم را جمع فرمود و قسم یاد کرد که اگر محمد در فردا پیدا نشود همه را بخواری بقتل رسانم چون صبح نزدیک شد ستاره از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و روبه نزول داشت تا در خانه رسول فرود آمد چون توجه کردند آنحضرت بود.

در تفسیر ابوالفتح است که بدر کعبه نزول فرمود و این است معنای والنجم اذا هوی.

یعنی : قسم بستاره چون طلوع کند و بلند شود یا چون غروب

کند و فرود آید اگر از هوای بضم مأخوذ باشد هوای معنای اول است
و اگر از هو بفتح مأخوذ باشد معنای دوم است و روی فرمایش آن دو
مفسر معنای دومی مراد است .

و نیز در ابوالفتوح است که حضرت صادق فرموده که مراد به
نجم رسول است که در شب معراج از آسمان فرود آمد .
بدانکه برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بغیر از بُراق اسبهای سواری
دیگر هم بوده .

در زندگانی حضرت قمر بنی هاشم آقای عمادالدین اصفهانی
ذکر نموده که در آن روزها که حضرت عبدالمطلب پرده دار خانه-
کعبه بود بمناسبت استیلای سیف بن ذی یزن بر کشور یمن با جمعی
از بزرگان مکه و قریش بطرف یمن برای تبریک و تهنیت رهسپار شدند
فصل بهار بود و هوای معتدل از حضرت عبدالمطلب و یارانش پذیرائی
شایانی نمودند و روزی سیف حضرت عبدالمطلب را خواست و با
او خلوت کرد و گفت میخواهم رازی با تو بگویم که تساحیل آن را
با احدی افشا نکرده ام و تورا مورد آن میدانم مشروط بر اینکه تعهد
کنی تا من زنده ام با کسی در میان نمی و مرا از آن مطلع سازی
عبدالمطلب سراپا گوش بود برای شنیدن اسرار پادشاه یمن
پادشاه یمن گفت من از صحائف تورا و زبور آسمانی دیده ام و از
کاهن ها و دانایان شنیده ام که در مکه از طائفه قریش طفلی متولد گردد که
خوش رو و خوش قامت میانه دوشانه او خالیست که مهر نبوت بر اوست
و ابر بر سرش سایه خواهد انداخت و میان دو کتف او دو سطر نوشته
لا اله الا الله محمد رسول الله و او در قیامت صاحب شفاعت عظمی
خواهد شد از نشانی او این است که پدر و مادرش فوت میکنند و جد و

عمویش اورا تربیت مینمایند و من در کتب پیغمبران بنی اسرائیل وصف آنرا دیده‌ام اینک از چنین کسی اطلاع داری یسانه

جناب عبدالمطلب فرمود آری او بنزد من محمد است که بدنیا آمده و اینک شش ساله است عبدالمطلب را بشهادت گرفت که من باو ایمان آوردم و این راز را از یهود مخفی دار که دشمنان او هستند و اگر میدانستم مرگ مرا مجال میدهد با خدایم و حشم خود بمدینه بنصرت او میشتافتیم چه دارالملك او یثرب خواهد شد و همانجا مدفون میگردد و اینک تحفه برای او میفرستم که سلام مرا باو برسانی عبدالمطاب و همراهانش را بقدری اکرام نمود از طلا و نقره و اسب‌های سواری و شتر و جامه که همه غنی و مالدار شدند از آن جمله دو جامه یمنی و دو شتر و قاطر و چند اسب برای آنحضرت فرستاد و یک اسب را تعریف میکرد و میگفت نسبت این اسب منتهی میشود به اسبی که او را از ربیع جنوب دیگفتند و در تمام عربستان نظیر نداشت و قبایل‌های اسبها را نیز داده بود.

علامه مجلسی در ششم بحار شرح مفصلی از این اسب می نویسد که نام آن عقاب بود و ۲۵ اسب پیغمبر داشت که برخی را خرید و بعضی را هدیه آوردند و از این اسبها نه اسب تا بعد از حیات حضرت زنده بودند یکی عقاب دیگر مرتجز سوم جناح معروف بذوالجناح که این اسبها فوق العاده در کشاکش جنگها متحمل سختی‌ها شدند و بارگران نبوت و ولادت را کشیدند گویند پیغمبر هر اسبی را سوار میشدند به همان دندان و قوه باقی میماند و این سه اسب خاصه سواری رسول خدا بود و بعد از او حضرت علی سوار میشدند و در جنگ صفین مخصوصاً بر این اسب سوار بود.

عقاب پنج سه له بود که هدیه آوردند و ۵۷ هفت سال زیر رکاب پیغمبر بود و ۳۰ سال زیر رکاب علی علیه السلام و ۱۰ سال زیر رکاب حضرت حسن ۱۰ سال زیر رکاب حضرت حسین و عاشورا این اسب ۱۱۲ سال عمر داشت .

مرتجز و ذوالجناح نیز داستان مفصلی دارند حضرت حسین اسب - های جد بزرگوار و پدر عالی مقدار را که بتعارف و هدیه آورده بودند یا خریده بودند بین جوانان بنی هاشم که در رکابش بودند تقسیم فرمود از آن جمله اسب عقاب را در روز عاشورا بعلی اکبر اختصاص داد - دند و مرتجز را به حضرت عباس و فرس میمون را بقاسم و جناح را خود سزار میشدند مرتجز سفید رنگ بود و عقاب اشعر و گلگون بود و ذوالجناح حنائی رنگ بود و ظاهراً روز عاشورا این هر سه اسب آنقدر سر بر زمین زدند و گریه کردند تا هلاک شدند .

در جلد اول وقایع الایام آقای حاجی میرزا حسن مذکور است راجع باقوال در باب ذوالجناح که قول اول در بحار الانوار و ناسخ و روضه الصفا و دمعۃ الساکبة نقل کرده اند که حضرت سجاد بر آن جواد نیک نژاد نظرمی فرمود و فریاد می نمود و اگر بتاه و اقتیلا و مظلوم ماه و در آن حال ذوالجناح سر بر زیر افکنده قطرات اشک از دیده های او میریخت و زاری می نمود و روی خود را بر پای مبارک او میمالید و به سر خود به جانب میدان اشاره میکرد و پی در پی شیهه می کشید و سر خود را بر زمین میزد تا آنکه نفسش قطع شده و روحش پرواز نمود حقیر سروده :

جناح آمد شتابان سوی خیمه همان آدمش و پیکر به - خیمه
ز تیر کین چو پر پر شد جناحش از آن خواندند او را ذوالجناحش

(۶۸۰)

تنش پر خون وزینش واژگون بود

زچشمان اشگ چون باران روان بود

خبر آورد از شاه شهیدان

برای اهل بیت موپریشان

همی سر بر زمین زد تا که جان داد

ز قتل شاه‌دین میکرد فریاد



مجلس دوم از معراج

والنجم اذا هوى ١ ماضل صاحبكم وماغوى ٢ وما ينطق عن
الهنوى ٣ ان هو الا وحى يوحى ٤ علمه شديد القوى ٥ ذو مرة فاستوى ٦
وهو بالا فاق الاعلى ٧ ثم دنى فتدلى ٨ فكان قاب قوسين او ادنى ٩
فياوحى الى عبده ما اوحى ١٠ ما كذب الفؤاد ما رأى ١١ افتخارونه على
ما يرى ١٢ ولقد رآه نزلة اخرى ١٣ عند سدرة المنتهى ١٤ عندهاجنة المأوى ١٥
اذ يغشى السدرة ما يغشى ١٦ ما زاغ البصر وما طغى ١٧ لقد رأى من آيات
ربه الكبرى ١٨

ابن هيجده آیه است بنقل آقای قمشه.

قسم بستاره ثریای نبوت چون از عالم قدس به جهان خاک
فرود آید که صاحب شما محمد مصطفی ﷺ هیچگاه در ضلالت و
گمراهی نبوده است و هرگز به او خواهش نفس سخن نمیگوید سخن
او غیر وحی خدا نیست او را جبرئیل همان فرشته بسیار توانا بوحی
خدا عالم آه وخته است همان ملک مقتدریکه بخلق کامل و صورت
ماکوتی بر رسول جلوه کرد و آن رسول در افق اعلاى کمال و مشرق
انسانیت بود آنگاه نزدیک آمد و بر او بوحی نازل گردید بدان نزدیکی
که با او بقدر دو کمان یا نزدیکتر از آن شد پس خدا ببنده خود وحی
فرمود آنچه را که هیچکس درك آن نتوان کرد آنچه در غیب عالم

دید دلش هم حقیقت یافت و کذب و خیال نپنداشت آیا کافران بر آنچه رسول در شب معراج به چشم مشاهده کرد انکار میکنند و یکبار دیگر هم جبرئیل را رسول مشاهده کرد در نزد مقام سدرۃ المنتهی که آن درختی است در سمت راست بهشت که منتهای سیر عقلی فرشتگان و ارواح مؤمنان است و بر مقام بالاتر آگاه نیستند بهشتی که نزد سدره است ؛ بهشتی که جایگاه پرهیزکاران است .

چون سدره میپوشاند از نور عظمت آنچه را که احدی از آن آگاه نیست اما چشم محمد ﷺ از حقایق آن عالم آنچه را باید بنگرد بی کم و بیش مشاهده نمود آنجا از بزرگترین آیات حیرت انگیز پروردگار را بحقیقت دید .

مخفی مباد که از برای حضرت خاتم دوسیر بوده یکی در عالم ناسوت که ابتدایش از مسجد الحرام و انتهایش بیت المقدس و دیگر راجع بعالم ملکوت است که ابتدای آن از بیت المقدس و انتهای آن بمقام او ادنی است پس از آنجا بمکه معظمه .

نکته دیگر چنان است که مرحوم نهایندی در انوارش فرموده که اگر کسی بحث کند که حضرت حق تعالی در قرآن در سوره ۵۰ در آیه ۱۵ فرموده ونحن اقرب الیه من حبل الوريد .

شاعر گفته :

دست او طوق گردن جانت سر بر آورده از گریبان

بقو نزدیکتر ز حبل ورید تسو در افتاده در ضلال بعید

و بحکم آیه ۲ از سوره ۲۰ الرحمن علی العرش استوی یعنی

بتمام موجودات خود بطور مساوی جلوه دارد .

دل هر ذره را که بشکافی آفتاب پیش درمپان بینی

وبقسمى نزدیک است که فرمود يعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور یعنی میدانست خیانت چشمها را و آنچه پوشیده میدارند سینه‌ها
سوره ۴۰ آیه ۲۰

پس آیه دنی فتدلی چه دلالتی بر شأن حضرت خاتم دارد ؟
جواب : نزدیک بودن خالق بمخلوق و معبود بعباد از شئونات
اوست... جل جلاله

اما نزدیک شدن عبد بمعبود که از اوصاف جمیله اوست دلالت
بر شأن و فضیلت بنده دارد و این قسم از قوس صعود و دنو بمعبود برای
هیچ ممکن از ممکنات حاصل نگردید مگر برای پیغمبر و محمود و لذا
فرمود لی مع الله وقت لا تسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل .

حقیر گوید : شاهد بر این روایتی است که در تفسیر برهان از
صدوق بسندش از حضرت علی بن الحسین روایت میکند که راوی از
حضرت پرسش نمود که برای حضرت حقه تعالی مکان میتوان فرض
کرد ؟ فرمودند که منزله است خداوند از این .

پس عرض کرد برای چه حبیب خود را سیر ببالا داد فرمودند که
بنمایانده او عوالم بالا را و عجائب صنع خود را تا آخر حدیث

در برهان از محمد بن یعقوب از احمد بن ادريس از محمد بن
عبد الجبار از صفوان بن یحیی که گفت پرسید مرا ابو قره المحدث که
وارد سازم او را در خدمت حضرت ابوالحسن الرضا (ع) پس اذن
حاصل کردم وارد شد پس پرسش کرد از حلال و حرام تا رسید پرسشش
بتوحید پس عرض کرد بحضرت که ما روایت میکنیم که حضرت حق
قسمت نمود رؤیت و تکلمش را باد و پیغمبرش با موسی تکلم نمود و
بمحمد (ص) خود را نمایاند پس حضرت فرمود از حضرت حق است

نسبت بثقلین که جن و انس باشند که لا تدر که الالبصار سورة ۶ آیه ۱۰۳
ولایحیطون به علما سورة ۸ آیه ۱۰۹ و آیه لیس کمثله شینی سورة ۴۲
آیه ۹

آیا محمد داخل انس نیست عرض کرد قره که چرا حضرت
فرمودند پس چگونه میاید مردی بسوی خلق همه آنها پس خبر میدهد
که از طرف خداوند آمده ام و اینکه میخواند مرد مرا بسوی خداوند
بامر خداوند پس میگوید لا تدر که الالبصار ولایحیطون به علما و لیس
کمثله شینی پس میگوید من دیدم او را یعنی احاطه پیدا نمودم برش
از راه دانش باینکه پیغمبر بشر است از جهت صورت آیا حیا نمیکنند
زناده و بی دینان که نسبت میدهند به پیغمبر که میآورد از نزد حضرت
حق کلامی را پس میآورد خلاف آنرا که عبارت از رؤیت باشد.

ابو قره عرض کرد که خداوند میفرماید ولقد راه نزله اخیری
پس حضرت فرمود بعد از این آیه چیزیست که دلالت دارد بر آنچه
پیغمبر دیده است زیرا که دارد ما کذب الفؤاد ما رای میفرماید که
تکذیب نکرد دلش آنچه دید چشمش پس حضرت حق خبر میدهد آنچه
دیده است و میفرماید لقد رای من آیات ربه الکبری پس آیات خدا
غیر خداوند است باینکه فرموده ولایحیطون به علما پس زمائیکه
بیند او را دیده ها پس احاطه و غلبه میکنند بر او علم و شناسائی بحقیقت
پس ابو قره عرض کرد که شما تکذیب میفرمائید روایات رؤیه را ؟
حضرت فرمود چیزی که مخالف قرآن و اجماع مسلمین است که آن
ادراک از جهت بصر و مانند قرار دادن برای خداوند باشد و احاطه بکه
او باشد تکذیب مینمایم.

درمنهج است از کشف که سدره المنتهی درخت سدر است که

اورا شجره بنی گویند و آن در آسمان هفتم است از جانب راست عرش
که میوه آن مثل قله کوه است و برگ آن مثل گوشه های فیل است و
تمام نهرهای بهشت از زیر آن جاریست و جوشان .

در تفسیر برهان است در ضمن همین سوره که سدره درخت
بزرگی است که شاخهای آن زیر و اطراف عرش احاطه کرده و
بزرگی دور ساقش صد سال راه می باشد و هر برگش امتی از امم را
سایه افکند و هیچکس را ممکن نیست که از آنجا قدمی بالاتر گذارد
مگر حضرت خاتم که از آنجا با آخرین درجه امکان پای گذارد لذا
سدره المنتهایش گویند که آخرین سیر ملائکه و نیکوکاران است
از حضرت باقر روایت است که نزد سدره جبرئیل ایستاد و عرض کرد
از اینجا بیشتر قدرت ندارم که بروم شما بگذرید و غیر شما کس نگذرد
رومی سروده :

احمد اربگ شاید آن پسر جلیل

تا ابد مدهوش مساند جبرئیل

چون گذشت احمد ز سدره مرصعش

وز مقام جبرئیل و از حدش

گفت اورهین پسر اندر پییم

گفت رورو من حریف تو نیم

باز گفتا که پییم آی و مایست

گفت روزین پس مرادستور نیست

باز گفت اورا بیا ای پرده سوز

من باوج خود نفرستم هنوز

گفت بیرون زین حدایخوش فرمن

گزر ز من پری بسوزد پسر من

(۶۸۹)

در برهان است از حضرت باقر از حضرت رسول اکرم ص که
اصوات ملائکه در آنطرف سدره قطع شد و خیال کردم که همه خلایق
مرده اند ندیدم هیچکس را غیر خودم .

مخفی مباد که در آیه لقد رای من آیات ربہ الکبری کلامی است
ادبی و آن این است که آیات جمع است و موصوف و کبری مفرد
است و صفت باموصوف باید مطابقت کند جواب این است
که من در من آیات تبعیضیه است پس معنای آیات بعض آیات است
و آن عبارت است از آن که ماورای سدره دیده و این منافات ندارد
که همه آیات را دیده باشد و شاهد بر این در ضمن روایتی است که
در برهان بسندش از حضرت کاظم از پدرانش از امیر مؤمنان از رسول
اکرم (ص) است که فرمودند ادا مرا حضرت باری تعالی که یا محمد
عرض کردم بلیک فرمود شناختی منزلت و قدر خود را در نزد ما عرض
کردم بلی ایسید من باز فرمود آیا شناختی منزلت خود و ذریه خود را
عرض کردم بلی پس فرمود در چه سخن میکنند اهل ملاء اعلا عرض
کردم تو دانا و علام الغیوبی فرمود که سخن آنها در درجات و حسنات
است عرض کردم که تو اعلم هستی یا سیدی پس فرمود اسباغ الوضوء
فی المفروضات یعنی کمال وضوء گرفتن در واجبات .
والمشی علی الاقدام فی الجماعات ومع الائمة من ولدك .
و انتظار الصلوة بعد الصلوة .

وافشاء السلام یعنی ظاهر و رایج کردن آن بین مردم و اطعام -
الطعام و التمجید باللیل والناس نیام غذا خورانیدن و نماز شب خواندن
و حال آنکه مردم خوابند... تا آخر روایت .
مرحوم نهانندی نقل نموده در انوارش که بزرگان گویند معر-

اج پنج حروف است و هر کدام اشاره است به مرتبه از مراتب حضرت رسالت پناهی زیرا میم اشاره است به مسیر و رفتن آنجناب بر براق تا مسجد اقصی و عین اشاره است به علو و رفع آنحضرت بر افق اعلا و راه اشاره است بر رؤیت آنجناب مرآیات ربه الکبری والاف اشاره است به اعراض آنجناب از دنیا و عقبی و جیم اشاره است به آنچه جاری شده است از اسرار میان او و باری تعالی .

برای رفع استبعاد و رجوع سید کائنات شواهدی است که هم رفع مینماید اشکال معراج جسمانی را و هم اشکال سرعت سیر را و آن حرکت وضعی و انتقالی کرات است بکتاب هیئت رجوع شود دیگر بقرآن مجید راجع به بساط حضرت سلیمان چنانکه در سوره نمل مذکور است دیگر با آوردن آصف تخت بلقیس را از شهر سبابه بیت المقدس که انا آتیک به قبل ان ترند الیک طرفک دیگر وسائل امروزه دنیا است چون هواپیما و موشک و غیره که مالا یخفی الای روهی در مثنوی باین موضوع اشاره نموده است .

چون زمانه شمع پیش آفتاب نیست باشد هست باشد در حساب
هست باشد ذات او تا تو اگر بر نهی پنبه بسوزد از شرر
نیست باشد روشنی ندهد ترا کرده باشد آفتاب او را فنا
در دو صدم شهیدک اوقیه خل چون در افکندی و در او گشت حل
نیست باشد طعم خل چون میچشی هست اوقیه فزون چون برکشی
یعنی مثل جسد پیغمبر در پیشگاه روح مقدس آن ستوده و حمیده
حضرت ذوالجلال داور مثل شعله شمع پیش آفتاب و مثل
هفت مثقال سر که باشد در پیش دو خروار عسل .

ازین بیان ظاهر میشود که سیرش به عالم ملکوت و لاهوت که رو-

(۹۸۸)

حاجی باشد عجب نیست بودش بهالم ناسوت که خاکگی باشد عجب
بلکه اعجب است :

حاجی علماء

سیر در عالم لاهوت و را نیست عجب

بودش در عالم ناسوت عجب در عجب است

فرزند ارجمندش هم حسین مظلوم معراجی داشت گرچه از جهت

کمیت و مسافت کم بود لکن از جهت کیفیت بیایه بود و هست که از
عرشی تافروشی را در تحیر انداخت .

حقیر سروده .

هستی عاریت از کف برهانید و برفت

توسن عشق بمقصد بجهانید و برفت

تا که خود را بر مقصود رسانید و برفت

کوششش از کشش یار پدیدار آمد

ابتدای سیر از مدینه تا بمکه و از مکه بکربلا از خیمه بمیدان آخر -

ین سیر ملکی قتلگاه اما آخرین سیر ملکوتی مقام قرب حضرت
باری تعالی جلت عظمت بود .

ابتدای شروع در تألیف و تصنیف این کتاب در شوال ۱۳۸۹

هجری و اختتام آن در روز چهاردهم ماه شوال ۱۳۹۱ هجری بود از

خوانندگان التماس دعا دارم... الاحقر حاجی سید رضای علماء قمی

الطعام

پایان

و حال

مجلس هفدهم

از جمله آیاتی که بر دلالت هستی واجب الوجود دارد آیه ۱۸ از سوره ۱۴
است افی الله شك فاطر السموات والارض

یعنی آیا هست در هستی خدا شبه و حیرتی با آنکه آثار
قدرتش در همه افلاك ظاهر و انوار طلعتش بر صفحه خاك باهر است
که و اشرق الارض بنور ربها آیه ۶۹ سوره ۳۹ درخشنده شده
زمین بنور پروردگار خود

نا گفته نماند که چون حقتقت استفهام برای معلوم کردن
مجهول است و این نسبت بحضرت حق غیر معقول است لذا غرض
از آن نفی است یعنی نیست در هستی او شکی با وضوح آیات قدرت
او زیرا هر بینائی انوار جناب جمالش را در هر موجودی بیننده
و هر گویائی اسرار کتاب جلالش را در هر ممکنی خواننده است
همه ایات او ظاهر همه برهان او باهر

ولی کو دیده بینا ولی کو قلب نورانی
مکور کرده خورشید رخس آفاق و انفس را
تو از کوری نمیی زنا دانی نمیدانی
جهانرا بین منور گشته اشراقات انوارش
هوارا بین معطر گشته از انفس رحمانی